



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# تختہ الرضویہ

نوروز علی بن محمد باقر بسطامی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تحفه الرضويه

نویسنده:

نوروز علی بن محمد باقر بسطامی

ناشر چاپی:

کارخانه میرزا علی اکبر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۸	تحفه الرضويه
۸	مشخصات كتاب
۹	اشاره
۱۱	معرفی كتاب
۱۱	مقدمه مؤلف
۱۲	باب اول
۱۶۳	باب دویم
۱۶۳	اشاره
۱۶۳	حدیث اول
۱۶۵	حدیث دویم
۱۶۵	حدیث سیم
۱۶۵	حدیث چهارم
۱۶۵	حدیث پنجم
۱۶۶	حدیث ششم
۱۶۷	حدیث هفتم
۱۶۷	حدیث هشتم
۱۶۷	حدیث نهم
۱۶۹	حدیث دهم
۱۶۹	حدیث یازدهم
۱۶۹	حدیث دوازدهم
۱۶۹	حدیث سیزدهم
۱۶۹	حدیث چهاردهم
۱۶۹	حدیث پانزدهم

۱۷۰	حدیث شانزدهم
۱۷۰	حدیث هفدهم
۱۷۱	حدیث هیجدهم
۱۷۱	حدیث نوزدهم
۱۷۱	حدیث بیستم
۱۷۱	حدیث بیست و یکم
۱۷۱	حدیث بیست و دویم
۱۷۲	حدیث بیست و سیم
۱۷۲	حدیث بیست و چهارم
۱۷۳	حدیث بیست و پنجم
۱۷۳	حدیث بیست و ششم
۱۷۳	حدیث بیست و هفتم
۱۷۴	حدیث بیست و هشتم
۱۷۵	حدیث بیست و نهم
۱۷۶	حدیث سی ام
۱۷۶	باب سیّم
۱۷۶	اشاره
۱۷۶	واقعه اول
۱۸۱	واقعه دوّم
۱۸۱	واقعه سیم
۱۸۳	واقعه چهارم
۱۸۵	واقعه پنجم
۱۸۶	واقعه نهم
۱۸۸	واقعه یازدهم
۱۸۸	واقعه دوازدهم
۲۴۸	باب چهارم

خاتمه ..... ٢٧٤

خطبه حضرت رضا عليه آلاف التحية والثناء با شرح مرحوم علامه مجلسي ..... ٣٢٠

درباره مركز ..... ٣٤٠

شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۰۸۲۶۱

سرشناسه: فاضل بسطامی، نوروز علی بن محمد باقر، ۱۲۲۷-۱۳۰۹ ق.

عنوان و نام پدیدآور: تحفه الرضویه (منتخب - ویرایشی) [چاپ سنگی] / نوروز علی بن محمد باقر بسطامی: ابوالقاسم خوارزمی رضوی

وضعیت نشر: [بی جا]: کارخانه میرزا علی اکبر، ۱۲۸۸ ق.

مشخصات ظاهری: [۳۳۰ - ۵۵۷] ص؛ قطع: ۵/۱۶ × ۵/۲۶ س م.

آغاز، انجام، انجامه: آغاز: بسم ا... الرحمن الرحیم، نصرمن ا... و فتح قریب و به نستعین، الحمد لله الذی جعلنا من المجاورین للروضه الرضویه و وقفنا لبقتیل عتبتها العالیه و ضریحها الشریفه فی کل بکره و .... اما بعد چونکه جمعی از شیعیان خلص اثنا عشری و برخی از مومنان...

انجام: از نتایج طبع و موالید فکر ادیب بارع و خطیب مصقع فخر الفقهاء و المجتهدین و ذخر العلماء و المحدثین شیخ عبدالعزیز النجفی قدس الله نفس و روحه الله رمسه ثبت افتاد. از نقش خاتم سیدالسجاد/ زین العباد مفخر العباد... دو قاک ربک ذوالجلال بعزه/ شرالعدو و اعین الحشاد.

انجامه: کتبه العبد المذنب ابوالقاسم الخورانی الرضوی

مشخصات ظاهری اثر: نوع و درجه خط: نسخ - نستعلیق

نوع و تزئینات جلد: مقوایی، روکش کاغذی طرح دار سفید و صورتی، عطف و لچکی ها تیماج قهوه ای

خصوصیات نسخه موجود: حواشی اوراق: تصحیحاتی با نشان ص، صح و قصیده خاقانی در مدح امام رضا (ع) در حاشیه آمده است

یادداشت تملک و سجع مهر: شکل و سجع مهر: مهر چهارگوش با نشان شیر و خورشید به سجع «ملاحظه شد» در صفحه اول

توضیحات نسخه: نسخه بررسی شد.

پارگی برخی از لبه های اوراق، آثار لک



نمایه ها، چکیده ها و منابع اثر: مرعشی (۲: ۱۰۲ - ۱۰۰)

معرفی چاپ سنگی: نسخه شامل چهار باب و یک خاتمه می باشد که باب اول: در بیان ولادت امام هشتم (ع)، سبب تشریف آوردن حضرت به خراسان، و اشاره مختصری در سخاوت و شهادت امام رضا (ع)، باب دوم: به ذکر احادیث در فضیلت زیارت امام رضا (ع)، باب سوم: در ذکر وقایعی که بعد از دفن آن سرور از بقعه مبارکه آن بزرگوار بظهور رسیده است و بیان ملقب شدن آنحضرت به رضا و معنی امام هشتم و قبله هفتم، باب چهارم: در بیان آداب و کیفیت زیارت و رعایت آداب در بقعه مبارکه امام رضا (ع) و بیان نیکی و احسان به والدین و استقبال از زائرین و حاجیان پرداخته است، همچنین در حاشیه نسخه قصیده قآنی در مدح امام هشتم (ع) آمده است، این عنوان با نسخه تحفه الرضویه ملا مهدی نراقی متفاوت است

صحافی شده با: مهیج الاحزان / حسن بن محمد علی یزدی، قرن ۱۳ق. طهران، [بی تا] ۱۱۷۵۱۹۶

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق.

موضوع: زیارت و زائران -- آداب و رسوم

زیارت و زائران -- احادیث

شناسه افزوده: خو ارزمی رضوی، ابوالقاسم، قرن ۱۳ق. کاتب

شماره دستیابی: ۶-۲۰۳۰۶

دسترسی و محل الکترونیکی: <http://dl.nlai.ir/UI/۵۹۸cc۸۶۹-۰c۲۴-۴d۴۳-۸d۰۴> :  
[۸cc۷b۳۰bf۲۸۸/Catalogue.aspx](http://۸cc۷b۳۰bf۲۸۸/Catalogue.aspx)

دسترسی و محل الکترونیکی: <http://digital.aqr.ir/newindex.aspx?pid=۱۳GID=۱۵۶۲۱۷۷ID=۱۵۶۸۱۳۲>:

این کتاب به همت مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان و با پیشنهاد محقق گرامی آقای رحیم قاسمی تایپ و فهرست نویسی شده است.

ص: ۱

## اشاره

در زمان دولت جاوید مدت، سلطان السلاطین الزمان و الخاقان الخواقین الدوران، السلطان بن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان، السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و دولته الی اخر الزمان و در ریاست رئیس دار الطباعة الباهره عالیجاه رفعت جایگاه مقرب، الخاقان محمد حسن خان دام عزه و اجلاله این نسخه شریفه منیفه منطبع گردید در کارخانه استاد الاساتید فی هذه للصناعة، آقا میرزا علی اکبر زید توفیقه، فی سنه ۱۲۸۸



هذا الكتاب الشريف و المؤلف المنيّف، المسمّى بتحفة الرضويه في فضائل مولينا اشرف البريه شمس الشموس و انيس النفوس المدفون بأرض الطوس و مؤلفه العالم العامل والفاضل الكامل الزاهد العابد المتقى الحاج ملا- نوروز على الشهير بفاضل البسطامي، خادم الروضه الرضويه على مشرفها آلاف التحيه والسلام

## مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

نصر من الله و فتح قريب و به نستعين

الحمد لله الذي جعلنا من المجاورين للروضه الرضويه و وفقنا لتقبيل عبتها العاليه و ضريحها الشريفه في كل بكره و عشيه و الصلوه و السلام على محمد و اله اشراف البريه مادام اللخلاق مخلعه بخلعت الوجود بهيه سيما امام الامه و ثامن ائمه البره الزكيه الذي كان من خاصته ان نفوس الفريقين عنه راضيه و نفسه الزاكيه الشريفه عندهم مرضيه و يكون حضور مشهده و مرقده ذريعه الى السعاده الابديه و التوطن في جواره و حضرته و سيله الى الكرامه السرمديه اما بعد چون كه جمعي از شيعيان خالص اثنا عشرى و برخى از مؤمنان و اخلاء روحانى از اين منستغرق بحر عصيان و نافرمانى نوروز على بن محمد باقر بسطامى المجاور فى مشهد الرضوى خواهش نمودند كه در خصوص فضيلت زيارت امام همام و مقتداى انام پيشواى خاص و عام عارف اسرار لا- هوت و كاشف استار ناسوت كمال افرآيد نفوس شرف بخشاى خاك پاك طوس ضامن مهاجرين و غربا و ثامن ائمه هدى السطان على بن موسى الرضا عليه الاف التحيه و الثناء و سبب امدن ان منبع جود و احسان به سمت خراسان و پاره از معجزان آن راهنماى گمراهان در آن و غير آن و بعد از دفن آن سرور و جهانيان در آن استان عرش نشان و مجلى از ثواب زيارت آن شافع گناه كاران و كيفيت توجه زايرين به عتبه يوسى انفخر الراكعين و الساجدين و آداب و مستحبات و شرايط زيارت آن سرور عالمين و برخى از معجزات و واقعات كه بعد از دفن آن حضرت در آن ارض فيض قرين مشهود ناظرين گرديده و در كتب معتبره مسطور است مختصرى نوشته شود و مكرر بر مكرر استدعاى اين مطلب نموده بودند لهذا به جهت استجابت اجابت برادران ايمانى و زيادتى شوق شيعيان به زيارت آن سرور عالميان شروع در اين مختصر نمودم و مسمى نمودم به تحفه الرضويه اميد دارم كه پسند درگاه خدام استان عرش نشان ملايك پاسبان روضه رضويه گردد و سرمايه نجات اين عاصى روزگار گردد و چون اين نسخه شريفه و صحيفه متيفم از چند جهت زيادتها داشت بر تحفه الرضويه كه سابقاً در تبريز به زيور

انطباع در آورده بودند و متضمن بعضی از اخبار متصاب حضرت امام حسین نیز بود و ترجمه اشعار دعبل موافق تفسیر مرحوم مجلسی و مجملی از احوالات حضرت فاطمه که در قم مدفون می باشد نیز در این نسخه شریفه بود لهذا بعد از مراجعت مؤلف دام ظلّه از مکه معظمه ثانیاً در دار الخلافه به زیور انطباع متجلی شد و این و خیره شریفه مشتملت بر چهار باب و خاتمه:

باب اول در بیان ولادت با سعادت آن بزرگوار است و بیان سبب تشریف آوردن آن سرور به خراسان و ذکر بعضی از معجزات که از آن فخر کاینات در بین راه خراسان و ورود به بلد مرو به وقوع پیوسته (۱) و ذکر شمه از سخاوت و شهادت آن حضرت است.

باب دوم در باب ذکر احادیثی که مشتملت بر فضیلت زیارت آن حضرت و ذکر بعضی از اخباری که مشعر است بر اینکه زیارت آن حضرت فضیلت از زیارت ائمه هدی بلکه بر زیارت سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء.

باب سیم در ذکر وقایعی که بعد از دفن آن سرور از بقعه متبرکه آن سرور به ظهور رسیده و مشهود ناظرین گردیده (۲) و بیان ملقب شدن آن حضرت به رضا و معنی امام هشتم و قبله هفتم.

باب چهارم در بیان آداب و کیفیت زیارت آن سرور و آدابی که در آن بقعه عرش درجه رعایت آن لازمست و بیان بر و احسان به والدین و استقبال زایرین و حاجیان.

خاتمه در بیان اینکه اجسام شریفه انبیا و اولیا و اوصیاء و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین در مراقد خود موجودند و وجه جمع بین اخبار متعارضه در مقام و مجملی از احوال ربیع بن خثیم که مدفن آن جناب در یک فرسخی مشهد مقدس رضوی قریب به رودخانه شهر طوس واقع شده و بیان بانی قبه متبرکه عرض درجه و اشخاصی که تعمیر آن روضه عرش اشیان و عمارات متصله به آن و نمودند و چون در بین ائمه اطهار علیه السلام دو بزرگوار که سید الشهداء و حضرت امام رضا روحی لهما الفداء می باشند که قلوب مرد نان باند و سرور اختیار بیشتر مایل است و پیوسته در لیل و نهار در جمیع بلاد و اعصار بعد از هر فریضه توجه به روضه عرش سریران دو بزرگوار می نمایند و از هر بلاد شیعیان یا به عزم زیارت شاه تشنه لبان و به کربلا مرحله پیما می شوند یا به قصد زیارت شاه خراسان لهذا در این نسخه شریفه به مناسب مقام در ذکر بعضی از فضایل آن سرور عالمیان اشاره اجمالی به مصایب سرور مظلومان می نمایم تا این نسخه شریفه جامع فضیلتین شود.

## باب اول

در بیان ولادت با سعادت آن حضرت است و بیان سبب تشریف آوردن آن سرور به خراسان و مجملی از معجزات و کرامات آن حضرت که در مدینه طیبه و بین راه خراسان ولایت مرو به ظهور رسیده .

و از کتاب کشف الغمه از هشام بن احمد نقل شده که گفت تاجری از سمت مغرب وارد شد و جواری چند داشت و آنها را بر حضرت امام موسی اظهار نمود آن سرور هیچ یک از آنها را قبول نمود و فرمود کنیز دیگر داری بنما آن تاجر گفت یک کنیز دیگر نزد من هست که مریض است آن سرور فرمود که آن را اظهار نما آن تاجر از اظهار ابا نمود و رفت چون فردا شد حضرت مرا بطلب آن تاجر فرستاد و فرمود به او بگو این کنیز را به چه قدر می خواهی بفروشی (۳) آن تاجر گفت از فلان قدر

هیچ کم نمی کنم من گفتم قبول دارم پس آن تاجر آن جاریه را به من داد و گفت آن مردی که این جاریه را می خواهد کیست گفتم مردی است از بنی هاشم گفت از کدام خانواده بنی هاشم گفتم پیش من زیادتر از این بیان نیست از تاجر گفت خبر دهم تو را از قصه این جاریه من او را از منتهای مغرب خریده ام پس زنی از اهل کتاب مرا ملاقات

ص: ۳

- 
- ۱- و بیان تفضیل ولایت عهدی آن سرور در مروئ شاه جان تفضیل معجزات آن سرور سبب اینکه آن سرور در مرو بودند و از چه جهت در سناباد شهید شدند و آمدن آن سرور خفیه به طوس و معجزاتی که از آن سرور بیابان طوس به وقوع رسید و خریدن جمیع اراضی و املاک طوس را موافق روایت واقدی و احوال حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر که در قم مدفونست و بانی قبه ان محذره و احوال موسی مبرقع علیه السلام
  - ۲- و قریب یکصد و بیست و چهار واقعه غریبه ذکر شده
  - ۳- و این زر را به او بده، چون من به نزد او رفتم و از قیمت آن پرسیدم،

نمود و گفت کیست این جاریه که با تو می باشد پس گفتم که این جاریه را برای خود خریده ام آن زن گفت سزاوار نیست که مثل این کنیز نزد مثل تو باشد به درستی که این جاریه سزاوار است بوده باشد نزد بهترین اهل ارض و نخواهد گذشت نزد او بسیاری از زمان که متولد خواهد شد از او پسری که در مشرق و مغرب مثل او متولد نشده باشد که مطیع او خواهند شد اهل مشرق و مغرب پس من او را آوردم و تسلیم آن سرور نمودم و زمانی نگذشت که حضرت امام رضا از او متولد شد در کتاب عیون اخبار الرضا چند اسم به جهت مادر حضرت امام رضا روایت نموده که از آن جمله تکتُم و نجمه و طاهره و سکن النویبه و واروی و سمانه و مکینه به ام البنین بودند و تکتم آخر اسمهای آن محذره بود و در آن کتاب مرویست که حمیده مصفات که از اشراف عجم بود و مادر حضرت امام موسی کاظم بود تکتُم را که صاحب عقل و دین و حیا و عفت بود خرید و تکتُم در مقابل بی بی خود هرگز نمی نشست به جهت احترام و جلالت او و حمیده مصفات در خواب دید که رسول خدا (ص) به او فرمود که الحمیده نجمه مال فرزند تو موسی است زیرا که بر تحقیق زود باشد که متود شود از او بهترین روی زمین لیس حمیده هبه نمود او را به فرزند خود حضرت امام موسی کاظم (۱) و در آن کتاب از مادر حضرت امام رضا مرویست که چون حامله شدم به آن سرور نقل حمل در خود نمی دیدیم و پیوسته در خواب صدای تسییح و تهلیل و تحمید را از آن طفل که در رحم من بود می شنیدم و بخوف و فرح می افتادم و چون بیدار می شدم هیچ نمی شنیدم پس چون که آن سرور متولد شد دستهای خود را بر زمین نهاد و سر خود را به جانب آسمان بلند نمود و لبهای مبارک خود را حرکت می داد گویا که تکلم به کلامی نمود مولف گوید سر اینکه حضرت امام رضا (ع) سر مبارک خود را به جانب آسمان بلند فرمود و مناجات با قاضی الحاجات نمود و حضرت امام حسین در وقت ولادت (۲) سجده نمود این است که چون اقرّب حوالی که بنده ذلیل نزدیکتر است به خداوند جلیل حال سجود است چنانچه بعضی از احادیث دلالت بر این دارد و شاید به این سجده شکر باشد چون در روز اول قبول شهادت نموده بودند لهذا در وقت ولادت به شکرانه این نعمت جلیل که خلاق عالم آن سرور را خلعت وجود به جهت قربانی راه خود پوشیده مبادرت بر سجده شکر نمودند چنانچه وقت شهادت انقلبه العارفین و کعبه المشتاقین با بدن خون آلود و جسم چاک چاک بر روی خاکهای کربلا به قسمی افتاده بود مثل کسی که در حال سجود باشد و شمر ملعون در آن حال آن سرور را شهید نمود چنانچه بعضی از عرفا فرموده اند فخر علی عفر التراب توجهه عفر جبینین ناشفه فدخل الی ابوه موسی بن جعفر فقال هنیئا لک یا نجمه کرامه ربک فناولته اياه فی خرقه بیضاء فاذن فی اذنه الیمنی و اقام فی الیسری و دعا بماء الفرات فحتکه ثم رد الی و قال خذیر فانت بقیه الله فی ارضه (۳) مولف گوید و شاید وجه پیچیدن آن سرور را در جامه سفید و پیچیدن حضرت امام حسین را در جامه پشم این باشد که چون جائر پشم نرم تر است از باقی جامهای دیگر بهذا آن سرور را در آن پیچیدند که آسوده تر استراحت او زیادترباشد بلی صدیقه طاهره بسیار دوست می داشت که حسینش در راحت باشد چنانچه راوی می گوید که در شب عاشورا دیدم زنی را که بیابان کربلا را جاروب می کرد سوال نمودم که این زن کیست و چرا این مکان را جاروب

ص: ۴

۱- (۱) و در بعضی از روایات وارد است که چون حضرت امام رضا (ع) متولد شدند آن محذره را ممتاهاه طاهر گردانیدند و حضرت رضا (ع) شیر بسیار می خورد روزی طاهره گفت مرضعه دیگر به هم رسانید که مرا یاری نماید گفتند مگر شیر تو کمی می کند گفت دروغ نمی توانم گفت به خدا سوگند که شیر من کم نیست ولیکن نوافل و او رادی که داشتم و به آنها

عادت نموده بودم به سبب شیر دادن گمشده است به این سبب معاون می خواهم که او را خود را ترک ننمایم.

۲- (۲) موافق بعضی از روایات

۳- (۳) در بعضی از روایات وارد شده است که حضرت امام حسین (ع) را در وقت ولادت به جامه پشمینه و حضرت امام رضا

(ع) را در جامه سفیدی پیچیده بودند.

می کرد جواب دادند این زن مادر حسین است می خواهد خار و خاشاک را دور نماید که در وقت افتادن فرزندش بر زمین خار و خاشاک او را اذیت نماید. آه آه عجب راحت نمود حسین در وقت افتادن به جای خار و خاشاک تیرها و پیکانها بدن پاره پاره اش را به قسمی اذیت نمودند که قدری خاکها را جمع نمود و مکان سجود خود را بلند نمود که بتواند سجده نماید(۱) باری و در آن کتاب روایت نموده اند که تولد آن سرور و در روز پنج شنبه در مدینه طیبه یازدهم ربیع الاول بود در سال صد و پنجاه و سه از هجرت بعد از وفات حضرت امام جعفر صادق (ع) پنج سال و وفات حضرت امام رضا در طوس در قریه سناباد که از قری نوکان بود واقع شد وئ مدفون شد آن سرور در خوانه حمید بن قحطبه طائی در قبه که در انقتر قبر هارون الرشید بود در بیست و یکم شهر رمضان و سن مبارک آن سرور را در آن زمان چهل و نه سال و شش ماه بود و باید پدر بزرگوارش حضرت امام موسی کاظم بیست و نه سال و دو ماه زندگانی نمود و بعد از پدر بزرگوارش امامت آن سرور بیست سال و چهار ماه بود و پاره از زمان امامت آن سرور در زمان هارون الرشید بود و بعد از هارون محمد امین که از زبیده بود سه سال و پانزده روز خلافت نمود و بعد خلع شد و ابراهیم بن شکله عموی او به جای او چهارده روز نشست و بعد از آن باز محمد امین را از حبس بیرون نمودند و با او بیعت نمودند و یک سال و شش ماه و سیزده روز بر تخت خلافت نشست و بعد از آن مامون مالک امر شد و مدت بیست سال و بیست و سه روز غصب خلافت نمود و ایضاً در آن کتاب سی و سه حدیث نقل نموده که حضرت امام موسی کاظم تصریح به خلافت و امامت و وصایت حضرت امام رضا نمودند و در آخر نص مهم حضرت امام موسی کاظم بین یدبن سلیط زیدی فرمودند یا یزید انی او خذ فی هذه السنه و علی بنی سمی علی ابن ایطالب و سمی علی بن الحسین اعطی فهم الاول و علمه و نصره و رداؤه و لیس ان یتکلم الا بعد هارون بربع سنین فاذا مضت اربع سنین فاسئله عما شئت یجیبک انشترعه و حلیه مبارکش گندم گون و معتدل القامه بود(۲) در وقت ولادت آن سرور پدر بزرگوار و مادر عالی مقدارش مسرور و خوشحال بودند اما در وقت تولد سید الشهداء روحی له الفداء جبرئیل امین موافق روایت منتخب نظر به صورت انوار آن سرور نمود و بین دو چشم او را بوسید و آب دهان خود را در دهان مبارک آن حضرت افکند و عرض کرد باریک الله فیک من مولود و باریک الله فی والدتک یا صریح کربلا و شروع نمود به گریه نمودن و پیغمبر (ص) از گریه جبرئیل به گریه درآمد و ملائکه به گریه درآمدند و صدیقه طاهره نیز گریستند بلکه صدیقه طاهره در این مصیبت عظمی پیوسته گریان و نالانست و در مجالس تعزیه داری آن سرور و به قسمی صیحه و خروش از آن معصوم صادر می شود که اگر ملائکه جهنم را ضبط نمایند هر آینه جهنم اهل زمین را می سوزاند و اگر ملائکه دریاها را ضبط نمایند امواج دریا از خروش و ناله فاطمه زهرا اهل زمین را غرق می نماید و پیوسته آن محذره در این مصیبت نالات و گریان است تا روز قیامت که خداوند قهار از آن فجار انتقام کشد ای شیعه گویا خروش و ناله صدیقه طاهره از تذکر ناله و خروش ایست که سید المظلومین در سر نعش نوجوان خود علی اکبر کشیده باشد و علمای ما رضوان الله علیهم در تاریخ ولادت با سعادت آن سرور اختلاف نموده اند ابن بابویه ده چنانچه

ص: ۵

۱- (۱) و آن تیرها به جوف مبارکش وارد و از این تیرها در بدن مجروح سوراخ سوراخ را اذیت و آزار نماید.

۲- (۲) مولف گوید قاعده چنین است که در وقت ولادت هر مولودی ابوبین و اقوام او مسرور می باشند.



از او نقل گردید گفته است که گروهی از اهل مدینه می گفتند که علی بن موسی الرضا در مدینه در روز پنجشنبه یازدهم ماه ربیع الاول در سال یکصد و پنجاه و سه از هجرت بعد از وفات جدش امام جعفر صادق بر پنج سال متولد گردید و ابن شهر آشوب نیز مثل آن را گفته لیکن گفته است که بعضی در سال یکصد و پنجاه گفته اند و شیخ کلینی در اصول کافی و شیخ طوسی در تهذیب و شیخ مفید در ارشاد و مقنعه سال یکصد و چهل و هشت ذکر کرده اند بدون اینکه نسبت به ماهی بدهند و شیخ شهید اول نیز در سال یک صد و چهل و هشت ذکر نموده لیکن فرمود که در یازدهم ذی القعدة است و می توان گفت که مقصود شیخ مفید و کلینی و شیخ طوسی رحم الله یازدهم شهر ذی القعدة بوده و صاحب کشف الغمه قولی نقل نموده که در یازدهم شهر ذی الحجّه سال یکصد و پنجاه و سه بوده و مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه یازدهم شهر ذی الحجّه سال را نقل نموده و شهید اول یازدهم ذی القعدة بوده و صاحب کشف الغمه قولی نقل نموده که در یازدهم شهر ذی الحجّه سال یکصد و پنجاه و سه بوده و مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه یازدهم شهر ذی الحجّه را نقل نموده و شهید اول یازدهم ذی القعدة را اختیار نموده چنانچه ذکر شد و صاحب روضه الواعظین و مصباح کفعمی نیز همین قول را اختیار فرمودند و شیخ طبرسی و علامه مجلسی در فرار بحار الانوار نیز همین قول را اختیار فرمودند و هم چنین در کتاب اعلام الوری یازدهم شهر مزبور در روز جمعه را نقل نموده و مرحوم سید نعمت الله جزائری در حاشیه عیون اخبار الرضا فرموده و الاخبار مختلفه فی مولده الشریف و عمره الشریف ففی بعضها و ذهب الیه جماعه کما هو الوارد هنا و فی کثیر منها و علیه الاکثر ان مولده یوم الجمعه لاحد عشر لیله خلت من ذی القعدة و از این عبارت مفهوم می شود که روایات بسیاری بر این مطلب وارد است و هم چنین در شجره الاولیاء و جنات الخلود یازدهم شهر مزبور را نقل نموده اند و هیچ قول یازدهم ربیع الاول را نقل ننموده اند با اینکه بنای ایشان بر نقل اقوال است و هم چنین شارح قصیده ابوفراس و صاحب جامع المثال در جداول تواریخ ائمه اطهار این قول را اختیار ننموده اند و قرینه دیگر بر اینکه شاید مراد محمدین ثلث متقدمین از اینکه چون سال ولادت را در چهل و هشت ذکر فرموده اند یازدهم ذی قعدة باشد این باشد که صاحب جامع المثال در تاریخ ولادت آن بزرگوار سال چهل و هشت را اختیار فرموده و بعد از آن در جداول که بنای او بر تعیین ماه ولادت بوده یازدهم ذی قعدة را اختیار فرموده و بعد از آن در جداول که بنای او بر تعیین ماه ولادت بوده یازدهم ذی قعدة را اختیار فرموده چنانچه شهید اول چنین فرموده پس اشخاصی که بنای ایشان در تولد آن سرور سال چهل و هشت نبوده در ماه ولادت غیر ذی قعدة را اختیار نموده اند مثل ابن شهر آشوب چون سال ولادت را صد و پنجاه می داند ماه ولادت را یازدهم ربیع الاول فرموده و هم چنین صاحب کشف الغمه چون سال ولادت را سال صد و پنجاه می داند در ماه ولادت اختلاف فرمودند و یازدهم ذی الحجّه فرموده و این مطلب و بر متبع در اقوال علما پوشیده نیست باری یازدهم ذی القعدة مشهور است در بین علمای ابرار رضوان الله علیهم و همین قول به حسب اعتبار اقوالیست زیرا که در اکثر کتب اهل تواریخ مثل تاریخ گزیده و تاریخ عالم آرا و غیرهما یازدهم شهر مزبور را اختیار نموده اند و قول به اینکه تولد آن سرور عالمیان در یازدهم شهر ربیع الاولست ضعیف است زیرا که صاحب عیون اخبار الرضا نسبت داده است این کلام را به عتاب بر اسید و عتاب بن اسید مجهول الحالست و علمای رجال قدحی و مدحی در حق او نفرموده اند و

مؤید این قول است آنچه اهل نجوم در تقاویم خود ضبط می نمایند از تولد ائمه اطهار سلام الله علیهم و تولد آن سرور را در یازدهم شهر ذی القعدة ضبط نموده اند و اسم مبارک آن سرور علی است به اتفاق جمیع اهل اخبار و در توزیه متسری است و در انجیل راضی است و در کتاب زندینو کیادند و در کتاب براهمه خوشنود و در کتاب انکلیون برگزیده و اسامی دیگر از آن بزرگوار در مذاهب و نحل دیگر هست که اهل هر ملتی آن سرور را بنا می خوانند چنانچه بر متتبع پوشیده و مخفی نیست و کنیت آن سرور ابوالحسن است و بعضی ابو علی گفته اند و مشهورترین القاب آن سرور رضا است و سبب ملقب شدن آن سرور به رضا در آخر باب سیم ذکر خواهد شد و ابن بابویه القاب دیگر به جهت آن سرور نقل نموده مانند صادق و صابر و فاضل و قره عین المؤمنین و غیظ الملحدین و صاحب کشف الغمه رضی و وصی رابرانها افزوده و ابن شهر آشوب گفته که القاب آن سرور سراج الله و نور الهدی و قره عین المؤمنین و مکیده الملحدین و کفو الملک و کافی الحق و رب السریر و فاضل و صابر و صدیق و وفی و نقش خاتم آن سرور بنا بر روایت کلینی ما شاء الله لا قوه الا بالله بود و در روایت دیگر حسبی الله و در روایت دیگر لا- حول و لا- قوه الا- بالله و در روایت دیگر العزه الله و در روایت دیگر ولی الله و ممکن است که آن سرور چندین خاتم داشته و بر هر یک از آن از این کلمات کلمه را بر آن نقش نموده باشند و در اولاد آن سرور و خلافت مشهور این است که اولاد آن سرور منحصر بود به امام محمد تقی و مؤید این قولست حدیثی که از کشف الغمه نقل شده که راوی گفت که از حضرت امام رضا پرسیدم که آیا می تواند بود که امام را عقب نباشد فرمود مرا عقبی نخواهد بود مگر یکی ولیکن او منشا ذریه بسیاری خواهد بود ابو خدش می گوید این حدیث را سی سال قبل از آن حضرت شنیده و چنان شد که آن حضرت فرمودند و بعضی گفته اند که آن سرور سه پسر داشت و بعضی گفته اند شش پسر و بعضی پنج پسر و یک دختر گفته اند با تفضیل محمد قانع و حسن مکنی به ابو محمد و جعفر و ابراهیم و حسین و عایشه و نام مادرهای اینها را ذکر نموده اند و به این قول با امام محمد تقی شش پسر می تواند بودم و آن سرور دو زن را به نکاح خود در آورد و یکی شرف فراش آن سرور را دریافت اما نام و نسبش معلوم نیست و دیگری ام حبیب دختر مامون که در مرو شاهجان بعد از آنکه مامون آن سرور را ولیعهد نمود دختر خود را به وی نکاح کرد اما زفاف اتفاق نیفتاد(۱) و در کتاب وسیله الرضوان نقل نموده که سن مبارک آن سرور پنجاه و پنج سال بود و بعضی پنجاه و دو سال گفته اند و بعضی چهل و نه سال شش ماه گفته اند و در روز وفات آن سرور اختلاف جمعی در روز آخر ماه صفر در سال دویست و یکم و بعضی سال دویست و دویم و بعضی سال دویست و سیم و بعضی هفتم ماه رمضان و بعضی عزه رمضان و بعضی چهاردهم ماه صفر و بعضی یازدهم ماه ذی القعدة و بعضی هفدهم صفر و بعضی بیست و سیم ماه ذی القعدة و بعضی بیست و یکم ماه رمضان نقل نموده اند و العلم عندالله بدان که مامون ملعون چون بر سریر حکومت و فرمان روائی نشست آن ملعون موافق بالعین خود بنای بیرحمی و اذیت اولاد رسول خدا را پیشنهاد خود نمود و نمودسان خدنگ جفا به قصد آزردن شاهنشاه کشور رضا بزه بیرحمی در آورد اذیت اولاد رسول خدا را

(۱) و واقدی که از علمای عامه است گفته است زفاف واقع شد و چنین اولاد از آن سرور داشت و روایت واقدی به تفضیل بعد از این ذکر خواهد شد.

پیشنهاد خود نمود و نمرود سان خدنگ جفا به قصد آرزدن شاهنشاهکشور ضابزه بیرحمی در آورده چون در آن اوانم از هر طرفی جمعی از سادات به طمع خلافت و ریاست برخواسته بودند و مردمان را از اطراف و جوانب به سوی خود دعوت می نمودند این خبر به گوش مامون دون رسید در این خصوص با وزیر خود که فضل بن سهل که او را دوالریا تحسین می گفتند مجلس مشورت آراسته نمود و بعد از مشورت و دور اندیشی تمام فضل به آن ملعون نافرجام گفت که امروز در میان ذریه رسول خدا افضل را علم و اکمل و اتم از حضرت امام رضا نیست و از جمیع ذریه رسول خدا (ص) بهتر است صواب آن است که آن حضرت را از مدینه به خراسان طلب نمائی و او را ولی عهد خود گردانی و وجوه دراهم و دنانیز را به نام کرام او خیرین نمائی و این خبر را به گوش خاص و عام در اطراف عالم منتشر نمائی که بعد از این فقره دیگر آشوب و شورش سادات سودی نخواهد داشت و کسی را به دعوت ایشان رغبت نخواهد بود چرا که چراغ پیش آفتاب پرتوئی ندارد و مامون رای فضل را پسندید و مکتوبی به خدمت آن سرور عالم ارسال نمود و درخواست قدوم میمنت لزوم آن سرور را به خراسان استدعا نمود آن دانای رازهای نهانی چون بر مضمون نامه مطلع شدند عذر آوردند و ابا از آمدن به خراسان نمودند و موافق حدیثی که در کتاب عیون اخبار الرضا مسطور است آن ملعون مکرر عریضه به خدمت آن جناب نوشت و فرستاد و استدعای آمدن به خراسان از آن قبله عالمیان نمود تا وقتی که آن حضرت دانستند که دیگر چاره نیست و آن ملعون دست بر نمی دالرد و در حدیث دیگر که در عیون منقولست این است که آن مرد و در جاء ابن ابی ضحاک را با جمعی به مدینه طیبه فرستاد که به نزد آن سرور روند و آن بزرگوار را به هر قسم که باشد به خراسان روانه نمایند رجاء بن ابی ضحاک می گوید وقتی که آن مرد و دغدار ما را به مدینه فرستاد به ما امر نمود که آن بزرگوار را از راه قم به خراسان بیاورم بلکه از راه بصره و اهواز و فارس به جانب خراسان بیاورم و امر نموده بود که شب و روز پیوسته همیشه اوقات ملازم رکاب ظفر انتساب ایشان باشم و لحظه از آن سرور جدا نشوم و از مدینه طیبه تا مرو در خدمت آن سرور بودم و همیشه اوقات از مفخر اهل زمان در رکوع و سجود ملک منان بودند و کیفیت تفضیل عبادات و مناجات آن سرور در عیون مذکور است و از ان عبادت و بندگی عباد و زهاد را سر مشق و دستور است و در هر منزلی از منازل مردمان به خدمت آن حضرت مشرف می شدند و معالم و معارف دین خود را استفسار می نمودند و آن سرور ایشان را با جوبه شافمیه به شاه راه هدایت دعوت می فرمودند و در کتاب روضه الحسینیه مسطور است که در وقتی که فرستادگان به مدینه طیبه رسیدند و بشر و خطور ساطع النور آن سرور مشرف گردیدند و مقصود خود را به نزد آن حضرت اظهار نمودند و تمنای مامون را به عرض در آوردند آن حضرت اولاً از سفر خراسان ابا نمودند و فرستادگان آن مردود مبالغه از حد گذرانیدند و آن قدر اصرار نمودند که آن حضرت را راضی نمودند چون آن سرور عالم رفتن خود را به سمت خراسان لابد دیدند تمامی عیال و اولاد و اقارب خود را جمع نمودند و آن خبر پریشان را بر ایشان اظهار نمودند و ایشان را خیر دار گردانیدند که در این سفر مشقت بسیار خواهم کشید

کشید و به زهر جفا مسموم خواهم شد و ایضاً در عیون منقولست که حسن بن علی و شایسته روایت نموده که حضرت امام رضا (ع) فرمودند که در وقتی که می خواستند من غریب را از مدینه طیبه از روضه جدم به خراسان برند عیال و اطفال خود را بر دور خود جمع نمودم و امر نمودم ایشان را که بر من نوحه و زاری نمایند تا او از نوحه و گریه ایشان را بشنوم و بعد از آن دوازده هزار باجاقلو در میان عیال خود قسمت نمودم و به ایشان گفتم که آگاه باشید که من غریب دیگر به سوی شما بر نمی گردم و در خراسان به زهر جفا شهید می شوم بلی شیعیان از این حدیث مفهوم می شود که چون آن امام غریب می دانستند که در خراسان غریب وار شهید می شوند و نوحه کننده ندارند و کسی به بالین آن غریب مظلوم دلسوزی نخواهد نمود لهذا عیال خود را در ن حال مامور به نوحه و زاری نموده اند و مؤید این حدیث است فقره زیارت جوادیه که زائرین در مقابل آن حضرت عرض می نمایند السلام علی من امر اولاده و عیاله بالیناحه علیه قبل وصول القتل الیه باری آن سرور بعد از آن به روضه جد مطهر خود مشرف شدند و عرض حال و درد دل پر ملال خود را به جد بزرگوار خود نمودند چنانچه در عیون اخبار الرضا از محول سبستانی منقولست که در وقتی که فرستاده کان آن ملعون در طلب آن بزرگوار در مدینه آمدند من در مدینه بودم و دیدم که آن امام ممتحن مکرر به روضه جد خود مشرف می شدند و صدا به گریه و تضرع بلند می کردند و شکایت عصامت را به آن حضرت می کردند من به خدمت آن جناب مشرف شدم و سلام کردم حضرت رد سلام من نمودند من آن حضرت را تهنیت و مبارک باد گفتم به جهت سفری که در پیش داشتند آن حضرت به جانب من ملتفت شدند و فرمودند مرا به حال خود گذار تهنیت می گوئی مرا در چنین سفری که از روضه جدم جدا می شوم و در غربت شهید خواهم شد و در جنب هارون الرشید مدفون خواهم شد من در خدمت آن امام مظلوم در آن سفر بودم و آنچه فرمودند چنان شد و بعد از آن به روضه جده خود سیده النسا مشرف شدند و درد دل خود را به آن مظلومه عرض نمودند و بعد از آن به مکه معظمه روان شدند و به عزیمت طواف بیت الله الحرام احرام بندگی بستند و نور دیده و سر و سینه خود امام محمد تقی را با خود به طواف مکه معظمه بردند مولف گوید در وقتی که سید مظلومان اراده سفر عراق نمودند به جهت وداعه به روضه جد خود رفتند و موافق روایت ابن بابویه در شب اول که وارد روضه آن سرور شدند چون به نزدیک قبر مطهر پیغمبر (ص) آمدند نوری از قبر منور آن سرور ظاهر شد چون آن حضرت آن نور را مشاهده نمودند به جای خود برگشتند و در شب دویم که به جانب قبر مطهر آن سرور رفتند ایستادند و نماز بسیاری کردند و سجده نمودند و در حال سجودان برگزیده و دود را خواب در ربود در خواب دید که حضرت پیغمبر (ص) به نزدیک آن سرور آمد و او را در بر گرفت و میان دو چشم او را بوسید و گریست و فرمود پدر و مادرم فدای تو باد ای حسین گویا می بینم که تو در میان خون غوطه خورده باشی در میان گروهی از این امت که امید شفاعت از من داشته باشند به درستی که ایشان را نزد حق تعالی هیچ بهره نخواهد بود و موافق روایت دیگران سرور به جد خود عرض نموده یا جده لا حاجه لی لی الدنيا فخذنی الیک و ادخلنی معک فی قبرک حضرت

پیغمبر (ص) فرمودند این فرزند چاره نیست تو را از رجوع به سوی دنیا تا به شهادت فایز گردی و به درجه بلند سعادت ابدی رسی و موافق روایت دیگر در شب دیگر به سر روضه مطهر ما در خود آمد و سلان بر مادر خود نمود که السلام علیک یا امام اینک حسین تو است که به وداع تو آمده و این آخر زیارت اوست تو را ناگاه آوازی از قبر آن معصوم ظاهر شد که علیک السلام یا مظلوم الام و یا شهید الام و یا غریب الام پس چنان گریه بر آن سرور روی داده که خود را نتوانست ضبط نماید و قادر بر تکلم نبود و تا صبح در آن روضه بود باری موافق سابق حضرت امام رضا حضرت جواد را به مکه معظمه بردند و در عیون منقولست که سن شریف حضرت جواد را در آن زمان هفت سال بود چون آن فخر عباد و زهاد در مسجد الحرام به عزم بندگی گریست آن خجسته مقام از شادی سر به عرش بر افراست و چون نور جمال آن برگزیده ذوالجلال بر ان فیض بنیان تابید آنچه آدمیان از وادی طور شنیده بودند عیان دیدند و از طلوعه جمال خورشید مثالش چشم نظاره کیان خیره می نمود و آن حجت خداوند عالم در خواند معبود حقیقی چنان مستغرق عبودیت و اطاعت گردیده بود که قدوسیان عالم بالا لب از تقدیس و تسبیح فرو بسته بودند و از کتاب کشف الغمه نقل شده است که چون الشهریار کشور رضا و تسلیم مشغول طواف وداع بودند و در مسجد الحرام بساط تضرع و ابتهاج به درگاه قادر متعال و گسترده بودند جناب امام محمد تقی بر دوش موفق غلام آن حضرت بود و آن حضرت را در مطاف حرم طواف می داد چون که آن امام زاده معصوم به حجر اسماعیل رسید از دوش موفق بر آمد و در آن مکان نشست و سیل سرشک از جوی دیدگان جاری نمود چون مدتی گذشت و آن حضرت از گریه و زاری فارغ نشد موفق عرض کرد فدایت شوم برخیز این قدر گریه و زاری مکن حضرت فرمودند ای موفق از اینجا بر نخیزم تا به قدری که خدا خواهد موفق به خدمت امام رضا شتافت و کیفیت امام محمد تقی را به خدمت آن امام ممتحن رسانید آن حضرت گریان به نزد نور دیده و سرور سینه خود آمد و فرمود ای نونهال گلشن ولایت و هدایت چرا اینقدر گریانی و از این مکان بر نمی خیزی آن حضرت عرض نمودند فدایت شوم چگونه برخیزم و خود تسلی دهم و حال آنکه می بینم که خانه خداوند عالم را وداع می نمائید که گویا به اینجا دیگر بر نخواهید گشت و گویا می خواهید در این سفر محنت اثر مرا یتیم نمائید حضرت فرمودند ای نور دیده به قضای ربای عالی راضی باش و به آنچه اتفاق می افتد صابر و شاکر باش و آن حضرت را در بر کشیدند و بسیار گریستند و از آن مکان روانه خراسان شدند. مؤلف محزون گوید چه بسیار شباهت دارد این مقام بان زمانی که سید الشهداء روانه میدان می شدند سکینه خاتون دختر مکرم آن سرور به خدمت پدر مظلوم خود عرض کرد یا ابا استسلمت للموت ان امام مظلوم فرمودند کیف لا یستسلم للموت من لا ناصر له و لا معین سکینه مظلوم چون حال را به این منوال دید عرض نمود یا ابا ردنا الی حرم جدنا رسول الله (ص) ان امام غریب و در مقام جواب و تسلیت آن مظلومه فرمودند لو ترک القطا لنام و مفاد کلام آن امام این است که ای دختر از کجا میسر می شود که با وجود این گروه اشرار که اطراف مرا احاطه نموده اند بتوانم شما را به مدینه برگردانم و حال من مثل حال قطا است که او را صیاد بسیاری همیشه در کمین می باشند که او را

صید نمایند و آن مرغ از ترس صیادان خوابش نمی برد و پیوسته ترسان و هراسان می باشد حال من نیز مثل حال آن مرغ می باشد و در روایت دیگر وارد است که سکینه خاتون شروع نمود به گریستن آن سرور مظلومان آن طفل را به سینه خود ضم نمود و اشک از دیده های او پاک نمود و فرمودند سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی منک البكاء اذا الخمام دهانی لا تحرقی قلبی بد معک حسره مادام منی الروح فیب جثمانی الخ باری معجزاتی که از آن سرور در آن سفر به ظهور رسیده بسیار است از آن جمله حکایت است که در کتاب بهجه البیضاء و غیره مسطور است که روزی آن بزرگوار در کنار دیواری بودند که ناگاه گنجشک ضعیفی فریاد کنان خود را به قدم آن حضرت افکند و مضطرب الحال پریشان آغاز نمود و لب به شکایت باز نمود و به زبان گنجشکی بعضی از تظلمات معروض آن سرور نمود آن حضرت به یکی از اصحاب خود فرمودند که این گنجشک می گوید که من در این خانه آشیانه دارم و در این کاشانه محنت نشانه چند جوجه به خون دل تربیت نموده ام حال ماری قصد آن نموده که در این آشیانه در آید و فرزندان مرا به زهر جفا ها ک نماید و مرا به درد محنت داغ و فراغ ایشان مبتلا نماید تو امام زمان و پناه بی پناهان و فریاد رس ضعیفان به فریاد من مظلوم برس و جوجه های ضعیف مرا از زهر این مار محافظت فرما بعد از آن آن سرور به من فرمودند که در این کاشانه داخل شو و شرابین مار را از این گنجشک رفع نما من بفرموده آن سرور داخل کاشانه شدم دیدم ماری قصد جوجه های گنجشک نموده و ایشان اضطراب و زاری و ناله می نمایند من آن مار را کشتم و دفع اذیت او را از آن گنجشک نمودم و ایضاً در عیون اخبار الرضا منقولست که ابا صلت هروی روایت نموده است که جناب امام رضا (ع) تکلم می نمودند با مردم به لغات ایشان و قسم به جناب حدیث که آن سرور داناتر و فصیح ترین مردم بودند به هر زبانی و لغتی پس من روزی به آن جناب عرض نمودم یابن رسول الله من تعجب دارم از معرفت شما به این زبانها و لغتهای مختلفه فرمودند ای ابوصلت منم حجت جناب اقدس احدیت بر خلق و خدا حجتی که بر خلق خود قرار می دهد باید دانا و عارف باشد به زبانها و لغتهای ایشان آیا نرسیده است به تو قول جدم امیرالمؤمنین (ع) که فرمودند عطا نموده است خداوند به ما فصل الخطاب را و نیست فصل الخطاب مگر معرفت به لغتها و زبانها و مؤید این حدیث است فقره زیارت جوادیه که المتکلم مع اهل کل لغه بلسانهم و از جمله معجزات آن سرور عالمیان حدیثی است که در عیون اخبار الرضا منقولست که حبیب یناجی می گوید که روزی رسول خدا را در خواب دیدم که در مسجد یناج که محل نزول غوافل حاج است تشریف فرما بودند من از شوق و ضعف به خدمت آن حضرت در آن مسجد شتافتم و در مقابل آن حضرت بنده وار ایستادم و سلام نمودم دیدم در نزد حضرت طبقی از پوست شاخهای درخت خرما بافته بودند و در آن خرما صیحانی بود و در نزد آن سرور عالمیان گذاشته بودند آن حضرت گویا از آن خرما قبضه از آن خرما گرفتند و به من مرحمت فرمودند من آن خرماها را شمردم هیچده دانه بود و شکر منعم حقیقی نمودم و تاویل این خواب در پیش خود چنان نمودم که به عدد هر خرمائی یک سال دیگر زندگانی خواهم نمود و بعد از گذشتن بیست روز از این خواب شنیدم که جناب امام رضا از مدینه بیرون تشریف آوردند و به آن مسجد نزول اجلال ارزانی فرمودند من در آن

اوان مشغول زراعت بودم چون این خبر را شنیدم دست از زراعت برداشتم و رونانه گشتم تا به مسجد رسیدم دیدم که مردمان فوج فوج به خدمت کثیر السعادت آن سرور مشرف می شدند من نیز رفتم چون به حضور باهر النور آن سرور رسیدم دیدم در همان موضعی که رسول خدا نشسه بودند نشسه است و در زیر آن حضرت حصیری پهن کرده اند و گسترده اند چنانچه از برای رسول خدا گسترده بودند و در نزد آن حضرت طبقی از خرما صیحانی ملاحظه نمودم چنانچه در خدمت رسول خدا (ص) دیده بودم پس بر آن حضرت سلام کردم پس از رد سلام آن برگزیده ملک علام به انواع تلافات و اکرامات مژده رستگاری و فلاح به من دادند و مشتی از آن خرما لطیف به من مرحمت فرمودند پس شمردم عدد آنها را موافق بود با آنچه جناب ختمی ماب مرحمت فرموده بودند پس عرض نمودم فدایت شوم زیادتر مرحمت بفرمائید آن حضرت فرمودند هرگاه جدم رسول خدا (ص) به تو زیاد عطا می فرمودند من هم نیز به تو زیادتر عطا می نمودم. صاحب عیون بعد از نقل حدیث می فرماید و مثل همین حکایت از برای حضرت صادق اتفاق افتاده است و ما ذکر نمودیم او را در دلایل سابقه و از جمله اعجاز آن حضرت پیدا شدن چشمه ایست در سفر خراسان و کیفیت آن در عیون به این قسم است که یکی از غلامان امام موسی کاظم (ع) می گوید که من با جماعتی در خدمت کثیر السعاده امام رضا در آن سفر بودیم ناگاه بیابانی رسیده که از شدت عطش و تشنگی نزدیک به آن شد که ما و چهار پایان ما به هلاکت برسیم به آن سرور عالم کیفیت را عرض نمودیم آن سرور فرمودند که در فلان موضع که متصف به این وصف است بروید در آنجا به آب خواهید رسید ما به سوی آن موضع که امام فرموده بود روان شدیم پس چشمه آبی یافتیم و از آن آب که خوشتر از آب حیوان بود نوشیدیم و چهار پایان خود را نیز سیراب نمودیم و هر کس با ما بود از اهل غافله از آن آب نوشیدند و از آن مکان روانه شدیم همین که مرحله از آن آب دور شدیم آن حضرت ما را امر نمود که ثانیاً برگردید و آن آب را طلب نمائید پس ما به طلب چشمه آب رفتیم هر قدر تفحص نمودیم اثری از آن چشمه آب نیافتیم و ندیدیم در آن مکان مگر چندی از پشگل شتران چشمه آب هیچ اثری نبود و از جمله اعجاز آن سرور حکایت اخواز است که از نواحی شیراز است و طریقه آن در عیون اخبار الرضا مذکور است که ابی الحسن الصایغ از عم خود روایت نموده است که من در سفر خراسان در خدمت کثیر السعاده آن سرور بیرون شدم که به آن حضرت مشورت نمایم در خصوص کشتن رجاء بن ابی ضحاک که محصل آن سرور بود و آن جناب را از مدینه به خراسان می برد پس آن بزرگوار مرا نهی از قتل او نمود و فرمودند که آیا می خواهی به قتل آوری نفس مؤمنی را به عوض نفس کافری و می گوید که ما در خدمت آن سرور بودیم تا به اهواز رسیدیم آن جناب به اهل اهواز فرمودند که قدری نیشکر از برای من طلب نمائید پس بعضی از اهل اهواز گفتند از آن اشخاصی که عارف به حق امام نبودند که اعراییست و نمی داند که نیشکر در فصل صیف یافت نمی شود و در فصل شتا یافت می شود حضرت فرمودند بلی شماها طلب آن نمائید که زود باشد که شما او را پیدا کنید اسحق بن محمد می گوید که من گفتم قسم که به حق خداوند که طلب نمی کند مولای من چیزی را مگر اینکه موجود باشد پس شما در طلب آن بیرون روید و آدم به جمیع نواحی روانه نمائید پس آمدمد اگره اسحق و عرض کردند که نزد ما قدری از نیشکر

هست که ذخیره نمودیم به جهت بذر که در زراعت نمائید و این یکی از جمله براهین آن سرور بود ما در خدمت آن سرور بودیم تا به قریه رسیدیم و آن حضرت مشغول عبادت شدند شنیدیم که آن حضرت در سجود خود این دعا را می خواندند که لک الجد ان اطعتک و لذا حاجه لی ان عصیتک و لا- منع لی و لا لغیری فی احسانک و لا عذرلی ان اسات ما اصابنی من مصیبتہ فمکنک یا کریم اغفر لمن فی مشارق الارض و مغاربها من المؤمنین و المومنات و می گوید مدت یک ماه به آن سرور نماز بجا آوردم پس زیاد نفرمودند و فرایض خود بر سوره حمد و انا انزلناه فی لیلہ القدر و در رکعت اول و حمد و قل الله احد در رکعت ثانی یعنی در این مدت به این قسم نماز را به جا می آوردند و دیگر از جمله اعجاز آن سرور شفا یافن آن شخصی است که اهل غافله دهن او را پر از برف نموده بودند و بسته بودند چنانچه در عیون و نصوص المعجزات منقولیست که غافله از سمت خراسان به سوی کرمان می رفتند در بین راه کوهی بر ایشان راه را سد نمود اهل غافله از میان خود مردی را که به کثرت مال و منال متهم کرده بودند گرفتند و آن شخص مدتی در دست ایشان باقی بود و او را اذیت می نمودند که مال از او بگیرند و او را رها نمایند و به مرتبه او را اذیت نمودند که او را در میان برف واداشتند و دهن او را پر از برف نمودند و بعد از آن بستند زنی از اهل آن غافله بر آن مرد مترحم شد و دلش بر او بسیار بسوخت پس او را از دست ایشان خلاص نمود و آن مرد فرار نمود ولکن زبان و دهان او ضایع شده بود به حدی که قادر بر تکلم صحیح نبود و آن مرد به سوی خراسان آمد و شنید که در آن اوقات شفا بخشای در دهای نهران امام الانس و الجان به خراسان تشریف فرما شده و وارد نیشابور شده اند پس دید در عالم رویا که گوید گوینده می گوید که آن حضرت به خراسان آمده اند برو به خراسان و درد خود را به آن سرور اظهار نما شاید روائی بفرماید که به تو نفع داشته باشد آن شخص می گوید در عالم خواب دیدم که گویا به خدمت آن حضرت مشرف شدم و شکوه بسیاری به آن جناب نمودم و درد خود را اظهار نمودم و مستدعی شفای درد خود شدم آن سرور فرمودند که بگیر گون و ستر و نمک را و با یکدیگر مخلوط نما و بکوب و در دهن خود دو مرتبه یا سه مرتبه بگذار که تو از این درد خوب خواهی شد آن شخص می گوید از خواب بیدار شدم و تامل و تفکر ننمودم در آن چیزی که در خواب دیده بودم و اعتمادی به آن خواب ننمودم تا به دروازه نیشابور رسید پس شنیدم که حضرت امام رضا از نیشابور کوچ فرموده و در رباط سعد نزول اجلال فرموده اند پس در قلبم چنین افتاد که به خدمت آن سرور مشرف شوم و درد خود را اظهار نمایم شاید بیان فرمایند دوائی که از برای من نافع باشد پس به این قصد به رباط سعد آمدم و عرض کردم یابن رسول الله حکایت من چنین و چنان بوده به تحقیق که زبان و ذهن من ضایع شده و نمی توانم که درست تکلم نمایم تعلیم بفرمائید به من دوائی که نفعی دهد مرا حضرت فرمودند آیا به تو دوا تعلیم ننمودم برو و همان دوا را استعمال نما که در خواب به تو تعلیم نمودم پس آن شخص عرض کرد می خواهم اعاده بفرمائید تا از زبان گوهر فشان شما بشنوم آن سرور ابرار فرمودند که بگیر گون و ستر و نمک را بکوب و بگذار در دهن خود و دو مرتبه یا سه مرتبه که هرگاه چنین نمائی عاقبت می یابی پس آن مرد می گوید من چنین کردم و از برکت



کلام وحی نظام آن سرور شفا یافتم و دیگر از جمله اعجاز آن سرور عالم حکایتی است که نیز در اهوان به ظهور رسید و کیفیت آن به طریقی که شیخ حر عاملی به خط خود در نصوص المعجزات از قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایح در حدیث طویلی (۱) که بعضی از آن حدیث این است که آن سرور عالم در اهواز مریض شدند طبیعی به خدمت ایشان آوردند پس حضرت یک شاخه سبزی به او عطا فرمودند پس مرد طیب گفت نمی دانم کسی را بر روی زمین که بدانند اسم این سبزی چیست غیر از تو پس آن سرور فرمودند از برای من قدری نیشکر بیاورید آن شخص طیب عرض نمود حال زمان نیشکر نیست حضرت فرمودند این سبزی و نیشکر در همین زمین شما و زمان شما موجود است و شما بروید در طلب آن تا به کنار فلان جوی آب پس هنوز عبور نکرده باشید قدری از آنت جوی براه باندازید بر شما ظاهر خواهد شد پس شما به آن بندر روید پس می آید به سوی شما مرد سیاه چرده پس شما به آن مرد سیاه چرده بگوئید که محل روئیدن نیشکر کجا است و کجا است محل روئیدن فلان سبزی مخصوص راوی حدیث می گوید به همان قسمی که آن سرور فرموده اند چنان شد بدون کم و زیاد و در کتاب روضه الحسینیه مسطور است که در زمانی که حضرت امام رضا از مدینه طیبه به جانب خراسان مرحله پیمای بودند در هر منزلی از منازل معجزی از آن حضرت به ظهور می رسید و قریب به چهار صد اعجاز از آن مفخر اهل راز به ظهور پیوست. مولف گوید که در السنه و افواه مشهور است که آن سرور در یکی از منازل رضا من اهوائی شدند و او را از دام صیاد رها نمودند و به آن آهو عود نمود و لکن در کتاب بحر الانساب چنین روایت شده که چون آن سرور به نواحی دامغان رسید که الحال به اهوان مشهور است آهوائی چند به خدمت آن سرور آمدند و عرض کردند یابن رسول الله مخالفان قصد کشتن شما را دارند اگر به جانب حرم جد خود معاودت فرمائی اولی و انساب است آن سرور در جواب ایشان فرمودند که از اجل نتوان گریخت و با قضا نتوان آمیخت ایشان را دعای خیر نموده و روانه شد و آن موضع از این جهت به اهوان مشهور شد ولیکن این حکایت غیر از روایت مشهور آهوانست و هم چنین باز مشهور است که در بیابان الهاک مرده سه روزه را زنده نمودند و هم چنین در میامی کوه به استقبال آن سرور روان شد و هم چنین آینه شخص دلگیر به نظر فیض منظر طلا نمودند و آن آینه را در مقابل شخص کوری باز داشتند در حال به برکت آن سرور بینا شد و چون که این معجزات در کتب معتبری که محل وثوق فقها باشد نبود لهذا به تفضیل آنها نپرداختیم و آنچه در کتب معتبره ضبط شده است مثل عیون اخبار الرضا که از مصنفات ابن بابویه و نصوص المعجزات که از تصنیفات شیخ حر عاملی است و غیرهما از کتب معتبره اختصار نمودیم و دیگر از جمله اعجاز آن بزرگوار حدیثی است که در عیون منقولست از خدیجه بنت حمدان بن پسند که او گفت در وقتی که آن سرور به نیشابور وارد شدند در خانه جد من تشریف آوردند و دانه بادامی را در جانبی از آن ثری زرع نمودند و بعد از آن روئید و درخت شد و در همان سال میوه داد پس چون که مردم مطلع شدند از آن کیفیت استثفا می جستند به سبب خوردن آن بادام علت آن برطرف می شد و به برکت آن حضرت از آن علت شفا می یافت و هر کس درد چشم داشت از آن بادام بر چشم خود می گذاشت شفا می یافت و هر زنی

ولادت بر او مشکل می شد از آن بادم می خوردت سهل می شد ولادت او و وضع حمل به آسانی می شد و هر حیوانی که باد قولنج می گرفت از شاخ آن درخت بر شکم آن می مالیدند فی الفور قولنج بر طرف می شد تا آنکه مدتی آن شجره میمونه باقی بود و بعد خشک شد تا آنکه جد من شاخهای آن درخت را قطع کرد و به همین سبب کور شد و پسر همان شخص که ابوعمر باشد آن درخت را از روی زمین قطع کرد جمیع اموال او در باب الفارس تلف شد و مقدار مال او هفتاد هزار درهم بود تا هشتاد هزار درهم و از برای او هیچ باقی نمانده بود و از برای ابوعمر و دو پسر بود و هر دو کاتب محمد بن ابراهیم بن سجاد بودند ایشان اراده نمودند که آن مکان را تعمیر نمایند و بیست هزار درهم در آنجا خرج کردند و از آن درخت آنچه باقی مانده بود قطع نمودند و نمی دانستند که چه تاثیر در این هست پس یکی از آن دو برادر متوجه شد املاک امیر خراسان را پس برگشت به سوی نیشابور در کجاوه در حال پای راستش سیاه شد و قطع شد و بعد از یک ماه به همین علت مرد و دیگری در دیوانخانه پادشاه می نوشت شخصی گفت خدا چشم بد را از این خط نگاه دارد در همان ساعت رعشه بر دست او افتاد و قلم از دستش افتاد و پاره حوششها از دستش بیرون شده به منزل خود برگشت ابوالعباس کاتب با جماعتی به خانه او رفتند و گفتند این رعشه دست تو از حرارتست قصد کن و در آن روز قصد کرد روز دیگر باز او را امر به قصد کردند و قصد نمود پس دست او سیاه شد و افتاد و بعد از آن مرد و مردن این دو برادر کمتر از یک سال بعد از قطع باقی آن درخت بود و از جمله وقایعی که در نیشابور نیز واقع شده این است که در کتاب عیون اخبار الرضا از ابوالصلت هروی روایت نموده است که ما با جناب امام رضا بودیم در وقتی که از نیشابور تشریف آوردند و بر قاطر اشهبی سوار بودند در آن وقت جماعتی از اهل علم آمدند و لجام قاطر آن سرور را گرفتند و عرض کردند به حق اجداد بزرگوارت که از برای ما حدیثی بفرماید که از پدران بزرگوار خود شنیده باشی آن حضرت سر مبارک خود را از عمارت بیرون آوردند و حال آنکه بر آن حضرت جبه خزی بود که دورو داشت و فرمودند که خبر داد مرا پدر بزرگوارم و آن حضرت از پدر بزرگوار خود جناب صادق آل محمد (ص) و همچنین تا جناب پیغمبر (ص) و آن سرور عالمیان فرمودند که شنیدم از جبرئیل که گفت جناب اقدس الهی فرموده است که منم خداوندی که نیست خدائی سوای من پس مرا عبادت نمائید پس هر کس بیاید به شهادت ان لا اله الا الله به اخلاص داخل می شود در حصن من و کسی که داخل شود در حصن من ایمن می شود از عذاب من در روز قیامت و در روایت دیگر بعد از نقل این مضمون می فرماید بعد از اینکه بزرگوار این حدیث را از برای آن جماعت کثیر بیان فرمود قدری راه رفتند و بعد از آن فریاد برآوردند به شرطها و شروطها و انا من شروطها و مؤید این است فقره زیارت جوادیه کرد من سئل عن کلمه التوحید فقالوا نحن و الله من شروطها(۱) و در بعضی از کتب معتبره از ابوالقاسم زمخشری نقل شده که می گوید این حدیث را یکی از سلاطین سامانیه به این اسناد از باب طلا نوشت و وصیت نمود که در قبر او دفن نمایند بعد از دفن او را در خواب دیدند که در نهایت سرور و خوشحالیست از او پرسیدند که حق تعالی با تو چه کرد گفت به واسطه تلفظ من به کلمه لا اله الا الله و تصدیق به محمد رسول الله و اقرار به ائمه اثنی عشر و احترام این حدیث را که به آب طلا نوشتم به موجب فرموده آن امام

به حق مرا بخشیدند و در حصن امن و امان خود داخل نمود و در حدیث دیگر در عیون به این قسم روایت شده که حضرت امام رضا (ع) فرمود که جناب پیغمبر از جبرئیل و جبرئیل از میکائیل و او از اسرافیل و او از لوح و لوح از قلم روایت نموده که قلم گفت که جناب اقدس الهی فرمودند که ولایت علی بن ابیطالب حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی باری و دیگر از جمله وقایعی که در زمان ورود آن سرور به نیشابور واقع شده این است که در عیون منقولیست که آن سرور در محله از محلات نیشابور نزول اجلال فرموده که آن مجله را غرونی می گفتند و حمامی در آن جمله بود صاحب عیون می گوید که حال آن حمام معروف به حمام الرضا می باشد و در آنجا چشمه کم آبی بود پس وا داشتند بر سران چشمه کسی را که کار کند در آن چشمه تا آب آن چشمه زیاد شود و در خارج آن راه گذر محمودند حوضی نزدیک به آن چشمه بنا نمودند که آب آن چشمه به حوض رود و چون آن چشمه در گودی بود به نردبان و مثل بر آن چشمه حوض می رفتند حضرت امام رضا (ع) داخل آن حوض شدند و غسل نمودند و بیرون آمدند و در پشت بام آن حوض نماز خواندند و بعد از آن مردم می آمدند به سوی آن حوض و آب از آن می آشامیدند و غسل می نمودند تیمناً و تبرکاً و نماز بر پشت بام آن حوض بحامی آوردند و حوائج خود را از قاضی الحاجات مسئلت می نمودند و جمیع حوائج ایشان از برکت آن حضرت برآورده می شد و صاحب عیون بعد از نقل حدیث می فرماید آن چشمه امروز معروفست به عین کهلان و مردمان در این زمان نیز به آنجا می روند و تبرک می جویند و از جمله اعجاز از آن سرور حکایت ده سرخست صاحب عیون روایت نموده از عبدالسلام بن صالح هروی که چون آن سرور از نیشابور تشریف فرما شدند و روانه به جانب مامون دون شدند چون آن حضرت به نزدیک ده سرخ رسیدند به آن جناب عرض شد که یابن رسول الله وقت نماز ظهر شده است با شما نماز به جا می آوریم حضرت پیاده شداند و فرمودند آبی بیاورید که وضو بسازیم عرض کردند که آب مام شده و هیچ باقی نیست و در آن وقت آن سرور به دست مبارک خود زمین را کاویدند فی الحال آب از زمین جوشید و از آن آب وضو ساختند و هر کس باران سرور بود از آن آب وضو ساخت و صاحب عیون بعد از نقل حدیث می فرماید که اثر آن چشمه تا این زمان باقیست و در بعضی کتب معتبره از علی بن اسباط روایت شده که در وقتی که آن سرور عالمیان به جانب خراسان تشریف می بردند مردمان از اطراف و جوانب با هدایا و تحف بسیار به خدمت آن حضرت مشرف می شدند من نیز با هدایا و تحف و تدارک بسیار اراده خدمت آن سرور نمودم از قضا غافله ما را دزد زد و اسباب وامتنه ایشان را به غارت بردند و دزدان چند ضرب بر دهان من وارد آوردند که چند دندان از پیش دهنم افتاد پس چاره و علاجی ندید و خود را بدهی رسانیدم و من در آنجا با غم و الم و غصه خوابیدم در خواب حضرت امام رضا را دیدم که به من فرمودند که ای علی غم مخور که تحف و هدایای تو به ما رسید و اگر از برای دندانهای خود محزون و غمگینی سعد را بکوب و به جای دندان خود بریز پس بیدار شدم و بسیار خوشوقت شدم چون سعد را ریختم دندانهای مرا خداوند به من شفقت فرمود و چون به خدمت آن سرور رسیدم فرمودند ای علی سعد خوب دوائیست دیدی که چه کرد به دندان تو پس فرمودند که داخل خانه شو چون داخل شدم جمیع هدایا و تحف خود را به جا دیدم بسیار خوشنود شدم و از جمله اعجاز

آن سرور حکایت کوه سنگ تراشانست که در نزدیکی مشهد مقدس رضوی واقع است و از آن کوه الان ظروف و سرقلیان و دیگر و اسباب دیگر از آن کوه به عمل می آورند مثل فنجان و اسباب چای خوری بسیار نازک و مرغوب و به برکت آن حضرت هنوز تا این زمان هم باقیست. صاحب عیون نقل می کند که چون آن سرور داخل اراضی سناباد شدند تکیه مبارک به کوه دادند که ظروف از آن کوه به عمل می آوردند در آن وقت آن سرور دست مبارک را به دعا برداشتند و به درگاه قاضی الحاجات عرض نمودند که خداوندان نفع بده به این کوه و مبارک نما آنچه از این کوه به عمل می آورند بعد خود آن سرور فرمودند که از آن کوه دیگرها از برای آن حضرت ساختند و آنچه طبخی که داشتند در آن دیگرها طبخ می نمودند و از همان روز مردمان راه یافتند به آن کوه و اثر برکت در آن کوه ظاهر شد و از کتاب بحرالانساب نقل شده که دو جبل که اکنون به کوه سنگین اشتها دارند بر یمن و یساران امام ابرار روانه شدند و قریب بر سناباد توقف نمودند و بعد از آن آن سرور عالمیان از آن کوه به سوی نوقان که متعلق به جمیدن قحطیه بود آمدند و ظاهر اینست که الحال یکی از دروازه های مشهد مقدس رضوی که مسمی بنوقانست به جهت مکان این قریه باشد و چون به نوقان رسیدند رختهای مبارک خود را از بدن مطهر بیرون نمودند و بمید دادند که شست و شو نماید خمید آن لباسها را به کنیز خود دادند که بشوید بعد از لحد آن کنیزک آمد و موافق روایت عیون رقعۀ\* بدست حمید داد و گفت این رقعۀ را در جیب امام رضا یافتم حمید به خدمت آن محمود فریقین عرض نمود که این رقعۀ چیست آن سرور فرمودند که این حرز است که همیشه با منم است حمید عرض کرد مرا به شرافت این حرز مشرف گردان آن سرور فرمودند که این حرز نگاه می دارد همه اشخاص را از مکاره و افات و از شرط شیطان هر گاه در جیب او باشد و آن حرز را به حمید مرحمت فرمودند و آن حرز به این قسم است. بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله انى اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا او غيرتقى اخذت بالله السميع البصير على سمعك و بصرك(۱) و لا على بشرى و لا على لحمى و لا على دمی و لا على محنتی و لا على عصبی و لا على عظامی و لا على اهلی و لا على ما رزقنی ربی سترت بینی و بینک بستر النبوه الذی استربر من انبیاء الله من سلطان الفراعنه و جبرئیل عن یمینی و میکائیل عن یساری و اسرافیل من ورائی و محمد صلی الله علیه و آله امامی و الله مطلع على یمنعک منی و یمنع الشیطان عنی اللهم لا یعلب جهله انا تک ان یستضرنی و تستحفنی اللهم الیک التجات اللهم الیک النجات اللهم الیک النجات پس از آن عنان توجه به سمت بقعه مطهر و مضجع منور خود که مشهور به بقعه الهارونیه بود نمودند پس بعد از دخول در آن بقعه شریفه عرش درجه به دست مبارک خود خطی به جانب آن بقعه کشیدند و فرمودند این تربت منست و در همین جا مدفون خواهم شد و زود باشد که جناب اقدس حدیث این مکان را محل آمد و شد شیعیان من قرار دهد و قسم به خدا که زیارت نمی کند مرا زیارت کننده و سلام نمی کند بر من سلام کننده از زائرین من مگر اینکه مستوجب غفران و رحمت خداوند عالمیان می شود به شفاعت ما اهل بیت علیهم السلام و بعد از روی مبارک به جانب قبله نمودند و چند رکعت نماز بجای آوردند و دعا خواندند و سجده طویلی کردند و متوجه به سوی مامون شدند و ایضاً در کتاب عیون اخبار الرضا مذکور است که شخصی در خدمت

ص: ۱۷

۱- (۱) لا سلطان لك على و لا على سمعی و لا على بصری و لا على شعری

آن بزرگوار بود و مشغول خدمات آن سرور بود تا وقتی که از نیشابور مرحله پیمای جانب مرور شدند شخص می گوید در وقتی که آن جناب از سرخس بیرون شدند باز در خدمت آن سرور بر سبیل مشایعت روانه شدم چون مرحله از راه رفتند آن هادی راه شریعت و معرفت سر مبارک خود را از عماری بیرون آوردند و به جانب آن شخص نظر التفاتی فرمودند و گفتند ای بنده خدا از برای مشایعت نهایی نیست بر گرد به قدری که بر تو واجب بود به جای آوردی آن شخص عرض نمود فدایت شوم به حق جدت جناب پیغمبر (ص) و جناب امیرالمومنین و جده ات فاطمه زهرا (س) حدیثی از زبان گوهر بار بیان فرماید که باعث شفای قلب این مجو گردد و از خدمت سراسر سعادت شما مرخص شوم آن هادی راه یقین چون آن شخص را طالب معرفت و هدایت دید به ارشاد لب مبارک باز نمودند و فرمودند که خبر داد به ما پدر بزرگوارم از پدر بزرگوارش و همچنین تا جناب پیغمبر (ص) و آن حضرت فرمودند که جناب اقدس احدیت فرمود لا اله الا الله اسم من است هر کس بگوید این کلمه طیبه را با اخلاص قلبی داخل حصن من می شود و کسی که داخل حصن من شد ایمن است از عذاب من مؤلف گوید که از حدیث عبدالسلاح بن صالح هروی که در عیون مذکور است چنین معلوم می شود که آن مقرب درگاه احدیت را در سرخس محبوس نموده بودند و ظاهر این است که حبس نمودن آن سرور در سرخس قبل از ورود به مرو اتفاق افتاده باشد و علی ای تقدیر مدت حبس از حدیث معلوم نمی شود و احتمال دارد که آن سرور را در آن مکان نگاه داشته باشند تا از مامون دون خبری برسد که چه امر نماید و در عیون مذکور است که ابا صلت هروی روایت نموده است که مامون به جناب امام رضا عرض کرد یا بن رسول الله به تحقیق که من شناختم علم تو را و فضل تو را و زهد تو را و ورع تو را و عبادت تو را می بینم تو را سزاوار تو به خلافت از خودم پس آن جناب فرمودند به بندگی جناب اقدس احدیت فخر می نمایم و به زهد در دنیا امید دارم بخا تو را از شر دنیا و به سبب ورع از محارم امید دارم فوز به غنایم را و به سبب تواضع در دنیا امید دارم رفعت را در نزد باری تعالی پس مامون عرض کرد پس به درستی و تحقیق که من می بینم اینکه عزل نمایم خود را از خلافت و قرار دهم آن را به جهت شما و بیعت نمایم شما را پس آن جناب فرمودند اکبر بوده این خلافت از برای تو و خدا قرار داده است به جهت تو پس جایز نیست از برای تو اینکه خلع کنی لباسی را که پوشیده است خدا آن لباس را در تو و قرار دهی آن را برای غیر خود و اگر نبوده است خلافت از برای تو پس جایز نیست از برای تو اینکه قرار دهی از برای من چیزی را که نیست از برای تو پس عرض کرد یا بن رسول الله لابد است از برای شما از قبول این امر پس فرمودند که این امر را طوعاً هرگز قبول نمی نمایم پس آن ملعون چند روز در این باب جهدت بسیاری نمود تا مایوس شد پس بعد از یاس عرض کرد پس اگر قبول خلافت نمی فرمائید و اجابت نمی کنید که من به شما بیعت نمایم پس بود باشید شما ولیعهد من تا اینکه خلافت بعد از من منتقل به شما گردد حضرت فرمودند که قسم به خدا که پدر بزرگوارم حدیث کرد مرا از آباء ظاهرین خود از جناب امیرالمومنین (ع) از رسول خدا (ص) که من پیش از تو از دنیا بیرون می روم در حالتی که به زهر جفا شهید خواهم شد و گریه خواهند نمود بر من

ملائکه آسمان و زمین و مدفون می شوم در زمین غربت در جنب هارون الرشید پس مامون گریه نمود و عرض کرد یابن رسول الله کیست که بکشد شما را یا قادر باشد که بدی نماید به شما و حال آنکه من زنده باشم پس جناب امام رضا (ع) فرمودند هر گاه خواهی باشم اینکه بگویم هر آینه می گویم که کیست آن کسی که بکشد مرا پس مامون عرض نمود یابن رسول الله به این گفتگوها دست از تو بر نمی دارم و به این کلمات اراده دارید که این امر را از خود دفع نمائید تا اینکه مردم بگویند که شما زهد در دنیا دارید پس آن حضرت فرمودند و الله هرگز از زمانی که مرا خدا مرا خلق نموده و دروغ نگفته ام و زهد ننموده ام به جهت دنیا و من هر آینه می دانم که تو چه اراده داری مامون عرض نمود اراده من چیست حضرت فرمودند آیا در راستی امانی از برای من هست مامون عرض کرد بلی از برای تو است امان حضرت فرمودند که قصد تو این است که مردم بگویند که پسر موسی زهد نموده بود در دنیا بلکه دنیا ترک او نموده بود آیا نمی بینند که چگونه قبول نمود ولایت عهدی را به جهت طمع در خلافت پس غضب نمود مامون از این کلام و عرض نمود که همیشه شما می اندازید مرا در چیزی که ناخوش دارم آن را و شما از سطوت من ایمن می باشید قسم به خدا که هر گاه قبول ولایت عهدی نمودی فبها والا اجبار می نمایم تو را بر این امر پس هر گاه بجا آوردید فبها والا گردنت را می زنم پس در آن وقت آن جناب فرمودند که جناب اقدس احدیت مرا نهی کرده است از اینکه خود را به دست خود به مهلکه بیاندازم پس هر گاه امر چنین است پس بکن آنچه خواهی و من قبول می نمایم ولایت عهد را به شرطی که منصوب نماید احدی را و معزول نمایم احدی را و بوده باشم در امورات از دور محل شود پس راضی شد مامون از آن حضرت به این شروط و قرارداد آن حضرت را ولیعهد در حالتی که آن حضرت ناخوش داشتند او را و بعد از نقل این حدیث صدوق علیه الرحمه حدیث دیگر از محمد بن عرقه نقل نموده که می گوید عرض نمودم به جناب امام رضا که یابن رسول الله چه واداشت تو را بر دخول در ولایت عهد مامون پس آن حضرت فرمودند که آن چیزی که واداشت جد من امیرالمؤمنین را بر دخول در شوری. در کتاب کشف الغمه روایت نموده که بعضی از خواص مامون و اشخاصی که نمی خواستند آن حضرت ولیعهد مامون شود و می ترسیدند که مبادا ملک و خلافت از دست مامون بیرون رود در اوایل امر هر وقت که آن سرور عالم وارد می شد ایشان مبادرت نمودند در سلام نمودن بر آن سرور و پرده را بر می داشتند تا آن سرور داخل شود و بعد از مدتی آن اشخاص با خود چنین قرار دادند که هر وقت آن سرور بر مامون داخل شود سلام ننمایند و پرده را بر ندارند و عزم جزم نمودند تا اینکه روزی نشسته بودند که آن حضرت بر ایشان وارد شد بی اختیار از جای خود جسته و پرده را بلند نمودند که آن سرور داخل شود چون آن سرور داخل شد ایشان یکدیگر را ملامت نمودند که چرا چنین نمودید باز بر این عزم متفق شدند که هر گاه نوبت دیگر آن سرور بیاید پرده را بر ندارند چون آن سرور بار دیگر بر مامون وارد شد ایشان بی اختیار برخاستند و سلام کردند ولیکن پرده را بر نداشتند پس چون باد تندی فرستاد که آمد و پرده برداشت بیشتر از آنکه ایشان پرده را بردارند چون آن سرور تشریف برد باد ساکت شد و پرده به جای خود عود نمود و چون آن سرور اراده بیرون آمدن نمودند پس گفتند که دیدید که حق تعالی چه منزلت و جلالت به این شخص عطا فرموده و باد را مسخر او فرموده

چنانچه از برای سلیمان نموده بود پس ایشان از عقیده خود برگشتند و به نزد آن سرور آمدند و اظهار عفو نموده و عقیده ایشان در حق آن سرور زیاده گردید و ایضاً در عیون به طریق دیگر مرویست که در وقتی که آن قدوه اهل ایمان به مرو وارد گردیدند مامون ظاهراً نهایت تعظیم و تکریم آن سرور نمود و از جناب امام رضا مستدعی شد که قبول ولیعهدی آن مرد نماید و آن سرور قبول نمی نمود تا اینکه دوماً این سخن میان آن سرور و آن مرد بود و آن سرور به او امتناع از این مرحله نمودند پس چون که آن سرور بالاخره لابد شدند فرمودند که قبول می نمایم به شروطی که از جمله شروط این است که امر و نهی نمایم و حکم نکنم و تغییر و تبدیل در امورات تو بجا نیاورم مامون دون قبول نمود و در کتاب شجره الاولیاء نقل نموده که در روز پنجشنبه که آن سرور به مجلس مامون تشریف آوردند مامون آن سرور را در میان درووساده عظیمه در صدر مجلس نشانید و آن سرور لباس سبز پوشیده بودند و شمشیر حمایل کرده بودند مامون پسر خود عباس امر نمود که اول برخیزد و به آن سرور بیعت نماید و امر نمود که دراهم و دنانیز بسیار آوردند و بر آن سرور نثار کردند و خلعتها به مردم داد و شعرا و خطبا برخواستند و خطبه ها خواندند و صله و جوائز بسیاری اولاً بعلوین داد و بعدینی عباس داد و بعد از ایشان بسا بر مردم پس بعد از آن به حضرت امام رضا عرض نمود که برخیز و خطبه بخوان پس آن سرور برخواست و خطبه در کمنال فصاحت و بلاغت ادا نمود که فرمود بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی که ایها الناس ما را بر شما حقی می باشد به سبب رسول خدا (ص) و شما را بر ما حقی است به سبب آن سرور پس اگر شما حق ما را بر ما رسانید بر ما واجب می شود که حق شما را به شما برسانیم و در آن مجلس سخن دیگر غیر از این سخن از آن سرور مسموع نشد باری بعد از انعقاد ولایت عهدی امر نمود سورات عسا کرد و جنمود نا مسعود خود را یک ساله پیش دادند و مردمان لباس سیاه که شعار بنی العباس بود نپوشند بلکه لباس سبز بپوشند و امر نمود که در قلمرو خود خطباء به نام شریف ان سرور خطبه ادا سازند و در جمیع ضراب خوانها وجوه دراهم و دنانیز را به نام شریف آن حضرت مزین نمایند و در بعضی از کتب معتبره از مرد صالح ثقه نقل نموده است که در ایام میرزا محسن متولی سرکار فیض آثار شخصی از مردم بادغس در قلعه کهنه که در زمین مرو بود چند اشرفی یافته بود که به عیار صیرفی چهار رنگ و نیم بود به وزن اشرفیهای متعارف یکی به نام هشام بن عبدالملک مروان و چند عدد به نام مامون دون و انضرب دی بود و نقش آن زراقم این بود الملك الله و الدین المامون بالله امیرالمؤمنین خلیفه الرضا امام المسلمین و دختر خود ام حبیب را به آن حضرت تزویج نمود و خانه از برای آن سرور در جنب خوانه خود ترتیب داد و یک روز آن حضرت به خانه آن شقی تشریف می آوردند و یک روز دیگر آن ملعون به خانه آن حضرت آمد و در بعضی از کتب معتبره و کچکول شیخ بهائی نقل شده که مامون بعد از قبول نمودن آن سرور به این قسم رقمی نوشت امر المامون بالله امیرالمؤمنین عبدالله بن رشید بالله امیرالمؤمنین هارون به حضرت امام علی بن موسی الرضا ملقب به هادی الدین الله و الراضی بقضائه امیرالمسلمین و سید المؤمنین ولاء بالخلافه و الامامه فی حین حیوه و بعد موته فاقص یا علی الرضا انت بما قاص فی اهلی و مالی و ملکی و خزائنی و ضیاعی و عقادی و امائی و عبیدی و ازواجی و اولادی فمن بدله بعد ما سمعه فلعه الله

عليه و السلام عليك ايها الامام العادل و رحمه الله و بركاته و اما آنچه شارح قصيده ابو فراس نقل نموده مامون دون به اين قسم نوشت انشاء ولايت العهد(۱) بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب كتبه عبدالله بن هارون الرشيد امير المؤمنين لعلي بن موسى بن جعفر عليهم السلام اما بعد فان الله عزوجل الاسلام دينا و اصطفى من عباد رسلا الذين عليه و ناديين اليه يبشروا لهم باخراهم و يصدق عليهم ما ضيهم حتى انتهت تدبير الله الي محمد بن عبدالله (ص) على فتره من الرسل و دروس من العلم و انقطاع من الوحي و اقتراب من الساعه ففتح به النبيين و جعله شاهداً لهم و مهيمنا عليهم و انزل عليه كتابه العزيز الذي لا ياتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد بما احد و حرم و وعدوا و وعدو خدرو انذر و نهى و امر لتكون له الحجه البالغه على خلفه لهليك من هلك عن بينه و يحيى من حى عن بينه فيبلغ عن الله و رسالته و دعى الى سبيله بالحكمه و المواعظه الحسنه و ختم الله تعلق بمحمد صلى الله عليه و اله الوحي و الرساله جعل قوام الدين و اتمام امر المسلمين يا الخلافه و اتمامها و عزها و نظامها و القيام بحق الله تعالى بالطاعه التى بقام بها فرايض الله تع و حدوده و شرايع الاسلام و سنته و بجاهد بها عدوه فعلى خلفاء الله تعالى طاعته فيما استخفظهم و استرعاهم من دينه و عبادته و على المسلمين طاعه خلفائهم و معاونتهم على اغامر حق الله تعالى و عدله و امن السب و حقن الدماء و صلاح ذات البين و جمع الالفه و فى خلاف ذلك اضطرب حبل المسلمين و اختلاف ملتهم و قهر دينهم و استعلاء عدوهم و تفرق الكلمه و خسران الذارين فحق على من استخلفه الله تعى فى ارضه و ائمنه على خلفه ان يجهد الله تع نفسه و يؤثر ما فيه رضاء الله تع و طاعته و يعقلى لما الله تص موافقه عليه و سائله عنه و يحكم بالحق و يعمل بالعدل فيما حمله الله تعه و قلده فان الله عزوجل يقول النبى داود يا داودانا جعلناك خليفه فى الارض فاحكم بين الناس بالحق و لا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب و قال عزوجل فو ربك لنسئلنهم اجمعين عما كانوا يعملون و بلغنا ان عمر بن الخطاب قال لبو ضاعت سخله بشاطى الفرات لتخوفت ان يستلنى الله تع عنها و ايم الله ان المسئول عن خاصه نفسه الموقوف على عمله فيما بينه و بين الله تع ليعرض على امر كبير و على خطر عظيم فكيف بالمسئول عن رعايه الامر و بالله الشفه و اليه الفزع و الرغيبه فى التوفيق و العمه و التشديد و الهدايه الى ما فيه ثبوت الحجه و الفوز من الله تع بالرضوان و الرجمه و انظر الامه لنفسه و انصحم الله تع فى دينه و عبادته من خلائقه فى ارضه من عمل بطاعه الله تعالى و كتابه و سبه نبىه صلى الله عليه و آله فى مده ايام و بعدها و اجهدوايه و نظره فيمن بولييه عهده و يختاره لا مائه المسلمين و رعايتهم بعده و ينصبه علما لهم و مفزعا فى جمع الفتهم و لم شعتهم و حقن دمائهم والا من باذن الله تع من فرقتهم و فسادات بينهم و اختلافهم و رفع نزع الشيطان عنهم فان الله عزوجل جعل العهد بعد الخلافه من تمام امر الاسلام و كماله و عزه و صلاح اهله و الهم خلفائه من توكيد لما يختارونه له من بعدهم منا عظمت به النعمه و شملت بر العافيه نقض الله تع بذلك مكر اهل

ص: ۲۱

۱- (۱) بدان که در کشف الغمه فرموده که در سنه سبعین رستمه آمدند بعضی از خدام مشهدس مقدس آن بزرگوار و با ایشان بود عهد نامه که مامون به دست خود نوشته بود و در ظهر آن امام رضا (ع) به خط مبارک خود موضح ساخته بود بوسیدم مواضع اتلام آن حضرت را و بر دیده نهادم و وقوف بر آن پیدا کردم از کرم و فضل الهی و حرف به حرف نقل کردم و آنچه به خط مامون بود اینست بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب الى آخره.



النفاق و العداوه و البغى فى الفرقه و التريص فى الفتنة و لم يزل امير المؤمنين منذ افضت اليه الخلافه فاخبر بشاعه مذاقها و ثقل محملها و شد مؤتها و ما يجب على من تقلدها من ارتباط طاعه الله تعالى و مراقبته فيما حمله منها فانصب بدنه و اسهر عينه و اطال فكره فيما فيه عز الدين و قمع المشركين و صلاح الامر و نشر العدل و اقامه الكتاب و السنه و منعه ذلك من الخفض و الدعوه و مهنو العيش علما بما الله تع مسائله عنه و محبه ان يلقى الله تع مناصحاً له فى دينه و عبادته و مختار الاولايه عهده و رعايه الامه من بعده افضل من يقدم عليه فى و رعبه و دينه و عمله و ارجالهم للقيام فى امر الله تع و حقه مياحيا الله تعالى فى الاستخاره فى ذلك و مسئلته الهام ما فيه رضاه و طاعته فى آناء ليله و نهاره معملاً فى طلبه و التماسه فى اهل بيته من ولد عبد الله بن عباس و ولد على بن ابيطالب فكره و نظره مقتصراً ممن علم حاله و مذهبه منهم على علمه و مبالغاً فى المسئله عنم خفى عليه امره جهده و طاقته حتى استقصى امورهم معرفه و ابتلى اخبارهم مشاهده و استبر احوالهم معاينه و كشف ما عندهم مسائله و كانت خيرته بعد استخاره الله تع و جهاده نفسه فى قضاء خفه فى عبادته و بلاده فى البيتين جميعاً على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابيطالب المارا من فضله البارع و علمه النافع و ورعه الظاهر و زهده الخالص و تخليه من الدنيا و تسلم من الناس و قد استبان له ما لم تزل الاخبار عليه متواطئه و الالسن عليه متفقه و الكلمه فيه جامعه و لما لم يزل يعرفه بر من الفضل يافعا و ناشيا و حدثا و مكهلاً فقعد له بالبعه و الخلافه من بعده و اثقا بخيره الله تع فى ذلك اذ علم الله تعالى فعله ايثارا له و للدين و نظر الاسلام و المسلمين و طلبا للسلامه و ثبات الحججه و النجاه فى اليوم الذى تقوم الناس فيه لرب العالمين و دعى امير المؤمنين ولده و اهل بيته و خاصته و قواده و خدمه قبايعوه مسرعين و مسرورين عالمين بايثار امير المؤمنين طاعه الله تع على الهوى فى ولده و غيرهم ممن هو اشبك رحماً و اقرب قرابه و سماه الرضا اذ كان رضا عند امير المؤمنين فبايعوا معشر اهل امير المؤمنين و من بالمدينه المخروضة من قواده و جنده و عامه المسلمين لامير المؤمنين و اللرضا من بعده على بن موسى و على اسم الله تع و بركته و حسن قضائه لدينه و عبادته بيعتر مبسوطه اليها ايديكم منشرحه لها صدوركم عالمين بما اراد امير المؤمنين بها و اثر طاعه الله تع و النظر النفسه و لكم فيها شاكرين لله تع على مسالهيهم امير المؤمنين من قضاء حقه فى رعايتكم و حرصه على رشدكم و صلاحكم راجين عائده ذلك فى جمع الفتكم و حقن دمائكم و لم شعتمكم و شد ثغوركم و قوه دينكم و قمع عدوكم و استقامه اموركم فسارعوا الى طاعه الله تع و طاعه امير المؤمنين فانه الا من ان سارعتم اليه و حمدتم الله تع عرفتم الخط فيه انشر و كتب بيده عبد الله الامامون فى يوم الاثنين لسبع خلون من شهر رمضان سنه احدى و ماتير.

قبول الرضا لولايه العهد

بسم الله الرحمن الرحيم (١)

الحمد لله الفعال لما يشاء لا راد لضعائه يعلم خائنه الاعين و ما تخفى الصدور و صلى الله على محمد (٢) و آله الطيبين الطاهرين اقول و انا على بن موسى الرضا ان

ص: ٢٢

١- (١) و در كشف الغمه نقل نموده كه آنچه بر ظهر عهد مرقوم شده بود به خط على بن موسى الرضا (ع) اين بود بسم الله الرحمن الرحيم الى آخره.





رسول الله صلى الله عليه وآله بين الروضه و المنبر على رؤس الاشهاد بمرى و مسمع من وجو بنى هاشم و سائر الاولياء و الاخيار بعد استيفاء شروط البيعه عليهم بما او حب اميرالمؤمنين الحجه على جميع المسلمين و لتبطل الشبهه التى كانت اعترضت آراء الجاهلين ما كان الله ليذر المومنين على ما انتم عليه و كتب المامون بذلك الى الافاق و طرح السواد و لبس الخضره و ضرب الدراهم باسمه و زوجه انبته ام حبيب مؤلف گوید که خبر ورود آن سرور به خراسان به طريق عزت و جلال و ولايت عهدى آن مقرب ذوالجلال چون به اطراف آفاق و ولايات رسيد شيعيان و دوستان آن سرور خوشحال و مسرور شدند سيما اهل مدینه و آل هاشم و ال ابوطالب و اهل و عيال آن سرور عالميان ليکن در وقتى که آقاى مظلومان سيد الشهداء به كربلا رسيدند و آن قضيه هايله روى داد آيا كسى بود که آن خير وحشت را به اهل مدینه سيما به فاطمه صغرى دختر آن مظلوم رساند بلى مرغان پر و بال خود را به خوان آن سرور شهيدان آلوده نموده بودند و به اطراف و جوانب رفتند از آن جمله مرغى در نخلستانى آمد و قطرات خون از پره‌هاى او مى ريخت و قطره از آن خون در چشم دختر يهودى واقع شد و چشمهاى او رنشن شد از آن جمله غرابى خون آلود به مدینه آمد و بر ديوار خانه فاطمه صغرى نشست چون فاطمه سر خود را بلند نمود و آن غراب خون آلوده را مشاهده نمود گريست گريستن شديدى گفت اى غراب خبر مرگ که را آورده گفت خبر مرگ امام را آورده ام فاطمه گفت كيست آن امام غراب گفت آن امامى که توفيق صواب يافته ان الحسين به كربلاء بين الاسنه و الضراب الى اخره آه آه در وقتى که اين زياد نامه به عبدالملک بن حرث داد و او را به مدینه فرستاد و آن نامه را در منبر خواندند اهل مدینه شورش و اضطراب عظيمى نمودند و در کتاب شرح قصيد ابو فراس و در عيون از محمد بن يحيى فارسى منقولست که وقتى ابونواس نظر کرد به حضرت امام رضا که آن جناب از نزد مامون بر آمده بود و بر استرى سوار بود پس به نزديک آن حضرت رفت و سلام کرد و عرض کرد يابن رسول الله ابياتى در مدح تو گفته ام مى خواهم تو آن را از من بشنوى آن حضرت فرمود بخوان پس ابونواس اين ابيات را انشا نمود مطهرون نقيه ثيابهم تجرى الصلوه عليهم اينما ذكروا يعنى شما مطهر مى باشيد از هر نقصى و جامه‌هاى شما تقى و پاکيزه است و هر کجا که ذکر شوند صلوات بر ايشان مى فرستند من کم يکن علويا حين تنسبه فما له من قديم الدهر مفخر كسى را که در نسب او ملاحظه مى کنى علوى نباشد پس به جهت او در ازمنه قديمه فخرى نخواهد بود فالله كما بدا خلقا فائقه صفاكم و اصطفاكم ايها البشره و خدا چون ابتدا نمود در خلق خلاق و محکم نمود آن را شما را برگزيد از ميان ايشان و انتم الملاء الاعلى و عندكم علم الكتاب و ما جائت به السور و شمائيد مراد از ملاء اعلى و در نزد شما است علم کتاب و علم سوره هاى قرآن آن حضرت فرمود شعرى گفتمى که سبقت نگرفته بود به سوى آن احدى پس فرمود اى غلام آيا از نفقه ما نزد تو چيزى هست گفت که سيصد دينار يعنى که سيصد مثقال شرعى طلا فرمود که آنها را به او بده بعد فرمود شايد آن را کم شمارد اين استر را نيز به او بده وقتى عبدالله بن مطروف بن ماهان به نزد مامون رفت حضرت امام رضا حاضر بود مامون به عبدالله گفت (۱) چه گويم در طينتى که خمير شده است باب رسالت و کاشته شده است

ص: ۲۴

باب رسالت و کاشته شده است باب وحی ابا می ورزد از آن چیزی مگر مسک هدایت و عبر تقوی پس مامون قه را طلبید که در آن لؤلؤ بود دهان عبدالله را از آن لؤلؤ پر کرد و کشف الغمه از ابوالصلت هروی منقولست که وقتی دعبل بن علی خزاعی در شهر مرو به خدمت امام رضا رسید و عرض نمود یابن رسول الله قصیده در شان شما گفته ام و بر خود قرار داده ام که نخوانم آن را قبل از شما در نزد احدی پس آن سرور فرمودند بخوان دعبل این ابیات را شروع نمود به خواندن مؤلف گوید که چون علامه مجلسی ره ترجمه اشعار دعبل را نموده بودند با ترجمه آن مرحوم ایراد نمودیم و آن اشعار این است تجاوزین بالارنان و الزفرات نوایح عجم اللفظ و النطقات چون میان شعراء متعارفست که در اول قصاید شعری چند مناسب مطلب در عشق و شوق یا در سوز و گداز یا در شکایت روزگار می گویند و بعد از آن بر سر مطلب می آیند لهذا این ابیات را در صدر قصیده ایراد نموده است ورنین صدای حزیست و زفره اه درد آمیز است و نوایح جمع نابی است یعنی زنان نوحه کننده و کلام اعجم کلامی را می گویند که از آن معنی مفهوم نشود یعنی جواب یکدیگر گفتند و صدا بلند کردند با نالهای سیوزناک واههای دردماک نوحه کننده چند که لفظ و سخن ایشان فهمیده نمی شد مراد خوانندگی مرغانست که عشاق و ارباب اندوه را بوجود می آورند یخبرن بالانفاس عن شرانفس اساری هوی عاشق و اخرات یعنی خبر می دادند به نفسهای خود از وازنهانی جانی چند که اسیر و هوی گردیده اند بعضی عشاق گذشته اند و بعضی آینده قاصعدن و اسفلن حتی تقوضت صفون الدجا بالفجر منهم مات بعضی آن مرغان نوحه گر گاهی به جانب بالا و گاهی به جانب پستی آواز کردند تا آنکه شکسته و پراکنده شدنم لشکرهای تاریکی شب از هجوم عساکر روشنائی صبح از گریزندگان علی العرضات الخالیات من المها سلام شبح صیب علی العرضات مهاجم مهاجرات و مهاجرات کارکوهیست و گاهی به اعتبار خوش چشمی و وحشی بودن تشبیه می کنند معشوق را به آن و شاید اینجا این معنی مراد باشد و شبیحی به معنی حزنیست و صب به معنی بسیار مشتاقست یعنی باد بران عرصهای خالی از معشوق من که در زمان سابق در آنجا بوده اند سلام اندوهناک که مشتاقست و مخزونست بر خالی بودن ان عرصها از معشوق من فعهدی بها خضراً لمعاهد ما یفا من العطرات البیض و الخفرات یعنی دیدم و بخواطر دارم وقتی را که ان عرصهای معشوق و مکانها و بقعه های آنها سبز و خرم و محل الفت بود به سبب دلبربایان خوش بویان سفید رویان با نهایت شرم و حیا که در آن زمینها بودند لیالی یعدین الوصال علی القلی یعنی آنچه خواطر دارم در شبی چند بود که آن شبها به آن معشوقان یاری می کردند وصال محبوب را بر دشمنی و هجران و تعدی تدانینا علی العربات و یاری می کردند نزدیکی محبوب را بر دوری هجران و اذهن یلحظن العیون سوافرا و یسترن بالایدی علی الوجبات یعنی در هنگامی که معشوقان در زیر چشم نظر می کردند به سوی دیده های نظاره و تماشا کنندگان با روهای گشاده بی حجاب و آرزوی حیا کونهای خود بپوشانند به دستهای خود و اذکل یوم لی بلخصی انشوه بیبت بها قلبی علی نشوات یعنی در روزگاریکه هر روز آن

به مشاهده جمال دلبران برای من نشابهم می رسید که دلم به شبهای بسیار بر آن نشاء بسر می آورد و چون از تغزل فارغ شد بر سر مطلب آمد و گفت فکم حسرات هاجها بمحسر و قوفی یوم الجمع من عرفات یعنی پس چه حسرتها و اندوهها که از برای من به هیجان آمد در وادی محسر که منتهای منی است از جانب مشعر الحرام به سبب اجتماعی که مردم در روز عرفه در عرفات کردند و امام زمان در میان ایشان نبود یا بود مغلوب دشمنان بود الم تر للایام ماجر جورها علی الناس من نقض و طول شتات یعنی آیا نمی بینی روزگار را که خیانتها کرد و جور و ظلم آن بر مردم از هم زدن عهدها که در باب امامت ائمه علیهم السلام از ایشان گرفته شده بود و به طول انجامیدن پراکندگی مردم و احوال ایشان و من دول المستهزئین و من غدا بهم طالباً للنور فی الظلمات یعنی و از دولتهای خلفای جور که به شرع و دین و ائمه و مسلمانان سخریه و استهزا می نمایند یا به خواهش نفس خود عمل می نمایند و از گمراهی به جماعت که طلب می نمایند به سبب متابعت آن خلیفهای ناحق نور هدایت را در تاریکی جهالت و ضلالت فکیف و انی لی بطالب زلفه الی الله بغد الصوم و الصلوات یعنی پس چگونه و کجا بهم می رسد طلب کردن امری که موجب قرب باشد به سوی حق بعد از روزه و نمازها به غیر از دوستی فرزندان پیغمبر (ص) و خویشان نزدیک او سوی حب اولاد النبی و رهطه و بعض بنی الرزقاء و العبلات به غیر دوستی فرزندان پیغمبر و خویشان نزدیک او دشمنی فرزندان ازرق کبود چشم و فرزندان امیه که ایشان را عبلات می گفتند و اول اشاره است به اولاد مروان ملعون که سالها در میان بنی امیه پادشاهی کردند به جور و ستم زیرا که مروان مادرش زن زناکار مشهوری بود چنانچه ابن جوزی که از محدثان اهل سنت است روایت کرده است که روزی میان حضرت امام حسین و مروان ملعون نزاعی شد و حضرت به او گفت ای پسر زن ارزق می شوم زناکار که در بازار عکاظ که از بازارهای مشهور عرب بود می نشست و مرد مرا دعوت می کرد به سوی خود که با او زنا کنند و دوم اشاره است به جمیع سلسله میثوم بنی امیه که حق تعالی در قرآن مجید ایشان را شجره مهیه ملعونه یاد فرموده و در مدت هزار ماه غضب خلافت ائمه حق کردند و اول ایشان معاویه بود و آخر ایشان مروان حمار و بنی مروان نیز از جمله ایشان بودند و هند و ما اذت سمیه و ابنها اولی لالکفر فی الاسلام و الفجرات یعنی و بعض و عداوات هند جگر خوار که مادر معاویه بود و آنچه صادر و حاصل می شد از سمیه که زیاد باشد و ایشان صاحبان کفر و فجور بودند در اسلام بدان که سمیه مادر زیاد از زناکاران مشهور بود به این سبب پدر زیاد ولد الزنا معلوم نبود و او را زیاد بن ابیه می گفتند یعنی پسر پدرش و عبیدالله پسر زیاد نیز ولد الزنا بود و به این سبب جرات به قتل سید الشهداء کرد الی و چون زیاد و معاویه در ولد الزنا بودن و عداوت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با یکدیگر شریک بودند معاویه زیاد را به خود ملحق کرد و گفت برادر اوست زیرا که ابوسفیان شبی با مادر او زنا کرد و زن شراب فروشی را آوردند که بر این معنی گواهی داد تا چنین نسبتهای کثیف نباشد آن اعمال قبیحه از کسی صادر نمی گردد و عبیدالله پسر زیاد نیز ولد الزنا بود و به این سبب جرات بر قتل سید الشهداء و جگر گوشه رسول خدا (ص) و سایر نفوس مقدسه و سفک دماء محترمه و اعمال شیعه

دیگر نمود لعنه الله عليهم اجمعين الى يوم الدين هم نقضوا العهد الكتاب و فرضه و محلمه بالزور و الشبهار یعنی ایشان نقض عهد کردند و شکستند عهد واجبی را که در آیات محکمت واضحه الدلائل آیات قرآن مجید بر ایشان لازم شده بود که آن خلافت و امامت ائمه عليهم السلام است به بهتانها که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بستند و احادیث دروغ که بر آن حضرت افترا کردند و شبهه های باطل واهی که برای مردم ظاهر ساختند و لم تلک الا محنه کشفتم بدعوی ضلال من هن و هتات یعنی نبود غضب کردن ان ملا- عین خلافت امیرالمؤمنین را به آن وضوح و ظهور مگر امتحانی از خدا که کافران و منافقان را ظاهر گردانید و ایشان را رسوا کرد به دعوی گمراهی که کردند به سبب غرضهای باطل و نفاقهای پنهان و کینه های دیرینه تراث بلا قربی و ملک بلا هدی و حکم بلا شوری بغیر هداه یعنی آن گمراهی میراثی بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بردند بدون قرابت و خویشی و پادشاهی و خلافت بود که متصرف شدند بی هدایت و دانائی و حکمی بود که در میان مسلمانان جاری ساختند بدون مشورت با هادیان و راهنمایان دین رزایا و تناخضره الافق حمزه و ربدت اجاجاً طعم کل فرات یعنی اینها مصیبتی چند است که نمود بما افق آسمان را سرخی و گردانید در کام ما مزه هراب شیرین را تلخ و شور این اشاره است به آنچه مشهور است میان عرب و عجم که کسی که غم و الم بر او غالب شد دنیا در نظر او تیره و متغیر می نماید و در کام او لذتها ناگوار می شود و ممکن است که اشاره باشد به احادیثی که وارد شده است که زیادتی سرخی مشرق و مغرب بعد از شهادت حضرت امام حسین (ع) به مهر رسید و چون غضب حق امیرالمؤمنین (ع) کردند آب آسمان برطرف شد و ابرها آب شور از دریا بر می دارند و در زمان حضرت صاحب الامر که حق به صاحبش بر می گردد آب شیرین از آسمان می بارد و برکتهای زمین مضاعف می گردد و ما سهلت تلک المذاهب فیهم علی الناس لا بیعه الفلوات یعنی و آسان نکرد این مذهبها و بدعتها را که در میان ایشان بهم رسیده است بر مردم مگر بیعت باطلی که بی تامل و تدبیر با ابوبکر لعین نمودند و به آن چسبیدند و گفتند ما بیعت را بر هم نمی توانیم زد و آن بیعت شوم را اجماع نام کردند و در نظر مردم مسبه گردانیدند با آنکه در اول حال اکثر مهاجرین و انصار بیعت کردند و احدی از بنی هاشم بیعت نکرد و چون منافقان را به طمع اموال و مناصب با خود یار کردند به جبر و عنف مردم را به بیعت می بردند و ریسمانها در گردن ایشان کرده می کشیدند و شمشیرها بر بالای سر ایشان بود که بیعت می کردند و چنین خلافتی را اجماع نامید حجت خلافت نمود ساختند و سنیان در کتب خود از عمر روایت کرده اند که گفت بیعت ابوبکر فلتبه بود یعنی امری بود که بی تدبیر و تفکر به ناگاه رو داد خداوند مسلمانان را از شر او نگاه دارد پس اگر بعد از این کسی خواهد چنین کاری بکند مگذارید و او را بکشید و این شعر اشاره به انساب و سببش آن بود که عمر برای خود می خواست خلافت را و به او تمهید کرده بود که من اول تکلیف خلافت به تو می کنم تو قبول مکن و به من برگردانم تا مردم ما را بی غرض بدانند و به ظاهر ابوبکر محمل قبول کرد و چون عمر به او تکلیف کرد ابوبکر دست دراز کرد و به ناچار عمر با او بیعت کرد و تفصیل این سخنان انشاء الله در کتاب حیات القلوب مذکور خواهد شد و ما قیل اصحاب السقیفه جهره بدعوی تراث فی الضلال بنات یعنی نبود گفتار آنها که در سقیفه بنی ساعده گفتند به آواز بلند در وقتی که

معاویه معارضه با انصار می کرد که دعوی میراث حضرت رسول (ص) کردند و گفتند ما خویشان آن حضرتیم بلند مرتبه یعنی آن سخن فائده به ایشان نمی بخشید و این اشاره است به اینکه حضرت امیرالمومنین مکرر در نظم و نثر می فرمودند که حجتی که قریش را بر انصار تمام کردند که ما خویشان پیغمبریم و احقتم به خلافت آن حضرت همان حجت را من بر ایشان دارم که شما که از قبیله آن حضرتید دعوی حقیقت می کنید منکر پسر عم و داماد اویم چون اولی و احق نباشم قطع نظر از نص روز غدیر و غیر آن و افضل بودن در جمیع کمالات ولو فلد و الموصی الیه امورها لزمت بماموت عن العثرات یعنی اگر این امت بی شرم اگر وا می گذاشتند امور خود را به آن کسی که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) او را وصی خود گردانید و سفارش امت را به او نمود هر آینه چشانیده بودند و تفویض کرده بودند به کسی که ایمن بودند از آنکه خطائی و لغزشی واقع شود یعنی خلیفه بر حق علی بن ابیطالب علیه السلام است اخی خاتم الرسل المصطفی من القدی و مفترس الابطال فی الغمرات یعنی انما موت برادر پیغمبر آخر الزمان بود و پاکیزه بود از هر بدی که به خواطر بخلدود زنده سجاعات بود در جنگهای عظیم که اتفاق افتاده فان حجدوا کان الغدیر شهیدهم و بدر و احد شامخ الهصبات یعنی پس اگر انکار کنند خلافت و استحقاق اقامه او را نص و روز غدیر که در عالم مشهود است گواه او است و جواینهای او در جنگ بدر و احد که گواهیهای بلند دارد شاهد استحقاق و خلافت او است وای من القرآن تتلی بفضله و ایثاره بالقوت فی للزمات یعنی گواهی می دهد بر خلافت او آیه چند از قرآن که مردم می خوانند و دلالت می کند بر فضیلت او اختیار کردن او مساکین را به قوت خود و در شدتها و تنگیها و قحطیها اشاره به قصد نزول سوره مبارکه هل اتی و غیر آن از صدقات آن حضرت است که عامه و خاصه روایت کرده اند و عزجلاله ادرکته بسبقها مناقب و کانت فیه مؤتقات یعنی و بزرگواری و جلالت و عظمتی که دریافته است آن را به سبب سبقت گرفتن به سوی منقبتی چند که در آن حضرت است و دیگری پیش از او آنها را در نیافته بود مناقب لم تدرک بکیدو لم تنل بشیء سواى حد القنا الذریات یعنی آنچه مذکور شد منقبتی چند است که نمی توان یافت آنها را به مکر یا به مال و نمی توان به آنها رسید مگر به دم نیزهای تند برنده یعنی از جمله منقبتهای آن حضرت شجاعت بی نهایت بود که اساس دین مبین به زور و بازوی معجز نمای آن حضرت شد و اکثر عداوت منافقان با آن جناب از آن جهت بود نجی بجبریل الامین و انتم عکوف علی العزی معاومات یعنی حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) هم از جبریل امین بود زیرا که صدای وحی خدا که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل می شد او می شنید یعنی چنانچه خود فرموده در وقتی که شما ملازمت می نمودید بر سجده کردن و پرسیدن عزی و منات هر دو که دو بت بزرگ قریش بودند و این خطاب با جمعی است که غضب خلافت آن حضرت کردند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه بکیت لرسم الدار من عرفات و اذرت دمع العین بالعبرات این مطلع دویم این قصیده است یعنی گریستم برای آثار خوانه خراب آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان را دور کرده بودند و(۱) در عرفات و پاشیده آب چشم خود را به گریه کردنها و بان عزی صبری و حاجت صبابتی رسوم دیار قد عفت و عرات یعنی و بریده شد حلقهای صبر من و به هیجان آمد شوق من به سبب نشانها خانها و منزلها که اثر آنها محو شده بود و چون(۲) به ناهموار شده بودند مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات یعنی وانخانها

ص: ۲۸

۱- (۱) منافقان جای ایشان را غضب کرده بودند

۲- (۲) مهک آنها



محل درس گفتن آیه چند بود که اهل بیت رسالت در آنها تفسیر آیات می فرمودند و اکنون به سبب جور مخالفان خالی شده اند آنها از تلاوت قرآن چه جای تفسیران و محل نزول وحی الهی بود و اکنون عرصهای آن از عبادت و هدایت خالی و ویران و بیابان شده است لال رسول الله بالخيف من نى و بالبيت و التعريف من الحجرات یعنی آن خوانها از ال رسول خدا صلوات الله عليهم بود در حنیف در مسجد منی بود و در خانه کعبه و در عرفات و در جمرات منی دیار لعبد الله بالخيف من منى و للسيد الداعی الى الصلوه دیار علی و الحسین و جعفر و حمزه و السجاد ذی الثفنتا یعنی خوانها بود از عبد الله پدر حضرت رسول در خیف منی و از سید و بزرگی که مرد مرا خواند به سوی نمازها یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و خوانهای علی بن ابیطالب و حسین و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء علیه السلام و حضرت امام زین العابدین علیه السلام که بسیار سجده کننده بود و از بسیاری سجود در پیشانی مبارک او پینه ها به هم رسیده بود مانند پینه زانوی شتر و هر سال چندین مرتبه می بریدن پینه ها را دیار لعبد الله و الفضل سنوه بخى رسول الله فى الخلوات یعنی و خانها بود از عبد الله پسر عباس عموی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و فضل برادر عبد الله که هم راز حضرت رسول (ص) بود در خلوتها و ظاهراً دعبل در اینجا تقیه از مامون کرده است که از اولاد عباس بوده و سبطی رسول الله و ابنی وصیه و وارث علم الله و الحسنات یعنی و خانهای دو فرزند زاده رسول خدا (ص) و دو پسر وصی او و وارث علم خدا و سایر نیکیها و کمالات منازل وحی الله ينزل بينها علی احمد المذکور فى الصلوات یعنی آن خانها محل نزول وحی خدا بود که وحی نازل می شد در میان آنها بر احمد که مذکور می شود نام او در نمازها و به روایت دیگر در پیشنهاد بامدادها منازل قوم یعتدی بهدیهم فیؤمن منهم زله العثرات یعنی وانها منزلهای قومی بودند که هدایت می یافتند مردم به هدایت ایشان و ایمن بودند از آنکه از ایشان لغزشی واقع شود به سبب عصمت و طهارت ایشان منازل جبرئیل الامین یحلها من الله بالتسلیم و البرکات یعنی آن دیار محل نزول جبرئیل بود که امین است بر وحی خدا و حلول می گردد در آن خانها از جانب حق تعالی به سلام کردندم و برکتها منازل وحی الله معدن علمه سبیل رشاد واضح الطرقات یعنی آن خوانها بودند محل نزول وحی خداوند و معدن علم او و راه صلاحی که راههای ظاهر و واضح است منازل کانت للصلوه و لللقى و للصوم و التطهیر و الحسنات یعنی منزل چند که بودند برای نماز و پرهیزگاری و از برای روزه و پاک گردانیدن خود از صفات ذمیمه و ارتکاب اموری که موجب ثواب و حسنه باشد منازل لا یتیم یحل برنعها و لابن ضحاک هاتک الحسنات یعنی منزل چند که بودند برای نماز و پرهیزگاری و از برای روزه و پاک گردانیدن خود از صفات ذمیمه و ارتکاب اموری که موجب ثواب و حسنه باشد منازل لا یتیم یحل برنعها و لابن ضحاک هاتک الحرمات یعنی منزل چند که بود که نزول نکرد در ساخت آنها ابوبکر که از قبیله تیم بود و نه عمر که فرزند ضحاک حبشیه زانیه بود که هتک کننده و حرمت های اهل بیت رسالت عليهم السلام بود مترجم گوید که ممکنست که مراد به دیار و منزلها خانه آبادهای رفیع و منازل امامت و خلافت باشد نه خانهای ظاهری چنانکه در آیه کریمه فی بیوت اذن الله گفته اند و در کتاب حیات القلوب بیان کرده ایم دیار عفاها جور کل منابذ و لم تعف للایام و السنوات یعنی خانه چند است که اثر آنها را بر طرف کرده است ستم هر دشمنی که در مقام محاربه باشد و علانیه عداوت کند و محو و خراب نشده است از گذشتن روزها و سالهای بسیار و غرض آن است که بنای

دولت ایشان مثل بناهای دیگر نیست که به مرور ایام بر طرف شود بلکه از جور ظالمان چند روزی پنهان شده قفا نَسَبِئِل الدَّارِ التی خف اهلها متی عهدها بالصوم و الصَّلواتِ در میان عرب شایعست که خطاب عام را به صیغه تثنیه می کنند و جهات آن را در بحار الانوار ذکر کرده ام یعنی ای برادران بیائید تا سوال کنیم از خانه که اهلش سبک و کم شده اند چند کا هست که روزه و نمازها در آن برطرف شده است غرض بیان آنست که سالهای بسیار است که استیلای مخالفان و مغلوب گردید ان اهل بیت علیهم السلام آثار دین اسلام و ایمان از میان مردم محو ده است و بدعتهای منافقان ظاهر گردیده است و به عوض عبادت و ورع و تقوی شرب جزو لهو و لعب و قتل نفوس و نهب اموال شیعیان شایع شده است و این الاولی شطیبهیم غربه النوی افا بین فی الاقطار مفترقات یعنی و کجایند آنها که دور گردانیده ایشان را غربت مکان و دوری از جاهای خود پراکنده در اطراف عالم مانند شاخهای درخت که پراکنده شوند هم اهل میراث النبی اذا اعتزوا و هم خیر سادات و خیر حمات یعنی ایشانند اهل میراث پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هر گاه نسبت خود را بیان کنند و ایشانند بهترین سروران و حمایت کننده کان امت در دنیا و آخرت اذا لم نناج الله فی صلواتنا باسمائهم لم یقبل الصلوات یعنی هر گاه مناجات نکنیم با خدا در نمازهای خود به نامهای مبارک ایشان خدا قبول نمی کند نمازهای ما را مطاعیم فی الاعسار فی کل مشهد لقد شرفوا بالفضل و البرکات یعنی بسیار طعام دهنده و ضیافت کننده اند در پریشانیها و قحطیها در هر محل به تحقیق که شرف یافته اند به فضیلت بر دیگران و به برکتها و رحمتها و نعمتهائی که از ایشان به مردم رسیده است و ما الناس لا غاصب و مکذب ممنظغن ذو اخت و تراب یعنی و نیستند مردم یعنی منکران اهل بیت علیهم السلام مگر غضب کننده حق ایشان یا تکذیب کننده که ایشان به دروغ نسبت دهند یا کینه وری که عداوت ایشان را در دل دارد و طلب کننده است خونها را که رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) در راه دین ریخته اند اذا ذکروا قتلی بیدر و خیر و یوم حنین اسکبوا العبرات یعنی و هر گاه بیاد می آورند کشته شده های جنگ بدر و خیر و جنگ حنین را که بر دست امیر المؤمنین (ع) کشته شده اند جاری می گردانند آب دیده های خود را اما جنگ بدر و حنین جهت آنکه پدران و مادران و اقارب ایشان در آن جنگ کشته شدند بر دست آن حضرت اما جنگ خیر به سبب اینکه دیگران گریختند و فتح بر دست آن حضرت جاری شد و اگر به جای خیر احد بود مناسب تر بود زیرا که در جنگ خیر کسی از قریش کشته نشد مگر آنکه در ضمیر ذکروا منافقان اهل کتاب نیز داخل باشند فکیف یحبون النبی و رهطه و هم ترکوا احشائهم و غرات یعنی پس چگونه دوست دارند حضرت رسول (ص) را و خویشان او را و حال آنکه از کشتن عشایر و اقارب آنها پر شده است احشای اندرون دلهای ایشان از کینه و عداوت(۱) لقد لا ینمونه فی المقال و اضمروا قلوباً علی الاحقاد منظویات یعنی به تحقیق که در ظاهر با او نرمی و همواری می کردند در گفتگو و پنهان می کردند عداوت را در دلهای خود که پیچیده شده بر کینه دیرینه فان لم یکن الا بقربی محمد فهاشم اولی من هن و هنات یعنی اگر نبود خلافت مگر

ص: ۳۰

---

۱- (۱) و احتمال دارد که معنی این شعر این باشد یعنی چگونه دوست دارند پیغمبر و قوم او را و حال آنکه گذاشته اند اندر ویهای اقوام پیغمبر را سوزان و بریان به سبب آن کشتگان.

به قرابت و خویشی محمد (ص) چنانچه در روز ثقیفه بر انصار حجت کردند و خلافت را از ایشان گرفتند پس بنی هاشم اولی و سزاوارتر بود خواهند به خلافت از جماعتی که خویشی دوری دارند و در نسب ایشان گفتگوها است سقی الله قبراً فی المدینه عینه فقد حل فیہ الامن بالبرکات یعنی آب دهد خدا قبری را که در مدینه طیبه است بر باران رحمت خود پس به تحقیق که نازل شده است در آن قبر کسی که سبب ایمنی کافه خلائق است در دنیا و آخرت با برکتهای بسیار نبی الهدی صلی علیه و آله و سلم و بلغ عنا روحه التحفات یعنی آن سبب امنی پیغمبر (ص) که هدایت است درود فرستد بر او پروردگار و مالک اختیار و و برساند خدا از جانب ما بر روح مقدس او تحفها از درود و ثنا و صلی علیه الله ما در شاق و لاحت نجوم اللیل مبتدرات یعنی و صلوات فرستد بر او حق تعالی مادامی که طلوع کند خورشید از افق و مادامی که ظاهر شوند ستاره های شب مبادرت کنندگان طلوع آفتاب را افاطم لوحلت الحسین مجدلاً و قدمات عطشاناً بشط فرات اذا للطمت لخذ فاطم عنده و اجریت دمع العین فی الوحینات یعنی ای فاطمه اگر خیال کنی حسین را که بتبع بی دریغ اعدا بر خاک کربلا افتاد و در کنار شط فرات تشنه لب جان داده هر آینه طپانچه بر گلگونه خود خواهی زدن ای فاطمه گوهر دیده ما از آب دیده مخزون بر گونه گلگون خود جاری خواهد کرد افاطم قومی یابنه الخیر فاندبی نجوم سموات بارض فلات یعنی ای فاطمه برخیز ای دختر بهترین خلقان و نوحه و ندبه کن بر فرزندان خود که ستاره های فلک امامت و رفعتند و در زمین بیابان چون به مذلت افتاده اند قبور بکوفان و اخری به طیبه و اخری بفتح نالها صلواتی یعنی قبری چند در کوفه است و قبرهای دیگر در مدینه است و قبرهای دیگر در فح یعنی مکه معظمه است برسد به آنها صلوات من مترجم گوید که قبرهای کوفه اشاره به ضرایح مقدسه حضرت امیرالمؤمنین (ع) و حضرت امام حسین (ع) و قبور شهداء کربلا است و بعضی از اولاد ائمه علیهم السلام که در کوفه و حوالی آن مدفونند و قبرهای مدینه اشاره است به مرقد منور حضرت سید انبیاء و مضجع معطر فاطمه زهرا (س) و ضرایح مطهره ائمه بقیع سلام الله علیهم و سایر سادات عالی درجات که در آن بلد طیبه مدفونند و فح اسم موضع است در نزدیک مکه معظمه که اطفال را در آنجا محرم می گردانند و محل قصه فح آن است که حسین پسر علی پسر حسن سیم پسر حسن دوم پسر امام حسن مجتبی که مادر او زینب دختر عبدالله پسر حسن دوم بود در ایام خلافت موسی که ملقب بود به هادی و از چهارم خلفای بنی عباس بود خروج کرده در ماه ذی القعدة سال صد و هشت از هجرت در مدینه و ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین روایت کرده است که سبب خروج حسین آن بود که هادی مرد شقی از اولاد عمر بن الخطاب را والی مدینه طیبه کرد و آن عمری کار را بر سادات مدینه بسیار تنگ کرده و اهانت و اذیت بسیار به ایشان می رسانید چون اوایل آمدن حاجیان به مدینه شد هفتاد نفر از حاجیان داخل مدینه شدند و وسوسه کردند حسین و سایر سادات را که خروج کنید ما اعانت شما می کنیم حسین اراده خروج کرد و جمع کرد سادات را که از جمله آنها سه پسر عبدالله بن الحسن پسر امام حسن بودند که یکی از آنها یحیی نام داشت و دیگری سلیمان و سیم ادریس و عبدالله پسر حسن سیم که او را افطس می گفتند و ابراهیم پسر اسماعیل که

او را طباطبا می گفتند و سادات طباطبا به او نسبت می رسانند و عمر پسر حسن پسر علی پسر حسن سیم و عبدالله پسر اسحق پسر ابراهیم پسر حسن دوم بودند و دوستان و آزاد کردها و آشنایان خود را جمع می کردند پس بیست و شش نفر از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شدند و ده نفر از حاجیان و جمعی از موالیان و سایر مردم خروج کردند و چون مؤذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند و حسین بر منار بالا- رفت و مؤذن گفت حی علی خیر العمل عمری چون این صدا را شنید گریخت و از مدینه بیرون رفت و حسین نماز صبح را در مسجد با مردم کرد و کسی از اولاد ابوطالب تخلف نمود از ایشان مگر حضرت امام موسی کاظم و حسن پسر جعفر پسر حسن سیم پس حسین بر منبر بالا رفت و گفت بعد از حمد و ثنا منم فرزند رسول خدا (ص) و بر آمده ام بر منبر رسول خدا و در حرم رسول خدا شما را دعوت می کنم که عمل کنید به سنت رسول خدا و مردم بعضی بیعت کردند در این حال حماد بربری که داروغه مدینه بود لشکری جمع کرد و بر در مسجد آمد چون خواست از مرکب نو یراید سید یحیی بن عبدالله شمشیری که بر دست داشت چنان بر پیشانی او زد که دیده و خود و کلاهش را بزند و نصف سرش را پراند و آن ملعون از اسب در گردید و یحیی حمله کرد بر لشکرش و همه گریختند و در آن سال مبارک ترک که از امراء خلیفه بود به حج آمده بود چون داخل مدینه شد خیر خروج حسین را شنید شب پنهان کس نزد او فرستاد که من نمی خواهم مبتلا- شوم به جنگ تو و در خون سادات داخل شوم جمعی را بر سر لشکر من بفرست اگر چه ده نفر باشند که بهانه باشد برای من و من بگریزم حسین چنین کرد و او گریخت و به جانب مکه رفت و کلینی علیه الرحمه روایت کرده است که چون حسین خروج کرد و مدینه طیبه را متصرف شد فرستاد و حضرت امام موسی کاظم (ع) را تکلیف کرد که با او بیعت کند حضرت نزد او رفت و گفت ای پسر عم مرا تکلیف بیعت مکن پسر عم تو محمد بن عبدالله بن الحسن پدرم حضرت امام جعفر صادق (ع) را جبر بر بیعت کرد و بر او لازم شد که امری چند که نمی خواست که بگوید گفت یعنی خبر داد به آنکه او کشته خواهد شد و که او را خواهد کشت اگر مرا نیز تکلیف کنی آنچه می دانم خواهم گفت حسین گفت من از شما التماس کردم که اگر خواهید بیعت کنید من جبر نمی کنم شما را اختیار با شما است چون به وداع حضرت امام موسی (ع) آمد حضرت فرمود ای پسر عم بدان که در این سفر البته کشته می شوی نیکو جنگ کن که این گروه فاسقی چندان حه در ظاهر اظهار اسلام می کنند و در باطن مشرک و کافرنند پس فرمود انا لله و انا الیه راجعون من مزد مصیبت شما را ای گروه خویشان از خدا می طلبم پس حسین بیرون رفت و چنانچه حضرت فرمود او و اصحابش همه کشته شدند و صاحب کتاب مقاتل الطالیین گفته است که حسین با سیصد نفر از سادات و موالی و غیر ایشان متوجه مکه معظمه شدند و شخصی را در مدینه نایب کرد و چون نفخ رسیدند لشکرهای هادی خلیفه به استقبال ایشان آمدند و در آن سال از بنی عباس ملاعت عباس بن محمد و سلیمان بن ابی جعفر و موسی بن عیسی آمده بودند و میان ترک و حسن حاجب و حسین یقطین نیز به ایشان ملحق شدند و ایشان با لشکر گران در برابر لشکر سید حسین ایستادند و در روز هشتم ماه ذی الحجه در وقت نماز صبح پس اول بر حسین امان عرض کردند که ما شماها را امان می دهیم و ضامن می شویم که خلیفه ضرری به شما نرساند بلکه احسان کند به شما سید حسین چون می دانست که بر امان

ایشان اعتماد نمی توان کرد و اگر دست بیابند ایشان را با قبح و جوه به قتل خواهند رسانید قبول نکرد و قتال عظیم در میان ایشان واقع شد و پیوسته لشکر مخالف صدای امان بلند کردند و آن شیران بیشه شجاعت قبول امان نکرده مردانه جنگ می کردند و با قلت عددا و عدم مدد جمع کثیری از آن اشقیا را به جهنم فرستادند تا آنکه محمد بن سلیمان لعین از عقب لشکر ایشان در آمد و اکثر لشکر حسین را به قتل رسانید تا آنکه حسین و سلیمان بن عبدالله بن الحسن و عبدالله بن اسحق بن ابراهیم بن الحسن و حسن بن محمد با جماعت دیگر از سادات و موالی شهید شدند و اکثر سادات حسینی در آن روز به قتل آمدند و از حضرت امام محمد تقی (ع) روایت کرده اند که بعد از واقعه کربلا بر سادات کرام عظیم تر از جنگ فسخ واقع نشد و چون آن لشکر شقاوت اثر سرهای شهدا را به نزد موسی و عباس آوردند جمع کثیری از سادات حسنی و حسینی در آن مجلس شوم حاضر بودند و آن ملعون از حضرت امام موسی پرسیدند که این سر حسین است حضرت فرمود بلی انا لله و انا الیه راجعون به خدا سوگند که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده بود و امر کننده بود به نیکبها و نهی کننده بود از بدبها و در میان سادات حسنی مانند خود نداشت آن ملاعین ساکت شدند و جواب نگفتند و چون اسیران سادات را به نزد هادی ملعون بردند امر کرده که همه را به قتل رسانند و در همان روز آن سگ به جهنم واصل شد و از جمعی روایت کرده اند که چون هنگام وفات سلیمان شد او را تلقین شهادتین کردند و او شعری می خواند که مضمون اینست که کاشکی مادرم مرا نمی زاید و به جنگ حسین و اصحابش نمی رفتم و در مقابل روایت کرده است در شبی که سید حسین و اصحابش شهید شدند بر سر ابهای عطفان تا صباح آن قبیله نوحه جن را می شنیدند که اشعار می خواندند و بر سر ایان گریه و ندبه می کردند و ایضاً از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده است که حضرت رسول (ص) در فسخ از مرکب به زیر آمد و دو رکعت نماز کرد و گریست و فرمود جبرئیل نازل شد و گفت یکی از فرزندان تو در اینجا شهید خواهد شد و ثواب کسی که با او شهید شود دو برابر شهیدان دیگر است و ایضاً روایت دیگر کرده است که حضرت امام جعفر صادق نیز در فسخ فرود آمد و نماز کرد و فرمود که در اینجا مردی از اهل بیت کشته خواهد شد با گروهی که ارواح ایشان سبقت خواهد کرد به سوی بهشت مترجم گوید که از این احادیث مستفاد می شود که حسین دعوای امامت نکرده باشد و از برای این خروج کرده باشد که نهی از منکر بکند و اگر غالب شود حق را به امام زمان بدهد چنانچه احادیث در باب او در باب زید به این مضمون وارد شدت و آخری بارض الجور جان محلها و قبریبا خمیری لدی لغرماث یعنی و قبر چند دیگر که زمین جوزجان خراسان محل آنها است و قبری که در باخمیری است در غربت و دور از دیار خود و اول اشاره است به قتل یحیی پسر زید شهید که بعد از شهادت پدرش به خراسان رفت و در آنجا خروج کرد و در زمان ولید پلید از خلفای بنی امیه در جوزجان او را شهید کردند و به دار کشیدند و بر دار بود تا ابو مسلم مروزی خروج کرد و او را به زیر آورد و دفن کرد(۱) و دویم اشاره است به قتل یحیی ابراهیم پسر عبدالله بن الحسن که بعد از کشتن برادرش محمد گریخت و به عراق رفت و در آنجا خروج کرد و مدتها حکومت کرد و آخر در باخمیری که در شانزده

---

۱- (۱) مولف گوید که جوزجان قریه ایست بین نیشابور و جنون ساک حاکم به کلیدی موسوم است و منزار کثیر الانولوان امام زاده در آنجا دفن است و از طوماسای سابق که نوشته شده بود و تقریر مغمرین این قریه معلوم شد که آن قریه جوزجان در قدیم موسوم بوده و این بزرگوار راوی صحیفه سجادیه است بعضی از شروح صحفه نیز معلوم شد که این قریه در سابق

مستمی به جوزجان بوده.

فرسخی کوفه است کشته شد و در آنجا مدفون شد و تفصیل این قصها مناسب این ترجمه نیست و در کتاب خبوت القلوب آن شد مذکور خواهد شد و قبر به بغداد لفس زکیه تضمنها الرحمن فی الغرقاب یعنی قبری که در بغداد است برای نفس پاکیزه که او را خداوند رحمن به رحمت خود فرو گرفته است در غرفهای بهشت و ابن بابویه رویت کرده است که دعبل گفت چون به موضع این قصیده رسیدم حضرت امام رضا (ع) فرمود که می خواهی در این موضع دو بیت الحاق کنم که قصیده تو تمام شود گفتم بلی ای فرزند رسول خدا (ص) س حضرت این دو بیت را فرمودند وَ قَبْرِ بَطُّوسٍ يَا أَيُّهَا مَنْ مُصِيبِهِ أَلَحَّتْ عَلَيَّ الْأَحْشَاءُ بِالزَّفَرَاتِ إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعِثَ اللَّهُ قَائِمًا يَفْرَجُ عَنَّا الْعَمَّ وَالْكَرْبَاتِ یعنی قبری که در شهر طوس است چه عجب مصیبتی است که پیوسته آتش حشرت در درون می افروزد با نالهای جانسوز تا روز حشر تا روی که حق تعالی بر انگیزاند و ظاهر گرداند قائمی را که فرج می دهد و زایل می گرداند از ما عمر او کربتها و شتتها را علی بن موسی ارشد الله امره و صلی علیه افضل الصلوات چون صاحب آن قبر علی پسر موسی است خدا با صلاح آورد امر او را و درود فرستد بر او بهترین درودها مترجم گوید ظاهراً همان دو بیت اول از حضرت امام رضا (ع) است و بیست سیم را دعبل اضافه فرموده است بعد از آنکه حضرت آن دو بیت را اضافه نمود و به رومیت ابن بابویه دعبل گفت یا بن رسول الله آن قبری که در طوس خواهد بود قبر کیست حضرت فرمود که قبر منست و منقضی نخواهد شد شبها و روزها تا آنکه بگردد شهر طوس محل تردد شیعیان من و زایران من به درستی که هر که در طوس و غربت من زیارت کند مرا با من باشد در درجه من در روز قیامت و گناهان آمرزیده شود فاما المصیبات التي لست بالغاً مبالغها منی بکنه صفات یعنی پس اما ان مصیبتها که دل مرا سوخته و به درد آورده است و چندانکه سعی کنم وصف آنها چنانکه باید نمی توانم کرد قَبُورٌ بِبَطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرْبَلَا مُعْرَنَهُمْ مِنْهَا بِشَطِّ فَرَاتٍ تَوْفَوْا عِطَاشًا بِالْفَرَاتِ فَلَيْتَنِي تُوفِّيْتُ فِيهِمْ قَبْلَ خَيْرٍ وَ فَانِي یعنی صاحبان قبری چند است که واقع اند در نزدیک نهری که از پهلوی کربلا- جاراست و در آخر شب اگر کسی در آنجا نزول نماید وقت چاشت به نهر فرات برسد وفات یافتند و شهید شدند بال لب تشنه در لب نهر فرات چه بودی اگر من در مصیبت ایشان پیش از وقت مردن می مردم مترجم گوید که فرات نهر بزرگست که در پنج فرسخی کربلای معلی می گذرد و از آن نهری جدا کرده بودند که کربلا می آمده و به کوفه می رفتند و آبادانی کوفه از آن نهر بوده است و آن نهری بود که بر روی حضرت امام حسین بستند و اثر آن نهر نزدیک مرقد منور حضرت عباس رضی الله عنه است و حضرت عباس از آن نهر نزدیک مرقد منور که آب برای لب تشنگان اهل بیت علیهم السلام بیاورد و او را در میان گرفتند و در حوالی آن نهر او را شهید کردند و لهذا دور از سایر شهدا در آنجا مدفون شده و ابن علقمی وزیر معتصم بود و از علمای شیعه بود و او باعث برطرف شدن معتصم شد که آخر خلفای اشقیای بنی عباس است چون حدیثی شنیده بود که حضرت امام جعفر صادق (ع) چون به کربلا تشریف آوردند خطاب به این نهر کردند که تو را بر روی جدم امام شهید بستند و تو هنوز جاری هستی و می ای باین سبب ابن علقمی سد آن نهر را خراب کرد و آن باعث خرابی شهر کوفه شده و به این سبب مسمی شده به نهر علقمی زیرا که خراب کننده اش علقمی بود و غرض شاعر بیان زیادتی

شناخت اعمال قبیحه آن کافر آنست و با آنکه سید الشهداء و اهل بیت او در پهلوی نهر کوچک و نزدیکی نهر بزرگ بودند آن را از ایشان منع کردند تا آنکه بال تشنه شهید شدند الی الله اشکوا لوعه عند ذکرهم سقتنی بکاس الشکل و الفطعات یعنی به خدا شکایت می کنم سوختن دل خود را در وقتی که یاد می کنم ایشان را که به من می آشاماند کاسهای ماتم زدگی و رسوائی را اخاف بان زرهم فتشوقنی مصارعهم بالحدید و النخلات یعنی می ترسم از آنکه زیارت کنم ایشان را پس به هیجان آورد خون مرا دیدن محل شهادت ایشان و قبرهای ایشان که واقعتاً در میان وادی و نخلستان تقسیمه لهم ریب المنون فما تری لهم عقرة مغشیه الحُجرات یعنی پراکنده کرده است ایشان را حوادث روزگار پس نمی بینی از برای ایشان خانه و ساحتی که مردم وارد شوند در حجرهای آن یا در جوانب آن خلا ان منهم بالمدينة عصبته مدینین انضاء من الکربات یعنی به غیر از آنکه جمعی از ایشان در مدینه مشرقه هستند با مذلت و خواری و نحافت و لاغری از محن و شداید روزگار قلیله زوار سوی آن زورا من الضیع و العقبان و الرحمت یعنی کم کسی زیارت می کند قبور ایشان را مگر آنکه زیارت کننده چند دارند و آن بیابانها از گفتارها و عقابها و همسایه ها که در ویرانها می باشد لهم کل یوم تربه بمضاجع ثوت فی نواحی الارض مفترقات یعنی از برای ایشان هر روز تربتی بهم می رسد در قبری چند که اقامت می نمایند در نواحی زمین جدا از یکدیگر تنکب لواء السنین دیارهم و لا- تصطلیهم حمرة الجمرات یعنی شدتها و بلاهای سالها نزدیک آن صاحبان قبرها نمی گردد زیرا که از رحمت و نعمت پروردگار خوداند و از دنیا و اهل آن آسیبی به ایشان نمی تواند رسید و حرارت اخگرهای جهنم به ایشان نمی رسد و قد کان منهم باعجاز و ارضها مغایر نخارون فی الازمات یعنی و به تحقیق که بودند از جمله آن سادات رفیع الدرجات گروه در حجاز مکه و زمینهای حوالی آن بسیار غارت کنندگان دشمنان را و بسیار نحر کنندگان شتران در سالهای قحط حمی لم تزره المذنبات و اوجه تضىء لدی لا ستار و الظلمات یعنی ایشان را بارگاه و حرم سرائی بود که زنان گناه کار به زیارت ایشان نمی توانستند رفت چه جای آنکه اهل آن گناهکار باشند و روی چند داشتند که روشنی می بخشید در زیر پرده ها و تاریکیها اذا ورد و اخیلا بسم من القنا مساعر حرب اقموا الغمرات یعنی هرگاه وارد می شدند بر لشکری سواران با نیزهای گندم گون افروزنده آتش حرب خود را بی باکانه داخل می کردند و می افکندند در دریاهاى جنگ فان فخرها یوماً اتو بمحمد و جبرئیل و الفرقان ای السورات یعنی اگر فخر کنند روزی می آورند محمد (ص) یعنی نسبت خود را به آن حضرت ذکر می کنند و جبرئیل و قرآن مجید را ذکر می کنند که بر جد ایشان نازل شده و سوره های قرآن را یاد می کنند که در شان ایشان فرود آمده است. وَعَدُوا عَلِيًّا ذَا الْمَنَاقِبِ وَالْعُلَى وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ خَيْرِ بَنَاتِ يَعْنِي وَ مِي شَمَارَنْدِ عَلِيٍّ رَا كِه صَاحِبِ مَنْقَبَتِهَائِي بِي اِحْصَا اسْتِ وَ صَاحِبِ رَفَعْتِ وَ عِلَاسْتِ وَ فَاطِمَه مَنُورَه زَهْرَا رَا كِه بَهْتَرِيْنِ دَخْتَرَانِ عَالَمِيَانَسْتِ وَ حَمَزَه وَ الْعَبَاسَ ذَا الْعَدْلِ وَ التَّقِيَّ وَ جَعْفَرَهَا الطَّيَّارُ فِي الْجُبَاتِ يَعْنِي وَ مِي شَمَارَنْدِ حَمَزَه وَ عَبَاسِ رَا كِه صَاحِبِ عَدَالْتِ وَ پَرهِيْزْگَارِي بُوْدِ وَ جَعْفَرِ كِه اِيْشَانِ رَا پَرُوَاز كُنَنْدِه اسْتِ دَر حَجَابِهَائِي عَزْتِ وَ شَرَفِ اَوْلِيْكَ لَا مَقْلُوجَ هِنْدٍ وَ حَزْبَهَا سُمِيَهٗ مِّنْ نَّوْكِي وَ مِّنْ قَدْرَاتِ



یعنی آن بزرگواران که ذکر کردیم نه از زنان هند زناکار به هم رسیده اند مانند معاویه و نه از گروه و اشیاء هند سمیه مادر زیاد زیاد ولدالزنا و نه از احمقان و صاحبان قدرت و نجاست در فعل و نسب سَتَسْئَلُ يَتَمَّ عَنْهُمْ وَعَدِيهَا وَبَعِيَتْهُمْ مِنْ أَفْجَرِ الْفَجْرَاتِ هُمْ مَنَعُوا الْآبَاءَ عَنْ أَخْذِ حَقِّهِمْ وَهُمْ تَرَكُوا الْآبَاءَ رَهْنَ شَتَاتٍ يَعْنِي زُودٌ بَاشَدُ كَهْ فِي قِيَامَتِ سَوَالِ كُنْدِ اَزْ اَبُوْبَكْرٍ كَهْ اَزْ قَبِيلَهْ يَتَمَّ اَسْتِ وْ اَزْ عَمْرٍ كَهْ اَزْ قَبِيلَهْ عَدِي اَسْتِ كَهْ چْرَا سْتَمَّ كَرْدِيدِ بَرِ اَهْلِ بَيْتِ وْ حَقِّ اَيْشَانِ رَا غَصْبِ كَرْدِيدِ وْ بَيْعَتِ اَيْشَانِ رَا كَهْ بَا اَبُوْبَكْرٍ كَرْدِيدِ بَدْتَرِينِ قَبَايِحِ وْ كَنَاهَانِ بُوْدِ وْ اَبُوْبَكْرٍ وْ عَمْرٍ وْ اَتْبَاعِ اَيْشَانِ مَنَعِ كَرْدِيدِ پَدْرَانِ رَا اَزْ كَرْفْتَنِ حَقِّ خُوْدِ وْ اَيْشَانِ فَرْزَنْدَانِ رَا بَهْ ظَلَمِ وْ سْتَمِّ دَرِ اَطْرَافِ عَالَمِ مَتَفَرِّقِ كَرْدِيدِ زِيْرَا كَهْ اِگْرَ غَصْبِ حَقِّ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ (ع) نَمِيْ كَرْدِيدِ هَرْ كَزْ بَنِيْ اَمِيَهْ وْ بَنِيْ عَبَاسِ بَرِ اَهْلِ بَيْتِ رَسُوْلِ خُدا مَسْلُطِ نَمِيْ شُدْنِدِ چنانكه يَكِيْ اَزْ اَكْبَرِ كَفْتَهْ اَسْتِ بَهْ خُدا سُوْگَنْدِ كَهْ حَضْرَتِ اِمَامِ حَسِيْنِ (ع) شَهِيْدِ نَشْدِ مَكْرٍ دَرِ بَيْعَتِ سَقِيْفَهْ وَ هِيْمَ عَدَلُوْهَا عَنْ وَصِيَّتِيْ مُحَمَّدٍ فَنَعْتَهُمْ جَاءَتْ عَلَيَّ الْغَدَارَاتِ وَلِيْهِمْ صُنُو النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ اَبُو الْحَسَنِ الْفَرَّاجِ لِلْغَمَرَاتِ يَعْنِي اَيْشَانِ كَرْدَانِيدَنْدِ خِلَافَتِ رَا اَزْ وَصِيِّ مُحَمَّدِ (ص) پَسِ بَيْعَتِ اَيْشَانِ مَدْبَرِ سَبِيْلِ مَكْرَهَا وْ حِيْلَهَا وْ لِيْ وْ اِمَامِ اَيْشَانِ بَرَادِرِ وْ هَمْتَايِ پِيْغَمْبَرِ اَسْتِ يَعْنِي مُحَمَّدِ (ص) وْ اَوْ اَبُو الْحَسَنِ اَسْتِ كَمَهْ فَرْجِ دَهْنِدَهْ غَمَهَايِ عَظِيْمِ بُوْدِ اَزْ حَضْرَتِ رَسُوْلِ يَا شَكَاْفَنْدَهْ لَشَكْرَهَايِ اَنْبُوَهْ بُوْدِ مَلَائِكَةُ فِيْ اِلِ النَّبِيِّ فَاَنْهَمُ اَحْبَايُ مَا دَامُوا وَاَهْلُ ثِقَاتِيْ تَجَرَّتَهُمْ رُشْدًا لَقَشَى اَلْهَمُ تَقَى كَمَلِ حَالِ خَيْرُ الْخَيْرَاتِ يَعْنِي دُوْرِ دَارِ مَلَامَتِ خُوْدِ رَا اَزْ مَنِ دَرِ مَحَبَّتِ آلِ پِيْغَمْبَرِ (ص) زِيْرَا كَهْ اَيْشَانِ دُوْسْتَانِ مَنَنْدِ تَا هَسْتَنْدِ وْ اَهْلِ اِعْتِمَادِ مَنَنْدِ اَخْتِيَارِ كَرْدَهْ اَمِ اَيْشَانِ رَا بَرَايِ صِلَاحِ نَفْسِ خُوْدِ زِيَا كَهْ اَيْشَانِ بَرِ هَرْ حَالِ بَرِ كَزِيْدَهْ بَرِ كَزِيْدِ كَانْدِ نَبَذَتْ اَلِيْهِمْ بِالْمَوْدَةِ صَادِقًا وَ سَلِمْتُ نَفْسِيْ طَايِعًا لَوْلَاتِيْ فَيَا رَبِّ زِدْنِيْ فِيْ هَوَايِ بَصِيْرَهْ وَ زِدْ جُحْمَهُمْ يَا رَبِّ فِيْ حَسَنَاتِيْ يَعْنِي مَحَبَّتِ خُوْدِ رَا بَهْ سُوْيِ اَيْشَانِ اَفْكَنْدَهْ اَمِ اَزْ رُوْيِ صَدَقِ وْ رَاسْتِيْ وْ تَسْلِيْمِ كَرْدَهْ اَمِ جَانِ خُوْدِ رَا بَهْ طُوْعِ وْ رَغْبَتِ اَزْ بَرَايِ وَاَلِيَانِ وْ اِمَامَانِ خُوْدِ پَسِ اِيْ پُرُوْرْدِ كَارِ مَنِ زِيَادِ كُنْ بِيْنَانِيْ مَرَا دَرِ مَحَبَّتِ اَيْشَانِ وْ ثَوَابِ مَحَبَّتِ اَيْشَانِ رَا زِيَادِ كُنْ دَرِ حَسَنَاتِ مَنِ سَايَكِيْهِمْ مَا حَجَّ لَلَّهِ رَاكِبًا وَ مَا نَاحَ قُمْرِيَّ عَلَيَّ الشَّجَرَاتِ وَ اِنِيْ لَوْ لَا هُمْ وَ قَمَالِ عَدُوْهُمْ وَ اِنِيْ لَمَحْزُوْنٌ بِطُوْلِ حَيَاتِيْ يَعْنِي بَسِيْ بَرِ اَيْشَانِ خُوَاهَمِ كَرِيْسْتِ مَادَامِيْ كَهْ حَجَّ كُنْدِ اَزْ بَرَايِ خُدا سُوَاْرَهْ حَجَّ كُنْدَهْ وْ مَادَامِيْ كَهْ نُوحَهْ وْ نَالَهْ كُنْدِ قُمْرِيْ بَرِ دَرِخْتَانِ وْ بَهْ دَرَسْتِيْ كَهْ (۱)

مَنِ اَنْدُوْهِنَاكَمِ اَزْ دَرَازِيْ عَمْرٍ وْ زَنْدِ كَانِيْ خُوْدِ بَهْ دَرَسْتِيْ كَهْ اَيْشَانِ رَا دَرِ اَيْنِ اِحْوَالِ نَمِيْ تُوَانَمِ دِيْدِ يَا مِيْ خُوَاهَمِ جَانِ خُوْدِ رَا فِدَايِ اَيْشَانِ كُنْمِ بِنَفْسِيْ اَنْتُمْ مَنِ كُهُوْلٍ وَ قِتِيَهْ لِفَكِّ عُنَاتٍ اَوْ لِحِمْلِ دِيَاتٍ وَ لِلْخَيْلِ لِمَا قَيْدَ الْمَوْتِ خَطُوْهَا فَاطْلَقْتُمْ مِنْهَنْ بِالذَّرِيَاتِ يَعْنِي جَانِ خُوْدِ رَا فِدَايِ شَمَا مِيْ كُنْمِ اِيْ پِيْرَانِ وْ جُوْاْنَانِ اَهْلِ بَيْتِ رَسَالَتِ بَرَايِ اَنْكَهْ يَارِيْ كُنِيْدِ مُسْلِمَانَانِ رَا چنانكه عَادَتِ شَمَا اَسْتِ اَزْ خِلَاصِ كَرْدَنِ اَسِيْرَانِ كَهْ بَهْ جُوْرٍ وْ سْتَمِّ اَيْشَانِ رَا اَسِيْرِ كَرْدَهْ بَاشَنْدِ يَادِيْتِيْ بَرِ كَسِيْ لَازِمِ شُدَهْ بَاشَدِ وْ قَادِرِ بَرِ اِدَاتِيْ اَنْ نَبَاشَدِ وْ شَمَا مَتَحْمَلِ دِيْتِ اَوْ بَشُوِيْدِ وْ اَوْ رَا اَزَادِ كُنِيْدِ وْ اَزْ بَرَايِ نَجَاتِ دَادَنِ سُوَاْرَانِ چَنْدِ كَهْ دَرِ مَخْمَصَهْ اَفْتَادَهْ بَاشَنْدِ وْ تَنِ بَهْ مَرْدَنِ وْ كَشْتَهْ شَدَنِ دَادَهْ بَاشَنْدِ بَهْ حُدِيْ كَهْ گُوِيَادِ مَرْگِ پَايِ اَسْبَانِ اَيْشَانِ رَا دَرِ بَنْدِ وْ زَنْجِيْرِ كَرْدَهْ اَسْتِ كَهْ قُدْرَتِ بَرِ كَرِيْخْتَنِ نَدَاشْتَهْ بَاشَنْدِ وْ شَمَا بَنْدِ اَزْ پَايِ اَسْبَانِ اَيْشَانِ بَرِيْدَهْ اَنْدِ

و از کشته شدن نجات بخشید به کار فرمودن نیزها و شمشیرهای تیز برنده احب قصی الرحم من اجل حکم و اهجر فیکمن زوجتی و بناتی یعنی دوست می دارم آنها را که خویش من نیستند یا خوشی دور دارند هر گاه دوست شما باشند و دوری می کنم از زن خود و دختران خود اگر از شیعه و موالی شما نباشند و اکتف حکم مخافه کاشح عبید لاهل الحق غیر موات یعنی و پنهان می کنم من محبت شما را از ترس دشمنی که پنهان می کند دشمنی خود را و معاندان اهل حق است و موافق در مذهب من نیست فیاعز بیکبهم وجودی بعبره فقدان للتسکاب و الهملات یعنی ای دیده گریه کن بر ایشان وجود و بخشش کن باب دیده پس به تحقیق که وقت آن شده است که فرو ریزی آب دیده را و نهرها از اشک جاری گردند لقد جفت فی الدنیا و ایام سعیهها و انی لا رجوا الامن بعد وفاتی یعنی سوگند می خورم به تحقیق که ترسان بودم از دشمنان در دنیا و روزهای سعی دنیا و به درستی که امید دارم که ایمن باشم بر برکت شفاعت پیشوایان دین از خوف عذاب الهی بعد از وفات من دعبل گفت چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا (ع) فرمودند خدا ایمن گرداند تو را در روز ترس بزرگ یعنی روز قیامت الم ترانی مذثلثون حجه ارواج و اغدوا دایم الحسرات یعنی آیا نمی بینی که مدت سی سال است که پسین و بامداد بر من می گذرد و پیوسته در حیرتم از مظلوم بودن اهل بیت رسالت اهل بیت رسالت آرئ فیئهم فی غیرهم متقسماً و ایدیههم من فیئهم صفرات یعنی می بینی حقوق ایشان را از خمس و غنایم و انفال و غیر آنها که مال امام (ع) و اقارب او است در میان غیر ایشان قسمت می شود و دستهای ایشان از حق ایشان خالی و تهی است دعبل گفت چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا (ع) گریست و فرمود که راست گفתי ای خزاعی و گریستن ان حضرت از برای گمراهی خلق و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود نه از برای دنیا جمع دنیا در پیش ایشان اعتبار پر یسه نداشت و کیف ادای من جوی بی و الجوی امیه اهل الکفر و للعنات و ال زیاد فی القصور مصونه و ال رسول الله مهتکات یعنی چگونه دوا کنم سوزش دلی که دارم و سوخته دل من از آنست که بنی امیه که اهل بیت کفر و لغتها بودند با آل زیاد ولدالزنا در قصرها مصون و محفوظ باشند و آل رسول خدا را هتک حرمت نمایند و بر شتران سوار کرده شهر به شهر گردانند این سوزش و اندوه را به چه چیز دوا می توان کرد در سابقهم ما ذر فی الأفق شارق و نادى منادى الخیر بالصَّلواتِ و ما طلعت شمس و حان غروبها و بالیل أبکیهم و بالعمدات یعنی بعد از این خواهم گریست همیشه مادامی که طالع شود در افق آفتابی و مادامی که ندا کند منادی رسول یا منادی به سوی خیر بنمازها یعنی مادامی که بانگ نماز گویند و مادامی که طلوع کند آفتاب تا نزدیک غروب آن شود و در شب خواهم گریست و در بامدادها دیار رسول الله صجن بلقعا و آل زیاد تسکن الحجرات و آل رسول الله تدمی نحورهم و ال زیاد ربه الحجلات و آل رسول الله تسبی حریمهم و ال زیاد آمنوا السربات ینی خانه های حضرت رسول صلی الله علیه و آله خالی و ویران گردیده بود و ال زیاد در حجره ها به ناز و نعمت ساکن بودند و آل رسول خون از گلوهای ایشان می ریخت از قید و بند و زنجیر و آل زیاد صاحبان حجله های ناز بودند و ال حضرت رسالت و حرم ایشان را اسیر کردند و آل زیاد در راهها ایمن بودند

اذا و تروا مدوا الی و اتریبهم اکفا عنم الاوتار منقبضات یعنی هر گاه جنایتی یا قتلی بر ایشان وارد می شد نمی توانستند دعوی خون و دیه بر ایشان بکنند بلکه محتاج می شدند که دراز کنند به سوی ایشان از برای سوال دستی چند که در طلب جنایت کوتاه و منقبض بود دعبل گفت چون این بیت را خواندم حضرت دستهای مبارک خود را دراز گردانید گفت بلی و الله کوتاهست دستهای ما از گرفتن عوض جنایتها که بر ما وارد شده و منی شود فلو لا الذی ارجوه فی الیوم اوغل تقطع نفسی اثرهم حسراب یعنی پس اگر نبود آنچه من امید دارم آن را که امروز واقع شود یا فردا پاره پاره می شد جان من از پی ایشان از جهت حسرتها خروج امام ملا- محاله خارج یقوم علی اسم الله و البرکات یمیر فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و النقمات یعنی آنچه امید دارم آن را بیرون آمدن امامیست که البته بیرون آید و قیام نماید به امامت به نام خداوند و باری با برکتهای بسیار و تمیز دهد در میان ما و ظاهر سازد هر حق و باطلی را و او جزا می دهد مرد مرا بر نعمتها و بر عقوبتها بر روایت ابن بابویه علیه الرحمه دعبل گفت چون من این دو بیت را خواندم حضرت امام رضا (ع) بسیار گریست پس سر به سوی من بلند کرد و گفت ای خزاعی روح القدس این دو بیت را بر زبان تو گفته است آیا می دانی کیست آن امام و کی قیام خواهد نمود گفتم نه ای مولای من مگر آنکه شنیده ام که امامی از میان شما خروج خواهد کرد و زمین را از فساد پاک خواهد کرد و پر از عدالت خواهد نمود پس حضرت فرمود ای دعبل امام بعد از من محمد پسر منست و بعد از محمد علی امامست و بعد از علی پسر او حسن امامست و بعد از حسن پسر او حجه قائم امامست که در غیبت او انتظار خواهند کشید و چون ظاهر شود و همه کس اطاعت او خواهند کرد و اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز البته حق تعالی آن روز را دراز گرداند تا آن حضرت بیرون آید و پر کند زمین را از عدالت و داد چنانچه پر از جور شده باشد و اما آنکه چه وقت بیرون می آید خبر دادن از وقت است و بر تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران از حضرت امیرالمؤمنین (ع) که از حضرت رسول پرسیدند که کی بیرون خواهد آمد قائم از فرزندانم تو فرمود که مثل بیرون آمدن او مثل قیامت که حق تعالی فرموده است که به غیر از خدا کسی نمی داند خصوص وقت آن را و بی خبر و به ناگاه خواهد آمد فیانفس طیبی ثم یا نفس یا بشری فغیر بعید کلما هوات و لا تجزعی من مده الجور اننی اری قوتی قد اذنت بثبات یعنی ای جان من خوش باش پس ای نفس شاد باش پس دو زیست هر چه البته آمدنیست و جزع مکن از طول مدت جور مخالفان به درستی که من می بینم قوت خود را که اعلام می کند و خبر می دهد که ثابتم بر این و به روایت دیگر گویا که می بینم که دولت مخالفان خبر می دهد بر پراکندگی فان قرب الرحمن من تلک مدتی و اخر من عمری و وقت و فاتی شفیت و لم اترک لنفسی غصه و رویت منهم متصلی و فنائی یعنی پس اگر نزدیک گرداند خداوند رحمن به آن دولت عمر من او تاخیر نماید از عمر من و وقت وفات من تشفی خاطر خود می کنم از ایشان و از برای نفس خود غصه و اندوهی نمی گذارم و سیراب می گردانم از خون ایشان تیغ تیز و نیزه خود را فانی من الرحمن ارجوا بجهم حیوه لدی لفر دوس غیر بنات عسی الله ان یرتاح للحلق انه الی کل قوم دائم اللخطات یعنی به درستی که من از خداوند

مهربان امید دارم به سبب محبت ایشان زندگانی در بهشت فردوس را که منقطع نمی شود هرگز شاید حق تعالی رحم کند بر خلیق و برانگیزاند برای ایشان چاره که سبب خلاص ایشان گردد از جور مخالفان به درستی که حق تعالی نسبت هر قومی پیوسته نظرهای رحمت دارد فان قلت عرفاً انکروه بمنکر و عظوا علی التحقیق بالشبهات یعنی پس اگر گویم سخن نیکی را انکار کنند آن را به سخن بدی که در برابر آن گویند و پیوشانند سخن حق را به شبهها تفاضر نفسی دائماً عن جدالهم کفانی ما القی علیه من العبرات یعنی کوتاهی می کند نفس من پیوسته از جدال و نزاع به ایشان به جهت یاوه گفتن ایشان بس است مرا آنچه می ریزم از اشکهای اندوه و حسرت احاول نقل الصم عن مستقرها و اسماع احجاز من الضلالت یعنی اراده که من کرده ام که آنها را به دلیل و برهان و موعظه هدایت کنم مانند آنست که کسی خواهد کوه سخت را از جایش حرکت دهد و به سنگهای سخت سخن بشنوند فحسی منهم ان ابو کفصه تردد فی صدري و فی لهواتی یعنی پس بس است مرا از ایشان آنکه برگردن با اندوهی که در گلویم گره شده باشد و نتوانم فرو برد و نتوانم انداخت پس متردد باشد میان سینه و گلوی من فمن عارف لم ینتفع و معاند بمیل به الالهواء للشهوات یعنی بعضی از مخالفان عارفیست به حق که به علم خود منتفع نمی شود و بعضی معاندیست که میل می دهد هواهای نفسانی او را به سوی شهوتها و خواهشها کانک بالاضلاع قد صاق ذرعا لما حملت من شده الزفرات یعنی نزدیکست و گویا می بینی تو که دنده های پهلوها عاجز شده است از برای آنچه بار کرده ام بر آنها و پنهان کرده ام در آنها از آه سوزناک و ناله درد آمیز چنانکه شاعر می گوید و در بعضی از روایات این دو بیت مذکور است فیاوارثی علم النبی و اله علیکم سلام دائم النفحات لقد امنت نفسی بکم فی حیوتها و انی لا رجوا لا من عند مماتی یعنی ای وارثان علم پیغمبر و آل او بر شما باد سلامی که شمیمش پیوسته در روز بدن باشد به تحقیق که ایمن بود جان من به شما در حال حیوه من با ایمان آورد به شما در حیوه من پسر به درستی که امید دارم که در امان باشم به شفاعت شما از عذاب خودم نزد مردن من و موافق روایت سابق بعد از خواندن قصیده آن حضرت برخواست و به دعبل فرمود در مکان خود بنشین و داخل خانه شد و بعد از ساعتی خادم بیرون آمد صد دینار رضویه که به وزن صد مثقال شرعیست طلا به دعبل داد و گفت مولای من می گوید که این را در نفقه خود قرار داده دعبل گفت و الله که من به جهت جایزه نیامدم و این قصیده را نگفته بودم برای طمع اینکه چیزی به من رسد و آن همیان را رد نمودم و به خادم گفت که توقع من این است که آن حضرت جامه از جامه های خود به من لطف فرماید تا اینکه تبرک یابم به آن و شرافت جویم از آن چون خادم رسالت دعبل را رسانید آن حضرت پیراهن سبز خرمی و خاتمی که نگین آن عقیق بود با آن همیان به جهت دعبل فرستاد و به خادم فرمود به دعبل بگو که همیان را رد مکن که تو زود است که محتاج به آن خواهی شد و آن حضرت به دعبل فرمود این پیراهن را محافظت فرما که من در این پیراهن در هزار شب در هر شبی هزار رکعت نماز کردم و در این پیراهن هزار قرآن ختم کرده ام و فرمود به دعبل که به شهر قم برو که منتفع خواهی شد در آن شهر و این قصیده را نزد احدی مخوان تا من تو را امر نمایم به خواندن

آن و چون خبر قصیده به مامون رسید دعبل را طلبید و از حال من پرسید بعد گفت ای دعبل بخوان قصیده مدارس آیات حلت من تلاوت دعبل گفت نمی دانم آن را یا امیرالمؤمنین مامون به غلام خود گفت یا غلام حاضر نما ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) ساعتی نگذشت که آن حضرت حاضر شد مامون عرض کرد یا ابوالحسن سوال نمودم از دعبل از قصیده مدارس آیات خود در جواب گفت آن را نمی دانم پس حضرت امام رضا (ع) به دعبل فرمود یا دعبل بخوان برای امیرالمؤمنین دعبل می گوید پس من شروع نمودم به خواندن این قصیده مامون تحسین نموده و پنجاه درهم به من جایزه داد و حضرت امام رضا (ع) نزدیک به پنج هزار درهم به من انعام فرمود و منشفه لطیفی به من احسان نمود و فرمود این را محافظت نما که محروس خواهی بود به آن و منشفه خرقة ایست که جذب می شود به آن آب باران و فشرده می شود در ظرفها و ذوالریاستین فضل بن سهل که وزیر مامون بود به من صله نمود و مرا سوار کرد به یابوی زرد خراسانی و من با او در روز بارشی می رفتم و او ممطر خزو برنس خزی داشت آنها را به من عطا نمود و مراد از ممطر ثویبست از پشم که به سبب آن محافظت می کند شخص خود را از باران و چون ممطر را به من داد خود غیر آن را که تازه بود طلب نمود و پوشید و به من گفت این مطر پوشیده را به تو دادم به جهت آنکه آن ممطر بهتر از این بود که پوشیده ام و به من در قیمت آن هشتاد مثقال طلا دادند نفسم راضی نشد به فروختن آن پس مراجعت نمودم به جانب عراق با قافله و چون به میان قوهان رسیدم گراد بر سر ما ریختند و ما را گرفتند و مالهای ما را بستند و مالهای ما را متصرف شدند و آن روز بارانی بود و در بدن من یک پیراهن کهنه بود و بسیار تاسف من در خصوص پیراهن و منشفه بود که حضرت امام رضا (ع) به من لطف کرده بود و در قول آن حضرت فکر می کردم که یکی از آن گراد دزد را دیدم که بر همان اسب زردی که ذوالریاستین به من داده بود سوار است و ممطری پوشیده بود و در نزدیک من ایستاده است و منتظر است که رفقای او جمع شوند و این قصیده مرا می خواند مدارس آیات حلت من تلاوه و گریه می کند و در خبر دیگر است که انما الراقسمت می کردند یکی از آن دزدان این شعر را می خواند از آن قصیده که اری فیئهم فی غیرهم متنقماً و ایدیهم من فیئهم صفرات و چون من دیدم آن مرد این شعر را می خواند و گریه منی کند تعجب نمودم از دزدی گردنی از شیعه است پس به طبع پیراهن و منشفه افتادم و به نزد آن مرد رفتم و به او گفتم ای سید من این قصیده از کیست در خواب من گفت وای بر تو را چه کار به صاحب این قصیده است گفتم پرسیدن من سببی دارد که تو را خبر خواهم داد به آن دزد گفت صاحب این قصیده مشورتی از این است که کسی او را نشناسد گفتم اسم او چیست گفت دعبل بن علی شاعر آل محمد (ص) خدا او را جزای خیز دهد پس من به او گفتم والله ای سید من منم دعبل و این قصیده از منست گفت وای بر تو چه می گوئی گفتم امر من مشهورتر است از این پس فرستاد و حماعتی از اهل قافله را طلبید و از اسم من پرسید ایشان گفتند اینست دعبل خزاعی و در خبر دیگر است که آن مرد رفت پیش رئیس دزدان که بر سر تلی نماز می کرد و از شیعه بود و خبر گردان رئیس را به نفسه و امید به نزد دعبل و به او گفت توئی دعبل گفت بلی گفت بخوان قصیده را پس دعبل قصیده را خواند پس آن مرد بارهای اهل

غافله را گشوده و هر چه از ایشان برده بودند رد نمودند پس ایشان را بدرقه نمود به آن مکان مامن پس همه اهل قافله محروس ماندند به برکت آن پیراهن و منشفه آن حضرت و علی بن دعبل می گوید چون وفات پدرم در رسید رنگ او متغیر شد و زبان او بسته شد و روی او سیاه شد و نزدیک بود که من از مشاهده این حالت از مذهب او برگردم بعد از سه روز پدرم را در خواب دیدم که جامهای سفیدی پوشیده است و کلاه سفیدی در سرش هست پس به او گفتم ای پدر حق تعالی به تو چگونه رفتار نمود پدرم فرمود ای فرزند من آنچه را که دیدی از سیاهی روی من و بسته شدن زبان من به سبب آن بود که من شرب خمر می کردم در دار دنیا و به همین نحوی که دیده بودی تا اینکه دیدم رسول خدا (ص) را با جامهای سفید و کلاه سفید چون نظر آن حضرت به من افتاد فرمود انت دعبل توئی دعبل عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود بخوان آن قول خود را که در شان اولاد من گفته من این کلام خود را خواندم که لا اشحک الله سن الدهر ان ضحک و آل احمد مظلومون قد قهروا نخندانند خداوند روزگار را اگر روزگار بخندد در و حال آنکه آل محمد مظلوم و مقهور می باشند مشردون نفوا عن عقردارهم قد جنوا ما لیس یغترفوا رانده شدگانند از وطن مالوف خود و ایشان را از خوانهای خود بیرون کرده اند گویا ایشان خیانت کرده اند که آن خیانت آمرزیده نمی شود حضرت رسول فرمود که احسنت یعنی خوب گفתי پس جامهای خود را به من عطا فرمود و آن همین جامها می باشد که من پوشیده ام و در کتاب کتر الباکین حکایت نموده که منصور عباسی خواهش نمود از حضرت امام موسی علیه السلام که در روز نوروز بنشیند در مجلس او به جهت تهنیت و قبض آنچه آورده می شود برای آوان سرود از این ابا نمود و فرمود که من در اخبار جدم رسول خدا (ص) تفتیش نمودم و از برای این عید خبری نیافتم و بی عید طریقه فرس است و اسلام آن را محو نموده و معاذ الله که زنده داشته شود آنچه را که اسلام آن را محو نموده منصور گفت ما این را به عمل می آوریم به جهت سیاست لشکر نه به قصد شرعیه از تو سوال می نمایم به حق خداوند عظیم که بر نشینی (۱) پس آن سرور نشست و داخل شدند امراء و سرداران و ملوک و تهنیت می گفتند آن سرور را و هدایا و تحف می آوردند و خادم منصور بر بالای سر آن سرور ایستاده بود و می شمرد آنچه آورده بودند و می آوردند و در آخر مردم مرد پیری آمد به نزد آن سرور و عرض نمود که من از مال دنیا چیزی ندارم که هدیه آورم از برای شما ولیکن جدم در شان جدت حسین بن علی سه بیت گفته و آن را هدیه آوردم برای شما و آن سه بیت این است: عجب لمصقول عراقک فرنده یوم الهیاج و قد علاک غبار یعنی عجب دارم از شمشیر صیقل داده شده که وارد شد بر تو تیزی آن شمشیر در روزگار زار و حال آنکه فرا گرفته بود تو را غبار کار زار و لا سهم نفذتک دون حرائر یدعون جدک والدموع غزار یعنی عجب دارم از آن زمانی که نفوذ نموده بود در تو تیرها در برابر نظر زنان و حرم تو و می خواندند جد تو و اشک از چشمهای ایشان جاری بود لا تعضضت السهام و عاقها عن جسمک الاجلال و الاکبار آیا چرانگشت و باز نداشت تیرها را از جسد منور تو جلالت و بزرگواری تو پس حضرت فرمودند قبول نمودم هدیه تو را بنشین خدا مبارک گرداند در تو پس آن سرور سر خود را بلند نمود و به خادم فرمودند بگو به منصور قدر این هدایا را

و اینکه چه خواهد نمود آن را پس خادم رفت و برگشت و عرض نمود که خلیفه می گوید همه این مال را بخشیدند هر چه شما می خواهید بکنید پس حضرت به آن مرد پیر فرمودند که جمیع این مال را به تو بخشیده به عوض این سه بیت تو و ضبط نما این اموال را مؤلف گوید که از این حدیث و امثال آن ظاهر می شود که حضرت پیغمبر و ائمه اثنا عشر علیهم السلام التفات بسیار به مداح و محبت خود دارند اگرچه مادحین و محبین ایشان گناهکار و آلوده به معاصی سیما شرب خمر باشند همین که شخصی مداح و محب ایشان باشد خداوند عالم اسباب توفیق و توبه و مغفرت از برای ایشان مهیا می نماید چنانچه صاحب مجالس المؤمنین در احوال سید اسماعیل حمیری نقل نموده که در کتاب کشی مسطور است که محمد بن نعمان می گوید که سید حمیری در ایامی که شرب خمر می نمود و مذهب کیسانیه داشت بیمار شد من به عیادت او رفتم دیدم که روی او سیاه شده و چشمهای او فرو رفته و تشنه جگر و پریشان حال می باشد به نزد حضرت امام جعفر صادق (ع) رفتم و احوال او را بیان نمودم آن سرور فرمود حمار مرا زین کنی آن گاه حمار آن سرور را زین نمودند و آن سرور سوار شده و به عیادت او آمدند و من همراه آن سرور بودم چون بر او وارد شدیم جمعی در اطراف او بودند آن سرور به بالین او نشستند و فرمودند یا سید در آن وقت چشمهای خود را گشود و به جانب آن سرور نظری نمود چون زبان او بسته شده بود نتوانست تکلم نماید و بسیار گریست آن سرور فهمیدند که او میل به تکلم دارد در زر زبان خود دعائی خواندند فی الحال و به سخن در آمد عرض نمود یا سیدی جعلنی الله فداک آیا به دوستان شما این قسم رفتار می نمایند که در وقت بیماری روی ایشان سیاه شود و زبان ایشان بسته گردد آن سرور فرمودند به حق برگرد تا خداوند عالم حال تو را نیکو گرداند و تو را داخل بهشت گرداند سید حمیری از مذهب کیسانیه برگشت و به مذهب حق جعفری رجوع نمود و هنوز آن سرور از نزد او نرفته بود که مرض او سبک شده برخاست و نشست و از جمله اشعاری که در وقت رجوع به حق فرموده است این بیت است بحعفرت بسم الله و الله اکبر و ایقنت ان الله یغفو و یغفروا باری در اصل سید نبوده و از اولاد است حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا بودئه و نام سید را مادرش بر او نهاده بود و حضرت صادق (ع) زمانی به او خطاب فرمودند که سمتک امک سیداً و وقت فی ذلک فانت سید الشعراء و آقای بهبهانی در تعلیقه رجال خود در حق او فرموده که حضرت صادق در حق او فرمودند و لا یکبر علی الله ان یغفر الذنوب لمحیینا و ما دخینا و نیز در تعلیقه رجال و مجالس المؤمنین مسطور است که در وقتی که سید اسماعیل در بغداد وفات یافت از شهر کوفه هفتاد کفن از برای او فرستادند چون هارون الرشید مطلع شد کفنهای اهل کوفه را پس فرستاد و از مال خود او را کفن نمود و مهدی عباسی به طریق مذهب شیعه بر او نماز کرد پنج تکبیر بر او بگفت ای شیعه از برای یک مداح اهل بیت اهل کوفه هفتاد کفن از برای او می فرستند به شهر بغداد ما از برای حضرت سید المظلومین حضرت امام حسین (ع) یک نفر از ایشان یک کفن بر بدن پاره پاره آن سرور پوشانید با وجود اینکه صنایع و بزرگان اهل کوفه همه در آن مکان حاضر بودند و اکثر ایشان ناصر به آن سرور نوشته بودند که به نزد ما بیا که ماها همه تابع و پیرو تو هستیم و امامی نداریم و امر شریعت ما به وجود مبارک درست نمی شود با این حال عجب رعایت آن سرور نمودند

ای وای کاشکی به همین اکتفا می نمود و زیاده بر این ظلم و اذیت بر آن سرور وارد نمی ساختند و همان لباس پاره پاره که آن مظلوم در زیر لباسهای خود در وقت وداع اهل حرم پوشیده اند از بدن مبارکش بیرون نمی نمودند و بدن سوراخ سوراخش را برهنه بر روی زمین نمی افکندند از بعضی روایات ظاهر می شود که مامون در زمانی که حضرت امام رضا (ع) در مرو بود ندام حبیب دختر خود را به آن سرور تزویج نمود و یک دختر دیگر خود را که ام الفضل نام او بود نامزد حضرت امام محمد تقی (ع) نمود در وقتی که از خراسان برگشت و در بغداد او منزل گرفت روزی به عزم شکار از کوچه از کوچه های بغداد عبور نمود دید اطفال چندی در آنجا جمع شدند همین که چشم آن اطفال بر مامون افتاد گریختند مگر یک نفر طفل که در جای خود ایستاد مامون از آن طفل پرسید که چرا تو فرار نمودی جوابی داد که راه وسعتی دارد و دیگر آنکه گناهی نداشتم که باعث خوف و فرارم شود مامون از کلام او تعجب نمود و گذشت وقتی که باز خود را رها کرد که صید نماید بعد از مدتی باز او عود نمود و در منقار او ماهی کوچکی بود مامون او را در مشت خود گرفت وقتی که وارد بغداد شد و از آن کوچه عبور نمود دید همان اطفال جمع شده اند و باز مثل اول همه فرار نمودند مگر همان طفل اول مامون پیش آمد و از او پرسید که در مشت من چه چیز است آن طفل موافق روایت مطالب السؤل فرمود ان الله تعالی خلق بمشیه فی بحر قدریه سمکاً صغاراً تصییدها صقور الملک فبمتخون بها سلاله النبوه فادهش من ذلک المامون و قال له من انت فقال انا محمد بن علی الرضا (ع) و کان عمره علیه السلام فی ذلک الوقت احدی عشر سنه و قیل عشرأ فتزل المامون عن فرسه و قبل راسه و تذلل له ثم زوج ابنته ام الفضل له مؤلف گوید که همین ام الفضل شقیه آن سرور را شهید نمود و سن مبارک آن سرور در وقت شهادت بیست و پنج سال بود و آن شقیته خبیقه بعد از شهادت آن سرور قرحه در فر جشن به هم رسید که از تعفن ان اهل حرم معتصم متاذی گردیدند و او را از حرم بیرون نمودند در سر گوچه ها تکدی می نمود تا اینکه شبی سکان او را پاره پاره نمودند و به درک نار واصل گردید و کیفیت شهادت آن سرور به طریق اجمال این است که معتصم برادر مامون بعد از فوت مامون قدری زهر نزد ام الفضل فرستاد و پیغام داد که اگر امام محمد تقی (ع) را شهید نمودی تو را بانوی حرم خود می نمایم آن شقیه آن زهر را به دستمالی آلوده نمود در وقتی که آن سرور از مجامعت کردن با آن زن شقیقه خبیته فارغ شدند آن دستمال زهر آلود را به آن سرور داد چون آن سرور به عورت خود کشیدند زهر در بدن آن سرور سرایت نمود و بدن شریفش شکاف شکاف شد آن سرور به آن شقیه فرمودند که وای بر تو از من چه دیدی که مرا در اول جوانی شهید نمودی از خداوند عالم سوال می نمایم که قرجه در فرج تو بهم رسد که دوائی از برای او نباشد و قرار دهد خداوند عالم گوشت بدن تو را خوراک سگان پس آن مظلوم از اثر آن زهر شهید شد و موافق بعضی از روایات بعد از شهادت آن مظلوم معتصم ملعون امر نمود که نعش آن مظلوم غریب را از پشت بام در معبر عام انداختند و منادی ندا نمود که کسی بر سر نعش آن مظلوم حاضر نشود و بدن شریفش در معبر عام بر روی خاک افتاده بود و کسی از ترس معتصم جرات نمی کرد که بر سر نعش آن مظلوم رود همین که قریب به وال شد چنان بوی



مشک و عنبر از جسد آن سرور ساطع شد که عطر آن در بغداد پیچید پس معتصم ملعون امر نمود که آن بدن شکاف شکاف را از روی خاکهای کوچه بغداد بردارند پس شیعیان جمع شدند و آن بدن خاک آلود را از روی خاکها جمع نمودند و در مقابر قریش در نزد قبر جدهش موسی بن جعفر (ع) دفن نمودند. ای شیعه به خاطر آمدن از بدن سوراخ سوراخ حضرت امام حسین (ع) که بر بالای خاکهای گرم کربلا افتاده بود و این سعدا عنید ندا بر آورده بود که کسی آن بدن پاره پاره را جمع آوری نماید اما فرق بسیار است بین بدن و این بدن آن بدن نصف روز در معبر(۱) خاکها افتاده بود شیعیان اجماع نمودند و او را به عزت و احترام برداشتند اما بدن آن مظلوم غریب سه شبانه روز بر بالای خاکها افتاده بود و یک مسلمانی نبود که آن بده پاره پاره را از روی خاکها بردارد و نگذارد که بیش از این در آفتاب بر روی خاکها افتاده باشد بدن حضرت جواد سر در بدن داشت و اطرافش نعش پاره پاره نوجوان و اصحاب و احبابش نه بود و زنانش اسیر و دختران و خواهرانش دست گیر اعدای و دشمنانش نه بودند باری در عیون اخبار الرضا منقول است که چون زمانی از این مرحله یعنی قبول ولایت علی عهدی آن سرور گذشت باران در آن اوان بر خطه مرو کم بارید و قلت باران به مرتبه شده بود که بیابانها خشک شده بود بعضی از معتصبین آن حضرت چنین گفتگو می نمودند که از وقتی که امام رضا (ع) ولیعهد شده باران بر ما قطع شده این سخن کم کم به گوش مامون رسید بر او دشوار شد این واقعه پس به خدمت آن سرور آمد و عرض کرد که باران در این اوان قطع شده می خواهم که دعا نمائید که جناب اقدس احدیت بارانی به ما مرحمت فرماید و مزارع ما را خرم و شاداب سازد آن سرور التماس او را مقرون به اجابت نمودند مامون عرض کرد که در روز جمعه دعا خواهید فرمود آن حضرت فرمودند که در روز دوشنبه خواهد شد به جهت اینکه شب گذشته جد بزرگوارم جناب پیغمبر را در خواب دیدم با جناب امیرالمؤمنین که فرمودند ای فرزند در انتظار روز دوشنبه باش و در آن روز در صحرا توجه نما و طلب باران نمای که جناب اقدس احدیت زود باشد که باران دهد ایشان را و خبر ده ایشان را از آن چیزی که جناب اقدس احدیت به تو نماینده است از آن چیزی که آنها عالم نیستند تا اینکه زیادتی فضل و مرتبه تو بر ایشان معلوم شود پس چون که روز دوشنبه شد آن خورشید سپهر امامت و ولایت از افق ولایت مرو روی به جانب آن بیابان در طلب باران نمودند بعد از آن آن زینت عرش و کرسی در عرشه منبر قرار گرفتند و زبان مبارک به حمد و ثنای خداوند عالم گشودند و دست ابتهال به درگاه قادر متعال برداشتند و عرض نمودند الهی تو آن خداوندی هستی که عظیم نمودی حق ما اهل بیت را پس مردمان توسل جستند به سوی ما چنانچه امر نمودی و امید دارند فضل و رحمت تو را و توقع دارند احسان و نعمت تو را پس سیراب نما ایشان را به باران نافع و ابتدای باران بعد از انصراف مردمان از این مکان باشد تا رسیدن ایشان به منازل ایشان راوی می گوید که قسم به آن خداوندی که مبعوث گردانید محمد بن عبدالله را بر پیغمبری گردیدم بادها و ابرها و رعدها ظاهر شد و مردم از این جهت در حرکت آمدند که به تعجیل خود را به شهر مرو رسانند که مبادا ایشان را تر نماید پس آن حضرت فرمودند ای مردم در جای خود قرار

و آرام داشته باشید که مرسل اریاح این ابر را به جهت فلان ولایت ارسال نموده پس بعد از گذشتن آن ابر ابر دیگر که مشتمل بر رعد و برق بود صفحه آسمان را فرا گرفت باز حاضرین مجلس آن شمع محفل هدایت در حرکت آمدند که روانه شوند باز آن سرور فرمودند که در جای خود قرار و آرام داشته باشید زیرا که این ابر را خالق الارض و السماء به جهت فلان مکان مقرر داشته باری همین کیفیت تا ده ابر گذشت آن سرور هر ابری را جهت مکانی نام بردند تا ابر یازدهم ظاهر شد و اطراف آسمان را فرا گرفت آن سرور فرمودند که این ابر را خداوند عالم به جهت این نواحی و اراضی ارسال فرموده و به شما انعام فرموده و این ابر هم چنین در سمت الرس شما می باشد تا وقتی که به منازل خود برگردید در آن وقت بر شما خواهد بارید و آن سرور از منبر به زیر آمدند و مردم چون هاله به دور قمر اطراف آن هادی راه یقین را گرفتند و روانه گردید همین که نزدیک به منازل خود رسیدند باران شروع نمود به باریدن و آثار رحمت الهی ظاهر شد و از برکت کلام وحی انتظام آن حضرت باران نافی بارید و جمیع حوضها و گودها و وادیاها پر از آب شد پس قطع باران آن حضرت به جمع مسلمانان حاضر شدند و فرمود ای مردم از خدا بترسید و از معاصی او اجتناب نمائید و نعمتهائی که منعم حقیقی به شما عطا فرموده است از خود دور نمائید به سبب معاصی و گناهان بلکه طالب دوام او باید به سبب طاعت و بندگی و شکر کنید بر نعمتهای او و آن جمع را به مواعظ شافیه و نصایح وافیه یشاه راه هدایت دعوت می نمود مؤلف گوید سید الشهداء در وقتی که موافق ظاهر طفل بودند از برای اهل کوفه دعا نمودند که خداوند عالم بر ایشان باران مرحمت فرماید و مزارع ایشان شاداب و پر منفعت گردد(۱) و دو چیز دعا دستهای مبارک را بلند کرده و سر مبارک را برهنه نموده و در حق ایشان دعا نمودند فی الفور به دعای آن سرور خداوند بر اهل کوفه ترحم فرمود و باران بر ایشان بارید اما اهل کوفه چه احسان نمودند به آن سرور عالمیان به عوض قطرات بارانی که به دعای آن سرور بر ایشان وارد شد در روز عاشورا بدن آن سرور را تیر باران نمودند موافق روایت بحارالانوار چهار هزار زخم تیر و نیزه و(۲) شمشیر بر بدن مقدسش وارد شده بود و به عوض این که بیابانهای ایشان سبز و خرم شد بیابان کربلا را از خون آن سرور و بقیه اصحاب و جان نثاران آن حضرت سرخ و لاله زار نمودند و به عوض اینکه عمامه از سر برداشت در روز عاشورا ملعونی چنان شمشیر بر فرق مبارکش زد که عمامه آن سرور پر از خون شد آن مظلوم عمامه پر خون را از سر برداشته انداختند با سر برهنه و فرق شکافته به در خیام اهل حرم آمدند و به همان زبانی که دعا در حق ایشان نمود در شریعه فرات از تشنگی کباب بود خواست آب بیاشامد تیرش زدند و همان دستهایی که به درگاه خداوند بلند نمود جمال قطعش نمود اهل کوفه از آن زراعت نفعیها بردند اما تلافی نمودند وقتی که اهل بیت و صغیره دختران آن مظلوم وارد کوفه شدند نان و خرما به عنوان تصدق به ایشان می دادند و به حمل اسبان خود را که از آن زراعت نموده بودند بر ابدان مبارک شهدا و بدن مقدس آن شهید راه خدا تاختند عجب احسان و تلافی نمودند باری موافق حدیث سابق از جناب امام محمد تقی مرویست که بعد از نزول باران معاندین و حاشدن و کسانی که چشم این داشتند که ولیعهدی

ص: ۴۵

۱- (۱) و یحتمل که

۲- (۲) یک صد و هشتاد زخم نیزه

مامون منتقل به ایشان شود از راه حسد و عداوت به آن ملعون دون یعنی مامون گفتند اینک نزدیک شده است که این شرافت عظیم که خلافت از اولاد عباس منتقل به اولاد علی شود و تو بسیار اعانت نمودی بر ضرر خود به سبب آوردن این شخص را در این امر و این شخص بود ضایع و فراموش شده پس او را بلند مرتبه و آشکارا نمودی و پر شده است دنیا از فضل و مرتبه او به سبب آمدن این باران مامون ملعون در جواب ایشان گفت که مقصود من علو فضل و مرتبه او نبود بلکه او را ولیعهد نمودم که اعتراف به ملکیت و خلافت من نماید و امر خلافت بعد از او بمر بالاستقلال با من باشد لکن چاره حال از دست من رفته و یک مرتبه نمی توانم او را ضایع نمایم باید کم کم در تزییع او بکوشم که وقع و مرتبه او در نزد مردم کم شود به مرتبه که رعیت را چنان گمان باشد که او قابل این منصب عظمی نیست حمید بن مهران به آن ملعون گفت که تزییع آن حضرت را به من واگذار او را به مرتبه نمایم که بر مردم ظاهر شود که او قابل این منصب عظمی نیست مامون گفت هیچ چیز در نزد من دوست تر از این امر نیست حمید گفت اعیان و اشراف ولایت خود را جمع بما خصوص فقها و دانشمندان و قضاه را تا اینکه ظاهر نمایم نقص او را در حضور ایشان پس مامون ملعون جمیع مرد مرا در مجلس وسیعی حاضر نموده و خود در آنجا نشست و حضرت امام رضا (ع) را نیز در پیش روی خود نشانید پس در آن مجلس حمید نامحمود در فکر اهانت آن عزیز نشاتین بود و گستاخانه زبان به هرزه گوئی گشاد و گفت مردم از تو حکایات غریبه نقل می نمایند و بسیار اطراف در وصف تو می نمایند به قسمی که تو را تفضیل می دهند بر جمیع روی اهل زمین و یارانی که همیشه اوقات به فضل خداوند عالم بر ما می بارید از معجزات و کرامات تو قرار داده اند و اینک امیرالمؤمنین مامون کسی که ترجیح دارد بر جمیع خلائق و تو را در جای خود قرار داد فرموده و به این حال چرا منع نمی کنی دروغ گویان را از اکاذیب باطله ایشان در آن وقت آن منبع حلم و وقار به آن مستوجب خداوند قهار فرمودند چرا منع نمایم بندگان خداوند عالم را هر گاه خبر دهند از نعمتهائی که خداوند عالم بر ایشان انعام فرموده و اما اینکه مامون مرا در جای خود نشانیده نیست مگر اینکه مثل پادشاه مصر که حضرت یوسف صدیق را در جای خود نشانید بعد از این کلمات آن رو سیاه نشاتین از احوبه آن پسندیده خاقین در غضب شد و بی ادبانه زبان بریده خود را گویا گردانید شعر بلی چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه نیکان برد و بی ادبانه عرض نمود ای پسر موسی از حد خود تجاوز نمودی به سبب یار اینکه در وقت مقدر آن آمده است و آن را از کرامات و معجزات خود قرار داده گویا معجزه خلیل الرحمن را آورده در وقتی که گوشه‌های آن چهار مرغ را در هم کوبید و سرهای ایشان را به دست گرفت و چهار قسمت نمود و در چهار کوه قرار داد و بعد آن مرغها را طیبید و آواز نمود آن سرها ملحق به آن قطعات گوشت شدند و طیران نمودند پس تو اگر صادقی در ادعای خود بگو به این دو شیر که مصورند بر محل تکیه گاه مامون اینکه زنده شوند و مرا مغلوب نمایند در آن حال آن حجت خداوند عالم در غضب شد نعوذ بالله من غضب الحلیم آوز نمودند به آن دو صورت شیر و فرمودند بگیرید این فاجر را و مگذارید هیچ چیز آن را پس بنا به اشاره آن دو نفر شیر خداوند متعال آن دو شیر جستن نمودند و گرفتند او را در میان آن مجلس موافق و مخالف در آن نگران

بودند و او را قطعه قطعه و پاره پاره نمودند و خوردند جمیع اعضای او را و لیسیدند خون او را پس چون که فارغ شدند در مقابل حضرت ایستادند و به زبان فصیح عرض نمودند یا ولی الله امر می فرمائی به ما اینکه بجا بیاوریم به مامون آنچه بجا آوردیم به این شخص مامون ملعون از این سخن مدهوش شد حضرت فرمودند حال در این مکان بایستید پس آن سرور فرمودند گلاب بر روی او ریختند و بوی خوش استعمال نمودند تا اینکه آن ملعون به خود آمد باز آن دو شیر گرین به آن لشکر آسمان و زمین عرض نمودند آنچه اول عرض نمودند آن سرور عالمیان فرمودند مرخص نیستید چرا که در بقای او تدبیری هست که باید بجا آورده شود آن دو شیر عرض نمودند پس چه کنیم حضرت فرمودند برگردید به مکان خود چنانچه اول بودید پس به اشاره آن سرور عالم آن دو شیر باز دو صورت شدند پس بعد از آن مامون عرض کرد حمد می نمایم خداوندی را که کفایت نمود ما را به سبب شر حمیدبن مهران و به آن جناب آرزوی عجز و انکسار عرض نمود یابن رسول الله این امر (۱) از جد شما جناب ختمی ماب بوده است و بعد از آن ختم پیغمبران متعلق به اجداد و آباء شما می باشد و هرگاه خواسته باشید بالتمام از برای شما قرار می دهم آن سرور فرمودند هرگاه خواسته باشم با تو مناظره نمی نمایم و از تو سوال نمی کنیم زیرا که قادر حکیم به من عطا فرموده است از اطاعت و فرمان برداری سایر مخلوقات خود مثل آنچه دیدی از اطاعت این دو صورت شیر مگر اینکه جهال بنی آدم زیان نمودند بهره‌های خود را و از برای مقدر قضا و قدر تدبیر این است که باید آن تدبیرات ظاهر شود و مرا امر نموده است که اعتراض ننمایم با تو و اظهار ننمایم آنچه را اظهار نمودم از عمل چنانچه به یوسف صدیق که زیر دست فرعون مصر بود چنین امر نموده بود و مامون از این واقعه کینه بسیاری از آن حضرت در دل خود پنهان نمود و آشکارا نمود بعد از آن آنچه در دل پنهان نموده بود و از جمله معجزات آن سرور اهل دین حکایت صحیح است و کیفیت آن بر وجهی که در عیون و نصوص المعجزات منقول به این طریق است که همه ثمر بن اعین می گوید در وقتی که امام و مولای من جناب امام رضا (ع) در منزل مامون بودند قصد کردم که به خدمت سراسر سعادت آن حضرت مشرف شوم شنیدم که آن حضرت وفات یافته اند و لکن صحت این قول بر من معلوم نشد پس چونکه فارغ شدم اراده کردم که اذن دخول بگیرم و از جمله خواص مامون غلامی بود صبیح نام و اخلاص بسیاری به آن حضرت داشت ناگاه دیدم که صبح بیرون آمد همین که چشم او بر من افتاد گفت ای هرثمه آیا نمی دانی که من از جمله خواص و ثقات مامون می باشم در علانیه و پنهان گفتم بلی چنین است صبیح گفت حکایت غریبی دارم می خواهم از برای تو نقل نمایم بدان که در ثلث اول شب وارد شدم بر مامون دیدم که مجلس او را گرفت شمع و چراغ مثل روز شده و در بیشتر روی او شمشیرهای برهنه بسیار تیزی که به زهراب داده شده بود گذاشته اند پس مرا و جمعی دیگر از خواص خود را به نزد خود خواند و میثاقها و عهدهای مؤکده از ما گرفت و در این وقت در حضور او به غیر از ما همه خواص دیگر کسی نبود پس گفت این عهد بر شما لازم باشد به آنچه شما را امر می نمایم تخلف ننمائید و به جا آورید آنچه را که به شما می گویم پس ماها قسم یاد نمودیم که آنچه او می گوید چنان نمائیم پس بعد از آن گفت بگیرید هر کدام یک از شماها یکی از این شمشیرها را و پنهان بیرون شوید به سوی علی بن موسی الرضا و داخل

حجره او شوید و در حال که او را ببینید چه ایستاده و چه نشسته و چه خوابیده به او سخن مگوئید و به همین شمشیرها او را به درجه شهادت فایز نمائید به قسمی که گوشت و پوست و خون او مخلوط شود و بعد از آن فرشها را بر او جمع نمائید و بر او بیندازید و شمشیرهای خود را از خون پاک نموده به سوی من بیایید و من به جهت این عمل که از شما صادر شود و او را مخفی دارید هر یک از شما را ده بدره از دراهم و ده ضیاع خوب می دهم و همیشه با شماها التفات و انعامات بسیار خواهم نمود تا وقتی که خیو من باقی باشد پس در آن ظلمت شب به امر آن مردود ابتر به سوی حجره آن امام قرین رنج و تعب روانه و داخل شدیم بر آن سرور در وقتی که در رخت خواب مبارک خود خوابیده بودند پس دیدم که دستهای مبارک خود را به اطراف و جوانب حرکت می دهد و تکلم به کلامی می نماید که ما نفهمیدیم پسی بعد از آن غلامان آن سر خیل ظلم و عداوت قدم جرات پیش نهادند و من پیش نرفتم و ایشان آن مظلوم به شمشیرهای خود قطعه قطعه نمودند و من نظر می نمودم به جانب آن بزرگوار و گویا آن سرور می دانست که ما چه داده داریم پس بعد از آن قسمی که مامون گفته بود فرشها را بر روی کشته آن حضر کشیدند و بیرون آمدیم به سوی مامون دون پس گفت آن شی گردید آنچه را ماموربان بودید گفتیم بلی یا امیرالمؤمنین گفت دیگر هیچ مگوئید همین که صبح شد آن ملعون مکان و مجلس تعزیت راست و سر نحس خود را برهنه نمود و پای برهنه به سمت خانه آن بزرگوار روانه شد و من در پیش روی بی او رفتم همین که داخل حجره آن سرور زهاد شدیم صدای آن همه تسییح و تقدیس و تهلیل آن سرور را شدیم چون صدای تسییح آن بزرگوار به گوش نحس آن بدترین اشرار رسید اعضای نحس او مرتعش گردید بی تابانه بانگ بر من زد که کیست در نزد او گفتم عالم نیستیم یا امیرالمؤمنین گفت برو و خبر بیاور صبیح می گوید همین که داخل حجره طاهره آن زینت عرش و کرسی شدم دیدم آن سرور در محراب عبادت مشغول دعا و نیاز به درگاه آن معبود بی نیاز است و چنان مشغول عبادت و تسییح و تهلیل بود که قدوسیان ملاء اعلی از این عبادت و بندگی واله و حیران بودند پس من به مامون گفتم یا امیرالمؤمنین می بینم شخصی را در محراب عبادت که به طاعت مشغولست پس اعضای خبیث آن ملعون مرتعش گردید و در میان مردم شرمسار و حجل شد و گفت ای صبیح تو می شناسی علی بن موسی را نگاه کن که کیست نماز کننده در نزد او صبیح می گوید که من داخل حجره آن سرور شدم و مامون برگشت همین که به در خانه آن سرور از ابرار رسیدم او از روح افزای آن بزرگوار شنیدم که فرمودند یا صبیح عرض کردم لیک یا ولی الله و در آستان خانه آن حضرت بر در افتادم و فرمودند برخیز و این آیه تلاوت نمودند که یزیدون لیطفنوا نور الله بافواهم و الله متم نوره و لو کره الکافرون یعنی اراده داشتند ایشان که خاموش نمایند نور خدا را به دهنهای خود و جناب اقدس احدیت تمام می نماید نور خود را و هر چه ناخوش داشته باشند کافران صبیح می گوید برگشتم به سوی مامون پس دیدم صورت نحس آن ملعون را در غایت تیرگی و سیاهی است ای صبیح چه خبر است در نزد تو گفتم یا امیرالمؤمنین به خدا که آن جناب زاد در حجره خود در محراب عبادت مشغول راز و نیاز به درگاه بی نیاز دیدم و مرا آواز نمود و به من چنین و چنان گفت پس مامون ملعون گفت سر خود را بپوشم و لباس تعزیت را از خود دور نمود و گفت در میان مردم چنین بگوئید

که آن بزرگوار را غشی عارض شده بود و بعد خوب شد هرثمه می گوید از شنیدن این اعجاز از آن مفخر اهل راز او از تکبیر از خوش دلی برآوردم و شکر و حمد خداوند متعال نمودم و داخل حجره طاهره آن بزرگوار شدم همین که چشم مبارک آن سرور بر من افتاد فرمودند ای هرثمه آنچه صبیح به تو خیر داد نقل مکن مگر به دوستان و شیعیان ما که قلوب ایشان مملو از محبت ما باشد عرض کردم ای آقای من چنین خواهم نمود فرمود ندای هرثمه قسم به خدا که کید ایشان هیچ ضرری به ما نمی رساند تا آنچه خداوند مقدر کرده باشد و وقت آن برسد و در کتاب مجالس المؤمنین که از تصنیفات قاضی نورالله است نقل شده است که بعد از آنکه آن مقرب درگاه اله به طریق اکمراه ولیعهد مامون دون شدند و آن ملعئن امر نمود که در جمیع بلدان احکام و ارقام درین باب نوشتند و دراهم و دنانیز را به اسم آن سرور سکه زدند و در منابر و مساجد خطبه به اسم شریف آن سرور خواندند چون روز عید نزدیک شد مامون به حضرت امام رضا (ع) پیغام فرستاد که شما فردا به عیدگاه تشریف فرما شوید و در نماز عید امامت مردم بجا آورید و خطبه بخوانید حضرت جواب فرستادند که من با تو در وقت قبول ولایت عهدی شرطی چند کرده بودم که عدم تکلیف به اقامه امثال این امور از آن جمله است و الحال نیز ملتمس چنانست که مرا از اقامه این امور عفو فرمایید پس مامون پیغام فرستاد که امامت نماز داخل در امر و نهی نیست و مع هذا غرض آن است که مردم تو را بشناسند و فضایل و کمالات تو بر مردم ظاهر شود چند مرتبه رسل و رسائل در میان ایشان دائر شد تا چون الحاح مامون از حد گذشت آن حضرت به او اعلام نمودند که اگر مرا از این امر عفو فرمائی بر من خوشتر است و اگر عفو نمی کنی پس رخصت بده که به دستوری که جدم پیغمبر خدا متوجه نماز عید می شدند متوجه شوم مامور جواب فرستاد که به هر طریق که خواطر شما خواهد متوجه نماز بشوید آنگاه مامون امر کرد تا وقت صبح جمیع لشکریان و سرداران و یساولان بر در خانه آن سرور جمع شدند و خاص و عام اهل مرو و در راهها و کوچه ها و پشت بامها ایستاده بودند و زنان و کودکان به نظاره گئی متوجه شدند و چون طلوع آفتاب شد آن حضرت غسل نمودند و عمامه سفیدی بر سر بستند و یک طرف او را بر سینه با سکینه خود فرو گذاشتند و طرف دیگر در میان دو کتف مبارک خود آویختند و استعمال بوی خوش نمودند و عصا به دست مبارک گرفتند و به موالی و اصحاب خود امر نمودند که به دستور آن حضرت عمل نموده حاضر شوند آنگاه آن حضرت پای مبارک را برهنه با سراویلی که تا نصف ساق بود و جامهای دامن کشیده از اندرون خانه به ساحت همان خانه آمدند و سر مبارک به جانب آسمان بلند نمودند تکبیر گفتند پس از آنجا تا آخرین در خانه خود که امر او سلاطین بر حوالی درگاه آن مجتمع شده منتظر قدوم شریف آن سرور بودند حرکت فرمودند و چون آن حضرت از خانه حرکت نمودند و نظر آن جماعت بر حضرت امام رضا (ع) افتاد همه به یک بار خود را از اسبان به زیر انداختند و اکثر مردم از غایت اخلاص و شوق بند نعلین و موزه خود را به کارد و حنجره قطع نمودند و دور کردند و به موافقت آن حضرت پای برهنه به راه روان شدند راوی گوید که چون در این مرتبه آن حضرت تکبیر بدان طریق فرمودند که الله اکبر و الله اکبر علی ما هدینا الله اکبر علی ما رزقنا من یهیمه الانعام و صدای مبارک ایشان به این طریق بر تکبیر بلند شد در آن وقت چنان نمود که آسمان و زمین و در و دیوار

روزگار جواب تکبیر او می گویند و با ایشان در این ذکر موافقت می نمایند و اهل مرو به گریه و فریاد در آمدند و بعضی صورت حال را به مامون دون رسانیدند و فضل بن سهل در این حال به مامون گفت که اگر حضرت امام رضا (ع) به این طریق به مصلی رود تمام مردم فریفته او خواهند شد و ما در معرض خطر خواهیم بود و می ترسم که مبادا خون ما را بریزند آنگاه مامون از این امر اندیشه نمود فی الحال مصحوب یکی از خواص خود به آن سرور پیغام فرستاد که ما از روی ابرام تو را به نماز عید تکلیف نمودیم و تو را به مشقت انداختیم و ما نمی خواهیم که تو از آریایی و این همه راه پیاده و پای برهنه بشتابی باید که به منزل خود رجوع کنی تا دیگری امامت نماز عید نماید پس آن حضرت موزه‌های خود را طلبیدند و بر پای مبارک کشیدند و سوار شدند و چندان هرج و مرج در میان مردم ظاهر شد که امر نماز عید آن روز منتظم نگردید مؤلف گوید اگر چه آن سرور را در آن روز منع از نماز عید نمودند لیکن اذیتی و جراحی بر آن سرور واقع نساختند و اصحاب و انصار آن سرور ادر آن روز عید به عزت و احترام مراجعت نمودند ندای وای از مصائب جد این سرور در روز عاشورا و از نماز آن سرور در آن روز مهلت از آن اشقیاء به قدر اداء نماز خواستند در جواب گفتند که عبادت و نماز شما مقبول نیست زیرا که بر امام زمان خروج نموده اید آن سرور با بقیه اصحاب به طریق خوف در آن قیامت یوم العاشورا به تضرع و ابتهال تمام توجه به ادای نماز نمودند و در کتاب کشف الغمه روایت نموده که زنی بود در خراسان زینب نام تفاخر می نمود به اهل خراسان به سبب نسب خود پس امام رضا (ع) مطلع شدند و ادعای دروغ آن زن را می دانستند که او بیجا می گوید پس فرمودند که این زن کذابه است آن ملعونه حیا ننمود و در مقام لجاج و عنان با آن سرور در آمد و گفت چنانچه تو قدح می کنی در نسب من من هم قدح می کنم در نسب تو در آن وقت غیر آن حضرت به جوش آمده با آن زن به نزد مامون رفتند و کیفیت را با او بیان فرمودند و فرمودند که درب برکت السباع را باز نمودند و آن مکانی بود که درندگان در آن مکان بودند و هر کس را مامون غضب می نمود در پیش آن درندگان در آن مکان می افکندند حضرت فرمودند که هر کس از نسل علی بن ابیطالب باشد گوشت او حرامست بر سباع پس بیاندازید او را در آنجا تا معلوم شود حال او چون زینب کذاب را این سخن شنید مضطرب شد و گفت تو اول برو در آن مکان اگر صادقی در قول خود آن سرور با او تکلم نفرمود از جا برخاست و داخل برکت السباع شد و مامون و مردمان از بالای آن مکان نگاه می کردند دیدند چون آن سرور به وسط آن مکان رسید درندگان همه به دوران نقطه ایمان جمع شدند و آن سرور دست مبارک بر پشت سر و صورت آنها می مالیدند و آنها دمه‌های خود را حرکت می دادند و اظهار شعف از آن سرور می نمودند آن سرور بیرون آمدند و به آن ملعونه فرمودند حال تو به نزد سباع برو آن ملعونه امتناع نمود از رفتن در آن مکان پس مامون الزام نمود او را به رفتن در آن مکان و امر نمود به اعوان خود که او را گرفته در آن مکان انداختند چون سباع او را دریدند برجستند و به سوی او دویدند و او را پاره پاره و قطعه قطعه نمودند و گوشت و پوست او را خوردند و اشتها یافت نام او در خراسان به زینب کذابه بلی ای شیعه هر کس از نسل علی بن ابیطالب می باشد گوشت او بر سباع حرامست اما بنی امیه بدن مبارک پاره پاره فرزند

امیرالمؤمنین در بیابان کربلا افکندند که سباع و درندگان بیابان آن بدن مقدس را بخورند و آثاری از آن باقی نماند چنانچه از روایت عبدالله بن حماد مفهوم می شود به اینکه برای العین مشاهده نمودند در آن وقتی که اراده نمودند که اسب بر بدن مقدس آن مظلوم بتازند که شیری درید نزد جسد پاره پاره آن حضرت ایستاده و نعره می زند نعره شدیدی و موافق روایت دیگر گریه و ناله می نماید و پیوسته روی خود را بر آن جسد غرقه به خون می مالد با وجود آن حال متنبه نشدند و پرده جهالت و ظلمت کفر قلب ایشان را فرا گرفته بود غافل از اینکه سباع و درندگان به زیارتش شرفیاب می شوند و در کتاب بحار الانوار از فضل بن ربیع مرویست که روزی مامون ملعون حاجب خود را طلبید و گفت برو به سوی علی بن موسی الرضا و او را از زندان بیرون آورید و ببینید از در مکانی که سباع و درندگان می باشند حاجب می گوید هر چند خواستم او را از آن امر و دارم مفید نشد بلکه غضب او زیاده شد و گفت قسم به خدا که هر گاه او را در این مکان نیفکنی تو را به عوض او در آنجا می اندازم حاجب می گوید من رفتم به سوی آن سرور عالمیان و عرض نمودم که امیرالمؤمنین مرا چنین امر نموده است حضرت فرمودند آنچه امر نموده است بجا بیاور به جهت اینکه من استغاثه می جویم به جناب احدیت و بعد از آن آن حضرت با من روانه در محل سع شدند تا اینکه به همان موضعی که درندگان را جمع نموده بودند رسیدیم من در آن موضع را گشودم و آن جناب را در آن مکان داخل نمودم و حال اینکه در این مکان چهل تا درنده بودند و من بسیار مغموم شدم و در اضطراب افتادم که مثل چنین بزرگواری بر دست من کشته شود و بعد به منزل خود برگشتم همین که نصف شب شد خادمی به نزد من آمد و گفت امیرالمؤمنین تو را می خواهد پس من به سوی او روان شدم همین که چشم مامون بر من افتاد گفت شاید شب گذشته مرتکب گناهی شده بودم و فعل منکری به عمل آورده ام زیرا که شب گذشته خواب هولناکی دیده ام و کیفیت خواب من به این قسم بود که دیدم جماعتی از مردمان با شمشیر و باقی صلاح که به دست ایشان بود بر من وارد شدند و در وسط آن مردان مردی بود که صورت انورش مثل قمر درخشانده بود و در قلب من هیبتی و وحشتی به هم رسید پس گفت آن مرد هل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم بعد از آن صورت خود را از من برگردانید و داخل این خانه شد پس من بیدار شدم خائف و ترسان حاجب می گوید من گفتم یا امیرالمؤمنین تو مرا امر نمودی که جناب امام رضا را در پیش سباع بیندازم مامون گفت وای بر تو انداختی تو او را در پیش درندگان گفتم آری والله پس مامون گفت به آن مکان برو و نظر نما به احوال و پس شمع و چراغ روشن نمودم و به آن مکان روان شدم چون در را باز نمودم دیدم که آن مقرب درگاه احدیت ایستاده و مشغول نماز و طاعت بودند و درندگان در اطراف آن بزرگوار آرام گرفته بودند پس برگشتم من به سوی مامون و او را خبر دادم به آنچه از احوال آن سرور دیده بودم پس آن ملعون باور نکرد و خود برخواست و به سوی آن مکان روانه گردید همین که چشمش بر آن حضرت افتاد عرض کرد السلام علیک یا بن عمی حضرت چون که در نماز بودند جواب نفرمودند بعد از فراغ از نماز او را جواب دادند و فرمودند علیک السلام یا بن عمی به تحقیق امید دذاشتم به اینکه سلام نکنی



تو بر من در این موضع مامون عرض کرد از من بگذرید که من به سوی شما عذر می جویم حضرت فرمودند که جناب اقدس احدیت به تحقیق که نجات داد مرا از بلطف خود و حمد می کنم من خداوند عالم را بعد از آن مامون امر نمود که آن سرور از آن مکان بیرون آورند پس حضرت از آن مکان تشریف آوردند و هیچ یک از آن درندگان به عقب آن جناب ندویدند پس چون که آن حضرت نزد مامون آمد آن ملعون دست خود را به گردن آن سرور انداخت و اظهار فرح نمود و آن حضرت را به مجلس خود آورد و در بالای تخت خود نشانید و عرض کرد یابن عم اگر اراده دارید که در اینجا بمانید در آسایش و سعه خواهید بود و مال بسیاری به شما و عیال شما می دهم حضرت فرمودند مرا احتیاج به مال و ثیاب تو نیست ولیکن بعضی از قریش هستند آن مال را به ایشان قسمت نما پس مامون امر نمود که آن مال و ثیاب را در میان ایشان قسمت نمودند بعد از آن بنا به فرمایش آن جناب قاطری آوردند و آن حضرت سوار شدند و من در خدمت آن سرور بر سبیل متابعت روان شدم و از بحار الانوار منقولست که سید بن طاووس علیه رحمه در مهیج الدعوات فرموده که شاید این حدیث از حضرت کاظم باشد به جهت اینکه ایشان مجبوس در نزد هارون بودند لکن این حدیث را ذکر نمودیم به طریقی که یافتیم آن را در کتاب بحار الانوار روایت نموده که مامون شیران درنده چند داشت که هر کس را می خواست غضب نماید در پیش آنها می انداخت روزی به خدمت حضرت امام رضا (ع) عرض کرد یا ابوالحسن می خواهم که به برکت السباع روی و با شیران مکالمه نمائی آن سرور سوال مامون را قبول نمود و به شیر خانه رفت چون چشم شیران بر آن سرور افتاد به قدرت کامله الهی و به اعجاز آن سرور به تکلم در آمدند و عرض نمودند یابن رسول الله به چه سبب خود را به دست دشمن داده ما را مرخص فرما که بیرون رویم و دشمن شما را از صفحه ارض بر اندازیم آن سرور فرمودند که پدران بزرگوارم مرا خبر داده اند که رسول خدا (ص) فرموده که مرا مامون شهید خواهد نمود و ما امر خدا و رسول خدا را تسلیم داریم و به آنچه از دشمنان رسد راضی و شاکریم و شیری که در نهایت ضعف و لاغری بود از میان شیران برخواست و عرض نمود که ای مولای من مامون هر روز گاو و گوسفند چند جهت طعمه برای ما می فرستد و ایشان قوی و من لاغر و ایشان به من ستم می نمایند و چیزی به من نمی دهند که طعمه خود نمایم آن سرور به ایشان خطاب نمودند که بگذارید که اول این شیر ضعیف طعمه خود را بخورد و بعد شما شروع به خوردن کنید همه گفتند سمعاً و طاعه (۱) مامون برای امتحان امر نمود که گاو چند به جهت شیران آوردند و چنانچه آن سرور امر نموده بود شیران به جا آوردند مامون از مشاهده این اعجاز چون مار بر خود پیچید و بیرون آمد و گفت یا ابوالحسن این سرها چه می گفتند فرمود آنچه شنیدی و فهمیدی از شیخ مفید ره و کلینی ره روایت شده به سند صحیح معتبر از ابراهیم بن موسی که او گفت من الحاق می کردم در خدمت حضرت امام رضا (ع) در طلب چیزی که می خواستم از آن حضرت و آن حضرت با من وعده می کرد پس آن حضرت روزی بیرون آمد و رو به جانب مدینه طیبه روانه شد پس من نیز در خدمت آن سرور بودم تا اینکه آن حضرت رسید به نزدیک قصر فلان پس فرود آمدند در زیر درختان و من نیز با آن حضرت بودم و فرود آمدم و با ما بود ثالثی نبود پس من عرض نمودم که فدای تو شوم

ص: ۵۲

---

۱- (۱) بعد آن سرور بیرون آمدند و مامون از تکلم شیران از آن سرور عالمیان سوال نمود، آن حضرت سخن شیر ضعیف را بیان فرمودند

عید نزدیک شده و من مالک یک درهم نیستم پس آن حضرت بسر تازیانه زمین را کاویدند کاویدن سختی پس دست مبارکه را بر آن زمین زد و شمشیر طلائی از آن زمین برداشت و به من داد و فرمود که بگیر این را و خرج کن و منتفع شو و آنچه دیدی پوشیده دار و ایضاً از شیخ کلینی و دیگران به سند صحیح روایت شده از علی بن محمد فاسانی که او گفت خبر داد مرا بعضی از اصحاب ما که مال خطیری برداشته به نزد حضرت امام رضا (ع) بردم پس آن حضرت متوجه آن مال نشد و آنم سرور را شاد و خوشحال از آن مال ندیدم پس غمگین شدم از عدم توجه آن سرور بر آن مال و در خواطر خود گذرانیدم که این قدر مال برداشته ام و آورده ام و اصلاً آن سرور متوجه نگردیدند و شاد نشدند چون این مطلب در خواطرم گذشت حضرت فرمودند ای غلام طشت و آبی بیاور پس آن حضرت بر روی کرسی نشست و دست مبارک به سوی طشت دراز کرد و به غلام خود فرمودند که آب بریز بر دست من چون غلام آب بر دست مبارکش ریخت از میان انگشتان مبارکش چشمهای طلا به سوی طشت روان شد و من از آن امر متحیر و سرگردان شدم پس آن سرور عالمیان نظر التفاتی به سوی من افکند و فرمودند کسی که چنین باشد مبالغت می نماید به آنچه تو آورده و به نظرش می آید و شاد می شود (۱) چنانچه جد مطهر این سرور سید الساجدین از جهت آن مرد بلخی مؤمن چنین نمود چنانچه در تحفه الحسینیه روایت نموده ام که مرد مؤمنی از اهل بلخ در اکثر سالها به حج می رفت و بعد به زیارت قبر رسول الله و بعد از آن به خدمت امام زین العابدین (ع) می رفت و هدایا و تحف بسیاری از برای آن سرور می آورد در یک سالی زوجه او گفت ای مرد تو این قدر هدیه از برای مولای خود می بری مولای تو به تو چه می دهد آن مرد گفت ای زن ساکت شو که جمیع ممالک دنیا در تحت تصرف مولای منست هر چه خواهد می تواند تا اینکه آن شخص در آن سال به خدمت آن سرور بعد از مراجعت از سفر حج مشرف شد دید حضرت طعامی تناول می نمودند آن سرور او را تکلیف با کل طعام نموده باز حضرت تناول نمود بعد از صرف طعام حضرت فرمودند که طشتی و ابریقی بیاورند آن شخص خواست که آب بر دست آن سرور بریزد حضرت مانع شدند و فرمودند تو میهمان مائی چگونه روا باشد که آب بر دست ما بریزی آن شخص گفت من چنین آرزو دارم آن سرور فرمودند تو چون چنین نمائی پس من بنمایم به تو چیزی را که به خداوند قسم که تو خشنود شوی به آن و راضی شوی به آن و چشمهای تو روشن شود پس آن مرد بلخی آب ریخت بر دستهای مبارک آن سرور تا یک ثلث از آن طشت پر از آب شد حضرت فرمودند چه می بینی گفت آب است آن سرور فرمودند یاقوت سرخ است و باز آب ریخت تا ثلث دیگر پر شد فرمودند چه می بینی گفت آب است آن سرور فرمودند زمرد سبز است و دفعه دیگر آب ریخت و در سفید شد آن سرور فرمودند این جواهرات را از برای زوجه خود ببر آن شخص در تعجب بود که آن سرور چگونه از کلام زوجه او مطلع گردید چون به شهر خود عود نمود و زوجه را از این حکایت مطلع شد ساخت استدعا نمود که او را به زیارت آن سرور برد آن مرد با زوجه خود همین که به نزدیکی مدینه رسیدند زوجه او فوت شد آن مرد به نزد آن سرور آمد و کیفیت آمدن زوجه خود و مردن او را به آن سرور عرض نمود (۲) دو رکعت نماز به جای آورد و دعا نمود و بعد به آن مرد گفت برخیز که خداوند زوجه تو را زنده نمود و سی سال دیگر زندگانی خواهد نمود آن مرد

۲- (۲) آن حضرت بعد از شنیدن این واقعه

چون به نزد زوجه خود آمد او را زنده دید گفت ای زن چگونه شد احوال تو آن زن گفت چون ملک الموت روح مرا قبض نمود دیدم جوانی به این اوصاف به ملک الموت فرمودند که روح او را برگردان که او به زیارت ما آمده ملک موت دست او را بوسید و روح مرا برگردانید آن مرد با زوجه خود چون به نزد آن سرور آمدند زن گفت به خدا قسم همین جوان بود که ملک الموت دست او را بوسید و روح مرا به امر او برگردانید به قالب من ای شیعه بزرگواری که خداوند عالم این همه کرامت به او عطا فرموده باشد از کجا رواست که آن دستها را(۱) به ریسمان بندند و پاهای او را به زیر شکم شتر به زنجیری که پای مبارکش را مجروح سازد محکم ببندند چنانچه روایت زیدبن صوحان بر این مطلب دلالت دارد و در کتاب وسیله الرضوان معجزات بسیاری از آن سرور عالمیان نقل نموده که از آن جمله این است که شیخ در نصوص و در کتاب بهجه روایت نموده اند از شیخ ابوالفضل محمد بن علی شاذان قزوینی که او به اسناد خود از سعید سلام نقل کرده که گفت نزدیک علی بن موسیوم الرضا بودم و مردمان در کار وی خوض می کردند بعضی می گفتند که او صلاحیت امامت ندارد زیرا که پدرش وصیت نکرده و او را ولیعهد خود نساخته آنکه ما پیش او رفتیم و سخن گفتیم پس شنیدیم از مرکبی که بر او نشسته بود که می گفت او است امام من و امام همه خلائق و به درمستی که آن حضرت به مسجد مدینه رفت و دیوارهای مسجد و چوبهای او به او سلام کردند و سخن گفتند مؤلف گوید چنانچه مرکب حضرت امام رضا(ع) گواهی بر امامت و حقیقت آن سرور داد همچنین از ذوالجناح امام حسین (ع) افعالی و اقوالی در روز عاشورا به ظهور رسیده که دلالت بر حقیقت و امامت و مظلومیت آن سرور بود از آن جمله اینکه چون آن سرور به زمین کربلا وارد شد آن حیوان گام از گام بر نداشت اشاره به اینکه در این زمین شهید خواهید شد و از آن جمله اینکه در گرمی روز عاشورا با وجود تشنگی و جراحات بسیار و تحمل بار امامت چنان می دوید و میدان داری می نمود که عقل را حیران و ملک را سرگردان نمود از آن جمله در وقتی که تشنگی بر سرور شهیدان غالب شده داخل شریعه فرات شد و خطاب به او فرمود که انت عطشان و انا عطشان و الله لا دقت الماء حتی تشرب ان حیوان وفادار سر خود را بالا گرفته بود و منتظر این بود که اول آن سرور آب بیاشامد از آن جمله اینکه بعد از شهادت آن مظلوم غریب صیحه زنان و شیبه کنان داخل قتلگاه گردید و در تجسس بدن مطهر سید الشهداء بود و چون بر سر نعش پاره پاره آن مظلوم غریب رسید سر و بال خود را به خون آن مظلوم رنگین نموده و در میان آن میدان فریاد کنان می دوید و می گفت الظلمه الظلمیه من امه قتلت ابن بنت نبیها(۲) و از آن جمله این است که شیخ محمد حرره در نصوص المعجزات به اسناد خود از فضل پسر ربیع روایت نموده که او گفته که شراب صبحی خورد هارون الرشید روزی پسر طلب نمود دربان خود را و به او گفت برو به سوی علی پسر موسی سید اولاد علی و بیرون آورد و از حبس و بیندازد او را در محل خوابگاه درندگان پس رفت حاجب و گرفت او را تا منتهی شد به سوی برکه پس گشود دران برکس را و داخل کرد آن حضرت را در آن برکه و حال آنکه در آن برکه چهار درنده بودند پس ذکر کرد که خلیفه را عارض شد خواب هولناکی و خواند حاجب را نصف شب و امر کرد که برود و نگاه

ص: ۵۴

۱- (۱) که پیوسته به درگاه قاضی بلند می نمود و مناجات و عرض حال می نمود.

۲- (۲) حدیث مناجات حضرت موسی (ع) در کوه طور در بیان نمودن احوال ذوالجناح را در روز عاشورا اقوی شاهدیست در این مقام تفصیل حدیث در تحفه الحسیبه مسطور است.

کند به علی بن موسی پس حاجب رفت و نگاه کرد ناگاه حضرت را دید ایستاده نماز می کرد و درنده ها بر گرد او بودند پس برگردید و نقل کرد حاجب و رشید برخواست تا اینکه و نگاه کرد پس حضرت را دید که نماز می کرد پس امر کرد به اخراج او و گرامی داشت او را و امر کرد به جهت آن حضرت به صله و خلعتی و از آن جمله روایت کرده شیخ در عیون به اسناد خود از عمار بن زید که گفت مامون علیه اللعنه سخت رنجور شد و امام رضا (ع) نزدیک او شد و گفت یا ابوالحسن دانی که چه وقت مرا وفات خواهد رسید گفت تو را وفات نرسد تا بر من متغیر نشوی و دوستی تو مرا به دشمنی مبدل نشود و در انگور زهر کنی و به من دهی و مرا پیش شیر اندازی مامون گفت حاشا و معاذ الله که هرگز با تو این کار کنم امام گفت به خدای که آنچه گفتم هم چنان خواهد بود مؤلف گوید چنانکه جد بزرگوارش خبر از شهادت خود می داد از جمله مواضعی که خبر از شهادت خود دارد در شب عاشورا بود که اصحاب گرام خود را جمع فرموده و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا فرمودند و به اصحاب خود فرمودند که شما آمده اید با من و حینان می دانستید که من به سوی جماعتی می روم که با من بیعت نموده اند به دل و زبان و حال می بینید که شیطان بر ایشان غلبه نموده است و خدا را فراموش نموده اند و حال ایشان را مقصودی نیست سوای کشتن من و اشخاصی که جهاد می نمایند پیش روی من و اسیر نمودن زنان من و برهنه نمودن ایشان و می ترسم که شما ندانید یا بدانید و شرم نمائید و مکر و خدعه در نزد ما اهل بیت حرامست پس هر کسی که کار کاره باشد در یاری ما برگردد در این شب زیرا که شب به منزله پرده است و کسی کسی را نمی شناسد و کسی که ما را یاری نماید با ما خواهد بود در درجه ما در بهشت قالت سکینه و الله ما تم کلامه الا و تفرق القوم من نحو عشره و عشرين یعنی سکینه خاتون فرمود به خدا سوگند که هنوز کلام آن سرور تمام نشده بود که ده ده و بیست بیست از اطراف پدرم متفرق شدند و قلیلی که زیاده از هفتاد نفر و کمتر از هشتاد نفر بودند باقی ماندند ملاحظه نمودم که پدر بزرگوارم سر مبارک را به زیر انداخته بود و در حزن و اندوه بودند چون این احوال را از پدرم مشاهده نمودم گریه در گلویم گره زد اما خود را حفظ نمودم و از آن جمله در همان کتابها روایت کرده اند از موسی بن مهران که گفت دیدم حضرت امام رضا (ع) را در مدینه که نظر می کرد به سوی هرثمه و می فرمود که گویا می بینم هرثمه را و حال آنکه او را به مرو برده اند و گردنش را زدند و چنان شد که آن حضرت فرموده بودند و از آن جمله شیخ در نصوص روایت کرده از یحیی بن بشار که گفت داخل گردیدم بر حضرت امام رضا (ع) بعد از فوت حضرت کاظم و از آن حضرت پرسیدم از بعضی سخنان که پدرش حضرت کاظم (ع) به من گفته بودند فرمودند بلی یا سماع گفتم فدای تو شوم به خدا قسم که این لقبی است که به آن خوانده می شدم در حالت طفولیت در مکتب پس آن حضرتس در روز من تبسمی فرمودند و از آن جمله شیخ در نصوص و ابن بابویه در کتاب عیون به اسناد خود روایت کرده اند از عبدالرحمن بن ابی بخران و صفوان بن یحیی، که سوال کرد ما را حسین بن قیا ما و او از رؤسای واقفیه بود که اذن بگیرم برای او از حضرت امام رضا (ع) و چون اذن گرفتیم و او نزد حضرت آمد به حضرت خطاب کرد که تو امامی فرمود بلی حسین بن قیا ما گفت به درستی که خدا را گواه می گیرم که تو امام نیستی پس آن حضرت سر مبارک خود را

مدتی به زیر افکند و زمین را بسر انگشت می کاویدند پس آن حضرت سر مبارک خود را بالا کردند و فرمودند که از کجا می دانی که من امام نیستم او گفت روایتست از برای ما از حضرت صادق (ع) که امام عقیق نمی باشد و تو به این سن رسید و ولدی تو داری باز آن حضرت سر خود را بیش از مرتبه اول به زیر افکنده مدتی صبر کردند و بعد از آن سر بالا کرده فرمودند که خدا را گواه می گیرم که نخواهد گذشت ایام ولیالی مگر آنکه مرا خدا روزی خواهد کرد ولدی عبدالرحمن گوید ما ماهها را حساب می کردیم از آن وقتی که فرموده بودند یک سال نگذشت که حق تعالی حضرت ابا جعفر محمد جواد را به او کرامت نمود عبدالرحمن گوید که حسین بن قیاما را دیدم که در طواف ایستاده بود و حضرت امام رضا به او متوجه شده گفتند چیست خدا تو را حیران کند پس بعد از دعای آن حضرت واقفی شد مؤلف گوید چنانچه این مظلوم و غریب از سخن ناصواب آن سخنران مآب سر مبارک را به زیر افکند همچنین جد بزرگوارش حضرت امام حسین (ع) از سخنان بی ادبانه تفرقه ظلام سر مبارک به زیر افکندند و این قدر گریستند که از کثرت گریه ریش مبارکش تر شد و مجمل آن حکایت جگر سوز اینست که در وقتی که حضرت عباس آن گروه حق شناس را موعظه فرمود که ای قوم برادرم می فرماید که شما به قتل آوردید اصحاب و بنی اعمام و برادرانم را و حال تنها و بی کس با اولاد و عیال و اطفال خود می باشد و همه ایشان تشنه اند و تشنگی سوزانیده است دل‌های ایشان را و به هلاکت رسیده اند پس شربت آبی به او بنوشانید و با وجود این حال می فرماید و اگذارید مرا که به طرف روم و هند روم و ملک حجاز و عراق را به شما واگذارم و شرط می نمایم با شما که در روز قیامت با شما خصمی ننمایم و حق تعالی به عمل آورد نسبت به شما آنچه را که خواهد چون حضرت عباس این کلام را به آن قوم حق شناس ادا نمود بعضی ساکت بودند و جوابی نمی گفتند و بعضی نشستند و می گریستند پس شمر لعین و شیث بی دین به آن سرور گفتند که ای پسر ابوتراب به برادرت بگو که اگر همه روی زمین آب بوده باشد و در دست ما باشد قطره از آن آب را به شما ننوشانیم تا با طاعت یزید در آید پس حضرت عباس تبسمی فرمود و به نزد برادر غریب خود روانه شد عرض نمود فطاطا الحسین راسه علی الارض و بکی حتی بل اذیاقه یعنی پس آن غریب مظلوم سر مبارک خود را به زیر افکند و آن قدر گریست که آستین مبارکش از اشک دیده هایش تر شد و شاید سر خنده حضرت عباس این باشد که چون مقصود آن اشقیا را فهمید و از مقصود ایشان قطع نمود که برادر بزرگوارش هرگز با نیم حله راضی نمی شود و شهادت را اختیار خواهد نمود و تا آن سرور شهید نشود برادر مظلوم او شهید نخواهد شد پس از تصور مقام شهادت و فوز به این سعادت خندید چنانچه اشرف الخاضعین وقتی که شمر را با خنجر برهنه در بالین خود دید و علامت قاتل خود را موافق فرمایش جدش در او مشاهده فرمود ایمن از بدا گردیده از شوق و شعف خندیدند و خود را قابل قربانی راه خدا یافتند و شاید سر گریه آن سرور و به آن حال این باشد که صدای گریه اطفال و عورات را که از سوز عطش بی تاب شده بودند به سمع همایون آن سرور در آن حال رسید گریستند یا از عذابها و الهائی که از آن منافقین در روز جزا به سبب این اعمال مبتلا خواهند شد بر احوال ایشان ترحم فرموده گریستند و شاید وجه اول به مقام احسن باشد زیرا که در روایت مزبور وارد شد که بعد از این حال که گریه آن سرور شد صدای العطش العطش

از اطفال لب تشنه آن مظلوم بلند شد و از آن جمله آخوند در بحار و شیخ در نصوص از بکر بن صالح روایت نموده اند که گفت به خدمت آن حضرت رفتم و گفتم زخم که خواهر محمد بن سنانست باردار است التماس دعا دارم که حق تعالی پسری به من کرامت فرماید فرمود که دو فرزند خدای تعالی به تو می دهد در خواطر گذرانیدم که یکی را محمد نام کنم و دیگری را علی پس متوجه من شده فرمود که یکی را علی و دیگری را ام عمرو نام کن چون به کوفه رسیدم پسری و دختری متولد شده بود به دهر دوران نام کردم و از مادر خود پرسیدم که چرا ام عمر فرموده باشد سر این را نمی دانم گفت از آن جمله که مادر من ام عمر نام داشت و از آن جمله مولانا محمد باقر (ره) در بحار در طی حدیثی و شیخ در نصوص از حسن بن علی بن یحیی روایت نموده اند که گفت دو جامه داشتم که در وقت احرام بیوشم و در حال احرام و سواسی به خواهرم آمد که آیا جامه چنین را در احرام می توان پوشید یا نه آن را گذاشته دیگری را پوشیدم و چون به مکه رسیدم کتابتی به خدمت آن حضرت با چند چیزی فرستادم و فراموش کردم که از آن جامه سوال کنم چون جواب نامه رسید در آخر کتاب مسطور بود که احرام می توان در آن جامه بست و آن را پوشیدن باکی نیست و از آن جمله شیخ در نصوص به اسناد خود از داود بن سلیمان نقل نموده که مالی به خدمت امام موسی بردم پاره آن را گرفت و پاره از آن را نزد من گذاشت و چون سبب آن را پرسیدم فرمود که هر که بعد از من صاحب این امر باشد از تو خواهد طلبید و بعد از آن که آن حضرت از دنیا گذشت امام رضا (ع) کس فرستاد و آن را از من طلبید و من دانستم که امامن واجب الاطاعه است و از آن جمله در همان کتاب روایت کرده از رزوان مدائنی که گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا (ع) و اراده داشتم که سوال کنم از عبدالله بن جعفر صادق (ع) که او امام است یا نه آن حضرت دست مرا گرفته بر سینه من گذاشتند پیش از آنکه سوال کنم و فرمودند که یا محمد بن ادم بدان که عبدالله امام نیست پس مرا خبر داد به آنچه اراده داشتم پیش از آنکه سوال کنم و از آن جمله شیخ کشی (ره) روایت کرده که شخصی کتابتی به آن حضرت نوشت و التماس نمود که او را به جمیع اشیاء پسران و دختران او خبر دهد پس آن حضرت او را خبر داد به اسماء جمیع آنها و از آن جمله شیخ در نصوص و مولانا محمد باقر در بحار و ابن بابویه در همان کتاب روایت کرده اند از احمد بن عبدالله بن حارثه کرخی که او گفت فرزند من نمی ماند و قریب به ده نفر از فرزندان من مرده بودند پس من حج کردم و بر حضرت امام رضا (ع) داخل شدم آن حضرت بیرون آمد در حالتی که لنگ موردی بسته بود یعنی گلگونی سلام کردم و دست آن حضرت را بوسیدم و سوال کردم از مسائل چندی بعد از آن شکوه کردم به سوی او از نماندن فرزند پس آن حضرت سر مبارک خود را به زمین افکند و آهسته دعا کرد و فرمود که امید دارم که برگردی و حال آنکه از آن محلی که برای تو هست متولد گردد ولدی بعد از ولدی و تمتع جوئی به آنها در ایام حیوه خود به درستی که خداوند عزوجل هرگاه اراده نماید که دعای کسی را مستجاب کند می نماید اثر آن را به او و او بر همه چیز قادر است راوی گوید که من بعد از رجوع به منزل خود رفتم و اهل بیت خود را که دختر خاله من بود حامله یافتم و متولد شد از او برای من پسری که او را ابرهیم نام کردم و بعد از آن بار دیگر باز حامله شد و زائید پسر دیگر که او را محمد نام کردم و بابی الحسن مکنی گردانیدم و ابرهیم زندگانی کرد قریب به چهل سال و ابوالحسن

بیست و چهار سال بعد از آن هر دو بیمار بودند و من به حج رفتم و چون برگشتم هم چنان هر دو بیمار بودند پس زندگانی نمودند آن دو تا بعد از آمدن من دو ماه و ابراهیم دثر اول ماه و محمد در آخر ماه وفات یافت و احمد بن عبدالله بعد از آن دو پسر یک سال و نیم به رحمت حق تعالی واصل شد و پیش از دعای آن حضرت فرزندان من زیاده از یک ماه عمر نمی کردند و از آن جمله شیخ در نصوص و ابن بابویه در همان کتاب روایت کرده از سعد بن سعد از ابی الحسن الرضا که ان حضرت نظر کرد به سوی مردی و به او گفت ای عبدالله وصیت کن به آنچه اراده داری و مستعد شو از برای امری که از آن چاره نیست پس چنان شد که آن حضرت فرموده بود و ان شخص بعد از سه روز مرد و از آن جمله شیخ در نصوص گفته که در کتاب مناقب فاطمه روایت شده از معین جنید شامی که گفت داخل شدم بر حضرت رضا و گفتم که چه بسسار خوض کرده اند مردم در باب تو و عجایب آثار تو چه می شود که امر خبر دهی به چیزی که از تو حکایت کنم فرمودند که چه خبر می خواهی گفتم پدر و مادرم را زنده گردانی فرمود که برگرد به خانه خود که زنده کردم چون به خانه رفتم به خدا قسم که دیدم هر دو زنده اند و داه روز نزد من بوده اند و بعد از آن مردند و از آن جمله شیخ در همان کتاب از ابراهیم بن سهل از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود که دلیل امامت نزد تو چیست گفتم آنکه مرا خبر دهی به آنچه در خانه من مخفی است و مرده مرا زنده گردانی فرمودند که من نیز می کنم بدانم که آنچه با تو است پنج دینار است پسر به درستی که زن تو یک سال است که مرده است و من او را زنده می گردانم و یکسال با تو خواهد بود راوی گوید که چنانچه گفته بود واقع شده بود و از آن جمله در کشف الغمه و بحار و غیر آن روایت کرده از حسن بن منصور از برادرش که گفته بود داخل شدم بر حضرت امام رضا (ع) دثر خانه تاریکی در شب پس آن حضرت انگشتان خود را بلند کرد پس گویا چراغ روشن شده دثر این وقت مردی اذن طلبید که داخل شود دست خود را کشید و از برای آن مرد اذن دادند و از آن جمله شیخ کلینی (ره) در کافی از حسین بن عمر بن یزید روایت کرده که او گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا (ع) و من در آن وقت واقفی بودم و پدرم از پدر آن حضرت از هفت مسئله سوال کرده بود آن حضرت از شش مسئله جواب فرموده بودند و از هفتم ساکت شده بودند با خود گفتم به خدا قسم که هر آینه سوال می نمایم از حضرت امام رضا (ع) از آن مسائل پس اگر جواب داد به مثل جواب پدرش این دلیلی خواهد بود بر امامت او پس سوال نمودم و جواب داد به مثل جواب پدرش از برای پدرم در شش مسئله به نحوی که زیاده نمود در جواب نه حرف واوی و نه حرف یائی و از هفتم که گفت ساکت شدند پس چون خواستم وداع کنم فرمود نیست احدی از شیعیمان ما مگر آنکه مبتلا شود بر بلیه و ازاری س اگر صبر کند بر آن می نویسد حق تعالی از برای او ثواب هزار شهید با خود گفتم از روی تعجب که از برای این سخن مقام ذکری نبود پس چون بیرون آمدم در عرض راه عرق مدتی از پایم بیرون آمد و آزار بسیاری کشیدم چون سال آینده شد حج کردم و به خدمت آن حضرت آمدم هنوز قدری از وجع او باقی مانده بود به سوی آن حضرت شکوه کردم و گفتم فدای تو شوم پای مرا تعویذ کن و پای خود را دراز کردم فرمود که باکی نیست بر تو از آزار این پا اما پای صحیح خود را به من بنما پس چون بیرون آمدم اندک زمانی گذشت که عرق مدنی از آن بیرون آمد و نهایت در دلی داشت و از آن جمله شیخ طوسی علیه الرحمه



در کتاب غیبت از صفوان بن ابراهیم بن یحیی ابی البلاد روایت کرده که حضرت رضا (ع) فرمود که چه کرد آن شقی حمزه بن بزیع گفتم اینک آمده استن فرمود گمان می کند که پدر من زنده است و او امروز شکاکست و نه می میرد فردا مگر بر زندقه پس صفوان گفت در نفس خود گفتم این شکاکست کاش می دانستم که چگونه فردا می میرد بر زندقه پس بعد از آن حموزه آن قدر نمازد و خیر رسید که یکی از ایشان که در نزد مرگ او حاضر بود می گفت که او حاضر بود می گفت که او کافر است بر پروردگاری که او را می رانیده است صفوان گفت با خود گفتم این تصدیق حدیث آن حضرت است و از آن جمله صاحب کتاب کشف الغمه از سلیمان ابن جعفر جعفری روایت کرده که او گفت حضرت امام رضا (ع) به من گفت از برای من بخر جاریه که این صفت داشته باشد پس نزد بعضی از اهل مدینه چنان جاریه یافتم و خریدم و قیمتش را دادم و آن جاریه را نزد حضرت آوردم پس آن حضرت را از او خوش آمده با او مواجهه کرد پس اندک زمانی نزد آن حضرت بود که مولای آن کنیز مرا دید و گریه می کرد و به من گفت بپرهیز از حق تعالی در باب من زیرا که مرا بی آن جاریه زندگانی و خواب و قرار نیست و با ابی الحسن در باب آن کنیزک گفتگو کن که به من رد کند و قیمتش را بگیرد به او گفتم تو دیوانه آیا من جرات می توانم کرد که بگویم آن کنیزک را رد کن و آمدم به خدمت آن حضرت پیش از آنکه من ابتدا کنم فرمود که ای سلیمان صاحب کنیز اراده دارد که من کنیزک را رد کنم گفتم بلی بخدا قسم که از من سوال کرد فرمود کنیز را رد کن به او و قیمتش را بگیر چنین کردم و چند روز انگیز نزد او بود باز مولای انگیز به من برخورد و گفت فدای تو شوم بگو بابی الحسن که کنیز را قبول کند که من از او منتفع نمی شوم و قدرت ندارم که نزدیک او روم گفتم که کی مرا قدرت آن هست که ابتدا به آن سخن نزد او نمایم سلیمان گوید که داخل شدم بر ابی الحسن باز فرمود که ای سلیمان صاحب کنیز می خواهد که من کنیز را بگیرم و قیمتش را به او بدهم گفتم بلی از من سوال نمود گفت ای سلیمان کنیز را بگیر و قیمتش را بده به او و از آن جمله شیخ در نصوص به اسناد خود روایت کرده از محمد بن صدقه در حدیثی که او داخل شد بر حضرت امام رضا (ع) پس آن حضرت نمود به او حضرت رسول (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و ائمه معصومین علیهم السلام از آباء و اولاد خود را مؤلف گوید چنانچه جد بزرگوار این سرور چنین نمود حضرت امام حسین (ع) به جابر بن عبدالله حضرت پیغمبر (ص) جابر را عتاب فرمود که در رفتن آن سرور به سوی عراق تشکیک نماید و آن سرور را منع نماید تفصل حدیث در تحفه الحسینیه مسطور است به آنجا رجوع شود و از آن جمله در نصوص روایت کرده به اسنادش ز مسافر اینکه سیار بود که ما پنهان می نمودیم از حضرت امام رضا (ع) چیزی از خوردنی را پس آن حضرت می آمد تا اینکه بیرون می آورد آن را و اعلام می نمود ما را بان و معلوم می شد که آن حضرت داناتر است از ما و از آن جمله شیخ صدوق (ره) در عیون الاخبار روایت کرده از محمد بن ائرم که امیر طلایه لشکر محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن علی بن ابیطالب بود در ایام ابوالسرایا گفت در هنگامی که محمد بن سلیمان اراده خروج داشت جمیع اهل بیت و خویشان او از بنی هاشم و غیر ایشان از قریش نزد او مجتمع شده با او بیعت کرده بودند پس آن جماعت با او گفتند که چه بسیار خوبست اگر بفرستی و ابی الحسن الرضا را طلب کنی که با ما بوده باشد محمد به من گفت برو نزد

علی الرضا (ع) و او را از من سلام برسان و بگو به تحقیق اهل بیت تو جمع شده اند و دوست می دارند که تو با ایشان رفاقت کنی چه می شود که تشریف ارزانی فرمائی محمد بن اثرم گوید به خدمت آن حضرت رفتم و او در قصر حمرا بود و ادای رسالت نمودم فرمود سلام مرا به او برسان و بگو که چون بیست روز بگذرد نزد تو می آیم پس آمدم و جواب آن حضرت را رسانیدم به محمد بن سلیمان چون هیجده روز بر این امر گذشت و رقانام دیدی که مقدمه لشکر جلو دی بود آمده و با ما جنگ کرد و ما شکست خوردیم و گریختیم و من به جانب سوری گریزان شدم ناگاه دیدم هاتفی مرا ندا می کند که یابن اثرم نگاه کن چون نگاه کردم دیدم حضرت امام رضا (ع) است فرمود که بیست روز گذشته یا نه و از آن جمله صاحب کتاب مناقب فاطمه روایت کرده اند از عمار بن زید که حضرت امام رضا را دیدم و التماس نمودم در باب شخصی که به او احسان نماید آن حضرت توبره گاهی به من دادند که به او بدهم مرا شرم آمد که دوباره سوال کنم چون به در خانه آن شخص می دهم و سر توبره را گشودم دیدم تمام آن گاه دینارهای طلا گردیده پس به آن مرد دادم و آن مرد تمام اولاد او همگی غنی و توانگر شدند چون فردا شد به خدمت آن حضرت رفتم و عرض کردم که ای فرزند رسول خدا آن گاه طلا شده آن حضرت فرمودند که برای این داده بودم به تو و از آن جمله مرحوم آخوند در بحار و شیخ محمد حر در نصوص و محمد بن صفار در بصائر الدرجات از احمد بن عمر جلاب روایت کرده اند که او گفت که از اخرس شنیدم که نسبت به حضرت امام رضا (ع) سخنان ناشامیست می گفت به مکه رفتم و کاردی خریدم و با خود گفتم و الله که او را می کشم در وقتی که بیرون آید از مسجد چون به دین امر اراده نمودم دیدم که رقعہ حضرت امام رضا به من رسید بسم الله الرحمن الرحیم به حقی که من بر تو دارم که دست از اخرس بردار به درستی که خدائتقه من است و او کافیست مرا مؤلف گوید چنانچه جد بزرگوارش سید الشهداء منع فرمودند مسلم بن عوسجه را که به جانب شمر شیر تیر نیندازد در وقتی که آن سرور فرمودند که آتش در خندوق و در خیام بر افروزند که راه آن منافقان از حرم محترم مسدود گردید شمر شریر به آواز بلند فریاد بر آورد یا حسین اتعجلت بالنار قبل یوم القیامه حضرت فرمودند کیست این شی گویا شمر است اصحاب عرض کردند بلی شمر است حضرت امام حسین (ع) فرمودند ای پسر چراننده بزها تو اولی هستی به آتش جهنم مسلم بن عوسجه برخواست که تیری به جانب آن بی حیا بیندازد آن سرور او را منع فرمود و مسلم عرض کرد دعنی حتی ارمیه فان الفاسق من عطاء الجبارین و قد امکن الله عنه آن سرور فرمودند تیر به جانب او مینداز زیرا که من کراحت دارم که ابتدا به قتال نمایم ای شیعه در اینجا سریست که اهل عرفان از تصور آن گریان و نالان و با غم و الم توامان می باشند و از آن جمله شیخ به اسناد خود روایت کرده از ابوالقاسم اطفیوئی از ابراهیم بن موسی که گفت ابوالحسن نام رضا (ع) مرا وعده داده بود پس روزی او به صحرائی بیرون شد و من با او بیرون بودم در زیر درختی فرود آمد و با ما هیچ کس دیگر نبود من عرض کردم که من مالک یک درهم نیستم پس به تازیانه خود زمین را کاوید و سبکه زری بیرون آورد و گفت این را بگیر و به این نفع گیر و آنچه دیدی پوشیده دار و از آن جمله مولانا محمد باقر به اسناد خود در یکی از تصانیف خود نقل کرده که در وقتی که حضرت امام رضا (ع) در مرو تشریف داشتند مامون ملعون علماء هر مذهب را از فرق اسلام و غیره

از برای حجت می فرستاد نزد آن حضرت که الزام و دهند و از ولیعهدی کردن پشیمان بود و آن حضرت همه را خوار و ذلیل گردانید و ملزم ساخت مامون در ماند و دیگر باره ملحدان و دهریان و حکما و جاثلیقان و نصاری و یهود و ترسایان و گبران را پیدا کرد که به لغت و کتاب و مذهب خود بر روی حجت گیرند باز آن حضرت ایشان را معجب ساخت این مرتبه مامون ملعون شعبده بازان و ساحران و کاهنان را پیدا کرد و روزی مجلس آراست کل علما و اعیان عباسیان را جمع کرده و مشعبدی که استاد بود گفت تا نان چند تنگ ساختند و در وقت طعام به مجلس آوردند چون از آن نان در پیش حضرت گذاشتند و خواست که نان را بردارد و مشعبد نیزنگی خواند و آن نان از پیش حضرت برجست و به هوا رفت حضار مجلس فرو خندیدند حضرت فرمودند با ادب باش باز نان دیگر گذاشتند و مشعبد بار دیگر بود حضار خندیدند حضرت فرمود به تو گفتم با ادب باش و آن شقی متنبه نشد و احترام آن حضرت را بجا نیاورد و در مرتبه سیم که این عمل کرد قالی در پیش مسند مامون افتاده بود که نقش شیری بر آن تصویر کرده بودند حضرت از غایت خشم نهیبی داد به شیر منقوش که بگیر این بدبخت را به فرمان خدا آن شیر مجسم شده و از جای خود برخاست و آن ملعون را گرفت و خلاق بر هم ریختند و گریختند و مامون از تخت فرو جست و امر او بزرگان بنی عباسیان گریزان شدند و آن شیر مشعبد را درید و خورد و خون او را لیسید و دهن باز کرد و غرید و روی به مامون گذاشت مامون سراسیمه شد و قسم به آن حضرت داد که یا ابا الحسن بگیر این شیر را که توبه کردم که چنین کاری کنم پس آن حضرت شیر را گفت برو به جای خود شیر باز به جای خود آمده و به حالت اولی معاودت کرد مامون ملعون التماس کرد که یا ابا الحسن فدای تو شوم این مرد را بر گردان آن حضرت فرمودند به شکم مادرش هاویه رفت و خدا و رسول غنی اند از اینکه ایشان را استهزا توان نمود و نظر این معجزه را به اندک تفاوتی در معجزات حضرت امام موسی و امام علی نقی نقل کرده اند صلوات الله علیهم اجمعین مؤلف گوید مقصود آن ملعون از این سوال که مشعبد را شیر رد نماید ابطال معجزه آن سرور بود که بر مردم بفهماند که این واقعه در انظار مردم چنین نمودار گردیده و اصلی از برای معجزه آن سرور نبوده لهذا آن سرور در جواب او فرمودند که بها و می رفت و دیگر بر نخواهد گشت غافل از اینکه خداوند عالم جمیع اشیا را چه از نباتات و چه از جمادات و چه از حیوانات مستخر و منقاد امر آن بزرگوار و باقی ائمه اطهار نموده مگر بخواطر نداری آن حدیثی را که حضرت صادق (ع) با عبدالرحمن بن حجاج در بین مکه و مدینه می رفتند عبدالرحمن می گوید من به حضرت صادق عرض نمودم علامت امام چیست آن سرور فرمودند علامت آن این است که هرگاه به این کوه بگوید بیاید هر آینه آن کوه بیاید دیدم کوه به جانب آن سرور روانه شد آن سرور فرمودند در جای خود آرام بگیر من تو را نخواستم و هم چنین آن حدیثی که شیخ کشی در رجال خود نقل نموده که مردی از شیعیان امیرالمؤمنین مریض شد و تب شدیدی داشت چون حضرت امام حسین (ع) به عیادت او رفتند فی الفور تب از او رفع شد آن شخص مریض عرض نمود یابن رسول الله قد رضیت بما اوتیت حقا حقا و حال اینکه تب از شما فرار نماید آن سرور فرمودند قسم به خدا که خلق ننموده است خداوند خلقی را مگر اینکه او را مامور به اطاعت ما او فرموده و در آخر حدیث نقل نموده که شنیدیم که تب تکلم می نمود به آن سرور و او را نمی دیدیم و می گفت

لیک بلی ای شیعه در روز عاشورا در وقتی که آن سرور یکه و تنها مانده بود و این کلام را ادا نمود که هل من ناصر ینصرنی و هل من داب یدب عن حرم رسول الله هل من موحد یخاف الله فیناهل من مغیث یرجوا ما فی عندالله فی اغاثتنا و هل من معین یرجوا ما فی عندالله فی اعانتنا بعضی از علمای معاصرین در کتاب اگیر العبادات خود استنباط از ادله عانه و موارد بسیاری از اخبار و غیره نموده در اینکه اول کسی که استغاثه مظلومانه آن سرور شهیدان را اجابت نمود خداوند علی علا بود که لیبک لیبک حجتی علی جمیع خلقی فانا ناصرک و معینک فرمود و در آن وقت عهد نامه که در عالم در قبول شهادت نمود بود از آسمان بر دست آن حضرت واقع شد آن حضرت دید که در پشت آن عهد نامه به خط جلی واضح نوشته شده که یا حسین ما لازم نموده این بر تو مرگ را واجب نموده ایم بر تو شهادت را و تو مخیری بین شهادت و نصرت و مامور نموده ایم جمیع مخلوقات را که مطیع امر تو باشند و از خط و بهره تو چیزی کم نه می نمایم و در آن وقت نیز آسمان و زمین پر شده بود از ملائکه و در دست ایشان حربها بود و منتظر امر آن حضرت بود. لذا آن سرور بد از مطالعه آن صحیفه عرض نمودند الهی راضیم که هفتاد مرتبه یا هفتاد هزار مرتبه در راه رضا و محبت تو و احیای دین تو کشته شوم و باز زنده شوم و از زندگانی دنیا بعد از قتل احبا و اصدقا و برادران و فرزندان دلتنگ شده ام و آن نامه را به سوی آسمان بلند نمود و ملائکه را مرخص فرمود و مهیای شهادت گردیدند و بعد از آن ارواح جمیع انبیا و اوصیا و ملائکه به مفاد آیه شریفه و اذ خذ الله میثاق النبیین لما ایتکم من کتاب و حکمه ثم جائکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن بر و لتضرتن استغاثه مظلومانه آن سرور را اجابت نموده اند و بعد از آن موافق مضمون فقرات بعضی از زیارات ارواح مؤمنین استغاثه آن حضرت را اجابت نموده اند و بعد از آن بدنهای پاره پاره خاک و خون آلود شهدا به لرزه در آمدند و به هیئت جلوس با قیام به آن سرور انام عرض نمودند که لیبک لیبک یابن رسول الله مرنا بامرک حتی بجاهد بین یدیک مره اخری و استبعادی ندارد ای شیعه که جمیع عوالم امکان آن سرور مظلومان را اجابت نموده باشند(۱) سوای منافقان و معاندان چنانچه گریستند در مصیبت آن حضرت جمیع عوالم امکان مگر بنو امیه و اهل بصره و دمشق و مؤید این مطلب است حکایتی که بعضی از ثقات از زعفر جنی نقل نموده که زعفر می گوید در روز عاشورا وقتی که به صحرای کربلا به یاری سید الشهداء آمدم ددم که آن صحرا مملو از صفوف ملائکه و جن بود و همه طالب این بودند که آن سرور ایشان را مرخص فرماید در حرب آن اعادی و من در عقب همه صفها چهار فرسخ دورتر ایستاده بودم پس آن سرور مظلومان به هر صفی از صفوف ملائکه و جن ملتفت شدند و ایشان را در مراجعت مرخص فرمودند و با هر یک از رؤسای ایشان التفاتی فرمودند و دعای خیر به همه ایشان فرمودند و کل ایشان به اماکن و منازل خود نمودند و من از دور بر آن سرور سلام کردم و رد سلام من نمودند و من در ناحیه گریه و زاری و ناله و بی قراری نمودم و مؤید این مطلب است نیز آنچه در آن کتاب فرموده و از مرحوم حاجی ملا رضای استرآبادی نیز حکایت فرموده که در وقتی که صدای استغاثه آن سرور بلند شد آن سرور به در خیام آمد و از علیا

جناب زینب خاتون از سبب آن حال سوال نمود آن مظلومه عرض کرد همین که او از استغاثه شما به گوش علی اصغر رسید بند گهواره را پاره نمود و خود را بر روی زمین افکند و شروع به گریه و ناله نمود و احرام شهادت نمود یعنی اراده دارم که جان خود را فدای پدر غریب نمایم پس آن سرور و آن طفل را بر روی دست خود گرفتند الی آخر الحدیث و از آن جمله که هم دلیل امامت همه ائمه علیهم السلام است و هم معجزات شیخ کلینی (ره) در کتاب کافی به اسناد خود روایت کرده است از عبد الکریم بن عمر و خثعی از حبابه و البیه که حبابه گفت دیدم حضرت امیرالمؤمنین با خدمتکاران لشکر و با او دره بود که دو سر داشت و جمعی که جری و مار ماهی و زمار را که سه نوع از ماهیست و گوشت آنها حرامست به جهت آنکه فلس ندارد می فروختند ملا زمان را امر می کرد که به آن دره می زدند و می فرمود به ایشان به عنوان دشنام که ای فروشندگان مسوخ بنی اسرائیل و جند بنی مروان فرات بن اخنس بر خواست و پرسید که یا امیرالمؤمنین جند بنی مروان چه معنی دارد فرمود که قومی چند بودند که ریش خود را می تراشیدند و شوارب خود را می گذاشتند تا بلند می شد و تاب می دادند سیلهای خود را پس مسخ کردند خودشان را پس حق تعالی ایشان را مسخ کرد جابر گوید ندیده بودم هرگز سخن کننده که پسندیده تر باشد کلامش از آن حضرت پس از عقب آن حضرت رفتم تا آنکه آمد در میان مسجد نشست پیش رفتم و عرض کردم یا امیرالمؤمنین چه چیز است دلیل امامت خدا تو را بیامرزد فرمودند دیده این سنگ ریزه را و اشاره نمود به سوی سنگ ریزه من بر گرفتم آن را و به دست مبارکش دادم پس آن را مهر کرد نجاتم خود و فرمود که ای حبابه هر که دعوی امامت کند و بر این سنگ ریزه مهر کند چنانکه دیدی پس بدان که آن امام مفترض الطاعه است و امام هر چه اراده کند از او امتناع نمی کند حبابه گوید پس من رفتم تا آنکه آن حضرت شهید شد پس آوردم نزد امام حسن (ع) و او در جای امیرالمؤمنین (ع) نشسته بود و مردم از او سوالها می کردند فرمود ای حبابه و البته گفتم لیبک ای مولای من فرمود بیار آنچه با خود داری پس سنگ ریزه را به دست مبارکش دادم چنانکه حضرت امیر مهر کرده بود او نیز مهر کرد و به من داد بعد از آن رفتم به خدمت امام حسین (ع) و او نیز در مسجد رسول (ص) نشسته بود مرا به نزدیک طلبید فرمود مرحبا ای حبابه پس گفت به تحقیق که در آن چیزی که دلیل بر امامت می کند دلیل بر اراده تو هست آیا می خواهی که آن دلیل را ببینی گفتم بلی ای سید من فرمود بیار آنچه آنست من آن سنگ ریزه را به او دادم پس آنم را از من گرفت و مهر کرد حبابه گوید بعد از آن رفتم به خدمت امام زین العابدین علی بن الحسین (ع) و مرا در آن وقت پیری ادراک کرده و صد و سیزده سال از عمر من گذشته بود و رعشه به هم رسانیده بودم آن حضرت را مشغول به عبادت و در رکوع و سجود یافتم پس مایوس گردیدم از دلالت در این وقت آن حضرت به انگشت سبابه به من اشاره نمود همان دم جوان شدم گفتم ای سید من چه قدر گذشته از عمر من و چه مقدار باقیست فرمود اما آنکه چه قدر گذشته از عمر تو تو را مخبر گردانم از آن نهایت آنکهچه قدر مانده پس تو را مخبر نمی گردانم و فرمود بیار آنچه با تست آن سنگ ریزه را به دست مبارکش دادم مهر کرد و به من داد و بعد از آن به خدمت حضرت ابی جعفر (ع) آمدم او نیز مهر کرد به من داد و همچنین به خدمت حضرت صادق (ع) و حضرت کاظم (ع) و حضرت رضا (ع) رفتم و هر یک امهر کردند و به من دادند و حبابه نه ماه بعد از آن زنده بود و مرد به روایت هشام خشعی

و حسن بن همدانی حسینی در کتاب هدایه در فضایل اهل بیت نقل کرده که چون حبابه به خدمت امام رضا مشرف شد بسیار پوشیده بود و از زمان حضرت امیرالمؤمنین (ع) باقی مانده بود و حضرت امیر (ع) به او فرموده بودند که تو برهان عظیمی خواهی دید حضرت امام رضا به او فرمودند آنچه جدم حضرت امیر به تو گفته کدام است گفت به من گفته به خدا قسم که تو برهان عظیمی خواهی دید پس آن حضرت به او گفتند که ای حبابه سفیدی موی خود را می بینی گفت بلری فرمودند می خواهی سیاه شود گفتم آری فرمودند که می خواهی جوان شوی گفتم که این برهانست عظیم گفتند که از این عظیم تر این خبر است که حدیث خواهد گرد تو را نفس تو بان حبابه گوید پس آن حضرت دعا کرد به دعای مآهسته پس من جوان شدم و موی سرم سیاه شد و به طرف خلوتی از خانه رفتم و تفتیش حال خود کردم به خدا قسم که دیدم بکر شده ام و روایت شده که حبابه بعد از آنکه به خدمت امام رضا (ع) رسید نه ماه دیگر زنده بود و در روایت دیگر واقع شده که به خدمت امام محمد تقی (ع) رسید و آن حضرت نیز آن سنگ ریزه را مهر کرد و در حدیث دیگر واقع شده که امام علی (ع) و امام حسن عسکری علیهما السلام نیز آن سنگ را مهر کردند (۱) و ممکن است که بعد از فوت اولاد او آن سنگ ریزه را به خدمت امامان برده باشند و ایشان مهر کرده باشند و اگر نه حبابه بنا بر خبر سابق در زمان آن امامان در حیات نبود و مؤید این است حدیثی که شیخ کلینی (ره) در کافی روایت کرده از داود بن میثم جعفری که او گفت من نزد ابو محمد حسن عسکری بودم که اذن گرفت و داخل شد مرد مسن بلند قامتی ضخیم الجثه قوی بازو و از اهل یمن و بر آن حضرت به امامت سلام کرد آن حضرت رد سلام نمودند از روی شفقت و فرمودند که بنشین در پهلوی من نشست من در دل خود گفتم کاش من دانستم که این مرد کیست آن حضرت فرمود که آن مرد از اولادان زن غریبه است که صاحب سنگ ریزه بود که پدران من در آن بخوایتم خود مهر کرده اند و نقشش گرفته و الحال آمده و آن سنگ ریزه را آورده و می خواهد که آن را مهر کنم پس آن مرد فرمود که آن سنگ ریزه را بیاور آن مردان سنگ ریزه را بر آورد که در یک طرف آن موضع صافی بود پس آن حضرت او را گرفته و خاتم خود بر آورده مهر نمود راوی گوید گویا می بینیم الحال نقش خاتم آن حضرت را که آن این است که الحسن بن علی من به آن مرد گفتم که حضرت ابی محمد را پیش از این دیده بودی گفت نه به خدا قسم و مدتها بود که از روی دیدن روی مبارکش داشتم و در همین ساعت جوانی که هرگز من او را ندیده بودم نزد من آمد و گفت برخیز و داخل شو بر حضرت ابی محمد (ص) پس آمدم و داخل شدم و آن مرد یمانی برخواست و می گفت رحمه الله و برکاته علیکم اهل البیت ذریه بعضها من بعض گواهی می دهم به خدا که به تحقیق که رعایت حق تو هر آینه واجب است چنانچه واجب بود رعایت حق امیرالمؤمنین (ع) بعد از آن رفت و دیگر او را ندیدم راوی گوید که از آن مرد پرسیدم از اسم او گفت اسم من مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم می باشد و غانم همان زن اعرابیه یمانیه صاحب سنگ ریزه است که مهر کرد امیرالمؤمنین (ع) و فرزندان آن سرور و یکی بعد از یکی تا امام حسن عسکری (ع) و از آن جمله در نصوص شیخ مذکور است و از همان کتاب روایت شده از ابوالحسن پسر هارون و او از پدر خود که گفت که خبر داد مرا ابو جعفر محمد پسر ولید از ابی محمد مصری که گفت آمد ابوالحسن الرضا (ع) پس نوشتم به سوی آن حضرت و سوال نمودم از آن حضرت که اذن بدهد مرا که بروم به جانب مصر و بودم که خرید می کردم از برای

رفتن به مصر پس نوشت آن حضرت به سوی من که بنشین آنچه خدا خواهد پس نشستم دو سال و چند سال سیم شد به خدمت آن حضرت نوشتم و طلب اذن نمودم برای حرکت پس آن حضرت نوشت که بیرون رو بر تو مبارکست به قدرت الهی به درستی که امر تغییر یافت و من بیرون رفتم و رسید به من خیر و واقع شد فتنه هرج در بغداد و سالم ماندم من از آن فتنه و از آن جمله در کتاب مذکور روایت شده از محمد بن ولید از ابی محمد کوفی که گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا (ع) پس شروع کرد در حدیث کردن مرا و گفتگو می کرد تا اینکه فرمود یا ابا محمد مبتلا نمی کند خدا بنده مؤمن را به بلای که صبر کند بر آن بلیه مگر آن که خواهد بود برای او مثل ثواب هزار شهید راوی گفت و نبود این حرف در ذکر چیزی از علتها پس منکر شمردم این قول را از آن حضرت که حدیث کند مرا به درد و علتی در غیر موضع آن گفت پس سلام کردم بر او و وداع کردم و بیرون آمدم از پیش آن حضرت و ملحق شدم به اصحاب خود و اصحاب آمدند به دیدن من پس شکایت کردم از درد پای که عارض شده بود در آن شب مرا پس گفتم که این چیزی است که تعب کشیده به سبب راه رفتن پمس چون فردا شد ورم کرد پای من و صبح کردم و به تحقیق که شدید شده بود ورم و آزار کرد مرا در آن شب پس به خواطر آوردم قول آن حضرت را پس چون به مدینه رسیدم چرک از پای من روان شد و آن جراحت چنان عظیم شد که نخوایدم و نگذاشتم کسی را که به خواب رود پس دانستم آن حضرت که حدیث کرد مرا به جهت این معنی بود راوی گوید پس باقی ماند ده ماه و کسری صاحب بستر پس بهتر شد و بعدات از آن عود کرد آزار او و مرد و از آن جمله در کتاب مذکور روایت نموده از ابی علی محمد پسر همام که گفت حدیث کرد مرا احمد بن خلیل گفت حدیث کرد مرا ابو سمینه محمد پسر علی صیرفی از ابی حاتم حمید پسر سلیمان که گفت بودیم ما نزد حضرت امام رضا (ع) مجتمع و آن حضرت را کنیزکی بود رابعه نام پس آن حضرت فرمودند که روزی مرغی آمد و افتاد نزد من و آن مرغ زرد منقار و فصیح و تیز زبان بود پسر تکلم کرد مرا به زبانی و گفت به من که این کنیزک تو می میرد پیش از تو پس مرد آن کنیزک و گفت آن مرغ به من در سال آینده هرگاه داخل شود سال شصت حادث می شود امور عظیمه سوال می کنم از خدای تعالی کفایت آن امور را و اختلاف موالی بسیار سخت و دشوار است پس جمع می کند خدای تعالی آن موالی را در سال شصت و یک و آن حضرت مکرر فرمود هر گاه این امور بوده باشد سزاوار است برای مرد اینکه حفظ نماید دین و نفس خود را حضرت می فرماید پس گفتم به آن مرغ آیا می باشد برای من ولدی پس برداشت چیزی از زمین و صورتی ساخته بر بالای ران من گذاشت و گفت این صورت ولد تو است مترجم گوید که ممکن است که مراد به اختلاف موالی آمد و شد و تردد شیعیان نزد امام خود یا در میان مردم یا تغییر و تبدیل حکام جور باشد و چون آن حضرت را ولدی نبود و سن شریفش بالا گرفته بود و مردم از امام بعد از او مکرر سوال می نمودند می فرمود ولدی از برای من است و استعباد می نمودند موافق حدیثی که می گفتند سن تو به این مرتبه رسیده و ولدی نداری و می فرمائی ولد من آن حضرت فرمود در جواب که کدام شخص جرات می کند که بگوید ولد من ولدی نداشته باشد لهذا نقل کلام از آن مرغ نمود به جهت رفع استعباد و زیادتی اطمینان و اذعان مردم به حصول

ولد برای آن حضرت چون اخبار به موت کنیزک مشاهده و محسوس ایشان شده بود مؤلف گوید و دیگر مقصود آن سرور این بود که خداوند عالم جمیع اشیا را مسخر و مطیع و منقاد ما نموده و گواهی بر حقیقت و امامت ما می دهد چنانچه از این مرغ مشاهده شد بلی ای شیعه چنانچه این مرغ دلیل و حجت شد از برای صدق کلام آن سرور همچنین بعد از شهادت سید مظلومان جد مطهر این سرور شش مرغ در مصیبت و ماتم جد مظلوم این سرور گریستند که گواه و برهان باشد بر مظلومیت آن سرور و اینکه باید جمیع اثیا در مصیبت آن سرور گریان و نالان باشند اول غراب بود که خبر شهادت آن سرور را به مدینه به جهت دختر مظلومه اش فاطمه صغری آورد و آن واقعه جگر سوز در کتب اخبار مصایب این عاصی مسطور است دویم چون است که قسمی است از قطار و شکم و پره‌های او سیاه می باشد و شاید سید مظلومان و آقای شهیدان در جواب سکینه مظلومه وقتی که عرض نمود ردنا الی حرم جدنا آن سرور فرمودند هیهات هیهات لو ترک انقطا لنام مقصود آن سرور تشبیه احوال خود به این مرغ باشد و وجه شباهت احوال آن سرور به آن مرغ کثرت صیادان و اضطراب آن مرغ است که از خوف ایشان او را خواب نمی برد باری در کتاب کافی روایت شده که زنی از طایفه کلیبه ماتم سرائی به جهت امام حسین (ع) بر پا نمود کسی مرغ جون را از برای او فرستاد که استعانت جوید به او از وصیاح او در مصیبت امام حسین (ع) سیم حمامه را راعبیه است موافق روایت کامل الزیاره داود بن فرقد می گوید در خدمت حضرت صادق (ع) بودم دیدم حمامه راعبی را که صیحه بسیاری کشید و بعد دیدگانش را به سوی آن سرور مدت مدیدی افکند پس آن حضرت فرمودند آیا می دانی که حمام چه می گوید عرض نمودم که خیر آن سرور فرمودند که لعن بر قتله امام حسین (ع) می نماید او را در خانهای خود نگاه دارید چهارم بوم است که به روایت کامل الزیاره همیشه در معمورها منزل داشت و با مردم اکل و شرب می نمود بعد از شهادت آن سرور در خرابها و کوهها و صحراها منزل دارد پنجم عصافیر است که موافق روایت عوالم راوی می گوید هر روز نان خورد می نمودم و آن طیور می خوردند همین که روز عاشورا شد دیدم آن عصا فیرازان نان نمی خوردند دانستم که به جهت مصیبت آن سرور است که در آن روز چیزی نخوردند ششتم مرغی است که در حوالی مدینه طیبه در باغستان یهودی سبب این شد که قطره خونی از خون سید الشهداء (ع) که بر بالهای او بود در چشم او چکید و باعث شفای او گردید و آن دختر بینا گردید ای شیعه عجیب تر از اینها آن مرغی است که یکی از جرایر هندوستان مسمی بر جزیره سیستان راوی این حکایت می گوید در آن جزیره درخت بسیار بزرگی دیدم که از برای آن درخت ساخهای بسیاری بود هرگاه باد بر آن درخت می وزید می شنیدم که این کلمات از او ظاهر می شد آه آه مظلوم حسین آه آه محروم حسین آه آه شهیدم حسین آه آه وحیدم حسین آه آه چه شد اصغرت آه آه چه شد اکبرت آه آه چه شد قاسمت آه آه چه شد عباست آه آه غریبم حسین آه آه شهیدم حسین آه آه از احزان تو از این کلمات این قدر گریه نمودم که بی هوش شدم چون به خود آمدم دیدم یک مرغ بلند بر بالای آن درخت بال بر بال می زند و می گوید الا ایها المخلوق ابگوا



علی غریب غار عیناه و ذبلت شفته من شدت العطس و اد معوا علی مظلوم لم یرحموا علیه فقتلوه و رفعوا راسه علی السنان و ادمعوا علی شهید لم یغسلوه و لم یجهزوه و اسفاه من بکروب الرذیح ابنائه و قتل اخوانه و الهفاه من مطروح علی الارض عریانا لیالی و ایاماً و اخرناه من المخدرات التي لم یر الشمس و جوههن فصرن بین الخلاق کالاماء راوی می گوید که بعد از این کلمات دیدن از آن درخت و از شاخهای آن درخت خون جاری گردید و از آن جمله ایضاً در کتاب مذکور روایت کرده است از ابو حامد سیدی پسر محمد که گفت نوشتم به خدمت ابوالحسن الرضا (ع) و سوال کردم از آن حضرت دعا را پس دعا کرد برای من و فرمود تاخیر مکن نماز عصر را و حبس مکن زکوه را گفت ابو حامد که نوشته بودم به سوی آن حضرت به چیزی از اینها و کسی از این خبر نداشت مگر الله تعالی و گفت ابو حامد بودم من که نماز عصر را در آخر وقت می کردم و زکوهت را می دادم به تاخیر دراهم از کمتر و بیشتر و بعد از حلول وقت و آن حضرت مطلع بود به اعجاز امامت و به من نوشت و اظهار نمود اینها را و از آن جمله در کتاب مذکور روایت شده از ابو جعفر پسر ولید از علی بن حدید از مرازم که گفت فرستاد مرا امام موسی (ع) و امر کرد مرا به چیزی چند پس آمدم به مکانی که مرا فرستاده بود ناگاه به حضرت امام رضا (ع) برخوردم آن حضرت فرمود به جهت چه چیز و به چه کار آمده گفت پس دشوار آمد بر من خبر ندادم به آن حضرت در وقتی که از من پرسید به سبب معرفت من به حال آن حضرت نزد پدرش پس گفتم پدرت امر نکرده مرا به خبر دادن و من متردد بودم در خبر دادن در دل خود پس امام رضا (ع) گفت آمده تو ای مرازم به جهت فلان و فلان مطلب همگی را یک یک ذکر نمود و از آن جمله در بحار ذکر کرده از داود رقی که عرض کردم به خدمت امام رضا (ع) در سالی که هارون الرشید در آن سال مرد اینکه هارون داخل شده در سال بیست و چهار و می ترسم که طولانی شود عمر او آن حضرت فرمود حاشا قسم به خدا به درستی که تاییدات خدا نزد ما و نزد پدران ما علیهم السلام قدیم است تمام نمی کند بیست و چهار سال را و چنان شد که آن حضرت فرموده بود و از جمله معجزات به حذف اسانید در کتاب بحار مذکور است روایت می کند هشتم پسر واقد گفت بودم در خدمت امام رضا (ع) که سوال می کرد آن حضرت تو را پس آن شیخ بیرون رفت آن حضرت فرمود به من که برگردان شیخ را به سوی من چون بیرون رفتم از دربان سوال کردم گفت بیرون نیامد کسی پس حضرت امام رضا (ع) فرمود که شناختی آن شیخ را گفتم نه گفت مردیست از جن سوال کرد مرا از چند مسئله از آن جمله سوال کردم از دو فرزندی که زائیده شوند از یک شکم و به هم چسبیده و بمیرد یکی از آن دو تا چگونه می کنند به آن گفتم بریده می شود آن مرده از زنده مؤلف گوید که چنانچه طوایف انسان مکلفند و مامورند که مسایل حلال و حرام خود را اخذ نمایند و به تکالیف خود عمل نمایند و مامورند که عمل به واجبات و مستحبات و اجتناب از محرّمات نمایند هم چنین طوایف جن تکلیفی دارند و مامورند که از عهده تکلیف خود بیرون آیند و مامورند که اطاعت پیغمبر و اوصیای گرام آن سرور نمایند و تعزیت داری نمایند در مصیبت ائمه و اعانت و یاری نمایند آن بزرگواران را و غزوات امیرالمؤمنین با طایفه جن در کتب

اخبار مشهور است و یاری نمودن زعفر حنتی حضرت امام حسین (ع) را در روز عاشورا و مرخص نفرمودن آن سرور او در السنه و افواه مردم مذکور است لیکن حکایت غریبی از زعفر در کتاب اکیر العبادات مسطور بوده مناسب شد که در این مقام ذکر شود و آن حکایت این است که شخص ثقه از طلاب که در اصفهان مسکن داشت می گوید که من همیشه در نفس خود تفکر می کردم در احوال زعفر جنی که چرا به سعادت عظمی شهادت فایز نشد و از کربلا مراجعت نمود و پیوسته او را پیش خود ملامت می نمودم تا اینکه شبی در ایام عاشورا در حجره خود را بسته بودم و مشغول کتاب مقتلی بودم و مطالعه آن کتاب را می نمودم ناگاه دیدم شخصی بر من وارد شد من تعجب نمودم که از در بسته چگونه داخل شد پس من او را تعظیم و تکریم نمودم و در تفکر بودم که این شخص چگونه از در بسته داخل شد پس به من گفت خوف مکن منم برادر تو زعفر جنی و آمده ام که تفضیل احوال خود را در روز عاشورا در خدمت سید الشهداء (ع) برای تو بیان نمایم و تو را از ملامت نمودم خودم بیرون آورم بدان که در روز عاشورا وقتی که صدای استغاثه مظلومانه امام حسین (ع) را شنیدم و به کربلا آمدم ملاحظه نمودم که بیابان کربلا چهار فرسخ در چهار فرسخ پر بود از ملائکه و جن که همه به یاری آن سرور آمده بودند و همه در مقام تضرع و زاری بودند و استدعای این داشتند که آن سرور آنها را مرخص فرماید و من چون مکانی از برای وقوف خود نیافتم در سر چهار فرسخی ایستاده بودم و از دور بر آن حضرت سلام نمودم و آن سرور جواب مرا دادند بعد از آن با هر صفی از صفوف ملائکه و جن و رؤسای ایشان التفات فرمودند و ایشان را دعا نمودند و هر چند ایشان الحاح و التماس نمودند که آن سرور ایشان را مرخص نماید در جهاد با منافقان آن سرور قبول نفرمودند و ایشان را مرخص نفرمودند و همه مراجعت نموده اند به منازل و مکان خود و من با لشکر خود در سمتی از آن بیابان بودیم و ما بر نگشتیم تا اینکه آن سرور را شهید نمودند و پیوسته صدای گریه و ناله و نوحه بلند منی نمودیم و لطمه بر صورت خود می زدیم و در آن واقعه عظیمه که نهب و غارت خیام طاهرات اهل بیت عصمت و طهارت بود در شیون و ناله بودیم و در وقتی که آن مظلومان مسیبات را به جانب کوفه بردند من با لشکر از عقب ایشان می رفتم و پاسبانی آن کودکان و دختران و زنان داغدار می نمودیم که از بالای شتر به زیر نیفتند تا اینکه وقت غروب به دروازه کوفه رسیدند و ممکن نشد که همه آن لشکر اشرار داخل کوفه شوند جماعتی داخل شدند و جماعتی خیمه ها سراپا نمودند و اما اهل بیت عصمت و طهارت را در ناحیه فرود آوردند و من با لشکر در اطراف آن مخدرات بودیم چون پاسی از شب گذشت دیدم از شهر کوفه به جهت آن اشقیاء طعام و غذا آوردند و از برای آن طفلان و دختران کسی طعامی نیاورد بوی طعام بیشتر ایشان را مضطرب کرد و اطفال مضطرب شدند و از گرسنگی بی تاب شدند در این حین فضه خاتون به صدیقه علیا جناب زینب خاتون عرض نمود که ای بی بی جان از برای این اطفال بفرمائید علیا جناب زینب فرمودند چه چاره کنم که یاوری و معینی ندارم فضه عرض کرد یک زمانی حضرت رسول فرمودند که خداوند سه دعای تو را مستجاب می نماید دو دعا نمودم و مستجاب شده هر گاه مرخص می فرمائید

من از خدا بخواهم که طعامی از برای این اطفال عطا بفرماید علیا جناب زینب خاتون او را مرخص فرمودند فضا دقت به ناحیه که تل کوچکی بوده و دو رکعت نماز بجا آورد موی سر پریشان نمود و شروع نمود به تضرع و دعا به درگاه خداوند عالم نمود هنوز دعای او تمام نشده بود که کاسه مملو از گوشت و شوربا و فوق آن کاسه دو قرص نان بود از بوی آن مائده بهشتی آن بیابان معطر گردید و اهل بیت عصمت و طهارت از آن مائده بهشتی تناول نمودند و چیزی از آن کم نگردید و آن مائده با ایشان بود و هر وقت گرسنه می شدند از آن تناول می نمودند و به همین قسم بود تا وقتی که وارد مدینه رسول خدا شدند در آن وقت آن مائده بهشتی مفقود گردید بعد زعفر فرمودند ای برادر این احوال من بود که در خدمت اهل بیت عصمت و طهارت بودم تا وقتی که وارد مدینه طیبه شدند به این حال چه جهت دارد که مرا ملامت و مذمت می نمائی از شخص طلبه متقی می گوید دیدم زعفر از نظر غایب شد دیگر او را ندیدم بعد از این پیوسته در حق او دعا می نمایم و از آنچه در حق او گمان نموده بودم برگشتم و اعتقاد من در حق او خوب گردید و از آن جمله ایضاً به اسناد دیگر در آن کتاب مذکور است روایت کرده است از محمد پسر صدقه که گفت داخل شدم بر امام رضا (ع) آن حضرت فرمود ملاقات کردم رسول خدا (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد و جعفر و پدرم صلی الله علیهم اجمعین را در این شب و ایشان حدیث و ذکر می کردند خدای عزوجل را پس آن حضرت فرمود که نزدیک طلبید مرا رسول خدا و نشانید مرا میان امیرالمؤمنین (ع) و میان خود تا جائی که فرمودند کلامی را که مفادش این است خوشا به حال جماعتی که شناسند حق معرفت تو را و آن حضرت قسم یاد کردند کسی که بشناسد تو را بهتر است از هر فرشته مقرب و از هر پیغمبر مرسل و قسم یاد کردند که او مشارکت خواهد کرد با پیغمبران در درجات ایشان پس راوی گفت که آن حضرت گفت به من که یا محمد خوشا به حال کسی که بشناسد حق محمد و علی را و اوای از برای کسی که گمراه شود از ایشان و این آیه را بر زبان مبارک جاری ساختند که و کفی بجهنم سعيراً و از آن جمله شیخ در نصوص روایت کرده و صاحب دلائل از جعفر بن محمد بن یونس که نوشت مردی به خدمت امام رضا (ع) و سوال کرد آن حضرت را از چند مسئله و می خواست که سوال کند از جامه ملحم که بر پوشد آن را محرم به حج و از سلاح رسول خدا (ص) پس فراموش کرد آن سوال را و افسوس می خورد بر فراموشی آن پس آمد جواب آن مسائل و در آن جواب بود که باکی نیست احرام بستن در جامه ملحم و بدان که سلاح رسول خدا (ص) در میان ما به منزله تابوتست در بنی اسرائیل که می گردد با هر عالمی یعنی با هر امامی و از آن جمله صاحب کشف الغمه روایت کرده از حسن پسر علی و شاکه پسر محرز گفت رسیده است به ما که ابو عبدالله (ع) هر گاه می خواست که معاودت کند اهل خود را به جهت جماع وضو می ساخت مثل وضوی نماز پس دوست می دارم که سوال کنی این معنی را از حضرت امام رضا و شا گوید پس داخل شدم به خدمت آن حضرت ابتدا کردم از غیر اینکه سوال کنم او را و گفت که بود عبدالله هر گاه جماع می کرد و می خواست که معاودت نماید وضوء می ساخت مثل وضوی نماز پس بیرون رفتم به سوی آن مرد و گفتم به تحقیق که آن حضرت جواب داد مرا از مسئله تو بدون اینکه سوال کنم او را و از آن جمله در بحار روایت کرده از اسماعیل پسر ابوالحسن

که گفت بودم من با حضرت امام رضا (ع) و حال آنکه می مالید دست خود را بر زمین که گویا ظاهر می نمود چیزی را پس ظاهر شد چند سببی که طلا مالید دست مبارک خود را بر آن سبایک پس غایب شد گفتم در نفس خود که اگر بدهد به من یکی از شوشها را خوبست بدون آنکه اظهار کنم فرمود نمی دهم نیامده وقت آن و از آن جمله شیخ در نصوص به استنادش روایت کرده از یاسر خادم ذکر حدیث وفات امام رضا (ع) را اینکه آن حضرت گفت به مامون نزد موت خودش که نیکو سلوک کن یا امیرالمؤمنین به ابی جعفر به درستی که عمر تو و عمر او هم چنین است و متصل کرد هر دو انگشت سبابه خود را و از آن جمله روایت شده در نصوص المعجزات از محمد پسر قولویه از سعد بن عبدالله از محمد پسر عیسی از یونس که گفت شنیدم از مردی از قبیله طیاره که سخن می کرد امام رضا را تا اینکه گفت پس غضبناک شد حضرت امام رضا (ع) غضبی که مالک نشد نفس خود را (۱) و گفت بیرون برو از پیش من لعنت کند خدا تو را و لعنت کند کسی را که حدیث کرده تو را هزار لعنت که تابع شود آن لعنت را هزار و لعنت برساند تو را بته جهنم یونس گوید پس برخاست آن مرد و هنوز نرسیده بود به در خانه و نرفته بود مگر کام تا آنکه افتاد مغشاً علیه چنانکه مفارقت نمود روح او و برداشته شد مرده او پس گفت امام رضا (ع) که آمد او را فرشته و به دست او عمودی بود و زد بر فرق سر او زدنی که بر گردید از آن ضربه مجمع بول و تا آنکه مرد و تعجیل نمود خدا او را به سوی جهنم و این حدیث طولانی است به همین قدر اکتفا شد و از آن جمله شیخ گفته در نصوص که روایت کرده سید علی بن موسی بن طاوس در کتاب مهج الدعوات که ابو صلت هروی گفت روزی حضرت امام رضا (ع) در خانه خود نشسته بود که ناگاه داخل شد برادرش هارون الرشید و گفت اجابت کن امیر المؤمنین را حضرت امام رضا برخاست و گفت ای ابوالصلت به درستی که هارون نطلبیده مرا در این وقت مگر به جهت امر عظیمی به خدا قسم که ممکن نمی شود او را اینکه بکند به من چیزی که ناخوش دارم آن را به سبب کلماتی که سیده به من از جدم رسول خدا (ص) ابا صلت گوید پس بیرون آمده من با آن حضرت تا داخل شدیم به هارون الرشید پس چون نظر آن حضرت بر هارون افتاد آن حرز را خواند تا آخر و چون ایستاد پیش روی آن ملعون نگاه کرد به هارون و گفت ای ابوالحسن به تحقیق که امر کردیم ما از برای تو به صد هزار درهم و بنویس ما یحتاج اهل و عیال خود را پس چون بر گردید حضرت علی بن موسی الرضا (ع) هارون در عقب آن حضرت نگاه می کرد و می گفت خواستم من و نخواست خدا و آنچه خدا خواسته بهتر است و از آنم جمله شیخ در نصوص روایت کرده از صاحب کتاب مناقب فاطمه و فرزندانش به اسناد خود از عماره بن زید از حضرت امام رضا (ع) در حدیثی اینکه دید آن حضرت را در حالتی که بر کتف راست آن حضرت شیری و بر کتف چپ او مار افعی بود که حمله می کردند بر کسی که بر گرد او بود و مامون می گفت ملامت می کنید مرا بر محبت این مرد و گفت دیدم آن حضرت را که بیرون آورد از دیوار خرمای تازه و خورائید جمعی را که با ایشان بودند و از آن جمله شیخ در نصوص به اسناد خود روایت کرده از ابی مسروق که گفت داخل شدند بر حضرت امام رضا (ع) جماعتی از واقفیه و در میان ایشان بود علی بن ابی حمزه عرض کرد که فدای تو شوم خبر ده مرا از پدر خود امام موسی چه حال دارد و چیست حال آن حضرت مرادش این بود که زنده است یا مرده

۱- (۱) مولف گوید چنانچه جد بزرگوارش حضرت امام حسین (ع) در روز عاشورا سه مرتبه چنان غضب بر آن سرور روی داد که نزدیک بود که روح از بدن شریفش مفارقت نماید چنانچه در دلایل الاعجاز روایت شده اول وقتی بود که صدای

استغاثه حضرت عباس را شنید و آن سرور شمشیر از غلاف کشیده و به جانب حضرت عباس دوان شد و فریاد وا اخواه وا عباسا از دل زار بر می آورد و زیاده از هزار نفر را به جهنم واصل کرد تا وقتی که بر سر نعش عباس رسید دوم وقتی که صدای علی اکبر را شنید بی اختیار روی به میدان نهاد و هر لحظه می فرمود این اب ت یا ولد ی و تا به رسیدن نعش آن جوان هشتصد نفر را به جهنم فرستاد وقتی که غبار فرو نشست لشکر دیدند آن سرور بر سر نعش آن نوجوان ناله نمی نماید و کف دست بر زانو می زند و چنان و چنان غضب بر آن سرور واقع شد که شمشیر کشید و آن قدر از ان اشقیا کشت که خون مثل سیلاب جاری کرد. سیم وقتی که در میدان جهاد موعظه می نمود و دعوت می نمود آن اشقیا حضرت امیرالمؤمنین و خدیجه کبری را سب نمودند آن سرور چنان آثار غیض و غضب ظاهر که هفت صف ایشان را به درک واصل نمود و چنان آن اشقیا در مقابل فرزند شیر خدا فرار نمودند که بعضی از ایشان تا به پشت کوفه رسیدند

چون واقفیه را این اعتقاد است که حضرت امام موسی زنده است حضرت امام رضا (ع) فرمودند که آن حضرت به جوار رحمت ایزدی پیوسته است پس آن مرد گفت که اولی عهد و خلیفه گردانید حضرت فرمودند مرا پس گفت آن حضرت را که آیا نمی ترسی از این جماعت که مراد هارون و اتباع او بوده باشند بر نفس خود پس آن حضرت فرمودند که اگر می ترسیدم از ایشان هر آینه بودم یاری جوینده از ایشان پس آن مرد گفت می گوئی سخنی که نگفته است کسی از پدران تو از علی بن ابیطالب تا پائین و حضرت فرمودند که این سخن را گفته بهترین پدران من و افضل ایشان حضرت رسول (ص) آمد او را ابولهب و تهدید کرد آن حضرت را پس حضرت رسول فرمودند به ابولهب که اگر از جانب تو به من ضرر بدنی برسد من دروغ می گویم پس این اول معجزه بود که آن حضرت نمودند به ابولهب زیرا که از او ضرر بدنی به آن جناب نرسید و اول معجزه من به شما این است که اگر از جانب هارون ضرر بدنی به من برسد من دروغ گویم و چنان بود که آن حضرت فرموده بودند الحدیث و از آن جمله در اخبار به موت خود و نماز کردن حضرت امام محمد تقی علیه السلام بر آن سرور و فصول المهمه و کشف الغمه از هرثمه بن اعین که از خدمت مامون بود به ظاهر و از محبان و موالیان اهل بیت بود به باطن و او از این جهت خدمت امام رضا مقرر نموده بودند روایت شده که گفت روزی از روزها امام رضا (ع) مرا طلبید فرمود که ای هرثمه تو را بر امر غریبی مطلع می سازم و سری به تو می سپارم باید که تا من در قید حیات باشم آن را به کسی اظهار نکنی و اگر در حال حیوه من آن را به کسی گفתי فردا نزد الله تعالی دشمن تو خواهم بود هرثمه گوید که عهد کردم که آن سر را مخفی دارم تا امر نکنند به کسی نگویم پس فرمود بدان ای هرثمه که رحلت نمودن من نزدیک شد و بعد از چند روز انگور و انمار زهر آلوده به من خواهند خوردانید و از دنیا خواهم رفت و مامون قصد آن خواهد کرد که قبر مرا در پس سر رشید پدرش قرار دهد و حق تعالی قدرتش نخواهد داد و آن زمین سخت خواهد شد به حیثیتی که هر چند جهد نمایند گشوده نشود و موضع دفن من در طرف قبله در پیش روی پدر او است باید که چون از تجهیز من فارغ شوند آنچه به تو گفتم مامون را به آن اعلام نمائی با ایشان یعنی مامون را با متابعتش بگویی که در نماز کردن من تانی نمایند که شتر سواری رو بسته که بر او اثر سفر باشد خواهد رسید و از شتر به زیر آمده بر من نماز خواهد کرد چون او از نماز فارغ شود و مرا به آنجا برند که نشان داده اند کی زمین را بکنند قبری مهیا و ساخته نمودار خواهد شد و در میان قراب سبزی خواهد بود و چون قبر مکشوف خواهد شد آب به زمین فرو خواهد رفت آن محل دفن منست زینها که تا من در حیاتم اظهار این خبر نکنی هرثمه گوید که والله که بعد از اندک مدتی به نزد مامون رفت و انگور خورد و دنیا را وداع کرد و به نزد مامون رفتم دیدم که می گرید گفتم امام رضا با من عهدی کرده بود که آنچه گفته بود پس از فوتش با تو بگویم گفت بگو من آن چه شنیدم بودم گفتم تعجبها کرد و امر به تجهیز نمود و در وقت نماز همان شخص رو بسته آمد و با کسی حرف نزد و در پیش ایستاده نماز کرد و مامون متوجه او شده او را ندید از هر طرف به طلب او در آمدند نه او را دیدند و نه شتر او را پس مامون چنانکه مذکور شد امر نمود که قبر آن حضرت را در پیش پشت پدر او یعنی رشید علیه با علیه بکنند هیچ کلنگی در آن زمین کارگر نشد و از دو طرف دیگر اراده نمودند میسر نشد و بالفعل ضریح مبارکست شروع کردند قبر مهیا ظاهر

شد و آب سیزی در او ظاهر شد و آب را زمین بخود در کشید و آن حضرت در آنجا مدفون شد و تاسفها از مامون ظاهر گشت و بعد از آن هرگاه هرثمه را می دید می گفت ای هرثمه را هر چه به تو گفته بود نقل کن هرثمه گوید که آن را نقل می کردم و مامون الرشید اظهار ندامت می کرد و می گریست مؤلف گوید که چون این روایت با روایت ابو الصلت در بعضی چیزها اختلافی و زیادتی داشت لهذا هر دو را نقل نمودم و از آن جمله در اخبار بغل دادن و بعضی معجزات دیگر و چون با روایت باصلت و روایت سابق در بعضی چیزها و معجزات الختلاف و زیادتی داشت لهذا این روایت را نیز نقل نمودیم مرحوم مجلسی در بحار و ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) نقل کرده اند که آن حضرت هرثمه بن اعین را طلبیده فرمود اجل من نزدیک شده و فردا این طاغی مرا خواهد طلبید و زهر در انگور و انار به من خواهد خورانید و بعد از آن خواهد خواست که مرتکب غسل من شود به او بگو که متعرض آن امر نشود که عذاب بر او نازل می شود چون او را منع کنی در بلندی خواهد نشست که نگاه کند باید تو هم مرتکب این امر نشوی و صبر نمائی که خیمه سفیدی در یک طرف خانه زده خواهد شد چون خیمه را دیدی مرا با جامه من در پشت خیمه برسان و در پشت خیمه بنشین و مبادا به درون خیمه نگاه کنی یا کسی را بگذاری که نگاه کند که موجب هلاکتست در این اثنا مامون خواهد گفت که تو را گمان این بود که امام را به غیر از امام نمی شوید الحال او در اینجا و پسرش در مدینه در جواب بگو که اگر کسی تعدی کند در غسل امام امامت او باطل نمی شود و به امامت امامی که بعد از او است خللی نمی رسد و ما نمی گوئیم که البته واجب است که امام و اما غسل دهد اگر او را در مدینه می گذاشت البته به ظاهر امام او را غسل می دهد (۱) خفیه و بعد از آنکه دیدی خیمه ناپیدا شده مرا به طرف قبر من ببر او خواهد خواست که قبر پدرش قبله قبر من باشد و آن نخواهد شد اگر چه کلنگهای دنیا را کار فرمایند به مقدار پشت ناخنی خاک جدا نخواهد شد در آن وقت بگوی مرا امر نموده که یک کلنگ بر زمین زرم تا قبر او ظاهر شود و چون قبر را دیدی در آن قبر مرو تا آبی که قبر را خواهد پر کرد ظاهر شود چنانکه برابر زمین قبر را آب گیرد و ماهیان که در آن پیدا خواهند شد غایب شوند آنگاه مرا به کنار قبر گذارید که مرا به درون خواهند برد و مگذار که کسی خاک در قبر بریزد که قبر خودش با زمین برابر خواهد شد و آنچه به تو گفتم حفظ کنی و خلاف آن مکن هرثمه گوید گفتم به خدا قسم و پناه می برم از آنکه به خلاف امر شما را عمل نمایم و چون صبح شد مامون مرا طلبیده گفت مولای خود را از من سلام برسان و بگو تو نزد ما می آیی یا ما به نزد تو بیائیم چون آن حضرت مرا دیده متوجه به مجلس مامون شده چون مامون او را دیده در بر گرفته و پیشانیش را بوسیده و آن حضرت را بر جانب راست خود بر تخت نشانیده ساعتی با او صحبت می داشت پس به غلامی گفت که از برای ما انگور و انار بیاور من چون این کلمات را شنیدم صبرم نمانده آهسته آهسته پس رفتم و خود را از دیوار انداختم چون کسی دیوانه باشد و یا چون دانه که بر روی تابه باشد قرار نداشتم تا آنکه شنیدم امام (ع) به خانه عود نمود بعد از لحظه دیدم که چاکران و غلامان از هر طرف می دویدند از پی طیب و حکیم که ابوالحسن را بیماری و علتی عارض شده مردم در شک بودند و من یقین می دانستم که حال چیست و چون صبح رسید بانگ ناله و فریاد و فغان از

خانه آن حضرت برخواست و چون آمدم دیدم که مامون با گریبان چاک در تعزیه نشسته به من گفت جای مرا مقرر کن و مکانی را پاکیزه ساز که من مولای تو را غسل دهم گفتم مولای من مرا خیر داده و آنچه آن حضرت بود گفتم پس مامون گفت تو میدانی او من منتظر بودم تا دیدم که خیمه معهود زده شده و چنانکه مامور بدان شده بودم در پس خیمه قرار گرفتم و آواز تکبیر و تهلیل می شنیدم و صدای ظروف و ریختن آب به گوشم می رسید و بویها در کمال خوشی که هرگز به مشام کسی مثل آن نخورده بود به مشام می خورد و مامون در بلندی نشسته بود مرا آواز داد و همان اعتراض کرد و همان جواب شنید و چون خیمه ناپیدا شد مولای خود را در کفن بر سریری خوابانیده دیدم مامون و حضار آمده نماز کردند و چون به طرف قبر آمدم و ظاهر شد که به کندن آن زمین قادر نیستند من گفتم به من فرموده که یک کلنگ بر زمین زنم تا قبر ظاهر شود مامون گفت اگر چه عجب است اما از او دور نیست پس کلنگی بر آن زمین زدم و قبر مهیا ظاهر شد مامون به من گفت تو در قبر شو و مولای خود را در قبر بخوابان گفتم امر نموده تا صبر کنم که آبی ظاهر خواهد شد ظاهر شود و فرو نشیند و مردمان منتظر بودند که آبی پیدا شده و جوش زده تا به لب قبر پر شد و ماهی به طول قبر پیدا شد و ساعتی حرکت کرده و چون آب به زمین فرو نشست ماهی ناپدید شد و چون نعلبند مبارک را به نزدیک قبر رسانیدم بی آنکه دست کسی به آن حضرت برسد روایت دیگر آنکه چون آن حضرت را در کنار قبر گذاشتند ناگاه دیدم که پرده سفیدی بر روی قبر پیدا شد و ما قبر را نمی دیدیم و آن حضرت را به قبر بردند بی آنکه من دست برسانم خود به درون قبر رفت مامون به حضار امر نمود و گفت ها تو التراب باید یکم یعنی خاک بریزید به دستهای خود تا قبر پر شود من گفتم صاحب من گفته که کسی خاک نریزد گفت وای بر تو پس قبر را که پر خواهد کرد گفتم خبر داده که قبر خود به خود پر خواهد شد چنانکه باید و شاید پس مردم خاکها را که برداشته بودند از دست خود ریختند و بعد از لمح ای چنانکه گفته بود(۱) شد و مردمان پاره گریه و فغان کردند و برگشتند و بعد از آن ماموران مرا به خلوت طلبیده گفت هر چه از مولای خود شنیده بگو آنچه گفته بود عرض کردم گفت به خدا و رسول تو را قسم می دهم که به غیر از آن چه به من گفته هر چه از او شنیده بگو گفتم هر خبری که داده بود دادم مامون ابرام نمود که دیگر چیزی پنهانی گفت گفتم بلی خیر انگور و انار را هم داده بود پس دیدم که سرخ و زرد و سیاه شد و غش کرد و در آن حال گفت ویل للمامون من الله ویل للمامون من رسوله ویل للمامون من علی بن ابیطالب ویل للمامون من فاطمه ویل للمامون من الحسن و الحسين علیهم السلام و یک یک ائمه را نام برد تا به امام رضا (ع) در آخر گفت هذا و الله هم الخسران المبین مکرر این کلام را می گفت و بر سر خود می زد و من از او به خود ترسیدم و به گوشه می رفتم و بعد از زمانی باز مرا طلبید چون آمدم دیدم چون مستان نشسته است در این مرتبه که مرا دید گفت ای هرثمه و الله که تو نزد من عزیزتر از او نیستی بلکه از آنهاییکه در جمع آسمان و زمین الوند نزد من عزیزتر نیستند به خدا که اگر بشنوم که این کلام را جایی نقل کرده البته هلاک است گفت(۲) به خدا که از تو به این راضی نشوم تا قسم بر کتمان آن نخوری و عهد و پیمان نکنی و مرا قسم داد و از من عهد و پیمان گرفت و چون پشت گردانیدم پس

ص: ۷۳

۱- (۱) قبر پر خاک شد

۲- (۲) تو در امن خواهی بود، گفتم اگر چیزی از این خبر ظاهر شود، خون من بر تو حلال



شنیدم که می گوید یستخفون من الناس و لا یستخفون من الله تا آخر آیه یعنی از خدا نمی ترسند و از خلقان می ترسند و خدا در همه حال با ایشان است و هر چه می گویند و می کنند می شنود و می بیند و می داند و علمش به همه محیط است و از آن جمله از بحار نقل شده از بنی هاشم جعفری گفت بودم در مجلس حضرت رضا (ع) پس نشسته شدم بسیار و شرم مانع شد که در مجلس آن حضرت آب بطلم پس آن حضرت اب طلید و جرعه آشامید و به من داد و فرمود ای ابی هاشم بخور که اب سرد خویست و من خوردم بعد از آن تشنه شدم مرتبه دیگر پس آن حضرت به خادم خود نگاه کرد و فرمود بیار شربتی از آب و آرد گندم را تر کن به آن آب و قند داخل آن بکن و ای ابو هاشم که این تشنگی را زایل می کند و از آن جمله از بحار روایت شده از و شا از مسافر گفت گفتم به حضرت رضا (ع) که دیدم در خواب گویا روی قفسی بر زمین گذاشته شده و در آن قفس چهل جوجه هست حضرت فرمود اگر راست می گوئی خروج می کند از ما مردی و چهل روز زنده خواهد بود راوی گفت پس خروج کرد محمد پسر ابرهیم طباطبا و چهل روز زنده بود و از آن جمله از بحار روایت شده که گفت علی بن الحسین بن یحیی برادری داشتم که بر مذهب مرجیه بود و نام او عبدالله بود و طعن می زد بر ما پس نوشتم به حضرت رضا شکوه آن مرد در او التماس نمودم برای رجوع او به مذهب حق پس حضرت نوشت به من که به زودی رجوع خواهد نمود از مذهب خود و نخواهد مرد مگر بردین خود و به زودی پسری متولد می شود برای او از کنیزک علی بن الحسین راوی گفت یک سال تمام نشده که به مذهب خود برگردید و آن مرد امروز بهترین اهل بیت من است و زائید کنیز خاصه او پسری برای او و از آن جمله در بحار روایت کرده از هارون پسر موسی در حدیثی که گفت بودم با حضرت رضا (ع) در بیابانی پس سرکشی کرد اسب آن حضرت پس دست برداشت از عنان و سردار اسب رفت به چراگاه علف و اقب خورد و بول کرده برگشت پس آن حضرت به من نگاه کرد و فرمود که عطا نشده به داود پیغمبر چیزی از فهمیدن زبان و تسخیر حیوانات مگر آنکه عطا کرده شده به محمد و آل او (ص) بیشتر از آن و از آن جمله در بحار روایت کرده از نصر بن صباح که گفت حدیث کرد مرا اسحق بن محمد به یک واسطه از احمد بن محمد بن مطرز و زکریا و لؤلؤی گفت یا ابرهیم پسر شعیب نشسته بودم در مسجد رسول خدا و در پهلوی من مردی بود از اهل مدینه پس گفت و کو نمودم به او زمان بسیاری و از من پرسید که از مردم کجائی گفتم از مردم عراق پرسیدم که تو کیستی گفت غلام حضرت امام رضا (ع) گفتم من حاجتی دارم به آن سرور گفت چه حاجت داری گفتم رقعہ مرا به او می رسانیب گفت بلی هر وقت خواهی می رسانم راوی گفتن پس من بیرون آمدم و کاغذ گرفتم و نوشتم در آن کاغذ بسم الله الرحمن الرحیم به درمستی که پدران تو خبر می دادند ما را به چیزهائی که در آن دلایلها و علامتها بر امامت ایشان بود و من می خواهم خبر بدهی مرا به نام من و پدران و نام فرزندان من و رقعہ را مهر کردم و به او دادم پس فردا آن غلام آورد به جهت من نوشته سر به مهری پس مهر آن را برداشتم و خواندم دیدم در آخر آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم ای ابرهیم از جمله پدران تو بود شعیب و صالح از جمله پسران تو است محمد و علی و فلانہ دختر لیکن زیاده کرده بود اسمی چند که من نمی دانستم آنها را از اسامی آباء خود پس بعضی اهل مجلس به او گفتند چنانکه آن اسمها را درست بیان نموده البته این اسمها را نیز درست بیان کرده تفتیش کن تا معلوم شود پس تفتیش کردم تا معلوم من شد که

راست فرموده بود و از آن جمله در بحار از حمد و میربیک واسطه از علی بن الحسین بن عبدالله نقل نموده که گفت سوال نمودم از حضرت رضا اینکه اجل من تاخیر شود فرمود اینکه ملاقات کنی پروردگار خود را و پیامرزد گناهان تو را بهتر است برای تو و علی بن الحسین راوی حدیث حدیث کرد به فرموده آن حضرت برادران خود را در مکه و مرد در زخریمیه در بر گردیدن از مکه در همان سال و این حکایت در سال دویست و بیست و نه از هجرت بود صاحب بحار روایت نموده و در حدیث طولانی از علی بن مهزیار اینکه حضرت امر کرد او را که بسازد برای او مقدار ساعتها را راوی گفت پس ساختم و بردیم آن مقدار ساعتها را به جهت او و رسید به ما تشنگی سختی پس هنوز تشنه بودیم که بیرون آمدند به سوی ما بعضی خدمتکاران و با ایشان سیوها بود از آب بسیار سرد و خوردیم از آن آب و حضرت بر کرسی نشسته بود پس افتاد سنگ ریزها پس فرمود به مسرور به لغت فارسی هشت بعد از آن فرمود به لغت فارسی در بر بند و به لغت فارسی تکلم می فرمود و از آن جمله در بحار روایت شده که سوال کرده شده حضرت رضا را از طعام و مزه نان و آب پس فرمود مزه آب مزه حیوت و مزه نان مزه قوت و زندگانی به آن می شود یاسر خادم گفت به حضرت رضا گفتم در خواب دیدم گویا قفسی در آن هفده شیشه بود ناگاه قفس افتاد و شیشه ها شکست حضرت فرمود اگر راست باشد خواب تو خروج می کند مردی از اهل بیت من و هفده روز پادشاهی می کند بعد از آن می میرد پس خروج کرد محمد بن ابرهیم در کوفه بابی الثریا و هفده روز ماند بعد از آن مرد و از آن جمله از بحار محمد بن عیسی از ابی هاشم روایت کرده که گفت ابی هاشم من چاشت می خوردم با حضرت پس آواز کرد بعض غلامان خود را به زبان سقلانیه و زبان فارسی و بعضی اوقات می فرمود که این غلامان من چیزی می نویسند به زبان فارسی پس من گفتم به غلام که بنویس و نوشت و آن حضرت زبان فارسی را بیان می نمود به جهت آن غلام و از آن جمله از بحار معاویه بن حکیم از و شا روایت کرده که گفت حضرت امام رضا (ع) به من گفت بدون سوال که پدر من شب گذشته نزد من بود راوی گفت پدر تو حضرت فرمود پدر من گفتن در جواب اینکه حضرت جعفر می آیند به سوی پدرم و می گفت ای پسرک من چنین کن و چنان کن راوی گفت پس داخل شد بر آن حضرت بعد از این و فرمود که خواب و بیداری ما یکیست و از آن جمله در بحار از محمد بن منصور سرحنی به اسناد از محمد بن کعب قرطی معجزه خواب دیدن حضرت رسول و هیجده دانه خرما به او دادن تا آخر که در طی معجزات ذکر شد ولیکن در بحار گفته که ذکر کرد همین معجزه را عمر ملا موصلی در کتاب وسیله به این عنوان گفت دیدم در خواب و حکایت هیجده دانه خرما را نقل نموده اما در روایت اولی خرمای صیحانی و در روایت ابن علوان رطب برنی مذکور است و در آخر حدیث نقل کرده که آن حضرت بعد از چند روز فرستاد نزد من و ردائی طلبیده به طول و عرض معین من گفتم چنین ردائی ندارم پس آن حضرت گفت که حضرت می فرماید که ردائی چنین در فلان سبط است و زن تو به جهت تو فرستاده راوی گفت به خاطر رسانیدم و سبط را ملاحظه نمودم و ردا را یافتم در آن سبط چنانکه حضرت فرموده بود و از آن جمله قطب راوندی از حسن بن عباد که کاتب حضرت امام رضا (ع) بوده روایت کرده است که گفت چون مامون لعین اراده سفر بغداد کرد به خدمت امام رضا حاضر بودم چون نشستم فرمود که ای پسر عباد داخل عراق نخواهم شد و عراق را نخواهم دید چون این سخن را شنیدم گریستم و گفتم یا بن رسول الله مرا اهل و فرزندان

خود ناامید کردی حضرت فرمود که تو داخل خواهی شد و من داخل نخواهم شد پس حضرت امام رضا به حوالی شهر طوس رسید بیماری آن حضرت را عارض شد وصیت فرمود که قبر او را در جانب قبله در نزدیک دیوار بکنند و میان او و قبر هارون سه زرع راه بگذارند و پیشتر برای هارون می خواسته اند که در آن موضع قبر بکنند بیل و کلنگ بسیار شکسته شده بود و نتوانسته بودند که حفر نمایند حضرت فرمود که به آسانی کنده خواهد شد و صورت ماهی از مس در آنجا پیدا خواهد شد و بر آن نوشته به خط عبری و لغت عربی خواهد بود پس لحد را حفر نمائید و بسیار عمیق کنید و آن صورت ماهی را نزدیک پای من دفن کنید چون شروع کردند به کندن قبر مقدس هر کلنگی که می زدند مانند ریگ نرم فرو می ریخت به زمین تا اینکه صورت ماهی از مس پیدا شد و در آن نوشته شده بود که روضه سلطان علی بن موسی الرضا است و گودال قبر هارون جبار است و از آن جمله آخوند مرحوم در بحار نقل کرده از محمد بن مسعود از محمد بن مسعود از محمد بن بضریر از احمد بن محمد بن عیسی گفت که نوشت به خدمت حضرت امام رضا (ع) علی بن الحسین بن عبدالله و استدعائی کردند برای زیادتی عمر خود تا اینکه بنماید به او آنچه می خواهد پس نوشت آن حضرت در جواب او که می گردی تو در همسایگی رحمه الله تعالی و این بهتر است از برای تو پس فوت شد آن مرد در خزیمه و از آن جمله در عیون اخبار مذکور است که نقل کرد عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطاره در سال سیصد و پنجاه و دوم از هجرتا گفت حدیث کرد ما را علی بن قتیبه از فضل بن شاذان از صفوان بن یحیی از محمد بن ابی یعقوب بلخی از موسی بن مهران گفت شنیدم جعفر پسر یحیی را که می فرمود شنیدم از عیسی بن جعفر که می فرمود به هارون در وقتی که متوجه شده بودیم از رقه به مکه که آیا خواطر داری قسم خوردن خود را در باب آل ابی طالب پس به درست که تو قسم یاد کردی به اینکه هر کس ادعا کند امامت را بعد از امام موسی بزنی تو گردن او را و از کجاست این صبر کردن تو و این پسر او علی است که ادعای امامت می کند و گفته می شود در او آنچه گفته می شود در باب پدرش پس نگاه کرد هارون به سوی او از روی خشم و گفت چه می بینی و اراده داری اینکه بکشم همه ایشان را گفته موسی پس چون شنیدم آن را بر گردیدیم پس خبر دادم آن حضرت را پس حضرت گفت قسم به خدای تعالی که قادر نیستند ایشان بر من به چیزی و از آن جمله روایت کرده است شیخ برسی در کتاب مشارق الانوار و آخوند مرحوم در بحار الانوار اینکه مردی از واقفیه جمع کردن مسائل مشکله چند در طوماری و در خواطر خود گذرانید که اگر بداند حضرت امام رضا (ع) جواب و معنی آنها را پس او است ولی امر پس آمد به در خانه آن حضرت و ایستاد تا اینکه مجلس آن حضرت از مردم سبک شد پس بیرون آمد غلامی و به دست او رقعہ بود که در آن جواب مسائل او بود به خط امام (ع) پس گفت مر او را خادم که کجاست طومار پس بیرون آورد طومار را پس گفت مر او را که می فرماید بر تو ولی خدا که اینست جواب آنچه در طومار است پس فرا گرفت او را و رفت و از آن جمله در بحار الانوار نقل کرده از عبدالله بن ابی عبدالله البغدادی که گفت به سوی حضرت امام رضا (ع) آمد مهمانی و بود آن حضرت نشسته و گفتگو می کرد با امام تا اینکه چراغ خاموش شد پس آن مهمان دراز کرد دست خود را تا روشن کند چراغ را پس پیش دستی کرد آن حضرت و دست خود را

دراز کرد و آن چراغ روشن شد و فرمود خدمت کردن ما برای مهمان لازمست و از آن جمله آخوند مرحوم در بحار الانوار به اسناد نقل کرده از مردی که از اولاد علی بن یقطين بود که او گفت اختلاف کردند مردم در باب امامت حضرت امام رضا (ع) و جمع کردند از مسائل مشکله خود به قدر پانزده هزار مسئله و به روایت دیگر هیجده هزار مسئله و سوال کردند از آن حضرت جواب آنها را آن حضرت فرمود همه آنها را به نحوی که همگی قائل شدند و اکثر جوابها و مسائلها و تمثالهای آن حضرت همه از قرآن بود و عبد السلام بن صالح هروی در طی حدیثی گفته که ندیدم عالمتر از علی بن موسی الرضا (ع) کسی را و ندیدم حاضر جواب تر از برای جواب مسائل سوای او کسی را زیرا که جمع کرد مامون جمیع علمای ادیان را و فقهای شریعت و متکلمین و اهل مقالات و جاثلیق و راس الجالوت و رؤس الصائین و الهرمز الاکبر و اصحاب زرهشت و فطاط رومی و اهل شرک و انکار و مباحثه را از برای مباحثه نمودند به آن حضرت و آن حضرت جواب داد همه ایشان را و بر همه آنها غالب آمد و همگی به فضل آن حضرت و عجز خود اقرار نمودند و اکثر مسلمان شدند الحدیث و معجزه بودن این حدیث غالب آمدن آن حضرتست بر همه آنها و اقرار نمودن به عجز آنها و از آن جمله آخوند مرحوم در بحار الانوار نقل کرده از حسین بن بشار که گفت داود بن کثیر به خدمت حضرت امام رضا (ع) عریضه نوشته بود در وقتی که محبوس بود و استدعای دعا نموده بود از آن حضرت از برای خلاصی خود از حبس پس آن حضرت نوشته بود در عریضه او اینکه بسم الله الرحمن الرحيم عافيتم دهد خدای تعالی ما را و تو را به بهترین عافیتی در دنیا و آخرت به رحمت خود و نیست ما را هیچ نعمتی مگر از جانب خدا و او را شریکی نیست رسید به من نوشته تو ای ابا سلمان و هر آینه قسم خوردم به عمر خودم که هر آینه ایستادگی کردم به قضای حاجت تو و کوتاهی نکردم پس اعتماد کن به خداوند که اعتماد به اوست و حولی و قوتی نیست مگر به خدای تعالی و به برکت دعای آن حضرت از خبس نجات یافت و از آن جمله آخوند مرحوم در بحار الانوار نقل کرده از محمد بن عیسی که گفت آمدم من و یونس بن عبدالرحمن به در خانه حضرت امام رضا (ع) و جمعی آنجا حاضر بودند و اذن دخول بر آن حضرت می طلبیدند پیش از ما و ما هم اذن طلبیدیم بعد از آنها پس اذن دخول دادن آنها را و داخل شدند ایشان و ایستادیم ما پس اندک زمانی نشد که ایشان بیرون آمدند و رخصت دادند ما را به رسیدن به خدمت آن حضرت پس ما داخل شدیم و سلام کردیم و جواب سلام ما را دادند و امر به نشستن فرمودند پس یونس سوال کرد از آن حضرت از مسئله چند و آن حضرت همه آنها را جواب فرمودند پس گفت آن حضرت را که ای سید من عم تو خروج به جانب بصره کرده و طلبیده مرا و من ایمن نیستم بر نفس خودم و چه مصلحت می بینی برای من به بصره بروم یا به کوفه مراجعت نمایم آن حضرت فرمودند که به کوفه برو که سلامت و نصرت از برای تو خواهد بود پس بیرون آمدیم از خدمت آن حضرت و نفهمیدیم معنی آنچه را که فرموده بودند آن حضرت پس وقتی که به قادسیه رسیدیم و آمدند جمع کثیری گریزان و گریخته بود ابوالثریا سر کرده لشکر زید و داخل شده بود هرثمه به کوفه و طلب می کردند ما را و ما داخل صحرا گردیده بودیم و جمعی از طالبان به قادسیه به استقبال ما

آمده بودند و دانستیم معنی کلام آن حضرت را و رفتیم به کوفه و بدی به ما نرسید و از آن جمله در کتاب انیس الزائرین روایت شده از علی بن اسباط که گفت من در روز عرفه به خدمت حضرت امام رضا (ع) رفتم به بقیع و چون زیارت کردیم و در اثنای راه به آن حضرت عرض کردم که یا حضرت پریشان شده ام و فقر و احتیاج من بسیار شده آن حضرت چون این را شنید سر تازیانه که در دست مبارک داشته اند بر سنگی زدند به فرمان حق تعالی شوشه از طلا از آنجا در آمد آن را برداشته و به من داد و چون موازنه کردم صد دینار بود فرمودند که این را بگیر و خرج کن من آن را صرف خود کردم و از اضطراب بیرون آمدم الی حره و ایضاً قطب راوندی از ابرهیم بن موسی روایت نموده است که در مرو در مسجدی که به حضرت امام رضا (ع) منسوبست روزی به خدمت آن حضرت رفتم و از شدت پریشانی و عدم بضاعت شکوه به آن حضرت نمودم آن سرور مرا نوید داد و از مسجد بیرون آمد و جمع کثیری از موالیان به استقبال آن سرور شتافتند و آن جناب قریب به نماز عصر متوجه قصری که در آن حدود بود شدند و من از عقب آن سرور روانه شدم تا به پای درختی که در نواحی آن قصر بود رسیدیم چون این وقت جز من احدی در خدمت آن سرور نبود فرمود که نزدیک بیا و اذان بگو تا نماز بجا آوریم عرض نمودم یا بن رسول الله جمعی از عقب ما می آیند هرگاه صبر کنیم که ایشان به ما ملحق شوند اولی خواهد بود آن سرور فرمود که نماز را در اول وقت دریاب و بدون عذر به تعویق مینداز من اذان گفتم و به آن مقتدای عالمیان نماز گذاردم و بعد از فراق از نماز گفتم یا بن رسول الله مرا نوید دادی که از پریشانی برهانی امید دارم که در این روز مسئول مرا مبذول دارید آن سرور در همان موضع که نشسته بود زمین را اندکی کند و دست به آن مکان برد و مثنی سنگ ریزه برداشت و به من داد به قدرت کامله الهی و به اعجاز آن سرور در و جواهر گردید و به برکت آن سرور سرآمد اغنیا شدم و مال و ملک من به هفتاد هزار دینار رسید و ایضاً از شیخ کلینی و شیخ مفید و غیر هم روایت شده به طریق معتبر از غفاری که او گفت مردی از آل ابی رافع آزاد کرده رسول خدا که اسم او طین بود از من حقی طلب داشت پس طلب نمود و ایستادگی کرد در طلب خود و بنا بر روایتی که در تحفه الرضا (ع) نقل شده در مسجد ایستاده و فریاد می کرد که غفاری مال مرا خورده است و پس نمی دهد و مردمان بر دور او جمع شدند و یاری او می نمودند پس چون من چنین دیدم نماز صبح را در مسجد رسول الله (ص) گذاردم و متوجه خانه مبارک حضرت امام رضا (ع) شدم و رو به آستان ملایک پاسبان نمودم و آن حضرت در این وقت در عریض تشریف داشتند چون به نزدیک خانه آن سرور رسیدم دیدم که آن حضرت از خانه مبارک تشریف آوردند بر الاغی سوار شده و پیراهنی پوشیده و ردائی بر دوش مبارک خود افکنده بود چون نظرم بر آن حضرت افتاد حیا مانع شد و ایستادم پس چون آن حضرت به من رسید ایستاده و نظر مرحمتی به من نمود پس من بر آن حضرت سلام نمودم و به گریه در آمدم و آن زمان ماه مبارک رمضان بود پس عرض کردم که حق تعالی مرا فدای تو گرداند به درستی که بنده و آزاد کرده شما طیس حقی از من طلب دارد و به خدا قسم که او مرا بد نام و مشهور نموده به خوردن مالکسان و من را در این وقت از اداء حق او قدرت نیست و در خواطرم آن بود که آن سرور او را امر فرماید که چند روزی دست از

من برداشته مرا مهلت دهد به خدا قسم که من به خدمت آن حضرت عرض نمودم که طلب او چه قدر و چند دینار است و نام هیچ چیز در خدمت آن حضرت نبردم پس آن حضرت به من فرمودند در اینجا باش تا من برگردم و رجوع نمایم پس من در در خانه منوره آن حضرت نشستم تا اینکه وقت نماز شام شد چون نماز شام را گذاردم و حال اینکه روزه دار بودم پس دلتنگ شدم و خواستم که برخیزم و به منزل خود برگردم که ناگاه آن سرور عالمیان در رسیدند دیدم آن حضرت را که می آید و دور او را مردمان گرفته اند و ساثلان بر سر راه نشسته اند و آن سرور بر ایشان تصدقات می فرماید تا آنکه آمدند و داخل خانه منور خود شدند و در همان لحظه بیرون آمدند و مرا طلب فرمودند پس من بر خواستم و به سوی آن سرور رفتم و به آن سرور داخل خانه مبارک او شدم پس آن حضرت نشستند و من نیز نشستم و به آن حضرت احوال ابن مسیب حاکم مدینه را می گفتم و بسیار بود از آنچه گفتم به آن حضرت از احوال ابن مسیب پس چون فارغ شدم و سخن تمام شد آن حضرت فرمودند که گمان ندارم که تا به حال افطار کرده باشی عرض کردم که خیر افطار نمودم پس آن حضرت طعمی از برای من طلب نمودند و در پیش من گذاشتند و فرمودند به آن غلام که با من طعام بخورد من با آن غلام در خوردن طعام اشتغال نمودیم چون از صرف طعام فارغ شدیم آن حضرت فرمودند به من که آن پستی را بلند نما و آنچه در زیر اوست بردار پس من آن پستی را برداشتم دیدم که قدری اشرفی در آنجا است پس آن اشرفیها را برداشتم و در آستین جامه خود گذاشتم پس آن حضرت به چهار نفر از غلامان خود امر فرمودند که مرا همراهی نمایند و از من جدا نشوند تا اینکه مرا به خانه ام برسانند پس من عرض کردم که فدای تو شوم به درستی که شب گردان ابن مسیب حاکم مدینه می گردند و من اکراه دارم از اینکه آنها مرا ملاحظه نمایند با غلامان شما پس آن حضرت فرمودند که راست و درست گفתי حق تعالی برساند تو را به رشاد و سداد پس امر فرمودند به غلامان خود که همراه من باشند و هر وقت که من ایشان را برگردانم برگردند پس من با غلامان آن حضرت آمدم و چون نزدیک خانه خود رسیدیم و خاطر من جمع شد ایشان را برگردانیدم و داخل خانه خود شدم و چراغ طلب نمودم و به آن اشرفیها نظر نمودم و شمردم چهل و هشت اشرفی بود و در میان آن اشرفیها اشرفی دیدم که می درخشید در نهایت درخشندگی و حسن و تلوؤ بود من در این حالت تعجب نمودم و آن را برداشتم و نزدیک چراغ بردم دیدم که در آن اشرفی به خط جلی واضح نقش شده است که حق آن شخص بیست و هشت اشرفیست بیست باقی را خود بردار و به خدا قسم که من به آن حضرت عرض ننموده بودم که طلب آن مرد چه قدر است و شکر خداوند متعال نمودم مؤلف گوید نظیر این حدیث بعد از این موافق روایت عیون اخبار الرضا مذکور خواهد شد در کتاب عیون اخبار الرضا از هشام عباسی مرویست که گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا و اراده داشتم که سوال کنم از آن سرور که تعویذ نماید مرا به جهت درد سری که بر من وارد شده بود و اینکه دو جامه از جامهای خود که در آن احرام بسته اند به من مرحمت فرماید پس چگونه داخل شدم بر مجلس بهشت مثال آن سرور از مسائلی که داشتم سوال نمودم و آن سرور جواب مسایل مرا دادند ولکن از حوائجی که مکنون خواطر من بود فراموش نمودم و در وقتی که خواستم از خدمت آن سرور عالمیان مرخص شوم و اراده نمودم که وداع نمایم

آن سرور را فرمودند بنشین پس در پیش روی آن سرور نشستیم و آن سرور دست مبارک بر سر من نهاد و تعویذی به زبان مبارک ادا فرمودند و بعد از آن دو جامه از جامهای مبارک خود طلب فرمودند بعد از اینکه آن دو جامه را حاضر نمودند به دست مبارک خود به من مرحمت فرمودند که در این دو جامه احرام ببند پس هشام می گوید بعد از آنکه به مکه مشرف شدم بعد از ادای مناسک خواستم که دو ثوب سعديه اتياع نمايم يکي به جهت فرزند خود و ديگري به جهت خود هر چند در مکه تفحص نمودم که شاید آن ثوبی که خواسته بود بیابم و به جزم ممکن نشد پس بعد از آن به مدینه طیه در وقت مراجعت رسیدم و باز به خدمت سراسر سعادت آن حضرت مشرف شدم و چون خواستم که آن سرور را وداع نمایم و برگردم گویا آن سرور مثل سابق از قصدی که سابق در مکه نموده بودم مطلع شده بودند باز به غلام خود فرمودند که دو ثوب سعديه که عمل موشی بود که بسیار نفیس است حاضر نمائید چون آن دو ثوب را به خدمت آن سرور آوردند حضرت به دست مبارک خود به من مرحمت فرمودند و ایضاً در عیون اخبار الرضا (ع) مرویست که عبدالله بن مغیره می گوید که من در اول امر واقفی بودم و بر همین مذهب بودم که به مکه معظمه به طواف بیت الله الحرام مشرف شدم و در آن مکان فیض نیسان خلیجان و اضطرابی از مذهب خود حاصل نمودم پس خود را به ملتزم رسانیدم و آن را در بر گرفتم و بعد از آن به درگاه قاضی الحاجات مناجات نمودم و عرض نمودم الهی تو میدانی مطلوب و مقصود مرا ای خداوند جهان و راهنمای گمراهان مرا به بهترین ادیان و راهنمایی نما بعد از آن در قلب خود چنان قصد نمودم که بعد از عود از مکه معظمه به خدمت حضرت امام رضا (ع) مشرف شوم به و این عزم به مدینه طیه آدمم و به در خانه کثیر الانوار آنم امام ابرار ایستادم پس به غلام آن سرور گفتم که به آقای خود عرض کن که شخصی از اهل عراق بر در خانه منتظر وصول خدمت شما است به محض اینکه این سخن را به غلام آن حضرت بیان نمودم که ناگاه صدای روح افزای آن سرور را شنیدم که از میان خانه ندا فرمودند که ای عبدالله بن مغیره داخل شو عبدالله می گوید چون داخل خانه آن سرور شدم و نظر مبارک آن سرور بر من افتاد فرمودند ای عبدالله خدا دعائی که در ملتزم نمودی بر آورد و حاجت تو را روا نمود و تو را به دین خود هدایت فرمود چون این کلام را از آن سرور شنیدم عرض نمودم که شهادت می دهم که تو حجت خدائی و امین خدا می باشی بر خلق او (۱) مؤلف گوید که از ظاهر حدیث چنین معلوم می شود که از آن زمان از مذهب واقفیه برگشت بدان که اخباری که حال ذکر می شود تا به جائی که از تحفه المجالس نقل شده از کتاب عوالم به طریق نقل شد در کتاب قرب الاسناد از دیان بن صلت روایت شده که در خراسان بر در خانه آن حضرت به معمر گفتم که چه شود که اگر از سید من سوال نمائی که جامه از جامه های خودش را بر من بپوشاند و از آن دراهم که به اسم مبارکش سکه شده است قدری به من عطا فرماید پس معمر به من گفت که من همان وقت به خدمت آن حضرت رفتم و خود آن سرور ابتدا به سخن نمود و فرمود که ای معمر آیا ریان نمی خواهد که ما جامه از جامه های خود را در او بپوشانیم با قدری از دراهم خود را به او ببخشیم من گفتم سبحان الله او در این ساعت بر در خانه همین خواهش را از من نمود آن حضرت خندید و فرمود که مؤمن توفیق داده شده است برو و او را بیاور ریان می گوید که معمر مرا داخل خانه نمود و من سلام کردم و آن سرور رد سلام فرمود و دو جامه از جامه های خود طلید و به من داد

۱- (۱) ای شیعه تعجبی نیست از اینکه آن سرور از قصدی که عبدالله بن مغیره در ملتزم نموده مطلع شده باشند زیرا که سر جد بزرگوارش در بالای نیزه از قصدی که ابن و کیده نموده مطلع شدند و حکایت آن واقعه غریبه چنانچه چنانچه در تحفه

الحسینیه از کتب معتبره نقل نموده ام به این قسم است که حارث بن وکیده می گوید من در میان جماعتی بودم که سر مبارک امام حسین را برداشته بودند شنیدم که آن سر مبارک تلاوت سوره کهف می نماید من در تحیر شدم که چگونه آن سر خون آلود به آواز روح افزا و صورت دار با تلاوت قرآن می نماید و از جهت دیگر من متحیر بودم که سر بریده چگونه قرآن را تلاوت می نماید پس شنیدم که آن سر مبارک به من خطاب فرمود که یابن وکیده اما علمت انا معاصر الاعصد احیا عند ربنا نرزق فضلت فی نفسی اسرق نفسه پس بار دیگر شنیدم که آن سر مبارک خون آلود به من فرمود: یابن وکیده اما علمت انا معاصر الأئمه أحياء عند ربنا فرزق فقلت فی نفسی اسرق نفسه، پس بار دیگر شنیدم که آن سر مبارک خون آلود به من فرمود: یابن وکیده لیس لك الی ذلك سبیل سفکهم دمی اعظم عند الله من تیرههم ایه فذرهم فسوف یعلمون و اذالاعلال فی اعناقهم و السلاسل یسبحون و نعم چه جلوه گر بسنان شد سر امام شهیدان \*\*\* رسیده آنچه به صحت خبر ز ابن وکیده سری به نیزه بدیدم که در تلاوت قرآن \*\*\* همان سری که خدایش ز سروران بگزیده سری به نیزه بدیدم که در زمان حیاتش \*\*\* نسیم راحت دنیا به کوی او نوزیده سری به نیزه بدیدم که در میانه مهدش \*\*\* لب رسول خدا را بجای شیر مکیده سری که گیسوی او را ز سلسبیل بکرز \*\*\* بشسته فاطمه و جبرئیل شانه کشیده سری به نیزه بدیدم که خاک مقدم او را \*\*\* برد ملک به فلک همچه سُرمه دیده بدیده به دل خیال نمودم که در ربایمش از نی \*\*\* برم نهان کنمش دفن، مخفی از همه دیده که ناگهان لب معجز بیان نمود و به من گفت \*\*\* تو را چه کار به این فکر خام یابن وکیده صلاح نیست که گویم میان این همه لشکر \*\*\* که مدنظر تو چه داری به خاطرت چه رسیده ولی گذار بَرَد راضیم که تا صف محشر \*\*\* سرم به نوک سنان و تنم به خاک طپیده مرا گذار که سنگم زنند قوم جفا جو \*\*\* هنوز ظلم همه شامیان به من نرسیده یکی به طفیه بگوید که خارجیت همین سر \*\*\* یکی به خنده که حرف یزید را نشنیده هنوز چوب یزید لعین ملحد کافر \*\*\* میان طشت طلا بر لبان من نرسیده نرفته هیچ سری بر سنان به غیر سر من \*\*\* به غیر شمر کسی از قفا سری نبریده



و چون برخواستم سی درهم به من داد مؤلف گوید نظیر این حدیث از ریان بن صلت مذکور خواهد شد و در کتاب بصائر الدرات مرویست که ابن ابی نصر می گوید من تا قادسیه به استقبال حضرت امام رضا رفتم و آن حضرت فرمود که حجره به کرایه از برای من بگیر که دو در داشته باشد و یک در از کاروانسرا باز باشد و در دیگر از بیرون زیرا که آن از برای من بهتر است پس آن حضرت صندوقچه بزرگی و مصحفی نزد من فرستاد و مکرر فرستاده آن حضرت به نزد من می آمد و آنچه می خواست من از برای او سخریدم روزی تنها شدم و آن مصحف را برداشتم که از آن قرائت نمایم چون او را گشودم و در سوره لم یکن نظر کردم و در آن سوره زیادتیهها دیدم که در مصحفهای دیگر نبود و آنها را خواندم و نفهمیدم و پس دوات و کاغذ برداشتم و اراده نمودم که آن را بنویسم برای آنکه از آن حضرت سوال نمایم و پیش از آن که او را بنویسم خادم آن سرور آمد و مندیلی و ریشمانی و خاتمی آورد و گفت که مولای من تو را امر نموده است که مصحف را در میان آن مندیل بگذار و به آن خاتم آن را مهر نما و با خاتم به من بدهی که ببرم و من چنان کردم مؤلف گوید مؤید این حدیث است حدیث مشهوری که در السنه وافواه مذکور است که در سوره لم یکن اسامی هفتاد نفر از منافقین بوده و بعد از رحلت نبوی (ص) اسامی آنها را از آن سوره انداختند و گویا آن سرور عالمیان اراده آن داشتند که آن شخص از مضامین آن سوره مطلع نگردد که مبدا مخالفین مطلع گردند و از شیخ کشی روایت شده است که علی بن خطاب واقفی بود یعنی به امامت امام رضا (ع) ایمان نیاورده بود و خود می گفت وقتی که موسم حج بود در عرفات بودم و تب شدیدی داشتم و تشنگی بر من غلبه نموده بود ناگاه آن حضرت را دیدم که آمد و یکی از بنی اعمامش با او بود و در پیش روی من ایستاد و به غلام خود سخنی گفت که من نفهمیدم پس آن غلام رفت و کوزه آبی آورد و آن جناب آن کوزه را گرفت و آشامید و زیادتیی آن را بر سر ریخت برای دفع کرمی پس به آن غلام فرمود که بار دیگر کوزه را پر آب کن و ببر و به آن مرد پیر بده که بیاشامد پس آن غلام آن را برای من آورد و گفت تو تب داری گفتم بلی گفت از این آب بیاشام و من آشامیدم و به خدا قسم همان لحظه تب من رفع شد الی آخر الحدیث ایضاً از عبدالله بن طاوس روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدم که یحیی بن خالد به پدر تو زهر خورانید فرمود بلی در سی دانه از رطب عرض کردم که آن حضرت نمی دانست که زهر در آنها است فرمود که محدث از او غایب شده بود پرسیدم که محدث کیست فرمود ملکبست اعظم از جبرئیل و میکائیل که با رسول خدا (ص) و با ائمه می باشند و چنان نیست که هر وقت که طلب کرده شود حاضر گردد پس به من فرمود که عمر تو طولانی خواهد بود و صد سال زنده بود و شیخ کلینی از حسن بن علی و شایع روایت کرده است که گفت به خراسان رفتم در وقتی که هنوز واقفی بودم و با خود متاعی برده بودم چون وارد مرو شدم در منزلی فرود آمدم همان لحظه مردی از اهل مدینه به نزد من آمد و گفت که ابوالحسن رضا (ع) می فرماید که فلان جامه که به فلان صفت است به نزد من فرست گفتم که کی آن حضرت را خبر داده است به ورود من و حال اینکه من در همین ساعت وارد شده ام و چنان جامه که می گوئی در نزد من نیست آن مرد برگشت و بعد از لحظه آمد و گفت آن حضرت می فرماید که چنان جامه در فلان موضع در فلان تاجه است من در آنجا طلب کردم دیدم که در زیر

متاعها بود و من فراموش کرده بودم و برای آن حضرت فرستادم ایضاً از حکیمه دختر امام موسی (ع) روایت کرده است که روزی امام رضا (ع) برادرم را دیدم که بر در حجره که در آن همیشه می نمودند ایستاده است و سخن می گوید و کسی در نزد آن حضرت نیست من گفتم آی سید من با که سخن می گوئی فرمود که عامر زهرائی به نزد من آمده است و سوال و شکایتی دارد گفتم ای سید من می خواهم که آواز او را بشنوم فرمود که اگر آواز او را بشنوی تب خواهی کرد و تا مدت یک سال با تب خواهی بود عرض کردم که می خواهم بشنوم فرمود که گوش بده چون گوش دادم صدائی مانند صفیر شنیدم و تا یک سال صاحب تب بودم و در بخ بودم ابن بابویه ره از عبدالله بن محمد هاشمی روایت نموده است که روزی به نزد مامون رفتم و مامون مجلس را خلوت نموده بود و مرا در پیش خود نشانید و طعام طلبید و با یکدیگر طعام خوردیم پس خود را به طیبی خوشبو نمودیم و امر نمود که پرده کشیدند و کسی در پس آن پرده بود امر نمود که بخوان از برای ما آن مرثیه که از برای آن کس که در طوس مدفونست گفته و آن کس یک شعر خواند مامون گریست و گفت ای عبدالله اهل بیت من و اهل بیت تو مرا ملامت می نمایند که چرا ابوالحسن رضا را نصب نمودی (۱) به خدا قسم که از برای تو حدیثی نقل نمایم که از آن تعجب نمائی روزی من به نزد او آمدم و گفتم فدای تو شوم در نزد پدران تو موسی و جعفر و محمد و علی بن الحسین علیهم السلام جمیع آنچه گذشته است و آنچه خواهد آمد تا روز قیامت بود و تو وصی و وارث ایشانی و علم ایشان را نزد تو است و مرا به تو حاجتی است گفت حاجت تو چیست گفتم که ظاهریه کنیز من که از سایر کنیزانم در نزد من عزیزتر است مکرر حامله شده و فرزندش سقط شده و الحال حامله است علاجی بفرمائید که دیگر فرزندش سقط نشود فرمود که ترسان مباش که سقط نخواهد شد بلکه پسری خواهد زائید که شبیه ترین خلق باشد به مادرش و در دست راستش انگشت کوچک زیادی خواهد بود که آن نیز آویخته نباشد پس با خود گفتم اشهد ان الله علی کل شیء قدیر پس زاهیرته پسری زائید که شبیه ترین مردم بود به مادرش و در دست راستش و پای چپش به همان نحو که آن حضرت فرموده بود انگشت زیاد بود به همان صفت پس کسی می تواند که مرا ملامت نماید نصب کردن او به ولایت عهدی و ایضاً از اسحق بن موسی روایت کرده است که وقتی که عم محمد بن جعفر در مکه خروج کرده بود و خود را امیرالمؤمنین نام نهاد و مردم به او به خلافت بیعت می نمودند حضرت به نزد او آمد و من در خدمت آن حضرت بودم که فرمود که این عم تکذیب پدر و برادر خود منما این امر به اتمام نخواهد رسید پس بیرون آمد و من نیز در خدمت آن جناب بیرون آمدم و روانه مدینه شدیم و به اندک زمانی جلودی آمد و با او محاربه کرد و او را منهزم ساخت و آخر الامر از جلودی امان طلبید و لباس سیاهی پوشید و بر منبر بالا رفت و خود را خلع نمود و گفت که این امر تعلق به مامون دارد و مرا در آن حقی نیست و به جانب خراسان رفت و در جرجان وفات یافت و ایضاً ابن بابویه از زیان بن صلت روایت کرده است که گفت وقتی که اراده رفتن به عراق داشتم برای وداع به خدمت آن سرور رفتم و با خود چنین قرار داده ام که چون آن حضرت را وداع نمایم التماس خواهم نمود که پیراهنی از جامهای خودش به من عطا فرماید و چند درهم نیز از مال آن حضرت می گیرم که از برای دخترانم انگشتر بسازم و چون آن حضرت را وداع نمودم چنان گریه و اندوه از مفارقت آن سرور بر من غلبه نمود که از آنها فراموش نمودم و چون بیرون رفتم

آن جناب مرا آواز داد که برگرد من برگشتم چون برگشتم گویا آن سرور از مکنون باطن من باخبر بودند و هر دو مطلب مرا بر آوردند و موافق روایت بزنی این است که من درباره آن حضرت شک داشتم و عریضه نوشتم و خواهش این داشتم که مرا اذن دهد و به خدمت آن سرور روم و با خود چنین قرار دادم که چون به خدمت آن جناب رسیدم از سرایه از قران سوال نمایم پس به من رسید جواب به این مضمون که عافانا الله و ایاک آنچه خواهش نموده بودی که به نزد من بیائی آمدن تو به نزد من بسیار صعب است و این گروه امر را تنگ گرفته اند و مرا میسر نیست که در این وقت تو را اذن بدهم و آن شه تعالی از این اذن خواهم داد و جواب از این آیات که من در خواطر خود قرار داده بودم همه را نوشته بود و به خدا قسم که من به هیچ وجه اشاره نکردم در اول که آن نوشته به من رسید تعجب نمودم و گفتم که این جواب من نخواهد بود تا آنکه بعد از آن ملتفت شدم و دانستم که آن حضرت به چه سبب آنها را نوشته است و ایضاً از بطنی روایت کرده است که آن حضرت (ع) چهار پای فرستاد به نزد من و من بر آن سوار شدم و به خدمت آن حضرت رفتم و شب در آنجا ماندم تا آنکه بیشتر از شب گذشت و چون اراده کردم که برخیزم فرمود که چنان می دانم که الحال نتوانی که به مدینه برگشت من عرض کردم که فدای تو شوم بلی چنین است فرمود که امشب در پیش ما بمان و فردا برو در امان خدا عرض کردم چنین می کنم پس کنیز خود را طلبید و فرمود که فراش مرا بیاور و برای او بگستران و لحاف مرا که بر روی او می خوابم بر روی او بینداز و همان بالش مرا در زیر سر او بگذار من با خود گفتم که برای که میسر شده است مثل آن چه امشب از برای من میسر شده و حق تعالی مرا در نزد خودش منزله عظیمی عطا نموده است و فخری کرامت فرموده است که به احدی از اصحاب ما نداده است امام چهار پای خود را می فرستد که بر آن سوار شوم و فراش خود را برای من می گستراند و مرا در لحاف خودش می خواباند و بالش خودش را در زیر سر من می گذارد و برای کسی امثال اینها میسر نشده است و من با خود این خیالات را می کردم و آن حضرت نشسته بود پس فرمود که ای احمد در وقتی که صعصعه بن صوحان بیمار شد و امیرالمؤمنین (ع) به عبادتش آمد و او به سبب آن بر مردمان فخر می کرد پس باید که نفس تو به فجر کردن میل نکند و برای خدا تذلل نمائی پس برخواست و رفت و ایضاً ابن کثیر روایت کرده است که در وقتی که امام موسی (ع) وفات نمود مردم در امر آن سرور توقف نمودند و من در آن سال به حج رفتم و به خدمت امام رضا (ع) بر خوردم و در دل خود چیزی گرفتم و این آیه را می خواندم که ابشراً منا واحداً نتبعه ناگاه دیدم که حضرت امام رضا (ع) مانند برق جهنده گذشت و فرمود که به خدا قسم که منم آن بشر و واجبست بر تو که متابعت من نمائی من گفتم که عذر خواهی می کنم به سوی خدا و بسوی تو فرمود که تو آمرزیده شدی و ایضاً ابن بابویه و صاحب کشف الغمه از و شا روایت کرده اند که گفت عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث از من خواهش نمود که به آن حضرت عرض کنم که هر چه از عرایض به آن جناب می رسد بعد از خواندن بسوزاند که مبادا به دست کسی افتد و چون من به خدمت آن حضرت رسیدم پیش از آنکه من اظهار نمایم فرمود که به صاحبت بگو که هر گاه که من نامه او را می خوانم می سوزانم مؤلف گوید گویا در آن نامه ها که حضرت آنها را می سوزانید چیزهایی نوشته بودند که به شیعیان ایشان از آن مضامین ضرری و اذیتی وارد می شد لهذا آن سرور آنها را سوزانیدند و بر طرف نمودند که به دست معاندان واقع نشود و باعث

اذیت و ضرر ایشان نگردد چنانچه این فعل را قیس بن مصهر صیداوی که رسول حضرت امام حسین (ع) بود به سوی اهل کوفه نمود و کیفیت آن واقعه سوزناک این است که حضرت سید الشهداء سه نفر از اصحاب وفادار خود را به کوفه فرستادند و خبر شهادت هر سه نفر قبل از ورود آن حضرت به صحرای کربلا به آن سرور رسید اول مسلم بن عقیل بود و دویم عبدالله یقظر برادر رضاعی آن سرور بود سیم قیس بن مصهر صیداوی بود آن سرور نامه به اهل کوفه نوشتند و او را روانه نمودند چون به قادسیه رسید حصین بن نمیر او را گرفت و خواست که نامه آن سرور را بگیرد نامه را پاره پاره نمود و به او نداد حصین بن نمیر او را به نزد ابن زیاد فرستاد ابن زیاد پرسید که تو کیستی گفت من مردی از شیعیان علی بن ابیطالب (ع) و پسر بزرگواران می باشم آن ملعون گفت چرا نامه را پاره نمودی گفت برای آنکه تو مطلع نشوی بر آن چه در آن نامه درج نموده بودند ابن زیاد گفت نامه را که نوشته بود و از برای که آورده بودی گفت نامه را امام حسین (ع) نوشته بود از برای جماعتی از اهل کوفه که من نامهای ایشان را نمی دانم ابن زیاد در غضب شد و گفت دست از تو بر نمی دارم تا اسامی ایشان را بگوئی یا بر منبر بالا روی و ناسزا به امام حسین بگوئی والا تو را پاره پاره می نمایم قیس گفت اما اول پس خبر نمی دهم تو را به اسماء ایشان و اما مطلب ثانی پس بجا می آورم پس قیس بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی را نمود و درود بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و صلوات بیشمار بر اهل بیت آن سرور و امیرالمؤمنین (ع) و امام حسین فرستاد و ابن زیاد و پدرش و سایر بنی امیه را لعن نمود و بعد گفت ای مردم منم پیک آن سرور به سوی اهل کوفه و آن حضرت را در فلان موضع گذاشتم هر که خواهد یاری آن سرور نماید به خدمت او بشتابد چون ابن زیاد این طریق از او دید امر نمود که آن صالح متقی را از بالای قصر به زیر انداختند و اعضای او خورد گردید بعد او را پاره پاره نمودند و در روایت دیگر وارد شده است که او را بر روی زمین انداختند در حالی که شانهای او را بسته بودند و استخوانهای او از آن ضرب در هم شکست و هنوز رمقی در او باقی بود که مردی که او را عبدالملک پسر عمیر بود سر آن مظلوم را از بدن جدا نمود و از کتاب بحار الانوار روایت شده که چون خبر شهادت آن سعادتمند به حضرت امام حسین (ع) رسید گریان گردید و به درگاه خداوند عالم عرض کرد که قرار بده میان من و شیعیان من در نزد خود منزل نیکوئی و جمع نما در میان ما و شیعیان ما در رحمت واسعه خود به درستی که تو بر همه چیز توانائی بلی ای شیعه در حق غلام سیاهی که در روز عاشورا جان خود را فدای آن سرور نمودند نیز در حق او دعاء نمودند و ایضاً ابن بابویه از حسن بن علی و شا روایت کرده است که گفت که من قطع به امامت آن حضرت نداشتم و مسائل چند از احادیث پدران بزرگوارش جمع کردم و آنها را در کتابی نوشته و در آستین خود گذاشتم و رفتم به در خانه آن حضرت برای آنکه او را امتحان نمایم چون به در خانه رسیدم گروهی را در آنجا دیدم که نشسته بودند و با یکدیگر سخن می گفتند من نیز با آنها نشستم و در فکر بودم که چگونه توانم بر آن حضرت داخل شوم ناگاه عذابی بیرون آمد و نوشته در دست داشت و گفت کیست حسن بن علی و شا پسر دختر الیاس بغدادی من برخواستم و گفتم که منم مطلب تو چیست گفت که مامورم که این نوشته را به تو دهم من او را گرفته به کناری رفتم دیدم که جواب جمیع مسائل من در آنجا

نوشته شده بود قطع بر امامت آن جناب نمودم و وقف را ترک کردم و ایضاً از وشا روایت کرده است که آن حضرت رقعہ به من نوشته بود و با غلام خود فرستاده بود که فلان جامه ما نصف از عمل فلان شهر از برای من بفرست من در جواب نوشتم و به آن فرستاده گفتم که چنان جامه در نزد من نیست و من هرگز او را ندیده ام و نمی شناسم آن غلام برگشت و گفت که نزد تو هست تجسس کن من آن را برگردانیدم و گفتم نیست مرتبه سیم آمد و گفت طلب کن که نزد تو خواهد بود و مردی جامه چند به من داده بود که آنها را بفروشم و من فراموش کرده بودم برخواستم و تجسس کردم در زیر همه متاعهای من سبیدی بود که جامهای آن مرد در آن بود چون آن را ملاحظه کردم دیدم که آنچه آن حضرت فرمود ماست در آنجا است برداشتم و فرستادم و ایضاً شیخ مفید از یکی اصحاب آن جناب روایت کرده است که وقتی آن حضرت به حج می رفت و من در خدمت آن جناب بودم و چون به کوهی که در چپ راهست و آن را قارع می گویند رسید و به آن کوه نظر کرده فرمود که بانی قارع و خراب کننده آن پاره پاره خواهد شد و ما ندانستیم که مراد حضرت چیست پس هارون به آن موضع رسید و فرود آمد و به آن کوه بالا رفت و جعفر بن یحیی را امر نمود که برای او بر بالای آن کوه مجلسی بسازند و چون از مکه مراجعت نمود امر کرد که آن را خراب کنند و چون به عراق رسید او را پاره پاره کردند و ایضاً از مسافر روایت کرده است که چون هارون بن مسیب به محاربه محمد بن جعفر آمد و بنا بود که روز دیگر محاربه واقع شود آن حضرت به من فرمود که برو به محمد بگو که فردا بیرون مرو که اگر بیرون روی من هم خواهی شد و اصحاب تو کشته خواهند شد و اگر از تو بپرسد که این را از کجا می گوئی بگو به خواب دیدم مسافر می گوید که من به نزد محمد رفتم و گفتم فدای تو بشوم فردا بیرون مرو که اگر بیرون می روی منم می گردی و اصحابت کشته می شوند گفت این را تو از کجا می گوئی و دانسته گفت در خواب دیدم گفت بنده با کون نشسته می خوابد و چنین خوابها می بیند و روز دیگر بیرون رفت و منهدم شد و اصحابش کشته شدند و ایضاً از احمد بن همزه روایت کرده است که به آن حضرت عرض کردم که چون بیرون آمدم زوجه من حامله بود دعا کن که خداوند عالم پسری به من کرامت فرماید فرمود که پسری برای تو متولد خواهد شد و او را عمر نام کن گفتم من او را علی نام نهاده ام و به اهلیم سفارش کرده ام که چون متولد شد او را علی نام نهند فرمود که البته او را عمر نام کن و چون به کوفه برگشتم دیدم که پسری برای من متولد شده است و او را به علی موسوم گردانیدند من او را به عمر موسوم ساختیم پس همسایگان نزد من آمدند و گفتند بعد از این هر سخنی که درباره تو بگویند ما قبول نخواهیم کرد در آن وقت دانستم که مراد آن حضرت صلاح حال از این هر سخنی که درباره تو بگویند ما قبول نخواهیم کرد در آن وقت دانستم که مراد آن حضرت صلاح حال من بوده است ایضاً از اسماعیل بن مهران نقل نموده است که من و احمد بزنتی در خصوص سن آن حضرت سخن می گفتیم و در حریاء به خدمت آن حضرت رسیدیم و احمد با من گفت که چون به خدمت آن جناب برسیم بیاد من بیاور که از سن مبارکش سوال نمایم زیرا که من می خواستم این سوال را بکنم و فراموش می کردم چون بر آن حضرت داخل شدیم و سلام کردیم رو را به جانب آمد کرد و فرمود که چند سال از عمر تو گذشته است عرض کرد که سی و نه سال فرمود که چهل و پنج سال از عمر من گذشته است و ایضاً از حسین بن علی وشا روایت کرده است که ما در مرو بودیم و مردی از واقفیه در نزد

ما بود من به آن مرد گفتم که از خدا بترس و من نیز مثل تو بودم و حق تعالی دل مرا نورانی گردانید و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیر و غسل کن و دو رکعت نماز بجا آور و از خدا بخواه که در خواب چیزی به تو بنماید که دلیل بر این امر باشد و چون به حجره خود برگشتم دیدم که رقعۀ از آن حضرت پیش از آنکه من آن را دعوت نمایم به خانه من آورده اند و در آنجا نوشته است که آن مرد را دعوت کن به این امر پس نزد آن مرد رفتم و او را خیر دادم و گفتم خدا را حمد کن و از او خیر را طلب کن صد مرتبه به او گفتم که نوشته از ابوالحسن پیش از آنکه من به خانه برگردم به خانه من برده بودند و فرموده بود که من تو را خبر دهم به امری که ما در آن هستیم و من امیدوارم که حق تعالی دل تو را روشن گرداند پس به جا آور نماز و روزه را که به تو گفتم پس در صبح روز شنبه نزد من آمد و گفت که شهادت می دهم که او امام مفترض الطاعه است گفتم از کجا بر تو معلوم شد گفت در شب گذشته آن حضرت در خواب به نزد من آمد و فرمود که ای ابراهیم به خدا قسم که تو به حق بازگشت خواهی کرد و ایضاً از احمد بن عمر هلال روایت کرده است که من به آن حضرت عرض کردم که من بر تو می ترسم از صاحب رقه یعنی هارون الرشید فرمود که بر من باکی از جانب او نیست و به درستی که خدا را بلادی هست که از آن طلا می روید و حق تعالی آن را حفظ نموده است به ضعیف ترین مخلوقات خودش یعنی به موجه که اگر فیل خواهد گریان و نیز برسد نمی تواند و شا می گوید که چون این حدیث به من رسید از آن حضرت پرسیدم که آن بلاد در کجا است فرمود که در میانه بلخ و تبت و از آن زمین طلا می روید و در آنجا مورچه ها است و بزرگ هستند شبیه به سگ بر حلق آنها قده هست و مرغ در آنجا نمی تواند پرید چه جای حیوانی دیگر و در شب آن مورچه ها بیرون می روند و روز بیرون می آیند و بسا باشد که مردم بر اسبان سوار شوند که در هر شبی سی فرسخ راه قطع نمایند و هیچ حیوانی به سرعت آنها نیست و به آن زمین می روند و آن طلاها را بر می دارند و بیرون می آیند و اگر مورچه ها به ایشان می رسند ایشان را پاره پاره می کنند و آن مورچگان در سرعت رفتار به باد شبیه اند و بسا باشد که گوشتی در راه آن مورچگان بیاندازند و آنها را به آن گوشت مشغول بسازند و اگر به ایشان می رسند آنها را با اسبان پاره پاره می کنند و ایضاً از صفوان بن یحیی روایت کرده است که روزی با جمعی در خدمت آن حضرت در مدینه به راهی می رفتیم که گذر ما بر شخصی افتاد که در جایی نشسته بود و آن شخص گفت که این امام رافضیانست من به خدمت آن حضرت عرض کردم که شنیدی که این مرد که در اینجا نشسته بود چه گفت فرمود بلی و این مرد مؤمن است که کامل می گرداند ایمان را و چون شب شد آتش در خانه آن مرد افتاده و بسوخت و آنچه از متاعش باقی مانده بود دزدان بردند و روز دیگر دیدم که با خضوع و تذلل تمام در پیش آن بزرگوار نشسته است و آن جناب امر نمود که چیزی به او دادند و فرمود که ای صفوان این مرد مؤمن است که کامل می گرداند ایمان را و صلاح حال او این بود که دیدی مؤلف گوید بعضی از دوستان و شیعیان می باشند که در اول امر اگر چه بعضی افعال و کردار از ایشان صادر می شود که مناسب با شان ایشان نیست لیکن در آخر امر عاقبت ایشان به سببی از اسباب نیکو می شود و از اخیار و ابرار می شوید مگر به خواطر نداری حکایت حربن یزید ریاحی را که در منزل شراف چگونه سر راه بر آن اشرف ناس گرفت و آن سرور را از رفتن به مدینه ممانعت نمود و دلهای دوستان و محبان و اولاد پیغمبر را به خوف افکند ولیکنم در روز عاشورا وقتی که صدای استغاثه مظلومانه آن سرور عالمیان را

شنید بی تابانه به خدمت آن سرور روان گردید و در بعضی از روایات وارد شده است که چون از اردوی عمر سعد دور گردید و به نزدیک امام غریب رسید از اسب خود پیاده گردید و در پیش روی آن سرور صورت بر خاک مالید آن معدن جود و سخا چون او را بدین منوال دید فرمودند یا شیخ ارفع راسک عن التراب حر عرض کرد یا مولای من آن کسی هستم که مانع تو شدم و نگذاشتم که به مدینه برگردی و با تو همراهی نمودم و تنگ گرفتم بر تو در این مکان ولیکن گمان نداشتم که این قوم با تو چنین رفتار نمایند و تو را خوار می نمایند و به خدا سوگند که اگر می دانستم با تو چنین رفتار می نمایند شما را ممانعت نمودیم از رجوع و حال توبه می نمایم از این اعمالی که مرتکب شده ام آیا توبه من قبول خواهد شد آنو سرور فرمودند نعم یتوب الله علیک و موافق بعضی از روایات حر سعادتمند بعد از مرخص شدنم و موعظه نمودن آن اشقیاء و محاربه نمودن به ایشان رو به جانب امام مظلوم نمود و عرض کرد ارضیت عنی یا بن رسول الله آن سرور فرمودند نعم و انت حر کما ستمتک امک پس حر نامدار آنقدر مقاتله با اشرار نمود که موافق بعضی از روایات نیزه بر سینه او زدند که سینه او شکافت در آن وقت فریاد بر آورد که یا بن رسول الله ادرکنی پس آن حضرت به بالین او آمدند در حالتی که خون از رگهای او می ریخت و فرمودند بخ بخ یا حر انت حر کما سمیت فی الدنیا و الاخره و دستمال بر جراحت او بستند این همان دستمالی بود که شاه اسماعیل خواست بردارد او را خون از سر حر جاری شد و او را ممکن نشد (۱) ای شیعه سید مظلومان دستماتل بر سر حر بستند و سر او را از روی خاک برداشتند و خاک از وی دور کرد خدایا در وقتی که آن مظلوم غریب بر روی خاک افتاده بود و سر مقدس منورش چند جا مجروح بود و بدن مقدس منور معطرش مورد چهار هزار زخم تیر و یکصد و هشتاد زخم نیزه و شمشیر بود کدام دلسوز سر مقدس او را از روی خاک برداشته و کدام مهربان او را دلداری و پرستاری نمود و ایضاً از محمد بن زید برازی روایت کرده است که گفت من در خدمت آن حضرت بودم در وقتی که مامون آن جناب را ولیعهد خود گردانیده بود ناگاه یکی از خوارج داخل شد که کارد به زهر آب داده با خود داشت و به اصحاب خود گفته بود که من می روم به نزد این مردی که خود را فرزند رسول خدا می داند و آمده است و داخل شده است در آنچه در دست این طاغیست و از او می پرسم که حجت او در این عمل چیست و اگر حجتی ندارد مردم را از او براحت می اندازم و چون آمد و اذن طلید و داخل شد آن حضرت فرمود که سوال تو را جواب می گویم به شرط آنکه وفا کنی به آنچه با تو شرط می کنم آن مرد گفت که آن شرط کدام است فرمود که اگر تو را جواب دادم به جوابی که آن را پسندی باید که بشکنی آن چه را که در آستین خود پنهان کرده و آن را بیندازی آن خارجی متحیر مانده و آن کارد را بیرون آورد و شکست انداخت پس گفت بگو که به چه حجت داخل شدی در آن چه آن طاغی در آن داخل شده است و حال آنکه آن گروه کافرند و تویی فرزند رسول خدا (ص) تو را چه چیز بر این عمل واداشته است آن حضرت فرمود که کفر این گروه بدتر است یا کفر عزیز مصر و اهل مملکت او و گمان این گروه این است که بیگانگی خدا قرار دارند و اهل مصر بر یگانگی خدا اقرار نداشتند و خدا را نمی شناختند و یوسف ابن یعقوب پیغمبر و ابن پیغمبر بود و به عزیز که کافر بود گفت مرا بر خزاین زمین فرمان فرما کن به درستی که من حفظ کننده و عالم و در مجالس فراعنه می نشستم من مردی از اولاد رسول خدایم و مرا به جبر وا کرده بر قبول این امر واداشتند پس انکار و عتاب تو بر من چیست آن مرد گفت که هیچ عتابی بر تو نیست و من شهادت می دهم

خاک از صورت او برطرف می نمودند و می فرمودند توئی آزاد در دنیا و آخرت چنانچه مادرت تو را آزاد نامیده.



توئی فرزند رسول خدا (ص) و صادقی ایضاً از مسافر روایت کرده است که چون حضرت امام موسی را از مدینه بیرون می بردند به آن جناب وصیت نمود که باید مادامی که من زنده ام تو هر شب بیائی و در دهلیز خانه بخوابی تا وقتی که خبر من به تو برسد و ما هر شب برای آن حضرت در دهلیز خانه فراشی می گسترانیدیم و بعد از عشا آخر آن جناب در آن جا می خوابید و صبح به منزل خود می رفت و گاه بود که ما چیزی از ماکول از آن حضرت پنهان می کردیم و چون می آمد و بیرون می آورد و می فرمود که من به آن علم دارم تا آنکه شبی نیامد و به حال حضرت امام موسی (ع) از آن متوحش و ترسان شدیم و شبی بسیار عظیمی بر ما گذشت و چون روز دیگر شد آمد و داخل خانه شد به نزد ام احمد رفت و فرمود که بیاور آن چه را که پدرم به تو سپرده است ام احمد فریاد کرد و بر صورت خود زد و گریبان چاک کرد و گفت سید من مرده است آن حضرت او را خاموش کرده و فرمود که هیچ مگو تاخر برسد پس ام احمد رفت و سبدی آورد و به آن جناب داد مؤلف گوید گویا آن سرور که به آن مکان تشریف می آورد که محافظت اهل بیت پدر بزرگوار خود نمایند به بغداد تشریف برده بودند که پدر غریب مظلوم خود را در زندان بغداد ملاقات فرماید و بر غریبی و بی کسی او مترحم شود چنانچه از عیون المعجزات در حدیثی نقل شده که مسیب که موکل آن سرور بود می گوید یک وقتی آن سرور به من فرمود که ای مسیب این رجبس پلیدی سندی ابن شاهک گمان خواهد کرد که او متولی غسل من خواهد شد هیئات هیئات این امر هرگز نخواهد شد چون مرا به مقابر قریش بردند لحدی برای من قرار دهید و قبر مرا زیاد از چهار انگشت گشاده بلند نمائید و چیزی از تربت من بر مدارید تا آنکه تبرک به آن جوئید به درستی که تربتهای ما ائمه حرام است مگر تربت جدم حسین (ع) زیرا که خداوند عالم قرار داده است آن را شفاء از برای شیعیان و دوستان ما مسیب می گوید پس من نظر کردم شخصی را دیدم که شبیه ترین مردم بود به آن حضرت و در پهلوی او نشسته و من سید خود امام رضا را در حالت طفولیت دیده بودم چون خواستم که نام آن شخص را سوال نمایم حضرت بانگ بر من زد و فرمود آیا من به تو نهی نمودم که با من تکلم منما پس من پیوسته ساکت بودم و آن جوان در خدمت آن حضرت بود تا روح از بدن مقدس آن سرور مفارقت نمود ای شیعه از این حدیث چنین معلوم می شود که در پاهای مبارک آن سرور زنجیری بود که آن سرور را در آن زنجیر مقید نموده بودند زیرا که در صدد این حدیث چنین است که در آن شب آن سرور به مدینه رفتند و بعد از مراجعت مسیب می گوید که اعاد الحدید الی رجلیه یعنی زنجیرها را در پای مساوک خود مثل سابق گذاشت و از حدیثی که از کتاب غیبت شیخ طوسی و مناقب روایت شده در خصوص فرستادن هارون یحیی بن خالد را به مجلس آن سرور چنین معلوم می شود که آن سرور مقید به زنجیر بودند زیرا که در آن روایت به این قسم وارد شده است که هارون به یحیی گفتبرو به نزد او و قید آهن را از او بردار باری پس آیا چگونه بود احوال امام رضا (ع) در وقتی که پاهای مبارک پدر غریب مظلوم خود را در آن زندان وقت رحلت از این دنیا مقید به قید زنجیر می دید و اعظم از این وقتی بود که در وقت غسل دادن آن سرور بر حضرت امام رضا (ع) واقع شد زیرا که از ذیل این حدیث و احادیث دیگر معلوم می شود که حضرت امام رضا (ع) متولی غسل و کفن و حنوط آن سرور شد و در کتاب کنز الباکین از کتاب عمده المطالب نقل نموده که سندی بن شاهک آن سرور را زهر داد و موافق بعضی از روایات چون هارون دانست که فضل بن ربیع اقدام به قتل آن سرور نماید آن جناب برادر نزد فضل بن یحیی برمکی محبوس ساخت و نیز فضل بن یحیی

به حضرت موسی بن جعفر آزار و اهانتی ننمود بلکه در مقام اکرام و تعظیم آن سرور بود روزی که هارون برقه رفت به او خبر دادند که فضل بن یحیی به آن سرور در مقام احسان و نیکوئی می باشد و هیچ در صدد قتل آن سرور بر نمی آید سرور خادم را یاد و نامه ارزقه به تعجیل به سوی بغداد روانه نمود سرور خادم بی خبر به خانه فضل بن یحیی در آمد چون احوال آن سرور را مشاهده نمود که در آسایش و سعه می باشد یکی از آن دو نامه هارون را به سندی ابن شاهک داد و دیگری را به عباس بن محمد داد چون عباس نامه را گشود و از مضمون آن مطلع شد فرستاد و فضل را آوردند و او را بعقا بین کشید و صد تازیانه بر او زد و موافق نامه که هارون نوشته بود آن سرور را از خانه فضل بیرون آوردند و به سندی بن شاهک سپردند و آن شقی آن امام متقی را در مجلسی حبس نمود چون سرور خادم واقعه آن سرور او سلوک فضل را به هارون نوشت هارون در مجلس دیوان خود به آواز بلند گفت فضل بن یحیی مخالفت امر من نموده است من او را لعنت می کنم شما هم او را لعنت کنید و از او بیزاری جوئید پس جمیع اهل مجلس صدا به لعنت او بلند نمودند چون این خبر به یحیی بن برمکی پدر فضل رسید مضطرب شد و از راه غیر متعارف به خانه هارون داخل شد و از عقب سر هارون آمد و به گوش هارون آهسته گفت اگر پسر من مخالفت تو کرده است من اطاعت شما می نمایم آنچه می خواهی به عمل می آورم پس آن ملعون از یحیی و پسرش راضی شد و به اهل مجلس رو نمود و گفت فضل مخالفت من نموده بود من او را لعنت نمودم اکنون توبه و انابه نموده است من از تقصیر او گذشتم شما از او راضی شوید ان ملاءین به آواز بلند گفتند که ما دوستیم با هر که تو دوستی و ما دشمنیم با هر که تو دشمنی پس یحیی به سرعت روانه بغداد شد از آمدن او مردم مضطرب شدند هر کسی سخنی می گفت آن ملعون چنان اظهار نمود که من از برای تعمیر قلعه و تفحص احوال عمال به این صوب آمده ام چند روزی مشغول این اعمال بود پس سندی بن شاهک را طلبید و امر کرد که آن امام معصوم مظلوم را مسموم نماید و رطبی چند زهر آلوده نمود و به سندی بن شاهک داد تا به نزد آن امام مظلوم برد و مبالغه نماید در خوردن آنها و دست از آن جناب بردارد تا آن سرور تناول فرماید (۱) و بعضی گفته اند که آن سرور را در بساطی پیچیده به نحوی که راه نفس آن مظلوم غریب گرفته شده بود و روح مقدسش پرواز نمود و از این جهت بود که آن ملعون جمعی را بر جنازه آن سرور حاضر نمود که شهادت دهند که به اجل خود مرده و کسی او را جراحی و اذیتی وارد نساخته و زهری به او نداده چنانچه کز بالکین از عیون نقل نموده که عمر بن واقد می گوید که سندی بن شاهک مرا طلبید پس من ترسیدم که بدی نسبت به من اراده داشته باشد پس به عیال خود وصیت نمودم و گفتم انا لله و انا الیه راجعون و سوار شدم و رفتم چون بر او وارد شدم گفتم یا ابا حفص شاید ما تو را ترسانیده باشیم گفتم بلی گفت نیست در اینجا مگر خیر گفت می دانی به چه سبب تو را من خواستم گفتم نه گفت آیا موسی بن جعفر را می شناسی گفتم آری به خدا سوگند که او را می شناسم و مدتی است که میان ما و او صداقتی است پس گفت کیست در بغداد که مقبول القول باشد و او را بشناسد پس اشخاصی را نام بردم پس در قلبم چنین واقع شاد که آن حضرت رحلت نموده پس فرستاد و ایشان را طلبید و گفت آیا می شناسید قومی را که بشناسند موسی بن جعفر را پس ایشان جمعی را نام بردند و فرستاد در آن شب و ایشان را حاضر نمود چون صبح شد زیاده از پنجاه نفر در خانه او جمع شدند از اشخاصی که می شناختند آن سرور را پس آن شقی درخواست

آمد که ببیند آن سرور تناول نموده است یا نه وقتی رسید که آن سرور ده دانه از آن خرماى زهر آلود را تناول نموده بودند آن لعین عرض کرد دگر تناول ننمائید آن مظلوم فرمودند در آنچه که خورده ام مطلب تو به عمل آمد و احتیاج به زیاده نیست و آن لعین پیش از وفات آن حضرت به چند روزه قضا و عدل را حاضر نمود و آن سرور را به حضور ایشان آورد و گفت ای جماعت مردم می گویند موسی بن جعفر در شدت و تنگی است حال او را مشاهده کنید و گواه باشید که آزار و علتی ندارد و بر او کار تنگ نگرفته ایم حضرت فرمودند ای جماعت گواه باشید که ایشان سه روز است زهر به من داده اند و در نطبه صحیح می نمایم ولیکن زهر در اندرونم تاثیر نموده و در آخر این روز سرخ خواهم شد و فردا زرد خواهم شد و روز سیم رنگم سفید گردد چون زر و سیم شد به مقتضای و اما الذین ایضت و جوههم ففی رحمہ اللہ و سفید رو بریاض رضوان خرامید و به روایت دیگر هفتاد نفر از مشاهیر و علمای بغداد را جمع نمود و مضامین سامقرا بیان نمود و فرمودند یکره آنچه بیان فرمود از توسعه مکان و منزل چنانست ولیکن مرا زهر خورانیده است سند بن شاکک چون این سخن را شنید اعضای او مانند شاخه خرما به لرزه در آمد الحدیث صح.

و داخل خانه شدیم و نماز نمودیم پس خادم او بیرون آمد و با او بود طوماری نوشت اسامی ما و مکان و منزل ما و اعمال ما را و داخل خانه شد پس سندی بن شاهک بیرون آمد و دست خود را به من داد و گفت برخیز یا ابا حفص پس ماها بر خواستیم و اصحاب ما بر خواستند و آن شقی ما را به خانه برد و به من گفت بردار جامه را از روی موسی بن جعفر پس من جامه را برداشتم و روی آن سرور را گشودم دیدم که آن سرور وفات یافته پس گریستم و گفتم انا لله و انا الیه راجعون بعد به ایشان گفت نظر کنید بر او پس یک یک آمدند و بر آن سرور نظر نمودند پس به آن شقی گفت شناختید غلام آن شقی چنان نمود پس آن شی گفت بر بدن او نظر نمائید که آیا می بینید چیزی را که انکار نمائید آن را ما گفتیم هیچ اثری در بدن او نیست و نمی بینیم او را مگر اینکه به مرگ خود مرده پس گفت از جای خود حرکت نمائید تا اینکه او را غسل دهید و کفن کنید و دفن نمائید الی آخر الحدیث و از اکمال الدین و عیون نیز روایت نموده که هارون الرشید جمع نمود مشایخ طالبیه و بنی عباس و سایر اهل مملکت و حکام خود را و نعش آن سرور را حاضر نمود و گفت این است موسی ابن جعفر که به اجل خود وفات یافته و امری از من نسبت به او صادر نشده پس شما نظر نمائید به او پس هفتاد مرد از شیعیان او نظر نمودند در بدن او اثر جراحی و گرفتن گلوئی در او ندیدند و اثر حنا در پای مبارکش بود ای شیعه هارون ملعون با ظلم و ستمهایی که بر آن سرور وارد آورد خواست بر مردم مخفی دارد که او آن سرور را شهید نموده امان از ظلم بنی امیه که با وجود ائمه ظلمها که بر آن سرور جد مطهر موسی بن جعفر امام حسین (ع) وارد آوردند فخریه می نمودند که ما چنین عملی نموده ایم و اهل بیت آن سرور را اسیر نموده و سر مبارکش را در بالای نیزه می نمودند و به شهرها و بیابانها می گردانیدند که مردم بدانند که این عمل از ایشان صادر شده و سر مبارک آن سرور در بالای نیزه مکرر تلاوت قرآن می نمود و در ده موضع تلاوت قرآن و ارشاد گمراهان نمود چنانچه تفضیل این مطلب را در وسیله النجاه ذکر نمودم شعر

موسی کاظم اگر بودی غریب \*\*\* باز بودش مونس و یار طیب

چون ز دنیا رفت و آن والا مقام \*\*\* غسل دادندش بسی با احترام

از پی نعشش گروه اندر گروه \*\*\* خلق می رفتند با فر و شکوه

با هزاران عزت و قدر و وقار \*\*\* نعش او بردند تا پیش مزار

دفن کردندش پس آنکه جسم پاک \*\*\* وز غمش کردند گل از اشک خاک

لیک جسم جد پاکش شاه دین \*\*\* تا سه روز افتاده بود اندر زمین

نه کسی تا گرید اندر غربتش \*\*\* نه تنی تا نالد اندر کربتش

کس نگرددش نوحه فر مرغ هوا \*\*\* کس نکشش یار جز باد صبا

کس نیامد بر سرش الا وحوش \*\*\* س نبود یاورش الا سروش

سر به نیزه نزدش اندر شهرها \*\*\* تن به خاک افتاد اندر کربلا

ای شیعه اگر چه موسی بن جعفر را به زهر شهید نمودند لیکن بدنش مجروح و اعضای شریفش در تیره و نیزه و شمشیر پاره پاره نبود آه آه جده مظلومش سید عطشان را دو تیر زهر آلود زدند که مایوس از حیات خود گردیدند و تکلم به بسم الله نمودند یکی تیری که ابو ایوب غنوی که به عذاب سرمدی گرفتار باد بر حلق تشنه آن مظلوم زد آن شهید راه خدا در آن حال فرمودند بسم الله و لا حول و لا قوه الا بالله و هذا قتیل فی رضاء الله آه آه گلوی تشنه و تیر زهر آلود و او چنین تشنه کامی که اسباب عطش همه در آن مظلوم جمع

شده بود که موافق بعضی اخبار و کادت تطلع روحه من شده العطش و دیگر تیر زهر آلودی که بر سینه یا قلب پر درد و ملال آن مقرب ذوالجلال زدند موافق روایت ملهوف فاتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب فوق السهم فی صدره فی روایه علی قلبه فقال الحسین (ع) بسم الله و بالله و علی مله رسول الله ثم احل السهم فاخرجه من وراء ظهره فانبعث الدم كانه ميراب آه آه کاشکی به همین اکتفا می نمودند و دیگر جراحی بر آن مظلوم تشنه کام وارد نمی آوردند آه آه غرش نمودند کاشکی به یک نحر اکتفا می نمودند چند تیر و نیزه بر گلوی مبارکش وارد ساختند آه سنان بیدن نیزه در ترقوه آن سید عطشان فرو برد بعد نیزه را از ترقوه آن سرور کشید قطعنه فی تراقی سدره ثم رماه سنان ایضاً به سهم فوق السهم فی نحره آه آه ماهی را چند دقیقه که بر روی خاک افکندند از بی آبی از طاق روح او می شود به قدام بدن مجروح آن سرور شوم که موافق روایت ابی مخنف سه ساعت بلکه بیشتر بر روی خاکها افتاده بود و آن روایت این است فلما افاق من غشيته وثب ليقوم للقتال فلم يقدر و فبکی بکاء عالياً و نادى و اجداده و محمداً و ابناه و اولیاه و وحسانه و احسیناه و حمزاه و عقیلاه و عماماه و غربتاه و عطشاه و اقله ناصره اقتل مظلوماً و جدی محمد المصطفی و اذبح عطشانا و ابی علی المرتضی و اترک مهتوگاً و امی فاطمه الزهراء ثم غشی علیه فبقی مکبواً علی وجهه ثلث ساعات من النهار و القوم فی حیره من قتله خوفانه حی ام میت و علت متحیر بودن آن اشیای در قتل آن شافع روز جزا و مجروح نمودن آن شهید راه خدا را در آن حال و بلند گریه کردن آن مقرب ذوالجلال را در کتاب تحفه الحسینیه و سفینه النجاه ذکر نموده ایم ایضاً از سلیمان بن جعفر روایت کرده است که گفت در خدمت آن حضرت بودم و جمعی حاضر بودند و هر یک سوال می کردند و همه را جواب می فرمود من با خود گفتم که باید این گروه پیغمبران باشند آن حضرت سخن گفتن با مردم را ترک نموده به من التفات فرمود و گفت ای سلیمان ائمه علما و صلحایند و پیغمبر نیستند و جاهل گمان می کند که ایشان پیغمبرند ایضاً از محمد بن عبدالله افسس روایت کرده است که گفت روزی نزد مامون رفتم مامون مرا به خود نزدیک گردانید و گفت خدا رحمت کند رضا را چه بسیار بود علم او و مرا خبر داد به امر عجیبی وقتی که مردم با او بیعت کرده بودند به او گفتم برو به جانب عراق و من در خراسان خلیفه تو باشم فرمود که من از خراسان بیرون نمی روم تا آنکه وفات من رسد و مدفن من در خراسان خواهد بود و از آنجا محشور خواهم شد من گفتم فدای تو شوم علم تو به این به چه نحو است فرمود که علم من به مدفن خودم مثل علم من است به مدفن تو گفتم مدفن من در کجا خواهد بود فرمود میان من و تو مسافت بسیار خواهد بود من در مشرق خواهم مرد و تو در مغرب پس کوشش بسیار کردم که او خلافت را قبول کند و قبول نکرد ایضاً از حسن بن علی و شا روایت کرده است که آن حضرت آمد و مرد مرا طلبید و فرمود که علی بن حمزه بطائنی در این روز مرد و در این ساعت او را در قبر گذاشتند و دو ملکی که در قبر موکلند بر او داخل شدند و از او پرسیدند که پروردگار تو کیست گفت الله گفتند پیغمبر تو کیست گفت محمد (ص) گفتند ولی تو کیست گفت علی بن ابیطالب گفتند دیگر کیست گفت جعفر بن محمد (ص) گفتند دیگر کیست گفت موسی بن جعفر (ع) گفتند دیگر او تجمع نمود و آنها او را به شدت گرفتند و گفتند دیگر کیست او ساکت

ماند به او گفتند که آیا موسی بن جعفر تو را به این امر نمود و چنان گریزی از آتش بر او زدند که قبرش تا قیامت پر از آتش خواهد بود راوی می گوید که من تاریخ آن روز را نوشتم و بعد از چندی نوشته های اهل کوفه رسید که بطائنی در فلان روز مرد و در فلان ساعت در قبرش گذاشتند ایضاً از محمد بن سنان روایت کرده است که کسی به آن حضرت عرض کرد که تو خود را مشهور به این امر نموده و در این مجلس نشسته و از شمشیر هارون خون می ریزد فرمود که جواب من همان است که رسول خدا (ص) فرمود که اگر ابوجهل موی از سر من تواند کم کرد شما شاهد باشید که من پیغمبر نیستم و من می گویم که اگر هارون موئی از سر من کم کند شما شاهد باشید که من امام نیستم ایضاً ابن شهر آشوب روایت کرده است که مردی از انصار به خدمت آن سرور آمد و حقه از نقره آورد که قفلی بر آن زده بود عرض کرد که تحفه آورده ام که هرگز کسی مثل آن نیاورده است و آن حقه را گشود هفت تار مو از آن بیرون آورد و گفت که اینها موی مبارک رسول خداست آن حضرت چهار تار از آنها را جدا کرده فرمود که این چهار تار موی آن حضرت است و آن سه تار موی آن جناب نیست آن مرد در ظاهر قبول کرد و در باطن تصدیق نمود آن حضرت خواست که او را شبیه بیرون آورد آن سه تار را در آتش انداخت سوخت و آن چهار تار را که در آتش انداخت نسوخت و مانند طلا شد ایضاً قطب راوندی از محمد بن فضل هاشمی روایت کرده است که چون موسی بن جعفر (ع) وفات نمود من به خدمت امام رضا (ع) رسیدم و به آن جناب رسانیدم آنچه را که با من بود و عهروض کردم که من به بصره می روم و می دانم که خبر وفات امام موسی (ع) به مردم رسیده است و اختلاف در میان ایشان پیدا شده است و هیچ شک ندارم که از من سوال خواهند نمود از ادله امامت و کاش چیزی از آن را به من می نمودی آن حضرت فرمود که از این هراسان مباش و به اولیای ما و دیگران برسان که من خود به بصره خواهم آمد و لاقوه الا بالله پس جمیع آنچه از اسباب رسول خدا که در نزد ائمه می باشد از برد و قضیب و صلاح و غیر اینها بیرون آورد و من همه را دیدم و عرض کردم که کی به بصره خواهی آمد فرمود بعد از ورود تو به سه روز پس چون من وارد بصره شدم مردم به نزد من آمدند و از من احوال پرسیدند گفتم که من به خدمت امام موسی رسیدم پیش از آنکه فوت شود به یک روز و به من فرمود که فردا خواهم مرد و چون مرا در لحد سپردید دیگر در اینجا ممان و روانه مدینه شو و وداعی چند به من سپرد و فرمود که اینها را به پسر علی بن موسی که او وصی من و صاحب این امر است بعد از من برسان و من به آنچه فرموده بود عمل کردم و دایع را رسانیدم و آن حضرت بعد از سه روز دیگر خواهد آمد پس هر چه خواهید از او سوال نمائید پس عمر بن هراب که ناصی و معتزلی بود شروع نمود در سخن و گفت که حسن بن محمد مردیست از افاضل اهل بیت و ساحل ورع و زهد و علم و سن و مثل علی بن موسی جوان نیست و شاید که چون از علی بن موسی سوال کنند از چیزی از مشکلات احکام در جواب حیران ماند و حسن بن محمد در آن مجلس حاضر بود گفت ای عمر چنین بگو به درستی که علی در فضل چنانست که وصف کرده می شود و محمد بن فضل می گوید به سه روز دیگر می آید و همین دلیل تو را بس است پس آن گروه متفرق شدند و چون سه روز از ورود من به بصره گذشت آن حضرت وارد شد و به منزل حسن بن محمد نزول نمود و حسن خانه را خلوت کرده در خدمت آن حضرت ایستاد پس آن حضرت فرمود که این حاضر کن جمیع آن کسانی که در نزد محمد بن فعلن بوده اند و غیر ایشان را از شیعیان ما صبر کن و

جا ثلیق نصاری و راس الجالوت را و هر که سوال داشته باشد از قوم همه را جمع کن از زیدیه و معتزله و ایشان نمی دانستند که حسن بن محمد ایشان را برای چه جمع می کند و چون همگی جمع شدند مسندی برای آن حضرت دولا کرده انداختند و آن حضرت بر او نشست پس فرمود که السلام علیکم و رحمه الله و برکاته پس فرمود که آیا دانستید که برای چه ابتدا به سلام کردم گفتند نه فرمود برای آنکه اطمینان در نفوس شما به هم رسد آن گروه گفتند تو کیستی فرمود منم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) فرزند رسول خدا (ص) نماز را در مسجد رسول خدا با والی مدینه به جا آوردم و نامه صاحب خود را بر من خواند و در بسیاری از امور خود با من مشورت نمود و من آنچه صلاح او در آن بود به او گفتم با من وعده کرد که بعد از نماز عصر به نزد من بیاید برای آنکه جواب نامه صاحبش را بنمویسد و الحال من به وعده که کرده بودم آمدم و لا- حول و لا- قوه الا- بالله پس آن جماعت گفتند که یابن رسول الله ما به غیر این دلیلی نمی خواهیم و تو را و آنچه گفتی تصدیق می کنیم و بر خواستند که بروند آن حضرت فرمود که متفرق شوید زیرا من شما را جمع نمودم برای آنکه سوال کنید از هر چه خواهید از آثار نبوت و علامات امامت که نخواهید یافت آنها را مگر در نزد ما اهل بیت پس پرسید مسائل خود را در آن وقت عمرو بن هذاب گفت که محمد بن فضل هاشمی از زبان تو چند چیز را نقل می کرد که دلهای ما آنها را قبول نمی کند فرمود که چیست آنها گفت که می گوید که تو آنچه را خا فرستاده است همه را می دانی و هر زبانی و لغتی را می فهمی و می دانی فرمود که محمد بن فضل راست گفته است و الحال من شما را به آن خبر می دهم پس از هر چه خواهید سوال نمائید ایشان گفتند که ما تو را امتحان می کنیم پیش از همه به دانستن زبانها و لغتها و در این حائل رومی و ترکی و هندی و فارسی هستند و آنها را حاضر می کنیم و چون آن گروه حاضر شدند آن حضرت به ایشان فرمود که بگوئید هر چه می خواهید که جواب خواهید شنید انشاءالله پس هر یک به لغت خود از مسئله سوال نمودند آن حضرت او را به لغت خود جواب داد و مردم متحیر ماندند و تعجب کردند و همه اهل لغات اقرار نمودند که آن حضرت در لغت ایشان افصح از ایشانست پس آن حضرت به ابن هذاب نظر کرده فرمود که اگر تو را خبر دهم به آن که تو به زودی مبتلا خواهی شد به خون یکی از ایشان خودت آیا تصدیق خواهی کرد گفت نه زیرا که غیب را به جز خدا کسی نمی داند آن حضرت فرمود که حق تعالی می فرماید عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسوله یعنی حق تعالی عالم الغیب است و مطلع نمی گرداند بر غیب خودش احدی را مگر کسی را که پسندیده باشد از پیغمبران خدا و رسول خدا پسندیده خدا بود و ما ورثه آن رسولیم که حق تعالی آن را مطلع گردانیده است بر هر چه خواسته است از غیب خودش پس ما می دانیم هر چیزی را آنچه پیش از آن که واقع شده تا روز قیامت و آنچه من تو را به آن خبر دادم تا پنج روز دیگر واقع خواهد شد پس اگر آنچه را که من گفتم در این مدت واقع شد خوب و اگر واقع نشد من دروغگو خواهم بود و اگر واقع شد بدان که تو بر خدا و رسول رد کرده و نشان دیگر برای تو آنست که تو کور خواهی شد به نحوی که هیچ نبینی و بعد از چند دیگر این امر واقع خواهد شد و دلیل دیگر برای تو آن است که تو سوگند دروغ خواهی خورد و به آن سبب پیس خواهی شد و محمد بن فضل می گوید به خدا قسم که آنچه آن حضرت فرموده و د همه بر عمر من هذاب وارد شد و به او گفتند که رضا راست گو بود یا آنکه دروغ می گفت جواب داد که به خدا قسم که من در همان وقت



که مرا خبر داد می دانستم که خواهد شد ولکن جلادت و خودداری می کردم پس آن حضرت متوجه جاثلیق شد و فرمود که آیا انجیل بر نبوت محمد (ص) دلالت می کند جاثلیق گفت اگر دلالت می کرد ما انکار آن نمی کردیم آن حضرت فرمود که خبر ده مرا از سکنه که در سفر سیم است جاثلیق گفت که آن اسمی است از اسماء خدا و بر ما روا نیست که آن را ظاهر گردانیم آن حضرت فرمود که هر گاه من بر تو ظاهر گردانم که آن اسم محمد و ذکر آن حضرت است و اینکه عیسی به آن جناب اقرار نمود و بنی اسرائیل را به محمد بشارت داد تو اقرار به آن حضرت خواهی کرد جاثلیق گفت که اگر هم چنین کنی اقرار می کنم زیرا که من انجیل را رد نمی کنم و انکار آن نمی نمایم آن حضرت فرمود که بگیر سفر سیم را که در آن ذکر محمد است و بشارت عیسی است به آن حضرت جاثلیق گفت بخوان و آن حضرت شروع به خواندن آن نموده تا آنکه رسید به ذکر محمد پس فرمود که ای جاثلیق کیست که این صفت در وصف او است جاثلیق گفت که بیان کن وصف او را فرمود که من وصف می کنم او را به هر آنچه حق عالی او را وصف کرده است او است صاحب ناقة و عصا و عبا همان پیغمبر امی که می باید او را نوشته شده و در توریه و انجیل امر می کند به معروف و نهی می کند از منکر و حلال می گرداند برای شما طیبات را و حرام می سازد خبائث را و بر می دارد از شما سنگینی ها و گرفتاریها را که بر شما بود و هدایت می کند شما را به راهی که نزدیک تر است و منهایجی که اعدل است و طریقی که مستقیم تر است این جاثلیق تو را قسم می دهم به حق عیسی که روح الله و کلمه است که بگو که این صفات را در انجیل برای این پیغمبر یافته اید یا نه جاثلیق مدتی سر در پیش انداخته جواب نداد زیرا که می دانست که اگر انکار انجیل نماید کافر می شود پس گفت این صفات در انجیل است و عیسی در انجیل همین پیغمبر را یاد کرده است اما بر نصاری معلوم نیست که آن صاحب شما باشد آن حضرت فرمود که تو کافر نشدی به سبب اینکه انجیل را انکار نکردی و اقرار نمودی که این همه صفات در انجیل هست پس سفر دوم را بگیر تا آنکه من ذکر او و ذکر وصی او ذکر دختر او فاطمه و حسن و حسین را بر تو ظاهر گردانم چون جاثلیق و راس الجالوت این را شنیدند دانستند که آن حضرت عالم است به تورات و انجیل و زبور و گفتند به خدا قسم که چیزی را بر ما وارد آورد که رد کردن آن ممکن نیست و نمی توانیم که آن را دفع نمائیم مگر اینکه تورات و انجیل و زبور را انکار کنیم و موسی و عیسی به چنین کسی بشارت داده اند اما بر ما معلوم که آنکس محمد است که شما می گوئید اگر چه می دانیم که اسم آن پیغمبر محمد است اما نمی دانیم که آن همان محمد شما است یا دیگری است آن حضرت فرمود که اکنون استدلال به شما سبک است آیا حق تعالی پیش از آن جناب و بعد از او از اولاد آدم پیغمبری که اسمش محمد باشد مبعوث گردانیده است و شما در هیچ کتابی از کتب آسمانی که بر انبیا نازل شده است غیر آن حضرت دیگر محمدی دیده آید آنها در جواب عاجز ماندند و گفتند که بر ما روا نیست که اقرار کنیم که محمد همان محمد شما است زیرا که ما اگر چنین کنیم شما به جبر و اکراه ما را به دین خود داخل می کنید آن حضرت فرمود که ای جاثلیق برای تو است امان و تو در ذمه خدا و رسول خدائی و از ما به تو نخواهد رسید چیزی که از آن کراهت داشته باشی و بررسی جاثلیق گفت که الحال که مرا ایمن گردانیدی آن پیغمبر که اسمش محمد است و آن وصی که اسمش علی است و آن دختری که اسمش فاطمه است و آن دو سبطی که اسم ایشان یکی حسن و دیگری حسین است در تورات و انجیل و زبور همین نبی و همین وصی و همین دختر و همین دو سبطند به حق و راستی پس چون آن حضرت این اقرار را از جاثلیق گرفت متوجه راس الجالوت شد و فرمود که الحال فلان

سفر از زبور را بشنو راس الجالوت گفت بخوان خدا تو را برکت دهد و آن کسی را که تو از آن متولد شده آن حضرت شروع در خواندن سفر اول از زبور نمود و خواند تا آنکه رسید به ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام پس فرمود که ای راس الجالوت از تو سوال می کنم به خدا اگر چنین است در زبور و برای تو است همان عهد و ذمه چنان که برای جاثلیق بود راس الجالوت گفت بلی به همین نحو در زبور مذکور است به اسمامهم آن حضرت فرمود که تو را قسم می دهم به حق ده آیه که حق تعالی در تورات بر موسی بن عمران نازل گردانیده که آیا یافته اید در تورات صفت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را که ایشان منسوب خواهند بود به عدل و فضل راس الجالوت گفت که هر که این را انکار نماید به خدا و جمیع انبیاء کافر شده خواهد بود فرمود که الحال فلان سفر از تورات را بگیر و آن حضرت شروع در خواندن کرد و راس الجالوت در تلاوت و بیان و فصاحت و لسان آن حضرت در تعجب بود تا آنکه رسیدند به ذکر محمد (ص) راس الجالوت گفت که این است احماد و ایلیا و بنت احمد و شبر و شبیر و بقتسیران به عربی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) است پس آن حضرت آن سفر را تلاوت فرمود و چون از آن فارغ شد راس الجالوت گفت که ای فرزند محمد اگر نه این بود که ریاست من بر جمیع یهود باطل می گردید هر آینه ایمان با حمد می آوردم و امر تو را تابع می شدم و قسم به خدائی که تورات را به موسی فرستاده است و زبور را به داود داده که من ندیده ام کسی را که تورات و انجیل و زبور را از تو بهتر بخواند و ندیدم کسی را که تفسیر آنها را از تو بهتر بخواند و بداند و فصاحتش در خواندن آن کتبها از تو بهتر و بیشتر باشد پس آن حضرت با ایشان بود تا وقت زوال و چون وقت نماز داخل شد آن حضرت فرمود که الحال من نماز را به جا می آورم و می روم به مدینه به جهت وعده که با والی مدینه کرده ام در خصوص نوشتن جواب نامه صاحبش و فردا صبح به سوی شما بر می گردم انشا الله پس عبدالله بن سلمان اذان و اقامه گفت و آن حضرت در پیش ایستاده و نماز را با مردم بجا آورد و قرائت مرا تخفیف داد و رفت و چون روز دیگر شد آمد در همان مکان نشست و آن گروه رفتند و جاریه رومیه آوردند که آن حضرت به لغت روم با او سخن می گفت و جاثلیق سخن ایشان را می شنید پس آن حضرت از آن دختر به لغت رومی پرسید که محمد نزد تو محبوب تر است یا عیسی آن دختر گفت کهع پیش از این که محمد را نشناخته بودم عیسی در نزد من محبوب تر بود الحال که محمد را شناخته ام محمد محبوب تر است از عیسی و از همه پیغمبران در نزد من جاثلیق از آن دختر پرسید که در دین محمد داخل شدی عیسی را دشمن می داری گفت معاذ الله بلکه عیسی را دوست می دارم و به او ایمان دارم این قدر هست که محمد را دوستر می دارم پس آن حضرت به جاثلیق فرمود که تفسیر کن کلام این جاریه و کلام مرا و آنچه را که تو به آن گفتی برای حاضران و جاثلیق همه را تفسیر نمود پس جاثلیق گفت که یابن محمد در اینجا مردی هست از اهل سند و نظر نیست و به لغت سندی سخن می گوید و صاحب حجت و کلامست فرمود که او را حاضر گردانید چون حاضر شد آن جناب با او به لغت سندی سخن فرمود و او را از حجتی به حجتی دیگر نقل نمود تا آنکه حاضران شنیدند که می گفت شیطی شیطی شیطی پس آن جناب فرمود که به یگانگی خدا اقرار کرد به لغت سندی پس با او در باب عیسی و مردم سخن گفت تا آنکه آن مرد به لغت سندی گفت که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و کمر بند خود را گشود و در زیر آن سه زنار ظاهر شد که بر کمر بسته بود پس از آن جناب

التماس نمود که آن را به دست مبارک خود قطع نمایند و آن حضرت کاردی طلید و آن زنار را برید پس به محمد بن فضل هاشمی فرمود که این سندی را ببر به حمام و او را طاهر گردان و او را و عیالش را جامه بیوشان و همه را بیاور به مدینه و چون آن جناب از سخن گفتن با آن قوم فارغ گردید فرمود که الحال صدق گفتار محمد بن فضل بر شما معلوم گردید و آنچه از من به شما می گفت همگی گفتند بلی به خدا قسم که از این بیشتر ظاهر گردید با ضعف و مضاعف و محمد بن فضل به ما خبر داده است که تو را به خراسان خواهند برد محمد بن فضل که راوی حدیث است می گوید که همه حاضران به امامت آن حضرت اقرار نموده اند و آن حضرت آن شب را در نزد ما ماند و چون روز دیگر شد آن جماعت را وداع نمود و به من وصیت فرمود به بعض امور و روانه شد و من در خدمت آن حضرت رفتم تا اینکه رسیدم به وسط قریه پس آن جناب از راه بیرون رفت و چهار رکعت نماز گذارد و به من فرمود که برگرد در حفظ خدا پس فرمود که چشم بر هم گذار چون چشمها بر هم گذاشتم فرمود باز کن چون باز کردم خود را بر در خانه خود در بصره دیدم و آن حضرت را ندیدم و در وقت موسم حج آن مرد سندی را با عیالش به مدینه بردم و از جمله وصیتهائی که آن حضرت در وقت رفتن از بصره به من فرمود یکی این بود کهس برو به کوفه و شیعیان ما را که در آنجا می باشند جمع کن و خبر ده ایشان را که من نزد ایشان خواهم آمد و بگو که مرا امر کرده است که در خانه حفص بن عمر به شگری فرود آیم و من به کوفه رفتم و ایشان به قدم آن حضرت خبر دادم و روزی در نزد نصر بن مزاحم نشسته بودم که سلام خادم آن حضرت را دیدم که بر من گذشت دانستم که آن جناب به کوفه تشریف آورده است برخواستم و به خانه حفص بن عمیر آمدم دیدم که آن حضرت در آنجا است و سلام کردم پس فرمود که جمع کن آن طعام را که برای شیعه مهیا نموده عرض کردم که جمع کردم فرمود الحمد لله علی توفیقک پس شیعیان جمع شدند و در خوردن طعام فارغ گردیدند به من فرمود که ای محمد بین که در کوفه از گروه متکلمان و علما کیست و همه را حاضر ساز و چون همه را حاضر نمودم به ایشان فرمود که من اراده کردم که به شما برسانم نصیبی از علم خودم را چنانچه به بصره رسانیدم به درستی که حق تعالی مرا عالم گردانیده است به هر کتابی که فرو فرستاده است پس رو کرد به جاثلیق که مشهور بود به جدل و به علم انجیل و فرمود که ای جاثلیق تو هیچ خبر داری از صحیفه که عیسی داشت و آن را در گردن خود آمیخته بود و در آن صحیفه پنج اسم نوشته بود و اگر در عیسی در مغرب بود که می خواست که به مشرق رود آن صحیفه را می گشاد خدا را به یکی از آن پنج اسم قسم می داد زمین برای او پیچیده می شد و در یک لحظه از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق می رفت جاثلیق گفت که به آن صحیفه علم ندارم اما می دانم که با او پنج اسم بود که از خدا سوال می کرد به حق آنها یا به حق یکی از آنها بو به او عطا کرده می شد هر چیزی را که طلب می کرد آن حضرت فرمود الله اکبر هر گاه تو به اینکه این اسماء با عیسی بود اقرار داشته باشی می خواهی به صحیفه اقرار داشته باش یا انکار پس فرمود که شاهد باشید بر گفتارش و بعد از آن فرمود که ای گروه مردمان آیا انصاف داده است کسی که چون با خصم خودش محاجه نماید دلش ملت و کتاب و پیغمبر و شریعت خصم باشد همه حاضران گفتند بلی پس فرمود که بدانید که امام بعد از محمد (ص) آن کس است که بر پا دارد آنچه را که محمد بر پا می داشت در وقتی که امر به او رسد و صلاحیت برای امامت ندارد مگر کسی که محاجه نماید با امتحان و دلیلهائی که باید در امام باشد راس الجالوت پرسید

که با آن علیها چیست فرمود که باید امام عالم باشد به تورات و انجیل و زبور و قرآن و محاجه نماید با اهل توریه به تورات ایشان و با اهل انجیل به انجیل ایشان و با اهل قرآن به قرآن ایشان و باید که عالم باشد به جمیع لغات و با هر قومی که محاجه کند به لغت خودش و با این خصال باید پرهیزگار و پاکیزه باشد از هر ناخوشی و پاک از هر عیبی باشد و عادل و منصف و حکیم و رؤف و رحیم و غفور و عطوف و صادق و مشفق و باروایه و مامون باشد و وثوق را شاید و شکافنده هر چیز باشد پس نصر بن مزاحم برخواست و گفت یابن رسول الله چه می گوئی در باب جعفر بن محمد فرمود چه می توان گفت درباره امامی که تمام امت شهادت می دهند که او اعلم اهل زمان خود بود نصر گفت چه می گوئی درباره موسی بن جعفر فرمود که او نیز مثل جعفر بود نصر گفت مردم در امر او در حیرتند فرمود که موسی بن جعفر (ع) در مدت حیات خودش با انبساط تکلم می نمود به لغت ایشان و با اهل خراسان تکلم می کرد به دری و به ارومیه به رومی و با عجم به زبان ایشان و از همه علمای یهود و نصاری به نزد او می آمدند و با ایشان محاجه می کردند به کتاب ایشان و چون مدتشان به سر آمد و وقت وفاتش رسید یکی از موالیانش به رسالت به نزد من آمد و گفت که پدرت می گوید که مدت به آخر رسیده و وقت وفات رسید و توئی وصی پدرت به درستی که چون وقت وفات رسول خدا رسید علی بن ابی طالب (ع) را طلبید و او را وصی خود گردانید و صحیفه که در آن اسمائی بود که حق تعالی انبیاء و اوصیاء را به آن مخصوص گردانیده است به او سپرد پس فرمود که یا علی نزدیک من بیا پس جامه بر سر آن جناب پوشید و فرمود که زبان خود را بیرون آورد چون بیرون آورد به خاتم مبارک آن را مهر کرد پس فرمود که یا علی زبان مرا در دهن بگیر و آن را بمک و آنچه از آن بیرون بیاید فرو بر و چون امیرالمؤمنین (ع) چنان کرد رسول خدا (ص) به او فرمود که حق تعالی به تو فهمانید هر چه را که به من فهمانیده بود و تو را بینا ساخت به آنچه مرا به آن بینا ساخته بود و به تو عطا فرمود هر علمی را که به من عطا فرموده بود مگر نبوت را زیرا که پیغمبری بعد از من نخواهد بود و هم چنین است هر امامی بعد از امام دیگر و چون حضرت امام موسی وفات یافت من هر زبانی و هر کتابی را دانستم. ایضاً ابن بابویه و ابن شهر آشوب و صاحب بصائر الدرجات از یاسر خادم روایت کرده اند که جمعی را از غلامان آن حضرت از صقلی و رومی درخانه بودند در جائی که آن حضرت او از ایشان را می شنید و با یکدیگر به لغت خود می گفتند که ما همیشه در بلاد خود که بودیم در سالی یک دفعه قصد می کردیم و تا به این بلد آمده ایم هیچ قصد نکردیم چون روز دیگر شد آن حضرت فرستاد و فضادی آوردند به او فرمود که فلان را از فلان موضع قصد نما و همچنین به من فرمود که ای یاسر تو قصد مکن و مخالفت آن حضرت نمودم و قصد کردم دستم ورم کرد و سرخ شد و آن حضرت فراز من پرسید که تو را چه می شود من آنچه گذشته بود به عرض رسانیدم فرمود که آیا من تو را نهی کرده بودم از قصد کردن الحال دستت را پیش بیاور چون دستم را پیش بردم دست مبارک بر آن مالید و آب دهن خود را بر آن انداخت و فرمود که بعد از این در شب غذا مخور و من وقتی آن را فراموش نمودم او شب غذا می خوردم و آن مرض برگشت مولف گوید چنانچه حضرت سید الساجدین در خرابه شام کلمات مستحفظین خود را که رومی بودند فهمید از کتاب بصائر الدرجات نقل شده است که حضرت صادق فرمود که در شام محنت انجام جدم علی بن الحسین را با سایر اهل بیت را در خانه خرابی منزل داده

بودند پس بعضی از ایشان به بعضی گفتند که ما را در این خانه خراب منزل داده اند که بر سر ما خراب شود و ما هلاک شویم چون که به آنان این سخن را شنیدند بعضی از ایشان به زبان رومی گفتند نظر نمائید به این گروه می ترسند که خانه بر سر ایشان خراب شود و نمی دانند که فردا ایشان را بیرون می برند و به قتل می آورند حضرت امام زین العابدین (ع) فرمود که من تکلم ایشان را به زبان رومی فهمیدم و غیر من کسی نفهمید ای شیخ امامی که عالم به جمیع لغات باشد و عبادت و بندگی او به مرتبه بود که از کثرت سجود در هر سالی هفت مرتبه پوستهای جبهه مبارک منور مطهر خود را که از کثرت سجود خداوند ودود(۱) بود می گرفت و از این جهت او را در ذو الثقات می گفتند و هر شبی هزار رکعت نماز می نمود و مقام زهد و فضل و بذل و عطای آن سرور در شبهای تار در کتب اخبار متواتر است با وجود این احوال او را در خرابه منزل دهند چگونه خوانه قریب الانهدامی که موافق روایت ابن بابویه و غیره خرابه بود(۲) که از حرارت و برودت هوا مانع نبود و آن قدر در آن خرابه ایشان را نگاه داشتند که از روهای مقدس ایشان پوست می ریخت کاشکی به همین اکتفا می نمودند و جراحت دیگر بر قلب ایشان وارد نمی آوردند. ایضاً قطب راوندی از عبدالله بن سمره روایت کرده است که روزی حضرت امام رضا (ع) بر ما گذشت و ما در آنکه حضرت امام رضا امام است یا نه با یکدیگر مخاصمه و مجادله می نمودیم پس آن حضرت بیرون رفت و من و تمیم ابن یعقوب سراح در خدمت آن جناب بیرون رفتیم و ما در آن وقت به امامت و اعتقاد نداشتیم و زیدی بودیم و چون به صحرا رسیدیم به گله اهویی بر خوردیم که بچه با آنها بود پس آن حضرت به آن بچه اشاره فرموده و آن بچه آهو در پیش آن جناب ایستاد آن حضرت آن را گرفته دست بر سر آنها مالید و به یکی از غلامان خود داد شروع در اضطراب کرد و می خواست که از دست او رها شود آن حضرت سخنی با آن بچه آهو گفت که ما نفهمیدیم و آن آرام گرفت پس به من فرمود که ای عبدالله ایمان آوردی عرض کردم بلی ای سید من توئی حجت خدا بر خلق و من توبه کردم پس به آن آهو فرمود که برو پس آن آهو آمد و خود را بر آن حضرت مالید و از چشمهایش آب جاری بود و آواز می کرد آن حضرت فرمود که میدانی که چه می گوید عرض کردیم که خدا و رسول و فرزند رسول خدا می دانند فرمود می گوید که چون مرا طلبیدی امید وار شدم که از گوشت من خواهی خورد و الحال که مرا مرخص نمودی امیدم به ناامیدی مبدل گشت ایضاً در دعوات رافندی از امام محمد تقی (ع) منقولیست که یکی از اصحاب آن حضرت بیمار شد و آن جناب به عیادت او رفت و از او پرسید که چگونه می یابی خودت را آن مرد گفت که مرگ را ملاقات کردم و مرادش بیان شدت مرضش بود آن سرور فرمود که چگونه ملاقات کرده آن را عرض کردم که مرضم بسیار شدید و الیم شده فرمود که این مرگ نیست بلکه ملاقات نموده چیزی را که بعضی از مرگ را به تو می شناسد و مردم دو گروهند گروهی هستند که از مردم ایشان دیگران به راحت می افتند پس تازه گردان ایمان به خدا و ولایت را تا به راحت افتی و آن مرد چنان کرد پس به عرض رسانید که یابن رسول الله گروهی از ملائکه پروردگار من آمده اند و تحیات و تحف برای من آورده اند و بر تو سلام می کنند و در پیش تو بر پا ایستاده اند ایشان را مرخص کن که بنشینند آن حضرت فرمود که بنشینید ای گروه ملائکه پروردگار من پس به آن مریض گفت که از ایشان پرس که آیا مامورند به آنکه در حضور من بایستند مریض گفت که از ایشان پرسیدم گفتند که اگر تمام ملائکه که خدا آنها را

۲- (۲) بود که به جز دیوارهای شکسته مشرف بر شدن شقی نداشت که از حرارت آفتاب بسیار زجر بکشند.

خلق کرده است به نزد تو حاضر شوند می ایستند و نمی نشینند تا آنکه مرخص شوند و از جانب حق تعالی چنین مامورند پس آن مرد چشمها را بر هم گذاشت و گفت السلام علیک یا بن رسول الله این است شخص تو که ممثل شد برای من با شخص اشخاص محمد (ص) و امامان که بعد از آن حضرت بودند و این را گفت و وفات نمود. مؤلف گوید (۱) در سابق حدیثی گذشت که حضرت امام حسین (ع) به عیادت شخصی از شیعیان رفتند فی الفور تب آن را و فرار نموده و آن حدیث دلالت داشت که خداوند عالم جمیع اشیا را مطیع و منقاد ائمه علیهم السلام ساخته و ایضاً ابن بابویه از بعضی اصحاب روایت کرده است که ابن ابو سعید مکاری بر آن حضرت داخل شد و گفت که آیا خدا تو را آنقدر مرتبه داده است که ادعا کنی آنچه را که پدرت ادعا می کرد آن حضرت فرمود که تو را چه می شود خدا نور تو را فرو نشانند و فقر را در خانه تو داخل کند آیا ندانسته که حق سبحانه و تعالی وحی نمود به عمران که پسری به او کرامت خواهد شد پس مریم را به او عطا فرمود و عیسی را به مریم عطا کرد پس عیسی از مریم بود و مریم از عیسی و عیسی و مریم یک چیز بودند و من از پدرم هستم و پدرم از من بود و من یک جزویم از پدرم ابن ابو سعید گفت که من از تو مسئله می پرسم فرمود که گمان آن است که تو قبول نخواهی کرد و تو از رعیت من نیستی ولیکن بپرس مسئله خود را گفت که مردی از مردان در وقت مردن گفت بندگان قدیم من آزادند در راه خدا آن حضرت فرمود که حق تعالی می فرماید که حتی عاد کا العرجون القدیم پس هر بنده که شش ماه در ملک بوده است آزاد خواهد بود راوی می گوید که آن مرد بیرون رفت و فقیر گردید به نحوی که قوت شب نمی یافت تا وقتی که مرد و ایضاً به دو از ابو الصلت هروی روایت کرده اسیت که به مامون خیر رسید که آن حضرت در مجلس می نشیند و در علوم سخن می گوید و مردم فریفته او می شوند پس محمد بن عمر و طوسی را که صاحب مامون بود امیر گردانید و محمد مرد مرا از مجلس آن حضرت دور گردانید آن جناب را حاضر نمود و استخفاف رسانید و آن حضرت غضبناک از نزد او بیرون آمد و لبهائش حرکت می کرد به حق مصطفی و مرتضی و سید النسا که فرود خواهم آورد به حول اله تعالی که به دعائی بر او کنم که سبب شود که سکان این محل او را بدرانند و به او و خاصه و عامه او استخفاف رسانند پس به منزل خود آمد و آب وضو طلبید و وضو ساخته و دو رکعت نماز بجا آورد و در رکعت دوم در قنوت دعائی طولانی که در کتاب عیون اخبار الرضا مذکور است خواند و در آخر قنوت گفت خداوندا تو انتقام بکش برای من از آن کسی که بر من ظلم کرد و به من استخفاف رسانید و شیعیان را از درگاه من دور کرد و بچشان به او تلخی مذلت و خواری را چنانکه او به من چشانید و او رانده شده مردمان فرو مایه نجس گردان ابوالصلت می گوید که هنوز دعای آن سرور تمام نشده بود که زلزله در شهر مرو افتاد و آوازهها و فریادها بلند شد و گرد و غبار مرتفع گردید و من در مکان خودم بودم که آن سرور فرمود که ای ابو الصلت برخیز و به بام بالا رو و خواهی دید زن حاشه پیری که جامهای بسیار کهنه و چرکین پوشیده و اشرار را به هیجان می آورد و اهل آن ولایت آن زن را سمانه می گویند به جهت کودنی و بی عفتی او و آن زن پاره از نی به جای علم بر دوش نهاده و جامه سرخی بر سر آن بسته و آن زن لشکریان و مردمان فرومایه دغل را به جانب قصر مامون و بزرگان لشکر او می کشد پس من به بام بالا رفتم و ندیدم مگر نفوسی را که بعضا کنده می شد

و سرهای را که بعضا شکسته می شد و مامون را دیدم که زره پوشیده بود و از قصر شاه جان بیرون آمده و می گریخت و شاگرد حجامی از بام خشتی بر سر او زد که خون از سرش افتاد و پوست سرش شکافته شد و مردی که مامون را می شناخت فریاد کرد که وای بر تو این المیرالمؤمنین است و شنیدم که سمانه به آن مرد گفت که ساکت شو امروز روز تمیز و محاباه نیست و روزی نیست که ملاحظه مرتبه و منزله مردم شود و اگر این امیرالمؤمنین بود زکور قجار را بر فروج ابکار مسلط نمی کرد و مامون و لشکریان او را با مذلت و خواری شدید راندند و ابن شهر آشوب همین حدیث را روایت کرده و در آخر آن فرموده که اموال مامون را غارت نمودند مامون چهل نفر از غلامان خود را به در آویخت و رئیس مرو در آخر او را تسلی داد و امر نمود که دیوار خانه او را بلند کنند و می دانست که این امر جزای استحقاقیست که به آن سرور رسانیده و آمد و بر آن جناب داخل شد و او را قسم داد که برای تعظیم او بر نخیزد و در پیش روی او نشست و گفت که هنوز نفس من رضا و آرام بهم به من نرسانیده است از کشتن این چهل نفر و آنچه تو امروز فرمائی چنان کنم آن سرور فرمود که از خدا بترس درباره امت محمد مصطفی (ص) و درباره این امر که تو را بر آن والی نموده و به آن اختصاص بخشیده است به درستی که تو امور مسلمان را ضایع گردانیدی و امر را به دیگران گذاشتی مؤلف گوید که از این حدیث و سابق آن و احادیث دیگر معلوم می شود که ظالم بر اهل بیت نبوت را خداوند منتقم مهلت می دهد شاید متنبه شود و از آن عمل توبه و انابه نماید یا هرگاه توبه و انابه را قابل نیست مقامات مناهی و معاصی که مکنون ضمیر او شده از ظلم و غیره از او صادر شود و عذاب ابدی از برای او در آخرت بدی آماده و مهیا شود ولیکن کسی که مقصودش استخفاف به شریعت یا به اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین که حافظ شریعت و عادی مردم می باشند مقتضی حکمت خداوندی این است که او را فی القبور بعد ابی و المی مبتلا سازد که آثار شریعت منظم شود چنانچه صدوق در مجالس (۱) نقل نموده که در روز عاشورا وقتی که سرور مظلومان فرمودند که خندقی که به دور خیام اهل حرم حفر نموده بودند و پر از نی نموده بودند آتش بزنند که راه لشکر از جانب خیام مسدود شود یک ملعونی از آن اشیاء در مقام استخفاف به آن سرور بر آمد و دست بر دست زد و فریاد بر آورد ای حسین و اصحاب حسین (ع) بشارت باد شما را بر آتش جهنم زیرا که به زودی آتش در دنیا از برای خود بر افروختید آن سرور فرمود کیست این شخص عرض کردند این ابی جویره مزنی می باشد پس آن سرور به درگاه خداوند اکبر عرض نمودند اللهم ادقه عذاب النار فی الدنيا پس در همان لحظه اسب او رم نمود و او را در میان خندق آتش انداخت و ملعون دیگر که او را تمیم بن حصین می گفتند فریاد بر آورد که ای حسین و اصحاب حسین آیا نمی بینید آب فرات را که چگونه ظاهر و آشکار است که گویا مثل شکم ماهیان روشنائی می دهد قسم به خدا که نمی چشید شما از آن یک قطره تا اینکه جرعه ناگوار مرگ را از روی جزع بچشید حضرت به اصحاب فرمودند این شخص کیست عرض کردند تمیم بن حصین است آن سرور فرمودند این مردود از اهل جهنم است خداوند این ملعون را امروز از تشنگی هلاک سازد در همان لحظه تشنگی بر آن شقی غالب شد تا اینکه از اسب خود فرود آمد و در زیر سم اسبان پایمال گردید و به جهنم واصل شد و موافق روایت مجالس ملعونی

ص: ۱۰۰

---

۱- (۱) حکایت دو شیر ی که حمید بن مهران را خوردند و شیری که شعبده باز را درید و مستحاف و ضربی که بر مامون وارد شد و در این حدیث مسئولیت مشاهده این مطلب است و همچنین که شیخ صدوق.



فریاد بر آورد که ای حسین فرزند فاطمه زهرا سلام الله علیها تو چه نسبت به حضرت رسول داری که دیگران ندارند آن سرور این آیه را تلاوت نمودند که ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض و الله ان محمد امن ال ابراهیم و ان العتره الهادیه من آل محمد آن سرور فرمودند کیست این شخص عرض نمودند محمد بن اشعث است آن سرور سر مبارک به جانب آسمان بلند نمودند و به درگاه خدا عرض نمودند خداوند امروز ذلتی به محمد بن اشعث بنما که بعد از این او را هرگز عزیز نمائی پس در همان ساعت او عارض شد بر آن ملعون عارضه و از لشکر عمر سعد به جهت قضای حاجت دور شد پس مسلط نمود خداوند عالم بر او عقربی و او را گزید و با عورت برهنه در عذره خود غلطید تا به جهنم واصل شد. ابن بابویه روایت کرده است از اصبع بن نباته که گفت مردی از قبیله بنی دارم که با لشکر ابن زیاد به قتال حضرت امام حسین (ع) رفته بودند به نزد ما آمد و روی او سیاه شده بود و پیش از این در غایت خوش روئی و سفیدی بود من به او گفتم از بس روی تو متغیر شده است نزدیک است که من تو را نشناسم گفت من مرد سفید روئی از اصحاب امام حسین (ع) را شهید نمودم که اثر کثرت عبادت در پیشانی او بود و سر او را آورده ام راوی گفت دیدم آن ملعون را که بر اسبی سوار بود و سر آن بزرگوار را در پیش زین آویخته بود که به زانوهای اسب می خورد من با پدر خود گفتم کاشکی اندکی این سر را بلندتر می بست که این قدر اسب به او خفت نرساند پدرم گفت که ای فرزند بلائی که صاحب این سر به او نیز می رساند زیاده از این که او به این سر می رساند زیرا که او به من نقل کرد که از روزی که او را شهید نموده ام تا به حال هر شب که به خواب می روم همین که بخارات از مجاری فضلات به کاخ دماغم تصاعد می نماید و روح که مایه فتوح است پرتو ضیا علاقه را از ظاهر بدنم قطع می نماید صاحب همین سر به نزد من می آید و می گوید که بیا و مرا به سوی جهنم می برد و در جهنم می اندازد و تا صبح عذاب می کشم پس از همسایگان او شنیدم که از صدای فریاد او شبها به خواب، نمی توانیم رفت پس من به نزد زن او رفتم و حقیقت حال را از او پرسیدم گفت آن خسران مال خود را رسوا نموده و در جلد اول تحفه الحسینیه نقل نموده ام که در روز عاشورا شخصی استخفاف به سید الشهداء نمود و در حق آن سرور ناسزا گفت از آسمان دو شهاب آمد و دو دیده او را کور نمود باری از این قبیل اخبار بسیار است ای شیعه نمی دانم چه مصلحت بود در وقتی که آن مظلوم غریب با بدن چاک چاک زانو زانو به دم لشکر آمد و فریاد ضعیفی نمود که یا قوم اقصودنی بنفسی و اترکوا حرمی و قدحان حینی و لاحت لوایحه آیا آن قوم دعا که این همه ظلم و اذیت به آن مجروح تشنه لب وارد می ساختند چرا آتش به خرمن حیات ایشان نیفتاد و چرا عالم منقلب نگردید(۱) و ایضاً شیخ کلینی از یسع بن حمزه روایت کرده است که گفت در خدمت آن حضرت بودم و جمع کثیری آمده بودند که از مسائل حلال و حرام سوال نمودند ناگاه مرد بلند قامتی گندم گون داخل شد و گفت السلام علیک یا بن رسول الله من مردی از دوستان و دوستان آبا و اجداد توام و به حج آمده ام و نفقه من تمام شده است به نحوی که آنچه مرا به منزل برساند ندارم پس اگر تواند شد که مرا اعانت فرمائی به قدری که مرا به شهر خودم برساند بر خود به نذر لازم می گردانم که چون

ص: ۱۰۱

---

۱- (۱) بلی اگر عالم منقلب نگردید لیکن آثاری در آن ظاهر شد که تا روز قیامت بر طرف نمی شود چنانچه بحر العلوم فرموده مناذا النواج عط القلوب و ما هذا الصحیح و ذی الضوضاء و الرجل کان نفحه صور الحشر قد فجات نالناس سکری و لا سکر و لا شمل قضی المصابیان ققضی النفوس له لیکن الله ان لا یسبق الاجل.

به شهر خود رسید همان قدر برای تو تصدق نمایم آن حضرت فرمود بنشین خدا تو را رحمت کند و متوجه مردم شد و جواب مسائل ایشان را می فرمود و چون آن گروه متفرق شدند کسی به غیر از من و سلیمان جعفری و خیشمه باقی نماند فرمود که مرا اذن می دهی که داخل شوم سلیمان عرض کرد خدا مطلب تو را میسر گرداند س آن حضرت برخواست و داخل حجره شد و بعد از ساعتی بیرون آمد و در پشت در ایستاد و از بالای در دست مرا بیرون کرده فرمود که کجا است آن مرد خراسانی آن مرد گفت در اینجا حاضرم فرمود بگیر این دویست اشرفی را در نفقه و حاجت خود صرف کن و عوض آن را برای من تصدق مکن و الحال بیرون رو که من تو را نبینم و تو مرا نبینی و چون آن مرد بیرون رفت آن حضرت بیرون آمد سلیمان عرض کرد که به آن مرد احسان نمودی و مرحمت فرمودی سبب چه بود که روز او پوشانیدی فرمود که می ترسیدم که مذک سوال را در صورت او ببینم به جهت آنکه حاجت او را روا کردم آیا حدیث رسول خدا را نشنیده که او فرموده است که هر که حسنه را بپوشاند ثواب هفتاد حج به او داده شود و هر که سیئه را فاش کند پس مخذول می گردد و هر که سیئه را پنهان دارد آمرزیده می شود پس شعری خواند به آن مضمون که هرگاه به نزد او رفتم برای طلب حاجتی چون به اهل خودم برگشتم آبرویم به جا بود چنانچه جد بزرگوارش امام حسین چهار هزار دینار به اعرابی از شکاف دیوار دادند که اعرابی حجات نکشد(۱) ایضاً این بابویه از موسی بن نصر رازی روایت کرده است که روزی شخصی به آن حضرت گفت که پدران تو اشراف از تمام اهل زمین بودند فرمود که تقوی ایشان را اشرف داده بود و طاعت خدا ایشان را صاحب خط ساخته بود مرد دیگر به آن حضرت گفت که به خدا قسم که تو از همه مردمان بهتری فرمود قسم مخور هر که تقوایش بیشتر و خدا را فرمان بردارتر است از من بهتر است و به خدا قسم که آیه جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان کرمکم عند الله تقيکم نسخ نشده است مؤلف گوید چنانچه جد بزرگوار این سرور سید الساجدین باصمعی چند فرمودند در تحفه الحسينيه نقل نموده ام که اصمعی می گوید که در شب ماه تابی گذارم به مسجد الحرام افتاد صدای ضعیفی شنیدم پس از عقب آن صدا رفتم جوان نیکو روئی خوش شمایی دیدم که در بشره او آثار خیر ظاهر بود و به پرده کعبه چسبیده و با خداوند مناجات می نمود و از جمله آنها این بود الهی و سیدی نامت العیون و غادت النجوم و انت ملک حی قیوم الا یا رجائی انت کاشف کربتی فهب لی ذنبی کلها و اقض حاجتی فزادی قلیل لا اراه مبلغی علی الزاد ابکی ام لبعث مسافتی اتیت باعمال قباح ردیه و ما فی الوری عبد جنی کجنایتی اتحرقنی بالنار یا غلاویه المنی فاین رجائی ثم ایشن مخافتی اصمعی می گوید چندین دفعه شنیدم آن بزرگوار این اشعار را خواند و تکرار نمود تا اینکه افتاد و غش نمود پس من پیش رفتم و نظر به سوی او نمودم دیدم ان جوان امام زین العابدین (ع) است پس سر مبارک او را از روی خاک برداشتم و بر دامن خود نهادم از پس که آن جناب گریسته بود قلب من بر وقت قلب او بسوخت پس بر احوال آن بزرگوار گریستم پس قطره از قطرات اشک چشم من بر صورت آن بزرگوار چکید و چشم مبارک گشود و فرمود من هذا الذی شغلنی عن ذکر مولای عرض نمودم ای مولا منم بنده تو اصمعی ای مولای من باعث این همه گریه و ناله چیست و حال آنکه جناب بزرگوار شما

ص: ۱۰۲

۱- (۱) و آن عرب وقتی که به نزد آن سمرور رسید این ابیات را عرض نمود لم یخب الا ان من رجاك و من حرك من دون بابك الحلقة انت جواد و انت معتمد ابوک تدکان قائل للضيقه لولا الذی کان من اوائکم کانت علیک الجحیم منطبقه آن سرور به همان قافیه جواب عرب را دادند خدا فانی البک معتمد و اعلم فانی علیک ذو شفقه لو کان فی سیرنا بضلاه عصا

امست سمانا علیک ندفقہ آن عرب زرہا را گرفت و گریست آن سرور چون بہ آواز گریہ او را شنید عرض فرمودند یعلان  
استقالت عطاؤنا. عرض نمود گریہ من از این جهت است کہ کیف یا کل الثراب جودن.

از اهل بیت نبوت و معدن رسالت و باب کرامت می باشید و خداوند در شان شما فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً اصمعی می گوید که چون آن سرور این کلمات را شنید راست نشست و فرمود که ای اصمعی هیئات هیئات بدان که و خدا خلق فرموده است بهشت را از برای هر کس که اطاعت او نماید اگر چه غلام حبشی باشد و خلق فرموده است جهنم را از برای هر کس که معصیت او نماید و هر چند سید هاشمی باشد آه آه مگر نشنیده قول خدا را که می فرماید فاذا نفخ فی الصور فلا- انساب بینهم یومئذٍ ولا- یتسائلون اصمعی می گوید که من چون این کلمات را از آن بزرگوار (ع) شنیدم آن جناب را به گریه و ناله واگذاشتم و به عقب کار خود رفتم ای شیعه بزرگوار که مناجاتش به درگاه خدا به این قسم باشد آیا از کجا رواست که دستهای مبارک او را به غل محکم ببندند و پاهای مبارکش را به زنجیر ثقیلی محکم نمایند که پاهای مبارکش مجروح گردد و تا سه سال خوب نشود چنانچه زیدبن صوحان روایت نموده و آیا روا بود که از بسیاری تعب و اذیت که بر آن سرور وارد آورند موافق روایت سهل ساعدی این کلمات را در شام محنت انجام بفرماید می کلامه اقاد ذلیلاً فی دمشق کانتی من الزنج عبد غائب عنه نصیره و جدی رسول الله فی کل مشهد و شیخی امیرالمؤمنین وزیره فیالیت امی لم تلذبی و لم اکن یرانی یزید فی البلاد اسیره ایضاً از ابراهیم بن عباس روایت کرده است که گفت دیدم آن حضرت را که به غلام سیاهی اشارت نمود و فرمود که قسم می خورم به عتق و هر وقت که به عتق قسم خورده ام یک بنده آزاد کرده ام و جمیع بندگان من آزاد باشند اگر خود مرا از این غلام بهتر دانم به سبب قرابت رسول خدا (ص) مگر آنکه برای من عمل صالحی باشد که به سبب آن عمل بهتر از او باشم و ایضاً ابن شهر آشوب روایت کرده است که روزی آن حضرت داخل حمام شد و مردی در حمام بود که آن حضرت را نمی شناخت و به آن حضرت گفت که بیا و مرا مالندگی کن آن حضرت نیز مشغول مالندگی او شد پس مردم آن جناب را به آن مرد شناسانیدند و آن مرد شروع در عذر خواهی کرد و آن حضرت او را دلداری می داد و می مالیدن ایضاً ابن شهر آشوب از موسی بن سیا روایت کرده است که گفت در خدمت آن حضرت بودم در وقتی که به طوس وارد می شد و چون به نزد یک باغ طوس رسیدیم آوازی شنیدم و از عقب آن آواز رفتم دیدم جنازه را می آورند و چون نظرم بر آن جنازه افتاد دیدم که آن جناب پیاده شد و آمد نزد آن جنازه و آن را گرفت و چنان گرفته بود که شبیه آنکه بزغاله به مادرش بچسبد پس به من فرمود که ای موسی بن سیار هر کس که مشایعت کند دوستی از دوستان ما را از گناهان بیرون می آید مثل آنکه از مادر متولد شده باشد و هیچ گناهی بر او نباشد و چون آن جنازه را آورده در کنار قبر گذاشتند دیدم که آن حضرت می آمد و مردم راه را گشودند و آمد و دست مبارک را بر سینه آن میت گذاشت و فرمود یا فلان بن فلان بشارت باد تو را به بهشت و بعد از این هیچ ترسی برای تو نخواهد بود من گفتم فدای تو شوم این مرد را می شناسی و هرگز پیش از این به این زمین نرسیده بودی فرمود که ای موسی بن سیار آیا نمی دانی که در هر صبح و پسین اعمال شیعیان ما بر ما گروه ائمه عرض می شود پس اگر تقصیری در عمل ایشان می بینیم از خدا می خواهیم که آن را عفو نماید و اگر زبادت می بینیم از خدا سوال می کنیم که ایشان را بر آن جزای عمل دهد

نیکو کرامت فرماید و ایضاً صاحب کشف الغمه از کتاب تاریخ نیشابوری نقل نموده است که چون آن حضرت از نیشابور روانه می شد در مهدی بود و آن مهد بر استر اشهبی بار بود و تمام یراق آن نقره خالص بود و چون به بازار رسید و دو امام حافظ احادیث نبویه که یکی ابوزرعه و دیگری محمد بن اسلم طوسی بودند گفتند که ایها السید و ابن اساده و ایها الامام و ابن الاثمه ایها السلاله الطاهر الرضیه ایها الخلاصه الزکیه النبویه تو را قسم می دهیم به حق پدران طاهرین و اسلاف مکرمین خودت که روی مبارک را به ما بنما و حدیثی از پدران از جدت برای ما روایت کن که آن یادگاری باشد از تو در نزد ما پس آن حضرت امر نمود که استر را نگاه دارند و پوش هودج را بالا انداختند و دیده‌های مسلمان را به طلعت مبارک خود روشن گردانید و دو گیسو داشت مانند دو گیسوی رسول الله و مردم در عقب سر یکدیگر ایستاده بودند و بعضی می گریستند و بعضی فریاد می کردند و بعضی جامه بر خود دریدند و بعضی بر خاک بغلطیدند و بعضی تنگ و رکاب استر را می بوسیدند و بعضی گردنها را بلند کرده صورت خود پوش هودج می مالیدند و آن احوال به طول انجامید تا به وقت نصف النهار و اشکها مانند نهر جاری بود و آوازا ساکن گردید و ائمه و قضاة فریاد کردند که ای گروه مسلمانان شما بشنوید و ضبط نمائید و بر رسول خدا آزار مرسانید درباره عترتش پس آن حضرت حدیث را ذکر نمود و بیست و چهار هزار قلمدان برای نوشتن آن حاضر شد سواى دوات و قلم مولف گوید کسی استبعاد ننماید که چگونه می شود که در وقت بیان نمودن آن سرور و حدیث لا اله الا الله را در نیشابور بیست و چهار هزار قلمداد در آن موجود شد شود به جهت نوشتن آن حدیث زیرا که در وقت ورود آن سرور سیصد هزار محدث در شهر نیشابور موجود بودند سواى علما و محدثین دیگر و آن به این قسم است که محمد بن اسماعیل بخاری که معاصر بود به آن سرور احادیث کتاب صحیح را که معتبرترین کتب اهل سنت است او جمع نموده و تالیف اوست (۱) مولدش در شهر سبز که از ولایت سمرقند است بوده و سیصد هزار محدث بر دور او جمع شدند و علمای آن بلد بر وی حسد بردند وقتی که بر منبر بود مسئله حدوث و قدم قرآن را از او پرسیدند زیرا که سنیان خراسان و حنابله و اشاعره و قومی از شافعیان قرآن را قدیم می دانند و بخاری حادث می داند در جواب ایشان گفت خداوند عالم وصف قرآن را در کتاب خود به محدث نموده علما که این را شنیدند بر او ریختند و او را از منبر کشیدند و خواستند که او را بکشند مریدان او را برداشته از آنجا گریختند و آمدند به بخاری و از آنجا نیز دویست هزار محدث بر وی جمع شدند و باز این حالت را دیدند از آنجا آمد به نیشابور پس در این بلد سیصد هزار محدث بر دور او جمع شدند و در آن حین که حضرت امام رضا (ع) نزول اجلال در آنجا فرمودند و باز در نیشابور در خصوص حدوث و قدم قرآن در سر منبر بر او حجت گرفتند و حاکت سمرقند روی داد و از آنجا گریخت به بغداد رفت و در آنجا اعتباری به هم رسانید باری با وجود سیصد هزار محدث بودن در آن بلد این استبعاد راه ندارد و با وجودی که محدث غالباً قلمدانم با خود دارد و طلب کنندگان حدیث از آن سرور دو نفر از رئیس و محدثین ایشان

ص: ۱۰۴

---

۱- (۱) در بین علمای اهل تسنن به جامعیت احادیث سند و کمتر یافت می شود پاره احوال او را این خلکان غیر او ضبط نموده باری.

بودند و علاوه بر اینکه نیشابور ام البلاد بوده و وسعت و جمعیتی که در آن بلاد در آن زمان بود در بلاد دیگر به این قسم کمتر بلدی یافت می شود که چنین وسعت و ازدحام و جمعیت در آن بوده و الله العالم و باقی حدیث سابق به این قسم است و طلب کننده حدیث ابوزرعه بود و محمد بن اسلم طوسی پس آن حضرت فرمود که حدیثی الی موسی بن جعفر الکاظم قال حدیثی ابی جعفر بن محمد الصادق (ع) قال حدیثی ابی محمد بن علی الباقر (ع) قال حدیثی ابی علی بن الحسین زین العابدین قال حدیثی ابی الحسین بن علی شهید ارض کربلا قال حدیثی ابی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب شهید ارض الکوفه قال حدیثی اخی و ابن عمی محمد رسول الله (ص) و آن حضرت فرمود که خبر داد مرا جبرئیل که از رب العزه و تعالی شنیدم که می فرمود که کلمه لا اله الا الله حصار منست و هر که آن را بگوید در حصار من داخل شده و از عذاب من ایمن است صدقی الله سبحانه و تعالی و صدق جبرئیل و صدق رسوله و الائمه و ابن بابویه مضمون این حدیث را به چند سند روایت کرده است در یکی از آنها مذکور است که بعد از آنکه فرمود که هر که داخل حصار من شد از عذاب من ایمن است و راحله آن حضرت روانه گردید و چند قدم رفت آواز کرد که بشرطها و شروطها و انا من شروطها مؤلف گوید که حضرت امام رضا (ع) در نیشابور وقتی که پرده ها را برداشتند و چشم مردم بر صورت انوار آن سرور افتاد و بی خود شدند و صدای گریه و ناله و صجیح و غوغا بلند شد زیرا که آن سرور شبیه بودند به رسول خدا (ص) و آن سرور در آن حال حدیث لا اله الا الله از برای ایشان بیان نمودند که مردم بدانند که (۱) آن سرور رکن هشتم لا اله الا الله است و بدون تمسک به آن سرور لا اله الا الله کامل نمی شود هم چنین سر جد مطهرش در بالای نیزه تلاوت قرآن می نمودند و به مردمان حقیقت مقامات امامت خود را از مضامین آیات ثابت می فرمودند و آن سرور را شبیه بودند به رسول خدا از حضرت امام رضا (ع) آیا در وقتی که آن سرور سوره کهف تلاوت می نمود آیا بر شیعیان و اهل بیت آن امام مظلومان سینما سید الساجدین چه روی داد زیرا که مراد آن سرور از آیات قرآن هدایت آن فرقه بود به راه رشد و سداد سیما از تلاوت سوره کهف و می توان گفت از پنج وجه شباهت داشت غصه و غم اندوز آن سرور با اصحاب کهف لهذا آن سرور را آن سوره را تلاوت فرمودند اول اینست که چنانچه اصحاب کهف از جان و مال و اعتبار خود گذشتند و ترک کفر نموده از متابعت دقیانوس و اقوال و افعال او تبری نمودند همچنین اصحاب سعادت ماب آنم سرور ترک وطن و اهل و عیال و مال نمودند و از متابعت ابن زیاد بد بنیاد تخلف ورزیدند و اطاعت و انقیاد آن سرور را بر خود لازم دانستند مردانه وارد این کار استوار بودند تا به شهادت فایز شدند دویم اینکه چنانچه اصحاب کهف گرسنه و تشنه فرار به کوه و غار و صحرا نمودند همچنین اصحاب آن سرور مثل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و غیر ایشان از آن سعادت مندان پیاده از کوفه فرار نموده خود را بار دوی کیوان شکوه آن سرور رسانیده با لب تشنه و شکم گرسنه در یاری و جان نثاری آن حضرت ثابت قدم بودند تا شاهد شهادت نوشیدند سیم چنانچه از برای اصحاب کهف زیادتی بصیرت روی داد از جهت ترک متابعت دقیانوس که انهم فتیه امنوا بر بهم وزدناهم هدی و همچنین اصحاب آن سرور در ليله عاشورا پرده حجاب از پیش نظر ایشان رفع شد و مقامات خود را

ص: ۱۰۵

۱- (۱) امت پیغمبر (ص) بدانند که توسل به این شریعت تمام نمی شود مگر اینکه ایمان آورند به ارکان لا اله الا الله و ارکان ان ائمه اثنی عشر علیهم السلام می باشند چنانچه روز زیارت وادیه وارد است که السلام علی شهر الحول و عدد الساعات و حروف لا اله الا الله فی لزقوم المسطرت پس جمیع.

به نظر در آورند چهارم آنکه به سبب اصحاب کهف خلق بسیاری که منکر بعثت بودند هدایت یافتند و از آن عقیده فاسد برگشتند همچنین به سبب اصحاب سید الشهداء جمعی متبینه گردیدند و ترک اعتقاد باطل نموده و موحد حقیقی گشتند پنجم آنکه اگر مردم از اصحاب کهف تعجب می نمودند که چگونه بدنهای ایشان در مدت سیصد سال فاسد نگردید و تازه باقی ماند هم چنین مردمان کوفه و شام و جمعی از طایفه انام متعجب بودند که چگونه سر انوار آن سید انام در بالای نیزه و شاخه درخت خرما و امکانه دیگر تلاوت قرآن می نماید و ارشاد و هدایت مردم می نماید چنانچه مواضعی که آن سرور تلاوت قرآن نموده اند در تحفه الحسینیه ذکر نموده ام ای شیعه در قتلگاه به جهت تسلی دادن صغیره خود سکینه خاتون را از گریه و ناله آوازی از حلقوم بریده آن سرور بلند شد که فرمودند بشینعتی ما ان شربتم ماء عذاب فاذکرونی الی اخره و دیگر در شام محنت انجام به جهت تسلی دادن صغیره دگر خود از بالای شاخه درخت سر آن سرور خم شد و آن صغیره را دلداری داد و او را از گریه ساکت فرمود ایضاً از ابن بابویه حدیثی مذکور است و مشتمل است بر معانی دقیقه و مسایل مشکله از ریان بن شیب که خال معتصم و برادر زاده او بود روایت کرده است که چون مامون اراده کرد که از مردم بیعت بگیرند برای خودش به امارت مؤمنان و برای علی بن موسی الرضا به ولایت عهدی و برای فضل بن سهل بو زارن امری نمود که سه کرسی گذاشتند و آن سه کس بر آن کرسیها نشستند و مردم را اذن داد که داخل شوند چون مردم داخل می شدند بیعت می کردند به این قسم که دست راست خود را بر دست راست آن سه نفر می گذاشتند به نحوی که دست خود را بلند تر می داشتند و انگشت کوچک ایشان اول بر انگشت کوچک آن سه نفر وارد می شد و بیرون می رفتند و در آخر مردمان جوانی از انصار آمد و بیعت کرد و دست خود را در زیر دست ایشان آورد به نحوی که انگشت بزرگ او اول به انگشت کوچک ایشان رسید پس آن حضرت تبسمی نمود و فرمود که تمام این مردم به فسخ با ما بیعت نمودند مگر این جوان که او به عقد بیعت بما کرد مامون پرسید که عقد بیعت کدام است و فسخ کدام آن سرور کیفیت هر دو را بیان فرمود مامون امر نمود که مردم برگردند و بار دیگر بیعت کنند به همان قسمی که آن سرور فرموده بود مردم گفتند که چگونه مستحق امامت می تواند بود کسی که عقد بیعت را نمی داند و کسی که او را می داند سزاوارتر است به امامت و همین باعث شد که مامون زهر به آن سرور خوراند و در کتاب تحفه المجالسی از کتاب اربعین نقل نموده که در وقت توجه حضرت امام رضا (ع) از مدینه به جانب خراسان عبور آن سرور به شهر بغداد واقع شد در آنجا مرد حمامی بود که از جمله محبان و شیعیان به اخلاص آن حضرت بود و بارها از بغداد به مدینه طیبه به زیارت آن حضرت رفته بود و چون شنید که آن حضرت به بغداد توجه نموده به استقبال آن حضرت بیرون آمد و در سه فرسخی بغداد به شرف ملازمت آن حضرت مشرف گردید و او را به خانه خود فرود آورد و بعضی از محبان و شیعیان آن حضرت که در آن دیار بودند به خدمت آن حضرت رسیده چند روز آن حضرت را به تکلیف تمام در بغداد نگاه داشتند روزی حضرت به آن مرد حمامی که اسم او رجب بود فرمود که حمام را گرم کن و حوضها را پر آب گردان تا امشب به حمام تو در آئیم رجب نام کمال سعی و اهتمام

نموده و حمام را با صفا و مزین نموده اتفاقاً در حوالی آن حمام مردی بود که به مرض برص مبتلا شده و تمام اعضای او سفید شده بود و گندی عظیم از او می آمد و از غایت نفرت که مردم بغداد از او داشتند کم از منزل خود بیرون می آمد چون شنید که حمام را به جهت حضرت امام رضا گرم نمودند از منزل خود بیرون می آمد و به نزد کلخن باب آمده پنجاه درهم به او داده و گفت مرا به گوشه پنهان نمود و چون نصف شب شد چراغ روشن کردند و حوضها را پر آب کردند و عنبر و سایر بوهای خوش در حمام سوختند بعد از آن آن حضرت به حمام تشریف آوردند و در گوشه نزول اجلال ارزانی فرمودند که ناگاه مردی که برص داشت بیرون آمد و در برابر آن حضرت ایستاد و عرض نمود یا فرزند امیرالمؤمنین تو منبع معجزات و کراماتی استدعا آنکه نظری به حال من کنی چون رجب آن مرد را در حمام دید بسیار خجل و منفعل شد خواست که او را بزند حضرت از کمال حسن خلق رجب را منع فرمودند و فرمود هیچ به او مگوی پس حضرت از کمال کرم و بزرگی برخوردار و کاسه آبی از حوض حمام برداشت و سوره فاتحه الکتاب را بخواند و به آن آب دمید و بر سر آن مبروص ریخت در حال به امر حق تعالی و به برکت آن حضرت آن مرض برص بالمره از او زایل شد به مثابه که پنداشتی هرگز آن مرض به او نبوده و بدن او سرخ و سفید شده و به صورت خوش معاودت نمود پس حضرت به رجب امر فرمودند که این مرد را بیرون ببر و از سر کار ما یک دست رخت پاکیزه بگیر و در وی بپوشان و او را در سر حمام بنشان تا ما از حمام بیرون آئیم رجب به فرموده حضرت عمل نمود و چون آن حضرت از حمام بیرون تشریف آوردند آن مرد در دست و پای آن حضرت افتاد و چون اقربا و خویشان آن مرد از این واقعه خبر دار شدند زیاده از پانصد نفر از زن و مرد شیعه به اخلاص آن سرور عالمیان شدند و بعد از این در معجزات بعد از دفن آن سرور ذکر خواهد شد که واعطی این حکایت را در اصفهان بالای منبر ذکر نمود و شخصی که ناخوشی داشت که علاج آن مشکل بود به حمام رفت و طاس آبی به همان قصد بر سر خود ریخته از برکت توجه آن سرور از آن مرض بالمره شفا یافت و ایضاً در آن کتاب از کتاب مزبور روایت نموده که در وقتی که مامون سرور اولیا علی بن موسی الرضا را از مدینه به سمت خراسان طلب نمود و آن سه روز سیصد نفر از اقربا و اصحاب آن سرور در ملازمت او متوجه خراسان شدند و در اثنای راه به منزلی رسیدند و در آن منزل کوهی دیدند که در آن غاری بود و زاهدی در آن غار مشغول عبادت خدا بود چون آن زاهد خبر آمدن آن حضرت را شنید به خدمت آن حضرت آمد و زبان به مدح و ثنای آن قبله عالم گشود و گفت یا امام معصوم چندین سالست که آرزوی خدمت شما را دارم و تخم محبت شما در مزرعه دل می کارم و پیوسته به ذکر مجامد ابا و اجداد شما مشغولم و از مکارم شما توقع ندارم که قدم رنجه فرموده ساعتی مسکن این فقیر را به نور قدوم خود منور سازی حضرت از او قبول فرموده به اتفاق اصحاب همراه زاهد روان شدند تا به در غار زاهد رسیدند حضرت با آن سیصد نفر بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و به اندرون غار داخل شدند و نشستند و حال آن که آن غار زیاده از چهار پنج نفر نمی گنجید زاهد چون آن جماعت را در آن غار نشسته دید تعجب نموده در قدم آن حضرت افتاد و بوسه بر پای مبارک آن حضرت می داد و از جهت عدم نداری و عدم مایحتاج درویش بسیار شرمسار بود حضرت از نور باطن دانست که خجالت درویش از چه راهست فرمود ای درویش



هر چه داری حاضر کن در خانه هر چه باشد و مهمان هر که باشد زاهد رفت و سه قرص از زنان و کوزه از غسل آورد و در پیش روی آن حضرت گذاشت و عذر خواهی نمود و حضرت ردای مبارک خود را بر آن انداخت و لب بجنبانید و بعد از آن دست به زیر ردا برد و پاره از نان و غسل بیرون می آورد و به زاهد می داد که پیش اصحاب گذارد و درویش آن خدمت به تقدیم می رسانید تا اینکه نان و غسل به مجموع سیصد نفر قسمت رسید بعد از آن زاهد نگاه کرد دید که کوزه غسل و سه قرص نان بر حال خود باقیست و هیچ از آن کم نشده خود را در پیش آن حضرت بر خاک انداخت و روی بر پای مبارک آن حضرت می مالید و می گفت که لعنت بر کسی باد که در امامت تو شک داشته باشد و این نظیر معجزه حضرت پیغمبر است در جنگ خندق که جمع کثیری را به طعام قلیل اطعام فرمود و ایضاً در آن کتاب از کتاب مزبور روایت نموده است که در وقتی که حضرت امام رضا (ع) به خراسان تشریف ارزانی می داشت به شهر نیشابور رسید و از آنجا گذشت به چشمه آبی فرود آمد و در آن موضع سنگی بود حضرت بر سر آن سنگ ایستاد و به نماز مشغول گردید و نقش قدم مبارکش بر آن سنگ مانده و الحال آن سنگ را بریده اند و به دیوار نصب نموده اند و مشهد ساخته اند و آستانه بر آن قرار داده اند و نعم ما قیل بر زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود و آن موضع به قدمگاه مشهور است و باغهای بسیار در آن موضع بود و آن حضرت باغبان را طلبید و فرمود ما را میل انگور است برو و از برای ما انگور بیاور باغبان گفت از کجا انگور بیاورم که فصل زمستانست و از شدت سرما درختهای انگور را در خاک کردیم که مبادا از آسیب سرما و یخ بسوزد حضرت فرمود تو داخل شو و قدرت حق تعالی و معجزه حضرت علی بن موسی رضا را هر درخت میوه که در باغ بود از انگور و غیره همه را پرب بار دید و همه را در غایت شادابی و رسیدگی مشاهده نمود(۱) بسیار متحیر شد که در این فصل این نعمت و میوه ها از کجایند و با خود می گفت که این باغ من نخواهد بود یا من در خواب می بینم و چون باغبان از محبان آل مروان بود و از هدایت و توفیق بیخبر بود عداوت و دیگک حرص پلیدش به جوش آمد و به خواطر گذرانید که این از کرامات پسر ابو ترابست صلاح آن است که بروم و دروغی بگویم که در این باغ انگور نیست شاید که این نعمتها برای من باقی بماند پس باغبان ملعون با دست خالی از باغ بیرون آمد و امام رضا (ع) فرمود که چرا برای ما انگور نیاوردی آن رو سیاه بدبخت و آن مردود لعین گفت در این باغ انگور نیست حضرت دانست که او دروغ می گوید در غضب شد و گفت الهی باغ و باغبان را بسوزان اینم را گفت و از آن مکان کوچ کردند و آن ملعون با خود گفتم که اگر چه دروغ به پسر ابوطالب گفتم اما نعمت عظیم در دست دارم پس شادی کنان متوجه باغ شده ناگاه ابری پدید گردید و رعد و برق در آسمان پیدا شد و هوا بسیار متغیر گردید و آوازی سهمناک از آسمان بر آمد و از هوا آتشی پیدا شد و در باغ افتاد و در یک لحظه آن ملعون را با آنچه در باغ بود بسوخت و این نظیر معجزه حضرت امام حسین است که یکی از لشکر شقاوت اثر می گفت که من در کربلا بودم و به غلاین و دردی مبتلا نشدم خواست چراغ را اصلاح نماید آتش در او افتاد و هر چند خواست آتش را از خود دور کند ممکن نشد خود را در آب انداخت آب مثل روغن شده و بالاخره در آن آب آتش او را بسوخت و

ص: ۱۰۸

۱- (۱) ناباغیان چون در باغ داخل شد جمیع اشجار را پر میوه مشاهده نمود

به جهنم واصل شد و ایضاً در آن کتاب از کتاب بصائر الدرجات و کفایه المؤمنین از عمده‌الله سمره روایت می‌کند که روزی حضرت امام رضا (ع) بر ما بگذشت و من و تمیم بن یعقوب با یکدیگر خصم و مخالف آن حضرت بودیم پس علی بن موسی الرضا (ع) به صحرا روان شد و ما از عقب او نیز رو به صحرا نهادیم و سخنان بی ادبانه نسبت به آن حضرت بنیاد کردیم و در اثنای آن حال آهویی چند دیدیم که در صحرا می‌چریدند دیدم که آن حضرت به آهو بره اشاره کرد و آن را به جانب خود طلبید آن آهو بره به جانب آن حضرت دوان دوان می‌رفت و حضرت دست مبارک بر سر آن آهو بره می‌مالید و به غلام خود سپرد آهو بره به جهت جدا کردن او را از چراگاه و مادر و پدر خود اضطراب داشت پس آن حضرت نزدیک خودش طلبید و دست بر سر او کشید و چیزی گفت که نفهمیدم آن بره ساکن گردید و ترک اضطراب نمود بعد از آن آن حضرت نظر به جانب من کرد و گفت یا عبدالله دانستی که ما اهل بیت رسالتیم و وحوش و طیور را جمیع امر ما را منقادند گفتم بلی ای سید و مولای من تو حجتی بر خلق خدا و من توبه کردم از آن چه گفتم و می‌کردم پس آن حضرت به غلام خود جهت آزاد کردن آن آهو بره اشارت فرمود غلام آن آهو را رها نمود و آهو به جانب صحرا می‌دوید و قطرات اشک از چشمهایش بر زمین می‌چکید باز آن حضرت دست مبارک از روی شفقت بر سر آن می‌کشید و آن آهو به جانب صحرا روان گردید حضرت فرمودند یا عبدالله می‌دانی که این آهو چه عرض نمودم که خدا و رسول و فرزند رسول خدا (ص) داناترند فرمود آن آهو می‌گوید مرا طلبیدی و من به امید آن آمدم که شاید چیزی از گوشت من غذای تو شود پس ناامید مرا رها نمودی من او را خاطر جوئی نمودم تا به چراگاه خود معاودت نمود در کتاب عیون از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت نموده که می‌گوید قرائت نمودم مکتوبی را که حضرت امام رضا (ع) به امام محمد تقی (ع) نوشته بودند که یا ابا جعفر به من چنین رسید که غلامان تو وقتی که اراده بیرون آمدن از منزل خود داری تو را سوار می‌نمایند و از در کوچک منزل بیرون می‌سازند و این جهت بخلی است که ایشان دارند می‌خواهند خیر تو به احدی نرسد ای فرزند قسم می‌دهم تو را به آن حقی که من بر تو دارم باید که خروج و دخول در منزل خودت از در بزرگ باشد و هر وقت که سوار می‌شوی باید اشرفی و ریال با خود برداری و هیچ یک از سئوال کنندگان را محروم نسازی و از اعمامت هر گاه از تو سوال نمایند کمتر از پنجاه اشرفی به ایشان مده و زیاده از این هر چه به ایشان بدهی اختیار داری و از عمه‌ایت هر گاه از تو سوال نمایند کمتر از بیست و پنج اشرفی به ایشان مده و هر چه بیشتر به ایشان بدهی اختیار داری ای فرزند اراده دارم که خداوند تو را به آن شیوه مرضیه بلند بلند مرتبه نماید فانفق و لا تخش من ذی العرش اقتارا مؤلف گوید که چون سخاوت و بذل و جوانمردی جد این سرور حضرت امام حسین (ع) به مرتبه شد که جمیع عالم امکان به آن سرور عالمیان نگران می‌باشند لهذا آن سرور از نتایج سخاوت اطهرش فرمود و کامیاب شده به فرزند بزرگوارش وصیت می‌فرمود که باید چنین رفتار نمائی و مرد مرا از خود بی بهره نسازی زیرا که جمیع عوالم امکان به جود و سخای ایشان محتاجند حال گوش کن شمه از بذل و گذشت سید مظلومان را تا این مطلب بر تو واضح شود جوانمردی و بذل و سخای آن مظلوم غریب در راه رضای خدا به مرتبه رسید که از ما سوی الله گذشت

از وطن گذشت در کربلا- غریب وار دشمنان دین احاطه اش نمودند از آب فرش گوارا گذشت بر روی عیال و اطفال و اصحابش بستند از اصحاب وفادار گذشت هر یک را به نوعی در مقابل نظرش شهید نمودند از نه نفر عم زاده نوجوان گذشت همه را در خاک و خون مشاهده نمود از شش برادر گل عذار گذشت همه را به تیغ سیم پاره پاره نمودند از پنج فرزند که چهار صغیر و یک کبیر که علی اکبر ماه رخسار باشد همه را در مقابل نظرش گروه شریر به تیغ و تیر در خون آغشته نمودند از فرزند رنجور علیل خود سید الساجدین (ع) گذشت رسن بر دست و زنجیر بر پای مبارکش نهادند و در بعضی از منازل به حال العلیل بیمار را در جلو مراکب می دوانیدند از بدن عنصری گذشت مو و چهار هزار زخم تیر و یکصد و هشتاد زخم نیزه و شمشیر شد از سرگذشت در هشت موضع به اذیت و اهانت مبتلا شد و در ره موضع تلاوت قرآن و ارشاد گمراهان نمود از چشم و دماغ و لب گذشته در سه مجلس به چوب جفا آزرده گردید از زبان گذشت که از عطش کباب شد از دندان گذشت در شریعه فرات به تیر جفا شکستند در شریعه فرات از آب خوش گوار گذشت خداوند عالم ثواب بسیار و عطیات بی شمار به شیعیان آن سرور اخیار در وقت نوشیدن آب و به یاد آوردن عطش آن سرور اخیار و لعنت بر ن گروه اشرار که ثواب صد هزار حسنه و عطای صد هزار درجه و فیض رفع صد هزار درجه عطا فرموده و گویا آزاد نموده است صد هزار بنده و محشور می شود در روز قیامت ثلج الفواد که حرارت آفتاب قیامت در او تاثیر ننماید و از این جهت است که این ثواب را در صرف هیچ نعمتی از نعمتها و دیگر مقرر نفرموده از آبرو و بناگوش گذشت تیر و سنگ مجروح شد آن جنگ گذشت هدف تیر بلا شد از حلقوم گذشت به خنجر زهر آلود قطع شد از گردن گذشت در مجلس ابن زیاد رگهای آویخته او را قطع نمودند از سینه گذشت به تیر سه شعبه دریدند از ناف و پشت گذشت به نمیزه دریدند از شانه گذشت به شمشیر قطعش نمودند از ذراع گذشت تیرش زدند از دست گذشت جمال قطعش نمود از انگشت و انگشتر گذشت قطعش نمودند از ران گذشت در شریعه فرا

ت تیرش زدند به قسمی شدت آن تیر در آن بدر منیر تاثیر نمود که رکوه از دست مبارکش افتاد در زانو گذشت با وجود ضعف و نقاهت زانو زانو به دم راه لشکر آمد که کسی اهل بیت رسول خدا را اذیت ننماید از پا گذشت طلباً لمرضات الله از رکاب خالی نموده بر زمین کربلا- افتاد از بدن عنصری گذشت سه روز و سه شب و به روایتی ده شبانه روز بر روی زمین افتاده بود که سگان ارض و سما و عرش و کرسی و لوح و قلم بر آن جان باخته در راه محبت و رضای خدا عبور نمایند و طریق عشق و محبت از آن سرور تشنه لبان بیاموزند از لباس گذشت برهنه اش نمودند از سلاح گذشت از کمرش گشودند از زنان و اطفال و خواهران گذشت سر برهنه و پا برهنه در جلو مرکبان میدوانیدند و در مجالس ادعیا دختران او را خواهش کنیزی نمودند اینها همه سهل است بعد از شهادت از قبر و مزار گذشت که مقام فنای الله او به مرتبه کمال رسید آب بر مرقدش بستند و گاو بر مزارش رانند که آثار مرقد شریفش را برطرف سازند که احدی مزار و مرقدش را نداند آری آری نظم آن بلاهائی که از روز ازل گشت نازل از خدای لم یزل یک به یک بر انبیا و مسلین تا زمان رحمة

للعالمین جمله را با دیده دل دیدمش پیش عقل خویش سنجیدیمش آنچه بر پیغمبران یکسر گذشت جمله بر فرزند پیغمبر گذشت باری چون آن محبت حقیقی در میدان محبت و وداد خداوند باقی فانی گردید و در مقام فناء فی الله هر زمان جلوه نمود و هر آن قبول درد و المی نمود کمال عالم امکان در جلوه گاه جمالش حیران و واله و جمیع خلائق از تصور عظمت و جلالش دیوانه و سرگردان شدند نظم

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست \*\*\* این چه شمع است که جانها همه پروانه اوست

هر کجا می نگرم نور رخس جلوه گر است \*\*\* هر کجا می گذرم جلوه مستانه اوست

خلق عالم همگی عاشق و شیدای ویند \*\*\* ای خوش آن عاشق شوریده که دیوانه اوست

هر دلی میل سوی کرب و بلایش دارد \*\*\* من ندانم که چه سر است که در خانه او است

تا که او جام بلا از کف ساغر نوشید \*\*\* همه را چشم به دست وی و پیمانه اوست

و ایضاً در کتاب تحفه المجالس از عمار بن زید روایت کرده است که خدمت حضرت امام رضا بودم و به مکه می رفتم در اثنای راه غلام مرا بیماری عارض شد و از من انگور خواست گفتم در این بیابان انگور از کجا بیاورم که در آن حین حضرت امام رضا (ع) پیش کس فرستاد که علامت از روی انگور کرده به مقابل خود نگاه کن چون نگاه کردم باغی در غایت خرمی و طراوت دیدم که در آن باغ انواع درختان انار و انگور و انجیر بسیار بود من بر خواستم و به آن باغ رفتم و انگور و انار بسیاری چیدم و پیش غلام آوردم و توشه راه نیز از آن گرفتم و چون به بغداد آمدم و این حکایت را با لیث بن سعد الجوهری بیان کردم ایشان به خدمت حضرت امام رضا (ع) آمدند و آنچه از من شنیده بودند به جهت آن حضرت نقل نمودند حضرت به ایشان فرمود آن باغ از شما دور نیست ببینید چون نگاه کردند باغی مانند باغهای بهشت عنبر سرشت مشاهده نمودند که انواع میوه ها در آن باغ موجود بود گفتند ما شهادت می دهیم که تو فرزند رسول خدائی و بهترین خلقائی بعد از پدر و جد خود و ایضاً در آن کتاب از چند کتب نقل نموده که نوفلی روایت می کند که وقتی حضرت امام رضا (ع) از مامون اجازت خواست که دوائی خورده ام و به چشمه آب گرم می روم باید که مرا هفت روز معاف دارید و رسول تو به پیش من آمد و شد نکند مامون آن سرور را اجازت داده آن سرور دین و دنیا به سر چشمه رفت و در آنجا خیمه زد مامون روز می شمردم تا آنکه روز هفتم رسید از اسب فرود آمده و به خیمه آن حضرت داخل شد و شرف ملاقات حضرت را در آنجا ادراک نمود بعد از مراسم تعظیم و تکریم و اظهار اشتیاق به اتفاق آن سرور سوار شد به محل خود مراجعت نمودند بعد از اندک زمانی نامه از عامل مدینه رسید که حضرت امام رضا (ع) به مدینه تشریف آوردند و از آنجا به جانب مکه توجه فرمودند و بعد از چند روز دیگر نامه از عامل مکه رسید که حضرت امام رضا (ع) به مکه می باشد مامون چون نامها را دید تعجب بسیاری نمود برخواست به خدمت حضرت امام رضا (ع) آمد و گفت که از من درخواستی که هفت روز تو را معاف دارم که دوا می خوری و باب کرم روی و به این بهانه به مکه و مدینه رفتی حق تعالی تو را علم عظیم عطا فرموده من برادر و پسر عم توام چه شود که از آن علم خرمی به من آموزی تا از آن منتفع شوم حضرت امام رضا (ع) فرمودند اگر من خضر بودم بر آنچه تو می گوئی قادر نبودم فکیف که یکی



از رعایای تو می باشم مامون ملعون بخندید و گفت به خدا قسم که به این اماکن رفتی و رجوع نمودی و تو حجت خدائی و ولی این امت و ایضاً در آن کتاب از کتاب کشف الغمه روایت نموده که من و برادرم در خدمت امام رضا (ع) بودیم که خبر آوردند که عمش محمد بن جعفر در حال نزع است و ذقن او را بسته اند پس در خدمت آن سرور به دیدن او رفتیم دیدیم که برادرش اسحق و فرزندان او در بالین او نشسته اند و می گریستند پس آن حضرت لحظه نشست و تبسمی نمود چون وقت نماز بود برخاست یاران گفتند شماتت کرد به مردن عمش و خوشحال شد من به خدمتش آمده گفتم فدای تو شوم تبسم تو را حمل بر شماتت نمودند فرمودند که غلط فهمیدند تعجب و تبسم من از آن بود که اسحق بر آن می گریست و حال آنکه اسحق پیش از وی خواهد مرد و او گریه بر اسحق خواهد کرد پس بعد از ساعتی محمد عرق نموده خوب شد و مدتها زنده بود و اسحق مدتی پیش از محمد چنانچه آن سرور فرموده بودند از دنیا رحلت نمود و ایضاً در آن کتاب از کشف الغمه از حسن بن الوشا روایت می کند که چون به خراسان رسیدیم روزی خادمی از جانب علی بن موسی الرضا (ع) آمد و گفت از آن مرکب که آورده برای ما بفرست و مرا چون به خواطر نبود عذر خواستم که مرکب نیاورده ام خادم رفت و باز آمد و گفت البته هست پیدا کن من بر خواستم و با غلامان دیگر تفحص بسیار کردیم و نیافتیم پس به خادم گفتم مرا به یاد نیست که مرکب داشته ام و در میان اسبابهای من نیست خادم رفت و بعد از ساعتی برگشت و گفت صندوقچه هست که در آن میان است چون تفحص درست نمودم چنان بود که آن سرور فرموده بود خود آن مرکب را برداشته به خدمت آن حضرت رفتم و گفتم گواهی می دهم که تو امام مفترض الطاعه و اعتقاد من به امامت آن سرور نمودم و به این سبب هدایت یافتم و ایضاً در آن کتاب از بصائر الدرجات و کفایه المؤمنین از فضل بن یونس روایت می کند که وقتی عازم سفر حج بودم و پهنه اسباب سفر و تجهیز راد و راحله نمودم و بعد از طی مراحل به مدینه رسیدم و بسیاری از خیل و حشم هارون الرشید را در آن مکانم دیدم دانستم که هارون اراده ج دارد به منزلی فرود آیدم و جمعی از دوستان رسول خدا با من در آن منزل نزول کرده بودند طعامی حاضر ساختم هنوز حضار دست به طعام دراز نکرده بودند که غلام من در آمد و گفت شخصی که کنیتش ابوالحسن است در بیرون در ایستاده و اذن دخول مجلس و را می طلبد گفتم آن کسی که من طالب اویم اگر باشد تو را آزاد می نمایم و از روی اضطراب بیرون رفتم دیدم که حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) سواره ایستاده گفتم یا بن رسول الله نزول اجلال ارزانی فرمائید و منزل ما را به نور قدوم خود منور فرمائی حضرت فرود آمد و با ما بر سر سفره نشست و بعد از صرف طعام گفت ای فضل خلیفه امروز به حسین بن زیده ده دینار عطا فرموده و آن مبلغ را به تو حواله نموده و حسین بن زید از من توقع نموده که مبلغ معهود را زود به او برسانی فضل گوید من عرض کردم یا بن رسول الله به خدا قسم که از محاسبه خلیفه نزد من از قلیل و کثیر چیزی باقی نمانده اما هر چه شما بفرمائید مطیع و منقادم ان حضرت فرمود یا فضل تو مبلغی را به حسین تسلیم نما که قبل از آنکه به منزل خود بررسی آن مبلغ به تو واصل خواهد شد و اندک زمانی بر نیامد که حسین بن زید نزد من آمده و مطالبه آن وجه کرده و من حسن و امام رضا (ع) مبلغ معهود را به حسین دادم و به خدا قسم که پیش از آنکه به منزل خود برسم آن مبلغ به من رسید و ایضاً

در آن کتاب از محمد ابن ابی نصر بزنطی روایت نموده است که روزی نجاشی از من پرسید که امام کیست بعد از امام تو و من چون از حضرت امام رضا (ع) چیزی در این باب شنیده بودم جواب ندادم و گفتم تا از وی نپرسم جواب نگویم پس به خدمت آن سرور مشرف شدم و سوال نجاشی را عرض نمودم فرمود که امام بعد از من پسر منست و بعد از آن گفت هرگز کسی جرات می کند که بگوید پسر من خلیفه منست و او را پسر نباشد و امام محمد تقی (ع) هنوز متولد نشده بود بعد از آن متولد شد و در حدیثی وارد شده است که ابو اسماعیل سندی می گوید که من در سند بودم که شنیدم در عربستان کسی است که خداوند است بر روی زمین پس بطلب او از سند بیرون شدم و در تفحص حجت خدا بر آمدم تا اینکه جناب امام رضا (ع) را به من نشان دادند پس توجه به آن حضرت نمودم و وارد به مجلس آن سرور شدم در حالی که عالم به لغت عرب نبودم پس بر آن حضرت به زبان سندی سلام نمودم و آن حضرت نیز به آن زبان رد سلام من نمودند و میان من و آن سرور سوال و جواب چندی به زبان سندی شد بعد از آن عرض کردم که من چون شنیدم که در میان طایفه عرب کسی هست که راهنمای خلائق و حجت خداوند است لهذا در طلب آن کس بر آمدم که او را بیابم آن سرور فرمودند که منم آن کسی که در طلب او بر آمده و منم حجت خداوند و سوال نما از من آنچه اراده داری ابو اسماعیل می گوید پس سوال نمودم از آن سرور از آنچه مقصودم بود پس چون خواستم که از خدمت آن سرور مرخص شوم عرض نمودم که من زبان عربی را نمی دانم و دوست دارم که لغت عرب را بدانم پس بخوان خداوند را که مرا دانا نماید به لغت عرب آن سرور مرا به نزد خود طلبید و به دست مبارک زبان مرا مسح فرمود و از آن وقت تا به حال به لغت عرب تکلم می نمایم و در حدیث دیگر روایت شده که علی بن احمد کوفی می گوید که چون قصد نمودم که از کوفه به سوی خراسان روم دختری داشتم در آن وقت به نزد من آمد و یک حله به من داد و گفت چون به خراسان رسیدی این حله را به فروش و قیمت آن را از برای من فیروزج بخر من آن حله را در میان بارهای خود گذاشتم و روانه خراسان شدم چون به مرو رسیدم و در آنجا منزل گزیدم بعد از زمانی غلام حضرت امام رضا (ع) به نزد من آمده ایم که از تو حله بخریم و آن را کفن بعضی از غلامان حضرت رضا (ع) نمایم من به ایشان گفتم در نزد من جله نیست و من از آن حله که دخترم به من داده بود که از برای او فیروزج بخرم فراموش نموده بودم بعد از لمحہ بان غلامان آن سرور آمدند و گفتند آقای ما حضرت رضا (ع) به تو سلام رسانیده و فرمود که در میان بارهای تو حله می باشد به این صفت و نشان وقتی که از کوفه به سوی خراسان می آمدی دخترت به تویی داد که از برایش فیروزج بخری این وجه حله است بگیر و حله را بده پس من وجه آن را از ایشان گرفتم و حله را به ایشان دادم و با خود گفتم که قسم به خدا هر آینه سوال می نمایم از آن جناب چند مسئله اگر جواب داد پس معلومست که او حجت خداست و آن مسائل را نوشتم و صبح آن نوشته را به خدمت رسانیدم چون به نزدیک منزل آن سرور رسیدم از کثرت جمعیت و ازدحام نتوانستم که پیش روم در گوشه نشستم که ناگاه دیدم از میان مردمان یکی از غلامان آن سرور بیرون آمد و گفت کجا است علی بن احمد کوفی پس من پیش رفتم و گفتم منم گفت بگیر این است جواب آن مسائلی که با تو است پس نوشته آن سرور را گرفتم دیدم به عینه همان مسائلی که من نوشته بودم واحداً بعد و احد جواب فرموده بودند و در حدیث دیگر از حسین بن موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده

که می گوید من با جمعی از جوانان بنی هاشم در اطراف حضرت امام رضا (ع) نشسته بودیم که ناگاه جعفر بن عمر علوی با لباسهای مندرس و احوال بدی بر ما گذشت ما از احوال جعفر و هیئت او خندیدیم حضرت امام رضا (ع) چون دید که ما از احوال و هیئت او خندیدیم فرمود که زود باشد که شما جعفر را صاحب مال و ثروت و خدم و شمش ملاحظه نمائید می گوید هنوز یک ماه از زمان فرمایش آن سرور نگذشته بود که جعفر والی مدینه شد و صاحب ثروت و عزت و خدم و حشر گردید و روزی بر ما گذشت و حال آنکه غلامان و خادمان با او بسیار بودند و ایضاً در کتاب عیون از ریان بن الصلت روایت نموده می گوید که چون اراده نمودم که به سوی عراق بیروم روم و عزم نمودم بر اینکه حضرت امام رضا را وداع نمایم و یک پیراهنی از آن پیراهنی که آن سرور می پوشد به جهت کفن خود از آن سرور بگیرم و چند درهم از مال آن حضرت نیز بگیرم و به جهت دختران خود اندراهم را انگشتر بسازم چون الین مطالب را مکنون خاطر خود نمودم و به مجلس بهشت مثال آن حضرت مشرف شدم و در وقتی که آن سرور را وداع نمودم که برگردم از کثرت گریه و تاسف بر مفارقت آن سرور از حوائج مکتوبه خود بالمره فراموش کردم فلما خرجت من بین یدیه صاح لی یاریان ارجع فرجعت یعنی چون که از پیش روی آن سرور بیرون آمدم فریاد زدند که ای دیان برگرد پس برگشتم آن سرور فرمودند آیا دوست می داری که چند درهم به تو دهم که به جهت دختران خود انگشتر بسازی و جامه از جامهای جسد خود به تو دهم که کفن خود نمائی هرگاه اجل تو برسد پس عرض کردم یا سیدی قد کان فی نفسی اسئلک فی ذلک ففنی الغم بفراقک فرجع علیه السلام الوساده و اخرج قمیصاً فدفعه الی و رفع جانب المصلی فاخرج دراهم فدفعها الی فعددتها و کانت ثلثین درهماً یعنی ای آقای من بود در خاطر من اینکه از جناب شما سوال نمایم این مطلب را پس هم مانع شد مرا و مفارقت از جناب مقدست فراموش نمود از خاطر این مطلب را پس آن سرور عالمیان متکای خود را بلند نمودند و چند درهم برداشتند و به من مرحمت فرمودند پس شمردم آن دراهم سی درهم بود و ایضاً در عیون از محمد بن عبیدالله قمی مرویست که گت در خدمت حضرت امام رضا بودم و عطش شدیدی بر من وارد شده بود پس کراحت داشتم که در آن مجلس آب طلب نمایم پس آن منبع جود و مروت و اینکه من اظهار عطش نمایم خود آب طلبیدند و قدری چشیدند و بعد به من مرحمت فرمودند و گفتند که ای ابو محمد از این آب بیاشام که اب سردیست پس من آن ظرف آب را گرفتم و آشامیدم و ایضاً در عیون از ابو محمد غفاری مرویست که قرضی ثقیل بر من وارد شده بود پس به خود گفتم که چاره از برای این دین نمی شود مگر اینکه متوسل شوم به مولا و آقای خود ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) پس چون که صبح شد به دربار آن سرور آمدم و قبل از آنکه اظهار مطلب نمایم و لب به سوال حاجت خود باز نمایم فرمودند که یا ابا محمد ما حاجت تو را فهمیدیم و بر ما است که ادا نمائیم قرض تو را پس چون که وقت افطار شد طعامی به جهت افطار آن سرور آوردند و با آن حضرت طعام خوردیم بعد از صرف آن طعام آن سرور فرمودند ای ابا محمد آیا تو امشب در نزد ما می مانی یا بر می گردی عرض نمودم ای آقا من اگر حاجتم و اشود برگشتن را دوست دارم پس آن سرور از زیر بساط خود یک مشت دراهم و دینار برداشتند به من مرحمت فرمودند بعد از آن از خدمت آن حضرت



بیرون آمدم و به نزدیک چراغ آمدم و نگاه به آنها نمودم فاذا هی دنانیز حمر و صفر فاول دینار وقع بیدی و رایت نقشه کان علیه یا ابا محمد الدنیا رحمسون سته و عشرون منها القضاء دینک و اربعه و عشرون لنفقه عیالک فلما اصحت فنشت الدنانیر فلم اجد ذلک الدنیا و اذا هی لا ینقص شیئا یعنی پس ناگاه دیدم که اشرفی و ریالست پس اول اشرفی که از آن پول به دستم آمد دیدم که بر آن اشرفی نقش شده که ای ابا محمد پنجاه اشرفی می باشد بیشت و شش اشرفی به جهت قرض خود بردار و بیست و چهار اشرفی به جهت نفقه عیال خود بردار پس چون که صبح شد در آن اشرفیها نظر نمودم آن اشرفی منقوش را نیافتم و از عدد آن اشرفیها چیزی کم نگردیده بود مؤلف گوید که چون این روایت با روایتی که سابقاً نظیر این روایت بود اختلافی داشت لهذا نقل نمودیم تا واضح شود اختلاف متن این دو روایت بر متتبع در اخبار و در کتاب عیون اخبار الرضا از یاسر خادم روایت نموده است حدیثی را که حاصل آن حدیث این است که می گوید روزی در مرو ما خدمتکاران حضرت امام رضا (ع) در خدمت آن سرور بودیم که ناگاه شنیدیم صدای باز شدن دری را که از خانه مامون بود و متصل بود آن خانه به خانه حضرت امام رضا همین که آن در باز شد حضرت به ما فرمود برخیزید و متفرق شوید پس ماها برخواستیم و رفتیم پس داخل شد مامون بر آن سرور و در دست او نوشته طویلی بود که نظر در آن می نمود آن سرور خواستند که به جهت تعظیم او از جای خود برخیزند قسم داد مامون آن حضرت مرا به حق جدش رسول الله که بر نخیزد و بعد مامون نزدیک به آن حضرت آمد و روی مبارک آن حضرت را بوسید و پیش روی آن سرور نشست پس شروع نمود به خواندن آن نوشته که در دست داشت و در آن نامه سرداران او نوشته بودند که فتح نمودیم ما فلان قریه کابل را پس چون از خواندن فتح نامه فارغ شد آن حضرت فرمودند که مسرور می شود به فتح قریه از سریهای مشرکین مامون عرض کرد مگر جای سرور و خوشحالی نیست حضرت فرمودند پرهیز از خداوند عالم در حقوقی که امت محمد بر تو دارند و خداوند تو را بر ایشان والی و رئیس گردانید و تو را مخصوص بر ریاست نموده که به امور ایشان بررسی و تو ضایع نموده امور مسلمانان را و واگذاشته امور ایشان را به غیر خودت که آن غیر در میان ایشان به غیر حکم خدا رفتار می نماید و تو در این بلد خراسان منزل نموده و ترک نموده بیت الهجرة و مهبط الوحی را که مدینه طیبه است و حال اینکه مهاجرین و انصار مظلوم می باشند و والی تو بر ایشان تعدی نموده و ملاحظه نمی نمایند و لاه امر تو در حق هیچ مؤمنی قرابت و عهد ذمه اسلام او می گذرد بر مظلومین روزگاری که در آن مدت نفسهای ایشان از ظلم ظالمین در تعب و مشقت است و نمی یابید دادرسی را که شکوه به آن نمایند و نمی توانند که خود را به تو برسانند از کثرت دوری که میان تو و ایشانست پس بترس از خدا ای مامون در امور مسلمانان و برگرد به بیت الهجرة و بیت النبوه و محلی که معدن مهاجرین و انصار است اما علمت یا امیرالمؤمنین ان والی المسکین مثل العود فی وسط الفسطاط من اراده اخذه یعنی آیا نمی دانی ای امیرالمؤمنین که والی مسلمانان باید مثل عمود خیمه باشد در وسط خیمه که از هر جای که خواسته باشند بتوانند به او برسند و بالنسبه به همه مساوی باشد از جهت رسیدن به او مؤلف گوید که ولایات و شهرهای بسیار از ربع مسکون در تصرف مامون بود چنانچه از شرح قصیده ابوفراس نقل شده است که هارون ملعون ولایات از ربع

مسکون که در تصرف او بود بر اولاد خود قسمت نمود و به مامون الرشید شرقی عقبه آن را که عبارتست از کرمانشاهان و نهاوند و قم و کاشان و فارس و ری و اصفهان و قومس و بلاد جبل و خراسان و ماوراء النهر و طبرستان و زابل و هند و کابل است وا گذاشت و به محمد امین واسط و کوفه و بصره و شامات و سواد عراق و موصل و جزیره و حجاز و یمن و مصر تا انتهای مغرب را داد و به قاسم مؤتمن بعضی از ولایات جزیره را داد و در وقتی که مامون غالب بر ایشان شد ولایات ایشان هم در تصرف او در آمد پس مملکت مامون مثل هارون بود و در این زمان که حضرت رضا (ع) به او فرمودند که در مدینه منزل نما پس موافق فرمایش حضرت مدینه در وسط مملکت او بود چنانچه ستون در وسط خیمه می باشد باری موافق حدیث سابق بعد از آن مامون عزل کرد که ای سید و آقای من ای خدای تو قرار گیرد چنان خواهیم نمود حضرت فرمود رای من آنست که از این بلاد بیرون شوی و مکان گیری در موضعی که آبا و اجداد تو را بجا منزل داشته اند یعنی مدینه طیبه و در آن مکان به امور مسلمانان برسی و امر ایشان را به غیر خود وا نگذاری زیرا که خداوند عالم بازخواست خواهد نمود تو را از این ریاست و سلطنت که به تو عطا فرموده پس مامون از جای خود برخاست و عرض کرد بلی ای سید و مولای خودم اجابت نمودم فرمایش شما را و رای تو نیکو رایست پس بیرون رفت مامون و امر نمود اینکه نوایان از مرو بیرون روند و اسباب سفر مدینه طیبه مهیا نمایند و چون این خبر به ذوالریاستین که وزیر مامون بود رسید مغموم و مهموم شد مؤلف گوید که لفظ ذوالریاستین و ذوالعالمین و ذوالیمینین در کتب اخبار و تواریخ بسیار است که هر یک اعتبی می باشند از برای یکی از خواص مامون و اما ذوالریاستین به جهت این است که هم تدبیر لشکر و عسگر به او مفوض بود و هم امور رعایت و نظم ولایات ولیکن بعضی از عظمای ذوالاقتدار فرمودند که سبب لقب او بذوالریاستین این است که چون حضرت امام رضا (ع) ولیعهد شدند مامون قرار داد که او نیز امورات متعلقه به آن سرور را متوجه شود و نظم امور آن سرور نماید و چون امورات مامون هم به او سابقاً مفوض بود لهذا بذوالریاستین ملقب شد و هم چنین ذوالقلمین چون به قلم او امور آن سرور و امور مامون نوشته می شد و ضبط و ثبت این دو امر به قلم او بود او را ذوالقلمین گفتند و اما ذوالیمینین چون وقتی که حضرت امام رضا (ع) به بغداد آمدند طاهر به دست چپ خود به آن سرور مصافحه نمود آن سرور سوال فرمودند که چرا به دست راست مصافحه نمودی جواب داد که چون دست راستم در بیعت امیرالمؤمنین است لهذا به این دست با شما مصافحه نمودم وقتی که آن سرور به مرو آمدند و مامون چون از آن کیفیت مطلع شد به آن سرور عرض نمود که یمین او همانست که به دست مبارک شما رسیده و تبرک یافته است لهذا بذوالیمینین ملقب شد باری موافق روایت سابق بذوالریاستین از این جز اندوه عظیمی عارض گردید و با وجود اینکه امور به دست او جاری می شد و در جمیع امورات رای رای او بود لیکن در این مقام جرات نکرد که با مامون در ظاهر در این خصوص چیزی بگوید و در ظاهر تقویتن رای آن سرور نمود بلکه مبالغه در این نمود س آمد پنهانی به نزد مامون و گفت ای امیرالمؤمنین این چه اراده است که نموده اید و چه امریست که فرموده اید مامونم گفت ای فضل در این کار من بهره ای ندارم چون مولا و سیدم ابوالحسن مرا به این کار امر نموده است لهذا صواب دانستم فضل

گفت یا امیرالمؤمنین این اراده صواب نیست و از تدبیر سلطنت و مملکت داری دور است زیرا که تو برادر تو را در این ورودی به قتل آوردی و خلافت را از او گرفت و برادران دیگر تو جمعاً دشمن تو می باشند بلکه جمیع اهل عراق و طوایف اعراب و منسوبین تو از طایفه بنی عباس همه عداوت با تو دارند و دیگر اینکه این امر دیگری که تازه از تو به ظهور رسیده که حضرت رضا (ع) را ولیعهد و جانشین خود نمودی و ولایت عهدی را از فرزندان هارون که برادران تو می باشند بیرون نمودی و حال اینکه فقها و علما و دانشمندان و عامه مردمان و ال عباس راضی به این امر نبودند و دلهای ایشان به سبب این کار نفرتی از شما دارد و من چنین نیکو می دانم که در همین بلده خراسان بمانی تا وقتی که دلهای مردم از کینه و عداوتی که با تو دارند سکونی به هم رساند و مانوس شوند به آن چیزی که تو درباره برادرت محمد امین نمودی و از آن خیالات بیرون شوند و اگر این سخن را از من قبول نمی فرمائی پیرمردانی که سالها خدمت به پدرت نموده اند و از امور رعیت و نظام مملکت داری و قوفی دارند و به ایشان مشورت نما هرگاه ایشان انکار را پسندیدند اختیار کن والا ترک نما مامون گفت آن مشایخی که می گوئی به ایشان مشورت نمایم در این خصوص کیستند و چگونه اشخاص می باشند گفت مثل علی بن عمران و ابن موسی و جلودی و این اشخاص کسانی بودند که در وقتی که حضرت رضا (ع) را ولیعهد نموده بودند راضی به آن نبودند و به آن سرور بیعت ننمودند و به این سبب مامون هر سه نر ایشان را محبوس نموده بود مامون به فضل گفت چنین خواهم نمود پس چون که روز دیگر شد حضرت امام رضا (ع) به منزل مامون وارد شدند و فرمودند که چه کردی در این امر مامون آنچه بین او و ذوالریاستین واقع شده بود به آن سرور عرض کرد و بعد از آن امر نمود که آن هر سه را از حبس بیرون نموده به مجلس او بیاورند و اول دفعه علی بن عمران را به مجلس او بیاورند و اول دفعه علی بن عمران را به مجلس داخل نمودند چون آن ملعون وارد مجلس شد و نظر نمود که حضرت رضا در پهلوی مامون در نهایت جلال و عظمت نشسته است آتش عداوت و حقد او مشتعل شد و گفت یا امیرالمؤمنین طلب پناه می نمایم تو را به خدا از اینکه امر سلطنت و ریاستی را که خداوند از برای شما و آبا و اجداد شما قرار داده بیرون نمائی و قرار دهی آن امر را از برای دشمنان خود و کسانی که پدران تو می کشتند ایشان را و پدران ایشان را او متفرق می نمودند ایشان را در بلدها مامون از سخن آن دون در غضب شد و گفت یابن الزانیه هنوز تو در این عداوت و کینه هستی ای جلاد بگیر او را و بزنی گردنش را چون گردن او را زدند ابن یونس را بعد از آن شقی وارد نمودند و چون نظر آن شقی بر آن امام متقی افتاد که در پهلوی مامون بر سریر عظمت و جلال متمکن گردید نوایر حسد و کینه از سینه او شعله ور گردیده و گفت یا امیرالمؤمنین این شخصی که در پهلوی تو نشسته صنم یعبد من دون الله مامون از سخن آن ملعون نیز در غضب شد و گفت یابن الزانیه تو هم نیز بر آن کینه و عداوت باقی می باشی ای جلاد بگیر او را و گردنش را بزنی بعد از کشتن آن شقی جلودی را وارد مجلس آن دنی نمودند ولیکن این جلودی از جمله سرداران کاری هارون بود و سالهای سال خدمت به هارون نموده بود و در زمان هارون در وقتی که امام زاده محمد فرزند امام جعفر صادق و در مدینه طیبه خروج نموده بود هارون همین جلودی را با لشکر و عسکر به مدینه فرستاده بود و امر نموده که غلب بر امامزاده محمد گردید او را گردن زدند و تغییر دهید

خانهای آل ابوطالب را و برهنه نماید زنان ایشان را و آنچه اساس و لباسی که ایشان دارند همه را به غارت از ایشان بگیرد و از برای ایشان سوای یک ثوبی چیزی وانگذارد و در آن زمان حضرت امام موسی کاظم (ع) شهید شده بودند و حضرت امام رضا (ع) در مدینه منزل داشتند پس چون که جلودی مدینه را تصرف نمودند و امام زاده محمد را گرفت و به قتل در آورد نظر به امر هارون نمود با لشکر و عسگر خود به درب خانه حضرت امام رضا (ع) که عیال و اطفال آن سرور و متعلقان و منسوبان و خویشان آن سرور را که از آل ابوطالب بودند برهنه نماید پس هجوم آوردند لشکر و تابعان او به در خانه آن سرور و در آن حال غیرت آن مقرب ذوالجلال مانع از این شد که مشاهده نماید که زنان ابوطالب را لشکر آن شقی برهنه نمایند همه زنان را در خانه جمع نمود و خود بر در آن خانه ایستاد و مانع لشکر او شد جلودی در آن حال فریاد بر آورد که ای ابوالحسن من از جانب امیرالمؤمنین هارون ماموم که داخل در این خانه شوم و زنهای آل ابوطالب را برهنه نمایم حضرت فرمودند هرگاه مقصود تو لباس گرفتن و اساس ایشانست من خود لباس و زیور از ایشان می گیرم و به تو می دهم و آن سرور قسم یاد فرمودند که من هیچ چیز لباس و زیور ایشان را از برای ایشان نمی گذارم و همه را از ایشان خواهم گرفت آن ملعون اول قبول نمی کرد تا بالاخره بعد از سعی و کوشش بسیار که آن حضرت نمودند قبول کرد و آن معدن رحم و احسان داخل خانه زنان شد و آنچه لباس و زیوری و اساسی که داشتند حتی گوشواره ها و خلخال و بندها و دکمه های پیراهن ایشان را گرفت و جمیعاً را بجلودی داد و نگذاشت که نظر آن شقی و لشکر او بر قد و بالا و صورت زنان ابوطالب افتد و آنچه در خانه ایشان بود از قلیل و کثیر همه را گرفت و به آن شقی تسلیم نمود(۱) اما در این روز که جلودی را از حبس بیرون نمودند و به مجلس مامون آوردند و نظر آن منبع رحم و احسان بر آن شقی افتاد بر او مترحم گردیدند و فرمودند که یا امیرالمؤمنین این پیرمرد را به من ببخش و از تقصیر او بگذر مامون عرض کرد که ای سید و مولای من مگر به خواطر نداری که این شخص در مدینه طیبه با دختران رسول خدا و آل ابوطالب چه رفتارها نمود و چگونه ایشان را برهنه نمود حضرت باز سوال از عفو او فرمودند چون جلودی نظر نمود که حضرت رضا (ع) با مامون تکلم می نمایند او را چنین گمان رسید که نظریان اذیتهایی که به آن سرور نموده بود آن حضرت درر صدد سعی نمودن در قتل او بر آمده است پس رو نمود به جناب مامون و گفت یا امیرالمؤمنین سوال می نمایم از تو و قسم می دهم تو را به خداوند علی عظیم و به آن خدمتگاهی که به هارون الرشید نموده ام که سخن ایشان را در حق من قبول نکنی مامون ملتفت شد به آن سرور و عرض کرد که به تحقیق استعفی نمود جلودی از شفاعت شما و ما حال راست می نمائیم قسمی را که به ما داد بعد از آن رو نمود به جانب جلودی و گفت قسم به خدا که قبرول نمی نمایم سخن او را در حق تو و بعد از آن اشاره نمود به جلاد که او را هم به رفقاییش ملحق سازد چون که مامون این گروه را کشت ذوالریاستین دانست که عزم مامون بر حرکت و خروج است اگر چه در اول امر نواب و کار گزاران را منع از خروج نموده بود اما در این زمان که این مطلب را فهمید هیچ نگفت و در خانه پدر خود سهل قرار گرفت بعد از آن حضرت امام رضا (ع) به مامون فرمودند که در خصوص بیرون شدن رؤسا و کار گزاران امر سفر چه کردید مامون عرض کرد که شما

۱- (۱) مولف گوید که آن سرور راضی نگردید که جلودی بخواندا داخل شود که در آن خانه زنان ل ابوطالب بودند آیا چه روی داد بر حضرت سید الساجدین جد این سرور و وقتی که لشکر شقاوت اثار ابا نیزه و شمشیر و حنجر رو به جا زنان دل

سوخته سید الشهداء روحی له الفدا نمودند تا در آن زمان آن زنان نتوان چنین ظلمین و جراحی از آن منافقان ندیده بودند باری  
موافق روایت سابق.

ایشان را دارید و امر نمائید به این کار پس حضرت بیرون شدند و در میان مردم فریاد بر آوردند که بیرون شوند نواب و کار گزاران راوی می گوید که کلام آن سرور در قلوب چنان تاثیر نمود که گویا پاره های آتش و اخگر در دلها واقع شد و ایشان سپید آسا از زمین جستن نمودند و رو نمودن به بیرون شدن و مقدم شدن و ذوالریاستین در منزل خود نشسته بود و اصلاً دار این امور مدخلیتی نمود مامون به عقب او فرستاد و بعد از حضور به او عتاب نمود که چه شده است تو را که در خانه خود نشسته و در امور دخیل نمی شوی فضل گفت یا امیرالمؤمنین گناهان من عظیم و احمالی اکه اباعث نفرت اهل بیت تو می باشد جسیم است و عامه مردمان مرا ملامت می نمایند به قتل برادر تو که از خلافت او را اولاً خلع نمودی و هم چنین ملامت می نمایند مرا نیز در اولایت عهدی رضا که از شما ناشی شد و ایمن نیستم از حسودان و بدگویان و نامان که نامی نمایند و سخن بد از من به شما براسند و این باعث هلاک من شود پس مر و گذار که در مملکت خراسان خلیفه و جانشین تو باشم مامون گفت کار من بدون تو نظم ندارد و به تو احتیاج دارم در امورات خود اما ینکه گفتی که مردم مرا در حق تو نامی می نمایند و سخن بد از تو به من نقل می نمایند تو از این خواطر جمع دار که سخن کسی را در حق تو قبول نخواهم کرد و تو در نزد ما ناصح و مشفق و امینی و بنویس از برای خودت امان نامه و ضمان خطی که تو در امان و ضمانی و کسی را بر تو سلطنتی نخواهد بود و بنویس به قسمی که تو مطمئن و آسوده خاطر شوی پس فضل رفت و نوشت از برای خود امان خطی و جمع نمود بر آن امان خط جمیع علما و دانشمندان را و آورد آن امانم خط را به نزد مامون و بر او خواند و مامون عطا نمود به فضل هر چیزی که دوست داشت و مایل به آن بود و نوشت مامون به خط خود علاوه بر امان خط هبه نامه و نوشت که فلان اموال و فلان ضیاع و اماره و ریاست فلان مکان را به تو دادم و آنچه آرزو داشت از امتعه دنیا به او عطا نمود پس بعد از آن ذوالریاستین به مامون گفت دوست دارم که خدمت خط و مهر حضرت امام رضا (ع) در این نوشته باشد و آن سرور مرا امان دهد و آنچه شما عطا فرمودید او نیز عطا فرماید زیرا که او ولی عهد تو است مامون گفت ای فضل مگر نمی دانی تو که ابوالحسن الرضا (ع) در وقتی که قبول نمود ولایت عهدی ما را شرط نمود که دخیل چنین امورات نشود و احداث امور مللکتی از او صادر نشود و من از او سوال نمی نمایم چیزی را که او ناخوش داشته باشد و هرگاه تو خود از آن سرور التماس آن مطلب نمائی آیا اذان نخواهد نمود پس در آن وقت فضل آمد به در دولت سرای آن حضرت و طلب اذن نمود یاسر راوی حدیث می گوید ما در خدمت آن سرور بودیم آن حضرت فرمودند برخیزید و متفرق شوید پس ما برخواستیم پس داخل شد فضل بر آن سرور عالمیان و پیش روی مبارک آن حضرت ایستاد بعد از یک ساعت آن سرور سر مبارک را بالا نمودند و فرمودند ای فضل چه حاجت داری فضل عرض کرد ایستید و مولای من عطا نموده است به من امیرالمؤمنین و شما سزاوارترید به اعضای آن نامه چرا که شما ولی عهد همه مسلمین هستید پس آن سرور فرمودند بخوان کتاب امان را ای فضل پس فضل آن کتاب را که در جلد بزرگی بود که امان نامه و عطیات مامون در آن مندرج بود شروع نمود به خواندن و مدت مدیدی ایستاده بود و مشغول خواندن آن بود تا تمام نمود بعد از اتمام آن

حضرت به فضل فرمود یا فضل لک علینا هذا ما اتقیت الله عزوجل یعنی ای فضل از برای تو است این امان و بر ما لازم است و فای به آن مادامی که پرهیزگاری نمائی خداوند عالم را یاسر راوی حدیث می گوید به همین یک کلام آن دانای رازهای نهانی و برگزیده ملک علام امر او را که امان نامه باشد نقض فرمود پس فضل خواطر جمع شد و بیرون شد از مرو و مامون با تابعین خود نیز بیرون شده و روانه مدینه طیبه شدند و ما نیز در خدمت آن سرور از مرو بیرون شدیم چون چند منزل از مرو دور شدیم در بعضی از منازل کتابتی از حسن بن سهل که منجم او بود به برادر او فضل رسید که سرخس باشد چنانچه از روایت دیگر که در عیونست چنین معلوم می شود و در آن نوشته بود که در تحویل انیسال درست ملا حظہ نمودم از اوضاع گردش فلک و حساب نجوم بر من چنین معلوم شده که در فلان ماه در روز چهارشنبه کرمی آهن و کرمی آتش به تو ضرری خواهد رسانید و من دفع این نحوست را چنین نمی دانم که در همان روز چهارشنبه معلوم تو و حضرت امام رضا (ع) داخل حمام شوید و تو در میان حمام حجامت نما و خون آن را بر بدنت بریز یا این نحوست رفع شود بعد از رسیدن کاغذ به فضل و مطلع شدن از مضمون آن نامه همان نامه را به نزد مامون فرستاد و التماس نمود که با او داخل حمام شود و در خدمت حضرت التماس نماید و آن سرور را نیز به حمام بیاورد پس ملعون رقعہ به آن سرور نوشت و سوال از این مطلب نمود حضرت در جواب نوشتند من فردا داخل حمام نمی شوم و از برای تو هم مصلحت رفتن را نمی دانم و از برای فضل هم مصلحت نیست مامون جواب حضرت را به فضل ارسال داشت باز فضل رقعہ نوشت و خواهان آن مطلب شد و همان رقعہ را باز مامون به خدمت آن سرور ارسال داشت در این دفعه در جواب رقعہ آن حضرت نوشتند که فردا نمی روم به حمام زیرا که در آن شب حضرت رسول را در خواب خواب دیدم که فرمود لا تدخل لحمام غداً پس مصلحت نیست از برای تو یا امیرالمؤمنین و نه از برای فضل اینکه فردا داخل حمام شوید مامون این دفعه در جواب رقعہ حضرت نوشت صدقت یا سیدی و صدق رسول الله (ص) من فردا به حمام نمی روم و فضل داناتر است به احوال خود و آنچه به جا می آورد راوی حدیث که یاسر خادم آن سرور راست می گوید پس چون که شام شد و آفتاب غروب نمود حضرت به ما فرمودند که بگوئید نعوذ بالله من شر ما ينزل فی هذه اللیلہ پس ما پیوسته این کلام را می گفتیم تا طلوع صبح شد آن سرور بعد از نماز صبح باز فرمودند که بگوئید نعوذ بالله من شر ما ينزل فی هذا الیوم پس ما پیوسته این کلام را می گفتیم تا نزدیک طلوع آفتاب شد حضرت فرمودند ای یاسر برخیز و به پشت بام برو و گوش بده که چه می شنوی یاسر می گوید چون به فرموده آن سرور به پشت بام بر آمدم صدای ناله و نوحه و غوغا شنیدم کم کم آن آواز بیشتر شد پس ناگاه دیدم مامون سراسیمه رو به خانه آن سرور می آید تا آنکه از همان دری که از خانه خود به خانه آن سرور داشت داخل آن خانه شد و فریاد برآورد که ایستید و مولای من اجرک الله فی الفضل که فضل داخل حمام شده بود و جماعتی با شمشیرهای برهنه بر او ریختند و او را کشتند و یکی از آن سه نفری که در حمام وارد بر او شده بودند پسر خاله فضل است که او را ذوالقلمین می گفتند راوی حدیث می گوید بعد از این سخن دیدیم که لشکریان و لشکر کشان و اشخاصی که منسوب به فضل و تابع فضل بودند به در

خانه مامون جمع شدند و فریاد بر آوردند که این حيله و مكرى بود كه تو نمودى و فضل را كشتى و هر آينه ما مطالبه خون فضل را از تو مى نماييم پس مامون مضطرب شد و به آن سرور عرض كرد كه اى سيد و مولای من مصلحت اين است كه شما بيرون تشریف بريد و ايشان را متفرق سازيد و شرايشان را دفع نماييد از ما ياسر داوى حديث مى گويد پس سوار شد حضرت امام رضا (ع) و رفتند به سوى ايشان در حالتى كه اجتماع نموده بودند و هيمه بسيارى جمع نموده بودند كه در خانه مامون را بسوزانند و در خانه او بريزند پس آن سرور صيحه بر ايشان زد و اشاره به دست مبارك خود به سوى ايشان نمود كه متفرق شويد پس ايشان به قسمى متفرق شدند و رو به فرار نمودند كه راوى حديث مى گويد كه مردم از هيبت و جلال آن سرور بعضى بر بالاي بعضى واقع مى شدند و كسى در آن مكان باقى نماند و در حديث ديگر وارد شده است كه مامون بعد از قتل فضل در خدمت آن سرور شروع نمود به گريستن و در مقام الحاح و تضرع بر آمد و عرض كرد كه اى سيد و مولای من هذا وقت حاجتى اليك يا ابا الحسن تضر فى الامر و نعنينى بارى مؤلف گويد آنچه از اين حديث و احاديث ديگر ظاهر مى شود اين است كه مامون در وقت خروج از مرو اراده شهادت آن سرور را نداشت و مقصودش اين بود كه در خدمت آن سرور به مدينه طيبه مشرف شوند وليكن چون در سرخس اين قضيه رو نمود وديد كه لشكريان فضل را كه مدبر امر او و صاحب عسكر و لشكر او بود و در جميع امور او از كلّى و جزئى دخيل و شريك بودند و بدون امضا و تدبير او امور مملكت او جارى نمى شد او را كشتند و لشكر و رؤسای عسكر قصد آن دارند كه او را نيز بكشند و آتش خواستند به در خانه او زنند در ظاهر اگر چه پناه به حضرت امام رضا (ع) آورد و آن سرور او را از آن ورطه خلاص نمود لکن در باطن عداوت آن سرور را مکنون ضمير خود نمود زیرا كه دانست كه چون لشكر و عسكر به او عداوت دارند و وزير او را كشتند و او را بى معين نمودند و قلوب جميع لشكر مايل به حضرت امام رضا (ع) مى باشد و پشت گرمى آن لشكر به آن سرور است و تا آن حضرت در حیات باشند لشكر از معادات او تغافل نخواهند نمود و همه تابع آن سرورند خائف از اين شد كه منبأدا به اشاره آن سرور او را بكشند يا در صدد قتل وی بر آیند و آن سرور را از قتل رها ننماید و معين او نگردد در همان مكان اراده كشتن آن سرور نمود ليكن او را ممكن نشد و در هر منزلى كه از سرخس دور مى شد در همين تدبير بود و انتظار فرصت مى كشيد تا اينكه در اراضى سناباد كه محل تفرج و باغات و عمارات چمندان قحطبه بود نزول نمود و در آن مكان فرصت يافته آن سرور را شهيد نمود و همين وجه صحيحست چنانچه از ابن بابويه ظاهر مى شود نه آن وجهى كه ابو على حسين بن احمد روايت نموده كه سبب خروج مامون از مرو اين بود كه چون به سعى و اهتمام فضل بن سهل كه امور وزارت و تدبير عسكر و نظم رياست به او منتظم بود و در خراسان در سنه دويست از هجرت مامون حضرت امام رضا (ع) را وليعهد خود گردانيد و برادر خود مؤتمن را خلع نمود و دختر خود ام حبيب را به آن سرور تزويج نمود اين خبر چون به طایفه بنى عباس كه در بغداد بودند رسيد بسيار ايشان را ناخوش آمد و در مقام عداوت مامون بر آمدند و ابراهيم بن مهدى را كه در بغداد به امر مامون محبوس نموده بودند از حبس بيرون نمودند و به او به خافت بيعت نمودند و ابراهيم بن مهدى كه بسيار لاابالى بود و پيوسته به شرب خمر و ساز و لهو و لعب



مشغول بود چنانچه ابو فراس در قصیده سمیه خود در این بیت اشاره نمود منکم علیه ام منهم و کان لهم شیخ المغننین ابرهیم ام لهم یعنی ای طایفه بنی عباس از شما است علیه که دختر مهدی بود و خواهر ابرهیم و بسیار مغینه بود به قسمی که شیخ را المغنیات مشهوره بود یا علیه از اولاد علی بن ابیطالب است و شیخ مغنین ابرهیم بن مهدی از شما بنی عباس است یا از آل طه و یس می باشد و هم چنین انا جوال دعبل بن علی خزاعی در قصیده خود اشاره نموده خلیفه مصحفه البریط و مراد از این خلیفه ابرهیم است که در زمان هارون والی دمشق بود و در زمان مامون چند روزی در بغداد خلیفه شده باری چون این خبر به مامون رسید بسیار در غضب شد و به فضل بد دل شد و دانست که فضل در کارش خطا نموده و موافق تدبیر مملکتی نبوده پس از مرو به این اراده بیرون شد که به طرف بغداد و عراق رود و آن فتنه و آشوب را خاموش سازد تا اینکه در حمام سرخس خالوی مامون به حيله مامون در ماه شعبان او را کشت و بعد از کشتن فضل در صدد این بر آمد که آن سرور را نیز بکشد تا اینکه به مکه و حيله آن سرور را در سناباد کشت زیرا که این حرف ناتمامست به جهت اینکه خود مامون آن سرور را ولیعهدش نمود نه اینکه به سعی و اهتمام فضل این کار را نموده باشد زیرا که مامون قبل از سلطنت خود نموده بود که اگر امر ریاست و سلطنت به او قرار گیرد و بر برادر خود غالب آید آن سرور را ولیعهد خود سازد زیرا که چنانچه در عیون مسطور است محمد برادر او بعد از اینکه بر سریر حکومت متمکن گردید چون از مامون واعمه داشت فرستاد که مامون نزد او رود و مامون واهمه نمود و نرفت محمد لشکر بسیاری به سرداری علی بن عیسی بر مامون فرستاد که مامون را بگیرند و او را با دست بسته مقید نموده و غل جامعه در گردنش گذارند و او را به نزد محمد آورند و لشکر مامون در کرمان و سیستان و نواحی آنها که هرثمه بن اعین سر در آنها بود شکست خورده بودند و از برای او قوت و قدرت چند آنی نبود و لشکریان و لشکر کشان او همه در ترس و بیم بودند و تاب مقاومت با لشکر محمد برادر او نداشتند و از غایت وحشت و اضطراب مامون اراده نمود که پناه به پادشاه کابل برد که او را نگاه دارد باز از این اراده برگشت با خود گفت شاید پادشاه کابل او را با دست بسته به نزد او فرستد باری چون ابواب چاره از چهار جانب بر او مسدود شد نذر نمود که هرگاه او را خداوند از این فتنه و آشوب خلاص فرماید و بر برادر خود غالب شود و سلطنت بر او قرار گیرد امور رعیت و بندگان خدا را به اهل آن واگذارد لهذا چون غالب بر برادر خود شد و امر سلطنت و ریاست به او قرار گرفت احدی را سزاوار این امر ندید مگر حضرت امام رضا (ع) را(۱) پس آن سرور از مدینه طلید و به اجبار و اکراه او را ولیعهد خود گردانید و وجوه دانانیز و دراهم را به نام نامی آن سرور زینت داد و در هر مرحله از مراحل از فرموده آن سرور تخلف ننمود و نهایت خلاص اولاً به آن سرور داشت از باب الملک عقیم نظر به بعضی از وجوهات مثل حکایت آن شخص در ذکر به مامون گفت تو بنده منی زیرا که مادر تو را از بیت المال مسلمانان خریده اند و مادر تو ملک همه مسلمانانست و حضرت رضا (ع) تصدیق او نمود و همچنین حکایت فسخ بیعت و عقد بیعت و هم چنین حکایت چمندن مهران و همچنین حکایت زلزله و غیر اینها و علاوه

ص: ۱۲۲

---

۱- (۱) مؤلف گوید که این وجه با وجود کفر و شقاق و نفاق آن شقی، تمام نیست و خبر آن است که در اول این نسخه شریفه ذکر نمودیم

بر همه حکایت سرخس بود که آن ملعون اقدام آن سرور عالمیان نمود والا اولاً قصد قتل آن حضرت نداشت و هو العالم

در بیان کیفیت شهادت آن سرور است به جمیع الاشیاء بدان که بعضی از علمای عظام را اعتقاد آن است که مامون دون جناب امام رضا (ع) را شهید نموده چنانچه صاحب مجالس المتقین این قول را از کشف الغمه نقل نموده و نسبت داده است به سید فاضل نحیر سید رضی الدین بن طاوس (رض) و گفته که اعتقاد آن بزرگوار این است که مامون به زهر دادن جناب امام رضا اقدام نموده است و از جمله مؤیداتی که از برای این قول نقل نموده این است که صاحب کشف الغمه روایت نموده است که محمد بن امام جعفر صادق (ع) در سال نود و نه در مکه بر ماکون خروج کرد و زیدیه و جارودیه بر او جمع شدند و مامون عیسی خلودی را که از امرای او بود فرستاد تا جمعیت محمد مذکور را متفرق ساخته و او را گرفته نزد مامون فرستاد و هرگاه محمد قصد مجلس او می نمود با گروه انبوه از بنی اعمام خود سوار می شد و می رفت و به آن ملعون اظهار تکبر می نمود و مامون تامل می نمود و هم چنین زید بن موسی الکاظم که به زید النار مشهور بود در بصره بر مامون خروج نمود و مرد مرا به خلافت خود دعوت می نمود و خانه بسیاری از بصره بسوخت و غارت کرد و چون مامون بر او ظفر یافت او را گرفته به نزد او بردند از تقصیر او عفو نمود و به او احسان نمود پس هرگاه مامون با محمد و زید که بر او خروج کردند و دعوی خلافت می نمودند و انواع خرابی و فساد در بلاد او نمودند به ایشان عفو و احسان نماید چه گنجایش دارد که با حضرت امام رضا (ع) که اصلاً تقصیری از او ظاهر نشده بود و یقین می دانست که آن حضرت داعیه خروج ندارد و به قبول ولایت عهدی نیز توجه نمی گمارد عذر و فتک بر او جایز شمارد با آنکه از آن حضرت به مامون دون مددهای کلی می رسد و او را از ورطهای کلی خلاص می نمود مانند آنکه چون اهل مرو بر آن مردود خروج نمودند و هیزم و آتش جمع نمودند که خانه او را بسوزانند مامون به خانه آن حضرت پناه بردند و به شفاعت آن سرور خلاصی یافت و مانند آنکه چون آن حضرت به الهام ربانی می دانست که جمعی از اعدای قصد آن دارند که مامون و فضل را در حمام به قتل رسانند هر دو را از دخول در حمام منع نمود و مامون به سبب متابعت آن حضرت صحیح و سالم ماند و فضل به سبب مخالفت آن سرور به قتل رسید انتهی کلامه مؤلف گوید که از این دو وجه اگر چه ظاهراً چنین می نماید که آن ملعون اقدام به قتل آن سرور نموده باشد لکن مخالفت دارد این قول با اخبار دیگر که مضمون آن اخبار همه صریحست که آن عنید آن سرور را شهید نمود همچنین شهرت بلکه اجماع جمیع علماء و محدثین و اهل اخبار بر خلاف این است و علاوه بر اینکه آن ملعون چنانچه از سیاق اخبار سابق و غیر آن معلوم می شود چنان در مقام مکر و خدعه و شیطنت کامل بود که می خواست به آن سلوک و رفتاری که به آن سرور می نمود به مردم وانمود نماید که به آن سرور بسیار مایلست و هرگاه در صدد قتل آن سرور بر آید مردم این گمان در حق او نمایند چنانچه بر سید جلیل رضی الدین بن طاوس این امر مشتبه گردیده باری این قول ضعیف است در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) از احمد بن علی انصاری مرویست که او گفت پرسیدم از ابو الصلت هروی که چگونه دل مامون مایل شد به قتل حضرت امام رضا با آن همه اکرام و محبت و ولایت عهدی که درباره او ظاهر می ساخت گفت جهت آن بود که بر مردم ظاهر سازد

که او راغب دنیا است و اعتقاد مردم را در شان او فاسد سازد و واقع او در خواطر ایشان نماند پس چون دید که آن حضرت از آن محبت و اکرام و ولیعهدی از جا در نمی رود بلکه موجب زیادتی اعتقاد مردم به فضل آن حضرت می شود حکم کرد تا علمای اطراف را آوردند و به آن حضرت در بحث انداخت تا شاید در مناظره یکی از ایشان ملزم و عاجز و منقطع کرد و محل و منزلت او در نزد علما پست گردد و نقص و جهل و عجز او در میان مردم مشهور شود و در این حيله نیز مقصود او حاصل نشد بلکه هیچ کس از مخالفان از علمای اسلام و یهود و نصاری و صابری و مجوس و براهمه و ملاحد و دهرین با آن حضرت مناظره نمود که ملزم نشد و چون مردم طهور حجت و غلبه او را بر آن جماعت مشاهده می نمودند با یکدیگر می گفتند که والله که او سزاوارتر است به خلافت از مامون و خواص مامون سخنان مردم را در شان آن حضرت به او می رسانیدند آن ملعون از آن در خشم و غضب می شد و حسد او به حضرت امام رضا (ع) زیاده می گردید و مع هذا در شهادت احوال آن حضرت طریقه محبت با مامون و محبان او نمی ورزید و این باعث زیادتی عداوت او می شد لکن بنابر مصلحت اظهار آن نمی گردد در آخر امر چون آن پلید را حيله در اسقاط محل و منزلت آن حضرت از قلوب مردم نماند چاره دفع آن امام را بسم دیده آن سشور را شهید نمود و طریقه شهادت آن بزرگوار چنانچه در عیون و سایر کتب اخبار(۱) از ابوالصلت هروی مرویست به این قسم است که ابوالصلت می گوید که روزی در خدمت حضرت امام رضا (ع) ایستاده بودم آن حضرت فرمودند که داخل قبه هارون الرشید شو و از چهار جانب قبر آن ملعون از هر جایی یک کف خاک بیاور چون آوردم خاکی که از پس پشت آن ملعون برداشته بودم بوئید و بیانداخت و فرمود که مامون دو ن خواهد خواست که قبر پدر خود را قبله من نماید و مرا در این مکان مدفون سازد سنگی ظاهر که اگر جمیع کلنگ داران عالم خراسان جمع شوند و خواهند که حرکت دهند ذره از آنرا نتوانند جدا نمایند آنگاه خاک بالا سر و پایین پای او را استشمام نموده نیز چنین فرمودند و چون خاک طرف قبله را بوئیدند فرمودند که زود باشد که قبر مطهر من در این موضع باشد پس تو امر کن به آن کسی که حفر می نماید قبر مرا که هفت درجه به زمین فرو برند و لحد او را دو زرع و شبری سازند که حق تعالی چنانچه خواهد گشاده سازد و باغی از باغهای بهشت گرداند آنگاه از جانب قبر من رطوبتی ظاهر شود پس دعائی که تو را تعلیم می نمایم تکلم نما تا به قدرت الله تعالی آن آب جاری شود و این نان را که به تو می سپارم در آن آب ریزه کن تا ماهیان بخورند آنگاه ماهی بزرگی پیدا شود و آن ماهیان ریزه را بر چیند و فرو برد در آن وقت دست بر آب گذار و دعائی که بر تو تعلیم نمایم بخوان تا آن اب بر زمین فرو رود و قبر خشک شود و این اعمال را مکن مگر در حضور مامون ملعون و بعد فرمودند که من فردا به مجلس این کافر نافرجام می روم اگر از خانه این ملعون سر برهنه بیرون آیم با من تکلم نما و اگر چیزی بر سر بسته باشم با من سخن مگوی اباصلت گفت چون روز دیگر شد حضرت امام رضا (ع) نماز بامداد را نموده و جامهای خویش را پوشیدند و در محراب طاعت و عبادت نشستند و منتظر بودند تا اینکه علاق ما آن مردود به طلب آن حضرت آمدند آنگاه آن حضرت از جا برخاستند و کفشهای خود را پوشیدند و ردای مبارک به دوش خود افکندند و به مجلس آن ملعون روان شدند من در خدمت

آن حضرت بودم تا داخل مجلس آن ملعونم شدیم در آن وقت ظرفهای چند از میوه های الوان در نزد آن ملعون نهاده بودند آن ملعون خوشه انگور زهر آلوده که در بعضی از دانه های آن خوشه زهر دوانیده بودند در دست داشت و بعضی از آن دانه ها را که به زیر نیالوده بودند از جهت رفعه تهمت خود زهر مار می کرد و چون نظرش به آن جناب افتاد مشتاقانه از جای جست و دست در گردن مبارکش در آورد و میان دو دیده آن حضرت را بوسید و آنچه لازمه اکرام و احترام ظاهری بود به جا آورد آن حضرت را بر مسند خود نشانید و آن خوشه انگور را به آن سرور داد و گفت یابن رسول الله از این نیکوتر انگوری ندیده ام آن حضرت فرمود مرا از خوردن این انگور معاف دار آن ملعون مبالغه بسیاری نمود و گفت البته تناول کنی مگر به من بد گمانی و مرا متهم می داری و به این همه اخلاص که از من مشاهده می کنی این چه گمانست که به من می بری و آن خوشه انگور را گرفته چند دانه بی زهر را خورد و باز به دست آن حضرت افتاد و تکلیف خوردن نمود امام مظلوم سه دانه از آن انگور زهر آلود تناول نمودند حالش دگرگون شد و باقی خوشه را بر زمین افکند و متغیر الاحوال از مجلس آن ملعون برخاست مامون ملعون گفت یابن عم به کجا می روی حضرت فرمودند به آنجا که تو فرستادی می روم پس آن سرور حزین و غمگین و نالان سر مبارک را پوشیده از خانه آن ملعون بیرون آمدند ابوالصلت می گوید که به مقتضای فرموده آن حضرت به او سخن نگفتم تا به خانه مبارک خود داخل شدند و فرمودند که در خانه را ببند و آن حضرت رنجور و نالان بر فراش خود تکیه نمودند چون آن حضرت بر بستر قرار گرفت من در را بستم و در میان سری محزون و غمگین ایستاده بودم ناگاه جوان خوب روئی خوشبوی مشکین موئی را در میان آن منزل حوالی دیدم که سیمای ولایت و امامت از جبین فایز الانوارش ظاهر بود و شبیه ترین مردم بود به حضرت رضا (ع) پس به سوی آن مولا شتافتم و سوال کردم که از کدام راه داخل شدی که من به فرموده حضرت درها را محکم بسته بودم فرمود آن قادری که مرا از مدینه طیبه به یک لحظه به شهر طوس آورد از درهای بسته می تواند مرا داخل نماید پرسیدم که شما کیستید گفت که منم حجت خدا بر تو ای ابوالصلت منم محمد بن علی بن موسی الرضا (ع) آمده ام که پدر غریب مظلوم معصوم خود را ببینم پس آنگاه به حجره مطهره منوره پدر بزرگوار خود داخل شد چون چشم آن مظلوم غریب بر فرزند دلبنده خود افتاد از جای برخاستند و یعقوب وار یوسف گمگشته خود را در آغوش کشیدند و دست در گردن نور دیده و سرور سینه خود در آورد و او را به سینه مبارک خود چسبانید و میان دو چشم مبارک او را بوسید و آن فرزند مبارک خود را در فراش خود داخل نمود و بوسه بر روی او می داد او از اسرار ملکوت و خزاین حی لا یموت رازی چند به او می فرمود که من نفهمیدم و ابواب علوم اولین و آخرین و وقایع حضرت سید المرسلین را به او تسلیم کرد آنگاه بر لبهای مبارک حضرت امام رضا (ع) کفی دیدم سفیدتر از برف و حضرت امام محمد تقی را دیدم که آن را لیسیدند و دست در میان سینه منور پدر بزرگوار خود برد و چیزی مانند عصفور بیرون آورد در آن حال از انطایر قدس یشاء بال ارتحال تعلقات جسمانی را از دامن خود افشاند به جانب ریاض قدس پرواز نمود پس حضرت امام محمد تقی فرمودند ای ابوالصلت به اندرون خانه داخل شو آب و تخته بیاور عرض کردم

یابن رسول الله در این خانه نه آبست و نه تخته فرمود آنچه می گویم بشنو و چنان که تو را به اینها کار می باشد چون داخل خانه شدم آب و تخته حاضر دیدم برداشته به حضور آوردم و دامن بر کمر زدم و مستعد آن شدم که آن حضرت را در غسل دادنم مدد نمایم فرمودند که دیگری هست که مرا همراهی نماید ملائکه مقربند با من همراهی می نمایند و به تو احتیاج نداریم چون از غسل آن حضرت فارغ شدند به من فرمودند که داخل خانه شو کفن و حنوط بیاور چون داخل شدم سبیدی دیدم که کفن و حنوط بر روی آن گذاشته بودند که من هرگز آنها را در آن خانه ندیده بودم برداشتم و به خدمت آن حضرت آوردم پس آن سرور پدر بزرگوار خود را کفن نمودند و بر مساجد شریفش حنوط مالیدند و با ملائکه مقربین و ارواح اوصیا و انبیاء مرسلین بر آن جگر گوشه سید المرسلین نماز نمودند آنگاه فرمودند تابوتن بیاور عرض کردم یابن رسول الله به نزد نجار روم و بگویم که تابوت بسازد آن سرور فرمودند که از خانه بیاور من چون به اندرون خانه رفتم تابوتی دیدم که هرگز در آنجا ندیده بودم دست قدرت حق تعالی از چوب سدره المنتهی برای آن جناب ترتیب داده بود پس آن حضرت را در تابوت گذاشت و دو رکعت نماز به جای آورد و هنوز از نماز فارغ نشده بود که ناگاه تابوت به قدرت الله تعالی از زمین جدا شد و به جانب آسمان مرتفع گردید عرض کردم یابن رسول الله هرگاه مامون ملعون بیاید و آن حضرت را از من طلب نماید در جواب آن ملعون چه گویم حضرت فرمودند خاموش باش که به زودی مراجعت خواهد نمود بدان ای ابوالصلت که اگر پیغمبری در مشرق رحلت فرماید و وصی او در مغرب فوت شود و الله حق سبحانه تعالی اجساد مطهر و ارواح منوره ایشان را در اعلا علین با یکدیگر جمع می نماید آن حضرت در این حرف بود که باز سقف خانه شکافته شد و آن تابوت محفوف به رحمت حی لا یموت فرود آمد پس آن حضرت پدر رفیع القدر خود را از تابوت برگرفت و در فراش به نحوی خوابانید که گویا او را غسل نداده اند و کفن نکرده اند پس فرمود برو در خانه را بگشا تا مامون ملعون داخل شود چون در را گشودم دیدم که مامون با غلامان خود ایستاده اند پس آن ملعون داخل شد و آغاز نوحه و زاری و گریه و بیقراری نمود و گریبان خود را چاک زده و بر سر می زد و فریاد می کرد و می گفت ای سید و سرور من به مصیبت خود دلم را به دردت آوردی پس به معجزه منوره آن حضرت داخل شد و در نزد سر آن حضرت نشست تا اینکه گفت شروع به حفر قبر نمایند آنچه آن سرور گفته بودند به ظهور آمد چون در عقب هارون ملعون خواستند که حفر نمایند زمین انقیاد نکرد و کلنگ ان را نگرفت یکی از اهل آن مجلس به آن ملعون گفت تو اقرار به امامت او داری گفت بلی پس آن مرد گفت که امام باید در حال حیات و ممت مقدم بر همه باشد پس امر نمود که قبر منور آن حضرت را در جانب قبله حفر نمودند چون آب و ماهیان پیدا شدند مامون ملعون گفت که همیشه اوقات حضرت امام رضا (ع) در حال حیات عجایبات و معجزات به ما می نمود و بعد از وفات نیز غرایب و کرامات و معجزات خود را بر ما ظاهر گردانید و چون ماهی بزرگ ماهیان خورد را برچید و فرو برد یکی از وزرای مامون به او گفت که می دانی که آن حضرت در ضمن این غرایب و کرامات به چه چیز تو را خبر می دهد آن ملعون گفت نه وزیر گفت که آن حضرت در ضمن این غرایب اشاره فرموده است

به اینکه مثل ملک و پادشاهی شما بنی عباس مثل این ماهیان خورد است که به این کثرت و دولتی که دارند عنقریب ملک شما منقضی شود و شما بسراید و سلطمت شما به آخر رسد و حق سبحانه و تعالی شخصی بر شما مسلط گردانید چنانچه ماهیان بزرگ ماهیان کوچک را بر چیده شما را از روی زمین بر اندازد و انتقام اهل بیت رسالت را از شما بگیرد مامون گفت راست می گوئی بعد از دفن آن حضرت که مراجعت نمود ابوالصلت را طلبد و گفت آن دعا را که خواندی و آب فرو رفت به من تعلیم نما ابوالصلت گفت که گفتم به خدا قسم که فراموش کردم آن ملعون باور نکرد با آنکه راست گفته ام امر کرد که مرا به زندان بردند و یک سال در حبس آن ملعون بودم و چون دل تنگ شوی بیدار و به عبادت و دعا مشغول گردیدم و انوار مقدسات حضرت پیغمبر و آل او را شفیع خود گردانیدم و به حق ایشان از خدا سوال نمودم که مرا از زندان نجات بخشد هنوز دعای من به اتمام نرسیده بود دیدم که جناب امام محمد تقی (ع) در زندان نزد من حاضر شد و فرمود ای ابوالصلت سینه تو تنگ شده است عرض کردم بلی و الله فرمودند برخیز پس دست مبارک خود را به آن زنجیرها زد و از پای من جدا شد و دست مرا گرفت و از زندان بیرون برد و حارسان و غلامان مرا می دیدند و به اعجاز آن سروران ملاعین قادر بر تکلم نبودند و چون آن سرور مرا از حبس بیرون آورد فرمود برو در امان حق تعالی باش که دیگر تو هرگز مامون را نخواهی دید و چنانچه آن سرور فرمودند بعد از آن مامون را ملاقات ننمودم مؤلف گوید که این حدیث دلالت بر مدح و حسن حال او دارد و علاوه بر اینکه کثرت روایت آن جناب نظر به مصون اعرفا منازل الرجال به قدر روایتهم مناو کثرت روایتش در کتاب عیون قرینه بر مدح و خوبی اوست اگر چه اهل رجال فرموده اند که از اهل تسنن است و در عیون اخبار الرضا روایت شده است که در وقتی که آن سرور از مرو (۱) مکان تا طوس به هفت شبانه روز آمدند باری وقتی که آن سرور به طوس رسیدند مرض آن حضرت شدت نمود و چند روز در آن زمان بودند و روزی دو مرتبه مامون به نزد آن سرور آمدند و در آخر آن روزی که آن سرور از دنیا رحلت نمودند ضعف بر آن سرور غالب شده بود بعد از نماز ظهر به یاسر خادم خود فرمودند که مردم امروز طعامی خورده اند یاسر عرض نمود با وجودی که شما به این حال در مرض و ضعف می باشید مردم چگونه رغبت به طعام می نمایند پس آن سرور راست نشستند و فرمودند طعام حاضر نمودند و جمیع خدم و حشم خود را حاضر نمودند برای زنان اهل حرم نیز طعام بردند ای شیعه حضرت امامن رضا (ع) با وجود ضعف و بیماری راضی نشده که متعلقات آن سرور گرسنه و تشنه باشند اهتمام فرمودند که همه ایشان را طعام دارند چون که می دانستند که عنقریب به زهر جفا شهید می شوند لیکن جد مظلومش حضرت سید المظلومین در روز عاشورا هر چند اهتمام فرمودند که قبل از شهادت خود قطره آبی به جهت طفل شیر خواره خود علی اصغر تحصیل نمایند ممکن نگردید به قسمی تشنگی آن طفل صغیر بر آن مظلوم غریب تاثیر نمود که بی اختیار شدند و قنذاقه آن طفل را بر روی دست گرفته به نزد آن اشقیای بی رحم آوردند که شاید بر آن شیر خواره رحم نمایند زیرا که طفل صغیره شیر خواره در هر مذهب و ملتی محل ترحم واقع می شود اگر چه با پدر و مادر او عداوت بشمار داشته باشند بر آن طفل رحم می نمایند بلکه گاه می شود به سبب دیدن آن طفل بر پدر او رحم می نمایند و از آن عداوت دست می کشند زیرا که طفل شیرخوار در نوائب روزگار به اندک صدمه

ص: ۱۲۷

---

۱- (۱) برگردیدند هفت منزل به طوس باقی بود که آن سرور مریض شدند و از روایت دیگر ظاهر می شود که آن حضرت امام رضا (ع) مریض شدند و از آن صح.

تلف می شود چون جهات ترحم بر آن طفل بسیار بود لهذا آن سرور بر سبیل عتاب به ایشان خطاب فرمود و به طریق لزوم از آن اشقیا طلب آب نمود و فرمود و یلکم اسقوا هذا الرضيع اما تروبه تیلظی عطشان غیر ذنب اتاه الیکم با این حال کسی بر آن مظلوم و آن طفل شیر خوار رحم ننمود (۱) تیری بر گلوی خشکیده آن طفل زدند که خون از آن جاری شد در آن حال آن سرور را نظر به صورت آن طفل افتاد و موافق بعضی از روایات گریستند و فرمودند قتل الله قوماً قتلوک یا بنی و علی الدنیا بعدک العفا و موافق روایت بحار ندائی شنیدند که یا حسین دعه فان له مرشعاً فی الحنه و چنان قلب آن سرور در مصیبت آن طفل صغیر سوخت که چندین عمل به جا آوردند که در شهادت شهدای دیگران اعمال را به جا نیاوردند اول پاشیدن خون گلوی او است بر جانب آسمان دویم پیاده شدن از ذوالجناح و خون آلود نمودن او را به خون گلویش سیم نماز نمودن به روایت در انضیق مجال چهارم دفن نمودن او است پنجم سفارش نمودن به سکینه خاتون در قتلگاه که به شیعیان آن سرور واقعه جانسوز و حکایت غم اندوز او را برساند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تنظرونی کیف استسفی لطفی ذابوان یرحمونی و از برای هر یک از افعال آن سرور در این باب وجوهات و نکاتی در کتاب سفینه النجات و تحفه الحسینیه ذکر نموده این که تذکر به این وجوه منشا سوزش قلب و جریان اشک شیعیان می گردد هر که خواهد به آن دو کتاب رجوع نماید باری موافق روایت سابق در آن زمان ضعف بر آن سرور عالمیان غالب گردید و صدای صیحه و ناله از خانواده آن سرور بلند شد در آن زمان کنیران و زنان مامون پای برهنه و با گریه و ناله و شیون کنان را به منزل آن سرور عالمیان آمدند و مامون نیز با پای برهنه وارد خانه آن سرور گردید و ریش نحس خود را به دست گرفته بود و گریه و بی تابی می نمود و اشک لا ینقطع بر صورت او روان بود و در بالای سر مبارک آن سرور ایستاد و نوحه و زاری می نمود در آن وقت آن سرور به خود آمد و چشم مبارک را گشود مامون عرض نمود اغی مولا- و سیدم نمی دانم کدام یک از این دو مصیبت بر من بزرگتر است آیا مفارقت مثل شما بزرگواری که از دستم می روی یا تهمتی که مردم بر من می زنند که من شما را زهر داده ام و شهید نموده ام حضرت به او نظری فرمود و گفت ای مامون بعد از من با فرزندم حضرت جواد نیکو سلوک نما زیرا که عمر تو و عمر او چنین است و هر دو انگشت سبابه خود را به هم جمع کردند ای شیعه هر کس که از دنیا می رود از روی این دارد که بعد از او به اولادش کسی اذیت و اهانت ننماید و سفارش ایشان را می نماید آیا سید المظلومین در سفارش فرزند علیل بیمار خود سید الساجدین را به که فرمود و آیا چه می گذشت بر آن سرور وقتی که چشم مبارکش از بالای نیزه بر غل جامعه آن سرور را مقید به آن نموده بودند می افتاد به قسمی که خون از رگهای آن سرور جاری بود و مشاهده طفل ناز دانه خود علیا جناب سکینه می نمود که آن مظلومه را چه اذیت و آزار می نمایند باری موافق روایت سابق چون بعضی از آن شب گذشت روح مبارک آن سرور به آشیان قدس پرواز نمود همین که صبح شد مردم به در خانه آن سرور جمع شدند و صداها را به گریه بلند نمودند و می گفتند مامون این سرور را شهید نمود و گفتگو در میان مردم بسیار شد و صداها را به گریه بلند نمودند و می گفتند مامون این سرور را شهید نمود و گفتگو در میان مردم بسیار شد و مامون از هجوم و اجتماع مردم ترسید و محمد بن جعفر که عموی آن سرور بود مامون به او گفت برو و مردم را متفرق نما و بگو که حضرت امام رضا (ع) امروز بیرون تشریف نمی آورند و بد حال می باشند

پس محمد بن جعفر بیرون آمد و مردم را متفرق نمود و پراکنده شدند و در شب آن سرور را غسل دادند و دفن نمودند و موافق روایت منقول از شیخ مفید مامون پلید یک شب و یک روز وفات آن حضرت را پنهان داشت و محمد ابن جعفر را با جمعی از ابی طالب که با او همراه بودند طلبید و خبر وفات آن حضرت را به ایشان اظهار نمود و بسیار گریست و اندوه نمود و ایشان را به نزد آن حضرت آورد و بدن شریف آن حضرت را به ایشان نمود و گفت گواه باشید که آسیبی ز ما به او نرسیده و موافق روایت عیون طریقه شهادت آن سرور را به طریق دیگر نقل نموده و آن این است که بر آن سرور حادثه عارض شد و اراده قصد نمودند مامون سوار شد و به منزل آن سرور آمد و آن سرور را قصد نمودند و به روایتی مامون قصد را به تاخیر انداخت و در خانه که آن سرور بودند بستانی بود و درختهای انار در آن بوستان بود پس آن ملعون به غلام خود گفت از این انار بیاور پس مامون امر نمود به آن شخصی که از خواص او بوده و به امر آن شقی ناخنهای خود را نگرفته بود و زهری که شبیه به تمر هندی بود که به دو دست خود خمیر نموده بود و دستهای خود را نشسته بود که چند انار از آن بوستان بچین و بیاور چون آورد گفت اینها را برای حضرت در میان جامی دانه نما پس امر نمود که آن دانههای انار را به دست خود بیفشرد پس آن ملعون انجام آب انار را به دست خود گرفت و به آن سرور عرض کرد که از این آب انار تناول نمائید آن حضرت فرمود تا شما بیرون روید آن ملعون عرض نمود لا والله الا به حضرتی یعنی نه قسم به خدا که باید تناول نمائی در حضور من و اگر خوف آن نبود که باعث رطوبت معده من شود هر آینه با تو تناول می نمودم پس آن سرور به جز آن شقی چند قاشق از آن آب انار تناول نمود و مامون بیرون شد و هنوز نماز عصر را به جا نیاورده بودند آن مظلوم از شدت زهر پنجاه مرتبه برخاستند و بر زمین افتادند و موافق روایت کنز الباکین آن زهر قاتل احشا و امعای آن سرور را به زیر آورد و چون خبر به آن ملعون رسید پیغام داد که این ماده ایست که دفعش برای شما نافعست و موافق روایت عیون در آن شب آن زهر در بدن امام مظلوم به شدت تاثیر نمود و روح شریفش به آشیانه قدس پرواز نمود و آخر کلام آن حضرت این بود قل کو کنتم فی بیوتکم البرز الذین کتب علیهم القتل الی مصاجعهم و کان امر الله قادراً مقدوراً ای شیعه آقای شهیدان و سرور مظلومان در عصر روز عاشورا آخر سخنش سه کلام بود اول از سوز عطش و التهاب تشنه کامی زبان از عطش خشکیده خود را در دهان مبارک می خوانید و یک شربت ابی از آن اشقیاء طلب می نمود و لفظ حدیث به این قسم است و کان باخر رمق بلوک لسانه من العطش و یطلب الماء در آن زمان تشنگی آن سرور مظلومان به نهایت رسیده بود که گویا از ورود اسباب عطش جگر مبارکش مثل قطعه از آتش شده زیرا که آنچه از کتب اطبا و تجربه معلوم می شود چند چیز باعث تشنگی می شود کربی غوا تلاش و کار زار باعدا جاری شدن خون از بدن ورود در دو بحن و عدم تاثیر سخن گرد و غبار بسیار و تکلم با فراقه اشرار و بیداری بسیار دیدن آب شنیدن سخنان دور از حسنه آه آه در روز عاشورا جمیع اسباب عطش بر آن سرچشمه علوم ربانی جمع گردیده بود و تشنه کامی آن سرور به مرتبه کمال رسیده بود و این معنی ظاهر و واضح است که هر گاه یک سبب از اسباب تشنگی بر کسی وارد شود تشنه می شود و در ورود سبب دیگر تشنه تر و در ورود سببی دیگر تشنگی او افزون تر می شود



تا اینکه هرگاه جمیع اسباب عطش بر او وارد شود از تاب حرارت عطش گویا جگرش مثل قطعه از آتش شود مثل قطعه آهن که هرگاه در کوره آتش گذارده شود از مکث بسیار و شعله های نار مثل قطعه از آتش می شود آه آه جان همه عالم و عالمیان به فدای جگر خشکیده و لبهای پژمرده آن مظلوم عطشان گردد که در آن نفس آخرین چنان اسباب تشنگی بر آن سر چشمه علوم ربانی مجتمع شده بود که از التهاب آتش عطش آن سرور تشنه لبان آتش در عالم کون و فساد افتاده بود ای شیعه این مطلب را حضرت جبرئیل به آدم صلی الله (ع) خبر داد قال جبرئیل ولدک هذا یصاب بمصیبه تصغر عندها المصائب فق آدم یا اخی و ماهی قال یقتل عطشاناً و غریباً و حیداً فرید لیس له ناصر و لا معین و لو ترید یا آدم و هو بقول و اعطشاه و اقله ناصراه حتی یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان الی آخر اللحدیث و احتمال دارد که قوای آن سرور از تاب آتش عطش آن قدر بیحس و حرکت شود و نور چشم او چنان کم بود که چیزی را نبیند چنانچه به سبب حایل شدن دو چیزی معلوم نشود و احتمال دارد که آن سرور اینقدر واعطشاه و وافله ناصراه بفرماید که عطش به هیجان در آید و حایل شود میانه آن سرور و آسمان چنانچه دود حایل می شود و بنابراین معنی تکلم بسیار احداث عطش می نماید در بعضی از روایات وارد شده که در وقتی که شمر ملعون به قصد قتل آن سور مصمم شد آن سید عطشان از باب اتمام حجت به آن مردودان فرمود اذا کان لا بد من قتلی فاستقی شربه من المائ فقال الشمر هیهات هیهات و الله ما تذوق الماء و تذوق الموت غصه بعد غصه و جرعه بعد جرعه الی آخر الحدیث اه آه جان جمیع عالم و عالمیان به فدای لبهای خشکیده آن سرور شود که با وجود این حال در فکر گناهکاران و مقصران بود مرتبه ثانی در آن حال به درگاه قادر ذوالجلال مناجات می نمود و دستهای خاک و خون آلوده خود را به درگاه قادر متعال بلند نموده عرض کرد الهی من به وعده خود وفا نمودم جانم را و اولاد مرا و برادرانم را و برادر زادگان و اصحاب و اجناب و عیالم را در راه رضای تو بذل نمودم تو هم به وعده خود وفا خواهی نمود در آن وقت ندا از جانب خداوند بر حق و معبود مطلق در رسید که ای حسین دل خوش دار که ما نیز به وعده خود وفا خواهیم نمود و به قدری از گناه کاران شیعه را به سبب تو داخل بهشت نمائیم که تو راضی شوی و از این جهت است که در بعضی احادیث وارد شده که امت پیغمبر (ص) در روز قیامت هزار صف می شوند نهصد و نود و نه صف به شفاعت آن سرور داخل بهشت خواهند شد و یک صف دیگر به شفاعت باقی ائمه هدی و نعم ما قال الجوهری گر وعده کردیم قربان شدن را منت خدا را کشتیم قربان اما خداوند هم وعده فرمود در خونبهایم جرم محبان آمدند آئی از عرش یزدان کی دوست با تو است در روز محشر مفتاح دوزخ ابواب رضوان فرمود الان طالب الموت اکنون تو را مرگ سهلست و اینک باری آن سرور عطشان در آن وقت مشغول مناجات با خداوند منان بوده و گویا بعضی از فقرات مناجات آن حضرت این بود. من کلام ص ۴ ترک الخلق طرفی هواکا و ایتمت العیال لکی اراکا یعنی ماوای تو را ترک نمودم در محبت تو و دل از غیر تو برکندم در هوای تو و یتیم نمودم اطفال و عیال خود را به جهت دیدن به وصل تو فلو قطعنتی فی الحب رباً لما حن الفؤاد الی سواکا و هرگاه در راه محبت تو مرا صد هزار درد و بلا رو دهد و بدنم در راه دوستی تو پاره پاره شود که دلم از دوستی تو فارغ نگردد و به دیگری

میل نمایند مرتبه سیم کلام آن سرور عطشان بود به آن فرقه عدوان که ایشان را از رفتن به جانب خيام منع فرمودند(۱) و کیفیت این واقعه جگر سوز آنست که در وقتی که آن مظلوم عطشان مقاتله به آن کافران می نمود شمر ملعون با جمعی از لشکر عدوان به نزد آن سرور مظلومان و خيام حرم آن سرور حایل شدند که آن سرور خيام حرم خود را ندید و موافق روایت تحفه الحسينیه شمر ملعون خود را به خيام حرم مطهر رسانیده و نیزه نحس خود را به خیمه فرو برد و گفت آتش بیاورید تا خیمه و اهلش را بسوزانم چون آن سرور بی حیائی را از آن شی دید فرمودند ای شمر تو می خواهی بسوزانی آن خیمه و اهل آن را خداوند تو را به آتش غضبش خواهد سوزانید پس در آن حال به نزد شمر آمد و او را از این عمل توییح نموده آن ملعون حیا نمود و برگشت ولیکن روایتی که در اکثر کتب مرثی و غیره نقل شده این است که لشکر عدوان دو فرقه شدند فرقه بالسیوف و الرماح و فرقه بالنید و السهام و اطراف آن نقطه دایره ایمان را احاطه نمودند و میانه آن سرور و اهل حرم حایل گردیدند آن سرور فریاد بر آوردند که وای بر شما یا شیعه آل ابوسفیان اگر دین ندارید غیرت دنیا داری شما چه شده اگر از فرقه عرب می باشید پس شمر ملعون فریاد بر آورد که چه می گوئی ای فرزند فاطمه (س) آن سرور فرمودند من با شما مقاتله می نمایم و شما با من مقاتله می نمائید بر زنان تقصیری و گناهی نیست پس منع کنید متمدان و سرکشان خود را از حرم من و تا زنده ام کسی متعرض من نشود چنانچه بحرالعلوم می فرماید که مضمون کلام آن سرور چنین بود یا قوم اقصودنی بنفسی و اترکوا حرمی و قدحان جنی و لاحت نواحه یعنی ای قوم به جانب من بیائید و مشغول من شوید و دست از حرم من بردارید که من حرم خود را اسیر و ذلیل و دستگیر نمی توانم بینم ای قوم وقتی من از این دنیای فانی نزدیک شده و آثار مرگ بر من ظاهر و هویدا شده شمر ملعون گفت لک ذلک یابن فاطمه پس در آن وقت شمر با آن قساوت قلب شقاوت ذاتی لشکر بانگ زد که از حرم این مرد برگردید و دور خودش را بگریید که او کفو کریمی اوست و تیرها و نیزه ها انداخته در آن زمان به امر آن سر خیل کفر و عدوان آن منافقان اطراف آن مرکز ایمان را بالکیه احاطه نمودند شعر سپاه ظلم چه پرگار کفر کشت محیط حسین چه نقطه توحید در میان افتاد مؤلف نالان عرض می نمادی که فدای غیرت آن امام عطشان شوم مادامی که در حیات ظاهری بود نمی توانست ملاحظه این معنی نماید که لشکر به نزدیک خيام حرم او روند آیا چه روی داد بر آن مظلوم غریب در مجلس ابن زیاد که اهل بیت عصمت و طهارم را در مجلس آن حرامزاده وارد نمودند علیا جناب زینب صورت مبارک خود را با ستیز جامه خود می پوشانید زیرا که لباسی و ساتری نداشت و کلمات دلسرد در این مقام در آخر سفینه النجات ذکر نموده ام در آنجا رجوع شود چون آن روایتی که مرحوم علامه مجلسی در آخر تحفه الزائر و روایتی که احوال موسی بن جعفر علیها السلام ایراد فرموده اند معلوم می شود که وفات حضرت فاطمه رضی الله عنها بنت موسی بن جعفر در قم قبل از شهادت حضرت امام رضا (ع) در سناباد طوس واقع شده لهذا تفصیل آمدن آن سرور را به شهر قم و کیفیت وفات و دفن آن محذرته را در این نسخه شریفه ذکر نمودیم تا بر بعضی از عوام و خواص که شبهه در این باب داشتند رفع گردد و به حمل این کیفیت را مرحوم مجلسی در کتاب سماء عالم از بحار الانوار در باب احادیث مدح شهر قم از مشایخ قم چنین روایت نموده که چون مامون حضرت امام رضا را در

ص: ۱۳۱

---

۱- (۱) چنانچه بحر العلوم فرموده است لهنفی علیه و قد طال الطغاه الی نحو الخيام فحاض النفع سابعه یعنی سوزش قلب من بر آن مظلومان در حالتی که میل نمودند ظالمان به سوی خيام آن سرور مظلومان و حال اینکه گرد و غبار کارزار اسب.

سنه دویست از مدینه بیرون نموده و به جانب مرو آورد فاطمه خواهر آن سرور را از مدینه طیبه به جستجوی آن سرور بیرون آمد در سال دویست و یک و چون در ساوه رسید بیمار شد پس از خادم خود پرسید کم بینی و بین قم قال عشره فراسخ یعنی چه قدر مسافت است میان من و شهر قم عرض کرد ده فرسخ است فرمود مرا به شهر قم برید پس آن محذره را به قم بردند و در خانه موسی بن خزرج ابن سعد نزول اجلال فرموده و بعد فرموده و صحیح تر آن است که چون خیر آمدن فاطمه به آل سعد که رئیس ایشان موسی بن خزرج ابن سعد بود رسید جمیعاً به استقبال فاطمه بیرون آمدند و موسی بن خزرج مهار ناقه فاطمه را گرفته بود و به سوی منزل خود می کشید تا اینکه آن محذره را به منزل خود فرود آورد پس آن محذره مدت شانزده روز در منزل او بسر برد تا اینکه از دار دنیا رحلت فرمود پس از رحلت آن محذره از این دنیا موسی بن خزرج بعد از تغسیل و تکین آن محذره را در زمینی که ملک خاصه او بود دفن نمود و مرقد آن محذره که حال مشهور و معروفست در آن زمین واقع شد و در فوق مرقد آن محذره آن متقی سقفی از بوری یا ترتیب داد و به همین قسم بود تا زمانی که علیا جناب زینب دختر مکرمه حضرت جواد (ع) بر فرق مرقد منور او قبر بنا نهاده و در روایت دیگر از ابن بابویه (ره) نقل نموده که بعد از فوت آن محذره اهل قم جمعیت نمودند و آن محذره را غسل داده و کفن نموده و نعش آن محذره را به عزت و احترام نقل و حمل نموده به سوی بابلان مؤلف گوید که آنچه از معمرین اهل قم مسموع شده با بابلان یکی از باغات قم بوده ولیکن مرحوم مجلسی در بحار الانوار در احوال موسی ابن جعفر مقبره بابلان فرموده و اصح همین است باری و سردابی در ن مکان حفر نمودند که موسوم به بیابان بود پس اختلاف در میان ایشان در خصوص اینکه آن محذره را دفن نماید پدید شد آخر الامر رای ایشان قرار گرفت که قادر نامی که خادم ایشان و واصل و بسیار متقی و صالح بود آن محذره را دفن نماید چون رفتند که قادر را حاضر نمایند ناگاه از جانب بیابانی که در یک زار بود و سوار نقاب دار پیدا شدند و به تعجیل آمدند و چون نزدیک جنازه فاطمه رسیدند پیاده شدند و بر فاطمه نماز نمودند و داخل سرداب شدند و آن محذره را دفن نمودند و بیرون آمدند و از نظر غائب شدند و بعد از نقل حدیث فرموده که محرابی که آن محذره در آن عبادت و نماز می نمود تا به حال در خانه موسی بن خزرج موجود است و آنچه از عبادت سیف الاله که مرحوم نراقی رد بر پادری نمودند معلوم می شود که سن شریف آن محذره شش سال یا هفت سال بوده ولیکن این کلام بسیار بعید است نظر به اینکه از زمان وفات حضرت موسی بن جعفر تا وفات آن محذره مدت مدیدی که زیاده بر بیست سال است طول کشیده و هرگاه گفته شود که مرحوم نراقی غیر آن محذره را اراده نموده این احتمال بعیدی است و عبارت آن مرحوم تاب این احتمال ندارد و بهتر این است که بگوئیم از سهو کاتب است ای شیعه شاید آن سقفی که به جهت مرقد آن محذره ترتیب دادند به جهت این باشد که آفتاب بر مرقد او نتابد ای وای از دل داغدار علیا جناب قرین ربخ و تعب حضرت زینب در وقتی که وارد قتلگاه شد و مشاهده نمود که بدن پاره پاره برادرش در آن بیابان عریان افتاده بود و کسی نبود که آن بدن پاره پاره را از نظرها مستور سازد یا از آفتاب به سایه آورد ای شیعه آن زینب دختر حضرت جواد قبه بر روی مرقد آن محذره بنا نهاد ولیکن زینب ام المصائب قدرت این نداشت و نتوانست لباسی بر جسد پاره پاره برادر

خود بپوشاند و آن جسد پاره پاره خاک و خون آلوده را مستور سازد زیرا که در شریعت نبوی مستحب است که همین که روح از بدن محضر مفارقت نماید بدن او را در لباسی و ساتری مستور نمایند چنانچه حضرت نبوی نعلش حمزه را در احد به ردای مبارک خود پوشید و چون ردا نارسا بود پاهای او را به گیاه مستور نمود که تمام اعضای او مستور باشد باری در آن کتاب نقل فرموده که اول کسی که از سادات رضوی وارد به شهر قم شد موسی بن جواد بود و کان مرفقا دائما یعنی همیشه بر روی خود نقاب افکنده بود مؤلف گوید که از این جهت او را موسی مبرقع گویند و اکثر سادات جلیل القدر مشهور مقدس رضوی سیما سلسله جلیله ناظر سرکار فیض آثار حضرت امام رضا (ع) و جمعی از سادات جلیل همدان و یزد و ولایات دیگر به آن سرور منسوبند باری موافق روایت سابق بعد از ورود آن سرور به قم اعرابی که در قم بودند او را از آن شهر بیرون نمودند و بعد نادم شده به نزد او رفتند و معذرت خواهی نمودند و ثانیاً او را به قم آوردند و خانه و زراعتی از مال خود به جهت او خریدند بلکه چند قریه و مزرعه به جهت او از مال خود خریدند و به وسعت و نیکوئی معاش او می گذشت پس بعد از آن خواهر آن سرور که زینب و ام محمد و میمونه دختر آن حضرت جواد بودند به شهر قم آمدند و در نزد او بودند تا زمان وفات و ایشان را بعد از فوت در نزد مرقد منور مطهر حضرت فاطمه مدفون ساختند و وفات موسی مرقع در شب چهارشنبه هشتم شهر ربیع الاول در سال دویست و نود و شش واقع شد و مرقد او در شهر قم معروفست و سادات جلیل القدر رضوی بسیار نسیز در آن بلده مبارکه مدفونند انتهی کلامه مولف گوید که چون احوالات حضرت امام رضا (ع) بعد از شهادت حضرت امام موسی کاظم و طریق آمدن آن حضرت به خراسان دو مرتبه و پاره از معجزات آن سرور در عرض راه و شهر طوس و کیفیت شهادت آن سرور که بسیار غریب و عجیب بود و تا به حال در هیچ یک از کتب معتبره که بین محدثین شیعه اشهار دارد بر نخورده بودم داین اوان بعضی از اصداقا و اخلاء روحانی از شیراز و بعضی از تبریز به زیارت ان سرور در ارض فیض قرین شرف یاب شدند و هر یک نسخه در احوال آن سرور به این قسم داشتند که جامع و راوی ان ابی عبدالله الواقدی جد ابی منذر هشام بن سایب کلبی بود و اخبار و احادیث غریبه آتیه دراند و نسخه بر یک نهج بود لهذا مجمل آن را در این نسخه شریفه ابراز نمودم بدان که در آن نسخه چنین مسطور بود که بعد از شهادت امام موسی کاظم (ع) و اشتهار حضرت امام رضا (ع) به فضل و علم و برهان و معجزات و کرامات و مطیع شدن آن جناب را و زر امرا و قضات و ارباب دول و عساکر و حجاب و نواب هارون ترسید که مبادا مردم بر او بشورند و امر سلطنت از دست او بیرون شود آن سرور را در حبس سندی بن شاهک محبوس نمود چنانچه پدر بزرگوارش را در آن مجلس محبوس نموده بود و آن حضرت هم چنین در آن مجلس محبوس بودند تا زمانی که هارون به خراسان وفات نمود و آنچه در زینت المجالس مسطور است این است که هارون دو مرتبه به خراسان آمد دفعه اول به واسطه این بود که آل برامکه علی بن عیسی بن همام را که از جانب هارون والی خراسان بود به نافرمانی و عصیان منسوب نمودند هارون به جهت دفع او به خراسان آمد و چون فهمید که این سخن از غرض بوده حکومت خراسان را ثانیاً به او منقوض نموده مراجعت نمود و بار دیگر در آخر عمر خود نیز به سبب علی بن عیسی بود که به او گفتند که علی بن عیسی در خراسان

ظلم و تعدی بسیار می نماید به قسمی که مردم خراسان از ظلم و تعدی آن تنگ آمده اند به رافع بن بشین نصر سیار که در خراسان خروج کرده و ماوراءالنهر را تسخیر نموده بود پیوسته این خبر به رشید رسید و به جهت رفع این امر عزم آمدن خراسان نمود و در آن وقت رنجور بود پسر خود محمد امین را در بغداد گذاشته و وصیت نمود که زینهار با برادر خود مخالفت نکنی و طمع در ولایت او نکنی و به قسمی که تقسیم ولایات و شهرها بین شما نموده ام که از کریوه اسد آباد همدان تا نهایت مشرق از مامون باشد تخلف نمائی و من به خراسان می روم و مال حال من معلوم نیست آنگاه مامون را طلبید و در مقدمه با بیست هزار کس فرستاد و خود آهسته آهسته به طرف خراسان مسافرت نمود و چون بری رسید بیماری او اشتداد یافت و در تاریخ گزیده مسطور است که چون هارون به همدان رسید مردم شهرستان قزوین که اکنون محلتی است از قزوین از دست دیلمان شکایت به حضرت او رسانیدند هارون بفرمود تا محلات دیگر در فریور آن بسازند و یارو بکشند و چون به عمارت مشغول شدند هارون به جانب طوس رفته و در آن مکان شب شنبه ثالث ربیع الاخر سنه ثلاث و سبعین و ماه وفات نمود و او را در آنجا که اکنون مشهد امام رضا است دفن نمودن باری موافق آنچه در نسخه سابق الذکر مسطور است بعد از فوت هارون که استقرار خلافت به محمد بن زبیده شد و او آن سرور را از حبس بیرون نموده و تعظیم و تکریم آن حضرت نموده و در مدت خلافت خودش اقرار به امامت آن سرور می نمود بعد از اینکه مامون بر او غالب شد و خلافت بر او قرار گرفت مردم به طریق اکراه به او اطاعت می نمودند ولیکن دل‌های ایشان مایل به ولایت حضرت امام رضا (ع) بود و آن سرور از مامون به سبب تجبر و تبخر و تکبر و مکر و خدعه که از آن شقی داشت و در طلب آن سرور بر آمده بود در خانه از خانه های بغداد با یکی از شیعیان خود و چند نفری از اصحاب خود پنهان شدند تا وقتی که مامون از طلب نمودن آن حضرت توقف نمود پس در آن وقت آن حضرت تغییر لباس نموده و لباسهای کهنه پوشیده به بازار بغداد آمد و از دکان خبازی سه قرص نان خرید و سنگی که آتش از او هویدا و تلؤلؤ داشت در میان آنها انداخت و در هم پیچید و ترسان از بازار بغداد به جانب خراسان توجه نمود و چون به کنار شط بغداد رسید دید ملاحی کشتی پر از آدم نموده اراده عبور دارد حضرت به آن ملاح فرمودند یا حمید بن بریده مرا هم با این اشخاص از این شط بگذران ملاح عرض کرد تو را خائف می یابم زیرا که چنین رفتار می نمائی که کسی تو را نشناسد هر گاه دوازده درهم می دهی تو را از این شط می گذرانم حضرت فرمودند این شخص من از اهل بیت پیغمبر شما هستم و درهم و دیناری ندارم آیا نمی خواهی که جدم از تو خشنود گردد و روز قیامت تو را شفاعت نمایم و منم علی بن موسی الرضا (ع) حمید ملاح تبسم نمود و عرض نمود هر گاه تو از اهل بیتی خود بر روی این آب عبور نما و آب تو را غرق نخواهد نمود باری آن سرور دو رکعت نماز به جای آوردند و دعای خواندند و بعد سجود نموده در سجود دعائی خواندند و بعد سر از سجده بالا نموده و لنگ مبارک خود را بر روی آب گسترده و بر روی آب نشستند و آب آن سرور را تر نمود و آن ملاح و اصحاب او به آن سرور نظر می نمودند و تعجب می کردند و از کار خود پشیمان شد چرا که به آن حضرت خدمت نمودند باری آن سرور

بعد از طی مراحل و عبور از شط بغداد اراده خراسان فرمودند و طی مراحل نموده تا به بیابانی رسیدند که هوا بسیار گرم بود و آفتاب تابیده بود یک اصله درخت به نظر آن سرور آمد که جمیع شاخهای آن درخت شکسته و آن درخت خشک شده بود آن سرور به سایه آن درخت نشستند و بعد برخاسته مشغول به نماز شدند پس آن درخت به اعجاز آن سرور سبز و خرم شد و شاخ و برگ و ثمر بر آورده و از اول بزرگتر شد و بعد از نماز آن حضرت تکیه به آن درخت داده مشغول تسیح و تهلیل و کار گذاری حضرت باری تعالی شدند پس ناگاه شبانی در آن مکان با گوسفندان خود آمد و آن شبان دو ماه بود که گذارش به آن بیابان نیفتاده بود پس چون شبان مشاهده نمود که درخت خشک شده در آن بیابان سبز و خرم و به ثمر رسیده متعجب شد پس ناگاه نظرش بر آن سرور افتاد دید که از نور رخسار مبارکش آن بیابان روشن شده خود را به قدم آن سرور افکند و عرض کرد که شما کیستید و در اینجا چه می کنید آن سرور نام و سب و حسب خود را بیان فرمودند و بعد به او گفتند آیا شیر داری راعی عرض کرد که جمیع گوسفندان از مال مردم است و من یک بز لاغری لنگی دارم که شنیر نمی دهد حضرت فرمودند که آن بز را به نزد من آور راعی به فرموده آن سرور بز را احاطه نموده و آن سرور دست مبارک بر سر و روی و جمیع اجزای او از دم تا صورت او کشیدند به برکت دست مبارک آن حضرت فی الفور آن بز جمیع عیوبش دور شد سمین و جوان و با شیر گردید و شیر چنان از پستانش جاری شد که گویا باران بر وجه الارض جاری شد حضرت به آن شبان فرمودند قدح داری عرض کرد ندارم آن سرور به دست مبارک سنگی از زمین برداشته و آن سنگ را مثل خمیر به دست میز گرد نموده و او را مثل قدحی ساختند و او را در زیر پستانهای آن بز نگاه داشتند فی الفور پر شد و آن بز در صفا و طراوت مثل آهو گردیده پس راعی نظر نمود دید که آن سرور چند گرده نان بیرون آوردند و در میان آنها سنگ ریزه مثل یاقوت می درخشید و آثار حمزه نار از آن پدید بود عرض کرد این سنگ آتش و ش از کجا است فرمودند از تنور خبازی بغداد در میان آن نانها گذاردم باری آن سرور نان را در شیر خورد نمودند و ایشان به آن سرور هر دو از آن شیر تناول نمودند بعد به آن شبان فرمودند یا عامر آیا شربت آبی داری عرض نمود خیر حضرت از جا برخاستند و سنگی در آنجا افتاده بود به نزد آن سنگ آمدند و انگشتان دست راست خود را در آن سنگ فرو بردند و تکلم به کلامی نمودند از آن سنگ مثل سنگ حضرت موسی آب جاری شد در انوادی به قسمی که نهی شده و چون عامر شبان از آن سرور این معجزه را مشاهده نمود عرض نمود که چشم راستم نابینا شده و مدتی به این قسم کور و نابینا و بی نور است امیدوارم که به نظر التفات چشم بی سوی مرا صاحب نور فرمائید حضرت فرمودند یا عامر ادن منی یعنی نزدیک بیا ای عامر پس به نزدیک آن سرور آمد و آن سرور تکلم به کلامی نمودند که او نفهمید و آیه نور را تلاوت فرمودند و آب دهان مبارک به چشم او انداختند از معجزه آن سرور بینا گردید بعد از آن شبان عرض کرد که تمنا دارم که به طوس تشریف فرما شوید و خانه و منزل و عیالم را به نور قدوم خود مشرف سازید حضرت فرمودند خداوند تو را جزای خبر داهد تو به منزل خود برو زیرا که من در زیر این درخت عبادت خداوند می نمایم تا وقتی که خدا مقدر نموده پس شبان به جانب طوس روان شده و ندا بر آورد که ای گروه مردم بیاید که خداوند به شما مژده عطا فرموده

چون مردم جمع شدند این اشعار را انشا نمود ظهر المصباح من ال مصر نوره يعلو على نور القمر وسط وادیکم امام فاضل نوره كالشمس ضاع النجرير فاق بالحسن على كل الوری يخمل البدر اذا البدر بدر احوار الطرف على جيد الظبا قمری الوجه لیلی الشعر لو نراه قلت بدر اساطعا بمجل الاعضمان لما ان حطر جده المختار از کی المرسل و هو شبیل المصطی از کی البشر فاق بالفضل على كل انوری از کی الجدين يوما افتخر شرف الله تعالى قدره و حياه الله ربی الظفر حبه بالبر سعی عاجلا واث الظئان ما بين الشجر او رقت دوحتکم من فضله و کذا الوادی من الغيث ظهر و شفا شاتی رعینی ردها و ازال السقم عنها و الضرر بنع الماء له فی کفه و سقانا منه ماء منهم نعليه الله صلی خالقى ما اصانجم و لا لیل کفر چون عامر شبان از مديح آن سرور فارغ شد فریاد بر آورد که ای مردم بدانید که حضرت امام رضا (ع) در این نزدیکیها نزول اجلال فرمودند و جميع معجزاتی که از آن سرور دیده بود برای مردم طوس بیان نمود و مردم در تعجب شدئه نظر که والی طوس بود با وزیرش به عامر شبان گفتند ما را به نزد آن سرور برسان تا به قدوم مبارکش مشرف گردیم عامر اجابت نموده با ایشان به خدمت آن سرور عالمیان شتافتند و بعد از شرف یابی استدعا نمودند که آن سرور به شهر طوس تشریف فرما شوند و به امامت و نصایح و مواعظ مردم اشتغال نمایند آن سرور فرمودند می آیم به شرطی که خانها و منزلها و عماراتی که در طوس می باشد به من بفروشید و وجه آن را به اضعاف آن از من بگیریید ایشان قبول نمودند اول دفعه نصر بن وهب مدرکه ابن عمرو طوسی که والی بود املاک و منازل خود را به آن سرور فروخت و آن سرور دست مبارک به زیر جای نماز خود برده و دراهم و دنانیز بیرون آورده و به او داده به عوض آنها و بعد از آن وزیر او که مبارک نام داشت املاک و منازل خود را به ن سرور فروخت و آن سرور آن زیر بساط مبارک خود وجه املاک او را داد و همه مردم طوس خیردار شده فوج فوج می آمدند و چنین می نمودند تا اینکه عثمان بن مروان طوسی به خدمت آن سرور آمد و عرض نمود در این مکان پدرم مالی خطیر از دراهم و دنانیز دفن نموده و حضرت فرمودند که آنچه پول به عوض املاک داده بودند مردم بیاورند و رد نمایند مردم چنین نمودند و بعد ان سرور از آن مکان برخواستند و رفتند در مکان دوری و بساط مبارک را فرش نموده ندا بر آوردند که آیا در اینجا کسی مالی دفن نموده جمیعاً عرض کردند یا بن رسول الله حضرت در همان مکان نشستند و مثل آن مکان از زیر بساط خود دینار و درهم بیرون می آوردند و به عوض مبیاعه املاک به مردم ایشان طوس می دادند اما عثمان بن مروان که این کلام به آن برگزیده منان عرض نموده بود و آن حضرت را از آن مکان حرکت نمودند بعد از رفتن آن سرور بیل و کلنگ آوردند و آن مکان را هر چه حفر نمود چیزی به جز خاک ندید باری اهل طوس جميع منازل خود را مکنه خود را به آن حضرت با علا ثمن فروختند مگر اگر مه قاضی که از املاک خود چیزی نفروخت بعد مردم آن سرور را خواستند که به شهر طوس حرکت دهند حضرت فرمودند هرگاه شما طالب من هستید به این مکان بیائید و الا مرا احتیاجی به این مکان نیست مردم طوس دست و پای مبارک آن سرور را بوسیدند و مراجعت نمودند و چون مردم طوس به منازل و مکانهای خود رجوع نمودند شب به خوابهای خودم آسودند و چون نصفی از آن شب گذشت حضرت امام رضا مشغول نماز و مناجات و راز و نیاز گردیده بود و دعائی خواندند

اشاره به جانب شهر طوس نمودند که بیا به جانب ما در آن وقت به اعجاز آن سرور جمیع منازل و خانه‌ها و مکانهای شهر طوس به جانب آن شمس‌الشموس روان شدند و جمیع آن شهر در نزد آن حضرت حاضر شد سوای خانه عکرمه قاضی و مساره که در آن شهر بود همه حاضر شدند و چون صبح روشن شد مردم طوس خود را به نزد آن سرور دیدند و آن خاک غریب را مشاهده نمودند و غریب تر از آن دیداند که منازه که شب نیامده بود در آن وقت به خدمت آن سرور به طریق تعظیم و تکریم منحنی شده روان شد تا به پیش روی آن سرور ایستاده و به زبان فصیح بر آن حضرت سلام نمود آن جناب پس از رد سلام به او فرمودند که یا مبارکه بایست و در این موضع قرار بگیر و بعد فرمودند چرا حال به نزد ما آمده و با شهر طوس و اهلاش در شب نیامدی آن مناره به اعجاز آن سرور به زبان در آمد و عرض نمود که ای آقا و مولای من چون طوس و اهلاش شب آمدند و مردم در خواب بودند و از طریق آمدن ایشان کسی مطلع نگردید من در روز روشن به جهت زیادتی قدر و فضل و اعجاز تو آمدم که مردم سیر مرا برای العین دیده اعتقاد ایشان در حق شما مضاعف گردد در آن وقت نضرین و هب اشعار چندی در مدح آن سرور انشا نمود باری سوای بیت عکرمه قاضی از شهر طوس چیزی باقی نماند که همه به استقبال آن سرور شناختند و در آن نسخه نقل نموده که آن مکان تا به این زمان خرابست و کسی در اینجا سکنی ندارد و آن سرور در طوس مدتی بودند و طریق خدا پرستی و احکام و شرایع اسلام به طایفه انام می آموختند تا اینکه فضایل و مناقب آن سرور در جمیع شهرها و ولایتها منتشر گردید چون مامون از بودن آن سرور در طوس مطلع شد از بغداد به خدمت آن سرور آمد و مدتی در طوس در خدمت آن سرور بود و اظهار کوچکی و اخلاص به آن سرور می نمود ولیکن آن حضرت از مامون خائف بود و در آن نسخه از علی بن عیسی بن حسن بن روح روایت نموده که آن سرور جمیع اوقات که در طوس بودند معالم دین و احکام نبوی به مردم می آموختند روزه‌ها را روزه داشتند و در شبها به عبادت اشتغال داشتند و مردم همه مطیع او بودند مامون روزی به نزد آن سرور آمد و عرض کرد یابن رسول الله من اراده دارم که مردم را جمع نموده از برای شما از ایشان بیعت بگیرم و در منابر و محافل و مساجد نام شریف شما ذکر شود زیرا که تو فرزند رسول خدا می باشی و سزاوتری به خلافت حضرت فرمودند مرا حاجتی در خلافت نیست مرا به حال خود وا و گذار مامون عرض نمود چاره به جز قبول خلافت نداری اطاعت نما مرا در این امر والا تو را هلاک خواهم نمود باری همین که شب گردید آن سرور ترسان از طوس بیرون شده به جانب مدینه آمدند و بر سر روضه جد خود حضرت نبوی آمدند و در دل خود را به آن حضرت نمودند و شکایت عصاه و ظلم ایشان را در حق عترت آن سرور بیان نمودند و اشعار چندی از سوز دل به خدمت آن سرور بیان کردند و آن سرور را در آن حال خواب در ربود در عالم خواب به خدمت پیغمبر (ص) رسیدند دیدند که حضرت پیغمبر آن سرور را در بغل گرفت و نوازش و دل‌داری می دادند و پیشانی او را می بوسیدند و فرمودند ای نور دیده به بلای خدا راضی باش و در مصایب و الام صابر و خوش دل شو که عنقریب تو را زهر خواهند داد و به ما ملحق خواهی شد و ما منتظر قدم تو می باشیم و با ما در بهشت خواهی بود آن سرور از خواب بیدار شدند و مدتی در مدینه در روضه جد خود معتکف بودند باری چون مامون فهمید که آن سرور از طوس به جانب مدینه رحلت فرموده اند



کاغذی به آن سرور نوشت و عذر خواهی بسیاری نمود و در آن کاغذ مضامین مرغوب و کلمات خوبی نوشت که مشتمل بر ولایت عهدی آن سرور بود و در آخر آن نوشت و کتبه المامون ابن هارون الرشید سیده لسبع خلون من رجب سنه اهدای و مائه و ثمانین من الهجره در آن مکتوب را در حریر سبزی پیچید و به خادم خود هرثمه دادا و و را به مدینه روانه نمود چون هرثمه به نزد آن سرور اراسیدا اداست مبارک آن سرور را بوسید و مکتوب مامون را به آن سرور داد چون آن سرور بر مضمون آن نامه مطلع شد دست مبارک به جانب آسمان بلند نمود و به درگاه حضرت باری تضرع و زاری نمود و بیان احوال خود به حضرت ذوالجلال نمود و ناچار قبول ولایت عهدی از جانب مامون نمود و در جواب نامه او نوشت مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و قبول ولایت عهدی به تاریخ یازدهم شهر رمضان سنه اهدی و ثمانین و ماه من الهجره و نامه را در خرقة حریر سفیدی پیچیده و به دست هرثمه داده و او را به نزد مامون روانه فرمودند چون هرثمه نامه آن حضرت را به نزد مامون آورد و آن شقی از مضمون نامه مطلع شد بسیار خوشحال گردید و قصد رفتن مدینه نمود و دختر خود ام حبیب را با خود برد که آن آن سرور تزویج نماید چون در مدینه به خدمت آن سرور رسید از اهل مدینه و مکه به جهت ولایت عهدی آن حضرت از مردم بیعت گرفت و دختر خود ام حبیب را به آن حضرت تزویج نمود و بعد با آن سرور روانه بغداد شدند و بعد از آن در خدمت بوده آن سرور مرتبه دیگر به طوس آمدند و در آن نسخه کیفیت آمدن دعبل بن علی خزاعی به خدمت آن سرور و قصیده که در مدح آن سرور بیان نموده بود و جوائزی که آن سرور عطا فرموده بود به او و بعد از تمام حکایت دعبل امر نمودن مامون آن سرور را که به نماز عید رود و ابای آن سرور اولاً و بالاحاح مامون بالاخره به نماز عید رفتن و کیفیت رفتن آن سرور با عظمت و جلال و بالاخره مامون خود بیرون آمدن و با مردم نماز عید به جا آوردن و بعد از آن حکایت هرثمه و خبر دادن آن سرور هرثمه را از شهادت خود و بیان موت انبیا و اوصیاء و صالحین و موت علما و زاهدین و موت اغنیاء و موت فقرا را آن سرور به جهت او بیان فرمودن و کیفیت شهادت خود را به هرثمه بیان نمودند و بعد از آن در آن نسخه حدیث اباصلت هروی و بیان نمودن آن سرور به جهت اباصلت کیفیت شهادت و محل دفن خود را در قبه هارون و وصایای که آن حضرت در محل دفن و کیفیت حفر قبر و ظاهر شدن آب و ماهیان و غیره که در آن حدیث مسور است بیان نمودن و کیفیت شهادت آن سرور در وقتی که مامون به حرمسرای خود رفته و حضرت امام رضا را مهیای خوردن انگور نموده بود چون آن سرور از انگور زهر الود تناول فرمودند آن خوشه انگور را برداشته به آسمان انداختند و بعد واقع بر پشت بام خانه آن سرور شد و مخفی شد و کسی او را ندید مگر وقت مردم مامون و کیفیت تعزیه داری ام حبیب و اولاد او که از آن حضرت بودند بیان نمودن و آمدن امام محمد تقی و ملاقات با پدر بزرگوار خود و آن سرور متحمل غسل و دفن و کفن آن حضرت و نماز آن سرور شدن و حبس نمودن مامون اباصلتن را که تعلیم داعای آن سرور داده بودند نماید و بالاخره امام محمد تقی (ع) او را از حبس مامون نجات دادن نقل نموده و در آخر آن نقل نموده و کان وفات الرضا (ص) یوم الجمععه فی یوم ثالث و عشیرن من شهر رمضان فی یوم الاثین بقریه سناباد و دفن فی بطوس فی دار حمید بن قحطبه فی البقعه التی فی خراسان و فبها قبر هارون

الرشید و در آن نسخه عدد ولاد آن سرور را شش نفر ذکر نموده که محمد الجواد و محمد القانع و جعفر و ابراهیم و الحسن و الحسین و یک دختر مسمی به عایشه و در روایت دیگر نقل نموده که سوی امام محمد تقی اولاد دیگر نداشتند و نقل نموده که ام حبیب دختر مامون چند اولاد داشت و در نزد آن سرور بسیار تقرب داشت حتی اینکه وقت رحلت آن سرور از این دنیا او را به زیر کسای مبارک خود طلب نمود و اسرار چندی به او بیان فرمودند و نقل نموده که ام حبیب بعد از شهادت آن سرور شب و روز در گریه و ناله بود و ساعتی قرار و آرام نداشت و پیوسته بر آن سرور نوحه و ناله می نمود تا زمانی که پدرش مامون مریض شد به نوع مرضی که اطباء از معالجه او مایوس گردیدند و ام حبیب در آن مرض پیوسته در نزد پدر خود مامون بود و جدائی او بر مامون بسیار دشوار بود و به او مانوسی بود تا اینکه روزی طیب حاذقی برای مامون آمد و نظر نمود در مرض او و آنچه بر او وارد شده مامون به آن طیب گفت که تو را ماهر می دانم درد مرا دوا کن و آنچه خواهی به تو می دهم از طلا و نقره و حلی و حلل و پیرایه و زیور طیب گفت اگر انگور تازه موجود باشد می توانم درد تو را علاج نمایم بعد از آنی که طیب از نزد مامون بیرون رفت ام حبیب سخنان طیب را می شنید و بر کیفیت مطلع گردید به نزد پدر خود مامون آمده و گفت ای پدر غم مخور که از زمان شهادت حضرت امام رضا خوشه انگوری در نزد من می باشد که تازه است گویا حال از میم باز نموده اند و هیچ متغیر نگردیده مامون گفت برو و آن انگور را به نزد من آور شاید خدا مرا به برکت امام رضا (ع) شفا دهد ام حبیب آن انگور را که حضرت امام رضا به او سپرده بودند و به او فرموده بود که مخفی دار تا زمان مرض مامون و بعد به او بده که بخورد نزد مامون آورد مامون انگور را برداشت و به او نگاه می نمود و تعجب می نمود ولیکن سرور بود در آن وقت سه حبه از آن انگور برداشت و در دهان خود گذاشت فی الفور زهر در اعضای او تاثیر نموده گویا اعضای او را بکارد پاره پاره نمودند پس به آواز بلند فریاد زد به غلام خود که وای بر شما ام حبیب مرا زهر داد و هلاک نمود مرا بگیرید او را غلامان مامون به عقب ام حبیب دویدند که او را بگیرند ام حبیب رو به فرار نهاده و به قدرت حق تعالی و معجزه حضرت امام رضا زمینها در زیر پای او پیچیده گردیده خود را به خراسان نزد مرقد مطهر حضرت امام رضا (ع) رسانید همین که به مقابل قبر آن سرور رسید قبر مبارک آن سرور شق شد و قامت مبارک آن سرور در قبر ایستاد و ام حبیب را در بغل گرفت و با خود به قبر فرو برد و بعد قبر آن حضرت به هم پیوست و دیگر کسی نشان از ام حبیب نداد غلامان مامون که به عقب ام حبیب و گرفتن او آمده بودند همه مایوس شدند و برگشتند و این واقعه غریبه و حکایت عجیبه را به مامون بیان نمودند به مجرد شنیدن این حکایت شهیقی بر آورد و به درک واصل شد. مؤلف گوید که این روایتی که از واقعی نقل شده مخالفت دارد با روایات بسیاری که در کتب معتبره مثل عیون اخبار الرضا و نصوص المعجزات و بحار الانوار و عوالم و غیره که در احوال آن سرور نقل شده بلکه در هیچ کتابی از کتب معتبره آمدن آن سرور به خراسان به شهر طوس دو مرتبه به طریقی که ذکر شد مسطور نیست بلکه آمدن آن سرور به شهر طوس و بودن مامون به نزد آن حضرت در طوس و ماندن آن سرور در شهر طوس مذکور نیست و آنچه از روایات ظاهر می شود این است که مامون وقتی که در مرو بود رجاء ابن ابی ضحاک را به مدینه فرستاد به طلب آن سرور چنانچه سابقا ذکر شد و رجاء بن ابی ضحاک آن سرور را

از راه بصره و اهواز به جانب خراسان آورد آن سرور وقت ورود به اراضی طوس به توقان وارد شدند و از آنجا به جانب مرو روان شدند و اصلاً به شهر طوس نرفتند و آنچه در معجم البلد مسطور است توقان و طایر آن دو بلده بودند که زیاد بر هزار قریه متعلق به این دو بلده بوده بلی از عبارت مجالس المؤمنین چنانچه بغداد این در احوال ربیع بن خثیم ذکر خواهیم نمود ظاهر می شود که آن سرور با مامون عباسی در طوس بوده اند ولیکن مدت مکث معلوم نیست و احتمال دارد که بر سیل تفتن و سیر بلده بوده چنانچه عادت ملوک است زیرا که اخبار مستفیضه بلکه متواتره وارد است که سریر سلطنت مامون در مرو بود و در روایت واقدی چنانچه ذکر شد از بودن آن سرور و مامون در مرو هیچ وجه تصریحی و تلویحی نیست و همچنین کیفیت مردن مامون به قسمی که در روایت واقدی ذکر شد مخالف است با تصریح اهل سیر و تواریخ زیرا که در تاریخ گزیده و کتاب زینه المجالس مسطور است که مامونم قصد روم نموده و چون به آن حدود رسید میل به انجیر تازه کرد چنانچه در تاریخ گزیده نقل شده یا به خرماي آزاد چنانچه در زینت المجالس مسطور نموده و بعد از یافت شدن مامون از آن بسیار بخورد و بعد از هیجده روز وفات یافت و در تاریخ گزیده کیفیت مردمان مامون را چنین مسور است که معتصم برادر مامون نامه که به خط هارون الرشید بود زهر آلوده نموده به غلامی داد که به مامون دهد چون غلام نامه به وی داد مامون آن را بوسید زهر به دهانش رسیده او را هلاک ساخت و او را در طرسوس که از ثغور روم است مدفون ساختند و اصلاً کیفیت عجیب ام حبیب که ذکر شد در هیچ یک از کتب تواریخ و سیر به قسم مسطور مذکور نیست ولیکن چون واقدی از علمای عامه عمیا است از باب الفضل ما شهد بر الاعداء معجزات غریبه که نقل نموده بود در این نسخه شریفه به جهت روشنائی چشم شیعیان و علو قدر آن امام عالمیان نقل نمودیم.

## باب دویم

### اشاره

در بیان فضیلت زیارت آن حضرت است و ذکر بعضی از احادیثی که مشعر است بر اینکه زیارت آن سرور افضل است از زیارت جناب سید الشهداء (ع) و باقی ائمه هدی علیهم السلام و اگر چه احادیث در فضیلت زیارت آن سرور بسیار است لکن به جهت اختصار به ذکر سی حدیث اکتفا می نمائیم بدان که احادیث وارده در این باب بر دو قسم است بعضی وارد است در خصوص فضیلت زیارت آن حضرت و بعضی علاوه بر این مشعر است بر فضیلت زیارت آن سرور بر زیارت جناب سید الشهداء و باقی ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین

### حدیث اول

از احادیث مطلقه حدیثی است از ابن بابویه و دیگران روایت نموده اند از جناب امام رضا (ع) که فرمودند کسی که زیارت نماید من غریب را از دوری دارم و مزارم یعنی از راه دور به زیارت من بیاید به فریاد او می رسم در روز قیامت در سه موضع تا اینکه او را از شداید و هول آن سه موضع نجات دهم در نزد دادن نامه‌های اعمال و در نزد پل صراط و در نزد کشیدن ترازوی اعمال مؤلف گوید وجه تخصیص به این سه مکان شاید این باشد که هر زائری که از بلاد بعیده به زیارت آن سرور مشرف شود از هر جهتی که بیاید لازمست که سر منزل خوفناک بلکه زیادتر از آن را طی نماید تا به زیارت آن سرور مشرف شود مثلاً از راه ایران زمین سر منزل خوفناک که عباس آباد و الهاک و میان دشت است طی باید نماید و از راه توران به زمین

منازل خوفناك كه مرو و سرخس است لازم است طى نمايد و از طرف يزد و كرمان لازمست كه منازللى كه خوف بلوج است  
طى

ص: ۱۴۰

نماید و از طرف کابل و قندهار و هرات نیز منازل خوف بسیار است پس به مقتضای آنکه زائر خراسانی نموده و بر خود خوف گذاشتن این منازل را قرار داده اند لهذا به مقتضی هل جزاء الاحسان الا الاحسان بر آن سرور عالمیان لازم است که او را از منازل خوفناک مزبوره قیامت رها سازند اگر چه از آن سه منزل خوفناک آسیبی به او نرسیده باشد زیرا که خوف اعظم شقانت نظر به آیه شریفه ولنبلونکم بشیء من الخوف الی اخره که خداوند خوف را به آنها مقدم داشته نظر با شدت خوف از باقی دیگر (۱)

### حدیث دوم

باز از شیخ طوسی و ابن بابویه و دیگران روایت شده از جناب صادق آل محمد که آن حضرت فرمودند بیرون می رود مردی به سوی زمین طوس که در خراسانست از اولاد فرزند من موسی که اسم او اسم امیرالمؤمنین است و کشته می شود در آن زمین به زهر جفا و غریب وارد آن مدفون می شود کسی که زیارت نماید او را و عارف به حق او باشد عطا می فرماید جناب اقدس احدیت به آن زوار ثواب کسی را که انفاق نموده است مال خود را پیش از فتح مکه در راه خدا و جهاد نموده باشد با رسول خدا

### حدیث سیم

از ابن بابویه و دیگران روایت شده که رسول خدا (ص) فرمودند که زود باشد که مدفون شود پاره از تن من به زمین خراسان زیارت نمی کند او را مومنی مگر اینکه واجب می گرداند خدا از برای او بهشت را و حرام می گرداند بدن او را از آتش جهنم

### حدیث چهارم

از ابن بابویه و دیگران روایت شده از جناب ثامن الائمه (ع) که فرمودند در زمین خراسان بقعه هست که زمانی خواهد شد که در آن بقعه نزول ملکه شود فوجی از ملکه داخل بقعه می شوند و فوجی به آسمان بالا می روند و این آمد و شد ملکه در آن بقعه تا نفع صور خواهد بود راوی عرض کرد یابن رسول الله این کدام بقعه خواهد بود فرمود آن حضرت در زمین طوس است قسم به خدا که آن زمین روضه از روضات بهشت است کسی که زیارت نماید مرا در آن بقعه مثل این است که رسول خدا را زیارت کرده باشد و می نویسند جناب اقدس الهی در نامه عمل او ثواب هزار حج مبروره و هزار عمره مقبوله و می باشم من و اجدادم شفعاء آن زوار در روز قیامت

### حدیث پنجم

از ابن بابویه و دیگران روایت شده که آن سرور فرمودند بندگان کسی بار خود را به سوی هیچ قبری مگر قبور ما آگاه باشید ای مردمان که من کشته می شوم به زهر جفا از روی ظلم و عدوان و مدفون می شوم در مکانی که غریب باشم و کسی که ببندد بار خود را به سوی زیارت من غریب جناب اقدس احدیت جمیع دعاها را مستجاب می نماید و جمیع گناهان او را می آمرزد

نیز از شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام و ابن بابویه و نیز از دیگران روایت شده است از امام محمد تقی (ع) که فرمودند بین دو کوه طوس قبضه خاکست که از بهشت عنبر سرشت قبض شده هر کس داخل شود در آن محل قبضه خاک که بقعه مطهر حضرت الرضا (ع) باشد ایمن است در روز قیامت از آتش جهنم مؤلف گوید که در سنه هزار و دویست و پنجاه و یک اهل مشهد مقدس رضوی را وبا گرفته و اکثر مردم از مشهد مقدس فرار کرده به کوه پا نجات رفته بودند و من رو سیاه تبه روزگار از مجاورت قبر مطهر آن برگزیده پروردگار مهاجرت ننموده بودم و هر روز صبح و شام خود را به عتبه متبرکه که آن بزرگوار که پناه انس و جانست می رسانیدم و عرض می نمودم که ای سبب نجات هر خاطی و هر عاصی جناب مقدست آن بزرگوار می باشد که در حق روضه مطهر و مضجع منور فرموده اند که آن بین جلی

ص: ۱۴۱

---

۱- (۱) و چون زائرین خوف را متحمل شده رفتن او به روضه عرش درجه که سی و روضه من ریاض الجنه سهل آسان است چنانچه هر گاه از منزل خوفناک قیامت گذشت رفتن بهشت عنبر سرشت بر او آسان خواهد بود و الله العالم.

طوس قبضه قبضت من الجنة من دخلها كان امناً يوم القيامة من النار چنانچه جناب اقدس الهی در حو خانه خود در قرآن مجید فرموده است و من دخلها كان امناً از برکت آن پشت و پناه غاصیان و ملجاء ضعيفان آسبى از آن وبا و بلا به حقیر تبه روزگار و اهل و عیال این حقیر نرسید بلکه خلاق و عالم از رحمت واسعه خود در آن روزها طفل ذکوری به این عاصی عطا فرمود(۱)

### حدیث هفتم

از ابن بابویه و دیگران از ابوالصلت هروی مرویست که گفت شنیدم از حضرت امام رضا (ع) که آن سرور فرمود قسم به حق خداوند عالم که ما ائمه هدی علیهم السلام کلا شهید می شویم یا به زهر جفا و یا به شمشیر عرض کردم فدایت شوم شما را که شهید خواهد نمود فرمودند بدترین خلق خدا در یک زمانی مرا شهید خواهد نمود به زهر جفا و بعد از آن مدفون می شوم در بلادی که حق مرا ضایع نموده باشند و حال آنکه در آن بلد غریب باشم آگاه باشید کسی که زیارت نماید مرا می نویسد خداوند عالم در نامه عمل آن زوار ثواب صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حج و صد هزار عمره و صد هزار جهاد کننده و آن زوار در روز قیامت در زمره ما محشور خواهد شد و در درجات بهشت رفیق ما خواهد بود.

### حدیث هشتم

از شیخ طوسی و دیگران از محمد بن ابی نصر بزنطی روایت شده که گفت قرائت نمودم کتاب امام رضا (ع) را که نوشته بودند در آن کتاب این حدیث را که به شیعیان ما برسانید که زیارت من غریب در نزد جناب باری تعالی برابری می نماید در ثواب با هزار حج ابی نصر می گوید من از نوشته آن جناب بسیار تعجب نمودم و به خدمت حضرت امام محمود تقی عرض نمودم فدایت شوم ثواب هزار حج داود زیارت پدر بزرگوارت فرمودند اری و الله ثواب دو هزار حج دارد از برای کسی که زیارت نماید آن جناب را و عارف به حق او باشد مؤلف گوید که معنی عارف به حق آن سرور از حدیث پانزدهم ظاهر خواهد شد

### حدیث نهم

در جامع الاخبار و عیون اخبار الرضا مرویست که شخصی از اهل خراسان به خدمت کثیر السعاده جناب امام رضا (ع) عرض کرد یابن رسول الله رسول خدا را در خواب دیدم که گویا می فرمودند چگونه می باشید شما هرگاه مدفون شود در زمین شما پاره تن من پس محافظت نمائید و دیعه مرا و غائب شوید در زمین شما یکی از ستاره های امامت و ولایت پس آن مظلوم غریب به آن شخص فرمودند که ای خراسانی منم که مدفون می شوم در زمین شما و منم پاره تن پیغمبر و دیعه آن سرور و منم ستاره آسمان امامت و ولایت آگاه باشید پس کسی که مرا زیارت نماید و او عارف باشد آنچه را که واجب گردانیده است خداوند عالم از حق و اطاعت من پس من و پدرانم شفعاى او می باشیم در روز قیامت و کسی که ما شفیع او باشیم نجات می یابد اگر چه گناهان او به قدر گناهان جن و انس باشد مؤلف گوید که مثل این حدیث و حدیث بیست و چهارم که نظیر این حدیث شریف است و بعد ذکر می شود در مقام رجاء و بسیاری رحمت و رافت و فیض خداوند عالمیان به زایر رضا من غریبان حدیثی در ثواب زیارت هیچیک از ائمه هدی به این طریق نیافته ام زیرا که در ثواب زیارت حضرت امام حسین (ع) این عاصی در کتاب نجات الخافین فی زیارت الحسین (ع) احادیثی بسیار در آن کتاب از کتب اخبار جمع نموده ام و ابواب

متعدد در هر زمانی که زیارت آن سرور مطلوب و مخصوص است ایراد نموده ام و قول به وجوب را از جمعی از علما نقل نموده ام و نیز اخباری که دلالت بر وجوب زیارت آن سرور دارد نقل نموده ام ولیکن نظیر این حدیث در مقام رجاء

ص: ۱۴۲

---

۱- (۱) و این حدیث را به خط جلی واضح نویسانیدم و در فوق و در کفش گاه که به ایوان طلا داخل می شوند قرار دادم و هر وقت مشرف شوم نظرم به آن حدیث باشد و بحمد الله تعالی.



و حدیث بعد آن که ذکر خواهد شد نیافته ام که عقول خردمند از این بشارت متحیر است که این حد قدر درجه و منزلت است که خداوند عالم به آن سرور عطا فرموده که زائر او را خدا نجات می دهد از عذاب و عقاب اگر چه به قدر جن و انس گناه داشته باشد اللهم اجعلنا من زایریه .

### حدیث دهم

از ابن بابویه و دیگران از عبدالرحمن بن ابی نجران روایت نموده اند که از امام محمد تقی (ع) سوال شد که چه ثوابست زیارت کننده پدر بزرگوارت را فرمود و الله ثواب او بهشت است

### حدیث یازدهم

از ابن بابویه و دیگران روایت شده که علی بن اسباط از جناب امام محمد تقی (ع) سوال نمودند که چه ثوابست از برای کسی که زیارت نماید پدر بزرگوارت را فرمودند کدو مرتبه بهشت غنبر سرشت است

### حدیث دوازدهم

در کتاب عیون از حضرت رسول خدا (ص) مرویست که فرمودند زود باشد که مدفون شود پاره از تن من به زمین خراسان که زیارت نمی نماید او را صاحب هیچ مشتقی مگر اینکه جناب اقدس احدیت جمیع مشتقهای او را به برکت حضور مرقد باهر النور او برطرف می نماید و همچنین زیارت نمی کند او را هیچ گنه کاری مگر آنکه می آمرزد خداوند عالم همه گناهان او را

### حدیث سیزدهم

نیز در عیون مرویست از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت شنیدم از کلام وحی نظام ثامن الائمة علیه السلام که هر که از دوستان و محبان من زیارت نماید مرا و عارف به حق من باشد هر آینه شفاعت می نمایم آنم زوار را در روز قیامت

### حدیث چهاردهم

نیز از ابن بابویه و دیگران از جناب امیرالمؤمنین (ع) مرویست که زود باشد که شهید شود یکی از فرزندان من به زمین خراسان به زهر جفا و اسم او اسم من باشد و اسم پدر او اسم او اسم پسر عمران موسی باشد آگاه باشید کسی که زیارت نماید او را در غربت او می آمرزد جناب اقدس الهی گناهایی که پیش نموده و گناهایی که بعد خواهد نمود اگر چه گناهان او به قدر ستاره آسمان و قطرات باران و برگ درختان باشد

### حدیث پانزدهم

در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) مذکور است که صادق آل محمد (ص) فرمودند که شهید شود نواسه من در زمین خراسان در شهری که او را طوس می نامند کسی که زیارت نماید او را و غارت به حق او باشد می گیرم دست آن را در روز قیامت

و داخل می‌کنم او را در بهشت عنبر سرتش هر چند از کسانی باشد که گناه کبیره کرده باشد راوی عرض کرد که فدای تو شوم چه چیز است معرفت به حق آن فرمودند بدانند که او امامی است مفترض الطاعه و غریب و شهید است کسی که زیارت نماید او را و عارف به حق او باشد عطا می‌فرماید جناب اقدس احدیت به آن زوار ثواب هفتاد شهید از شهدائی که پیش روی پیغمبر (ص) شهید شده باشند به حق

### حدیث شانزدهم

در جامع الاخبار عیون اخبار از حضرت امام محمد تقی (ع) مرویست که فرمودند کسی که زیارت کند پدر بزرگوار مرا در ولایت طوس می‌آمرزد خدا گناهای که پیش نموده و گناهایی که بعد خواهد نمود و چون روز قیامت شود نصب نمایند از برای او منبری در مقابل منبر حضرت رسول (ص) تا اینکه فارغ شود جناب اقدس الهی از حساب بندگان خود

### حدیث هفدهم

نیز در کتاب عیون اخبار الرضا مرویست که اباصلت هروی می‌گوید که در مجلس بهشت مثال حضرت امام رضا (ع) بودم که داخل شدند قومی از اهل قم و سلام نمودند بر آن حضرت پس آن بزرگوار جواب سلام ایشان را داد و ایان را به نزدیک خود نشانید و بعد فرمودند مرحبا به شما ای اهل قم شما از شیعیان ما می‌باشید حقیقت و زود باشد که بیاید بر شما زمانی که

ص: ۱۴۳

زیارت کنید مرقد مرا به طوس آگاه باشید کسی که زیارت نماید مرا و حال اینکه با غسل باشد بیرون می آید از گناهان مثل روزی که از مادر متولد شده باشد

### حدیث هیجدهم

از ابن بابویه از امام محمد تقی (ع) مرویست که اهل قم و اهل ساوه را جناب اقدس احدیت گناهان ایشان را می آمرزد به سبب برکت فضیلت جد من امام رضا (ع) به طوس آگاه باشید کسی که زیارت نماید جد بزرگوار مرا و برسد او را در بین راه قطره باغرانی یا چیز دیگر از آسمان حرام می نماید خداوند عالم بدن او را از آتش جهنم (۱)

### حدیث نوزدهم

نیز در کتاب عیون روایت شده که جناب امام موسی کاظم (ع) فرمودند به درستی که فرزند من علی شهید می شود به زهر جفا و مدفون می شود در پهلوی هارون الرشید به طوس کسی که زیارت نماید فرزند غریب مرا مثل آن است که رسول خدا زیارت نموده باشد

### حدیث بیستم

باز در کتاب عیون اخبار از حسن بن علی و شا روایت شده که گفت شنیدم از جناب امام رضا (ع) که فرمودند از برای هر امامی از ائمه عهدیست در گردن دوستان و محبان ایشان به درستی که از تمام وفای به عهد نیکو بجا آوردن زیارت قبور ایشانست پس کسی که زیارت نماید از جهت رغبت در زیارت ایشان و تصدیق نمودن به آنچه ائمه رغبت نموده اند در آن چیز هر آینه خواهند بود ائمه شفعیای ایشان در روز قیامت

### حدیث بیست و یکم

باز در کتاب عیون از حسن بن علی و شا روایت شده که جناب ثامن الائمه فرمودند که زود باشد که شهید شوم من به زهر جفا کسی که زیارت نماید او عارف باشد به حق من می آمرزد جناب اقدس الهی گناهی را که پیش نموده و گناهی که بعد خواهد نمود

### حدیث بیست و دویم

از شیخ طوسی در تهذیب مرویست که شخصی از اهل طوس می گوید در نزد صادق آل محمد بودم که ناگاه طفل خورد سالی داخل مجلس آن سرور شد آن بزرگوار آن طفل را گرفتند و به زانوی مبارک خود نشانیدند و میان دو ابروی او را می بوسیدند و می فرمودند ای شخص طوسی به درستی که این طفل خلیفه و حجت خداست بعد از من زود باشد که از صلب او مردی بیرون آید که پسندیده خدا باشد در آسمان و زمین و نزد عباد و کشته می شود در زمین شما به زهر حفا و دفن گردیده شد در آن زمین غریب و از هر کس او را زیارت نماید و بداند که او امام است و بعد از پدر خود واجب الاطاعه می باشد از جانب خداوند عالم مثل کسی است که رسول خدا را زیارت نموده باشد

## حدیث بیست و سیم

از ابن بابویه در عیون نقل شده است که حضرت امام علی نقی (ع) فرمودند کسی که حاجتی به سوی خداوند عالم داشته باشد پس باید زیارت نماید جد بزرگوارم امام رضا را در کزمین طوس و حال اینکه آن زوار با غسل باشد و دو رکعت نماز در بالای سر مطهر آن جناب بجای آورد و در قنوت حوائج خود را از خدا بخواهد که قاضی الحاجات حوائج او را بر می آورد به شرط آنکه سوال معصیتی و قطع رحمی نباشد و موضع قبر مطهر و مضجع منور آن سرور بقعه ایست آن را بقعه بهشت عنبر سرشت زیرت نمی نماید او را مؤمنی مگر اینکه آزاد می نماید او را خداوند عالم از آتش جهنم و او را داخل دارالقرار که یکی از مکانهای بهشت است می نماید

## حدیث بیست و چهارم

در کتاب جامع الاخبار و عیون اخبار و غیرهما روایت شده که حضرت امام رضا (ع) فرمودند که منم کشته شده به زهر

ص: ۱۴۴

۱- (۱) مولف گوید وجه تخصیص به آن دو بلد شاید این باشد که در آن زمان شیعیان اگر معتقد به امامت ان سرور عالمیان بودند در آن دو و مکان بیشتر از آنکه و بلاد دیگر بودند و قرینه بر این مطلب این است که وقتی که آن سرور از مدینه به خراسان می آمدند چون به شهر قم رسیدند شیعیان به استقبال آن سرور آمدند و هر یک ارزوی این می نمودند که آن سرور به منزل او نزول جلال فرمایند و در میان ایشان در این باب نزاع شد آن سرور فرمودند که اشتر من به درب خانه هر کس بخوابد به خانه او منزل خواهم نمود و مهمان او خواهم شد یکی از ایشان در شب گذشته خواب دیده بود که اشتران به در خانه او خوابیده پس اشتر آن سرور به در خانه او خوابید و آن سرور به منزل او فرود آمدند و سید بن طاوس می فرماید در فرحه القری که آن مکان صار مقامات شامخ او مو فی الیوم مدت مطروقه ثم اقل منهالی فربیدو قال فی حالهم الخیر المشهور و صل الی زیارته فی جمادی الاولی سنه ثمانیه و ست ماه و همچنین ورود حضرت فاطمه به قم چنانچه اشاره به آن نمودیم اگر این مطلب است.

جفا و دفن گردیده شده در زمین غربت آگاه باشید که کسی که زیارت کند مرا در غربتم می باشد من و اجداد طاهره ام شفاعت آن زوار در قیامت و هر که ما شفیع او باشیم نجات می یابد و هر چند بر او گناه انس و جن باشد.

### حدیث بیست و پنجم

حکایت دعبل بن علی خزاعی است که سابقاً مذکور شد و آن حکایت در اکثر کتب مرآئی و مناقب مسطور است و در عیون نیز منقولست و مجمل آن حکایت این است که بعد از اینکه دعبل به خدمت حضرت امام رضا (ع) در مرو مشرف گردید و قصیده خود را به عرض آن سرور رسانید آن سرور فرمودند ملحق نما به قصیده خود این دو بیت را تا تمام شود قصیده تو دعبل عرض کرد بلی بفرمائید که چنین خواهم نمود آن سرور فرمودند و قبر بطوس یالها من مصیبه توفد فی الاحشاء بالحرقات الی الحشر حتی یبعث الله قائماً بفرج منا انهم و الکربات دعبل عرض کرد یابن رسول الله آن قبری که به طوس واقع خواهد شد از کدام امام خواهد بود جناب غریب الغرباء فرمودند آن قبر از من غریب خواهد بود به اندک زمانی می گردد طوس محل آمد و شد شیعیان من و زواران من آگاه باشید شما کسی که زیارت نماید من غریب را در غربت من که زمین طوس است خواهد بود با من در درجه من در درون قیامت اما احادیثی که دلالت دارد بر فضیلت زیارت آن سرور و به زیارت سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء بلکه به زیارت باقی ائمه هدی علیهم السلام نیز بر دو قسم است قسمی است که دلالت دارد بر اول و قسمیست که دلالت دارد بر ثانی اما اول دو حدیث است که حال مذکور می شود

### حدیث بیست و ششم

شیخ طوسی ره در مزار تهذیب الاحکام و صدوق در عیون و دیگران روایت نموده اند که از جناب امام محمد تقی سوال نمودند که فدایت شوم آیا زیارت پدر بزرگوارت افضل است یا زیارت جدت حضرت سیدالشهداء فرمودند زیارت پدرم افضل است به جهت اینکه جد بزرگوارم را زیارت می نمایند همه مردمان و پدر غریبم را زیارت نمی کند مگر خواص از شیعیان مولف گوید شاید معنی حدیث این باشد که هر عملی که اختصاص آن عمل به شیعه بیشتر است ثواب آن افزون تر است مثل زیارت حضرت امام رضا افضل است از زیارت امام حسین به جهت اینکه زیارت آن سرور بالنسبه به باقی فرق شیعه از زیدی و کیسانی و فطحی و جارودی و غیرهم اختصاص به شیعه اثنا عشری دارد زیرا که هر کس به امامت حضرت امام رضا قائل شد به باقی ائمه قایلست ولیکن در خصوص حضرت امام حسین (ع) هر کسی زیارت نماید چنین نیست و هو العالم

### حدیث بیست و هفتم

در کتاب عیون اخبار مرویست که عبدالعظیم به جانب امام محمد تقی (ع) عرض کرد که فدایت شوم متحیر شده ام در اینکه آیا به زیارت جد بزرگوارت امام حسین مشرف شوم یا به زیارت پدر بزروارت و در این امر متحیرم شما در این امر چه می فرمائید فرمودند در اینجا بایست تا جواب تو را بگویم و داخل خانه شدند و بعد از لحظه بیرون تشریف آوردند در حالتی که اشک از دیده های مطهرش جاری بود بر گونه های اطهرش فرمودند ای عبدالعظیم زواران قبر جدم بسیارند و زوران پدر غریبم کم می باشند یعنی به زیارت قبر پدر غریبم مشرف شود و اما ثانی یعنی احادیثی که دلالت دارد بر افضلیت زیارت آن سرور بر باقی ائمه هدی (ع) پس سه حدیث است که حال مذکور می شود

## حدیث بیست و هشتم

از ابن بابویه نقل شده که یکی از صلحا و مؤمنین حضرت پیغمبر را در خواب دید عرض کرد فدایت شوم کدام یک از اولاد تو را زیارت

ص: ۱۴۵

نمایم فرمودند به درستی که از اولاد من بعضی به نزد من آمدند به زهر جفا شهید شده و بعضی به نزد من آمدند به تیغ ستم کشته شده آن شخص می گوید عرض کردم فدایت شوم کدام یک را زیارت نمایم آیا رسول الله با وجود تفرقه در اماکن مشرفه و مشاهده ایشان آن حضرت فرمودند کسی را زیارت کن که به تو نزدیک تر است یعنی مشهد منور او به شهر و خانه تو نزدیک تر است و او مدفون شده است به شهر و زمین غربت پس عرض کردم یا رسول الله یعنی امام رضا (ع) پس آن حضرت فرمودند که بگو مصلی الله علیه سه مرتبه

### حدیث بیست و نهم

حدیثی است که شیخ طوسی در کتاب مزار تهذیب الاحکام و صدوق در عیون اخبار الرضا و شیخ حر در وسائل روایت نموده اند که حضرت امام موسی کاظم فرمودند کسی که زیارت کند قبر فرزند من علی را می باشد از برای آن زوار در نزد جناب اقدس احدیت ثواب هفتاد حج مبروره راوی عرض کرد که ثواب هفتاد حج است از برای زائر آن سرور فرمودند بلی ثواب هفتاد هزار حج است از برای زائر آن سرور بعد فرمودند چه بسیار حجهای که قبول در گاه احدیت نمی شود یعنی این هفتاد هزار حج که ثواب زیارت آن حضرت است همه قبول در گاه الهی شده است کسی که زیارت نماید او را یا در نزد او یکشب بسر آورد چنانست که خداوند عالم را در عرش زیارتن کرده باشد و عبارت حدیث این قسم است من زاده او بات عنده ليله كان كمن زار الله فر عرشه راوی حدیث تعجب او زیادت تر گردید عرض کرد چه قسم می شود که خدا را کسی در عرش زیارت نماید آن سرور فرمودند هرگاه روز قیامت شود خواهند بود بر عرش عظمت الهی چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین اما چهار نفر از اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و علی نبینا و علیهم السلام اند اما چهار نفر از آخرین محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین می باشند بعد می کشند طعام را در نزد ایشان یا بیا می نمایند ترازوی اعمال را بنا اختلاف لفظ حدیث پس بعد از آن می نشیند با ما ائمه اطهار علیهم السلام کسانی که زیارت نموده اند قبور ائمه اطهار علیهم السلام را و آن زواری که از سایر زائرین قبور ائمه اطهار بلند درجه تر و نزدیکتر است به بخشهای خالق اکبر آن زوار قبر آن سرور است مؤلف گوید که می شود از لفظ اوبات عنده ليله که در این حدیث وارد است استدلال نمود بر فضیلت مجاورت قبر آن سرور و اگر چه احتمال دارد که بتوته به جهت زیارت باشد بنابراین خوب به چشم بصیرت ملاحظه نما و بین که خداوند عالم چه قدر انعامات وافر و عطیات کامله به مجاور قبر و زائر قبر آن سرور و به محض بودن یک شب در مشهد مقدس منور معطر او عطا می نماید پس خوشا به احوال اشخاصی که عمر خود را در مجاورت آن آستان ملایک پاسبان گذرانیدند بدان که او لیکن در خصوص مجاورت کربلای معلی تا به حال به حدیثی بر نخورده ام بلکه در بعضی روایات وارد است که اذارت فانصرف و لا تتخذ و طنا و شاید وجه عدم استحباب مجاورت دائمی این باشد که زیرا آن سرور موافق بعضی از اخبار لازمست که به طریق شوق و گریه و محبت و شبیه نمود بر رجوع و عطش باشد و این مرحله در وقتی است که زمان قلبی در خدمت آن سرور باشد و غالباً با مجاورت همیشگی این احوال از برای زائر مشکست لهذا چنین قرار داده اند ولیکن در خصوص زیارت حضرت امام رضا (ع) چون که مشهد منور ان سرور ردار موحشبه بوده از کثرت خوف و شهری و جمعیتی از شیعیان در آن زمان نبوده بلکه موافق چون آنچه از مجالس المؤمنین و غیره ظاهر می شود تا چهار

تا چهار صد سال اجتماعی از برای زایرین نبوده و زایرین پیوسته خائف بودند لهذا آن سرور را غریب الغریاء می نامند و این ثواب را در خصوص مجاورت و بیتوته آن نکان شریف قرار دادند که باعث رغبت و میل مردم شود در اجتماع آن مکان چنانچه حال بحمد الله محل اجتماع شیعیان گردیده و این بلده طیبه رشک جمیع بلاد شده

### حدیث سی ام

حدیثی است که دلالت می کند بر اینکه زیارت آن سرور در ماه رجب المرجب افضلست از ایام دیگر چنانچه از شیخ طوسی در کتاب تهذیب و صدوق در عیون روایت نموده اند که محمد بن سلیمان عرض کرد به خدمت جناب امام محمد تقی (ع) که فدایت شوم مردی حجه الاسلام و عمره تمتعی بر او واجب بود و به اعانت خداوند عالم به جا آورد بعد از آن به مدینه طیبه مشرف گردید و زیارت قبر مطهر قبر پیغمبر (ص) و ائمه بقیع را نیز نمود و بعد از آن به نجف اشرف مشرف گردید و فیض عتبه بوسی آن حضرت را ادراک نمود در حالتی که آن شخص عارف بود به حق آن سرور و می دانست که او حجت خداست بر جمیع خلایق و بعد از آن به خدمت امام حسین (ع) مشرف شد و شرافت حضور روضه عرش سریر آن شهید مظلوم را نیز ادراک نمود و بعد از آن به بغداد رفت و به فیض حضور مرقد منور و مضجع معطر جناب امام موسی کاظم (ع) رسید و بعد از آن برگشت به سوی شهر و ولایت خود پس چون که موسم حج شد بار خداوند عالم به او عطا نمود آنقدری که بتواند به مکه معظمه مشرف شود آیا در این صورت برود و حج و عمره بجا آورد یا برود به خراسان و به زیارت پدر بزرگوارت مشرف شود حضرت فرمودند برود به خراسان و زیارت نماید پدر بزرگوارم را که آن افضلست و لکن آن زیارت را در ماه رجب المرجب بجا آورد و سزاوار این است که در این روزها به زیارت آن حضرت بروید زیرا که از جانب سلطان بر شما و ما شفاعتی و هتک حرمتی می باشد و در نسخه قدیمه از کامل الزیارات به این لفظ روایت شده فان علینا و علیکم خوف من السلطان شیعه مولف گوید که از سوق حدیث چنین معلوم می شود که گویا در آن اوان از سلطان آن زمان که از جمله معاندین و مخالفین بوده بر آن بزرگواران و بر آن شیعیان ایشان خوفی و شناعتی در این خصوص وارد می شده و بر ایشان بسیار صعب و مشکل بوده است رفتن به سوی خراسان به زیارت آن قدوه عالمیان لهذا آن سرور فرمودند که سزاوار این است که حال به زیارت آن سرور نروید که مبادا به شما آسیبی برسد

### باب سیّم

### اشاره

در معجزات و وقایعی است که بعد از دفن آن سرور از آن آستان ملایک پاسبان به ظهور رسیده.

اگر چه معجزات و کرامات آن سرور در حال حیات و ممات ظاهری زیاده از حد و حصر است کم سالی می شود که از زایرین و واردین که به شرف عتبه بوسی آن معجز عالمیان مشرف می شوند کوری و شلی و رنجوری و علیلی از فیض التفات آن سرور شفا یابد و لکن چون که بعضی از وقایع غریبه که به برکت مرقد منور معطر آن سرور و واقع شده بود صدوق (ره) در کتاب عیون اخبار الرضا نقل فرموده بود لهذا اولاً ینقل آن وقایع پرداخته شدیم.

### واقعه اول



در کتاب عیون روایت نموده که حمویہ پادشاه خراسان امر نموده بود کہ در بیرون شهر نیشابور در بابالعقیل بیمارستانی بنا نمایند روزی حمویہ حمویہ از نیشابور بہ جهت ملاحظہ این بیمارستان بیرون آمدہ بود در بین راه نظر پادشاه بر مردی افتاد بہ غلام خود امر نمود کہ بہ اتفاق این مرد باش و از او جدا مشو تا اینکہ او را بہ نزد من آوری غلام بہ

ص: ۱۴۷

فرموده پادشاه عمل نموده به آن شخص به منزل پادشاه رفت بعد از آنی که برگشت حمویه به سوی منزل خود امر نمود که سرگردهای لشکر همه جمع شوند و بعد طعام حاضر نمودند پس چون که همه ایشان مهیا شدند بر خوان طعام حمویه به غلام خود گفت کجا است آن شخص که او را به تو سپردم گفت بر در خانه حاضر است حمویه گفت او را داخل نما پس چون که آن شخص به مجلس پادشاه در آمد امر نمود حمویه که دست او را بشویند که مشغول صرف طعام شوند و چون که فارغ شدند از صرف طعام حمویه رو به جانب آن شخص نمود و گفت آیا مالک هستی تو دراز گوش را گفت نه امر نمود که به او دراز گوشی دهند باز حمویه از او سوال نمود که آیا مالک هستی تو آن دراهم را آن شخص باز جواب داد که خیر حمویه امر کرد که هزار درهم به او دادند بعد از او سوال نمود که آیا از برای تو می باشد آن یک جفت جوال حویز نیز باز جواب داد که آن را نیز ندارم حمویه گفت به او دادند باز حمویه سوال نمود که آیا مالک هستی تو سفره و همیان را باز جواب داد ندارم امر نمود که به او دادند بعد از آن حمویه ملتفت به جانب روسای لشکر خود شده گفت آیا می دانید که از چه جهت سوال نمودم از این شخص از این اشیا را و دادم به او این اشیا را که نداشت جواب دادند که ندانستیم سبب آن را حمویه گفت بدانید که من در عنفوان شباب بسیار شوق داشتمو به زیارت سلطان خراسان و مشرف می شدم در آن آستان عرش اشیان و حال اینکه لباسهای مندرج می پوشیدم و در تحت بقعه عرض درجه آن حضرت مناجات با قاضی الحاجات می نمودم و از خداوند متعال درخواست می نمودم که ای خداوند عالمیان به حق این سلطان خراسان که مرا پادشاه گردان و امورات مملکت خراسان را بر دست من جاری فرما و این شخص نیز در تحت بقعه عرش درجه حضرت امام رضا (ع) از خداوند عالم در خواست می نمود آنچه را که حال از او پرسیدم و نداشت و به او دادم و دیدم از برکتان بقعه مطهر اجابت دعای خود را که از خلاق عالم درخواست نموده بودم و چون که دوست می داشتم که اجابت دعای این شخص هم بر دست من جاری شود بحمد الله تعالی که آن هم به عمل آمد ولکن میان من و این شخص در چیزی قصاصی می باشد که باید تلافی شود سرگردها عرض کردند آن قصاص کدالمست حمویه گفت در وقتی که من مشغول تضرع و زاری به درگاه باری بودم و سلطنت خراسان را از خداوند منان درخواست می نمودم این شخص دید که لباسی مندرس در بر من می باشد و با وجود این فقر و پریشانی چنین مطلبی را از خداوند عالمیان خواهانم سر و پائی به من زد و گفت ای مرد پادشاهی خراسان را به مثل تو چنین شخصی نمی دهند یعنی تو هم مثل من سوالهای جزئی نما تا زود بر آورده شود بعد از آن سرگردها عرض کردند که ای پادشاه بگذر از تقصیر این شخص و تمام نما عطا و مهربانی خود را در حق این شخص تا کامل شود بخشش تو در حق او حمویه قبول نمود آنچه ایشان درخواست نمودند و همیشه اوقات به عتبه موسی آستان ملائیک پاسبان آن حضرت مشرف می شد و اخلاص بسیاری به سادات و علما و مجاورین آن بقعه مطهره از برکت آن بزرگوار به هم رسانیده بود و تزویج نمود دختر خود را بزید بن محمد بن زید علوی بعد از آنکه محمد پدرش کشته شده بود و او را به قصر خوند در آورد و انعام و اکرام بسیار به او نمود و اینها همه به سبب آن بود که می دانست دولت و پادشاهی او از برکت حضرت امام رضا (ع) است (۱).

و چون ابوالحسن محمد بن احمد بن زیاد علوی در نیشابور خروج نمود و با او بیست هزار

ص: ۱۴۸

۱- (۱) به گردون تیره ابری بامدادان بر شد از دریا \*\*\* جواهر خیز و گوهر ریز و گوهر بیز و گوهر زا چو چشم اهرمن خیره  
چو روی زنگیان تیره \*\*\* شده گفتمی همه چیره به مغزش علت سودا شبه گون چون شب غاسق گرفته چون دل عاشق \*\*\* به

سنگ دیده و امق به رنگ طره عذرا تنش با قیر آلوده دلش از شیر آموده\*\*\*برون پر سرمه<sup>□</sup> سوده درون پر لؤلؤ لالا به دل گلشن به تن زندان گهی گریان گهی خندان\*\*\*چو در بزم طرب رندان ز شور نشوه<sup>□</sup> صها<sup>□</sup> چو دودی بر هوا رفته چو دیوی مست و آشفته\*\*\*زده بس در ناسفته ز مستی خیره بر خارا و یا در تیره چه بیژن نهفته چهره<sup>□</sup> روشن\*\*\*و یا روشن گهر بهمن شده در کام اژدها لب غنچه رخ لاله برون آورده تبخاله\*\*\*ز بس باران از آن ژاله به طرف گلشن و صحرا ز فیض او دمیده گل شمیده طره<sup>□</sup> سنبل\*\*\*کشیده از طرب بلبل به شاخ سرخ گل آوا عذار گل خراشیده خط ریحان تراشیده\*\*\*ز بس الماس پاشیده به باغ از ژاله بیضا از اطراف خارستان شده یکسر بهارستان\*\*\*وزو رشک نگارستان زمین از لاله<sup>□</sup> حمرا فکنده بر سمن سایه دمن را داده سرمایه\*\*\*چمن زو غرق پیرایه چو رنگین شاهدهی رعنا ز بیمش مرغ جان پرد ز سهمش زهره ها درد\*\*\*چو او چون اژدها گرد و یا چون ددکشد آوا خروشد مردم از گردون که پوشد بر تن هامون\*\*\*ز سنبل کسوت اکسون ز لاله خلعت دیبا فشاند بر چمن ژاله دماند از دمن لاله\*\*\*چنان از دل کشد ناله که سعد از فرقت اسما کنون از فیض او بستان نماید از گل و ریحان\*\*\*به رنگ چهره<sup>□</sup> غلمان به بوی طره<sup>□</sup> حورا چمن از سرو و سیسنبهر همال خلخ و کشر\*\*\*دمن از لاله و عبهر طراز و تبت و یغما ز بس گلهای گوناگون چمن چون صحف انگلیون\*\*\*توگویی فرش سقلاطون صباگسترده در مرعی ز بس خوبان فرخ رخ گلستان غیرت خلخ\*\*\*همه چون نوش در پاسخ همه چون سیم در سیما ز بس لاله ز بس نسرین دمن رنگین چمن مشکین\*\*\*ز بوی آن ز رنگ این هوا دلکش زمین زیبا گل از باد وزان لرزان وزان مشک ختن ارزان\*\*\*بلی نبود شگفت ارزان کساد عنبر سارا ز فر لاله و سوسن ز نور نور و نسترون\*\*\*دمن چون وادی ایمن چمن چون سینه<sup>□</sup> سینا چه در هامون چه در بستان صف اندر صف گل و ریحان\*\*\*ز یک سو لاله<sup>□</sup> نعمان ز یک سو نرگس شهلا توگویی اهل یک کشور برهنه پا برهنه سر\*\*\*چمان در خشکسال اندر به هامون بهر استسقا چمن از فر فروردین چنان نازان به دشت چین\*\*\*که طوس از فر شاه دین برین نه گنبد خضرا هژبر بیشه<sup>□</sup> امکان نهنگ لجه<sup>□</sup> ایمان\*\*\*ولی ایزد منان علی عالی اعلا امام ثامن ضامن حریمش چون حرم آمن\*\*\*زمین از حزم او ساکن سپهر از عزم او پویا نهال باغ علین بهار مرغزار دین\*\*\*نسیم روضه<sup>□</sup> یاسین شمیم دوحه<sup>□</sup> طاها سحاب عدل را ژاله ریاض شرع را لاله\*\*\*خرد بر چهر او واله روان از مهر او شیدا رخس مهری فروزنده لبش یاقوتی ارزنده\*\*\*از آن جان خرد زنده ازین نطق سخن گویا ز جودش قطره یی قلم ز رایش پرتوی انجم\*\*\*جنابش قبله<sup>□</sup> مردم رواقش کعبه<sup>□</sup> دلها بهشت از خلق او بویی محیط از جود او جویی\*\*\*به جنب حشمتش گویی گریان گنبد مینا ستاره گوی میدانش هلال عید چو گانش\*\*\*ز نعل سم یکرانش غباری توده<sup>□</sup> غبرا قمر رنگی ز رخسارش شکر طعمی ز گفتارش\*\*\*بشر را مهر دیدارش نهان چون روح در اعضا زمین آثاری از حزمش فلک معشاری از عزمش\*\*\*اجل در پهنه<sup>□</sup> رزمش ندارد دم زدن یارا خرد طفل دبستانش قمر شمع شبستانش\*\*\*به مهر چهر رخشانش ملک حیران تر از حربا نظام عالم اکبر قوام شرع پیغمبر\*\*\*فروغ دیده<sup>□</sup> حیدر سرور سینه<sup>□</sup> زهرا ابد از هستیش آنی فلک در مجلسش خوانی\*\*\*به خوان همتش فانی فروزان بیضه<sup>□</sup> بیضا وجودش باقضا توأم ز جودش ماسوا خرم\*\*\*حدوثش با قدم همدم حیاتش با ابد همتا قضا تیریت در شستش فنا تیغیت در دستش\*\*\*چو ماهی بسته شستش همه دنیا و مافیها زمین گویست در مشتش فلک مهری در انگشتش\*\*\*دوتا چون آسمان پشتش به پیش ایزد یکتا به سائل بحر و کان بخشد خطا گفتم جهان بخشد\*\*\*گرفتم کاو نهان بخشد ز بسیاری شود پیدا ملک مست جمال او فلک محو کمال او\*\*\*ز دریای نوال او حبابی لجه<sup>□</sup> خضرا زمان را عدل او زیور جهان را ذات او مفخر\*\*\*زمان را او زمان پرور جهان را او جهان پیرا ز قدرش عرش مقداری ز صنعش خاک آثاری\*\*\*به باغ شوکتش خاری ریاض جنت المأوی امل را جود او مربع اجل را قهر او مصنع\*\*\*فلک را قدر او مرجع ملک را صدر او ملجا رضای او رضای حق قضای او قضای حق\*\*\*دلش از ماسوای حق گزیده عزلت عنقا کواکب

خشت ایوانش فلک اجری خورخوانش\*\*\*به زیر خط فرمانش چه جابلقا چه جابلسا رخس پیرایه هستی دلش سرمایه هستی\*\*\*وجودش دایه هستی چه در مقطع چه در مبدا ملک را روی دل سویس فلک را قبه ابرویش\*\*\*به گردکعبه کویس طواف مسجدالاقصی جهان را او بود آمر چه در باطن چه در ظاهر\*\*\*به امر او شود صادر ز دیوان قضا طغرا کند از یک شکرخنده هزاران مرده را زنده\*\*\*چنان کز چهر رخشنده جهان پیر را برنا ردای قدس پوشیده به حزم نفس کوشیده\*\*\*به بزم انس نوشیده می وحدت ز جام لا می از مینای لاخورده سبق از ماسوا برده\*\*\*وزان پس سر برآورده ز جیب جامه الا زدو ده زنگ امکانی شده در نور حق فانی\*\*\*چو مه در مهر نورانی چو آب دجله در دریا زدو در دشت لاخرگه که لامعبود الا الله\*\*\*ز کاخ نفی جسته ره به خلوتگاه استشنا شده از بس به یاد حق به بحر نفی مستغرق\*\*\*چنان با حق شده ملحق که استشنا به مستشنا روان راز پرورده سراید راز در پرده\*\*\*بلی گیرد خرد خرده به ناهل ار بری کالا- رموز علم ادیسی بود ذوقی نه تدریسی\*\*\*چه داند ذوق ابلیسی رموز علم الاسما زهی یزدان ثناخوانت دوگیتی خوان احسانت\*\*\*خهی فتراک فرمانت جهان را عروه الوثقی ستاره میخ خرگهات زحل هندوی در گاهت\*\*\*ز بیم خشم جانکاهت فلک را رنج استرخا به سر از لطف حق تاجت طریق شرع منهاجت\*\*\*بساط قرب معراجت فسبحان الذی اسری مهین نوباوه آدم بهین پیرایه عالم\*\*\*چو خیرالمرسلین محرم به خلوتگاه او ادنی تویی غالب تویی ماهر تویی باطن تویی ظاهر\*\*\*تویی ناهی تویی آمر تویی داور تویی دارا مسالک را تویی رهبر ممالک را تویی زیور\*\*\*محامد را تویی مظهر معارف را تویی منشا تو در معموره امکان خداوندی پس از یزدان\*\*\*چودر رگ خون چودر تن جان روان حکم تو در اشیا تویی بر نفع و ضرر قادر تویی بر خیر و شر قاهر\*\*\*تویی بر دیو و دد آمر تویی بر نیک و بد دانا تو جسم شرع را جانی تو در عقل را کانی\*\*\*تو گنج کان یزدانی تو دانی سر ما اوحی تو دانایی حقایق را تو بینایی دقایق را\*\*\*تو رویانی شقایق را ز ناف صخره صما ترا از ماه تا ماهی ز حق پروانه شاهی\*\*\*گر افزایی و گر گاهی نباشد از کست پروا زمان را از تو افزایش زمین را از تو آسایش\*\*\*روان را از تو آرامش خرد را از تو استغنا به کلک قدرت داور تو بودی آفرین گستر\*\*\*نزاده چارگان مادر نبوده هفتگان آبا ز درعت حلقه یی گردون ز تیغت شعله یی کانون\*\*\*ز قهرت لطمه یی جیحون ز ملک خطوه یی پیدا اگر لطف تو ای داور نگردد خلق را رهبر\*\*\*ز آه خلق در محشر قیامتها شود بر پا زهی ای نخل باغ دین کت اندر دیده حق بین\*\*\*نماید خوشه پروین کم از یک خوشه خرما در اوصاف تو قآنی دهد داد سخندانی\*\*\*کند امروز دهقانی که تا حاصل برد فردا سخن تخمست و او دهقان ثنا مزرع امل باران\*\*\*فشاند دانه در میزان که چینه خوشه در جوزا تعالی الله گرش خوانی معاذالله گرش رانی\*\*\*به هر حالت که می دانی تویی مهتر تویی مولا- گرش خوانی زهی با ذل ورش رانی خهی عادل\*\*\*گرش خوانی شود خوشدل ورش رانی شود رسوا گرش خوانی عفاک الله ورش رانی حماک الله\*\*\*بهر صورت جزاک الله کما تبغی کما ترضی گرش خوانی ثنا گوید ورش رانی دعا گوید\*\*\*نترسد بر ملا گوید ستم زیبا کرم زیبا الا- تا در مه نیسان دمد از گل گل و ریحان\*\*\*بروید سنبل از بستان بر آید لاله از خارا چو لاله زایرت خرم چو گل با خرمی توأم\*\*\*چو ریحان سبز و مشکلی دم چو سنبل بوستان پیرا

نفر بیعت نمودند خلیفه که والی نیشابور بود او را گرفته و مقید و محبوس نموده به بخارا فرستاد پس چون که حمویه مطلع شد فرمود که بند از گردن او برداشتند و به امیر خراسان نوشت که این حضرات از اولاد پیغمبر خدا می باشند و احترام ایشان بر ما لازم است و چون بی چیز و بی فقیر می شوند واجب است که کفایت حال ایشان کنید تا به جهت طلب معاش در مقام خروج بر نیایند پس از برای او رسمی در هر شهری قرار داد و با عز از تمام او را به نیشابور آورد و به همین سبب است که اعده در نجاری جاری شده که از برای اهل نسب رسومی قرار می دهند و جمیع اینها به برکت آن آستان ملایک پاسبانست.

## واقعۀ دوّم

در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) مذکور است که ابا علی عامر بن عبدالله که از جمله اصحاب حدیث و حاکم مرو بود می گوید که در مشهد مقدس جناب ثامن الائمه که رکن و مقام به شرافت حضور آن روضه عرش درجه آرزوها داشتند حاضر بودم دیدم که شخص ترکی داخل آن قبه متبرکه شد و در بالای سر مطهر آن حضرت که حل و حرم کسب شرافت از آن می نمود و ابتهال به درگاه قادر متعال می نمود و گریه و زاری می نمود و به زبان ترکی عرض می نمود که ای خداوند متعال و معبود ذوالجلال اگر پس من زنده است چشم مرا به وصول او روشن نما و هرگاه مرده است خبر وفات او را به من برسان که دیگر بیش از این تاب و تحمل ندارم عامر بن عبدالله می گوید که من زبان ترکی را می دانستم دلم بر او سوخت و به نزد او آمدم و گفتم ای مرد چرا اینقدر گریه می نمائی گفت فرزندى داشتم که مایه حیات من بود آن طفل در جنگ اسحق آباد مفقود شده و خبری از آن معلوم نیست و آن طفل مادری دارد که شب و روز در مفارقت آن طفل مثل بلبل در مفارقت غنچه گل ناله و بیقراری می نماید من چون که شنیده بودم که هر که او را دردی و المی و حاجتی روی دهد پناه به این بقعه عرش در حبه می آورد و قاضی الحاجات حاجت او را روا می نماید لهذا خود را به این مکان کشان کشان رسانیدم و مطلب خود را عرض نمودم عامر بن عبدالله می گوید که دلم بسیار بر او سوخت و دست آن مهجور را گرفتم و او را از آستان عرش آشیان بیرون آوردم و اراده نمودم که او را در آن روز مهمان خود نمایم پس چون که ما از مسجد بیرون آمدیم دیدیم جوان بلند قدی چون سرو آزاد و تازه خط بر عذارش روئیده و جامه مرقعی پوشیده به ما برخورد هومین که چشم آن شخص ترک بر آن جوان افتاد بی اختیار برجست و دست به گردن او انداخت و گریه شوق آغاز نمود و معلوم شد که این جوان همان کسی است که این شخص یک ساعت قبل از این وصال او را طالب بود من تعجب نمودم و گفتم ای پسر حکایت تو چه نحو بوده است و به چه طریق تو در این موضع حال پیدا شدی آن جوان گفت بعد از جنگ اسحق آباد من به طبرستان افتادم و مرا شخص دیلمی تربیت می نمود تا بزرگ شدم به عدد رطب پدر و مادر خود بیرون آمدم و خبر آنها را به هیچ وجه من الوجوه نداشتم تا اینکه جماعتی به مشهد مقدس رضوی می آمدند راه را به ایشان گرفتم و تا به اینجا رسیدم و آن شخص ترک می گوید که یقینم کامل شد به سبب آنچه از صاحب این قبر مطهر و مضجع منور بر من ظاهر شد و بر خود قرار دادم که تا روح در بدن من باقیست از این مشهد مقدس معطر بیرون بروم و زبان حالش گویا به این مقال می سرود از سر کوت خدا را به بهشتم مفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس خداوند عالم جمیع شیعیان و آرزومندان را به مجاورت و زیارت آن سرور عالم مشرف سازد.

## واقعۀ سیم

در کتاب

ص: ۱۴۹

عیون اخبار الرضا (ع) از حکماء رازی که همیشه اوقات هم نشین و رفیق ابو جعفر عتبی بود روایت نموده که می گوید یک زمانی ابو جعفر عتبی مرا به سوی منصور بن عبد الرزاق فرستاد چون بر او وارد شدم روز پنجشنبه بود چون از او اذن گرفتم که به زیارت جناب امام رضا (ع) مشرف شوم منصور گفت بیا گوش کن واقعه که در این آستانه عرش نشابه به جهت من ظاهر شده است که از برای تو نقل نمایم بدان که من در ایام جوانی از جمله متعصبین بودم بر اهل این مشهد مقدس و همیشه اوقات متعرض زایرین می شدم و در راهها بر ایشان سر راه می گرفتم و آزار و اذیت می نمودم و رختها و مالهای ایشان را می گرفتم و همیشه بر ایشان ظلم و تعدی می نمودم تا روزی به عزم شکار بیابان طوس بیرون شدم آهوئی به نظرم جلوه نمودته یوز خود را به صید نمودن آن آهو رها نمودم همین که آن آهو ابواب چاره از چهار جانب بردوی خود مسدود دید عنان عزیمت به سمت بقعه مطهر و مضجع منور آن امام همام که پشت و پناه جمیع انام است نمود و فهمد همه جا متعاقب آهو روان شد همین که آن آهو داخل در آن مکان شد فهد ایستاد و جرات دخول در آن مکان نمود و ماهر چند جد و جهد بسیار نمودیم که شاید یوز آهو را صید نماید ممکن نشد و هر زمانی که آن غزال از آن مکان فیض بنیان بیرون می آمد یوز قصد او می نمود و باز همین که داخل آن مکان می شد ایمن می شد و یوز جرات گرفتن او و دخول در آن مکان نمی نمود و آن آهو به حجره از آن مکان داخل شد و من داخل رباطی که نزدیک به آن مکان بود شدم از ابی نصر سوال نمودم که چنین غزالی که داخل این مکان شد کجا رفت ابی نصر گفت من چنین آهوئی ندیدم پس من داخل همان حجره که آهو رفته بود شدم و پیشکل و اثر بول الو را دیدم و او را ندیدم پس چون که این اعجاز را از آن مفخر اهل راز دیده ملتجی مرقد منور آن حضرت شدم و اعتقاد در حق ایشان کامل شد و نذر کردم که دیگر آزار و اذیت زائرین ننمایم بلکه تلافی مافات نموده در سدد اکرام و اعظام ایشان برایم و آنچه خیر و صلاح ایشانست بجا آورم و بعد از این هر وقت اوامر هولناکی به من روی دهد پناه به مشهد مقدس منور این امام غریب می آورم و حوائج خود را سوال می نمایم و خلاق عالم به برکت این قبر مطهر حوائج مرا روا می نمود و از جناب اقدس احدیت سوال نمودم که به من پسری عطا نماید و خداوند عطا نمود و آن پسر بزرگ شد و چون که در یک وقتی آن پسر کشته شد باز به زیارت آن حضرت مشرف شدم و تمنای پسر دیگر نمودم باز خداوند عالم به برکت آن حضرت پسر دیگر به من مرحمت فرمود و بعد از این من هر حاجتی که داشتم در نزد قبر مطهر آن حضرت از خداوند عالم درخواست می نمودم و حوائج من برآورده می شد اینست آنچه بر من ثابت شده است از برکن این مشهد مقدس و روضه مطهر که بر ساکنان او رحمت باد.

### واقعه چهارم

در کتاب عیون اخبار الرضا مرویست که ابو نصر احمد بن محمد می گوید که در خدمت امیر ابی نصر بن علی بودم و امیر بسیار محبت و نیکوئی می نمود و صحبت مرا گرامی می داشت و چون که اصحاب و منسوبان امیر این امر را فهمیدند به من حسد برداند که چرا امیر مایل است بسیار به من در یک وقتی امیر به من کیسه زری داد که در آن سه هزار درهم بود و مختوم به مهر خود امیر بود و امر نموده بود که آن وجه را به خزانه دار تسلیم نمایم و من از نزد امیر بیرون آمدم و در مکانی که دربانان می نشینند نشستم و کیسه زر را در نزد خود گذاشتم و مشغول صحبت بودم کیسه را از نزد من دزدیدند و هر چند تفحص نمودم از آنها اثری

نیافتم و از برای امیر غلامی بود که او را خطلخ طاش می گفتند و آن غلام در وقت صحبت با من بود و من هر چه تفحص کیسه زر را از جمعی که در نزد من حاضر بودند نمودم گفتند که ما ندیدیم چنین کیسه که تو می گوئی و من می دانستم که ایشان با من عداوت دارند و حسد برده اند و ناخوش داشتم که این امر را به غیر اظهار نمایم که مبادا مرا متهم نمایند زیرا که حاسدین در خومن در نزد امیر سخنان چندی گفته بودند که قریب به این شده بود که محبت امیر بالمره از من برطرف شود و من در فکر شدم که آیا در خصوص این کیسه زر چه چاره نمایم و این مشکل را چگونه دفع نمایم به خاطر آمد که هر وقت از برای پدرم امر مشکلی واقع می شد به روضه عرش درجه امام رضا (ع) می رفت و رفع آن مشکل می شد به برکت آن بزرگوار و من نیز عزم عتبه بوسی آستان ملائیم پاسبان آن سرور نمودم پس داخل مجلس امیر شدم و عرض کردم که اذن دهید بروم به سوی طوس زیرا که شغلی دارم امیر گفت که چه شغل است گفتم غلامی داشتم گریخته و کیسه زری که شما به من دادید مفقود شده و مرا چنین گمان می رسد که آن کیسه را آن غلام برداشته است امیر گفت متوجه شو که در نزد من خاین و بی اعتبار نشوی گفت پناه می برم به خدا که چنین باشد امیر گفت که در خصوص این وجه ضامنی بده که اگر تو نیائی یا وجه به ما نرسد او بدهد گفتم هرگاه بعد از چهل روز نیامدم منزل و ملکی که دارم متعلق به تو خواهد بود و کاغذی به حاکم طوس که ابوالحسن خزاعیست بنویس که جمیع اسباب مرا ضبط نماید و از برای تو بفرستد بعد از این گفتگوها مرا اذن داد و من بیرون شدم و متوجه به جانب مرقد منور معطر ثامن الائمه علیهم السلام شدم و منزل به منزل از مکان جوان کرایه می نمودم تا به مشهد مقدس مشرف شدم و در تحت بقعه عرش درجه مشغول عرض حاجت به درگاه قاضی الحاجات شدم و در بالا سر مطهر آن سرور عرض خود را به این طریق نمودم که مطلع شوم که کیسه زر در کجا است در این اثنا مرا خواب در ربوده رسول خدا را در خواب دیدم که فرمودند برخیز که خلاق عالم حاجت تو را روا نمود من بر خواستم و تجدید وضو نمودم و نماز بسیار نمودم و باز مرا خواب در ربود به خدمت حضرت رسول خدا مشرف شدم به من فرمودند که آن کیسه زر اخلخ تاش برداشته و در خانه خود در جایی که آتش می افروزند در زیر آن پنهان نموده است و مهران هنوز بر آن کیسه باقیست من از خواب برخوادم و حمد و ثنای الهی نمودم و عتبه مبارک به آن جناب را بوسیدم و برگشتم هنوز سه روز دیگر از چهل روز باقی مانده بود که به نزد امیر آمدم و گفتم الله الحمد که حاجت من برآورده شد امیر گفت الحمد لله بعد از نزد بیرون آمدم و تغییر لباس نمودم و ثانیاً به مجلس امیر عود نمودم امیر گفت کجا است کیسه زر گفتم آن کیسه زر در نزد خطلخ طاش غلام شما می باشد گفت از کجا می گوئی این را گفتم از رسول خدا (ص) که مرا خبر داده است در بالای سر مطهر حضرت امام رضا وقتی که در خواب بودم به محض این سخن اعضای امیر مرتعش شده امر نموده که خطلخاش را حاضر نموده و به او گفت که کجا است آن کیسه زر برو و بیاور آن غلام انکار نموده و گفت خبری از آن کیسه زر ندارم و آن غلام از جمله عزیزترین غلامان امیر بود در آن حال امیر او را تهدید به ضرب و شتم نموده من گفتم ای امیر احتیاج به اینها نیست پیغمبر خدا (ص) مرا خبر داده از مکانی که در آن کیست در آنجا است امیر گفت در کجا است گفتم در جایی که آتش در زیر آن می افروزند پنهانست



و هنوز مهر امیر بر سر آن کیسه باقیست پس امیر مرد ثقه را فرستاد که آن موضع را شکافتند و آن کیسه را بیرون آوردند در حالتی که هنوز مهر امیر بر آن بود همین که چشم او بر آن کیسه زر افتاد گفت ای ابانصر من قدر و مرتبه تو را هنوز نشناخته بودم و بعد از این در اکرام و اعظام و نیکوی تو زیاد خواهم من کوشیدم و هرگاه می دانستم تو به مشهد مقدس مشرف می شودی دانه خود را به تو می دادم که سوار شوی و به مشقت واقع نشوی ابونصر می گوید بعد از این مقدمه ترسیدم که اتراک به من حسد برند و مرا ضایع و خانه نشین سازند پس اذن از امیر گرفتم و به سوی نیشابور آمدم و در دکان خود نشستم و انجیر فروشی می نمودم و به همان قناعت می نمایم تا به این وقت و لا قوه الا بالله.

## واقعہ پنجم

ایضاً در کتاب عیون اخبار الرضا منقولست که ابی نصر مودب می گوید که شبی وادی سناباد را سل گرفت و در آن اوان وادی بلندتر از آن نبود از مشهد مقدس و سیل روی به جانب مشهد مقدس آمد و همین که سیل نزدیک به مشهد مقدس شد من ترسیدم که مبادا سیل مشهد مقدس را خراب بنماید پس دیدم که جمیع آن آبها در مکانی که نزدیک به مشهد مقدس رضوی بود فرو رفت و قطره داخل در مشهد نگردید و مثل حایر حضرت امام حسین (ع) آب جرات دخول در آن مکان شریف ننمود و قناتی بود در بلندی آن وادی که جمیع آبها در ان قنوات فرو رفت مؤلف گوید که از بعضی از علمای عظام شنیدم که در شرح عیون اخبار الرضا (ع) منقولست که از احادیث چنین معلوم می شود که از جمله خواص ارض مقدس رضوی این است که خداوند عالم بلیه سیل و طاعون را به سبب شرافت آن ارض اقدس از این مکان برداشته است و حدیثی که شیخ طوسی ره در تهذیب نقل نموده که در ایام طوفان چهار موضع را خلاق عالم از غرو محافظت نموده که یکی از آن چهار موضع از من طوس است مویده بعضی از این مقالست واقعہ ششم نیز در کتاب عیون اخبار الرضا منقولست که ابونصر مؤدب نیشابوری روایت نموده است که علت شدیدی بر من وارد شد به خدی که قادر بر تکلم صحیح نبودم به قلبم چنین گذشت که پناه به درگاه حاجت روای امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا برم و شفای درد خود را از آن حضرت طلب نمایم پس بر حمار خود سوار شدم و قصد مشهد مقدس نمودم و زیارت نمودن آن جناب را در بالای سر مطهر آن حضرت ایستادم و دو رکعت نماز به جا آوردم و سجده طویلی نمودم و در حالت تضرع و مناجات شفیع خود نمودم صاحب قبر را و از جناب اقدس احدیت درخواست نمودم که عافیت دهد مرا از این مرض و این گره را از زبان من بگشاید در تضرع و دعا بودم که در سجده مرا خواب در ربود پس در خواب دیدم که گویا مرقد منور آن جناب شکافته شد و از میان قبر مرد گندم گونی بیرون شد و نزدیک من آمد و گفت ای ابونصر بگو لا اله الا الله به اشاره گفتم که چگونه بگویم و حال اینکه زبان من بسته شده و قادر بر تکلم نیستم پس آن شخص صیحه بر من زد و گفت مگر منکر می شوی قدرت جناب احدیت را بگو لا اله الا الله پس باز شد زبان من و گفتم لا اله الا الله و پیاده به مکان خود برگشتم و پیوسته لا اله الا الله می گفتم و زبان من همیشه گویا بود و بعد از آن زبان من هرگز نگرفت از برکت آن امام مظلوم واقعہ هفتم نیز در کتاب عیون اخبار الرضا مرویست که محمد بن عبدالله هروی می گوید که در مشهد مقدس مطهر رضوی حاضر بودم که شخصی از اهل بلخ با غلام خود

داخل آستانه عرش درجه آن سرور شد آن شخص در بالای سر مطهر آن حضرت مشغول دعا و تضرع و مناجات با قاضی الحاجات و غلام او در پائین پای مبارک مشغول تضرع و ابتهاج به درگاه قادر ذوالجلال گردید پس چون هر دو از نماز فارغ شدند به سجده در افتادند و سجده طولی نمودند پس اول آن مرد بلخی که آقای غلام بود سر خود را از سجده برداشت و غلام خود را طلبید غلام به فرموده آقا عمل نموده سر از سجده برداشت و به نزد آقای خود شتافت و گفت لبیک ای مولای من آقا به غلام خود گفت می خواهی تو را آزاد نمایم لوجه الله غلام گفت بلی مقصود عیر از این ندارم آقا گفت تو را در راه خدا آزاد نمودم و فلانه کنیز خود را که در فلانه مکانست به نکاح تو در آوردم و او را نیز آزاد نمودم در راه خداوند عالم و صدق او رات در ذمه خود قرار دادم و فلان ملک یا با غرابر شما یا بر اولاد شما تعاقبوا و تناسلوا وقف مؤبد و حبس مخل نمودم به شهادت همین امام که در حضور فیض منظور او می باشیم آن غلام نظری به مرقد حضرت امام رضا (ع) که منبع کرم و احسان و پناه بی پناهانست نمود و گریه شوق بی اختیارش نمود و گفت قسم به خداوند عالمیان و به این امام که ضامن غریبانست سوال نمودم در سجده مگر همین حاجت را از خداوند منان و همین دم روا شد نظم کس در این در که نیامد باز گردد ناامید گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست.

### واقعه نهم

در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) منقولست که علی بن الحسن می گوید که من در مرو بودم مردی از اهل مصر را که اسم او حمزه بود ملاقات نمودم و آن مرد از برای من نقل نمود که من از ولایت مصر به عزم زیارت امام رضا بیرون آمدم وقت غروب آفتابی بود که وارد آستان عرش ایشان آن جناب شدم و زیارت نمودم و به منتهای آمال و آرزوی خود رسیدم و مشغول نماز شدم در آن وقت به غیر از من زائری نبود او برای آن سرور همین که نماز عشا را بجا آوردم خادم آن آستان عرش نشان به من فرمود برخیز که می خواهم در آستانه مقدسه را ببینم من گفتم که از ولایت بعید آمده ام و حاجتی در بیرون ندارم بگذار که امشب در خدمت آقای خود مجاور باشم و حوائج خود را عرض نمایم آن خادم مرا گذاشت و در را بست و به عقب کار خود رفت و من در آن روضه مطهره ماندم و مشغول تضرع و گریه شدم به مقتضای اینکه نظم چون به بزم دوست خواهی رفت تنها خوشتر است گر دلیل راه خواهی اشک شبها بهتر است شروع به گریه نمودم لکن چون تازه از راه رسیده بودم سر خود را در بالای زانوی خود گذاشتم که ساعتی استراحت نمایم بعد از آنکه سر خود را از بالای زانوهای خود برداشتم دیدم که در دیوار مقابل روی من دو بیت این قسم نوشته است من سره ای یری قبر ابرءیته یفرج الله عن زاره کربه فلیات ذا لقبران الله اسکنه سلاله من بنی الله من منتجبه من از جای خود بر خواستم و شروع در نماز و راز و زاری نمودم تا نزدیک سحر شد و رو به قبله نشستم به طریقی که در اول نشسه بودم و سر خود را بر زانوهای نهادم همین که سر خود را برداشتم بر دیوار هیچ ندیدم و آنچه، اول دیده بودم تر و تازه بود که گویا همین ساعت نوشته بودند و در همان مکان مقدس بودم همین که صبح شد در آستانه مقدسه را گشودند و من به عقب کار خود رفتم واقعه دهم نیز در کتاب عیون اخبار الرضا مرویست که محمد بن عبدالله کوفی که حاکم نوقان بود می گوید که دو نفر به رسالت بعضی از سلاطین از ری به سوی نضر بن احمد به بخارا روانه شادند و یکی از این دو نفر از اهل قم بود و بسیار متعصب بود و دیگری شیعه و

و از اهل راز بود پس چون که این دو نفر به شهر طوس رسیدند شخص رازی که شیعه بود به آن شخص قمی گفت که بیا اول برویم به زیارت حضرت امام رضا (ع) مشرف شویم و بعد به جانب بخاری روانه شویم آن شخص قمی گفت پادشاه ما را به رسالت بخاری فرستاده است از برای ما خوب نیست که به کار دیگر مشغول شویم تا اینکه از امر پادشاه فارغ شویم پس به بخاری روانه شدند و آنچه مقصود بود به عمل آوردند همین که در مراجعت به مقابل شهر طوس رسیدند باز آن شخص رازی به قمی گفت که بیا به زیارت جناب ثامن الائمه مشرف شویم قمی باز قبول نکرد و در جواب او گفت وقتی که از قم بیرون آمدم ستنی بودم نمی خواهم وقتی که برگردم رافضی باشم آن شخص رازی از شوق حضور مرقد منور آن حضرت بی اختیار شده بود امتعه و اموال و مال خود را به او سپرد و بر حمار خود سوار شده متوجه آن بقعه عرش درجه گردید و به منتهای آرزوی خود رسید همین که شب در رسید به خادم مرقد منور آن سرور عالم التماس نمودم که امشب من در این مکان فیض بنیان بگذار و کلید این آستانه را که بهتر از کلید بهشت غیر سرشت است به من تسلیم نما خادم التماس مرا قبول نموده و در را بست و کلید را به من تسلیم نمود و رفت مؤلف گوید گویا در آن زمان مردی موافق این روایت خادم قبر بوده ولیکن موافق روایت کشف الغمه زنی خادمه قبر آن سرور بوده باری آن شخص رازی به توجه تمام و شوق مالا کلام پروانه وار برد و ضریح مقدس آن شمع محفل هدایت می گردید و زبان حالش گویا مترنم این مقال بود نظر زایران روضه ات را برد رخلد برین می دهند او از طبتم فادخلوها خالدین باری بعد از آن در بالا سر مطهر آن سرور مشغول تضرع و نماز شد آنچه خدا می خواست و بعد از آن مشغول تلاوت قرآن شد و از اول قرآن آنچه تلاوت می نمود آواز دیگر می شنید که با او موافقت می نمود آن شخص می گوید من قطع تلاوت قرآن نمودم و از جای خود برخاستم و اطراف بقعه عرش درجه را گردیدم کسی را نیافتم پس دو مرتبه به مکان خود برگشتم و مشغول تلاوت گردیدم از اول قرآن باز مثل اول شنیدم که با من در تلاوت قرآن موافقت می نماید پس اندکی آرام گرفتم و خوب گوش فرا دانستم مه بیابم این صوت دلربا و قرائت روح افزا که کلیم الله در آرزوی سنیدان بی صبر و بی قرار است از کجا است شنیدم از مرقد منور آن کلام الله ناطق است پس من بی تابانه از شوق استماع آن صوت مشغول تلاوت شدم تا به آخر سوره مریم رسیدم همین که به این آیه وافی هدایه رسیدم که یوم یحشر المتقین الی الرحمن و فداً استماع نمودم که از مرقد مطهر منور چنین قرائت بلند شد که یوم یحشر المتقون الی الرحمن و فدا و یساق المجرمون الی جهنم و رداً بعد از ختم قرآن که صبح طالع شد من به قریه نوقان آمدم و از قراء آن مکان از این قرائت سوال نمودم پس گفتند این کلام از جهت لفظ و معنی خوبست و لکن ما در قرائت هیچ یک از قراء ندیده ایم بعد از آن به نیشابور آمدم و از قراء آن مکان سوال نمودم باز کسی جواب نداد تا اینکه به شهر ری رسیدم و از بعضی از قراء سوال نمودم و گفتم کیست که قرائت نموده است یوم یحشر المتقون الی الرحمن و فداً و یساق المجرمون الی جهنم و رداً گفتند که تو از کجا این قرائت را شنیدی گفتم احتیاج دارم به سوی این قرائت ایشان گفتند که این قرائت رسول خداست موافق روایت اهل بیت اطهار (ع) بعد از آن مبالغه در سبب پرسیدن من نمودند قصه خود را به تمام از برای ایشان نقل نمودم و اعتقاد ایشان کامل شد در صحت این قرائت مؤلف

گویند که آنچه از تتبع کتب اخبار ظاهر می شود این است که سه بزرگوار بعد از رحلت از این دنیای غدار تکلم به قرائت قرآن نمودند یکی جناب پیغمبر (ص) بود که در وقتی که اشقیای امت حضرت امیرالمؤمنین را به مسجد پیغمبر (ص) آوردند که بیعت نماید با خلیفه اول همه مردم دیدن که دستی از قبر مطهر پیغمبر بیرون آمد و این آیه را تلاوت نمود بر سبیل عتاب به ابی بکر اکفرت بالذی خلقک من تراب و همه شناختند که دست آن سرور و صدای مبارک آن سرور است اعنی فخر بشر حضرت پیغمبر (ص) یکی دیگر حضرت امام حسین (ع) که سرانور آن سرور در مواضع بسیاری چنانچه در تحفه الحسینیه نقل نموده ام تلاوت قرآن نمودند و دیگری حضرت امام رضا (ع) بود چنانچه در این حدیث ذکر شد.

## واقعه یازدهم

صدوق باز در عیون اخبار الرضا نقل نموده که محمد بن عمر نوقانی می گویند که در یک شب بسیار تاریکی من در مکان بلندی از نوقان خوابیده بودم چون پاسی از شب گذشت از خواب بیدار شدم نگاه به سمتی از سناباد که بقعه منور و مرقد مطهر جناب امام رضا بود نمودم نور بسیاری اطراف و جوانب آن مکان را فرا گرفته بود گویا آن ارض اقدس و مشهد مقدس وادی طور یا محل بروز حور و قصور شده و لمعات و اشراقات نور بر ساحت آن وادی چنان پرتو افکن شده بود که گویا خورشید عالم تاب در آن مکان نزول نموده بود و من پیش از این در امامت آن سرور عالمیان شکی داشتم و علمی به حقیقت آن منبع حق الیقین نداشتم پس به مادر خود که از جمله مخالفین و معاندین بود اظهار نمودم که ای مادر نگاهی به جانب سناباد نما و سینه سینا را معاینه مشاهده نما مادرم که خاکش بدهن باد به من گفت ای فرزند این از اعمال شیاطین است و به آنها فریفته مشو شب دیگر که از شب گذشته ظلمانی تر و سیاهی آن از تیرگی قلب مخالفان تیره تر بود باز نگاهی به آن بقعه مطهر نمودم و دیدم باز آنچه در شب گذشته دیده بودم حافظ از فروغ روی او بر ما گذشت ز آتش طور آنچه بر موسی گذشت و لمعات و اشراقات نور از جانب مرقد منور آن جناب چنان درخشندگی می نمود که چشم را خیره می کرد و آن مکان مقدس گویا قطعه نوری شده بود من از ملاحظه این عظمت و جلال شروع به حمد باری تعالی نمودم و اعتقاد من مضاعف شد پس در آن وقت متوجه آن بقعه مطهره شدم دیدم که در آستانه عرش نشانه بسته است گفتم ای خداوند عالم هرگاه صاحب این مرقد برخواست این در بسته را برای من بگشا پس دست به در زدم دیدم که در باز شد پس به قلبم چنین گذشت که شاید اول بسته نبود بعد ثانیاً چنان بستم که به جز کلید چیز دیگر گشوده نشود بعد از آن عرض کردم که ای پروردگار من هرگاه صاحب این قبر بر حق است این در بسته را برای من بگشا به دست خود اشاره نمودم در باز شد و داخل آستانه عرش نشانه شدم و زیارت نمودم و نماز به جای آوردم و بصیرت من به آن جناب زیاده شد پس من بعد از این در هر شب جمعه از نوقان به زیارت این مکان امن و امان مشرف می شدم تا به این زمان.

## واقعه دوازدهم

در کتاب عیون از بعضی اصحاب حدیث روایت نموده که شخصی ودیعه در نزد شخصی گذاشت و آن ودیعه را در مکانی دفن نمود و مدتی گذشت آن شخص موضع دفن آن ودیعه را فراموش کرد پس چون که صاحب آن ودیعهس آمد مطالبه امانت خود نمود آن شخص متحیر شد هر چند خواست عذر بسیار بر او مسجل نماید آن شخص قبول نکرد و او را متهم نمود آن شخص می گویند من مهموم و مغموم شدم دیدم جماعتی متوجه طوس شدند و قصد زیارت امام رضا دارند من به ایشان

روان شدم

ص: ۱۵۵

و داخل آن بقعه مطهر شد و بعد از فراغ از زیارت و دعا و نماز به درگاه جناب اقدس احدیت عرض نمودم که مرا به جانب آن ودیعه راهنمایی نمائی نماید که از آن اتهام خلاص شوم پس گویا دیدم مثل کسی که در خواب کسی را ببیند به من فرمود آن ودیعه در فلان موضع است پس من برگشتم و صاحب ودیعه به سوی من آمد و او را راهنمایی نمودم به همان مکانی که در خواب دیده و به من فرموده بودند پس صاحب آن ودیعه آن مکان را شکافت و مال خود را به همان طریقی که مهر کرده بود بیرون آورده آن مرد بعد از این واقعه مرد مرا ترغیب و تحریص می نمود به زیارت آن حضرت و این حکایت را همیشه نقل می نمود مؤلف گوید که در این سال که هزار و دویست و هفتاد و هشت از هجرتست بر خوردم به نسخه معتبری در بیان معجزات و احوالات حضرت امام رضا (ع) که مفصلاً بیان شده بود و در سال هزار و صد و سی و پنج تالیف گردیده مسمی به وسیله الرضوان و مؤلف این کتاب شمس الدین محمد بدیع ابن ایطالب رضوی که یکی از سرکشکان آن آستان ملایک پاسبان بوده وقایعات بعد از رحلت آن سرور را که در عصر او یا قریب به آن به ظهور رسیده بوده و بر او معلوم و قطعی بوده در آن کتاب ثبت نموده بودند و چون آن سید بزرگوار از جمله اجلا- و معتمدین و در احوال هر یک از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین کتابی مثل وسیله الرضوان تالیف فرموده و متون اخبار را نقل نموده بودند و ضبط آن را درست یافتم لهذا تمام آن وقایعات را به عبارت نقل نموده ملحق به این نسخه شریفه نمودم تا باعث روشنائی چشم محبان و مزید اعتقاد شیعیان به آن سرور عالمیان شود بدان که در کتاب مزبور نقل نموده که حقیر جامع این ساله تخمیناً چهل و پنج سال عمر دارم و قریب به صد و پنجاه نفر بلکه زیاده در بادی حقیر از کور و شبل و کنک شفا یافته اند و شیخ بزرگوار شیخ حر عاملی نقل نمود که بسیاری از معجزات و امور غریبه را خود ملاحظه نمودم و ملا محمد شریف طبیب خادم چند معجزه نقل نموده و گفته که در سال هزار و صد و یازده از روز شنبه هفتم ذی الحجه تا روز بیست و سیم شهر مذکور بیست سه نفر یا بیست و چهار نفر از مرد و زن و کور و شل و کنک در روضه عرش درجه آن سرور شفا یافتند و یک نفر کور در آخر ماه مذکور شفا یافت باری آن سید بزرگوار وقایعات بسیاری از آن سرور اخبار در آخر کتاب مذکور نقل نموده که بعد از دفن آن جناب در آن روضه فیض آثار به ظهور رسیده و مشهود ناظرین شده چون حقیر پاره از آن معجزات و کرامات را سابقاً از کتاب عیون اخبار الرضا و غیره نقل نموده بودم لهذا به ذکر یکصد و چهار واقعه از وقایعات و کرامات آن سرور عالم در این مقام اختصار نمودم. واقعه اول شیخ بزرگوار شیخ محمد حر در کتاب خود نقل نموده که در حدت بیست و شش سال که در آن ارض مقدس مجاور بودم بسیاری از آثار غریب را مشاهده نمودم و از آن جمله آن است که در جوار ما شخصی دختر گنگی داشت روزی آن دختر به زیارت قبر آن حضرت مشرف گردید نزد قبر آن حضرت مشرف گردید نزد قبر آن حضرت مرد نیکو هیئتی را دیده نشست است و چنین یافت که او حضرت امام رضا (ع) بوده باشد پس آن حضرت به او خطاب کرد که چرا حرف نمی زنی فوراً آن دختر به سخن آمده متکلم شد و علت گنگی از آن زایل گردید مؤلف گوید که در خصوص المعجزات به خط خود آن بزرگوار دیدم که این اشعار را در این مقام خطاب به آن دختر نموده فرمودند نظم یا کلیم الرضا علیه السلام و علیک السلام و الاکرام کلینی عسی اکون کلیماً لکلیم الرضا علیه السلام اصباک اصطباه ام حسنک البارح

مما یصبو الیه الامام ام اسرما الاعجاز فیک و هذا الوجه اقوی من غیره و السلام و نیز فرموده که لیس فی خواطری انی دعوت فی هذا لمشهد و طلبت فیہ من الله تعالی حاجه الا و قضیتها الی الحمد لله و تفصیل ذلك تضحی عنه المجال و یطول فیہ المقال و لذلك اکتفیت بالاجمال و اقعہ دوم چون این حقیر از جمله ماتم داران حضرت امام حسینم و سی سال شده که توفیق این امر یافته و سیاه نمودن در و دیوار خانه را حقیر در این شهر رواج داده امک و از آن تاریخ آیین بستن از میان مردم گمشده و جمعی از متوطنین این ارض مقدس مکرر ائمه اطهار را در خواب دیده اند که آن بزرگواران به این نحو که ماتم داری را تحسین فرموده اند که فلانی خوب وضعی ماتمداری می نماید و مردم از مشاهده تابع او گردیده خوب وضعی ماتم داری می کنند اتفاقاً در شبی از ایام محرم با جمعی از فضلا و صلحا نشستہ بودم و احادیث و خوابها در باب فضل و لوای ماتم داری و مرثیه گویان امام شهید مذکور می شد تا به حرف مولانا محتشم کاشی رسید که جمعی خواب دیده اند که مرثیاتی او به درجه قبول رسید و حقیر نیز چند بند از مرثیه گفته بودم گریه بسیاری کردم و از جناب مولای غریبان استدعا نمودم که ای مولا چه شود من خاکروب آستان شمایم و قریب به سیصد سالست که آبا و اجداد من خدمت این استان کرده اند و ما را از جمله اولاد شما می شمرند چه شود اگر این چند بیت که گفته ام به درجه قبول رسد و باعث نجات آخرت من گردد و گریه بسیار کردم و خوابیدم اتفاقاً در خواب دیدم که به زیارت امام رضا (ع) رفته ام و در درب طلا ایستاده بودم و دعای اذن دخول می خواندم دیدم جمعی در برابر روی مبارک در پیش ضریح منور ایستاده بودند سه نفر به سرعت پیش آمدند که بیا امام تو را می طلبد من به سرعت رفته در برابر ضریح مبارک ایستاده سلام کردم خطاب به این حقیر فرمودند که بخوان مرثیه که گفته این حقیر تامل می کردم که کدام بند را بخوانم ناگاه بند قافیه کربلا بر زبانم جاری شد و خواندم و گریه بسیار کردم از بسیاری گریه از خواب بیدار شدم و اول همان روز به زیارت آن حضرت مشرف شدم دیدم که ملا نصر الله مؤذن در دارالحفاظ در برابر روی مبارک ایستاده همین بند را می خواند گریه بسیاری کردم و یقینم حاصل شد که به درجه قبول رسیده و هر چند مناسب این دعا نبود که در این مقام نوشته شود بنابراین چون زمان شروع به بعضی معجزات اتفاق افتاد که در ماه محرم سنه ۱۱۲۳ بود لهذا همان بند در این مقام نوشته شد

ای چرخ خونفشان که به میدان کربلا \*\*\* در هم شکسته پیکر سلطان کربلا

واحسرتا که نخل برومند دین شکست \*\*\* از تند باد صرصر طوفان کربلا

خون ریخت آسمان چه بدیدند اهل بیت \*\*\* صیدی به خون طپیده به میدان کربلا

از تیر و تیغ و نیزه نمودند کوفیان \*\*\* در خوان غم ضیافت مهمان کربلا

بر خواست آه و ناله جانسوز از حرم \*\*\* قاسم چه کرد روی به میدان کربلا

کشتند از فرات چه سراب شامیان \*\*\* دادند آب تیغ به همان کربلا

ماندند جمله پرده کیان بنی ز ظلم \*\*\* تنها ز خویش و قوم بهمانان کربلا

از چشم اشکبار یتیمان اهل بیت \*\*\* شد رود خون روان به بیابان کربلا

از صرصر حوادث این چرخ بیمدار\*\*\* خاموش گشت شمع شبستان کربلا  
نزدیک شد که قطع شود رحمت خدا\*\*\* تا شد جدا از تن سر سلطان کربلا  
روزی که گشت دامن اشاره ز خون\*\*\* زد چاک دشت دهر گریبان کربلا  
هر لاله که سرزند از خاک آن زمین\*\*\* دارد به سینه داغ شهیدان کربلا  
چون شمس یاد تشنه لب کربلا کند\*\*\*

ص: ۱۵۷



واقعه سوم ملا محمد باقر خادم ولد حکیم شریف نقل کرده که شمعهائی که تا صبح در روضه مبارکه می شود و در شب در گوشها گذاشته می شود نصف شب شمع کج شده و از شمعدان افتاده بر روی غالی و نمد و نسوخته بود با وجود اینکه آن شمع تمام سوخته بود و مکرر این واقعه را نقل می کنند و خود هم دیده ام این واقعه را واقعه چهارم روئیدن چند بوته کبر است از گنبد مبارک که این امریست غریب و عجیب که گنبد مبارک از گچ و آجر است و خشت مس که روی آن را مطلا نموده و نصب نموده و ما بین خشتهها فرجه ندارد و چندین سال شد که هر ساله سبز می شود و کبرهای آن را می چینند و برای سرکار نواب اشرف اعلا- در شربت خانه سرکار فیض اثار ترشی می پزند و به جهت تبرک باردوی معلی می فرستادند و چندین سالست که بدان منوالست و دوست و دشمن ملاحظه این امر غریب می نمایند که حال تحریر که سنه ۱۳۰۵ باقیست. واقعه پنجم روئیدن گل نرگس است که در السنه وافواه خواص و عوام مشهور و نزدیک به جده تواتر است با وجود اینکه فرجه در میان خشتهها نیست روئیده بود در آن عصر و همه کس دیده و به نظم آورده اند و اگر کسی انکار این نماید ظاهراً از راه تعصب دینی باشد. واقعه ششم آن است که خالصای استرآبادی آن را به نظم در آورده در وقتی که انوشه ملعون استرآباد در اتاقت نموده بود پیرزنی بود و دختری داشته صاحب جمال آن را نیز اسیر کرده بودند و پیر زن آنچه داشته به مردم داده که شاید تفحص کنند و خبری از او بیاورند بعد از نومیادی از هر طرف رو به روضه رضا که قبله حاجات و کعبه مرادت خاص و عام نموده بعد از زیارت و عرض مدعا گفت یا امام فرزند خود را از تو می خواهم تو ضامن غریبانی و من و دخترم هر دو غریب می باشیم اتفاقاً دختر را باور گنج برده بودند و از آن جا به بخارا و از آن جا به بلخ و فروخته بودند و از آنجا بسند و از آنجا به هند و در هند شیعه متقی بوده که همه وقت زایران امام و غریبان را یاری و اعانت بسیار می کرده در خواب دیده بود که در دریا افتاده و مشرف بر هلاکت شده ناگاه دید که دختری در کنار دریا ایستاده در نهایت جمال دست او را گرفته به سعی بسیار از غرقاب هلاکتش بیرون آورد و همیشه در این اندیشه بود تا روزی خبر آوردند که تاجری آمده از بلخ و متاع بسیاری دارد خواجه مذکور آمده و پاره متاع خرید و دختر مذکوره را به او نمودند که به خردان ناگاه چشم خواجه بر همان دختری که در خواب دیده بود که او را از آب بیرون آورده افتاد در حال آن دختر را خریده به خانه برد و آنچه لازمه محبت و مهربانی بود درباره او به عمل آورد چون خواجه عصمت او را بدید احوال از او پرسید گریه بسیاری کرد و گفت من از جمله اسرای استرآبادم و کنیز نیستم خواجه گفت من پسر دارم هر کدام که خواهی تو را به آن عقد کنم گفت مرا به کسی عقد کن که مرا به خراسان برد خواجه به پسران خود گفت هر کدام به خراسان می روید این دختر را به شما می دهم پسر بزرگتر قبول کرد و دختر را به او عقد بستند و روانه خراسان شد بعد از طی منازل به عتبه بوسی امام همام حضرت امام رضا (ع) مشرف شدند و خانه گرفتند نزدیک صحن در خیابان ناگاه آن دختر بیمار شد و پسر خواجه به روضه مقدسه آمده به حضرت نالید که بیماری دارم و بدار الشفا آمدم و بعد از عرض از مدعا از روضه منوره بیرون آمده در راه به پیره زالی برخورد به او گفت ای مادر بیماری دارم و غریبم به دوستی شاه خراسان بیا به خانه ما شاید

علاجی توانی کرد از برای ما پیرزن قبول کرد آمد تا به خانه پسر خواجه و چون پیش آن بیمار آمد دختر خود را دید بشناخت و همگی به برکت آن امام به مراد خود رسیدند و شکر نعماء الهی را بجا آوردند. واقعه هفتم ملا محمد شریف طیب خاتون آبادی نقل می کند که در روز شنبه چهاردهم شهر محرم الحرام مطابق شهور سنه سبع و ماه بعد الالف آن حردم سمت قندهار که مدتی قبل از این جماعت حرامی اموال او را ابرده و زخم منکری بر کتف او زده بودند و دست او به این سبب دوته شده بود که راست نمی شد و حرکت نمی کرد الا یک انگشت یار و انگشت او که اندک حرکتی از آن ظاهر می شد شفا یافت و در سنه مذکوره چندین نفر دیگر به معجزه حضرت علی بن موسی الرضا (ع) شفا یافتند که در سنه مذکوره واقع شد از آن جمله این است که صلاحیت شعار ملا محمد باقر ولد حکیم محمد شریف نقل کرد که والد مرحوم این داعی بر روی پای او ماده سلعی به هم رسیده به بزرگی خریزه و نمی توانست چاقشور و کفش پیوشد و مدت‌های مدید بود که او را از راه رفتن عاجز گردیده بود دو ماده بود که در معالجه محتاج به بردن و شکافتن بود و در آن خطر عظیم داشت تا آنکه به خواطرش آمد که این می باید به معجزه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام شفا یابد شبی در خواب دید که حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا (ع) را که آن حضرت فرموده اند که شفای این آزار به ما نسبت دارد این را رجوع به جد مظلوم حضرت سید الشهداء (ع) نما از این رویا بسیار مشعوف شدن و اراده زیارت عتبات عالیات کرده از بابا قدرت روانه طرق شدیم و همان شب در طرق خوابیده علی الصباح که برخواست اثری از آثار آن ماده نبود گویا هرگز پای او آزاری نداشته و دیگر تا حیات باقی بود هرگز اثری از آن ظاهر نشد. واقعه هشتم ملا محمد باقر که از جمله صلحا است نقل نموده که روزی قدری مسکه گرفته بودم که در خانه آب کنند از جماعت اکراد التماس بسیار کردم که چون قیمت آن را حاضر نداشتم فردا بگیرد و روانه ولایت خود شود و هر چند سعی و کوشش نمودم در آن روز قرض به هم نرسید همان شب کشیکم بود در نهایت اضطراب به خدمت حضرت (ع) مراتب را عرض نمودم و گفتم یا مولا خادم آستانه مقدسه توام و در مانده ام و از تو می خواهم ادای قرض خود را تا آنکه طرف سحر که خدمت سر شمع می کردم چون به بالای سر مبارک رسیدم و شرفه مبارک ضریح مقدس را برداشتم که سر شمع گرفته شود دیدم که قدری پول در اندرون شرفه است آنها را برداشتم و بعد از آنکه شمردم چهار هزار به صد دینار کم بود موافق قیمت مسکه بی زیاده و نقصان بود شکر الهی و حضرت ائمه معصومین (ع) نمودم. واقعه نهم شفا یافتن چشم کلبعلی نام مرد اردبیلی که شعر او را مفصلا به نظم در آورده اند در سال سنه ۱۱۵ واقع شده و جمع کثیری از خدمه و سکنه این ارض مقدس نقل کرده اند که بعد از آنکه نایبنا شده شب جمعه در خواب دیده بود که فرمودند به طوس برو که علاج چشم تو آنجا می شود و بعد از آمدن شب نهم شهر ذی الحجه چشم او شفا یافت و روشن شد و حضرت امام رضا (ع) در خواب دیده بود که دست مبارک خود را بر چشم او مالیده دعا کرده بود و یازده نفر دیگر با آن حضرت بوده همه آمین گفته بودند و این نقل طول بسیاری داشت به همین قدر اکتفا شد. واقعه دهم فضیلت و سیادت و افادت پناه میر علینقی اردبیلی نقل نموده که مردی بود ملا عبدالباقی شیرازی در نجف اشرف مجاور و به زیارت حضرت امام رضا (ع) آمده و خرجی نداشته به خدمت آن سرور عرض کرده بود که یا حضرت خرجی

ندارم و زایر توام و هر روز سه شاهی خرج من است و استدعا دارم که این وجه به من برسد بعد از عرض این مدعا ملای مذکور گفته هر روز که از خواب بیدار می شدم سه شاهی در طاق خانه خود می دیدیم برداشته خرج ما یحتاج خود می نمودم تا حین فوت او بدین منوال بود واقعه یازدهم مولانا محمد معصوم یزدی که از جمله صلحا و معتمدین در مشهد مقدس رضوی ساکن بود نقل نمود که نوبه غیبی و تب لازمی به هم رسانیده بودم در کمال شدت و هر چند مداوا کردم فایده نکرد روزی در خانه بسیار سردی خوابیدم در عالم رویا چنین مشاهده نمودم که شخصی بسیار نورانی قدسی شمایی روحانی به من می گوید که چرا از آنچه در فلان حجره در صندوقچه است بر بدن خود نمی مالی گفتم کدام حجره فی الحال حجره منقشی بی آوردن کتبی در نظر حاضر شد در این اثنا از خواب بیدار شدم و از شدت آزار از آنچه در واقعه دیده بودم غفلت نمودم و از بسیاری الم و حرارت آه و ناله می کردم پس در این وقت صالحه مخدره والده ماجده ام آمد و چون مرا بدان حال دید گفت ای فرزند از لطف الهی مایوس مباش چرا در این عرض مدت از غبار ضریح با ترویج بر بدن خود نمالیده گفتم ای مادر آن غبار شریف در کجا است و چرا نمی آوری و مرا از رهگذار این آزار خلاصی نمی دهی در لحظه رفت و صندوقچه آورده و آن را گشوده و قدری غبار ضریح بیرون آورد و به من داد از او گرفتم و بر سر و رو و سینه خود مالیدم و خوابیدم بعد از ساعتی از خواب بیدار شدم خود را در کمال و سبکی و صحت یافتم و عرق بسیاری کرده بودم و دفعه بالکلیه آزارم بر طرف شد به برکت آن غبار معطر منور و بر خواسته به زیارت آن حضرت مشرف شدم و شکر الهی بجا آوردم. واقعه دوازدهم فضیلت پناه مذکور نقل نمود که بر حقیر ثابت شد که شخصی از فضلا که در بلسده اصفهان ساکن بوده نقل کرد که در عهد شباب در خدمت والد ماجد خود با تمام اهل بیت به زیارت حضرت امام رضا (ع) آمدم و بعد از چند روز توقف اراده رفتن وطن مالوف نمودیم و جاریه داشتم که بر بالای حدقه یک چشم او لکه افتاده بود و جایی را نمی دید به خدمت آن حضرت آمده استدعای رفع آزار از جناب آن حضرت نموده و سر خود را بر عتبه ضریح گذاشته بود او را سنه دشت داده بود جمال با کمال آن حضرت را در خواب دید که انگشت سبابه خود را بر بالای پرده چشم او گذاشته انگشت مبارک آن حضرت به نصف آن پرده رسیده که آن جاریه دابی بی او از خواب بیدار کرده بود که اینجا جای خواب نیست وقت وداع و رفتن است چون جاریه از خواب بیدار شد آن لکه به قدر نصف که انگشت مبارک آن سرور بدانجا رسیده بر طرف و روشن شده بود و نصف دیگر بر جای خود بود جاریه تاسف بسیاری خورد و بی بی او را ندامت بسیار دست داد و ظاهر حکمت این امر غریب اظهار کمال قدرت آن بزرگوار بوده باشد. واقعه سیزدهم فضیلت پناه مذکور نقل نموده که مرتبه چشم من آزاد داشت و جایی را نمی دیدیم و معالجه بسیاری کردم فایده نکرد و از دوا کردن مایوس شدم شب در خواب دیدم که به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) مشرف شدم و ضریح مبارک نبود و قبر شریف منکشف و خاک بسیاری بر بالای قبر مبارک مثل توتیا بود در خواب به خاطر رسید که قدری از این تربت تبرک بردارم و در چشم خود بکشم پس پیش رفتم که قدری بردارم گوینده گفتم ای بی ادب مابین ضریح و قبر مبارک حریم است بعد از شنیدن این ندا از دور با ادب بر دنین نشسته یک دست خود را بر زمین گذاشتم و خم شده به دست دیگر قدری از آن خاک

برداشتیم و در هر دو چشم خود کشیده در اندک وقتی چشم من چاق شد و قریب بیست سالست که دیگر آزار آزار به هم نرسانیده. واقعه چهاردهم حکیم حسناى شربت دار سرکار فیض آثار که فراش حرم محترم بود نقل کرده که شب کشیک در دار الحفاظ خوابیده بودم در خواب دیدم که درب حرم خود به خود باز شد و حضرت سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) از حرم محترم بیرون آمدند و به من امر فرمودند که برخیز و بگو که مشعلی به بالای گلدسه برند و روشن کنند که جمعی از اعراب بحر بن به زیارت من آمده و راه را گم کرده اند از سمت طرق و سرگردان شده اند و برف می بارد مبادا تلف شوند و برو به میرزا شاه تقی متولی ما بگو که چند مشعل روشن کنند و به اتفاق جمعی بروند و آن جماعت را پیدا کرده داخل شهر کنند من از خواب بیدار شدم و سرکشیک را از خواب بیدار کردم و نقل خواب خود را به او کردم تعجب بسیار کرد و به اتفاق او از آستانه مقدسه بیرون آمدیم دیدیم که برفی عظیم بارید و مومی بارد و به مشعلدار سرکار فیض آثار امر کرد که مشعلی روشن کرده به بالای گلدسته برد و خود به اتفاق حقیر و جمعی از خدام آن آستان ملائیک پاسبان به خانه عالی جاه میرزا شاه تقی متولی سرکار فیض آثار رفتیم و نقل خواب را کردیم او با جمع کثیر مشعلها روشن کرده از شهر بیرون رفتیم و به سمت طرف روانه شدیم جناب نزدیک به طرق رسیدیم جماعت بحرینی را ملاقات کرده ایشان را داخل شهر مشهد مقدس نموده به خانه عالیجاه متولی آوردیم کیفیت حال را از ایشان استفسار نموده ایشان نقل کردند که ما به زیارت می آمدیم شب برف بارید و طوفان عظیم شد و راه را گم کردیم و هر چند تفحص کردیم راه پیدا شد و دست و پای ما از شدت سرما از حرکت افتاد تن به مرگ دادیم در میان صحرا از چهار پایان خود به زیر آمده همه یکجا جمع شدیم و فرشها که داشتیم بر بالای خود انداخته سر به هم آوردیم و برف بر بالای ما می بارید و گریه و زاری بسیار کردیم در میان ما مردی طالب علم و صالح بود او را در خواب در ربوده در خواب دیده که حضرت امام رضا (ع) به او فرمود که برخیزید من گفته ام دو گلدسته مشعل روشن کنند و متولی خود را هم گفته ام به استقبال شما بیاید به روشنی مشعل گلدسته بروید تا به متولی من بر خورید آن مرد صالح طالب علم از خواب بیدار شده نقل خواب خود را به رفقای خود کرد و همگی برخواستیم و مشعل گلدسته را به نظر در آوردیم و به سمت روشنی روانه شدیم و قدری که راه آمدیم روشنی مشعلهای شما را دیدیم و به شما برخوردیم. واقعه پانزدهم ملا عبدالرزاق مشهدی نقل کرد که مردی از جمله صلحا حاجی یوسف مدرس مدرسه شیراز بود نقل کرد که چهل سال در هندوستان بودم و مال بسیار جمع کرده بودم و اراده زیارت علی بن موسی الرضا داشته گریه بسیاری کرده و خوابیدم جمال مبارک منور حضرت را در خواب دیدم که آن حضرت فرمودند که ای حاجی محمد باقر به زیارت ما بیا که بعد از زیارت در شب جمعه سالی که تاریخ او به خاطر دارعی نبود تو فوت خواهی شد و تو را آنجا در شب جمعه دفن خواهند کرد راوی مذکور گفت که بعد از شرف زیارت به دستوری که آن جناب فرموده بود در همان تاریخ فوت شده و برای من و شیخ احمد حر این خواب را نقل کرده بود متوجه دفن و کفن او شدیم و او را در شب جمعه در قتلگاه دفن کردیم. واقعه شانزدهم آخوند ملا عبدالرزاق نقل کرده که مردی از مردم استرآباد به زیارت آمده بود در محرابی که پیش روی ضریح مبارکست مشغول به تلاوت قرآن بودیم

دفعه آن مرد استرآبادی شروع به گریه کرد ملای مذکور گفت از او سوال کردم که سبب گریه چیست گفت حضرت را در واقعه دیدم فرمودند بیا و در مشهد مقدس ساکن باش الحال رفقای من آمده اند و مرا می خواهند که ببرند و من در خانه میر دوست محمد می باشم ملای مذکور گفت هر گاه چنین است از حضرت بخواه تا تو را اینجا نگاهدارد بعد از استدعای سر بر بالای قرآن گذاشت جان تسلیم نمود و نایبان ناظر آمد او را بیرون بردند و تا سه روز او را دفن نکردند که مبادا سگته به هم رسانیده باشد بعد از سه روز مشخص شد که مرده او را دفن کردند. (۱)

واقعه هفدهم ملای مذکور نقل کرده که والده من عنبرچه و گلوبند طلائی داشت و کنیز او آن را دزدیده بود و نمی دانستم که چه کسی برده و گمان نداشتم و هر چند تفحص کردند اثری به هم نرسید به زیارت آن حضرت آمده التماسی نمود که یا حضرت گمشده مرا به من رد کن شب آن سرور را در خواب دیده بود که به او فرموده بودند که گمشده تو را کنیز تو برداشته در فلان خانه به ایشان در زیر خاک کرده صبح در همان جا که آن حضرت فرموده بود رفته زمین را کنده گمشده را بحسن برداشته بود. واقعه هیجدهم میرمعین الدین اشرف که خادم که مرد فاضل صالحی بود نقل می کرد که من شبی را در دار الحفاظ یا در کشیک خانه خوابیده بودم در خواب دیدم که در آستانه مقدسه به عزم تجدید وضو بیرون آمدم به پیش صفا میرعلی شیر که رسیدم دیدم کثرت عظیمی از در صحن مقدس داخل شدند و پیشاپیش ایشان شخصی نورانی صیح الوجه عظیم الشان می آید و در عقب او جمعی بیلها و گلنگها در دست دارند و می آیند چون به میان صحن مقدس رسیدند آن شخص به آن جماعت فرمود که بکنید این قبر را و این بدبخت را بیرون آورید و اشاره به قبر خاصی کردند و آن جماعت شروع به کندن آن قبر نمودند من از شخصی پرسیدم که این امر عظیم الشان کیست گفت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است در این اثنا دیدم که حضرت ثامن ضامن امام رضا علیه التحیه و الثناء از آستانه مقدسه بیرون آمده به خدمت آن سرور آمده سلام کردند و آن بزرگوار جواب سلام آن عالی مقام را داد پس آن عالیجناب عرض کردند که یا جده التماس آن دارم که تقصیر این شخص را به من ببخشی آن سرور فرمودند که تو می دانیکه این مرد فاسق فاجر شارب الخمر بوده آن حضرت عرض کرد بلی چنین بوده اما در حین فوت وصیت نموده که او را در جوار من مدفون سازند و من می خواهم تقصیرات او را ببخشی به من آن بزرگوار فرمودند که تقصیرات او را به تو بخشیدم و از آنجا تشریف بردند و من از خواب بیدار شدم و خوف بر من غلبه نمود و از آستانه مقدسه بیرون آمدم یکی از کفش بانان را از خواب بیدار کردم و همراه او به آن مکان رفتیم دیدیم که قبر تازه ایست که پاره خاک از آنجا بیرون ریخته من از آن کفشبان پرسیدم که تو می دانی که این قبر کیست او گفت بلی این قبر فلان مرد ترکست که دیروز در این مکان شریف دفن کرده اند. واقعه نوزدهم حاجی محمد علی فراش حرم مبارک که مرد ثقه بود و جمع دیگر از موثقین از آباء خود شنیده بودند خود نقل کرده اند که در وقتی که عبد المؤمن خان اوزبک مشهد مقدس را گرفته داخل شهر شد شخصی تفنگی به طرف عبدالمؤمن خان انداخته بود و خان مذکور را بد آمده گفته بود که قتل عام نمایند ملازمان خان به فرموده عمل نموده قتل بسیاری کرده به مرتبه که در اندرون روضه مبارک جمعی را به قتل رسانیدند و جمعی دست بر ضریح مقدس گرفته بودند دست ایشان را قطع کرده بودند آخر جمعی از سکنه و معتبرن ارض مقدس

۱- (۱) مؤلف گوید که در سال ۱۲۴۷ ملا مهدی نامی از اهل بسطام در شب جمعه از منزل این خاکسار صحیح و بدن مرض به ان روضه فیض آثار مشرف شده و نصف شب در پائین پای مبارک آن سرور روحش به آشیان قدس پرواز نمود.

به خدمت خان مذکور رفته التماس نمودند که ما را به خاطر امام بیخس خان گفته بود که شیشه را آب یا گلاب کرده به بالای گلدسته ببرند و از آنجا پائین بیاندازند اگر شیشه نشکند و درست پائین آید امام شما بر حقست دست از قتل عام بر می دارم والا- فلا شیشه پری به بالای گلدسته برده به زیر انداخته بودند شیشه به نحوی به زمین خورده بود که باز از زمین جدا شده مرتبه دیگر بر زمین خورد و نه شیشه شکسته بود و نه آب ریخته بود چون عبدالمؤمن خان این معجزه را دیده دست از قتل عام برداشته بود. (۱)

واقعه بیستم فضیلت پناه میرعل نقی نقل نمود که در وقتی علامت برصی در گردن من به هم رسید و به اطباء نمودم معالجه نشد در وقتی به کسی گفتگوی کردم به من گفت اگر تو مرد خوبی می بودی مبروص نمی شدی این حرف بر من بسیار اثر کرده به آستانه امام رضا (ع) آمده زیارت کردم و بسیار نالیدم و استغاثه بسیاری کردم و گفتم یا حضرت مرا سید می دانند اگر سیدم روا مدار که به چنین بلائی مبتلا گردم و اگر سید نیستم بیشتر شود آزارم بعد از گریه و زاری بسیار به خانه آمدم کتابی را گشودم که بخوانم دیده نوشته از یکی از ائمه که شخصی شکوه کرد از بهق و برص حضرت به او فرمودند که حنا را با نوره بر آن موضع بمال دانستم که اعجاز آن حضرت است همان دم رفته و به فرموده عمل نموده دو ساعت فاصله نشد که آن آزار بالکلیه از من سلب شد. واقعه بیست و یکم سیادت و نجابت و صلاحیت پناه میرمحمد تقی خادم که یکی از جمله صلحا است نقل نمود که زنی بود اعمی از مرقابین و به طوف مرقد علی بن موسی الرضا (ع) از ولایت مزبور با جمعی از اقرباء خود آمده در سنه ۱۲۰۵ اقبای او به وطن خود آمده او در آنجا مانده و چند زرع کرباس داشته که مایه خود کرده بود و خرید و فروخت می کرد و مدار خود را می گذرانید اتفاقاً در یکی از روزهای زنانه که شنبه و سه شنبه باشد و دستور چنین است که هر هفته در این دو روز بعد از ظهر آستانه مقدسه را زنانه می کنند شخصی کرباس او را از او دزدیده و آن بیچاره به روضه مقدسه آمده استغاثه بسیار نموده که یا امام سرمایه و گذران من همین چند زرع کرباس بوده که به خرید و فروش آن اوقات می گذرانیدم و عاجزم و چیزی دیگر ندارم و به غیر از آستان تو راه به جایی نمی برم فکری بر احوال من بکن و خود را به زمین انداخته تضرع می نمود که در این اثنا صدائی از ضریح منور به او رسید که برخیز که تو را شفا دادیم چون از جا برخواسته دیده بود که هر دو چشم او روشن شده شکر بسیاری بجا آورده بود و جمعی کثیر مشاهده احوال او نموده بودند سابق بر آنکه نابینا بود و بعد از شفا یافتن نیز او را دیدند از آن جمله مردم خانه حقیر می گفتند که چشم او به مرتبه خوب و روشن شده بود که به آن خوبی چشم هرگز ندیده ایم و اعجاز دیگر آنکه ضعیفه مذکوره می گفت شب و روز پیش من مساویست همچنان که سابق بر آن برعکس بود و هیچ جا را نمی دیدیم و الحال شب و روز همه جا را می بینم و شب هم محتاج چراغ نیستم به قسمی که روز می بینم شب هم می بینم و چندین سال دگر زنده بود و به خانه ما می آمد و به همین دستور بود و این مقدمه پیش حقیر ثابت است. واقعه بیست و دویم ایضاً سید مذکور نقل نمود که شبی از شبهای احیا در آستانه مقدسه بودم ناگاه نوری از ضریح مبارک بلند شد و تا سقف قبه مبارک تتق کشیده بود و مردم جمع شدند و مشاهده نمودند و بعضی مردم کم اعتقاد می گفتند

ص: ۱۶۳

مطبّق تویی که خاک تو با آب رحمت است مخمر\*\*\*تویی که فیض تو با فرسردست ملقّ چو دین احمد مرسل مبانی تو  
مشید\*\*\*چو شرع حیدر صفا قواعد تو موثق ز هرچه عقل تصور کند فضای تو اوسع\*\*\*ز هرچه وهم تخیل کند بنای تو  
اوثق ز آستان تو حصنی است نه سپهر معظم\*\*\*ز خاکروب تو گردیست هفت کاخ مروق کدام مظهر بیچون بود به خاک تو  
مدفون\*\*\*که از زمین تو خیزد همی خروش اناالحق حصانت تو بر از صد هزار حصن مشید\*\*\*رزانت تو بر از صد هزار کوه  
محلّ ز بس رفیعی و محکم زبس منیعی و معظم\*\*\*به راستی که خموشیست در ثنای تو اوفق چنان نماید سرگشته در فضای  
تو گردون\*\*\*که در محیط یکی بادبان گسیخته زورق به نزد نزهت تو نزهت بهشت مضیع\*\*\*به جنب ساحت تو ساحت  
سپهر مضیق ز صد یکی نتواند حدیث وصف تو گفتن\*\*\*هزار صاحب و صابی هزار صابر و عمق چو بر فرود سپهر برین که  
پردۀ نیلی\*\*\*به دامن تو نمودار هفت طارم ازرق سپهر را بشکافد ز هم تجلی نورت\*\*\*چنان که صخره صما شود ز صاعقه  
منشق چه قبه یی تو که گر رفع پایه تو نبودی\*\*\*زمین شدی مترزل بسان توده زیق چه بقعه ای تو که نبود بهای یک کف  
خاکت\*\*\*هزار تخت مرصع هزار تاج مغرق چه سده ای تو که در ساحت تو هست هماره\*\*\*اساس شرع منظم امور کفر  
معوق چه کعبه ای تو که اینک ز بهر طوف حریمت\*\*\*دمی ز پویه نیاساید این تکاور ابلق کدام کاخ همایونی ای عمارت  
میمون\*\*\*که هست برتری سده ات ز سدره محقق کدام بقعه میمونی ای بنای همایون\*\*\*که از سُمّ سموات برده قدر تو  
رونق کدام آیت رحمت به ساحت شده نازل\*\*\*که می زند ز شرف عرصه ات به عرش برین دق تویی که خاک تو را  
همچو تاج از پی زیور\*\*\*فلک نهاده به تارک فرشته هشته به مفرق تویی که چرخ ترنجی درین سرای سپنجی\*\*\*ز شکل طا  
ق رواق دهان م شاده چو فسق چنان که هوش به سر فیض با فضای تو منضم\*\*\*چنان که روح به تن روح با هوای تو ملصق  
ز بهر حفظ فضایت قضا ز روز نخستین\*\*\*به گرد بازۀ خاک از محیط ساخته خندق اگر به طور تجلی کند فروغ  
فضایت\*\*\*شود ز جلوه آن طور چون تراب مدقق به سر سپهر برین را بود هوای پریدن\*\*\*بدان امید که گردد به خاک کوی  
تو ملحق ز نور بیضه بیضا ربوده فر تو فره\*\*\*فراز طارم امکان زده است قدر تو بعدق فرود قبه تو ماند این زبر شده  
خرگه\*\*\*به کوی خاک به دامان آسمان معلق عیون اهل خرد از غبار توست مکحل\*\*\*رقاب خلق به طوق پرستش تو مطوق  
به نزد قبه عالیت هفت گنبد گردون\*\*\*چو پیش کوه دماوند هفت دانه جوزق دلی که نیست هواخواه آستان تو بادا\*\*\*طعین  
تیغ مصیقل نشان سهم مفوق اگر نه مرکز چرخستی ای بنای مشید\*\*\*چرا به گرد تو می گردد این دوازده جوسق ز صد یکی  
ز فزون اندکی نمود نیارد\*\*\*شمار منقبت را دو صد جریر و فرزدق مگر تو مقصد ایجاد ای رواق معظم\*\*\*که هست  
هستی نه چرخ از وجود تو مشتق مگر سراچه عدلی که در هوای تو تیهو\*\*\*مقام امن نیابد مگر به چنگل باشق مگر تو روضه  
سلطان هشتمی که به خاکت\*\*\*کند ز بهر شرف سجده هفت طارم ازرق خدیو خطه امکان که از عنایت یزدان\*\*\*فراز  
خرگه لاهوت بر فراشته سنجق علی عالی ام ام ثامن ضامن\*\*\*که از طفیل وجودش وجود گشته منسق سپهر عدل مهین  
گوهر محیط خلافت\*\*\*جهان جود بهین زاده رسول مصدق قوام دهر نظام جهان وسیله هستی\*\*\*امین شرع ولی خدا خلیفه  
ی بر حق زهی عظیم بنا بقعه ای که هست ز فرت\*\*\*بنای شرع مشید اساس عدل محلّ چو بود طاق رواق تو از نقوش  
معرا\*\*\*چو از طراز هیولا جمال هستی مطلق سپهر مرتبه شعبانعلی که باد وجودش\*\*\*به روزگار موید ز کردگار موقّ نمود  
عزم که گردد حدود طاق رواق\*\*\*به طرز قصر سنمار و بارگاه خورنق به نیل و دوده و گلغونه و مداد مزین\*\*\*به زر و نقره  
و شنگرف و لاجورد منمّ به سعی باقر شاپور کلک مانی خامه\*\*\*که شکل پیل کشد نوک خامه اش به پر بق به لوح صنع  
مجسم کند بدایع کلکش\*\*\*نسیم مشک و شمیم عبیر و نکهت زنبق چنان که نیز مصور کند به صنعت خامه\*\*\*نعیب زاغ و  
نعیق کلاغ و صیحه عققع به رنگ ریزی کلکش کند عیان به مهارت\*\*\*نشید بلبل و پرواز سار و جنبش لقلق به ساحت تو



رقم کرد نقشها که ز رشکش\*\*\*زبان اهل بیان چون زبان خامه شود شق چو گشت چنبر و سقف تو از نقوش نو آیین\*\*\*چو  
نای فاخته و گردن حمامه مطوق نهال فکرت قاآنی از سحاب معانی\*\*\*به بوستان سخن گشت در ثنای تو مورق پس از ورود  
سرود از برای سال طرازت\*\*\*زهی زمین تو مسجود نه رواق معلق

روشنی چراغها است تا آنکه خدمه آمدند و چراغها را برداشتند که بر مردم ظاهر شود که نور واقعی است نه نور چراغها مردم همه ملاحظه نمودند نور واقعی بود و مدتی چنین بود و برطرف شد. واقعه بیست و سوم ایضاً سید مذکور نقل نموده که سه نفر کور و شل در سه شبانه روز متوالی به برکت آن حضرت شفا یافتند تخمیناً پنج سال قبل از این و پیش من ثابت است و آنچه خود به خاطر دارم و در بادی فقیر آنچه از کور و شل شفا یافته از دویست و سیصد نفر متجاوز است. واقعه بیست و چهارم در روز سه شنبه ششم شهر رجب المرجب سنه ۱۳۰۳ که حالت تحریر و تالیف این رساله بود دختری از مردم باحرز که نه ساله و اعمی بود و با اقربای خود به زیارت آن سرور آمده بود بعد از مراسم زیارت آن سرور او را شفا داد و جمع کثیری او را بدین حال دیده بودند و بعد از ثبوت این واقعه نقاره شادمانه نواختند به نحوی که دستور و معمولست و از سرکار فیض آثار او او را مخلص نمودند واقعه بیست و پنجم ملا درویش علی مداح مشهدی اعمی بود او را به زیارت حضرت امام رضا آوردند و چون آستانه متبرکه که مردانه بود و داخل روضه شدن ممکن نبود به پشت پنجره فولاد که در پس پشت مبارک واقع است و ضریح مبارک از آنجا می نماید آمدند و خاله داشت گفت او را همین جا سلام کن و بیا برویم تا در وقت زنانه که شنبه و سه شنبه است به زیارت بیائیم شاید آن حضرت تو را شفا دهد آن دختر گفت اگر حضرت مرا شفا بدهد از همین جا شفا بدهد و دست بر پنجره زده گفت یا حضرت طفل یتیم و بی پدر و مادرم مرا شفا بده یا مرگی بده که دیگر پیش از این امر و نهی مرد مرا نمی توانم کشید و آزار می کشم و استدعا دارم که مرا شفا دهی در این حالت دیدند که از جا برخواسه و چشمهایش روشن شده بود گفت حضرت مرا شفا داد و به خاله خود گفت که اینک حضرت امام رضا ایستاده من او را دیدم. واقعه بیست و ششم که از حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا (ع) به تاریخ سنه ۱۱۰۵ ظاهر شده آن است که صلاحیت و تقوی شعار ملا علینقی ساکن مدرسه صالحیه نقل نمود که حقیر علی نقی شیرازی از دارالعلم شیراز روانه به عزم زیارت علی بن موسی الرضا (ع) با کلفت خود بیرون آمده وارد اصفهان شدم و به اتفاق جمعی از مردم اصفهان حرکت نموده در عرض راه به محمد جعفر نام صباغ از مردم اصفهان هم سفر و آشنا شدم و او نیز کلفتی همراه داشت با کلفت داعی در یک خیمه می بودند و اطفال داعی نقل نمودند که دختری دارد استاد محمد جعفر صباغ از هر دو چشم اعمی است و به زیارت می رود که چشمش روشن شود حاصل کلام آنکه وارد مشهد مقدس شدیم و زوار سه ماه در مشهد مقدس بودند بعد از سه ماه اراده حرکت نمودند و آن دختر اعمی به آستانه مقدسه آمده در روز وداع الحال و بی تابی می نماید تا آنکه بیهوش می شود بعد از آن که به هوش می آید قندیلها را ملاحظه می نماید و به والده اش می گوید اینها چه چیز است که آویخته اند معلوم والده اش می شود که چشم صبیبه اش روشن شده از خوشحالی بیهوش می شود و بعد از آنکه زنان دیگر آن دختر را گرفته رختش را از هم می درند بعد از آن رفتند و رخت دیگر آورده او را پوشاندند و به خدمت میرزا سلیمان رفتند که حضرت چنین اعجازی نموده میرزا آن دختر را طلب نمود و جمع کثیری از زنان و مردان شهادت دادند که این دختر از هر دو چشم عاجز بود و الحمد لله شفا یافت بعد از آن فرمودند که نقاره زدند و خلعت از سرکار دادند و بعد از پنج یوم دیگر قافله روانه شدند تا آنکه وارد اصفهان شدم و در همان خانه استاد

محمد جعفر فرود آمدیم بعد از چند روز دید و بازدید خویشان استاد محمد جعفر به خواستگاری دختر آمدند تا به حدی که مردم به سیصد تومان راضی شدند که بدهند و دختر شوهر اختیار نمی نمود بعد از آن والدین او به دختر سماجت کردند و دختر در جواب گفت هر گاه شما خواهش دارید که اختیار شوهر نمایم همان شخصی که در ایام اعمی بودم به خواستگاری من آمده بود الحال همان شوهر من خواهد بود و یک دینار از او توقع ندارم و آن مردی بود در نهایت بی سر و سامانی حاصل آن مرد را طلب کردند و اخراجات عروسی را والدین دختر کشیدند و داماد را به حمام فرستاده عقد بستند این حکایت به پادشاه رسیده دختر را به حرم طلبیده و اعزازش نمودند و مدت بیست روز در حرم بود بعد از آن از حرم بیرون آمده و به قدر سی صد تومان از نقد و جنس همراه داشت و تسلیم شوهرش نمود و الحال آن مردیست تاجر که مایه او چهار پنج هزار تومان می رسد و این شوهر در زمان که این دختر اعمی بود می خواسته دختر قبول نکرده بود الحال که صاحب چشم شده او را قبول نمود و آن جماعت صاحب احوال را جواب گفت نظم آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند آبا بود که گوشه چشمی به ما کنند واقعه بیست و هفتم سیادت و نجابت پناه فضلت و کمالات دستگاه میرعلینقی اردبیلی نقل نمود که روز عید غدیری بود و تدارکی برای خود و اطفال نکرده بودم به زیارت امام رضا (ع) آمده بعد از ادای مراسم زیارت به خدمت آن حضرت عرض نمودم که یا امام روز عید است و عیدی از تو می خواهم که ممنون کسی نباشم و از روضه مقدسه بیرون آمدم در مسجد جامع شخصی با عدم آشنای به من برخورد بقیچه پارچه به من داد و گفت که این قدر کار به دست تو دارم که بقیچه پارچه را به حجره خود ببری و همان روز پیغام داد که این پارچه ها از خود تو است تخمین کردم به قدر چهار تومان قیمت پارچه ها بود دانستم که محص شفقت آن سرور بود. واقعه بیست و هشتم حقیر شمس الدین محمد بن محمد بدیع الرضوی جامع این رساله راجع مفصلی به هم رسیده زمین گیر شدم و حرکت مقدورم نبوده و از اربطول کشیده اتفاقاً سحری از راه تکیه پدر و فرزندی و سمت خدمتکاری قدیم خطاب به جناب امام رضا نموده عرض کردم که یا مولای با وجود چگونگی ها مدتی شد که صاحب فراسم و متوجه احوالم نمی شوی و نمی گوئی که چرا این غلام من چند وقت شد که به آستان بوسی ما نیامده و مرا شفا نمی دهی و احوال مرا نمی گیری و گریه بسیار کردم و بعد از لحظه خبر آوردند که محمد کاظم فراش حرم منور آمده و کوزه ابی شب در اندرون حرم بر بالای سر مبارک گذاشته تیمنا و تبرکا با شمع روشن کرده آورده دانستم که به سبب شفقت آن حضرت است آب را آورد همین که آب را گرفته خوردم گویا روحی بود که داخل بدن و عروق گردید و همان باعث شفای من شد. (۱)

واقعه بیست و نهم شیخ محمد رفیع نقل کرد که آنچه کلب عتبه الرضا محمد رفیع فراش حرم محترم خود دیده ام شخصی بود از مردم طبس و محمد شفیع نام داشت و در محله حوض لقمان می بود و صبیبه داشت به سن پنج سالگی و عاجزه و شل و کور و گنگ بود روزی والده اش آن طفل را برداشته به آستانه مقدسه امام رضا (ع) برده زیارت فرمود حضرت آن طفل را شفا داده و الحال موجود است. واقعه سی ام ایض شیخ مذکور نقل کرده که آنچه خود دیده ام روزی ضعیفه از مردم عنبران که از دهات کوهپایه مشهد مقدس است دختری به سن یازده سالگی به شهر آورده و شل و گنگ بود به بنده خانه وارد شدند و از آنجا عازم زیارت گردیدند و آن ضعیفه دختر خود را برداشته به آستانه مقدسه برد

۱- (۱) مولف محزون نیز عرض می نماید که یا مولی فدای غبار روضه عرش مقدرات شوم مدتی است اینجا کنار آن روضه فیض آثارت دورم و از دیدن ضریح منورت مهجق و به حق جلد بزرگوارت که به خاک بوسی عتبه مطهرت مرا طلبم فرما و چشم به نورم منور نما.

و حضرت آن دختر را شفا داده روز دیگر باز آمدند صحیح و سالم بود. واقعه بیست و یکم ایضاً شیخ مذکور نقل کرد که خود شنیدم از کربلائی شمس الدین محمد بهاری که نقل نمود شبی در خواب حضرت امام رضا (ع) را دیدم که آن حضرت فرمودند که ای شمس الدین این شخصی که در برابر ما ایستاده زایر ما است و به زیارت ما آمده و خرجی ندارد که به ولایت خود برود و مبلغ دوازده هزار دینار به او بده شمس الدین مذکور نقل کرد که چون از خواب بیدار شدم زوجه خود را از خواب بیدار نمودم و زر را از او گرفتم و روانه مشهد مقدس شدم در وقتی که به دروازه رسیدم در بسته بود صبر کردم که دروازه را گشودند و داخل شهر شدم و آمدم تا به آستانه مقدس زیارت نموده انتظار بسیار کشیده تا صبح طالع شده و آفتاب بر آمد اثری از اثری از آن مرد ظاهر نشد از روضه مقدسه بیرون آمدم و از صحن مقدس به طرف بازار زرگران روانه شدم چون به پای زنجیر رسیدم دیدم آن شخص که حضرت نشان داده بود پیدا شد پیش رفته سلام کردم و با او به جانب صحن مقدس روانه و داخل روضه مقدسه شدیم چون از زیارت فارغ شد شروع در نماز کرد و بعد از فراغ از نماز نزد آن مرد رفته سوال نمودم که شما مردم طویسرکان و محمد نام به زیارت آمده اراده ولایت دارید و تمامی نشانی که حضرت فرمودند به آن مرد گفتم گفت بلی گفتم حضرت برای شما قدری خرجی مقرر فرموده اند به آن مرد گفتم که به شما داده شود و زر را در پیش آن مرد بر زمین گذاشتم آن مرد بسیار مشعوف شده روی به جانب مرقد منور آن حضرت کرده گفت یا حضرت من هرگز از خدمت تو به ولایت خود نخواهم رفت آن مرد تا مدت هشت ماه در حیات بود و هرگاه آزرده به شهر می آمد در مسجد جامع او را می دیدیم و بعد از آن فوت شد. واقعه سی و دوم ایضاً محمد رفیع مذکور نقل نمود که از جمع ثقات شنیدم که در ایامی که عالی حضرت میرزا خلیل الرضوی کلانتر مشهد مقدس معلی بودند آقا محمد فاضل محمص مشهد مقدس معلی نقل کرد که شبی در واقعه دیدم که به زیارت حضرت امام رضا (ع) مشرف شدم و چون داخل حرم محترم شدم دیدم که آن حضرت در پیش ضریح نشسته اند و چون نظر آن حضرت بر من افتاد فرمود چه در بغل داری و در بغل من بعضی از بروات بود به خدمت آن حضرت بردم و آن سرور بروات را گرفت براتی از میان بروات را گرفته پاره نمود فرمودند که دیگر به محل میرزا باقر چیزی حواله مکن مضطرب از خواب بیدار شدم وحشت عظیمی به من روی داد و در شب چراغ طلب نمودم و دستمالی که برواه در میان او بود برداشته ملاحظه نمودم دیدم که یک برات پاره شده چون متوجه اسم صاحب برات شدم دیدم به اسم میرزا محمد باقر ولد میرزا مقل که یکی از خدام آن آستان ملایک پاسبان بوده پاره بود علی الصباح به خدمت عالی حضرت شهریار الملکی صورت واقعه و پاره نمودن برات را عرض نموده برات مزبور را به نظر رسانیدم عالی حضرت شهریار الملکی تا مادام حیات میرزا محمد باقر مذکور دیگر برات برده او حواله نفرموده واقعه سی و سیم فضیلت پناه ملا محمد صادق کشمیری نقل نمود که ملا ابراهیم نام کشمیری که مادر زاد اعمی و طالب علم بود و ملا عبدالله نام کشمیری از کشمیر احرام زیارت و طواف مرقد مطهر ثامن الائمه الاطهار علیه و علی ابائه و ابنائه الاخیار الوف صلوات الملک الغفار داشته به عنوان وداع به دیدن ملا ابراهیم مزبور رفته مشارالیه از ملا عبدالله استدعای غبار حرم محترم روضه مقدسه آن امام

همام نموده که آن شه تعالی بعد از ادراک سعادت زیارت و مراجعت از برای من بیاور ملا- عبدالله با تشریف و مشرف و مراجعت به کشمیر نموده روزی از محله که ملا ابرهیم در آن محله سکنی داشته عبور ملا عبدالله روی داده به خاطرش آمده از رفیقش پرسید که ملا ابرهیم زنده است جواب داد که بلی گفت بیا او را به بینم به در خانه او آمده در زدند از آن درون جواب دادند که اگر می خواهی گفت بگوئید به ملا ابرهیم که ملا عبدالله از مشهد مقدس به دیدن تو آمده ملا ابرهیم چون صدای ملا- عبدالله را شنید به شوق تمام به درون عصاکش روان شد و در را گشود و ملا عبدالله را به خاطر آمده که مرا سفارش غبار نموده بود و من نیاوردم از در خانه ملا ابرهیم قدری خاک برداشته به گوشه دستمال بسته ملا ابرهیم بعد از ملاقات و معانقه اظهار نمود که غبار مرقد مطهر از برای من آوردی گفت بلی دستمال گره بسته را به او داد که این است بگیر ملا ابرهیم به آرزوی تمام دستمال را گرفته به چشم مالید هر دو دیده او روشن و بینا شد و این قصه در آن بلاد شهرت زیادی دارد و هکذا سمعنا من الثقات. (۱)

واقعه سی و چهارم حاجی میرزا بیک خیاط ساکن مشهد مقدس که از جمله صلحا و مقدسین است و اکثر اوقات عمر خود را در زیارت عتبات عالیات به سر برده و می برد خود نقل نموده که تخمیناً پنجاه سال قبل از این در شبی از ایام تابستان دیدم بر بالای گنبد مبارک حضرت رضا (ع) نوری روشن و سبز و سرخ و زرد نیم رنگ ساطع تا به آسمان تنق کشیده و عریض بود تخمیناً قطران بقدر دوزخ که به بغل در نمی آمد و به قدر دو ساعت باقی بود و ملاحظه آن نور نمود و بعد از دو ساعت من و پدرم رفتیم و خوابیدیم و ندانستیم تا چه وقت باقی بود. واقعه سی و پنجم در ابتدا سن حقیر جامع این رساله شتری پناه بست حضرت امام رضا آورد در ایام حکومت الیاس خان حاکم مشهد مقدس و آن مقدمه چنین بود که شتری از زیر بازار شدت تعب و بسیاری بار در خیابان پائین از صاحبش گریخته بود و خود را به چوب بست رسانیده بود و چون بست بسیار پست است خوابیده بود و از زیر چوب بست سینه خیز خود را به اندرون بست رسانیده و برخواسته دوان دوان آمده بود تا پای پنجره فولادی که در عقب پشت آن سرور نصب است و ضریح مبارک نمایانست آنجا خوابیده بود و هر چند مردم خواستند که آن را برخیزانند بر نخواسته بود تا آنکه صاحب شتر را آوردند و الیاس خان صاحب شتر را راضی کرده و قیمت شتر را به صاحبش داد بعد از آن شتر برخواسته بود و آدمهای الیاس خان شتر را بردند و خان مذکور شتر را باردوی معلی برد به خدمت نواب کامیاب سلاطین ماب سلیمان جاهی ظل الهی فرستاد و آنجا شتر را بسیار به احترام نگاه داری می کردند و هر سال جل زربفتی برای آن می دوختند و در کوچه و بازارها خود سر می گشت و مدتی چنین بود آخر آن را به امر نواب اشرف ارفع اعلا به باغ وحش فرستادند و علوفه برای او مقرر کرده بودند و در آنجا بود تا مرد. واقعه سی و ششم در یادبی حقیر جامع این رساله شتری به همین دستور در وقتی که نواب کامیار سپهر رکاب سید و سرور سلاطین جهان اعظم و اشرف خواقین دوران و صاحب النسب الظاهر النبوی و الحسب الباهر العلوی وارث ملک سلیمانی سکندر جاه ظل الهی به زیارت ائمه طاهرین مشرف شدند باز پناه به حضرت امام رضا (ع) از شدت سختی آورده بود و آن را از بست بیرون آورده و به خدمت نواب همایون ارفع اعلا بردند و آن سلاله دودمان

ص: ۱۶۷

دیدم از برنا و پیر و مرد و زن\*\*\*هندی و سندی و رومی و ختن ماوراء النهری و بلخ و بخار\*\*\* از سمرقند و خراسان و تار از عراق و شام و از ایران زمین\*\*\*از همه خلق از کهن و از مهین اجتماع و ناله بر دور حجر\*\*\*بهر تقییلش خروشان سر به سر هر یکی بر دیگری سبقت گزین\*\*\*تا ز تقییلش شود رحمت قرین سربرهنه پا برهنه روز و شب\*\*\*در طواف آن حجر با تاب و تب ازدحام و اجتماع و شور و شین\*\*\*گرد آن سنگ مبارک، خافقین (=شرق و غرب) همچو اسرافیل اندر وقت صور\*\*\*بود ظاهر، شورش یوم النشور لرزه براعضای مسکینم فتاد\*\*\*همچو موسیقار (=نوعی ساز) فریاد از نهاد یا رب این عالی مقام با شکوه\*\*\*کاندر اطرافش گروه اندر گروه هست در عالم چنین عالی مقام\*\*\*عرش و فرش و کرسی و دارالسلام این مقام از عرش عالی، برتر است\*\*\*این جلال از هر جلال افزون تر است تا که آوازی که از سر بُرد هوش\*\*\*از سروش غیبیم آمد به گوش کی مانده گم کرده راه\*\*\*تا به کی در حیرت و در اشتباه چشم ظاهر پوش و باطن باز کن\*\*\*روضه سلطان [ما] را یاد کن آن ضریح و قفل و آن دارالسلام\*\*\*وز هجوم و ازدحام خاص و عام شد فراموشت مگر ای بی خبر\*\*\*نیستی از سرّ معنی با خبر فضل آن دارالسلام با ضیا\*\*\*هست رخشان، بدروار، اندر سما نی نی این تشبیه شد سهو القلم\*\*\*نی نی از کلکم خطا شد این رقم بدر، کسب نور دارد ز آن بنا\*\*\*شاهدش قرآن ز نور ربّها آن بنا، اصل بهشت جاودان\*\*\*در حدیث روضه الجنه بخوان بهر تقییل حجر گر مردمان\*\*\*چند روزی ناله دارند و فغان لیک آن قفل مبارک روز و شب\*\*\*بهر تقییلش به صد رنج و تعب دایما دارند زوار ازدحام\*\*\*اجتماع و ناله در دارالسلام سیما در فصل میزان و بهار\*\*\*زایرینش بلبل آسا، بی قرار کرده از بهر وصالش جان نیاز\*\*\*همچو پروانه زشمع اندر گداز فاش گویم با تو ای نیکو سیر\*\*\*سرّ حج و شوط و تقییل حجر خواست خلاق جهان تا مردمان\*\*\*خانه زادش را شناسند این مکان ورنه این عالی مکان با این مکان\*\*\*هست برتر از زمین تا آسمان این همه آشوب از آن مولا بود\*\*\*این همه مستی از آن صهبا بود نعم ما قال الاخی المعنوی\*\*\*نغمه ساز نینوام جوهری کعبه را نسبت کجا با این حرم\*\*\*ضد یکدیگر چه بودند و ظلم آن زمولود شهی با احترام\*\*\*این ولی الله را در وی مقام یک حدیث بشنو ای نیکو سیر\*\*\*تا شوی از سرّ معنی با خبر گفت پیغمبر شفیع المذنبین\*\*\*یک قدم بهر طواف شاه دین در هزاران عمره و حج در ثواب\*\*\*بهر هرگامی به سوی آن جناب گوش کن ای عارف والامقام\*\*\*اجر یک شب بودن در شهر ما گفت مولایم امام هفتمین\*\*\*هر که باشد یک شبی در آن زمین مثل این است آن که از عرش علا\*\*\*بوده آن زوار، زوار خدا گفت مولایم امام هشتمین\*\*\*هر که باشد زایر من، دان یقین حق به جایش بخشد از نار و عذاب\*\*\*گر به قدر جن و انس آرد عقاب گر بگویم اجرش ای نیکو سیر\*\*\*آن چه دیدم از احادیث و خبر در تحیر افتی و گویی چرا\*\*\*رو نکردم جانب آن مقتدا حج، کجا، عمره کجا، بیت الحرام\*\*\*از چه ره تارک شدم دارالسلام چون که واجب کرده خلاق جهان\*\*\*عمره و حج بر جمیع مردمان بلکه در قرآن به تاکید شدید\*\*\*تارک آن کافر است و هم عن امتثال امر حق لازم بود\*\*\*این تقید خلق را حازم بود گرنودی این وجوب این کلام\*\*\*کس نرفتی جانب بیت الحرام مکه گوید کاش بودی ذره وار\*\*\*شهر آن شمس الشموسم را قرار چون که بعد موسم حج حاجیان\*\*\*جمله مامورند عود از آن مکان بودن آن شهر مکروه است و زشت\*\*\*حق چنین فرموده ای نیکو سرشت لیک آن ارض مقدس را خدا\*\*\*داده او را هر شبی فیضی جدا هر که باشد یک شب آن عالی مکان\*\*\*هست زوار خداوند جهان زایر بیت خدا با ذات حق\*\*\*هیچ نسبت نیست ای نیکو سبق رمزها هست اندر این جا ای پسر\*\*\*هوش رفت از من نمی گویم دگر کعبه گوید قبله من هفتمین\*\*\*قبله باشد چون که من دانم یقین هر که را آن قبله باشد راهبر\*\*\*حج و سعی و عمره اش دارد ثمر هر که رو ز آن نور حق بر تافته\*\*\*نی خدا، نی انبیا، بشناخته اصل آن قبله است و من فرعی از آن\*\*\*من چه خاکم او بود عرش آشیان عرفات و مشعر و خیف و منی\*\*\*جمله دارند این تمنا از خدا کاش بودیم از مقیمان طرق\*\*\*معتکف در راه

زوار طرق اختران ، گل های ایوان طرق\*\*\*صبح صادق از مقیمان طرق کهکشان را هست از راه طرق\*\*\*هست ریگ راه  
زوار طرق آتش طور است تابان از طرق\*\*\*گنبد مولا نمایان از طرق زایران چون موسی اندر کوه طور\*\*\*فیض ها یابند از  
دریای نور آن طرف یابند راهی سوی حق\*\*\*محو گردند از سروش کوی حق از تجلی های آن نور خدا\*\*\*وز شعاع گنبد  
آن مقتدا لرزه بر اندامشان بی حد فتد\*\*\*سینه سینا برایشان رو دهد جمله شویند از حیات خویش دست\*\*\*یا که چون  
دیوانگان مدهوش و مست غرق آن دریای نورانی شوند\*\*\*همچو اسرائیلیان فانی شوند یا که چون پروانه [با] آتش  
قرین\*\*\*از شعاعش شعله گردند آتشین لیک یک شب در بساط ما حجیج\*\*\*ناله ها دارند و اوراد ضجیج بعد از این شب  
نیست اندر روی ما\*\*\*نی حجیج و نی ضجیج و نی دعا منتظر هستیم تا سال دگر\*\*\*مثل آن شب فیض یابیم و ثمر در طرق  
پیوسته هی هی زایرین\*\*\*فیض یابند از جمال شاه دین فاضل بسطامی محنت قرین\*\*\*وقت تقبیل حجر گفت این چنین: ای  
حجر ای مایه آرام جان\*\*\*ای به تقبیل روان ما روان ای بهستی سنگ و آدم را رفیق\*\*\*ای تو زیب و زینت بیت العتیق  
چون که مولایم امام هشتمین\*\*\*کرده تقبیل مرا هست این یقین من هم اندر روضه سلطان دین\*\*\*بهر تو بوسه زنم بر آن  
زمین



مصطفوی و مرتضوی در نگاهداری آن شتر به وجه مرغوب سفارش بسیاری فرمودند و همراه به اصفهان بردند. واقعه سی و هفتم سیادت و نجابت پناه می رسید محمد موسوی خادم روضه رضویه که اکثر اوقات سالک راه نجات عتبات عالیات و روضات مقدسات ائمه هدیست روایت کرد که در کاظمین رسیدم به سید صالحی که می گفت به من خوشا به حال تو که خدمتکار در گاه آسمان جاه امام غریبان و پادشاه خراسان از برکات آن سرور کار دنیا و عقبی من سرانجام پذیرفته ملخص این معجزه آنکه من مردی بودم طالب علم ساکن بحرین در کمال استهلاک و مدرسه نشین روزی خواستم از مدرسه بیرون روم چشمم بر حجره آفتاب طلعتی افتاد که تازه از حمامی که برابر مدرسه بود بیرون آمده و زلف را پریشان کرده بود غافل از اینکه این دختر شیخ ناصر لؤلوییست که در بحرین از او متمول تری نیست و فرق کرده که از حمام به خانه برود به مرتبه محو جمال او شدم که یک لمحہ تاب فراق نداشتم و پیوسته صورتش در برابرم جلوه گر بود تا اینکه از مطالعه و مباحثه و عبادت بر آمدم قضا را غافله عازم زیارت امام غریبان و ضامن بیکسان بود با خود گفتم که دوای این درد جانکاه و شربت این مرض عدیم الاشتهار در شربت خانه سرکار فیض آثار آن امام بزرگوار به هم می رسد تا آنکه در اول شهر رمضان به زیارت آن قدوه انس و جان فایز شدم در عالم واقعه به خدمت آن نور حدیقه مصطفوی و نور حدیقه مرتضوی رسیدم در خواب دیدم که فرمودند در این ماه میهمان مائی و بعد از آن ماه تو را روانه بحرین می کنیم و کام تو را نیز بر می آوریم چنانکه عزه شهر مزبور شد غزیزی سه تومان حسب اشاره آن امام واجب الاطاعه به من هدیه نموده در تمامت آن ماه صیام به وظایف طاعات قیام و اقدام می نمود صبح عید بعد از نماز و زیارت وداع عازم مقصد شدم در وسط خیابان سفلی از طرف دست راست صدائی شنیدم که شخصی مرا به نام می خواند اجابت دعوت نمودم گفت الحال مولا را در واقعه دیدم که می فرمود فلان طلب لم یصل تو را وصول به انضمام فلان روز موعود می کنم به شرطی که ده تومان و اسب حاضری که داری به فلان شخص که بیدار شدن تو از خواب و رسیدن او به در خانه و مقارن خواهی بود بدهی چنانچه فرموده مولا بیان واقع بود بیا و آنچه فرمودند بستان و مرا در گونین ممنون کن پول را گرفتم و روانه شدم تا آنکه به طرق که منزل اولست رسیدم تاجری دیدم به جهت آن سداد طرق در طرق ساکن و متحیر بود شب در واقعه دیده که حضرت امام رضا به او می فرمایند که اگر منافع آن پانصد تومان ما را به فلان سید بحرینی که فردا به فلان هیئت و لباس می آید بدهی به صحت و سلامت به مقصد می رسانم و شفاعت تو را نیز می نمایم تا اینکه تاجر به ملازمت سید فایز و در خدمت او داخل اصفهان می شود و مبلغ صد تومان منافع شرعی آن پانصد تومان که آن حضرت فرموده بودند به سید می دهد سید نیز از آن مبلغ تهیه بعضی از اسبنا کدخدائی نموده عازم بحرین می شود و بعد از ورود بحرین به مدرسه قدیمه که مسکن دائمی او بوده می آید روز دیگر می بیند که شیخ ناصر با خدم و حشر به مدرسه مذکوره به ملازمت سید فایز می شود و به دست و پای سید می افتد و سید در مقام امتناع می آید شیخ ناصر می گوید چگونه دست و پای تو را نبوسم که به برکت تو در زمره آنها کشته ام که حضرت امام رضا (ع) شفاعت ایشان کند چه دیشب در عالم واقعه دیدم که آن حضرت می فرمودند که اگر شفاعت ما را می خواهی فردا برو به فلان مدرسه فلان حجره سیدی آمده از اهل این شهر از زیارت دختر خود را به او بده که از ما استدعا کرده تا آنکه من شفیع تو باشم روزی که یوم لا ینفع مال و لا بنون هیچ چیز فائده نمی بخشد و دختر خود را

عقد کرده به من داد و سید نقل می کرد که در بحرین حضرت را به خواب دیدم که می فرمودند که برو به نجف اشرف و چون به آن مکان جنت نشان رسیدم و یک سال مجاور گردیدم در آنجا مقرر فرمودند که یک سال در کربلا و یک سال در کاظمین مسکن نما بعد از یک سال به آنچه فرمایم عمل کن هنوز در کاظمین یک سال تمام نشده منتظر تا مولایم چه فرماید هم چشمم تا برون آئی همه کوشیم تا چه فرمائی. واقعه سی و هشتم در سال هزار و صد و سی که اسد ابدالی افغان بعد از تسخیر هرات و فراه به اراده گرفتن مشهد مقدس معلی آمد یک ماه و پنج روز اهل آن بلده طیبه فیروز متحضر بودند و معجزات غیر متناهی به حیز ظهور آمد از آن جمله پیرش که قلندر قادری بود در خواب دید حضرت امام رضا علیه السلام را که فرمودند بگو به آن ملعون که برخیز و برود والا- همه قشون تو به عذاب گرفتار می شوند و دلیل نزول عذاب آنکه رو و اکثر دست اکثر از جنود نامسعود تو ورم خواهد کرد چنانکه این معنی باعث تنبیه آن ملاعین شقاوت آیین شد و چنین شد اسیری از لشکران بد گهر گریخته نقل کرد که پس فردا آن ملعون آواره ادبار خواهد گردید به جهت آنکه در خواب دیده حضرت را در هنگامی که در عالم واقه نردبان را به دیوار قلعه گذاشته بود که حضرت علی بن موسی الرضا به دست مبارک خود نردبان را بر فرق آن ملعون زد و مغز از دماغ او و اکثری از لشکر او بر آمد و گویا این خواب را جمعی کثیر از آن فئه طاغیه باغیه داده بودند و بیماری در لشکر ایشان شیوع یافت و جمعی کثیری به جهنم واصل شدند و شبی دیگر به خواب دید که از دهائی دهن گشوده رو به لشکر او می آید بعد ا بیداری واهمه زیادی بر آن ملعون و لشکرش مستولی شد که دیگرها را بر بار گذاشته گریختند ایت معجزه از شه گونین دور نیست. واقعه سی و نهم سیادت و نجابت پناه میرزا محمد مرسل موسوی خادم ولد میرزا محمد شفیع فازی نقل می کند که مبلغ پنج هزار دینار از تاجری لندره به نسیه خریده بودم و تاجر اراده رفتن داشت و می آمد و تشدد بسیار می نمود تا اینکه شب کشیک شد و تاجر به آستانه مقدسه آمده تشدد بسیار کرد و به سید مذکور می گفت که فردا صبح روانه ام می باید طلب مرا فردا کار سازی کنی و سید مذکور می گفت دیناری نداشتم آمده به روضه مقدسه و به خدمت حضرت امام رضا (ع) عرض کردم که یا حضرت فدای تو شوم می پسندید که این تاجر مرا خفیف کند و عرض مرا ببرد و چون صبح شد مقراض برداشتم و به درون حرم محترم آمدم که سر شمعها را بگیرم چون شرفه بالای سر مبارک را برداشتم پس مبلغ پنج هزار دینار بی زیاده و کم به قدر طلب مرد تاجر در میان شرفه مبارک بود برداشتم و شکر الهی بجا آوردم و در همانم وقت تاجر مذکور حاضر گردید طلب او را به او تسلیم نمودم و گفتم این مزد تبرک حضرت امام رضا (ع) است. واقعه چهلم اینکه هفت سال قبل از هجرت تالیف این رساله ضعیفه سیده خانم نام مردم دشت بیاض برای این داعی نقل کرد که این ضعیفه بیمار و در دارالشفای سرکار فیض آثار بودم شبی در خواب دیدم که مرد بلند بالای سبز پوشی به من گفت که بیا به روضه حضرت که می خواهد تو را شفا بدهد روز دیگر به روضه پیش پنجره فولادی آمده دیدم که سه نفر در روضه بودند شروع به دعا نمودند بعد از استغاثه عرقی بر من نشسته شفا یافتم واقعه چهل و یکم در سال سنه ۱۱۳۳ در روز سه شنبه و حالت تحجریر این ساله در کشیک این حقیر مولف ضعیفه از مردم مایان که رهیت از دهات کوهپایه مشهد مقدس صفیه بانو نام مدتی بود که چشم او غباری به هم رسانیده بود و یک سال متجاوز بود که چشم او مطلقاً جائی را نمی دید و چند نفر از موثقین شهادت دادند که مدتها بود که چشم او جائی را نمی دید ضعیفه مذکوره نقل نمود که دست مرا گرفته به درب طلا آوردند استغاثه نموده داخل روضه مبارک حضرت علی بن

موسی الرضا (ع) شدم دیدم روشنی مثل چراغ در نظرم پیدا شد چشم خود را مالیدم چشم روشن شده بود. واقعه چهل و دوم در آن سال روز جمعه یازدهم شهر محرم الحرام در کشیک داعی طرف عصری مردی از مردم مشهد مقدس محمد رضا نام شل و زمین کربود او را به رونضه منوره ثامن ائمه اطهار آوردند بعد از مراسم زیارت و استغاثه شفا یافت. واقعه چهل و سوم کربلا مومن کفشبان نقل نموده که مرد زواری اعمی بود و در عرض راه با ما رفیق بود و هر شب وقت عشا او را طیبیده حصه از طعام خود به او می دادم تا آنکه داخل مشهد مقدس شدیم و به کاروانسرا فرود آمدیم چون وقت تنگ بود گفتیم سحر به حمام رفته غسل زیارت کرده به زیارت مشرف می شویم در وقت عشا به طریق عادت متفحص آن مرد اعمی شدم نبود معلوم شد که در آن کاروانسرا فرود نیامده بعد از اکل طعام خوابیدیم در وقت سحر در خواب دیدم که گویا داخل صحن مقدس شده ام و در کنار جوی صحن محاذی پنجره فولادی دیدم که شخص عظیم الشانی نشسته و دو نفر مقابل او ایستاده اند بعد از آن شنیدم که در روضه صدائی بلند شد که یا مولا شفایم بده بعد از آن آن شخص عظیم القدر به یکی از آن دو نفر که ایستاده بودند گفت چند قطره از این آب به چشمش بچکان در این اثنا بیدار شدم دیدم که وقت سحر است برخواستم و به حمام رفتم بعد از غسل به زیارت مشرف شدم دیدم که آن شخص اعمی در آستانه متبرکه شفا یافته بود چون به نیک ملاحظه نمودم همان شخص رفیق ما بود او را به کاروانسرا آوردیم و کیفیت شفا یافتن را از او سوال نمودم گفت در وقت سحر به زیارت مولای خود مشرف شدم چون به بالای سر مبارک رسیدم گفتم یا مولا شفایم بده بعد از آن چیزی احساس نکرده الا آنکه چند قطره آب بر چشم من ریخته شد و چشمم روشن شد معلوم شد که شفا یافتن چشم او به نحوی بوده که در خواب دیده بودم. واقعه چهل و چهارم در سال هزار و صد و بیست و هفت شیر غازی مردود به عزم تاخت مشهد مقدس معلی آمده بود و چند روز در مشهد نشست و همه روزه جنگ و جدل فیما بین سکنه آن ارض اقدس و میانه آن مردود و سپاه او واقع می شد و چند مرتبه قوش رعیت را از جا کنده نزدیک دروازه رسانده توکل قلی بیک میر شکار مرو شاهجان که مرد مسنی بود که سابق بر این در جنگی اسیر شیر غازی مردود شده او را به او گنج برده آنجا او را گرفته دستاخ نموده در نزدیکی خانه خود او را جای داده بود و او را بعضی اوقات طلبیده و از آن احوالها می پرسیده میر شکار مذکور برای من نقل کرد که آن مردود خود به من نقل کرد که در وقتی که قشن رعیت و قزلباش را از جا کنند نزدیک بود که داخل شهر شوم صدائی از غیب شنیدم که گوینده گفت برگرد برگرد بس است بس است از شنیدن این سخن واهمه به وضعی بر من غلبه کرد که خودداری نتوانستم کرد برگشتم و رفتم. واقعه چهل و پنجم در روز سه شنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاولی سنه ۱۱۳۲ خواجه بختیار نام شخصی از مردم مجد که دهیست از دهات ترشیز مدت ده سال بود که شل و زمین گیر بوده شب در خواب می بیند که شخصی به او می گوید که برو به مشهد مقدس که حضرت امام رضا تو را شفا خواهد داد بعد از خواب با قافله روانه مشهد مقدس رضوی شده او را به پشت گرفته داخل آستانه متبرکه می نمایند چون به درب مطلا می رسد بر زمینش می گذارند خود را بر روی عتبه انداخته شروع به گریه می کند خواجه مذکور نقل کرد که صدائی شنیدم که شخصی فرمود برخیز چون برخواستم آزارم تمام بر طرف شده بود و صحیح و سالم شده بودم این مقدمه بشیاع رسید. واقعه چهل و ششم در سال هزار و صد و سی و دوم هجری در روز شنبه ششم شهر جمادی الثانی که روضه

حضرت امام رضا (ع) را زنانه کرده بودند نجیبه نام دختر اعمی از مردم مایان که دهیست از دهات کوهپایه مشهد مقدس که یک سال قبل از این به سبب آزار در چشم اعمی شده بود و آن را در حالت صحت نامزد پسر عمویش کرده بودند و پسر عموی او به جهت اینکه اعمی شده بود او را قبول نمی کرد و دختر از این سبب بسیار متالم بوده در خواب دیده بود که مردی سفید پوشی به او گفته که بیا به شهر تا تو را شفا بخشم علی الصباح به قصد زیارت و آستانه بوسی آن قبله حاجات و حلال مشکلات نظم شه هر دو کون آن امام انام علی بن موسی علیه السلام آمده در بالای سر مبارک همان مرد سفید پوش را که در شب خوابی دیده بود به نظر می آید و به او می گوید که چشم باز کنم تو را شفا دادیم چون چشم باز می کند می بیند که دربان و قتم شب هر دو چشمش بینا و روشن شده بود و این معجزه بشیاع رسید. واقعه چهل و هفتم فضیلت و افادت پناه ملا علی اکبر مدرس آستانه مقدسه منوره سدره مرتبه عرش درجه برای حقیر نقل کرد که طرف صبحی به آستان بوسی حضرت امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا (ع) می رفتم در درب صحن مبارک مرد اعمی را دیدم که دست به دیوار و سکو گرفته به زیارت می رفت همین که برابر جنبد مبارک رسید دفعه چشم او شفا یافت و من رفتم و دربان را خیر کردم آمده او را دیدند و تحقیق احوال او کرده تا به ثبوت رسید و موافق معمول بعد از ثبوت نقاره شادیانه نواختند. واقعه چهل و هشتم در روز شنبه دهم شهر رجب المرجب سنه ۱۱۳۲ هجری ضعیفه شلی از مردم ده نو که دهیست از ادھات مشهد مقدس به اتفاق والده خود به عزم زیارت و آستان بوسی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) آمده و سبب شلی او این بوده که دو سال قبل از این آزار پایی عارض او شده بود و به این سبب شل و زمین گیر شده و چون او را به در روضه منوره می آوردند چشم او بر مرد سفید پوشی می افتد که در ضریح مبارک ایستاده و آب بر قفل می ریزد و به خدمت آن مرد رفته التماس می نماید که چه شود که از این آب قدری به این عاجزه توجه نمائی که شفا به آن یابم آن مرد در جواب گفت که این آب مخصوص تو تبرک می نمایم و جام آب را به او می دهد به محض آب خوردن شفا می یابد و فریاد می زند که شفا شفا و زنان جمع شده جمیع رخوت او را پاره پاره کرده هر یک ریزه برای تیمنا و تبرکا می برند و آن ضعیفه هر چند ملاحظه کرده دیگر آن مرد را ندیدند. واقعه چهل و نهم در سنه مذکوره ضعیفه اعمی از مردم سبزوار در سن هفتاد سالگی به سبب ابله چشم او کور شده بود و بعد از مدت بیست سال در خواب جوان سبز پوشی را می بیند که به او می گوید که برو به مشهد مقدس تا چشم تو روشن شود و بعد از دیدن این خواب عازم آستان مراد می شود و در بیستم شهر رجب المرجب سنه مذکوره در روز سه شنبه وارد روضه مقدسه می شود چون داخل به روضه می شود بر او چنین ظاهر می شود که کسی دست بر چشم او کشید چون چشم باز کرد چشمش بر ضریح مقدسه می افتد و با چشم بینا از آن آستان مراد روانه وطن خود می شود. واقعه پنجاهم در روز سه شنبه بیست و سوم شهر ربیع الثانی سنه هزار و صد و سی و سی هجری که حالت تحریر این رساله بود بعد از ظهر که آستانه مقدسه منوره عرش درجه امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا (ع) زنانه شده بود ضعیفه از مردم با حزر حوالی خاف طفلی برداشته در سنن یک سال و نیمو چهار ماه بود که دست او شل شده بود و ما را و او را همراه به اندرون روضه مبارکه حضرت علی بن موسی الرضا (ع) آورده بود و دست او را از راه تیمن و تبرک بر قفل درب ضریح مبارک گذاشته بود ناگاه دید که دست آن طفل به حرکت آمده و آزار او برطرف شده بود و این معجزه نزد اهالی شرع انور به ثبوت شرعی رسید و برای اغلام

مردم نقاره شادیانه زدند. واقعه پنجاه و یکم سید فاضل عامل عالم محقق مدفق حسیب نجیب ابوالفتح سید نصرالله بن سید حسین موسوی مدرس کربلای معلی در کتاب مسمی بروضات الزهرات نقل نموده اند و خود مشافهه از ایشان استماع نمودم که خود گفتند از شیخ محمد باقر مکی ولد ملا محمد حسین شنیدم که او گفت یکی از فضیلات ثقات امامیه برای من نقل کرد که در قرن حادی عشر در کشتی نشسته کشتی ما شکست من به جزیره افتادم و در آن جزیره میمونی دیدم که از چاهی که در آنجا بود آب می کشید و در حوضی که در آنجا بود آب می کشید ولی و در حوضی که آنجا بود می رفت بعد از آن دیدم که فیلی آمده آن میمون را گرفته به زجر کشت و او را نرم کرد و آب آن حوض را خورد و رفت بعد از آن دیدم که آن میمون زنده شد و شروع به آب کشیدن کرد روز دیگر باز به همان نحو فیل آمد و میمون را کشت و آب را خورده رفت و باز میمون زنده شد و شروع به آب کشیدن کرد و میمون به من متکلم شد گفت مرا می شناسی گفتم خیر بعد از آن آن میمون گفت لعنت خدای بر اعدای آل محمد (ص) شنیده مامون عباسی را گفتم بلی گفت منم مامون عباسی اوقتی که من مرده ام به سبب ظلمی که بر حضرت امام رضا (ع) کرده ام تا به حال حق تعالی مرا به این عذاب معذب گردانیده و هر روز این فیل می آید و مرا به این زجر می کشد و باز خدای تعالی مرا زنده می کند و قضای من از فضل این فیل است و کار من کشیدن آب برای فیل. مؤلف گوید که نظیر این واقعه در جلد هشتم بحار الانوار که در احوال حضرت امیرالمؤمنین است در خصوص راهبی که مسلمان شده بود و از این سبب از او سوال نمودند در جواب گفته بود که مرغی را دیدم که چهار مرتبه فرود آمد بر زمین و در هر مرتبه ربعی را دیدم از آدم قی نموده تا اینکه مرد تمام الخلقه شد و باز آن مرغ در چهار مرتبه عود نمود و هر دفعه ربعی از آن را خورد و روز دیگر باز چنین نمود آن راهب قبل از آمدن آن مرغ از آن شخص سوالات نمود که تو کیستی و این حکایت است در جواب گفت که منم قاتل امیرالمؤمنین (ع) و عذاب من از آنروزی که مرا کشته اند تا به حال چنین است و همچنین حکایتین یزید ملعون که او را بعضی از ثقات دیده بودند که در یکی از آن جزایر آن شقی را سرنگون به مقابل حوض آبی آویخته بودند و آن شقی پیوسته از تشنگی ناله و زاری می نمود. مویذ این مطلبند واقعه پنجاه و دوم ایضاً سید مذکور فاضل عامل در کتاب مذکور نقل نموده که گفت ما آمدیم به زیارت حضرت امام رضا (ع) با مردی از تجار بغداد چون نزدیک مشهد مقدس رسیدیم آن تاجر گفت سبحان الله کسی برای زیارت حضرت امام رضا (ع) دوازده تومان خرج کرده که من کرده ام آن ثقه گفت چون نزدیک درب روضه مقدسه حضرت امام رضا (ع) رسیدیم می خواستیم که داخل روضه شویم یکی از خدام آمده مانع زیارت و داخل شدن آن تاجر بغدادی شده گفت مولای خود را در خواب دیده ام که فرمودند که دوازده تومان تو را بدهم و نگذارم که تو زیارت کنی تا چرا که پشیمان نشده از دوازده تومانی که در این راه خرج کرده آن مرد بغدادی آن دوازده تومان را گرفته و برگشت و کسی بر این سخن غیر از من مطلع نگردید. واقعه پنجاه و سوم میرزا نورالدین محمد خادم نقل نمودند که حقیر از جمعی ثقات شنیدم که اولیا نام مرد کفش بانی از کفش بانان حضرت امام رضا (ع) بود نقل کرده بود که شبی بعد از فراغ از خدمت می خواستم به خانه بروم و چیزی نخورده بودم آمدم به بازار که چیزی بخرم بازارها را برچیده بودند برگشتم و به صحن مقدس آمده دیدم که در روضه را بسته اند و هیچ چیز از ماکولات به دست من نیامد که بخورم به خدمت حضرت امام رضا (ع) عرض نمودم که یا مولا گرسنه ام و چیزی می خواهم ناگاه دیدم که از در نقره صدائی

بر آمد ملتفت شده دیدم که طبقی حلوای گرمی با یک نان آنجا گذاشته برداشته به شوق تمام آن را خورده شکر الهی را به جای آوردم. واقعه پنجاه و چهار میرزا ابوالحسن صاحب نسق سرکار فیض آثار نقل کرد که والد مرحوم من شب در خواب دیدم که دوازده امام در اطراف حوض صحن مقدس تشریف دارند و مرد کوری در روضه مقدسه مرقد منور را طواف می کند حضرت امیرالمؤمنین (ع) به حضرت امام رضا (ع) فرمودند که چرا معالجه نمی کنی این اعمی را آن حضرت به دست مبارک خود به جانب انگور اشاره فرمودند و دست مبارک آن حضرت بر بود چون صبح شد شنیدم که کوری شفا یافته است من از انگور احوالش را پرسیدم که چه وضع شد گفت من احساس کردم که قطره آبی در چشم من افتاد و بینا گردیدم. واقعه پنجاه و پنجم ایضاً میرزا ابوالحسن صاحب نشو سرکار می گوید که والد من در خواب دید که حضرت امیرالمؤمنین (ع) با جماعت بیلداران تشریف آوردند که نزدیک یک سقاخانه قبری حفر کنند بیل بر سنگ زدند حضرت امام رضا (ع) تشریف آوردند و به والد بزرگوار خود که حضرت امیرالمؤمنین (ع) عرض نمودند که این شخص به من پناه آورده از برای خاطر من از او عفو فرمائید آن حضرت عفو فرمودند چون صبح شد به آن موضع شریف رفتم دیدم که اثر بیلی در آن سنگ ظاهر است و شب سابقش شخصی را در آن مکان دفن کرده بودند. واقعه پنجاه و ششم فاضل محقق مدقق آقا ابراهیم نایب الصداده نقل کرد از بعض طبائقات مشهد مقدس رضوی صلوات الله علی مشرفه که او گفت دختر علیله جهت معالجه نزد من آوردند که پاهایش خشکیده بود به حیثی که رطوبتی در آنجا نمانده بود و رکی و عصبی ظاهر نمی شد و از دو زانویش دو غدود بزرگ بیرون آمد و خشک شده بود من گفتم که موافق طب معالجه این ممکن نیست پس او را به آستانه متبرکه عرش درجه رضویه مشرف گردانید و به برکت آن معصوم چاق شد. واقعه پنجاه و هفتم ایضاً فاضل مزبور نقل فرمود از ثقه از ثقات که گفت در دوره ضیافت بعضی افتادم و غیر از سی دینار که عبارت از شش غاز باشد چیزی نداشتم ملتجی به جناب مقدس رضوی (ع) گردیدم و عرض حال کثیر الاختلال خود نمودم ناگاه مرد نیکو منظری بر هیئت عریان در نزد ضریح مبارک دیدم و شش اشرفی به من داد و به طرف پائین پای مبارک روانه شده و تفتیش حالش کردم آن را ندیدم و بعد از آنکه آن ضیافت منقضی شد دیدم که از آن شش اشرفی نزد من چیزی باقی نمانده. واقعه پنجاه و هشتم ایضاً سید مزبور نقل کرد که از جمع کثیری از ثقات و صلحا مشهد مقدس رضوی علی مشرفه الف تحیه و سلام خیر دادند که این نزد ما متواتر است که مرد کوری از آذربایجان قصد زیارت امام همام علی بن موسی الرضا (ع) را نمود با جمعی از اهل شهرش پس بعد از آنکه مشرف به تقبیل آن عتبه علیا و تلثیم آنسده سینا شدند و اراده رجوع به وطن خود نمودند رفقای اعمی زیارت نامهای منقش مزین به شکل انقیه رفعیه و روضه شریفه از جهت تبرک خریدند و از آن ارض مقدس به قدر دو فرسخ دور رفتند آن کاغذهای زیارت نامه را به یکدیگر می نمودند و شعف و خوشحالی می نمودند آن مرد اعمی صدای کاغذهای را از ایشان میا شنید از ایشان پرسید که این چه صداست از روی ستهزا به به آن کور گفتند که اینها براتهای خلاصی از آتش جهنم است که امام (ع) به ما بخشیده اعمی گفت که امام (ع) به شماها که بینائید برات داده و به من که مردی ضعیف و کورم و از آذربایجان قصد زیارت او کرده ام برات به من عطا نفرموده به خدا قسم که به شهر خود بر نمی گردم تا اینکه به من هم مثل آن براتها که به شما عطا کرده به من عطا فرماید رفقای همه گفتند که با تو مزاح و خوش طبعی نمودیم اینها کاغذهای زیارت نامه است آن اعمی از ایشان قبول نکرده مراجعت

کرد و به آن آستانه عرش درجه مشرف گردید و چنگ به ضریح مبارک زده و گفت ای آقای من مرد ضعیف و کور و عاجزم و از شهر خود با رفقای خود به زیارت تو مشرف شدم و به ایشان براتهای آزادی از آتش جهنم شفقت فرمودی و به من عطا فرمودی از کرم تو بعید است که مرا با وجود عجز و کوری محروم گردانی و قسم به حق تو که دست از ضریح مقدس بر نمی دارم تا برات به من عطا نفرمائی براتی سه سطر به خط سبزی نوشته شده به دست او دادند که فلان پسر فلان از آتش جهنم آزاد است چشمهایش مانند دو نرگس تر روشن گردید و خوشحال روانه گردید و به رفقای خود ملحق گردید. واقعه پنجاه و نهم ایضاً سید مزبور نقل نمود که مرد ثقه برای من نقل کرد که یکی از خدمه روضه رضویه را افلاسی عارض شده اراده سفر هند کرد چون از شهر بیرون شد بعد از نماز شام در میان خواب و بیداری دید که در آستانه متبرکه است و اراده دارد که به خدمت مشرف شود حضرت امام رضا (ع) به او فرمودند که پشت به حرم محترم من می کنی و مرا می گذاری و به هند می روی آن مرد گفت ای سید البتّه شما علم به حال من دارید که من چیزی ندارم حضرت فرمودند که پانزده تومان وظیفه از سرکار فیض آثار من به تو خواهد رسید آن را صرف معیشت خود بنما و مرو آن مرد گفت بعد از چند روز پانزده تومان وظیفه برای من عرض کردندم به نحوی که آن حضرت فرموده بود. واقعه شصتم ایضاً جناب فضیلت پناه آقا ابراهیم نقل نمودند که در سالی که اوزبکیه شومیه مشهد مقدس را غارت کردند قرانیر را که مشهور است به اینکه خط امام جعفر صادق نیز بردند و میان هر قبیله که می بردند طاعون در میان ایشان به هم می رسید پس مضطرب شدند و آن قرآن شریف را به حرم محترم رسانیدند. واقعه ایضاً سید مذکور از ثقه از ثقات مشهد مقدس رضوی نقل کردند که او گفت شلی به قبه مبارکه که مشهور به قدمگاه حضرت امام رضا (ع) است آوردند و در آن قبه دو سنگ خار است که اثر قدم آن سرور بر او ظاهر است و مردم تیمنا و تبرکا به تقبیل آن مشرف می شوند آوردند ولی آن شل گفت چه می شود که من پای می داشتم که به پای خود به وضعی که مردم می روند و به قتیل او می نمایند من هم می رفتم ناگاه در همان ساعت شفا یافت و پایش چاق شد. واقعه شصت و دوم سید مزبور از ثقه از ثقات مشهد مقدس رضوی صلوات الله علی مشرفه نقل کرد که او گفت نزد ما زن کوری بود حضرت امام رضا (ع) چشمهای او را شفا داد. واقعه شصت و سوم فضیلت و صلاحیت شعار شیخ موسی ولد شیخ علی نجفی که از جمله ثقات و معتمدین است مشافهه نقل کرد که چند وقت قبل از این به زیارت حضرت امام رضا آمده بودم و در خانه میرزا جعفر مشهور به سرو قد فرود آمده و بیمار شدم بیماری صعبی و هر دو چشم من آب سیاه آورده و جایز نمی دیدم قدری زر داشتم صاحب خانه از من به قرض گرفت و اسبم را هم خرید و زر مرا به من نمی داد و چند کتابم کم شد از این جهت ما بسیار دلگیر بودم پیش کحالی که اسم او حاجی محمد باقر بود رفتم و آزار چشمم خود را به او گفتم او چشم مرا دید و گفت دوائی می دهم سه روز به این مداومت کن اگر نفع کرد فبها والا دیگر دوا مکن که نفع ندارد و آب سیاه آورده است به گفته کحال مذکور عمل نمودم فایده نکرد مایوس شده به آستانه مقدسه حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که دار الشفای خاص و عام است رفته عرض نمودم که یا امام به این شهر آمده ام که اینجا تحصیل علوم دینی کنم و چشم من چنین شده و شفای چشم خود را از تو می خواهم و در باب وصول طلب و قیمت اسب و پیدا شدن کتاب به خدمت آن حضرت عرض کردم و گریه بسیاری کرده از صبح تا ظهر آنجا بودم بعد از آن مرا به خانه برد نمودم گفتم بروم و چیزی بخورم و بیایم به خانه رفته خوابیدم چون بیدار شدم

دیدم که هر دو چشمم روشن شده با خود گفتم که خواب می بینم یا بیدارم از جا برخاسته به راه افتادم و مردم آن خانه تعجبها کردند و معلوم همه شد که آن حضرت چشم مرا شفا داده و زر مرا و قیمت اسبم را به من دادند و کتاب های من هم پیدا شد و همه آنها به برکت آن معصوم برای من مقدر و محصل شد. واقعه شصت و چهارم صلاحیت شعار ملا علی اکبر کاتب ولد ملا شمس الدین محمد جوینی نقل کرد که محمد صالح خداد برای من نقل کرد که محمد صالح خداد برای من نقل کرد که من در سن شانزده سالگی بیمار شدم بیماری بسیار صعبی و مدت چهار ماه کشید و مشرف بر موت شدم و مرا رو به قبله خوابانیدند و چشم و ذقن مرا بستند و دل از من کندند و به فکر تجهیز و تکفین من افتادند و هنوز از حیات من رمقی باقی بود و قریب چهل روز بود که چیزی نخورده بودم و ایشان بر من گریه می کردند و من می شنیدم اما قوت و قدرت بر حرکت و حرف زدن نداشتم و در آن خانه رو به روضه حضرت امام رضا (ع) کرده طلب شفا از جناب آن معصوم نمودم در آن وقت دیدم که سثقف خانه شکافته شد و شخصی به صورت مهبیبی بر من داخل شد و به من گفت آمده ام که روح تو را قبض کنم در این وقت دیدم که شخص نورانی سبز پوشی از همان جا که او داخل شده بود داخل شد و رو به آن شخص کرد و گفت برگرد که من استدعا از جناب مقدس الهی کردم که تاخیر در مردن او نماید و رو به من کرده فرمودند که تو را شفا دادم برخیز و در همان دم عرق صحت کرده برخوردارم و نشستم و بسیار گرسنه بودم گفتم که چیزی نخوردم و به زیارت روضه رضویه مشرف شوم بعد از چیز خوردن به اتفاق پدرم به روضه مقدسه آمدم و همان شخص که مرا شفا داده بود دیدم آنجا نشسته و قرآن تلاوت می فرمود او را دیده شناختم به من گفت که آنچه دیدی به کسی اظهار مکن و بعد از زیارت بیرون آمدم و به پدر خود گفتم که آن مردی که مرا شفا داد آنجا بود پدرم مرا برگردانید که بیا و او را به من نشان بده چون برگشتم او را ندیدم. واقعه شصت و پنجم فضیلت و صلاحیت و تقویت شعار شیخ محمد صالح مدرس که از جمله موثقین است مشافهه نقل کرد که محمد زمان نام مردی از مردم مشهد مقدس شل بود و من او را می شناختم به زیارت حضرت امام رضا (ع) آمده بعد از مراسم زیارت او را سینه دست داد و آن سرور او را در آن ساعت شفای عاجلی کرامت فرمودند. واقعه شصت و ششم ایضاً فضیلت پناه شیخ محمد صالح نقل نمود که محمد رضا برادر حاجی حسین نام تا مدت مدیدی بود که شل بود و روزی به آستانه منوره متبرکه عرش درجه امام رضا (ع) رفته به اعجاز امامت و ولایت شفا یافت و این معجزه به شیاع رسید و در سر کار فیض آثار نقاره شادیانه زدند. واقعه شصت و هفتم صلاحیت و تقوی شعار ملا علی اکبر ولد شمس الدین محمد جوینی نقل کرد که از ولایت خود اراده زیارت حضرت امام رضا (ع) نموده بعد از قطع منازل به عتبه بوسی امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا (ع) مشرف گردیدم بعد از زیارت حیران بودم که در کجا فرود آیم و کسی را نمی شناختم و به مدرسه پایین پا آمدم دیدم که شخصی از طلبه مدرسه که اسم او به خاطر راوی نبود مرا طلبید و گفت بیا و نزد ما باش رفته و در حجره او فرود آمدم و مدت دو سال به تحصیل علوم دینیه داشتم اشتغال بعد از دو سال مرا به خانه خود برد و دختری در خانه داشت به من عقد بست و گفت تا مدت یک سال خرج تو و عیال تو با من است و بعد از آن اختیار با تو است هم چنین تا مدت مذکور با یکدیگر بودیم و چون وعده منقضی شد از آنجا بیرون آمدم و بعد از چند روز خویشان و اطفال فقیر به دیدن ما آمدند و هیچ چیز نداشتم ملجا شده رو به روضه امام رضا نموده



بد از زیارت گریه بسیاری کردم و گفتم یا امیر تو ضامن غریبانی نحوی نما که پیش خویشان خود خجالتی نکشم و بعد از فراغ زیارت آمدم به مسجد بالای سر مبارک در پشت پنجره شروع به نماز کردم همین که رکعت اول را به جا آوردم و خواستم که برخیزم دیدم که در زیر قالی گره بسته ایست بعد از آنکه از نماز فارغ شدم از گره بسته را برداشته به حجره خود رفتم و شمردم دیدم که سه تومان زار است قدری از آن برداشته خرج ضیافت خویشان کردم و شکر الهی را بجا آوردم و بر من یقین شد که به برکت آن معصوم است. واقعه شصت و هشتم به نحوی است که آقا نورالدین محمد تاجر که از جمله تجاران معتبر معتمدین است به عبارات و الفاظ رنگین نشاطانه بطی تحریر در آورده و به این نحو نقل کرده که اقل عباد الله نور الدین محمد به تاریخ شهر شوال المعظم سنه ۱۱۲۱ در حالی که به عزم سفر خیرت اثر بندد معموره گنگ در بندر مشهور بر یک تدارک سفر و اسبان راه را اندوخت و به انتظار آرایش جهان عروس دریا جناب وار چشم حیرت بر روی بحر دوخته بودم حسب الخواش رفقا شهد معجزه و نقل مزبوره را با شعله آتش مطالب و مقاصد به طریق مرقومه به قوام آورد که نقل مجلس شیرین سخنان بوده و به مطالعه آن تحصیل ثواب نموده مشام جان را عنبرین و کام ایمان را شیرین سازند به چیدن واسطه از مرد گیلانی مسموع شد که از جمله معتبرین آن ولایت و از موثقین آن بلاد مدتی مدید مسافر هرم مرز و بوم و مجاور هند و روم و پر کار و ارگردش دیار عرب و عجم نموده که وقتی از اوقات چهره امید به سیاه روزگاری سفر پر خطر هند نیلی و به عزم تجارت وارد یکی از بلاد آن دیار که مشهور است به بنگاله گردیده و در سرای رحل اقامت افکنده مدت شش ماه در بلد مذکوره و بدم و داد و ستد می نمودم مرد غریبی نیز در همان سرا در جنب حجره که سکنی داشتم ساکن بود لیکن روز تا به شب چون نی نالان و شب تا سحر مانند شمع سوزان و گاهی به سیتاری چشم گریان جنوب قطرات عبرات اشک در وسعت سرای سینه افکار می کاشت و ساعتی به مدد کاری سیل سرشک مرغ امید را سیراب داشت غرض همه اوقات چون تار طنبور در تزلزل و افغان و چون ابر بهار متصل گریان بود و روز به روز در بکار می فزود و مظلومانه مناجات به درگاه قاضی الحاجات می نمود چون زیادتی گریه و وفور بکا از سر حد اعتدال تجاوز نموده تا اینکه قلبم را اختلال به هم رسیده قاصر از جهت تحقیق و تشخیص این مراتب افراختم و به چرب و نرمی و مرهم دلداری به او طرح رفاقت انداختم مردی دیدم در نهایت ضعیف بنیه چنانچه صورت تشریحی بر تخته هستی کشیده و معموره ملک وجودش به سر حد انهدام رسیده رگهای اعضایش چون تار طنبور شکسته و قلمهای دست و پایش مانند نای از مغز تهی گشته و چون نال قلم باریک گردیده استخوانها چون موسیعار از ضعف پهلو به پهلو داده و به پشت گرمی هم ایستاده گوشت بدنش از وفور زاری و رنج بیماری به مرور ایام تحلیل رفته و چون دف استخوانش مانده سقینه سینه چون از صدمان امواج بحر غم در هم شکسته و هستی وجودش حباب وار بنفسی بسته بعد از آنکه از گرمی بسیار چون خون به مجرای و عروق او راه یافتم و از رفق و نرمی بیشمار مانند مغز در استخوان او جای کردم سبب گریه مدام و نوحه علی الدوام را استفسار نمودم بعدا از مضایقه بسیار به مفتاح اتحاد در گنجینه راز را گشوده گفت که دوازده سال قبل از این مال التجاره خود را بخرید انواع امتعه غریبه و اقشمه نفسیه رسانیده آرایش جهان عروس دریا و نقل و حمل کشتی فنا نموده چون تجار لنگر اقامت در عرشه عرش اسای غراب انداختند و مسافران بحر

در طبقات پست و بلند جهان جای ساختند ارباب کشتی و عمله بادبانها برداشتند و همت به سمت ایران گماشتند سفینه سینه بر آب داده غراب وار از شاه بال شراع پرها گشوده در هوای دریا به پرواز آمده از تنیدی رفتار چون عاشق زار می نالید و چون عروس صاحب جهان بر خود می بالید تا مدت بیست روز به رفاه حال و فراغ بال در طیران بود و قطع مراحل می نمود که به یک دفعه از درشتی رفتار کشتی به سبب بادی که در دماغ داشت در بحر زخار متغیر شده چون جمازه مست کف بر لب آورده جهان را از خود دور ساخت و در ورطه تلاطم انداخت و ناگاه از بلند پروازی غراب چشم صیاد قضا بر او افتاد و دام اجل گسترانیده به قلاب نفس ماهی صفت در گرداب فنایش کشید و مانند کرباس تار و پودش از هم درید دست قدرتش بر آب تخته بست استخوانهای وجودش را در هم شکست حیل الممتین عروقتش چون تار عنکبوت از هم گسیخت و پر و بال شراعش مانند برگ خزان فرو ریخت نهال قامت دلکش باره موج از پای در افتاد و رشته لنگرش به مقرض اجل گسسته گردید روی به قعر بحر نهاد مباح دل از جان کنده امید حیات نداشت و ناخدا دست از جان شسته کار به خدا وا گذاشته تجار طعمه ماهیان گردیدند و طی راه دور از امال راه فنا در یک طرقة العین پیموده بسر منزل بقا رسیدند من نیز موافق آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت دل بر مرگ نهادم و یوم شوم وجود ارباب دادم چون در بحر غلطیدم خود را سوار مرکب تخته پاره دیدم که بضرر تازیانه موج چون باد صرصر در تکاپو بود و از سر سختی عنان اختیار از دست قدرتم گرفته به هر طرف می خرامید و مرا بی اختیار به هر سو می کشید ناگاه کحل الجواهر سواد جزیره به نظرم در آورد چشم روشن شد و دلم قوت گرفت غرض محصل دیوان حسب الحکم قاضی قدر بضرر پی در پی تازیانه موج آن اسب چوبین را به همین منوال می تاخت تا مرا از کام نهنگ بحر بلا رهانیده به کنار انداخت چون به ساحل رسیدم سجده شکر بجا آوردم جزیره دیدم در نهایت خرمی و در غایت سبزی درختان سردسیر و گرم سیر موجود لیکن آزاد می زار خالی بود شعر بهشتی در طراوت سبز و خرم همه چیزش فراوان غیر آدم مدتی تنها و حیران روز چون حیوان آب و علف می خوردم و شبها از خوف جانوران در بالای درخت به سر می بردم بعد از مدت یک سال روزی جهت وضو به پای درختی که آب باران در زیر آن جمع شده بود آمدم و در حالتی که مشغول افعال وضو بودم عکس هیئت زنی در آب به نظرم آمد چون به بالا-نگریستم بر شاخ درخت دختری دیدم در نهایت نیکوئی که حسن یوسف آفتاب انور از شعشعه پرتو جمالش کسب ضیا می نمود و زلیخای ماه تابان از لمعات نور عارضش در جلباب اختفا بود زلفینش چون شب یلدا دراز مژگانش چون خدنگ غمزه اش دلنواز چشم پر کینه اش مثل آهوی سر مست مخمور قوس ابرویش چون کمان رستم پر زور حرمساری عصمتش زینب و زیور شرم مزین گلستان عفتش از گلهای بالوان ملون چهره عارضش از رنگ جهل پاک و بی ملال عقل و فطرتش در مرتبه کمال اما مانند سرو از لباس عاری بود دید که چون نرگس بیشتر مانند دیده گشاده بر کل رخسار او می نگرم تار و پود گیسوی شب بوی بر نقره خام بدن گشود و خود را به جامه شب اندوز گیسوان خود ملبس نمود و چون چشم بیگانه بر خویش آشنا و گشاده دید عورت خود را به موی سر پوشید و به مفتاح زبان درج دهان را گشوده در تکلم افشاند که ای جوان از خدا بترس و از رسول او شرم نداری که بی باکانه نظر به نامحرم می کنی من از گفتگوی او خود را متنبه ساختم و سر خود را از خجالت به زیر انداختم و او را به ذات پاک

خدا قسم دادم که بگوی از جنس انسانی یا خیل ملک از سلسله بشری یا طایفه پری گفت ای مرد از بشرم و مدت سه سال شده که در این جزیره بسر می برم پدرم مردی بود ایرانی به اراده سفر هند بر کشتی نشسته و در رفته دریا کشتی ما شکسته سیل موج دریا و فلاهن قضا مرا به این جزیره انداخته چون اطلاع بر کیفیت حال او به هم رسید من نیز چگونگی احوال را بیان نموده گفتم گر کسی تو را خواستگاری نماید آیا قبول شوهر خواهی کرد چون سخن به اینجا رسید به موجب رضا سکوت اختیار نمود من روی خود را گردانیدم تا آن دلربا کالوچی من السماء به زیر آمد و در عقب همان درخت خود را مخفی نمود تا وقتی که به موافقت شریعت نبوی و طریقت ملت بیضاء مرتضوی صیغه گفته او را به حباله نکاح در وردم پس ما هم می بودیم و به این عطیه عظمی شادیهها نمودیم تا اینکه حق تعالی بر تنهای ما رحم کرده این دو فرزند را که می بینی به ما کرامت فرموده گاهی به دلداری و نصایح دلپذیر و ترغیب بصر و شکران انیس جان و مقوی ایمان دل محزون شاد می نمودم و گاهی به صحت و اختلاط فرزندان مشغول بودم و آن ضعیفه عاقل نیز به مصقل مهر جگر گوشها زنگ کدورت از آینه دل می زدود و شکر بادی در مرحمت فرزندان می نمود عرض اوقات این سرگشتگان جزیره حرمان اوطان و این دلخستگان بیشتر هجران دوستان به این حال و بدین منوال می گذشت با اینکه فرزندان یکی به هشت و دیگری به نه سالگی رسیدند چون رخوت ابدان فرو ریخته و بدنها مانند غول بیابان موی بر آورده بود روزی از کیفیت این اوضاع موحش و عریانی با آن یا رجانی گفتگو در میان داشتیم که آیا چه شود که پارچه کرباسی یا جنسی دیگر به هم رسد که در خوتی سرانجام شود و ستر عورت خود نمایم و از این شرمساری و خجالت بر انیم فرزندان از استماع این سخن متعجب شده زبان گشودند و سوال نمودند که مگر به غیر این اوضاع وضعی دیگر و مکانی دیگر می باشد مادر ایشان گفت بلی حق تعالی شهرها و مردمان بسیار و ماکولات و مشروبات بیشمار خلق کرده لکن ما به عزم سفر در کشتی نشسته بادهای مخالف موافقت نموده کشتیهای ما را منهدم ساخته و ما را به وسیله تخته پاره به اینجا انداخته ایشان گفتند پس چرا مراجعت نموده به وطنهای بالوف خود نمی روید آن زن بیچاره گفت بدون کشتی مستهد از این بحر ذخار و این دریای خون خوار عبور ممکن نیست گفتند ما خود کشتی می سازیم والده ایشان چون دید که در این باب ابرام می نمایند گفت که اگر میان این درخت بزرگ را که در کنار دریا افتاده است خالی تواند کرد و عنایت الهی شامل حال ما بیچارگان بی سامان گردد با این وسیله می توانیم خود را به جایی برسانیم و از این تنهایی و برهنگی برهانیم چون ایشان این سخن ربا شنیدند فی الحال برخواستند و خود را به کوهی که در آن حوالی بود رسانیدند و دو سه پارچه سنگ خار را که سرهای آنها مثل تیشه نجاری تند و تیز بود آورده شروع به کاوش اصل آن درخت کردند در خالی کردن او سعی بلیغ و اهتمام تمام بجا می آوردند چنانچه خورد و خواب بر خود حرام نموده یک ساعت از امر مزبور فارغ نبودند تا اینکه در عرض شش ماه به نحوی شکم آن درخت را خالی و مجوف ساختند که در جوف آن موازی ده دوازده نفر می توانستند قرار گرفت چون ما آن درخت را به آن نحو ساخته و پرداخته دیدیم شادمان گردیده شکر الهی بجا آوردیم به خصوص آن زن عاقله عاجزه رو به درگاه کبریا نمود مناجات می کرد که الله الحمد در خزانه احسان گشوده و فرزندان مرا چنین کرامت فرموده که به محض یک شنیدن ناوی چنین ترتیب نمودند که ما در ماندگان بیشه حیرانی به وسیله آن خود را به جایی می توانیم رسانید و از غم تنهایی و برهنگی رهانید و در این باب شکرهای الهی می نمود و از آن مقدمه خوشحال و شاد

بود چون آن ضعیفه عاجزه از غم تنهائی طاقتش طاق شده و از محنت بی کسی و بی بستری به جان رسیده بود سعی زیاد در ترتیب کشتی می نمود غرض با وجود بی دامانی همگی دامن همت بر کمر زده شروع در آوردن عنبر از دامن کوهی که در حوالی همان جزیره واقع بود و در نهایت ارتفاع و بلندی چنانچه سر به ثریا کشیده و گردن اوج آن به آسمان هفتم رسیده و در عقب آن کوه پر شکوه جنگلی بود تمام اشجار آن میخک و مکس عسل در فصل بهار شکوفه میخک خورده بر غله همان کوه عسل می کردند و باران رحمت الهی عسل داشته آن شربت را به ماهیان دریا می چشانید و از موم آن که عنبر اشهب بود مسافران بحر را به منافع کثیره می رسانید و در پای آن کوه عنبر بسیار بود به سبب اینکه در وقت جریان آب و آمدن به آن سیلاب دست خیل بر دامن توکل زده و پای استقامت بر کمر کوه استوار نموده و خود را از کام نهنگ بلا خلاص و به پشت گرمی نیر اعظم دست بیعت یکدیگر داده کل آن صحرا را به تحت تصرف خود در آورده بودند و هر روز به قدر چند من می آوردیم تا اینکه مقدار یکصد من جمع شد یک سر آن ناو را از همین موم حوضی ساختم و ظروف چند از عنبر ترتیب داده و مدتی با آن ظروف مزبور آب می آوردیم تا اینکه حوض مذکور را پر کردیم و چوب چینی بسیاری که ریشه است و در آن بیشه وفور دارد جهت خوراک در آن تاوه جمع کرده و ریسمان از پوست درخت تاب داده یک سر آن را بر ناوه بسته و سر دیگرش را بر درخت عظیمی محکم نمودیم و هر صبح و شام جناب چشمها بر روی دریا دوخته منتظر بودیم تا وقت زیادتی آب مدد دریا ناوه را به قوت نفس خود به کام نهنگ بحر کشید چون ناوه را در آب دیدیم همگی خود را در میان آن کشیدیم و شکر الهی را بجای آوردیم در نهایت شادی و خوشحالی خواستیم که روانه شویم ناوه ایستادگی نموده در رفتن تامل داشت متوجه شده دیدیم که ریسمان او را از آن درخت نگشوده در سدد گشودن آن بر آمدیم یکی از فرزندان خواست که بیرون رود و مرکب ناوه را سیل عنان سازد محصل قدر به امر قاضی قضا آن عاجزه غافل از تقدیر را به وسیله گشودن مهار خواهی نخواهی از کشتی به زیر آورد چون ریسمان را باز کرد فوج موج عنان اختیار از دستش گرفته ناوه را به دریا کشید و در یک طرفه العین چون سیل سرشک یتیمان بر رخسار بحر دوید آن بیشه قضا و آن تخته پیکان جفا و آن دور افتاده از جگر گوشها به دست بی طاقتی گریان جامه را تا به دامن چاک زده و از درد داغ می نالید و اشک غم از دیده رمد دئیده فراق می بارید و از بی تابی چون سیماب به هر سو می دوید و از غیرت مانند گردان بر خود می پیچید از بی طاقتی دم به دم سپند آسا از جا می جست و از حسرت جان شیرین بی ستون سینه افکار از فرهاد و امر بر تیشه هم و ناخن الم میخست مجنون صفت سر و پای برهنه و حیران یعقوب وار متفکر و گریان چون دور شدیم بر فراز درخت بلندی رفته کشتی نشستگان را و مسافران بی قرار را از دور می دید و مظلومانه آه حسرت می کشید چون از نظر غایب شدیم و فرزندان را دید خود را بر خاک افکنده مانند ماهی می طپید و این بیت را می خواند دوری ز برت سخت بود سوختگان را سخت است جدائی به هم آمیختگان را فرزندان چون مادر را ندیدند در دامنم چسبیده اند و شروع کردند به گریه و ناله و بیقرار و عارضض خود را به ناخن بیطاقتی می خراشیدند و نمک بر جراحتم می پاشیدند و بی تابی می نمودند و غم بر غم می فرودند چون بقیه دریا رسیدیم از خوف تلاطم خاموش شدند و مادر خود را فراموش کردند غرض در عرض هفت یوم به راهنمایی خضر توکل و ناخدائی خدا آن کشتی بی لنگر و بادبان

ما را به ساحل رسانید از برهنگی تا شام صبر کرده در شب سیاه جامه تیرگی خوند را ملبس و مستور نموده بر بلندی بر آمدم آثار و علامت شهری به نظر در آمده به دلالت ضوء آتش که از سواد بلد پیدا بود و از دور می نمود خود را به شهر رسانیدم در گاه عالی دیدم دستی بر حلقه اشنا کردم صاحب خانه مردی تاجر و از رؤسای یهود بود بیرون آمد قدری از آن عنبر اشهب که با خود داشتم به او داده در عوض آن سه دست رخت و یک عدد کلیم گرفتم و در همان شب خود را به اطفال رسانیده رخوت را در ایشان پوشانیدم چون صبح شد به شهر در آمده همین حجره را اجاره کردم و اطفال را آوردم و همان کلیم را جوالی دوخته شبها عنبر و چوب چینی را می آوردم تا تمام آنها را نقل حجره نمودم و بدفعات قدری آن را آنها را به معرض بیع در آورده اوضاع خود و حجره را موافق وضع تجار و مسکن ایشان ترتیب دادم و از آن تاریخ تا به حال مدت یک سال است که در غم و اندوه و گریه و زاری و ناله و بیقراری مشغولیم فراق آن عاجزه نیم بسمل تیغ هجران و آن ضعیفه دور مانده از فرزندان مرا به این حال انداخته و این اطفال را که چنین مغموم و خسته و مهموم و دلشکسته می بینی بیماری آتش هجران در کانون سینه ایشان افروخته و به داغ فراق جگرهای ایشان را سوخته است چون سخن به اینجا رسید من نیز تاب نیاورده به آن مظلومان و مهجوران موافق نموده ون ابر در فصل بهار زار زار به گریه در آمدم بعد از زمانی شعله بی قراری را به سیلاب اشک مظفی گردانیده گفتم ای عزیز موافق نیز کریمه الله ما یشاء و یثبت قضای الهی تغییر نیابد مگر به حکم قضا و مقادیر خلق به موجب مضمومن مقادیر اخلب قبل ان یخلق السموات و الارضین لخمسین الف سنه قبل از وجود ایشان به ظهور پیوست پس قضیه قضا را چاره نیست و واقعه قدر را علاجی نه چنانچه انوری می فرماید شعر

اگر محول حال جهانیان به قضا است \*\*\* چرا مجاری احوال بر خلاف رضا است

بلی قضا است بهر نیک و بد عنان کش خلق \*\*\* بدان دلیل که تدبیر خلق جمله خطا است

هزار نقش برارد زمانه و نه بود \*\*\* یکی چنانچه در آینه تصور ما است

کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد \*\*\* که نقش بند حوادث و رای چون و چراست

به دست ما چه ازین حل و عقد چیزی نیست \*\*\* به عیش ناخوش و خوش کرد هیم عین سزاست

لیکن ظن من غالب و یقینم حاصل است که اگر این نیم جان خود را به آستان ملایک آشیان و درگاه عرش اشتباه حاکم عادل احکام شریعت عزای نبوی و قاضی القضاة دین دیوان طریقت ملت بیضاء مرتضوی سلطان اقلیم عصمت و فرمان روائی مد این حکمت و سپهر اوج عزت و فخر الاکابر و الاعاظم فرزند سعادت مند امام موسی کاظم صاحب عدل و احسان مدفون ارض خراسان شفیع روز جزا شاه اقلیم رضا امام ثامن ضامن حضرت امام رضا (ع) رسانیده این شکوه را به آن جناب نمائی و احوال کثیر الاختلال خود را (۱) از آن حضرت استغاثه و مطالبه نمائی البته حاجت تو برآورده می شود و او را به تو خواهد رسانید و تو را از غم دوری و الم رنجوری خواهد رهانید چرا که هیچ محتاجی ملتجی به آن جناب نشده که او را از خزانه کرم خود غنی نکرده باشد و هیچ حاجت مندی حاجتی نخواستی که روا ننموده باشد و هیچ مظلومی و دادخواهی پناه به درگاه او نیاورد و استغاثه از او نخواستی که امداد ننموده و به فریاد او نرسیده باشد پدر یتیمان و کس بیگسان مایه مفلسان دادخواه مظلومانست از استماع این کلام عاقبت فرجام چون ستم رسیدگان لرزه بر اعضایش افتاده کالنفس فی الحجر بر دل او جای

کرد پس در همان مجلس خالصاً لوجه الله نذر کرده قندیلی از چند من طلای خالص مرتب ساختند

ص: ۱۸۰

---

۱- (۱) به عرض آن سرور و زوجه خود را

به دست خود برداشته پای پیاده روی نیاز به درگاه آن چاره ساز نموده که در دل شکسته و احوال جگر خسته را عرض و عیال خود را از آن حضرت طلب کند همان روز به تحصیل طلا مشغول و بعد از اندک فرصتی از صیرفی چهار سوق خواهش به اهتمام وقوف اشتیاق ابتیاع و به آتش دل سوزان در کوره اخلاص خلاصی و در بوته اعتقاد عقد نموده به دستگیری استاد توفیق حسب الواقع ساخته و به مصقل محبت علی بن ایطالب (ع) با اولاد او علی بن موسی الرضا (ع) پرداخته بر مرکب راهوار همت سوار و بر فاق خضر توکل روانه مقصد گردید بعد از قطع مسافت دریا سر قدم ساخته طی مراحل می نمود تا خود را به یک منزلی خراسان رسانیده چون آنت مسافر شاه راه نجات و سالک طریق راه هدایت به طرق رسید متولی مشهد مقدس حضرت امام رضا (ع) را در خواب دید که می فرمود فردا زایر ما داخل می شود به استقبال او اقدام نمائید علی الصبح متولی و ارباب مناسب مشهد به استقبال آن فرخنده فال بیرون آمده او را با عزاز و اکرام مالا کلام داخل شهر نموده قنذیلی را بشرف تزین دخول روضه متبرکه مشرف و مزین نموده به جای خود قرار دادند پس او بعد از تعیین منزل و تغییر لباس غسل نموده و سر و پای برهنه در نهایت خضوع و خشوع خود را بدان استان ملایک پاسبان انداخته روضه دید بهشت نشان در غایت علو شان شمه ایوانش با کنگره کیوان برابر پیش طاق روضه اش با طاق فلک همسر مرتبه عرش نزد رتبه فرش پشت کل زرین خورشید از عطر نرگس خود روی بین السطور خشتهای طلایش مست قطر گنبد منورش رشک دئور فلک خاک آستانش کجل الجواهر چشم ملک فراش دیوان خانه اش جبرئیل امین جاروب کشان حرمش حور العین فلک از رفعت کرباش درش در هراس فرق فرقدان سای کرسی نشینان بار کاهش با عرش مجید مماس گردون بر گرد گنبدش عمریست در طواف خفتگان خاک راه مشهد مقدس او از بازخواست روز جزا مسلم و معاف چرخ به آن رفعت و جاه در مجلسش مداحیست بر پوست تخت ابلق سحاب در صف نعال نشسته آسمان با آن عظمت و جلال بر درگاه ملایک پناهش کوچک ابدالیست زنگ و زنجیر بسته اساس آسمان از همت آن آستان بر پای ایستاده خورشید درخشان خشت طلائیست که در بنای گنبد منورش از دست بنای قضا بر در و بام سما افتاده چنانچه مولف می فرماید نظم

در جنب علو روضه شاه رضا \*\*\* خورشید مگو اینکه بود نور فزا

روزی که قضا گنبد او را می ساخت \*\*\* یک خشت طلا افتاد بر بام سما

باری بعد از اتمام آداب زیارت روی نیاز بر خاک می مالید و پرگار وار بر گرد مرکز امامت گردیده طواف می نمود و تمام روز بدین منوال در گریه و زاری و بی قرار بود تا هنگامی که خدمه سرکار فیض آثار زایر آن را سوای او بیرون کرده درهای آستانه متبرکه را بستند هیچ کس از عمله متوجه احوال او نشده همگی به مسکن و ماوای خود رفتند چون آن حال بدان منوال دید لحظه خاموش شده بعد از زمانی که خاطر از رفتن تمام خدمه جمع نمود شروع در دعا و استغاثه و زاری کرد که ای چاره ساز بیچارگان و ای فریاد رس مظلومان هجران و دست بیداد ظلم زمان معموره وجودم منعدم و خاک را بیخته و دستم از هم گسیخته نه سوی این درگاه شیعیان امید گاه و پناهی و نه غیر از جناب اقدست امید گاهی داغرم روی امید به درگاه تو آورده عیال خود را از حضرتت می خواهم به فریادم برس و زوجه ام را به من برسان چون یک ثلث از شب باقی مانده آن ملتجی تضرع را از حد گذرانید سر به سجده نهاده سینه او را دست داده فی الحالس سهم دعای بیربایش از کمان قضا چون تیر شهاب بر سینه سماوات دوید و خدنگ آزمایش به زور و بازوی قدر





سپهر هفت آسمان را در هم شکافته بر هدف اجابت رسید در حالت سینه صدائی به گوشش در آمد که برخیز چون برخواست آن حلال مشکلات و کشف مضمورات شیر بیشه فتوت فارس میدان مروت گشاینده کارها فریاد رس بیچاره ها طیب جگرهای خسته مومیائی دل‌های شکسته زینت بخش سریر امامت صاحب تاج کرامت فرمان فرمای انس و جان سلطان اقالیم عدل و احسان پادشاه ملک خراسان امام هدای جگر گوشه رسول خدا (ص) امام رضا علیه التحیه و الثناء را دید ایستاده پس آن حضرت فرمود برخیزید که زوجه ات را آورده ام و در عقب روضه ایستاده او را بیاور گفتم فدای تو شوم درهای مساجد بسته است آن جناب فرمود که هر کس که او را از چندین سال راه آورده درهای بسته را می تواند گشود چون روانه شد به هر دری که رسید گشاده شد خود را به روضه منوره رسانید عیال خود را دید به همانم هیئت که در جزیره وا گذاشته بود ایستاده حیران و هراسان چون شوهر را دید بر دامنش چسبید پس از او پرسید که تو را بدین جا آورد گفت من در کنار دریا نشسته بودم چشمهایم از زیادتی گریه دردی شدید داشت می نالایدم دیدم شخصی بر چشمم دست مالید فی الفور درد ساکن شد چشم گشودم دیدم جوانی ایستاده که از پرتو نورش بر و بحر در آن شب تیره و تاریک روز روشن شده دستم را گرفت و فرمود چشمت را بپوش چشم پوشیدم بعد از زمانی که چشم گشودم خود را در این مکان دیدم پس آن را همراه به حجره که در آن شهر گرفته بود به فرزندان رسانیدم بعد از آن در شادی و خرمی می بودند او را از معجزه آن حضرت این فرج بعد از شدت روی نمود پس ساکن خراسان بودند تا به جوار رحمت ایزدی پیوستند. واقعه شصت و نهم حاجی ابوالحسن نقل نمود که از مرد ثقه درویشی شنیدم که از شخص ثقه چنین استماع نمود که درویشی در مشهد مقدس بود عنایت نام و از کسی طلب نمی کرد و دو روز و سه روز به فاقه گذرانید چند روزی قوتی به او نرسیده یک روزی اراده زیارت امام الجن و الانس نموده و از غایت گرسنگی تضرع به امام ضامن ثامن نموده در آن حال او را سینه دست داده در عالم سینه حضرت امام رضا را دید که به او گفت ای عنایت به پیش بست خیابان برو و خورده فروشی بساطی می اندازد و سنگی بر روی بساط می گذارد او را به چهارده غاز از او بخر و ما میر بقال پیش بست را گفته ایم که چهارده غاز را به تو بدهد که سنگ را خریده و به خانه بری و حکاکی کرده دانه لعلی در آن میان است بیرون آورده به هندوستان بر که تو را زریر خواهند کرد گفت یا امام رضا مرا از حکاکی بهره نیست فرمودند که ما تو را تعلیم کردیم چون به حال آمده همان نحو که امام فرموده بودند به عمل آوردم به هند برده و در هند او را زر بسیاری داده آن سنگ را از آن خریده مرقه الحال به ایران عود نمود. واقعه هفتادم حاجی ابوالحسن عطار مذکور نقل نمود که شخصی نزد داعی انگشتری گرو گذاشت به قلیلی و مدعی بود که نگین این الماس است داعی در انگشت کرده به زیارت حضرت امام رضا رفتم بعد از فراغ از زیارت نگین افتاده بود هر چند تفحص نمودیم با جمعی به هیچ وجهی پیدا نشد پس استغاثه نمودم که یا امام به زیارت شما آمده ام و این نگین در روضه مبارک شما گمشده و صاحبش مرد مبرمیست امید که نگین را به داعی رسانی پس برگشته در وقت عتبه بوسی نگین را در آستانه در مرصعه یافتیم. واقعه هفتاد و یکم ایضاً حاجی مذکور نقل نمود که در حینی که داعی از مکه معظمه برگردیده بودم و عازم به زیارت حضرت امام رضا (ع) بودم در منزل مهر سحری بود که می خواستم به راه افتیم پای داعی لغزیده سینه ام بر سکوی اطاقها خورده استخوانهای سینه ام در هم شکست و به اندرون رفت و نهایت وجع و شدت

می نمود فقیر را مضطرب الحال نموده تا شبی که داخل علاقه بند گردید یتیم سحری به هزار فلاکت بار کرده دو نفر مرا در بالای چهار پا محافظت نمودند و در آن شب باز از چهار پا افتاده الم من زیاده شد تا طلوع آفتاب که به بلندی رسیدیم پرسیدیم که به کجا رسیدیم گفتند از این بلندی جنبد مبارک پیدا است فقیر سلام کردم و رقتی بزرگ داد تا یک ساعت بعد از آن التماس کردم که یا امام به زیارت تو آمده ام و از زیارت جده برگردیده ام و سلام او را به تو آوردیم و سیه ام در راه شکسته و درد می کند چون از ناله و زاری فارغ شدم دفعه آن درد برطرف شد. واقعه هفتاد و دوم سیادت و نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه میر سید محمد موسوی خادم روایت کرد که شنیدم از سلاله السادات العظام و اسوه الفضلاء الکرام سید مرتضی الموسوی عاملی نواده مرحوم سید محمد صاحب مدارک که او نقل کرد که شنیدم از استاد تقی اصفهانی کار دگر کاردی ساختم جهت مطبخ معموره سرکار فیض آثار و اراده زیارت ثامن ائمه اطهار نمودم و آن کارد با خودم بود رسیدم بگبر آباد که نزدیک کاشانست و در کاروانسرا فرود آمدم در یکی از حجرات دیدم مریضی بر بستر ناتوانی افتاده از موطن او سؤال کردم گفت مردم بلخم اما به مذهب ایشان نیستم و اراده خراسان دارم به اینجا رسیده ام و بیمار شدم و از بی پرستاری آزارم به طول انجامید تقی ساده دل خدمت زوار را از اطاعات تصور کرده یک هفته در آن مقام مقیم و به پرستاری آن به ظاهر مومن در باطن کافر مستحق عذاب الیم اشتغال نمود غافل از اینکه آن ملعون گرگيست در لباس میش و رجوع خواهد نمود به اصل خویش تا اینکه آن شقی قوت به هم رسانید شبی انتهاز فرصت نمود چهار دست و پای آن مومن را در وقتی که در خواب بود بسته در چینی که اراده قتلش نموده بود استاد تقی از خواب جست دید کار از دست رفته و آن ملعون می گوید که از کثرت تیرای توبه تنگ آمده ام الجال تو را به همین کارد تو را می کشم و آن کاردی بود که اگر عکس آن در آب افتادی نهنگ ریزه ریزه گشتی و خیالش اگر به خاطر حریض رسیدی در دم دل از دیا بریدی و همواره از نیام چون دست کریم از آستین به آسانی بیرون آمدی در وقتی که آن شقی خواست از غلاف بیرون آرد دید که چون زبان در کام افعی مردم چسبیده و بیرون نه می باند تقی گوید در آن حالت من به مضمون آیه امن یجیب المضطر اذا دعا روی دل را بسوی محراب مسجد روضه رضا کردم و متوسل به آن جناب بودم دیدم که آن ملعون دون کارد را به زیر پستان خود گذاشته زور می کند که از غلاف بردارد که به یک بار آن کارد الماس فابرننگ تیغ انتقام بر سینه او خورده سر از ناف او بیرون آورد و در دم احشا و امعان بیچار بر زمین ریخته جان به مالک دوزخ سپرد تقی می گوید من در آن حال شکر ذوالجلال را بجا آوردم با دست بسته در گشادن کار خود متحیر بودم که آدم عزیزى وارد شد شمعی در دست که شاید دمی در آن حجره مسکن نماید چون خون را دید ترسید گفتم مترس که معجزه عظیمه روی داده آن شخص صدای مرا شناخت چون نزدیک آمد این مرد همسایه ام بود که اراده زیارت کرده بعد از اطلاع دست نفی مرا گشوده لذش آن خوگ را عجاله در این نشافانی پیش سگها انداخته بعد از تفتیش مشخص شد که آن ملعون یابوئی دار پابوش از کاروان سرادار گرفته کسی که از زوار پیاده بودند داده به اعتقاد راسخ چون تیغ برهنه و به آن کعبه مرادات آورده تا به حال که سنه ۱۳۰۴ باشد کارد مذکور در دست طباحان مطبخ سرکار امام که سفره روزی اناک است موجود است چون تیغ مشو چهره بهر صاحب دم از صاحب ذوالفقار اندیشه بکن. واقعه هفتاد و دوم

چون در بدایت جمع این رساله سرا پا هدایت مغفرت عرض نمودم که آنچه از معجزات بعد از رحلت که از معتمدین نقل و استماع نموده قلی نماید و حکایت سوختن باغ در حوالی نیشابور شهرت تمام دارد و چند نفر از صلحا مقل فضیلت پناه ملا محمد جعفر بشنما از نیشابوری و غیره نقل کرده اند بنا بر این نوشته می شود که در هنگام اهنک آن بزرگوار مقام دلکش حجاز و قبله ارباب نیاز ضامن غربا و ملجا فقرا از گوشه نیشابور به صوب سنباد بدر تاغی رسیده باغبان را امر فرمود که برو و از این باغ خوشه انگوری بیاور با عنایت به صوب سنباد به در باغی رسیده باغبان را امر فرمود که برو و از این باغ خوشه انگوری بیاور باغبان عرض کرد که در فصل زمستان انگور نمی باشد حضرت فرمودند که تو برو و ملاحظه کن باغبان چون به باغ رفت دید که بمیامن آن سحاب رحمت یزدان پاک سلسله تاک سبز گردیده و خوشه تاک چون خوشه پروین از افق غیب دمیده باغبان بی ایمان چشم از این فیض پوشیده به تصور اینکه اگر در چنین وقتی نزد نایب خلیفه بی نور برم ممکن که مبلغ خطیری به من دهد گفت در باغ من انگور به هم نمی رسد حضرت بعد از انکار آن نابکار فرمودند آتشی در باغت بیفتد بعد از لحظه آن بد اختر دید که تاک چون مد شهاب بار آور خوشه اخگر گردیده ملخص اینکه خرمن دین و نیایش از برق قهر ذوالجلال سوخت و تا حال تخمی در آن زمین سبز نمی شود و تل خاکستری به نظر در می آید. واقعه هفتاد و سیم تقویت شعار محمد صادق که یکی از خدمه سرکار فیض آثار است نقل نمود که فقیر در سنه ۱۱۱۹ برات وظیفه داشتم که بر محال ترشیز حواله نموده بودند و روانه شدم که وظیفه خود را گرفته صرف معیشت خود نمایم بعد از طی مسافت چند منزل مریض و بیمار شدم و کار به جایی رسید که قطع اغمید از حیات خود نموده دل بر مرگ دادم پس در آن حالت ملتجی به آستان امام الجن و الانس حضرت امام رضا (ع) که دار الشفای خاص و عام است شده گفتم یا امام من از خدمه آستان شمایم و فریاد رسی به جز جناب مقدست ندارم و در این غربت از شفا خانه رحمت امیدوارم که شفای عاجلی به این کمترین کرامت فرمائی در آن حالت بیهوشی دیدم جوانی سبز پوشی به نزد من حاضر شد و خطاب به من نمود فرمودند که برخیز و روانه شو به سمت دست چپ که مدعای تو حاصل می شود گفتم ای جوان قدرت برخواستن ندارم گفت من به تو می گویم برخیز برخیز که هیچ حال نداری در آن حالت رفقای فقیر دست به من زدند که چه حال داری و با که سخن می گوئی چون متوجه رفقا شدم آن جوان از نظرم غایب شد فی الفور بر خواسته هیچ آزاری در خود مشاهده نمودم و بعد از آن به رفقایم گفتم که برخیزید تا روانه شویم رفقا اطاعت نموده برخواستند و به همان راهی که به من نشان داده بودند روانه شدیم رفقا گفتند این راه نیست من گفتم آن کس که مرا شفا داده به همین راه راهنمایی نمود آخر الامر روانه شدیم و به قدر یک فرسخ راه نرفته بودیم که دیدیم کلانتر ترشیز با تبعه اش رسیدند پس فقیر نیز داود رفته برات را داده تنخواه خود را گرفته مراجعت نمودم. واقعه هفتاد و چهارم صلاحیت و تقوی شعار پسندیده اطوار ملا عبدالوهاب فراش حرم محترم که مرد ثقه و از جمله معتبرین است و چندین سالست که نایب جزو ناظر آستانه منوره است نقل نمود که توفیق آثار حاجی عبدالصمد تبریزی که از هر دو چشم اعمی بود شب جمعه پانزدهم شهر رجب المرجب سنه ۱۱۱۴ کشیک دوم بود قریب به نصف شب حاجی مذکور به عتبه بوسی حضرت امام رضا (ع) مشرف شده بعد از زیارت تضرع و زاری و گریه بسیار نموده ضریح مبارک را گرفته بود و طلب شفا از آن سرور می نمود که ناگاه فریاد زد که شفا یافتم و چون ملاحظه کردیم و دیدیم هر دو چشم او شفا یافته و چشمهای او مثل دو پیاله

خون بسیار رنگین گردیده بود و بعد از ثبوت نزد اهالی شرع شریف رفته نقاره شادایانه زدند و او را از سرکار فیض آثار مخلع گردانیدند و واقعه هفتاد و پنجم ایضا صلاحیت و تقوی شعار ملا عبدالوهاب مذکور نل نموده که در ماه ذی الحجه سنه ۱۱۱۴ حاجی علی بحرینی نزدیک به صبح در آستانه مقدسه در بیرون درب طلا او خوابیده بود که حضرت او را شفا داد و به ثبوت شرعی رسید و نقاره شادایانه زدند و از سرکار فیض آثار او را مخلع گردانیدند. واقعه هفتاد و ششم ایضاً صلاحیت و تقوی شعار ملا عبدالوهاب مذکور نقل نموده که به تاریخ بیستم شهر صفر المظفر سنه ۱۱۱۶ ضعیفه از مردم زورآباد که از هر دو پا شل بود او را به زیارت حضرت امام رضا (ع) آورده همین که به نزدیک پنجره فولادی که در پس پشت مبارک واقع است رسانیدند حضرت او را شفا داده برخاست به پای خود به زیارت مشرف شد و به ثبوت شرعی رسید نقاره شادایانه زدند و او را مخلع گردانیدند. واقعه هفتاد و هفتم ایضاً صلاحیت شعائر ملا عبدالوهاب می گوید که غلامعلی نام پسری داشت در سن پانزده سالگی از کمر شل بود از ایام طفولیت به تاریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۱۱۶ در مسجد منسوب به امام رضا (ع) در جنب غسل گاه مبارک واقع است او را آورده قریب به یک هفته او را در آن مکان انداخته حضرت امام رضا او را شفا داد برخاست و به زیارت مشرف شده به ثبوت شرعی رسید و نقاره شادایانه زدند و او را مخلع گردانیدند. واقعه هفتاد و هشتم ایضاً ملا عبدالوهاب مذکور نقل نمود که خیر النساء نام صبیبه محمد شفیع طبسی که اهر دو چشم نابینا بود و در سن ده سالگی بود به تاریخ نهم شهر رمضان المبارک هزار و صد و بیست و چهار بعد از زیارت حضرت امام الانس و الجان مشرف شده که او قبل از این نابینا بوده شفا یافت و به ثبوت شرعی رسید و نقاره شادایانه زدند و او را از سرکار فیض آثار مخلع گردانیده. واقعه هفتاد و نهم آنکه فضیلت و افادت پناه آقا حسین ولد مرحوم ملا محمد مهدی نقل نمود که والده من که صبیبه مرحوم شیخ محمد فاضل مدرس است و در نهایت شرف و صلاحیت نقل نمود که شخصی به زیارت امام ثامن علی بن موسی الرضا می آمد در یکی از منازل شخصی بود اعمی مادرزاد او التماس نمود بود آن اعمی که در وقت مراجعت قدری خاک از آن روضه مقدسه از برای من بیاور شاید به برکت آن تربت چشم من شفا یابد و آن شخص فراموش نموده بود که خاک بردارد اتفاقاً در وقت مراجعت باز به منزل رسید از آن شخص اعمی به خاطرش رسید و بسیار بی خرجی شده بود آن مرد اعمی مطلع شد که آن شخص آمده نزد آن مرد آمد و طلب خاک نمود آن مرد قدری خاک از همان منزل برداشته برای آن اعمی آورد آن اعمی از روی نیت خالص بر چشمهای خود کشید در همان شب بینا و چاق شد و صله و هدیه بسیاری به او داد و او را روانه نمود. واقعه هشتادم صلاحیت و تقوی شعار حاجی مستعلی اصفهانی خادم روضه رضویه که مرد ثقه ایست نقل نموده که در اصفهان مردی طباح و مبروص بود تا روزی میر لوحی سبزواری ساکن اصفهان موعظه می کرد و مناقب و فضایل ائمه را نقل می کرد تا اینکه گفت در وقتی که حضرت امام رضا (ع) به مرو تشریف آورده اند در عرض راه در یکی از منازل وارد حمامی شده بودند و مرد مبروصی هم در آنجا بود در وقت داخل شدن آن جناب به حمام طاسی را پر از آب کرده به پای آن سرور ریخته بود آن بزرگوار طاس آبی پر کرده و بر سر او ریخته بودند چون ملاحظه کرده بود دیده بود که آن آزار از آن بالکلیه دفعه سلب شده پرسیده بود که این مرد کیست گفته بودند که حضرت امام رضا (ع) است به پای

آن حضرت افتاده بود و پای آن عالیجناب را بوسیده بود و شکر الهی را به جای آورده بود در آن وقت آن مرد طبخ بعد از شنیدن نقل به یکی از حمامهای اصفهان رفته و طاس را پر آب کرده رو به مشهد مقدس کرده به گریه و زاری تمام طلب استشفای آزار خود از آن حضرت می کند و می گوید چه شود که همچنان که آزار آن مرد را شفا دادی مرا نیز شفا بدهی و طاس ابر را بر سر خود به آن نیت ریخته بود دفعه آزار او به برکت آن عالیجناب بر طرف شده بود همان دم به همان مجمع آمده به مردم گفته بود که من این نقل را شنیده به حمام رفتم و چنین کردم از برکت آن حضرت آزارم بر طرف شد همه مردمی که او را میروص دیده بودند ملاحظه کردند آزار او بالکلیه بر طرف شده همگی شکر الهی را بجای آوردند. مؤلف گوید که در سابق این معجزه را نقل نمودیم به اندک تفاوتی که آن کیفیت در بغداد واقع شده بود. واقعه هشتادم ایضاً حاجی مذکور نقل نمود که من از اصفهان آمدم و در مشهد مقدس سکنی نمودم در سنه ۱۱۳۴ شبی دزد به خانه من آمده دو صندوق رخوت و ما يعرف من که در آنجا بود برد و چون صبح بیدار شدم و آن ماجرا را دیدم و اطفال اضطراب بسیاری کردند وضو ساختم و نماز صبح را کردم و به آستانه حضرت امام رضا (ع) آمده تضرع و زاری نموده عرض نمودم که یا امام پناه به آستان شما آورده ام و مال خود را از شما می خواهم و متوسل به جناب توام و مکرر استغاثه نمودم و در آستانه بودم که یکی از خویشان من آمد که بیا مال تو پیدا شد بیرون آمده اموال خود را در خانه دیدم شکر خدا را بجای آورده و کیفیت پیدا شدن آن را پرسیدم گفتند ادر این نزدیکی حمام خرابه ایست شخصی از آنجا گذشته صدائی می شنود به درون حمام رفته می بیند که شخصی آنمجا است و زمین را کنده چیزی پنهان می کند دانسته بود که مال دزدیست جمعی را صدا می زند می آیند مال را گرفته دزد فرار می نماید که در این وقت آدمهای شما خبر می شوند و مال را گرفته به حبسه می آورند مجدد اشکر الهی را بجا می آورند. واقعه هشتاد و یکم سیادت و نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه میرزا بدرالدین محمد خادم و مدرس ولد مرحوم میرزا ابراهیم نیشابوری که مرد فاضل صالح ثقه ایست برای من نقل کرد که در وقتی که او زبکیه شومه مشهد مقدس را گرفتند و اموال سکنه مشهد مقدس را غارت کردند و سر طوق گنبد مبارک سلطان الجن و الانس اعنی حضرت امام رضا (ع) را بردند و به هر شهری که می بردند و نگاه می داشتند در آن شهر آزار طاعون و وبا به هم می رسید و سبب را دانستند لابد سر طوق مبارک را آوردند و در جای خود نصب کردند. واقعه هشتاد و دوم در ماه شوال سنه هزار و صد و سی و چهار محمد افغان با لشکر بسیاری از بلده هرات به عزم تسخیر قلعه مشهد مقدس آمده دو ماه قلعه را محاصره نموده و معجزات بسیار از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) ظاهر گردید از آن جمله اینکه محمد صفی ولد جلال الدین مسعود تربتی که بیست روز اسیر آنها بود و خدا بخش ولد بخشی جامی مردم لنگر که دهیست از دهات جام که قریب دو ماه بود که اسیر بود در روز پانزدهم شهر ذی الحجه گریخته از دروازه نوغان داخل شهر شدند

و هر دو برای حقیر نقل نمودند که ماهر دو در پیش میرزا معین خافی که منشی محمد بود بودیم و مرد قلندر را به خانه منشی آوردند که هر دو دست او سوخته بود و کنجل شده بود سبب را از او پرسیدند گفت شب حضرت امام رضا را در خواب دیدم که به من فرمودند که به محمد بگو که از دور شهر برخیزد و برود چه می خواهد و در خواب دیدم که آتش به دستهای من افتاد و می سوخت

از خوف بیدار شدم دیدم که دستهای من بسوخته و به این نحو کنجیل شده که می بینید. واقعه هشتاد و سیم آنکه در وقت محاصره مذکوره حضرت فضایل ماب ستوده اطوار علامی ملا محمد رضای مدرس و نایب سر کشیک آستانه مقدسه برای حقیر نقل نمود که شبی به محافظت دروازه عیدگاه مشغول بودیم دیدم که جمع کثیری متوجه گنبد مطهر شده می گفتند که نور باران شده چون این کمترین متوجه شده مشاهده نمودم دیدم که حق و صدقست هر دم نور بسیاری بر گنبد مبارک می ریزد بحمد الله و المنه که به زیارت او مشرف شدم و دیدم. مؤلف گوید که کسی استبعاد ننماید از نور باران قبه منوره زیرا که برای العین این خاکسار مشاهده نمودم که از قبه مبارک آن شافع یوم النور که حدیث فوج نازل و فوج یصعد الی السماء الی یوم ینفخ فی الصور از پست ترین مدایح او است لمعات و اشراقات نور ساطع و نازل بود که از قبه عرش درجه آن شمس الشموس از بروز نور و ضیا چون سینه سینا و کوه طور و لمعات و اشراقات آن گنبد مطهر به مصداق الله نور السموات و الارض چون دریای نور و خشتهای طلای آن نور علی نور بود و لمعات نور به مصداق کوكب درى یوقد من شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه یکاد زیتها یضیء عالم امکان را چنان روشن و با ضیا نموده بود که چشم نظاره کنار تاب دیدن آن نبود

پنجه موسی است نمایان زدود \*\*\* نور تجلی است فروزان ز طور

کوکب سینه سینا اسیت این \*\*\* طنطنه بیضه بیضا است این

این شجر مرحله ایمن است \*\*\* نور شجر بین که از این روشن است

زین شجر الحق که انا الحق رواست \*\*\* دعوی حقیقت از این حق بیا است

نی نی این تشبیه شد سهو القلم \*\*\* نی نی از کلکم خطا رفت

این رقم

شجره وادی ایمن اگر حضرت موسی را به مصداق اذرای نار افقال لاهله امکنوا انی انست نار العلی اتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی بمقام هدایت و ارشاد و نبوت و سداد رسانید لیکن تجلی نور سیمای ملائکه مقربین که از شیعیان خلص صاحب این قبه منوره می باشند و در حجابات عرش عظمت الهی ساکنند در وقتی که حضرت موسی (ع) سوال رب ارنی انظر الیک نمود به مقدارته سوزنی از عقب هفتاد هزار حجاب در کوه طور چنان تجلی نمود که شعاع آن نور جمیع وجه الارض را روشن و کوه و ارض و اشجار و معادن و نباتات را به ضیاء نموده مصرع شد صفحه زمین چه بهشت بریز جوان هر مجنونی را عقل و هر مریضی را اشفا و هر تب و بت پرستی را بطل و آن کوهی که موسی بر آن بود از شعاع تجلی آن نور پاره پاره و غبار شد و هفتاد نفر از بزرگان بنی اسرائیل از تجلی آن نور سوخته و هلاک و حضرت موسی تا سه روز مدهوش افتاده بر خاک بود و مفاد آیه جعله دکا و خر موسی صعقا از آن هویدا گردید آری نور پنجه موسی اگر چه چشمها را خیره نمود لیکن پنجه نورانی این سرور در شب تار عالم را به ضیاء و پر نور نموده چنانچه در کتب اخبار و سیر کیفیت آن روشن و مبرهن است مخفی نماند که اهل هیئت و نجوم را به دلایل متقنه این مطلب مبرهن است که نور ثوابت و سیار و ضیا و انوار

ایشان و ارشاد خلایق به ایشان به مصداق او بالنجم هم یهتدون از نور نیر اعظم خورشید عالم تاب است که عالم امکان از آن با ضیاء و پر نور است و نور نیر اعظم فرعی و نتیجه از نور انور جد صاحب این قبه منوره است به چندین واسطه آری اگر خورشید عالم تاب کسب نور و ضیا در وقت هر طلوع از این قبه منوره ننماید مم و جبهه بر خشتهای طلای آن نساید از کجا تواند که عالم امکان را به نور خود منور ساخته مفاد و اشرفت الارض بنور ربها را در حق خود صادق آرد و ماه شب چهارده بدون توجه به این قبه منوره چون هلال ناتوان خود را انگشت نمای خاص عام ساخته چگونه می تواند

ص: ۱۸۷

بود که خود را به مقام والقمر نور از سانداری شمس و قمر و جمیع کواکب از قوابت و سیار پرگار و ابد و رقبه منوره اش روز و شب در طوافند و از لمعات و اشراقات زائرین خلص آن شمس الشموس پیوسته کسب ضیا و نور می نمایند. نظم

گر کند در نه فلک یک خود گذار \*\*\* هست در این آستان چندین هزار

زیرا که انوار انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین که به زیارت امام هشتمین شرف یاب و از اشعه انواران نور الانوار که هزار کوه طور و سینه سینا از آن پر نورند که با ضیا و کامیاب گردند گاه گاهی از ایشان فیضی در مقام ظاهر به خاکیان و مقیدان عالم عناصر رسیده به چشم ظاهر هی و الله روضه من ریاض الجنه را دیده و انوار این قبه منوره را به مفاد حدیث نحن المشکاه فی المصباح در نظر ایشان جلوه می نماید اگر چه در عالم باطن همیشه این نور و اشراقات اهل جبروت و سراد پرتو دارد ولیکن خاکیان و مقیدان عالم طبیعت و ظلمت و نفس را این مقام نیست ولیکن دیده خفاش کجا تاب المعات خورشید را دارد آری احمد ار بگشاید آن فر جلیل \*\*\* تا ابد مدهوش گردد جبرئیل و چشم و گوش را بگشا و حدیث نحن المشکاه فی المصباح را از صاحب این قبه عرش مدارا استماع نما تا پیوسته به نور الانومار بنقبه فلک مقدار منور گردی و داخل عموم یهدی الله لنوره من یشاء الی نظم ای بیخبر بگوش که صاحب خیر شوی تا راه رو نباشی کج راه بر شوی گر نور مهر حق بدل و جانت اوفند بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی و حدیث من زاره او باک عنده ليله کان کمن زار الله فی عرشه را یوسته می شنوی و آیه الله نور السموات و الارض را دائماً میخوانی و تفسیر آن را از صاحب این قبه که مثلنا فی کتاب الله المشکاه و المشکاه فی القنديل فنحن المشکاه را نمی یابی و با وجود این حال می خواهی کان کمن زار الله فی عرشه باشی و داخل روضه من ریاض الجنه شوی بلی زایران خلص این نور الانوار به چشم ظاهر و باطن انوار و فیوضات الهی را مشاهده می نمایند و اقتباس از آن انوار نموده دیده ظاهر و باطن را از آن پر نور و قلب خود را مسور دارند مگر به گوش هوش نرسیده آن حدیثی که از صاحب این قبه عرش مقدار در عیون اخبار روایت نموده که چنانچه کواکب درخشانده در شبها به نظر اهل زمین جلوه می نماید و از نور و ضیا ایشان ساکنان خطه خاک تعجب دارند از نور و ضیاء و اشراق و بهای مؤمنین نیز مدبرات آن سموات تعجب و تحیر دارند در زمین و تضحی انوار هم لاهل السماء کما تضحی نجوم السماء لاهل الارض اری نظم نه در اختر حرکت بود و نه در قطب سکون گر نبودی به زمین خاک نشینانی چند ای عزیز جایی که سیمای متهجدین و نور صورت ایشانم چون ماه شب چهارده هزار سال راه را لامع و روشن نماید تعجب داری که نور قبه عرش مقدم امام هشتمین اهل زمین را منور ساخته و نعم ما قیل این لمعه لمعه خور که درخشانده میسر وین کوه کوه ابر که جنبد ز میمنه آن ضوء مرقدش به دلالات باهره و ان کرد تربتش به براهین قاطعه واقعه هشتاد و چهارم ایضاً در همان اوقات قلعه بندی که محمد مردود قلعه مشهد مقدس را محاصره نموده بود شبی از شبها از دو سمت شهریورش آوردند یکی از سمت دروازه نوغان و یکی از مابین دروازه دستجرد سراب و مردم سمت دروان نوغان زود خبر دار شده به ضرب گلوله تفنگ و باد لیج آنها را پیش نشانند و نردبانهای را که ساخته همراه آورده بودند در میان راه انداخته گریختند و مردم فوج برج سمت دروازه دستجرد و سراب چون کالی پناه بود دیرتر خبر دار شدند و افاغنه از خندق گذشته بودند داخل شیر حاجی شده نردبان را به دیوار قلعه گذاشته بودند و به بالای نردبان آمده نزدیک به این رسیده بودند که داخل شهر شوند و تیر و تفنگ بسیار



به جانب آنها انداخته بودند و جمعی را مجروح و پاره را مقتول نمودند آخر فرار نمودند و جمعی اسرا که گریخته به شهر آمدند نقل کردند که جماعت افاغنه که همراه بودند و مجروح شاده بودند می گفتند که در دروازه چند نفر عرب را دیدیم که یکی نیزه و یکی شمشیر و یکی تبر زینی در دست داشتند و بر ما حمله می کردند و ماها را مجروح می ساختند و ممانعت از دخول شهر می نمودند به اعجاز حضرت امام رضا (علیه السلام) واقعه هشتاد و پنجم ایضاً در همان شبی که محمد افغان از ما بین دروازه سراب و دستجرد یورش آورده بود محمد مهدی ولد حاجی علی عرب توبچی از مردم ساکن اصفهان که توبچین همان برج بود نقل کرد که یک قبضه توبچه و یک قبضه زنبورک در آن برج بود و زنبورکی آنجا نبود و من مشغول به انداختن توبچه بودم و می دیدم که زنبورک خود به خود پر می شد و خالی می شد به نحوی که تا من یک توبچه را خالی کرده پر می کردم و می انداختم زنبورک چندین مرتبه پر و خالی می شد به اعجاز عحضرت امام رضا (ع) بدون آنکه کسی آنجا باشد و پر کند و بیندازد. واقعه هشتاد و ششم ایضاً در همان شب یورش محمد مهدی توبچی ولد حاجی علی عرب برای من نقل کرد که چندین توب که انداختم توب از بالای عراده افتاد و کسی هم نبود که کمک من نماید و توپ را بر بالای عراده بگذارد حیران بودم ناگاه دیدم که توپ خود به خود حرکت نموده و بر بالای عراده ایستاده یقین شد که این از جمله معجزات آن حضرت بود. واقعه هشتاد و هفتم ایضاً در همان اوقات قلعه بندی که محمد افغان آمده بود و چون در یورش اول کاری نساخته مایوس و مخدول بی نیل مقصود بر گشتند بعد از چند روز دیگر باز اراده یورش نمود سرگردهای لشکر خود را و تهدید و وعید نموده و نردبانهای بسیاری ساخته شبی از مابین دروازه نوغان و دروازه میرعلی امو ازاده یورش داشتند گریخته آمده نقل کردند که چون چوب نردبانها تر و بسیار سنگین بود و مردم او هر چند سعی کردند که نردبانها را بردارند و بیارند نتوانستند برداشت اخر الامر قاطر بسیاری آوردند و هر نردبان را بر قاطری بستند که بیارند قدری را که آوردند به اعجاز حضرت قاطرها رم کرده نردبانها را انداختند بعضی را شکسته پیش نیامدند و آن ملعون خود سوار شده بود دید که نردبانها را قاطرها انداخته و شکستند و تکه و یموتی که به او اتفاق کرده بودند دیدند که مردم برجها بیدارند و تفنگ می اندازند از همان جا برگشتند هر چند محمد آنها را از جر و منع نموده بود فایده نکرده بود و در جواب گفته بودند که اینها بیدارند و ما را به تفنگ می زنند. واقعه هشتاد و هشتم ایضاً در همان شب یورش ثانی اسیری نقل کرد که زنبورکها را بار شترها کردند که همراه بیاورند و بر مردم قلعه بیندازند همین که به نزدیک قلعه رسیدند هر چند شترها را می زدند به سمت قلعه نمی آمدند و همگی شترها برگشته به سمت صحرا رفتند به اعجاز آن حضرت. واقعه هشتاد و نهم ایضاً در همان اوقات قلعه بندی جبار ورودی به یک یوز باشی کنجلو را بقر اولی بیرون شهر فرستاده بودند از برای من نقل کرد که از بیرون شهر ملاحظه قلعه می کردم به نظر چنین می نمود که دیوار قلعه سه برابر آنچه هست بلندتر است به اعجاز آن حضرت. واقعه نودم جناب ستوده آداب فضیلت و افادت پناه علامی فهامی آقا حسین مدرس و خادم باشی نقل کرد که شخصی از اسرار نقل کرد که من در میان قوشن محمد بودم جمعی می گفتند که دست از محاصره بردارید و تفنگ به جانب شهر و گنبد مبارک امام رضا (ع) میندازید که خوب نیست شخصی از آن ملاعین گفته بود که از سید رضا همان قدر کار بر آید که از من بر آید در همان وقت یا همان روز آتشی به او می افتد و می سوزد و به جهنم واصل می شود

نظیر معجزه که در زمان مولف اتفاق افتاد که بعد ذکر خواهد شد. واقعه نود و یکم ایضاً در سنه ۱۳۰۴ در ایام قلعه بندی و محاصره نمودن محمد افغان قلعه مشهد مقدس را ضعیفه اعمی و بسیار فقیر و بی چیز بود به شخصی التماس می کند که دست مرا گرفته به صحن مقدس بر آن شخص دست او را گرفته تا به صحن مقدس برابر پنجره فولادی که محاذی قبر مبارک منور علی بن موسی الرضا (ع) بود آورده و آن ضعیفه نقل کرد که شخصی در آن مکان به من گفت بگیر این اسب و نیزه را من دست دراز کرده لجام اسب و نیزه به دست من آمده آن را گرفتم و در این اثنا دیدم که چشم من روشن شده چشم گشودم گنبد مبارک و صحن مقدس را دیدم اما آن نیزه و اسب در دستم نبود یقینم شد که حضرت امام رضا (ع) چشم مرا روشن و شفا داد فریاد بر آوردم مردم جمع شده رخوت مرا پاره پاره کردند تیمناً و تبرکا بردند و جمعی که مرا به آن حال دیده بودند آمده پیش اهالی شرع انور شهادت دادند و بعد از ثبوت نفاذ شادیانه زدند. واقعه نود و دوم ایضاً در همان وقت قلعه بندی صبحی بود که از خانه امیر علی قور لاس ولد تیمور علی که ملازم من بود و در دروازه نوغان کشیکچی بود آمده به او گفت بیا به خانه که تو را همشیره تو می طلبد و شب حضرت امام رضا چشم او را شفا داده او مرخص شده به خانه او رفته و بعد از اندک وقتی آمد چگونگی مقدمه را از او استفسار نمودم گفت همشیره من اعمی بود شب گذشته حضرت امام رضا او را شفا داده. واقعه نود و سیم حقیر جامع این رساله در اوقاتی که این رساله را جمع می نمودم به خدمت عالیحضرت سیادت و نمجابت پناه فضیلت و افادت و افاضت انتباه جامع المنقولات افضل الزهاد و المتعبدين حسب نجیب میر منحمد تقی الرضوی ولد مرحماب میر معز الدین رسیده التماس نمودم که اگر خود از معجزه از مولای ما علی بن موسی الرضا دیده اید بیان فرمائید که داخل این رساله نمایم و شما هم از این ثواب بهره ور شوید به این مضمون نوشته فرستادند که بسم الله الرحمن الرحیم و هو حسبی بنده فدوی تقی رضوی معروض می دارد که نقیر شبی در پایین پای مبارک می گذشتم دیدم که نوری از قبه مبارکه ساطع می شود در همین سمت فقیر بودم و قداری ماندم به همان نحو بود که فقیر رفتم. واقعه نود و چهارم ایضاً سید مذکور نقل نموده که مدت سه سال بر این منوال بود که هر وقت فقیر را آزاری در بدن عارض می شد چون که به آستانه مقدسه مشرف می شدم موضع درد را به ضریح مقدس می مالیدم همان وقت چاق شد و در آن مدت مستمر بود و تخلف نمود و بعد از آن احوال مختلف شد رزقنا الله العفو و العافیة بمنه. واقعه نود و پنجم ایضاً سید مذکور نقل نمود که فقیر وقتی از اوقات بیخ روز تا وقت در بستن در آستانه مقدسه می بودم و بی ضرورتی بیرون نمی رفتم در آن اثنا از توجهات مولای غریبان امور غریبه بر فقیر ظاهر شد و آنچه نوشته ام کمی از بسیار است. واقعه نود و ششم اینکه چون در سنه هزار و صد و سی و چهار محمد افغان مشهد مقدس را محاصره نموده بود و در سمت دروازه نوغان با اعتبار اینکه تا نزدیک به قلعه همه جا دیوار است و باغات و محوطات بود فرود آمده به نحوی نزدیک بود که صدای حرف زدن افاغنه به جمعی که در دروازه و برج بودند می رسید و گلوله تفنگ و زنبورک ایشان می آمد و از برج و بارو می گذشت و به شهری می افتاد و بر مردم می خورد و به اعجاز حضرت امام رضا (ع) اذیت به کسی نمی رسانید. واقعه نود و هفتم اینکه در همان ایام قلعه بندی با وجود قحط و غلاو کمی حاصل سال سابق هنوز حاصل نو را به شهر نیاورده بودند مگر قلیلی به اعجاز امام

رضا (ع) نان جو و گندم به وضعی وفور به هم رسانید که تا نصف شب نان فروشها گوارها و تنبکهای را نان را می آوردند و در برج و دروازه ها می گردانیدند که بلکه مردم بخرند و اکثر آنها می ماند و شب مانده می شد و کسی نمی خرید و سابق بر آن چنان بود که کسی که می خواست دو نان بخرد بایست تا دو ساعت سرگردان شود تا تواند خرید و این همه به برکت آن حضرت است. واقعه نود و هشتم جناب فضیلت باب علامی فهامی مولانا محمد مومن شیخ الاسلام نقل نمود که از جمله معجزاتیس که نسبت به این خاکسار بی مقدار از معدن فیوضات ربانی و مهبط فتوحات سبحانی طیب امراض عاصیان و شفیع او زار گناهکاران صورت وقوع پذیرفته آنکه در اوایل سن آزاری عارض این مریض معاصی و خطایا گردیده که مدت سه سال و نیم به آن مبتلا گشته و اطباء این ارض مقدس از معالجه عهاجز مانده ورمی بود که دو پا به هم رسیده روز به روز زیاد می شد اطباء و جراحان علاج آن را منصر در شکافتن دانستند و چون شکافتن خالی از خطری نبود بعد از معالجات بسیار یاس از برء بنا را بر صبر و انتظار فرج از جانب حکیم علی الاطلاق گذاشته روزی این مبتلای گناه و این عاصی رو سیاه را بالضروره در محفه نشانیده به حمام برده بعد از دخول حمام به اراده تطهیر و تطینف در گوشه قرار گرفته که جمعی از بی دردان جاهل و جاهلان غافل وارد حمام گردیده حقیر را به آن علت عجیبه ملاحظه نمودند بی تامل به سخنان نا ملایم و استهزا و سخریه شروع نموده این غریق بحر معصیت و غریب دیار عافیت از سخنان ایشان الم تازه و اضطراب بی اندازه روی نموده بی اختیار به بیرون آمدن از حمام سعی نموده به پرستاران خود التماس کردم که مرا به درگاه ملایک سجده گاه یعنی آستان ملایک پاسبان امام الانس و الجن ثامن الائمة (ع) رسانید که دواى دردها و علاج سختیها پیش او است بعد از رسانیدن این بیچاره دردمند به آن سده سینه به صدای بلند نالیدم که پادشاهها در گهت دار الشفای دردهاست کارم سخت شده و طاقتم نمانده و هر چند رو سیاهم و قابل هیچ گونه مرحمت نیستم اما شما معدن کرم و رحمید درد مرا چاره کن که بعد از فضل الهی و توجه شما امیدی دارم بعد از فراغ از زیارت مرا به خانه بردند و در بستر امیدواری خوابیده هنگام بیداری از خواب به دستور معهود پرستار خود را طلبیده که در حرکت پا و برخواستن از جا نماید در این حالت محسوس شد که حالت هر شب نیست و کمال سبکی در خود و پای خود می بینم بعد از ملاحظه تمام معلوم گردیده که انور می که برابر بمشکی بود ثلثی از آن کم شده و از آن درد و المی ظاهر نمی شود و هم چنین شب دوم ثلث آن و شب سیم بالکلیه زایل و مفقود گردید که بعد از آن اثری از آزار و وجع و الم باقی نمانده و تا حال برکت شفقت و مرحمت آن زبده اخیار و نور دیده سید ابرار فواید عظیمه از خلاصی این مرض یافته چند آزار دیگر به برکت و میمنت این نظر مرحمت اثر رفع شده شکر الهی و شکر اله واقعه نوزدهم ایضاً فضیلت پناه مذکور نقل کرده که از جمله معجزاتی که خود برای العین خود مشاهده نموده آنست که یکی از ما یوز باشیان ولایت قراباق که به سفر خراسان مامور بود و او را آزار فلجی عارض شده بود کسان او او را بر پشت به آن آستان عرش بنیان حمل و نقل می نمودند در یکی از شبهای جمعه که حقیر کثیر التقصیر در کشیک در صفة از دار الحفظا نشسته بودم و از شب تقریباً نصفی گذشته بود یوز باشی مشارالیه به دستور معهود بعد از زیارت در گوشه از آن مکان رشک جنان افتاده

به ناله و زاری مشغول بود که ناگاه نعره زده به سرعت از جای خود حرکت نموده به دستور اصحاب به شوی آن روضه متبرکه منوره سدره مرتبه دویدن گرفته فریاد کنان تبرکی به عجز و نیاز و شفا شفا گویان می گردید بعد از فراغ از اقوال و اعمال و زیارت و نماز به کسان خود فرمود که مبلغی اشرفی آورده نثار آن مرقد منور نمودند از یوز باشی مشارالیه کیفیت آن موهبت را استفسار نمودند تقریر نمود که در اثنای ناله و زاری خوابم ربود دیدم شخص نورانی از حرم محترم بیرون آمده عصائی به دست نجابت من روان و بر سر من ایستاد و گفت برخیز من گفتم چگونه برخیزم که چندین سالست که از برخاستن عاجزم آن شخص فرمود که برخیز به حول و قوه رب العالمین من گفتم یا رب العالمین و از خواب بیدار شده خود را صحیح و سالم دیدم که گویا هرگز آزاری نداشته ام و الحمد لله الذی جعلنا من امه جده سیئد المرسلین. واقعه صدم حاجی الحریمین الشریفین حاجی ذوالفقار که مرد ثقه ایست برای من نقل کرد به این نحو که کمترین ذوالفقار در هنگامی که در خدمت مرحمت و غفران پناه میرزا محمد صالح الرضوی ناظر جلیل القدر سرکار فیض آثار بودم تقریباً سی سال قبل از این شخصی از زارعین طرق که از جمله موقوفات سرکار فیض آثار است آمده مذکور نمود که خدای تعالی فرزندی به من داده و والده اش فوت شده و کسی نبود که طفل را شیر دهد چند روز آن طفل را به خانه های همسایه ها برده التماس نمودم که ضعیفها که شیر دارند او را شیر بدهند تا آنکه ضعیفها در شیر دادن او مضایقه نمودند یک شبی از سر شام تا صبح آن طفل گریه کرد و مرا آرام نداد چند نوبت اراده کشتن آن طفل را کردم تا آنکه صبحی به اراده زمین شیار کردن به صحرا رفتم و طفل را برداشته همراه بردم که او را در بیابان در چاهی اندازم به کنار چاهی آمده خواستم آن طفل را در چاه اندازم و خواطر غم آلود را از زحمت او بپردازم ناگاه چشم من بر گنبد مبارک امام ضامن ثامن علیه السلام افتاد گریه بر من غلبه نمود استدعا نمودم که یا امام غریبان و چاره ساز بیچارگان رحمی بر حال این طفل بکن مپسند که مرتکب قتل او شوم طفل را در کنار چاه گذاشتم و رفتم که به عمل شیار مشغول گردم بعد از ساعتی سینه من خارش زیادی به هم رسانید وقتی که ملاحظه کردم که شیر از پستان من روان شده خود را به سر چاه رسانیدم دیدم از بسیاری گریه آن طفل نزدیک به نرسیده که بر طرف شود پستان خود را به دهن او دادم شروع به مکیدن نمود و ساکت شد و به خواب رفت باز به دستور به صحرا آمدم و هر مرتبه که آن طفل بیدار و گرسنه می شد اثر هیجان شیر در پستان من ظاهر می شد غرض که تا انفصال ایام رضاع آن طفل را به شیر پستان خود بزرگ کردم و بعد از آنکه ایام رضاع بسر رسید شیر هم در پستان من خشک شد و آن مرد سینه خود را نمود سر سینه او از مکیدن آن طفل چون پستان زنان بزرگ شده بود. واقعه صد و دهم حاجی مذکور برای من نقل کرد که محمد جعفر نامی از اقوام کمترین والده او فوت شده بود و کسی نبود که او را شیر دهد یک شبی از کثرت گریه و غلبه گرسنگی بی تابی زیادی کرده پادشاه از ضامن غریبان استمداد جسته تضرع زیادی به درگاه آن واجب التعظیم می نماید فی الفور می بیند که آن طفل ساکت شد به خاطرش می رسد که البته آن طفل بر طرف شده صبح که می شود می بیند که آن طفل انگشت ابهام دست راست خود را در دهن گرفته می مکد و شیر از دهن طفل می ریزد انگشت را از دهن آن طفل بیرون می آورد می بیند که در بن ناخن انگشت ابهامش دو سوراخ به هم رسیده شیر روان شده شکر الهی را بجا آورده و تا ایام رضاع

هرگاه طفل گرسنه می شده انگشت خود را می مکید و شیر می خورده تا بزرگ شده در هنگامی که به سن رشد رسیده بود می گفت تا شبها انگشت خود را در ذهن نگیرم خوابم نمی برد اثر آن دو سوراخ که شیر بیرون می آمده در انگشت او به ظهور می رسد. واقعه صد و دوم

شنیدم ز ملا علی تقی \*\*\* که بود عالم و صالح متقی

به صافی دلش رشک باغ ارم \*\*\* بود از جمله حافظان حرم

که بودم مشرف به صدق و صفا \*\*\* به طوف حریم علی رضا

شلی دست کوتاه ز بخت سعید \*\*\* به پابوس شاه خراسان رسید

پدر بردش اندر پس پشت پشت \*\*\* به او کرد و گفتش به ظاهر درشت

نداری اگر نه ز علت رهی \*\*\* در این باب ای باب نزدم رهی

چه آن بی نوا این نوا را شنید \*\*\* چه عشاق آهی ز دل بر کشید

حسینی صفت دیده پر آب کرد \*\*\* بصوت مخالف کشیده آه سرد

بگفت ای بزرگ عراق و حجاز \*\*\* چه من کوچکم مدعایم بساز

امام زمان مقتدای ز من \*\*\* چه باشد بری رنج و علت ز من

به قانون چه گردانید عارا تمام \*\*\* به اعجاز آن شه علیه السلام

ز جا جست و قد دو تا کرد راست \*\*\* فتاده ز خاک مذلت بخواست

واقعه صد و سیم یکی از صلحاء خدمه روضه مقدس منوره که آقا صالح نام داشت مرد ثقه بود نایب التولیه به او مامور نموده بود که تقسیم نام جیره خواران سرکار مولای متقیان علی بن موسی الرضا (ع) را نماید وجه نان مزبور را تسلیم او نموده بودند در پائین پای مبارک آن مقتدا عیاری وجه نان مزبور را که مبلغ چهار تومان و سی دینار بود با دستمالی از بغل او برآورده بود و چون که مطلع شده بود او را یاس زیادی به هم رسیده بود سوای ای عرض به جناب آن بزرگوار مفر و ملجا دیگر نیافته بود و همان لحظه رو به طرف روضه مقدسه آن بزرگوار آورده دست دعا بلند و استدعا نموده بود که چون مردم در هند و روم و فرنک چیزی گم کنند از جناب شما التماس می نمایند با اکرام و انعام باممورد می شود و این وجه از سرکار فیض مدار تو و پائین پای مبارک برده اند سبب بد نلامی این گناه کار و نقصان جیره خواران سرکار می شود می خواهم دستم خالی از وجه بر نگرده هنوز عرض حال به خدمت آن برگزیده ذوالجلال به مال نرسیده بود که پسرکی محمد علی نام در سن چهارده سالگی گفته بود که ای ابو صالح واهمه مکن و تشویش مدار که برنده زر را من دیدم به این صفت و به این لباس بود دیگری

از منسوبان سرکار همان لحظه حاضر و اسم آن مرد و د را مذکور ساخت در همان شب وجه مذکور مهیا و از دزد مزبور شنیده بودند که چون زر را بردم حالتی به هم رسانیدم که گویا پا رفتار و قدرت تصرف در آن ندارم و روز دیگر باز به مصرف خود رسید. واقعه صد و چهارم در حالت تحریر بر این رسالت که بیست و نهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۳۵ زن و دختر شیخ علی عرب بنا بر اینکه شوهر او فوت شده بود و دزدان به خانه او رفتند قدری اموال او را برده بودند از خوف پناه به خانه فقیر شمس الدین محمد الرضوی سر کشیک مولف این رساله آورده بود و چون نوروز نزدیک بود اراده نمودم که برای تدارک عید قدری مساعده نمایم چون دختران شیخ مذکور مطلع شد گفت قدری زر من به شما می دهم سند او را بنویسد و ملکی مرهون کنید و نقد پانزده تومان زر داشت آورده در صندوق خود گذاشته که بعد از آنکه سند را از من بگیرد بدهد اتفاقاً روز پیش برف باریده بود و از بامها پائین انداخته بودند و دور حوالی را پارک نکرده بودند دو روز بعد چند نفر مزدور آوردیم که برف را پاک کنند از جمله محمد نام مرد قائینی بود و پسری داشت جعفر نام ده ساله بود اتفاقات بدر خانه که صندوق داشت و سیده کسی در آنجا نبود به خانه رفته و قفل صندوق را تابیده بود و زلفی را کنده همان کیسه زر را به این منظره زر تاری برداشته برده بود صاحب زر سه ساعت از شب گذشته مطلع شد و بی تابی بسیاری

کرد و در همان شب کس فرستادم و محمد مذکور را آوردند به او گفتم او هم منکر شد و شروع به گریه کرد به وضعی که بر او ترحم کردم التجا به حضرت ضامن غریبان شده به آستان بوسی آن روضه بهشت نشان مشرف شدم و به خدمت آن سرور عرض کردم که یا مولای من خاک رویه آستان شمایم روا مدار که مال این بیچاره در خانه من تلف شود و این بد نامی و خجالت برای من بماند یا مولا شفقتی بکن و وضعی نما که مال او پیدا شود و گریه کردم زیارت کرده به خانه برگشتم مقارن آمدن من محمد علی نام ولد فضیلت پناه ملا علینقی مشهدی آمد و گفت من جعفر مذکور را دیدم و از او تفتیش کردم بدون اینکه اون را آزار دهم اقرار کرد دانستم که دعای من مستجاب شده شکر الهی را بجای آوردمس رفته زر مرا به این منظره آوردند مجدداً شکر الهی را به جا آوردم تنا به اینجا بود تمام کلام آن سید بزرگوار در کرامات و واقعاتی که از آن سرور اخیار به ظهور رسیده و اما آنچه بر خود مولف عاصی روی داده و به مرتبه یقین رسیده بسیار است. از آن جمله اینکه در ابتدای تحصیل علم در مشهد مقدس حضرت امام رضا (ع) در خدمت عالم ربانی و وفقیه صمدانی و عارف واقعی و حکیم الهی الذی صنف فی کل علم من العلوم الشرعیه و لم یری عن الزمان نظیره فی العلوم النقلیه و العقلیه البحر التحریر اللوذعی اعنی شیخی و مولائی شمس الدین ابن جمال الدین البهبهانی افاض الله تعالی مرقد شایسته الرحمه و الغفران و اسکنه فی اعلی درجات الجنان مشغول تحصیل علم بودم و صاحب ریاض رضوان الله علیهم رسیده بود و افاضه فیوضات از حضور مجلس درس آن بزرگواران یافته ولیکن در ارض اقدس رضوی علی مشرفها الاف التحیه و الثناء غریب وار در زاویه عزلت باب آمد و شد اهل آن روزگار بر خود مسدود فرموده در حجره خود که در صحن عتیق متمایل گنبد مطهر بود پیوسته به تحریر فقه و اصول اشتغال داشتند و کتب بسیار رفقه و اصول و کلام و علوم ادبیه تصنیف فرموده اند و این تبه روزگار پیوسته به خدمت گذاری آن بزرگوار اشتغال داشتم و زهد آن جناب چنین بود که جمیع لباسهای او را کسی به مبلغ پنج هزار بر نمی داشت و جوع و مقام فقرش به مرتبه بود که اکثر روزها گرسنه بود و گاهی که گرسنگی بر آن سرور زور آور می شد سر از روی کتاب بالا می نمود و نظر به گنبد مبارک حضرت امام رضا (ع) می نمود و این آیه را تلاوت می نمود که امن یجیب المضطر اذا دعاه و اشک از دیده های حق بین او جاری می شد در آن حال یا قریب به آن کسی پیدا نمی شد که آن جناب به جهت او استخاره نماید یک پول یا دو پول می داد فی الفور همان را نان می خریدم و می آوردم بلغ می فرمودند و شکر خداوند عالم می نمودند و باز سر مبارک را به زیر افکنده مشغول تحریر فقه یا اصول می شدند و در آن حین با خود همهمه می نمودند به قسمی که اگر کسی در حجرهس ایشان مشغول صحبتی بود به واسطه آن همهمه آواز صحبت او مانع از تالیف آن جناب نبود و آن شیخ جلیل سوای وقت نماز از صبح تا شام اشتغال به تحریر داشت و هیچ امری از امور امامت و قضاوت و آمد و شد و تدریس نمی پرداخت و در کمال زهد و ورع و فقر و پریشانی بسر می برد و اگر هم احياناً بعضی مردم از برای آن جناب اطعمه لذیذه یا لباسی تعارف و عطیه می آوردند به اطفال و عیال خود می داد و هرگز ندیدم که از اطعمه لذیذ و نعمتهای دنیوی متلذذ گردند و به این عاصی تبه روزگار نهایت رافت و مرحمت داشت و به جز اینکه درس حقیر را می فرمودند درس دیگر نمی فرمود و حقیر هم محض تیمن و تبرک مهما ممکن از خدمت آن جناب غافل نمی شدمن ولیکن در آن زمان بسیار فقیر و پریشان حال بودم به قسمی که قادر بر تحصیل

معیشت خود به قدر ضرورت نبودم قصد این نمودم که از مشهد مقدس آن سرور به عزن مسافرت به جانب اصفهان روم و عیال خود را در این بلده بگذارم چون بر این قصد مصمم شدم در صبح آن روزی که اراده این مطلب را داشتم مادر پیری دارم که تا زمان حال تحریر نیز بحمدالله تعالی حیات دارد و زیاده از صد سال سن او می شود شب آن سرور عالم را در خواب دیده بود که در روضه عرش درجه آن سرور در بالای تختی قرار فرموده و نهر ابی از پای تخت آن سرور جاریست و این عاصی در خدمت آن جناب بنده وار ایستادم آن سرور به مادر این عاصی خطاب فرموده بودند که مگذار پست از مشهد ما به جای دیگر برود و اخراجات و معاش و گذران او با ماست در خدمت آن سرور اشرفی و ریال بسیاری بود یک مشت برداشتند و به این عاصی مرحمت فرمودند و گفتند این را در امورات خود خرج نما و از اینجا به جای دیگر مرو و این عاصی در وقتی که آن پولها را از آن معدن جود و احسان گرفتم دو ریال یا دو اشرفیث از آنها در نهر آب افتاد آنم سرور عالمیان به این عاصی فرمودند یا دو رسال یا دو اشرفی را برو و از میان آب بردار من به فرموده آن سرور داخل نهر آب شده آنها را پیدا نمودم و برداشتم بعد از اینکه والده این تبه روزگار این خواب را از برای من نقل نمود فسخ عزیمت نموده مجاورت آن سرور را اختیار نمودم و بعد از چند زمانی از فیض زواران آن سرور که از ولایات بعیده به زیارت آن حضرت شرفیاب شده بودند مستفیض شدم و اعانت کلی به این عاصی نمودند که از عسرت و انقلاب رها شدم و باز در خدمت آن شیخ بزرگوار بودم و به تحصیل علم در نزد ایشان اشتغال داشتم تا اینکه در اواخر سال ۱۲۰۴ در ماه مبارک رمضان به جوار رحمت الهی قرین گردیدند و از مولفات مشهوره آن شیخ جلیل شرح معالم اصول است که پنج مجلد و قریب به یکصد و سی هزار بیت است و حاشیه قوانین دو جلد است و حاشیه مطول و رسایل متفرقه و جواهر کلام در اصول دین نظیر گوهر مراد و در نحو و صرف و معانی و غیره که اسامی آنها در نظرم نیست و مرقد شریفش در صفا همان حجره که قریب به پنجاه ساله در آن حجره مشغول تالیف و تصنیف بودند واقع گردیده یک حجر بین مرقد آن جناب و مرقد شیخ جلیل و حبرنبیل عالم ربانی و محدث واقعی شیخ حر عاملی صاحب رسایل الشیعیه واقع است افاض الله تعالی علی مرقدهما الرحمه و الرضوان و اسکنهما فی اعلی غرقات الجنان. از آن جمله اینکه در زمان تحریر تحفه الحسینیه که اول مولفات این تبه روزگار است از کتب اخبار و مناقب و مصایب ائمه اطهار علیهم السلام اسباب تالیف نداشتم و بسیار شوق در تالیف آن نسخه شریفه داشتم تا اینکه وقت سحری در بالا سر آن سرور عالمیان عرض حال به درگاه خداوند نمودم و گریه و ناله بی اختیار نمودم و عرض حال به زبان فارسی در قنوت نموده و التماس نمودم که خداوند عالم به سبب توجه و التفات آن سرور عالمیان کتب بسیاری در حدیث و فقه و رجال و قصص و حکایات و غیره به این عاصی عطا فرماید تا اینکه بتوانم تالیف این نسخه شریفه نمایم چند زمانی از این مقدمه نگذشت که خداوند عالم به برکت آن سرور اسباب کار از کتب اخبار و غیره به این ذره بی مقدار چند از مرحمت فرمودند که بحمد الله تعالی قریب به سیصد جلد بلکه زیادتر از کتب در هر علمی در کتابخانه این عاصی موجود است و بعد از تالیف جلدین تحفه الحسینیه کتب دیگر در مواعظ و نصایح و فضایل و مناقب و مراثی تالیف نموده ام (۱) از آن جمله اینکه در ایام محاصره مشهد مقدس رضوی علی مشرفها الاف السلام و التحیه که سنه ۱۲۶۵ اول آن بود در خانه گندم به قدر تدارک سال نداشتم و جلد اول تحفه الحسینیه را شخصی از این عاصی گرفته بود که به عوض آن یکصد من گندم بدهد و به وعده او

خواطر جمع



۱- (۱) که از آن جمله سرور العارفین قریب به ده طرد بیت است احوال مختار و از آن جمله نجات الخائقین در فضایل زیارت امام حسین (ع) و از آن جمله وسیله النجاه و از آن جمله وسیله النجاه و از آن جمله امواج البکا و از آن جمله سفینه النجاه و این سه جلد در شهادت امام حسین است و از آن جمله ذخیره المعاد که در شرح ادعیه صغیره ایام ماه رمضان است و از آن جمله سراج المجتهدین است که در بیان اراش شب زنده داری و نظایف تهجد است.

بودم تا اینکه روزی در پیش روی ضریح مقدس منور آن سرور ابرار ایستاده بودم و زیارت جوادیه می خواندم که در این حین آدم آن شخص که تحفه الحسینیه را گرفته بود که گندم بدهید کتاب را به حقیر داد و از زبان او گفتم که نتوانستم گندم به شما بدهم کتاب خود را بگیر به محض این مقارقتی بر این عاصی فی الحال روی داد و عرض نمودم یا مولا گندم انبار شما را طایفه ترکمانیه و فساق و فجار می خورند و این عاصی در مدایح و مصائب جد شما این کتاب را تالیف نموده و علاوه از مال خود مبلغی خرج کاتب و کاغذ و جلد نموده ام به جز جناب شما در این وقت و زمان از این ناتوان کیزست که طالب باشد و کتاب را متصل به ضریح مقدس گذاشتم و عرض کردم کتاب را به شما می دهم و از شما گندم می خواهم بعد از گریه و الحال بیشمار از روضه منور آن سرور اختیار بیرون آمده بدون اراده و اختیار به منزل یکی از احبا رفتم بعد از طی تعارفات و اطلاع ایشان از این مرحله در همان ساعت یکصد من آرد به حقیر دادند که پول آن را بعد از رفع محاصره اخذ نمایند و چند روز بعد از این مقدمه روزی دو روضه عرض درجه یکی از اصداقا به این عاصی فرمودند که مرحوم حاجی حسین طهرانی به من وصیت نموده که هر وقت حوالی او را بفروشم از تنخواه حوالی او جلدین تحفه الحسینیه را وقف نمایم و تولید آن را به خودت واگذارم هرگاه نسخه موجودی داری بیاور که حال حوالی او در معرض بیع است حقیر جلدین تحفه الحسینیه را حاضر نموده ایشان خریدند و قیمت گندم دادند و از الثفات آن سرور تا مدت طول محاصره بلکه زیاده تر آرد و گندم داشتم بلکه اعانت بعضی از مجاورین را نیز از آن نمودم. از آن جمله اینکه معجزه آن سرور را که سابقا مذکور شد در خصوص آن شخصی که زن او در جزیره باقی مانده بود و او و دو پسر او از دریا گذشته بودند و آن شخص از بلاد بعیده به قصد زیارت آن سرور آمده و در روضه عرش درجه شب باقی مانده بود و زوجه خود را از آن سرور طلب می نمود و در همان شب به اعجاز آن سرور زن او را از آن حضرت از آن جزیره به روضه عرش درجه خود آوردند. معجزه مزبور را حقیر خواهش نموده بودم که سیدی از سادات روضه خوان که در آن زمان در مشهد مقدس منور آن سرور منزل داشت به نظم در آوردند و در زمان محاصره مشهد مقدس جناب سید مزبور مشغول به نظم آن معجزه گردیدند و بعد از اتمام اشعار آن معجزه در بار روزی در ایوان مسجد مدرسه نواب در خدمت عالیجنابان مقدس القابان اشر الواعظین مرحوم جنت آشیان شیخ یوسف واعظ و رئیس الرائین و اشرف الحاج و المعتمرین حاج ملا مهر علی روضه خان حاضر بودیم و آن جناب به خواندن اشعار معجزه مزبوره مشغول بودند که ناگاه در آن حین سه نفر از فراشان آن شقی می خواهد حقیر فهمیدم که از دست او رهائی نخواهم داشت ملتجی به حضرت ثامن الائمه (ع) شدم و همان اشعار را از جناب سید مزبور گرفته در وقتی که این عاصی را در منزل آن شقی محبوس نمودند آن منزل مقابل به گنبد مبارک آن سرور عالمیان بود و عرض نمودم یا مولی به جز جناب مقدس آن بزرگوار فریاد رسی ندارم چنانچه به فریاد آن زوارت رسیدی و زن او را از جزیره هندوستان به او رسانیدی مرا هم از دست این شقی رهائی عطا فرما و روا مدار که این شقی اذیت و آزاری به این عاصی برساند عیال و اطفال و پدر و مادرم همه مضطرب و حیران می باشند دو روز بعد از آن به وسیله یکی از شیعیان آن سرور اختیار از حبس او بیرون شدم و درون

بیشتر زمان حبس این حقیر طول نکشید و آن شقی آسیب جانی و مال به حقیر نرسید بلکه دو نفر از تابعین آن شقی در شب اول حبس عاصی از اعمال ناشایست خود توبه نمودند و از اعمال زشت خود نادم شدند و صیغه توبه را حقیر به آن دو نفر تلقین نمودم و توبه نمودند. از آن جمله اینکه در ایام محاصره که اشرار و فجار بنای غارت قتادیل طلا و نقره که اهل اسلام به مرور ایام پیش کش اند السلام نموده بودند نهادند در شبی یک نفر از آن اشقیاء که ادر شقاوت عدیل و نظیر نداشت با جمعی قصد این نمودند که خزانه روضه رضویه را غارت نمایند و چون قفل بزرگی بر در خزانه زده بودند که گشادن آن به جز کلید خاص همان قفل ممکن نبود و عالیجناب آقا سید محمد رضوی خزانه دار چون از قصد اشقیاء مطلع شد مخفی گردیده بود لهذا آن شقی گفت که قفل را بشکنند و به او گفتند که بی حرمتی می شود مبدا که آسیبی بر ما وارد شود (۱) و خود تبر زین گرفته و قفل خزانه مبارکه را شکست چند روز از این مرحله نگذشت که بر همان موضعی که آن شقی دست بر گردن خود زده بود گلوله به اعجاز آن سرور وارد شد و تا سه روز مثل سگ ناله و فریاد می نمود تا به جهنم واصل شد از آن جمله اینکه هر یک از آن اشرار که در زمان محاصره اذیت و آزار به مجاورین آن سرور اختیار نموده بودند یا دست تعدی نهی و غارت آن روضه عرش مدار گشاده بودند بعد از رفع محاصره هر یک به طریقی کشته گردیده و به مقتضی قطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین بغدابه‌های گوناگون در دنیا معذب شده بدار البوار پیوستند از آن جمله اینکه چنانچه به روایت منقول از ابن شهر آشوب مستر شد عباسی مالهای خزاین حضرت امام حسین را غارت نمود و گفت قبر احتیاج به خزاین ندارد و به لشکرهای خود قسمت نمود و چون از کربلا به مدینه بیرون رفت به اعجاز آن حضرت او و پسرش هر دو کشته شدند همچنین در زمان محاصره آن ارض اقدس آن کسی که اقدام نمود به غارت قتادیل طلا و نقره و کندن در بطلای روضه عرش درجه و درب مرصع ضریح مقدس و می گفت امام رضا (ع) احتیاج به اینها ندارد و به فجار و اشرار به طریق موجب قسمت نمود که اعانت او نمایند و چون از مشهد مقدس بیرون شد او و پسرش و برادرش هر سه به اعجاز آن سرور کشته گردیدند. از آن جمله اینکه در سنه هزار و دویست و هفتاد و هشت که زمان تحریر این معجزاتست السید الاجل الانور و العالم المقدس الازهر جناب شریعتمدار آقا سید عبدالصمد آقا سید علی بن اقا سید محسن الحسنی که از جمله فضلا و علمای بادکوبه است در این سال به زیارت آن سرور اختیار مشرف شده بودند نقل نمودند که بعد از اینکه از عتبات عالیات به ولایت اصلی خود که بادکوبه بود برگشتم از اشرف آن بلد زنی به حباله زوجیت خود در آوردم و بعد از اینکه به آن زن خلوت نمودم در خود هیچ آثار میل و رغبت به آن زن ندیدم و هر قدر در این باب علاج کردم فائده نکرد و مدت ده سال به همین درد مبتلا بودم و در این عرض مدت از معاجین و ادویه هر چه اطبا و اهل خبره دستور العمل دادند به کار برده صرف نمودم مفید نشد تا اینکه از همه جا مایوس شده روی توجه به دار الشفای حقیقی نموده عازم زیارت امام همام و پیشوای خاص و عام حضرت امام رضا (ع) شدم شاید این درد بی درمان را از چاره ساز بیچارگان به درمان رسانند و مرا از این حالت و آزار وارهاند تا اینکه در سال مذکور به زیارت آن سرور ابرار شرفیاب شدم و مستدعی علاج از آن سرور اختیار شدم چون چند ماه از این مقدمه گذشت و هیچ نظر التفاتی از آن سرور به این حقیر نشد سینه ام تنگ شد و هم و غم و الم بیشمار بر من روی داد روزی ملتجی به ضریح مقدس منور آن سرور ابرار شدم و به زبان عجز و انکسار عرض نمودم که یا مولی کس در این درکه نیامدا باز گردد ناامید به امیدی روی به روضه

۱- (۱) آن شقی دست بر گردن خود زد و کفش بر گردن من اگر آسیبی به شما وارد آید

عرش سرپرست آورده ام و با نجاج مطلبی از وطن خود به این استان ملایکم پاسبان توجه نموده ام اگر این درد بی درمان شفا عطا نفرمائی به چه روی به وطن خود برگردم و به کدام زبان جواب اهل بادکوبه را که منتظر شفای درد من از جناب مقدست بود ادا نمایم هرگاه مرا قابل این عطیه و مکرمت نمی دانید اخراجات توطن این دردمند را مرحمت فرمائید که در جوار شما باشم و چشم از وطن اصلی خود در پوشم یا عود به عتبات عالیات نموده در جوار آن بزرگواران رحل اقامت اندازم زیرا که روی عود به وطن خود ندارم و به این خیال از خجالت و شرمساری نمی توانم در آن بلد اقامه نمایم و آن روز هفتم یا هشتم عاشورا بود بعد از گریه و الحال و دعا و اتمام زیارت عاشورا به منزل خود مراجعت نموده چون به منزل وارد شدم در احوال خود فی الحال تغییر کلی دیدم که گویا شخص سابقینستم در همان لحظه میل کلی و رغبت مفرطی به زوجه خود رسانیدم و از برکت التفات آن سرور بالمزه آن مرض بر طرف شد و جناب سید مزبور می فرمودند که احتمال حمل هم در زوجه خود می دیدیم باری به این نیل مقصود باز به وطن اصلی خود عود نمود و دیگر از جمله واقعات غریبه که از برکت مرقد منور آن سرور به ظهور پیوست است حکایتی است که در کتاب عیون الذکا نقل شده که دو برادر بودند که یکی از جمله طلاب محسوب می شد و دیگری نوکر حاکم بود آن برادری که طلبه بود مرد متقی زاهد عابدی بود قصد زیارت حضرت امام رضا (ع) نموده به جهت وداع به خانه برادر خود که نوکر حاکم بود آمد وقتی آمد که برادرش به خانه نبود و عیال و اطفال خود را وداع نمود و برگشت و روانه زیارت آن حضرت گردیدند اما وقتی که برادر او به خانه مراجعت نمود کیفیت مرا به او گفتند چون رفتن برادر خود را به جانب مشهد مقدس شنید بر اسب خود سوار شده و از عقب برادر خود روانه گردید چون به برادر و رفقای او رسید و برادر را وداع نموده خواست برگردد با خود فکر نمود که برادرم به زیارت حضرت امام رضا (ع) می رود چرا من نروم خلاصه کلام شوق زیارت آن سرور او را عازم مشهد مقدس نمود با برادر و سایر زوار روانه آستانه عرش درجه آن سرور گردید چون که آن شخص نوکر حاکم بود و طبیعت او به ظلم و اذیت مسلمانان عادت نموده بود در بین راه زایرین را اذیت می نمود و فحش می داد و زائرین شکوه او را به برادر مؤمن او می نمودند و هر چند او را موعظه و نصیحت می نمود فایده بر آن مترتب نمی شد و همیشه آن برادر مومن از دست او خجل و شرمسار بود تا اینکه این شخص مریض شد و در نزدیکی مشهد مقدس فوت نمود زوار از مردن او خوشحال شدند برادر مومن او را غسل داده و کفن نموده و مصلحت چنان دید که او را بر همان اسب خودش سوار کند و بیاورد در مشهد مقدس دفن نماید به همین فکر او را به خود برد و در مشهد مقدس در صحن مطهر منزل گرفت و نعش برادر خود را به زیارت آن سرور برده و بعد از آن آورد در همان مکان مقدس دفن نمود برادر مومن در همان شب در خواب دید که به زیارت آن سرور مشرف شد و بیرون آمده باغی در جواب صحن منور به نظرش آمد داخل باغ شد دید باغیست در نهایت صفا و ضیا و انهار و اشجار و ثمرات و عمارات عالیه در آن باغ بود و خدام بسیار در آنجا ایستاده و شخصی در نهایت عزت و اعتبار و اقتدار در عمارت نشسه و خدام بسیار در یمین و یسار او صف در صف ایستاده این مومن خالص در فکر بود که این باغ و عمارات و خدام چیست و از کیست دید شخصی که در آنجا نشسته بود از جا برخاسته در دست و پای او افتاد آن شخص مومن خوب ملاحظه نمود دید برادر اوست که روز گذشته او را دفن نموده بود گفت ای برادر تو مرده بودی همیشه نوکر حاکم و ظالم به این مرتبه به کجا رسیدی این چه وضع است که در تو مشاهده می نمایم سبب آن را بیان نما آن شخص گفت

ای برادر اینها همه از فیض تو به من رسید از اول حکایت خود را از برای تو نقل می نمایم همین که محتضر شدم در نهایت شدت جان مرا کردند و چون مرا بر تابوت گذاشتند و بر اسب بستی و اسب من آتش شد و دو نفر آمدند در نهایت خشونت و بدی رویت حربهای آتشی در دست ایشان بود و مرا عذاب می نمودند و هر چند به شما و زوارها التماس نموده فایده نبخشید و هر شب در آن آتش عذاب بودم تا داخل مشهد مقدس شدیم آن دو نفر از من دور شدند و تابوت چوب شد و اسب اسب شد و آتش موقوف شد تابوت مرا گذاشتند و رفتند آن دو نفر دورتر در مقابل من ایستاده بودند باز احوال من مشوش شد هر چند به شما التماس نمودم که مرا از دست این دو نفر خلاص نمائید فایده بر آن مترتب نگردید عصر که آمدند که تابوت مرا به روضه مقدسه ببرید دیدم مرد پیری در حرم محترم ایستاده نزدیک روی حضرت امام رضا (ع) و حضرت امام رضا بر روی صندوق و مطهر با قریب به آن نشسته بود من سلام کردم حضرت روی مبارک خود را گردانید آن پیر به من فرمود که التماس کن که حضرت تو را ببخشد من التماس کردم فایده نبخشید و حضرت جواب مرا فرمودند و چون مرا یک باردیگر دور ضریح مقدس آن حضرت گردانیدند چون به نزدیک آن مرد پیر رسیدم باز به من گفت التماس کن (۱) چون دفعه دیگر مرا به دور ضریح منور گردانیدند در دفعه سیم آن مرد پیر نورانی به من گفت التماس کن و حضرت را به حق جدش قسم بده و الا همین که تو را بیرون برند همان عذابها که دیدی بر تو وارد خواهد شد من عرض کردم که یا حضرت تو را به حق جدت قسم می دهم که از سر تقصیرات من در گذر و مرا عفو کن که زوار شمایم و دیگر تاب عذاب را ندارم حضرت روی مبارک به آن پیر نورانی نمودند و فرمودند نمی گذارند اینها که ما روی شفاعت داشته باشیم کاغذی به دو انگشت مبارک باز نموده و به من دادند همین که خواستم از روضه مقدسه بیرون روم این عمله جات که در پیش روی من بودند فریاد کردند که این شخص آزاد کرده امام رضا (ع) است و مرا به این باغ و عمارت آوردند که می بینی و دیگر روی آن دو نفر که مرا عذاب می کردند ندیدم و حال در این نعیم می باشم و اینها همه از لطفی است که در عالم برادری به من نمودی و هرگاه مرا به این مکان مقدس نمی آوردی بایست تا روز قیامت در عذاب باشم پس آن مرد مقدس می گوید از خواب بیدار شدم و امیدواری من به اشفاق ائمه طاهرین زیاد شد و فضیلت زیارت و مجاورت آن حضرت را داشتم و ایضاً در آن کتاب روایت نموده است و فی الحدیث الصحیح نما نداوله العلماء رضوان الله علیهم بحذف الاسناد الرسول الله (ص) قال دفن بمدینه بناها عبدالصالح الا سکندر ذوالقرنین بلده بارض طوس یقال لها سناباد بضعه منی فمن زاره علی بعد داره و شت مزاره ضمننت له علی الله الجنه و الضامن عارم و کان فی درجتی یوم القیامه و کتب الله ثواب الف حجه مبروره و الف عمره مقبوله او قال لکل خطوه الفی حجه مبروره و الفی عمره مقبوله و العلم عند الله یعنی از جمله چیزهایی که شد اول بین علما شده که سند را می اندازند و تلقی به قبول نموده اند این است که رسول خدا (ص) فرمودند مدفون می شود به شهری که بنا گذاشته آن را بنده نیکوکار اسکندر ذوالقرنین بلدی به زمین طوس که او را سناباد می گویند پاره تن من پس کسی که او را زیارت کند بر دوری خانه او و پراکندگی مزار او ضامن می شوم از برای او بر خداوند عالم بهشت را و ضامن مدیونست و می باشد آن زوار در درجه من در روز قیامت و می نویسد خدا از برای او ثواب هزار ج پاکیزه و هزار عمره قبول شده یا اینکه فرمود آن حضرت به جهت هر کاری که بر می دارد ثواب دو هزار ج و دو هزار عمره قبول شده و دانا خداوند است و اما ملقب بودن آن حضرت به رضا (ع) این است

۱- (۱) به او التماس نمودم، آن سرور روی مبارک از من گردانیدند





و در بعضی از کتب مسطور است که خواندن هر یک از این دو دعا در مشاهده مقدسه و اماکن مشرفه دیگر در وقتی که از منزلش اراده رفتن به روضه و زیارت نمایند مناسب است و در بعضی از کتب مزار منقولست که چون بررسی به جایی گرفته منور آن حضرت دیده می شود چون نظرت به قبه منور افتد بگو

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَعْدَنَ الرَّسَالَةِ وَ خِرَانَ الْعِلْمِ وَ مُتْتَهَى الْجِلْمِ وَ أُصُولَ الْكُرْمِ وَ قَادَةَ الْأُمَمِ وَ سُلْطَانَ الْعِبَادِ وَ دَعَائِمَ الْأَخْيَارِ وَ عُنَاصِرَ الْأَبْرَارِ وَ سَاسَةَ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانَ الْبِلَادِ وَ أَبْوَابَ الْإِيمَانِ وَ أَمْنَاءَ الرَّحْمَنِ وَ سِيْلَالَهَ النَّبِيِّينَ وَ صِفْوَةَ الْمُؤْمِنِينَ وَ عِثْرَةَ خَيْرِهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلَامُ وَ چون داخل حصارهای مشهد شوی بگو الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَنِي لِقَصْدِ أَوْلِيَائِهِ وَ زِيَارَتِ حُجَّتِهِ وَ أَوْرَدَنِي حَرَمَهُمْ وَ أَوْجِبَنِي حَطِي مِنْ زِيَارَةِ قُبُورِهِمْ وَ النَّزُولِ بَعْفُوهِ مَغِيْبُهُمْ وَ سَاحَةِ تَرْبَتِهِمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُسْمِنِي بَحْرْمَانِي مَا أَمَلْتُهُ وَ لَا صَيَّرَفَ عَنِّي مَا رَجَوْتُهُ وَ لَا قَطَعَ رَجَائِي فِيمَا تَوَقَّعْتَهُ بَلْ أَلْبَسَنِي عَافِيَتَهُ وَ أَفَادَنِي نِعْمَتَهُ وَ أَتَانِي كِرَامَتَهُ پس چون داخل شدی وضو بساز و غسل زیارت نما و از حدیثی که شیخ طوسی (ره) از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده تقدم وضو بر غسل مظنون می شود چنانچه بعضی گفته اند و در وقت غسل این دعا را که از محمد بن قولویه و شیخ طوسی (ره) نقل شده است بگویم اللَّهُمَّ طَهِّرْ لِي قَلْبِي وَ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ اجْرْ عَلَي لِسَانِي مِدْحَتَكَ وَ مَحَبَّتَكَ وَ النَّبَاءَ عَلَيكَ فَإِنَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ قِيَامَ دِينِي التَّسْلِيمُ لِأَمْرِكَ وَ الْإِتْبَاعُ لِسُنَّتِهِ نَبِيِّكَ وَ الشَّهَادَةُ عَلَي جَمِيعِ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي شِفَاءً وَ نُورًا إِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ بعد از فراغ از غسل این دعا را که شیخ طوسی (ره) از جناب صادق آل محمد (ص) روایت نموده است بخواند اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ نُورًا وَ ظَهُورًا وَ حِرْزًا وَ كَافِيًا مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سِقِّمْ مِنْ كُلِّ آفَةٍ وَ عَاهِهِ وَ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِي وَ جَوَارِحِي وَ عِظَامِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ شِعْرِي وَ بَشْرِي وَ مَحْيِي وَ عَضْبِي وَ مَا أَقْلَتِ الْأَرْضُ مِنِّي وَ اجْعَلْهُ لِي شَاهِدًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ حَاجَتِي وَ فَقْرِي وَ فَاقَتِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و بعضی از علما فرموده اند هر گاه غسل ممکن نشود وضو بگیرد که همان ثواب خواهد داشت پس پاکیزه ترین جامهای خود را بپوش و بوی خوش استعمال نما و به آرام دل و آرام تن متوجه بقعه منور آن حضرت شود و پای برهنه نماید و تسبیح و تکبیر و تحمید گویان توجه نماید و گامها را نزدیک به هم بردارد زیرا که در کثرت اقدام موجب زیادتی ثوابست و سابقاً حدیثی ذکر شد که متضمن این بود که به هر قدمی که زایر بر می دارد ثواب دو هزار حج مقبوله و دو هزار عمره مبروره در نامه عمل او نوشته می شود چون به آستانه مقدسه بررسی سعی نما که رقتی از برای تو حاصل شود پس اذن دخول به این طریق حاصل نما یا مَوْلَايَ و ابْنَ مَوْلَايَ اَنَا عَبْدُكَ وَ اِنْ عَبْدِيكَ الدَّلِيلُ بَيْنَ يَدَيْكَ الْمُعْتَرِفُ بِحَقِّكَ جَائِكَ مُسْتَجِيرًا بِدَمَتِكَ مَا صَدَأَ لِحَرَمِكَ مُتَوَجِّهًا إِلَى مَقَامِكَ مُتَوَسِّلًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِكَ ادْخُلْ يَا اللَّهُ ءَادْخِلِيَا رَسُولَ اللَّهِ ءَادْخِلِيَا نَبِيَّ اللَّهِ ءَادْخُلْ يَا حُجَّهَ اللَّهِ ءَادْخُلْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ءَادْخُلْ يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ءَادْخُلْ يَا مَوْلَانَا ابا مُحَمَّدَ الْحَسَنِ ءَادْخُلْ يَا مَوْلَانَا ابا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ءَادْخُلْ يَا مَوْلَايَ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (ع) ءَادْخُلْ يَا مَوْلَانَا يَا ابا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ءَادْخُلْ يَا ابا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ءَادْخُلْ يَا ابا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ ءَادْخُلْ يَا مَوْلَانَا ابا الْحَسَنِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ يَا حُجَّهَ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ عَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ ءَادْخُلْ يَا أَيُّهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقِيمُونَ الْحَافُونَ الْمُحَدِّقُونَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ الشَّرِيفِ الْمُبَارَكِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ و هر گاه خواهی به این طریق اذن دخول بگیرد الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا

لهذا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ فُكُلَتْ وَ قَوْلِكَ الْحَقُّ يَا أَيُّهَا الَّذِي آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ فَهِيَ أَنَا ذَا مُسْتَأْذِنُكَ وَ مُسْتَأْذِنُ رَسُولِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ مُسْتَأْذِنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مُسْتَأْذِنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَا وَ الْحَسَنِ وَ عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ أَسْتَأْذِنُ يَا مَوْلَايَ يَا ابْنَ الْحَسَنِ وَ الدُّخُولَ إِلَى حَرْبِكَ وَ أَسْتَأْذِنُ الْمَلَائِكَةَ الْمُؤَكِّلِينَ بِمَشْهَدِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ فِي بَعْضِ أَكْتَابِ مَزَارِ جَنِينَ نَقْلٌ شَدِيدٌ اسْتَكْرَمَ بِهٖ فِي آسْتَانِهِ مَقْدَسِهِ بِرِسِي بَكُو

اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هِدَايَتِهِ لِدِينِهِ وَ التَّوْفِيقُ لِمَا دَعَا إِلَيْهِ مِنْ سَبِيلِهِ اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَكْرَمُ مَقْصُودٍ وَ أَكْرَمُ مَا تَى وَ قَدْ آتَيْتَكَ مُتَقَرِّبًا إِلَيْكَ يَا بِنْتِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ وَ ابْنَائِهِ الطَّيِّبِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا يُجِيبُ سِعْيِي وَ لَا تَقْطَعُ رَجَائِي وَ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَ جِوَّهَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَ شَيْخِ طُوسِي فِي كِتَابِ تَهْذِيبِ نَقْلِ نَمُودِهٖ اسْتَكْرَمَ مِنْ حَسَنِ بْنِ وَلِيدِ قَمِي رِضِي فِي كِتَابِ مُتْرَجَمِ بِهٖ جَامِعِ كِهٖ هَرِ گَاهِ دَاخِلِ رُوضِهِ مَقْدَسِهِ شَدِيدِي وَ مُقَابِلِ قَبْرِ مَطْهَرِ آنِ جَنَابِ رَسِيدِي بَعْدَ از آن رُويِ خُودِ رَا مُقَابِلِ ضَرِيحِ آنِ حَضْرَتِ نَمَا وَ قَرَارِ بَدِهٖ قَبْلِهٖ رَا مِيَانِ شَانِهٖ خُودِ وَ بَكُو أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ خُدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّهُ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ أَنَّهُ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ سَيِّدِ خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِكَ وَ أَخِي رَسُولِكَ الَّذِي ائْتَجَبْتَهُ بِعِلْمِكَ وَ جَعَلْتَهُ هَادِيًا لِمَنْ شِئْتُمْ مِنَ خَلْقِكَ وَ الدَّلِيلَ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَاتِكَ وَ دِيَانَ (دِيَانَ) الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَ فَضِيلِ (فَضِيلِ) قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ الْمُهَيَّمِينَ (الْمُهَيَّمِينَ) عَلَى ذَلِكِ كُلِّهِ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ زَوْجِهِ وَ لَيْتِكَ وَ أُمِّ السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الطُّهْرَةِ الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ التَّقِيَّةِ التَّقِيَّةِ الرَّضِيَّةِ الرَّضِيَّةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَبْطَيْ نَبِيِّكَ وَ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْقَائِمِينَ فِي خَلْقِكَ وَ الدَّلِيلِينَ عَلَى مَنْ بَعَثْتَ (بَعَثْتَهُ) بِرِسَالَاتِكَ وَ دِيَانِي الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَ فَضِيلِي قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَبْدِكَ وَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَ الدَّلِيلِ عَلَى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَاتِكَ وَ دِيَانَ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَ فَضِيلِ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَ خَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ بِأَقْرَبِ عِلْمِ النَّبِيِّنَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّ دِينِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَى أَجْمَعِينَ الصَّادِقِينَ الْبَارِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ عَبْدِكَ الصَّالِحِ وَ لِسَانِكَ فِي خَلْقِكَ النَّاطِقِ بِحُكْمِكَ (بِحُكْمَتِكَ) وَ الْحُجَّةِ عَلَى بَرِيَّتِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا الْمُرْتَضَى عَبْدِكَ وَ وَلِيِّ دِينِكَ الْقَائِمِ بِعَدْلِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى دِينِكَ وَ دِينَ آبَائِهِ الصَّادِقِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّ دِينِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْعَامِلِ بِأَمْرِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَ حُجَّتِكَ الْمُؤَدَّى عَنْ نَبِيِّكَ وَ شَاهِدِكَ عَلَى خَلْقِكَ الْمَخْصُوصِ بِكَرَامَتِكَ الدَّاعِي إِلَى طَاعَتِكَ وَ طَاعَةِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ وَ وَلِيِّ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ صَلَاةً تَامَةً نَامِيَةً بِأَقْبَهُ تُعَجَّلُ بِهَا فَرَجَهُ وَ تُنْصَرُهُ بِهَا وَ تُجْعَلُنَا مَعَهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِحُبِّهِمْ وَ أَوْلَىٰ وَلِيَّتُهُمْ وَ أَعَادِي عِدْوَهُمْ فَارْزُقْنِي بِهِمْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اصْرِفْ عَنِّي بِهِمْ شَرَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَهْوَالَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پس بنشین در پیش آن حضرت و بگو السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّهَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمُودَ الدِّينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صِفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِسْمَاعِيلَ ذَبِيحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَىٰ كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَىٰ رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ وَلِيِّ اللَّهِ وَ وَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدَي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ النَّبَا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَىٰ بْنِ جَعْفَرِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ النَّبَا السَّلَامُ عَلَيْكَ قَدْ أَقَمْتُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُ الزَّكَاةَ وَ آمَرْتُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ عَيْدَتُ اللَّهَ مُخْلِصاً حَتَّىٰ أَتَاكَ الْيَقِينُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ أَنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ پس جانب راست خود را بر قبر بچسباند و بگوید اللَّهُمَّ إِلَيْكَ صِيَمَدْتُ مِنْ أَرْضِي وَ قَطَعْتُ الْبِلَادِ رِجَاءَ رَحْمَتِكَ فَلَا تُخَيِّنِي وَ لَا تَرُدَّنِي بِغَيْرِ قَضَاءٍ حِيَاجَتِي وَ ارْحَمْ تَقَلُّبِي عَلَىٰ قَبْرِ ابْنِ أَخِي رَسُولِكَ صِلْوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مَوْلَايَ أَتَيْتُكَ زَائِراً وَافْتِدَاءً عَاتِداً مِمَّا جَنَيْتُ عَلَىٰ نَفْسِي وَ اخْتَطَبْتُ عَلَىٰ ظَهْرِي فَكُنْ لِي شَافِعاً إِلَى اللَّهِ يَوْمَ فُقْرِي وَ فَاقَتِي فَلَيْتَ عِنْدَ اللَّهِ مَقَامٌ مَحْمُودٌ وَ أَنْتَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهٌ پس دست راست را از قبر بردارد و دست چپ را بگذارد و جانب چپ خود را بر قبر بچسباند و بگوید اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِحُبِّهِمْ وَ اتَّوَسَّلُ إِلَيْكَ بِوَلَايَتِهِمْ أَنْوَلِي آخِرَهُمْ كَمَا تَوَلَّيْتُ أَوْلَاهُمْ وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ كُلِّ وَ لِيَجِهَ دُونَهُمُ اللَّهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا دِينَكَ وَ غَيَّرُوا نِعْمَتَكَ وَ أَهْمُوا نَبِيَّكَ وَ جَحَدُوا بِآيَاتِكَ وَ سَخِرُوا بِإِمَامِكَ وَ حَمَلُوا النَّاسَ عَلَىٰ أَكْتَافِ آلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِاللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا رَحْمَانَ يَا رَحِيمَ پس به پایین پای آن حضرت بیايد و بگوید صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ رُوحَكَ الطَّيِّبِ وَ جَسَدَكَ الطَّاهِرَ وَ يَدَنَكَ الزَّكِيَّ صَبْرَتَ وَ احْتِسَابَتَ وَ أَنْتَ الصَّادِقُ الْمُصَدِّقُ قَتَلَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ بِالْأَيْدِي وَ الْأَلْسُنِ وَ مَبَالِغِهِ كُنْ دَر لَعْنِ بَرِ قَاتِلِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) و قاتلان سائر ائمه معصومين (ع) پس از قبر به جانب سر قبر بیا و دو رکعت نماز زیارت بگذار و در رکعت اول بعد از حمد سوره یس و در رکعت دوم بعد از حمد سوره الرحمن و چون فارغ شوی از برای خود و دیگران و برادران مؤمن دعا کن پس سجده شکر کن و در حال سجود بگو اللَّهُمَّ إِنِّي صَيَّبْتُ وَ رَكَعْتُ لَكَ وَ حَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لِأَنَّ الصَّلَاةَ وَ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ لَا يَكُونُ إِلَّا لَكَ لِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ صَيَّبِلِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَلِّغُهُمْ عَنِّي أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ وَ ارْدُدْ عَلَيَّ مِنْهُمْ التَّحِيَّةَ وَ السَّلَامَ اللَّهُمَّ هَاتَانِ الرُّكْعَتَانِ هَدَيْتَهُ مِنِّي إِلَى مَوْلَايَ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَ أَجْرْنِي عَلَى ذَلِكَ بِأَفْضَلِ أَمَلِي فِيكَ وَ فِي رَسُولِكَ وَ فِي وَلَدِ رَسُولِكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ پس هر حاجت که داری بخواه و بگو شکراً شکرأ صد مرتبه پس سر از سجده بردار و از ادعیه بالای سر مبارک آنچه ممکن شود بخوان و هم چنین تلاوت قرآن مجید بکن و بعد از فراغ از اعمال و آداب چون می خواهی که

از روضه منوره بیرون روی سجده شکر بکن و بگو اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ تَوَجَّهْتُ وَ بِعِكَ اَعْتَصِمْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ ثَقِيٌّ وَ رَجَائِيْ فَاَكْفِنِيْ مَا اَهَمَّنِيْ وَ مَا لَا يَهْمُنِيْ وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ مِنْنِيْ عَزَّ جَارَكَ وَ جَلَّ ثَنَاوُكَ لَا اِلٰهَ غَيْرُكَ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ قَرِّبْ فَرَجَهُمْ پَسِ گُونه رَاسْت خُود رَا بَر زَمِيْن بَگُذَار وَ بَگُو اَللّٰهُمَّ اَرْحَمُ ذُلِّيْ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ تَضَرَّعِيْ اِلَيْكَ وَ وَحْشَتِيْ مِنْ النَّاسِ وَ اِنْسِيْ بِعِكَ يَا كَرِيْمُ يَا كَرِيْمُ يَا كَرِيْمُ پَسِ گُونه چَپ رَا بَر زَمِيْن بَگُذَار وَ بَگُو لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ رَبِّيْ حَقًّا حَقًّا سَيَّجَدْتُ لَكَ يَا رَبَّ تَعَبُّدًا اَوْزَقًا اَللّٰهُمَّ اِنْ عَمَلِيْ ضَعِيْفٌ فَضَاعِفْهُ لِيْ يَا كَرِيْمُ يَا كَرِيْمُ يَا كَرِيْمُ وَ بَاز ثَانِيًا عُوْدَ بَهٗ سَجْدَهٗ كُنْ بَگُو شُكْرًا شُكْرًا صَدِّ مَرْتَبَهٗ وَ جَهْدُ كُنْ دَر دَعَا وَ تَضَرُّعُ وَ زَارِيْ بَهٗ دَرَسْتِيْ كَهٗ اِيْن مَكَان شَرِيْف جَايْ سُوَال وَ طَلَبِ اَمْرُوش وَ اسْتِغْفَارِ اسْتِ اِيْ چَهٗ بَسِيَّار حَاجَتِ مَنَدَانِ گُناهكاران كَهٗ از بَرَكْتِ اِيْن مَرَقْدِ مَنُورِ گُناهانِ اِيْشانِ عَفُوْ گَرْدِيْدَهٗ وَ چَهٗ بَسِيَّار حَاجَتِ مَنَدَانِ كَهٗ حَوَائِجِ اِيْشانِ دَر اِيْن رُوْضَهٗ مَنُورَهٗ بَر اَوْرَدَهٗ شَدَهٗ پَسِ مَادَامِيْ كَهٗ دَر رُوْضَهٗ مَنُورَهٗ مِيْ بَاشِيْ بَهٗ غَيْرِ از دَعَا وَ تَضَرُّعِ وَ اِبْتِهَالِ مَشْغُوْلِ كَارِ دِيْگَرِ مَشُو وَ غَنِيْمَتِ شَمَارِ هَمِيْنِ لِحْظَهٗ رَا كَهٗ خَلَاقِ عَالَمِ تَوْفِيْقِ حُضُوْرِ اَن مَرَقْدِ مَنُورِ رَا بَهٗ تُو عَطَا فَرْمُوْدَهٗ اسْتِ وَ اَنچَهٗ حَاجَتِيْ كَهٗ دَارِيْ از خُداوَنَدِ طَلَبِ نَمَا كَهٗ بَهٗ بَرَكْتِ اِيْنِ اِمَامِ بَهٗ تُو عَطَا مِيْ نَمَايَدِ وَ دِيْگَرِ اِيْنَكِهٗ مَخَالَفِ اِدْبَسْتِ كَهٗ دَر رُوْضَهٗ عَرَشِ دَرَجَهٗ اَن سُرُوْرِ عَالَمِيَّانِ از دِيْگَرِيْ سُوَالِ نَمَايَدِ وَ مِثْلِ اِيْنِ اسْتِ كَهٗ دَر خُدْمَتِ پادشاهِ عَظِيْمِ الشَّانِيِ حَاضِرِ بَاشِيْ وَ از او سُوَالِ نَمَايَدِ وَ از مِثْلِ خُودِ مَحْتَاجِيْ سُوَالِ نَمَايَدِ وَ مُوِيْدِ اِيْنِ مَطْلَبِ اسْتِ اَنچَهٗ از مَرْحُوْمِ اِبْنِ بَابُوِيَهٗ نَقْلِ شَدَهٗ كَهٗ جَنَابِ سَيِّدِ سَجَادِ (ع) دِيْدَنَدِ سَائِلِيْ رَا كَهٗ دَر رُوْزِ عَرْفَهٗ سُوَالِ مِيْ كَرْدِ از مَرْدَمَانِ اَن سُرُوْرِ بَهٗ او فَرْمُوْدَنَدِ كَهٗ اِيْنِ شَخْصِ وَايِ بَر تُو دَر چِنِيْنِ رُوْزِيْ از غَيْرِ حَقِّ تَعَالٰي سُوَالِ مِيْ نَمَائِيْ بَهٗ دَرَسْتِيْ كَهٗ اَمِيْدُوَارِيْ هَسْتِ از بَرايِ طِفْلَانِيْ كَهٗ دَر شَكْمِ مَادَرَانِ مِيْ بَاشَنَدِ دَر اِيْنِ رُوْزِ كَهٗ سَعَادَتْمَنَدِ شُوْنَدِ يَعْنِيْ چُوْنِ رَحْمَتِ اِلٰهِيْ شَامِلِ حَالِ جَمِيْعِ مَرْدَمِ مِيْ شُوْدِ حَتِيْ اِيْنَكِهٗ جَمْعِيْ كَهٗ دَر شَكْمِ مَادَرَانِنْدِ وَ زَبَانِ سُوَالِ از دَرگَاهِ حَقِّ تَعَالٰي نَدَارَنَدِ اَمِيْدِ رَحْمَتِ از بَرايِ اِيْشانِ هَسْتِ وَ جَمْعِيْ كَهٗ زَبَانِ سُوَالِ دَاشْتَهٗ بَاشَنَدِ دَر وَقْتِيْ كَهٗ دَرهَايِ رَحْمَتِ اِلٰهِيْ وَ بَخْشِشِ پادشاهانِ وَ غَنِيْ كُنَنَدَهٗ مَحْتَاجَانِ گُشُوْدَهٗ بَاشَدِ چَرَا از دِيْگَرِيْ سُوَالِ نَمَايَنَدِ وَ دِيْگَرِ اِيْنَكِهٗ بُوِيْ خُوشِ بَهٗ كَارِ بَرْدَنِ وَ جَامَهٗ نَفِيْسِ پُوَشِيْدَنِ رَا بَعْضِيْ مَسْتَحَبِ مِيْ دَانَنَدِ وَ دِيْگَرِ بُوَسِيْدَنِ عَتَبَهٗ مَقْدَسَهٗ چنانچه از رُوَايَتِيْ كَهٗ شَيْخِ مَفِيْدِ وَ غَيْرِ او بَصَفُوَانِ نَسَبْتِ دَادَهٗ اَنَدِ مَسْتَجَبِ اسْتِ وَ دِيْگَرِ اَنَكِهٗ مَسْتَحَبِ اسْتِ كَهٗ دَر رُوْضَهٗ عَرَشِ دَرَجَهٗ صَدَا بَلَنَدِ نَمَايَدِ وَ دِيْگَرِ اَنَكِهٗ با مَوْزَهٗ وَ كَفْشِ وَ نَعْلِيْنِ بَلَكِهٗ جُوْرَابِ دَاخِلِ رُوْضَهٗ شُوْدِ وَ دِيْگَرِ اَنَكِهٗ مَرْحُوْمِ عَلامهٗ مَجْلَسِيْ (ره) فَرْمُوْدَهٗ كَهٗ اِعْتِقَادِ حَقِيْرِ اِيْنِ اسْتِ كَهٗ بَر دُوْرِ ضَرِيْحِ مَقْدَسِ گَرْدِيْدَنِ خُوبِ نِيْسْتِ چُوْنِ دَر حَدِيْثِ صَحِيْحِ از حَضْرَتِ صَادِقِ (ع) مَنْقُوْلَسْتِ كَهٗ مَخُوْرِ اَبِ اِيْسْتَادَهٗ وَ طُوَافِ مَنَمَا بَهٗ قَبْرِ وَ بُوْلِ نَكْنِ دَر اَبِ اِيْسْتَادَهٗ بَدَرَسْتِيْ كَسِيْ بَكُنَدِ اِيْنِ رَا پَسِ بَرَسَدِ بَهٗ او بِلَائِيْ مَلَامَتِ نَكُنَدِ مَگَرِ خُودِ رَا وَ كَسِيْ كَهٗ يَكِيْ از اَنها رَا بَكُنَدِ دِيْگَرِ جَدَا نَمِيْ شُوْدِ از او بِلَا مَگَرِ اَنَكِهٗ خُدا خُواهِدِ وَ بَعْضِيْ خُوبِ مِيْ دَانَنَدِ اَن رَا نَظَرِ بَهٗ اِيْنَكِهٗ دَر بَعْضِيْ از فُقَرَاتِ زِيَّارَتِ هَسْتِ كَهٗ الا- اَن نَطُوْقِ حَوْلِ مَشَاهِدَهٗ كَمِ وَ دَر زِيَّارَتِ جُوَادِيَهٗ هَسْتِ اَطُوْفِ بِيَّابِكُمْ فِيْ كَلِّ حِيْنِ كَانِ بِيَّابِكُمْ حَمْلِ الطُّوُافِ وَ شَايِدِ مَرَادِ از طُوُافِ كَهٗ نَهِيْ از اَن رَا رَدِ شَدَهٗ مِثْلِ طُوُافِ دُوْرِ خَانَهٗ كَعْبَهٗ بَاشَدِ كَهٗ هَفْتِ شُوْطِ اسْتِ وَ مَرَادِ از طُوُافِ دَر فُقْرَهٗ زِيَّارَتِيْنِ دُوْرِ وَ بُوَسِيْدَنِ اطْرَافِ ضَرِيْحِ بَاشَدِ وَ بَاكِيْ بَهٗ اَن نِيْسْتِ وَ دِيْگَرِ اَنَكِهٗ نَزْدِيْكِ بَهٗ ضَرِيْحِ مَنُورِ مَعْطَرِ بَايْسْتَدِ دَر حَالَتِيْ كَهٗ خُودِ رَا بَهٗ اَن چَسْبَانِيْدَهٗ بَاشَدِ يا نَچَسْبَانِيْدَهٗ بَاشَدِ وَ دِيْگَرِ اَنَكِهٗ مَلْتَحِيْ بَهٗ ضَرِيْحِ مَنُورِ اَن سُرُوْرِ شُوْدِ وَ خُودِ رَا بَهٗ اَن مَتَّصِلِ نَمَايَدِ وَ تَضَرُّعِ وَ اِبْتِهَالِ بَهٗ دَرگَاهِ قَادِرِ مَتَّعَالِ نَمَايَدِ وَ از شَهِيْدِ اوْلِ دَر كِتَابِ دَرُوسِ نَقْلِ شَدَهٗ كَهٗ تُو هَمِ اِيْنَكِهٗ

دور ایستادن

از ضریح معطر بست محض و هم است به تحقیق که تکیه نمودن به ضریح منور و بوسیدن بنص ضریح منصوص است و شاید مراد آن مرحوم از نص ضریح توقیع حمیری باشد که متضمن احکام کثیره می باشد در این باب و دیگر اینکه ملاحظه نماید که وقتی که بیرون می شود پشت ضریح منور ننماید که خلاف ادبست و دیگر اینکه ملاحظه نماید هر چه ممکن او باشد تصدق و احسان نماید به محتاجین خصوص به مجاورین آن آستان عرش نشان که فقیر و پریشان حال باشند و از مرحوم مجلسی (ره) در بحار الانوار نقل شده است که زیارت آن سرور در ایام شریفه و ازمان جلیله افضل است خصوصاً روز ولادت آن حضرت که یازدهم ذی القعدة می باشد و روز شهادت آن سرور که آخر ماه یا بیست و چهارم ماه صفر است و روزی که آن سرور ولیعهد و خلیفه شدند که آن اول ماه رمضان یا ششم ماه رمضان است و از سید بن طاووس (ره) در کتاب اقبال نقل نموده که در روز ششم ماه رمضان دو رکعت نماز بجا آورد در هر رکعتی حمد یک مرتبه و بیست و پنج مرتبه سوره توحید از جهت آن چیزی که ظاهر شد از حقوق آن حضرت و بعد فرمود و مناسب این است که بعد از زیارت آن سرور در روضه مقدسه منوره این نماز را در آن مکان شریف به جا آورد و دیگر مستحب است که هر وقت نماز زیارت نماید در بالای سر مطهر منور به جای آورد که آن مکان شریف افضلست از پس و پشت مبارک که قبر مطهر قبله او واقع شود و در قنوت نماز حوائج و مطالب خود را از خداوند بخواهد که به اجابت مقرون است چنانچه حدیثی از حضرت امام علی النقی (ع) روایت شده که هر که را حاجتی و مطلبی باشد مشرف شود به زیارت جدم حضرت امام رضا (ع) و حال اینکه غسل نموده باشد و دو رکعت نماز در بالای سر مطهر جدم به جا آورده و در قنوت حوائج و مطالب خود را از قاضی الحاجات مسئلت نماید که به اجابت مقرون است و این دو رکعت نماز به منزله هدیه ایست از این زائر از برای نور مثل کسی که خواهد به نزد سلطان یا غیر او رود هدیه و ارمغانی تحصیل می نماید که باعث تقرب او شود در نزد سلطان و چون امتعه و اموال دنیا و مافیها را در نزد آن بزرگواران به قدر مال مگسی قدر و منزلتی نیست لهذا این زائر دو رکعت نماز قربه الی الله به جا آورد و بعد از نماز آن را هدیه آن سرور عالمیان نماید که باعث مزید قرب او در نزد آن سرور عالمیان شود که حقیقت باز فواید و ثمرات این عبارت عاید خواهد شد یا چنانچه نظیر این مطلب را که هر گاه کسی صلواتی بر پیغمبر (ص) بفرستد یا رجوع آن به خود مصلی است یا عاید به جناب نبوی می شود تحقیق این مطلب را که هر گاه کسی صلواتی بر پیغمبر (ص) بفرستد آیا رجوع آن به خود مصلی است یا عاید به جناب نبوی می شود تحقیق این مطلب را در کتاب ذخیره المعاد در فواید صلوات به تفصیل متوجه شده ام چنانچه سید نعمت الله جزایری در شرح عیون اخبار الرضا (ع) و نیز دیگران متوجه شدند و بدان که هر گاه در قنوت به زبان فارسی یا غیر آن مطالب خود را بیان نماید موافق فتاوی جمعی از علما عیبی نخواهد داشت و هر گاه نظر به حدیث مشهور که من قدم اربعین مومنا ثم دعا استجیب یعنی کسی که مقدم دارد چهل نفر از مؤمنین را در حال دعا و اول دعا در حق ایشان نماید و بعد دعا در حق خود نماید اجابت گردیده می شود دعا او و وجه اجابت دعای او در این وقت ظاهر است زیرا که ترحم بر غیر وانگهی در غیاب او سیما در این روضه عرش درجه که جمیع ممکنات چشم امید مغفرت و نجات به صاحب این روضه دارند بالقطع باعث ترحم خداوند رحیم است در حق دعا کنند چنانچه در سراج المتجهدين در آداب وظیفه قنوت و ترکه اولاً چهل نفر را لازم است که ذکر نماید و دعا در حق ایشان نماید وجه آن را به تفصیل در آن کتاب ذکر نموده ام زیرا که حدیث خاصی وارد نشده که از جمله آداب قنوت و تر اولاً- دعا نمودن در حق چهل نفر است بدان که شیخ مفید ذکر فرموده است که مستحب است بعد از نماز زیارت حضرت امام رضا (ع) روحی و روح العالمین له الفدا این دعا را

بخواند اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ الدَّائِمَ فِي مُلْكِهِ الْقَائِمَ فِي عِزِّهِ الْمُطَاعَ فِي سُلْطَانِهِ الْمُتَفَرِّدُ فِي كِبَرِ يَأْتِيهِ الْمُتَوَحِّدُ فِي دَيْمُومِيهِ بَقَائِهِ  
 الْعَادِلُ فِي بَرِّيَّتِهِ الْعَالِمُ فِي قَضِيَّتِهِ الْكَرِيمُ فِي تَأْخِيرِ عُقُوبَتِهِ إِلَهِي حَاجَاتِي مَصْرُوفَهُ إِلَيْكَ وَآمَالِي مَوْقُوفَهُ لَمَدِيكَ وَكَلِمَا وَفَقْتِنِي  
 مِنْ خَيْرِ (بِخَيْرٍ) فَأَنْتَ ذَلِيلِي عَلَيْهِ وَطَرِيقِي إِلَيْهِ يَا قَدِيرًا لَا تُؤَدُّهُ الْمَطَالِبُ يَا مَلِيًّا يَلْجَأُ إِلَيْهِ كُلُّ رَاغِبٍ مَا زِلْتُ مَصْرُوحًا بِمِنْكَ بِالنِّعَمِ  
 جَارِيًّا عَلَى عِبَادَاتِ الْإِحْسَانِ وَالْكَرَمِ أَسْأَلُكَ بِالْقَدْرَةِ النَّافِذَةِ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَقَضَائِكَ الْمُبْرَمِ الَّذِي تَحْجُبُهُ بِأَيْسَرِ الدُّعَاءِ وَ  
 بِالنَّظَرِ الَّتِي نَظَرْتَ بِهَا إِلَى الْجِبَالِ فَتَشَامَخَتْ وَإِلَى الْأَرْضِ مِنْ فَتَسَاطَحَتْ وَإِلَى السَّمَاوَاتِ فَارْتَفَعَتْ وَإِلَى الْبِحَارِ فَتَفَجَّرَتْ يَا مَنْ  
 جَلَّ عَنْ أَدْوَاتِ لِحَظَاتِ الْبُشْرِ وَ لَطْفَ عَنْ دَقَائِقِ خَطَرَاتِ الْفِكْرِ لَا تُحْمَدُ يَا سَيِّدِي إِلَّا بِتَوْفِيقٍ مِنْكَ يَفْتَضِي حَمْدًا وَلَا تُشْكُرُ عَلَى  
 أَصْغَرِ مِنْهُ إِلَّا اسْتَوْجِبْتَ بِهَا شُكْرًا فَمَتَى تُحْصِي نِعْمَاؤُكَ يَا إِلَهِي وَ تُجَازِي آلَاؤُكَ يَا مَوْلَايَ وَ تُكَافَأُ صَنِيعُكَ يَا سَيِّدِي وَ مِنْ  
 نِعْمِكَ يَحْمَدُ الْحَامِدُونَ وَ مِنْ شُكْرِكَ يَشْكُرُ الشَّاكِرُونَ وَ أَنْتَ الْمُعْتَمَدُ لِلذُّنُوبِ فِي عَفْوِكَ وَ النَّاشِرُ عَلَى الْخَاطِئِينَ جَنَاحَ سِتْرِكَ  
 وَ أَنْتَ الْكَاشِفُ لِلضَّرِّ بِيَدِكَ فَكَمْ مِنْ سَيِّئَةٍ أَخْفَاهَا حِلْمُكَ حَتَّى دَخَلَتْ وَ حَسِينَةٍ ضَاعَفَهَا فَضْلُكَ حَتَّى عَظُمَتْ عَلَيْهَا مُجَازَاتُكَ  
 جَلَلَتْ أَنْ يُخَافَ مِنْكَ إِلَّا الْعَادِلُ وَ أَنْ يُرْجَى مِنْكَ إِلَّا الْإِحْسَانُ وَ الْفَضْلُ فَاثْنُنْ عَلَيَّ بِمَا أَوْجَبَهُ فَضْلُكَ وَ لَا تَخْذُلْنِي بِمَا يَحْكُمُ  
 بِهِ عَدْلُكَ سَيِّدِي لَوْ عَلِمْتَ الْمَازِضُ بِذُنُوبِي لَسِاخَتْ بِي أَوْ الْجِبَالُ لَهَدَّتْنِي أَوْ السَّمَاوَاتُ لَأَخْطَفْتَنِي أَوْ الْبِحَارُ لَأَغْرَقْتَنِي سَيِّدِي  
 سَيِّدِي سَيِّدِي مَوْلَايَ مَوْلَايَ قَدْ تَكَرَّرَ وَقُوفِي لِضِيَاغَتِكَ فَلَا تَحْرِمْنِي مَا وَعَدْتَ الْمُتَعَرِّضِينَ لِمَسْأَلَتِكَ يَا مَعْرُوفَ الْعَارِفِينَ يَا  
 مَعْبُودَ الْعَابِدِينَ يَا مَشْكُورَ الشَّاكِرِينَ يَا جَلِيْسَ الذَّاكِرِينَ يَا مَحْمُودَ مَنْ حَمَدَهُ يَا مَوْجُودَ مَنْ طَلَبَهُ يَا مَوْصُوفَ مَنْ وَحَدَهُ يَا مَحْبُوبَ  
 مَنْ أَحَبَّهُ يَا غَوْثَ مَنْ أَرَادَهُ يَا مَقْصُودَ مَنْ أَنَابَ إِلَيْهِ يَا مَنْ لَا يَعْطَمُ الْغَيْبُ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَضُرُّهُ السُّوءُ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَدْبُرُ الْأَمْرَ  
 إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَخْلُقُ الْخَلْقَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَنْزِلُ الْغَيْثَ إِلَّا هُوَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ  
 لِي يَا خَيْرَ الْعَافِرِينَ رَبِّ إِنِّي أَسْتَعْفِرُكَ اسْتِعْفَارَ حَيَاءٍ وَ أَسْتَعْفِرُكَ اسْتِعْفَارَ رَجَاءٍ وَ أَسْتَعْفِرُكَ اسْتِعْفَارَ إِيَابِهِ وَ أَسْتَعْفِرُكَ اسْتِعْفَارَ  
 رَغْبَةٍ وَ أَسْتَعْفِرُكَ اسْتِعْفَارَ رَهْمِهِ وَ أَسْتَعْفِرُكَ اسْتِعْفَارَ طَاعِهِ وَ أَسْتَعْفِرُكَ اسْتِعْفَارَ إِيمَانٍ وَ أَسْتَعْفِرُكَ اسْتِعْفَارَ إِقْرَارٍ وَ أَسْتَعْفِرُكَ  
 اسْتِعْفَارَ إِخْلَاصٍ وَ أَسْتَعْفِرُكَ اسْتِعْفَارَ تَقْوَى وَ أَسْتَعْفِرُكَ اسْتِعْفَارَ تَوَكُّلٍ وَ أَسْتَعْفِرُكَ اسْتِعْفَارَ ذَلِّهِ وَ أَسْتَعْفِرُكَ اسْتِعْفَارَ عَامِلٍ  
 لَمَكَ هَيَارِبٍ مِنْكَ إِلَيْكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَبَّ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ وَالْإِدَى بِمَا تُبَّتْ وَ تَتُوبُ عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِكَ يَا أَرْحَمَ  
 الرَّاحِمِينَ يَا مَنْ يُسَيِّئُ بِالْغُفُورِ الرَّحِيمِ يَا مَنْ يُسَيِّئُ بِالْغُفُورِ الرَّحِيمِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ  
 اقْبَلْ تَوْبَتِي وَ زَكِّ عَمَلِي وَ اشْكُرْ سَعْيِي وَ ارْحَمْ ضُرَاعَتِي وَ لَا تَحْجُبْ صَوْتِي وَ لَا تَحْجِبْ مَسْأَلَتِي يَا غَوْثَ الْمُسْتَعِيثِينَ وَ أَيْلُغْ أَيْمَتِي  
 سَلَامِي وَ دُعَائِي وَ شَفَعْتَهُمْ فِي جَمِيعِ مَا سَأَلْتُكَ وَ أَوْصِلْ هِدْيَتِي إِلَيْهِمْ كَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ زِدْهُمْ مِنْ ذَلِكَ مَا يَنْبَغِي لَكَ بِأَضْعَافٍ  
 لَا يُحْصِيهَا غَيْرُكَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَطْيَبِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ فِي الْبِحَارِ  
 دَخَلَتْ أَي غَابَتْ وَ ذَهَبَتْ فَلَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهَا أَحَدٌ وَ غَفِرَتْ وَ لَمْ يَتَوَلَّهَا إِثْرٌ وَ بَكَسَرَ الْخَامِنَ قَوْلَهُمْ أَمْرَهُ كَفَرِحَ أَي فَسَدَ دَاخِلُهُ وَ  
 بِالْحَاءِ الْمَهْمَلَةِ مِنْ قَوْلِهِمْ دَحَلَ عَنِي كَمَنْعَ أَي تَبَاعَدَ وَ فَرُوسَتَرٌ وَ أَنْجَحَهُ مَرْحُومَ أَفْضَلِ الْمُحَدِّثِينَ وَ تَاجَ الْعِبَادِ وَ الْمُجْتَهِدِينَ  
 حَاجِي مَلَا-صَالِحِ بَرِغَانِي أَفَاضَ اللَّهُ عَلَيَّ مَرْقَدَهُ شَيَابِ الرَّحْمَةِ وَ الرِّضْوَانِ فِي كَنْزِ الْأَخْيَارِ بِهَ خَطِّ مَبَارَكِ خُودِ فِي نَقْلِ إِيْنِ دَعَا  
 فَرَمُودَهُ أُنْدِ زَهْلٍ بَرَايَ اخْتِ الرَّاءِ وَ هَايَ هُوَ زَ ضَبْطَ فَرَمُودَهُ أُنْدِ وَ أَنْجَحَهُ فِي مَرَشِدِ الْخَوَاصِ أَفْضَلِ الْمُجْتَهِدِينَ وَ فَخْرَ الْعُلَمَاءِ وَ  
 الْمُحَدِّثِينَ مَرْحُومِ حَاجِي مَلَا مُحَمَّدِ مَشْهَدِي نُورِ اللَّهِ مَرْقَدَهُ نَقْلَ

فرموده اند احتمال داده اند که دحل وا و حاء مهملتین باشد رحلت ای انقلت و اول ضبط است باری چون این دعا عالیہ المضامین است البتہ بعد از زیارت آن سرور این دعا را ترک ننماید کہ فواید بسیار بر آن مترتب است سیما بہ ملاحظہ اینکہ اخباری کہ وارد شدہ است کہ زیارت آن سرور باعث آمرزش گناہان زائر است ولو کانت مثل عدد النجوم و فطر الامطا و ورق الاشجار بلکہ در حدیثی کہ سابق مذکور شد گناہان او آمرزیدہ می شود ولو کان من اهل الکبائر و در حدیث دیگر مثل روزی کہ از مادر متولد شدہ ہیچ گناہ بر او باقی نمی ماند و در حدیث دیگر کہ خود آن سرور فرمودند من رارنی کنت انا و ابائی شفاته یوم القیامہ و من کنا شفائه بخا و لو کان علیہ و زر الثقلین نظر بہ این اخبار چون بعضی از فقرات این دعا اعتراف نمودن بہ ذنوب و معاصی خود زائر است کہ بہ درگاہ غفار الذنوب عرض می نماید سیدی لو علمت الارض بذنوبی لساخت الی الآخرہ این اعتراف و این تضرع و زاری بہ درگاہ حضرت باری البتہ باعث گناہان او خواهد شد بلکہ این عاصی شکی در این مرحلہ ندارم نظر بہ کثرت اخبار در این باب بدان کہ مستحب است بہ جا آوردن نمازهای واجب در مشاهد مشرفہ و اخبار بسیاری در این خصوص وارد شدہ چنانچہ مرحوم شہید در کتاب ذکر می متوجہ شدہ بلی بعضی از علمای دین فرمودہ کہ بہ قسمی نماز بجا آورد کہ منافات با خود زائرین نباشد و زائرین آن سرور جای بر ایشان تنگ نشود بلکہ ہرگاہ مجاورین در ایام کثرت ورود زائرین جا و مکان خود را بہ ایشان واگذارند نسب و اولی خواهد بود و اکرام زائر سیما زائرین آن سرور کہ از امکانہ بعیدہ مرحلہ پیمای این روضہ عرش درجہ شدہ و نہایت زحمت و مشقت و خوف و بیم منازل مخوفہ و غیرہ بر ایشان روی دادہ متضمن احسان و اکرام بہ آن سرور عالمیان خواهد بود و از نقل حدیثی کہ مرحوم شہید اول در کتاب ذکر می نقل فرمودہ کہ روی ابن ابی عمیر عن بعض اصحابہ قال قلت لابی عبد اللہ انی لا کرہ الصلوۃ فی مساجدہم قال لا تکرہ فما من مسجد من الی علی قبرنی او وصی نبی قتل فاصاب تلک البقعہ رشتہ من دمعا حب اللہ ان یدکر فیہا الفریضہ و النافلہ و اقض ما فاتک چنین استفاد می شود کہ نماز واجب و مستحق و قضا و ادا در روضات عالیات مستحب است و شرافت آن و مسجد بودن بہ سبب شہادت پیغمبری یا وصی او است کہ بنای مسجد بر قبر ایشان شدہ چنانچہ بحر العلوم فرمودہ و السرفی فضل صلوۃ المسجد قبر لمعصوم بہ مستشہد برشہ من دمر المطہر ظہر اللہ لعبد ذکرہ پس و ضات مقدسات اشرف از مساجد خواهند بود و چون این شعر مرحوم بحر العلوم از حدیث ابن ابی عمیر است کہ ذکر شد پس اگر کسی بگوید کہ لفظ برشہ من دمہ در حدیث مزبور است من لفظ اللطہرہ جواب این است کہ استنباط مطہرہ را مرحوم بحر العلوم از فاحب اللہ الی آخرہ دریافت فرمودہ اند زیرا کہ اشیاء خبیثہ نجسہ محبوب خداوند عالم نیست و ہر چہ محبوب خداوند است اشیاء طاہرہ می باشند پس ہرگاہ این مطلب معلوم شد پس بدان کہ نظر بہ بعضی اخبار افضل اماکن روضات مقدسات بالای سر مطہر است کہ قبر منور در یسار او واقع شود و نماز زیارت را در آن مکان شریف بہ جا آورد و ہرگاہ نماز زیارت را در پس و پشت مبارک بجا آورده نیکو است ولیکن مرحوم نرای در کتاب مستند فرمود کہ شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی قائل بہ حرکت شدہ اند و مشہور بین علما کراہت اسصت و شہید اول در روضہ فرمودہ و افضلہ عند الراس یحبث یكون القبر علی یسارہ و لا یستقبل شیئا من القبر و دلیل این قول اطلاقات اخباریست کہ منع شدہ است در آن اخبار از نماز بہ سوی قبور و بر قبور و بین قبور و حدیث خاصی کہ نقل شدہ است از وسائل کہ حضرت امام محمد باقر فرمودہ اند کہ حضرت رسول فرمودہ است لا تتخذوا قبری قبلہ و لا مسجد افان اللہ تعالی

لعن الذين اتخذوا قبور انبياء مساجد و حديث دیگر که روایت شده است در امالی که فرموده اذا اتيت قبر الحسين اجعله قبره قبله اذا صليت قال تخ هكذا ناحیه و جواب از او ظاهر است زیرا که اطلاعات منع مصرف به این مقام نمی شود و قبور ائمه علیهم السلام مثل قبور سایر بر مردم نیست و از برای آن قبور مطهر احکام خاصی هست که اشاره به بعضی از آنها خواهد شد چه نیکو فرموده است مرحوم بحر العلوم و العز و بین هذه القبور و غیرهما کالنور فوق الطور و جواب آن ثانی این است که مراد از نهی شاید به طریق قبله حقیقی باشد که جهله و عوام الناس نماز نمایند به قسمی که قبر نبی را مثل خانه کعبه قرار دهند و به سوی او نماز به جا آوردند نه اینکه از باب شرافت و زیادتی برکت به سوی آن نماز نمایند و هم چنین جواب داده می شود از حدیث امالی که دلیل سیم است زیرا که مراد از اینکه فرمودند دور شو از آن یعنی قبله حقیقی او را قرار مده چون نماز اکثر اعراب حجاز و عراق از باب اعتیاد ایشان در مسجد الحرام به این قسم بوده که شاید چنانچه در مسجد الحرام به هر سمت از کعبه که می ایستادند و نماز به جای می آوردند در مرقد آن سرور هم چنین باشد. لهذا سوال از آن نموده اند و دور شو جواب شنیدند و دلیل بر استجاب اخبار بسیار است که از آنجا حدیثی است در کامل الزیاره که حضرت صادق فرمودند من صلی خلف قبر الحسين (ع) صلوه واحده یرید بها الله تعالی لقی اله تعالی یوم یلقاه و علیه من النور ما یغشی کل شی یراه یعنی کسی که نماز نماید پشت قبر امام حسین (ع) یک نماز را که اراده نموده باشد به آن نماز خداوند عالم را ملاقات نمایند خدا را در روز قیامت در حالتی که بر او اینقدر نور احاطه نموده باشد که فرا گیرد آن نور هر چیزی را که او دیده شسود و حدیث دیگر که نیز در کامل الزیاره روایت شده اذا فرغت من التسليم على الشهداء اتيت قبر ابی عبدالله (ع) فاجعله بین یدیک ثم صلی ما بدالك یعنی هرگاه فارغ شدی از سلام بر شهدا یعنی از زیارت ایشان می آئی به نزد قبر امام حسین (ع) و قرار می دهی آن مرقد منور را پیش روی خود و بعد از آن نماز کن در آن مکان آنچه بخواهی و صحیحه حمیری بعد از سوال نمودن از احکام قبر در جواب می فرمایند و اما الصلوه فانها خلفه بجعله اماماً و لا یجوز ان یصلی بین یدیه لان الامام لا یتقدم علیه و یصلی عن یمینه و شماله و المروى فی الاحتجاج و فیه بعد السؤال عنه اما الصلوه فانها خلفه و یجعل القبر امامه و لا یجوز ان یصلی بین یدیه و لا عن یمینه و لا عن یساره لان الامام لا یتقدم و لا یساوی و مفاد خیرین اگر دو خبر باشند چنانچه صاحب مستند فهمیده این است و اما طریقه نماز نمودن در روضات مقدسات پس به تحقیق که نماز را عقب قبر بجا آورد به این قسم که قبر را پیش رو قرار دهد و جایز نیست اینکه نماز نماید پیش روی قبر زیرا که تقدم نمی شود بر امام و نماز کرده می شود از اطراف یمین و یسار قبر و مفاد حدیث دوم این است که در یمین و یسار که مساوی با قبر باشد نماز مکن و مرحوم شیخ بهائی در حبل المتین بعد از ایراد این حدیث فرموده و الحاصل ان المستفاد من الحدیث الحمیری ان کل ما ثبت للماموم من وجوب التاخر عن الامام او المساوات له و تحریم التقدم علیه ثابت للمصلی بالنسیه الی الضریح المقدسه و در آن کتاب فرموده زمانی که در مشهد آن سرور بودم در صدفه بالا سر مبارک آن حضرت در صف می ایستادند به جهت نماز و نماز به جا می آوردند من منع نمودم که صف اول نایستند زیرا که تقدم بر قبر منور آن سرور می شود و نماز را در صف دیگر قرار دهند باری با وجود این اخبار و فعل علمای عظام و مشایخ فخام بلکه قریب به پنجاه سال است که این عاصی مجاور آن روضه عرش درجه می باشم و هر ساله جمعی از علمای ایران و غیر هم به زیارت آن سرور مشرف می شوند و غالباً با تمکن مکان دیگر نماز



در پس و پشت مبارک به جا می آورند هر گاه نماز در آن مکان را مکروه می دانستند ترک آن مکان می نمودند با وجود این حال قول به حرکت بلکه کراهت ضعیف است چه نیکو فرموده است مرحوم بحر العلوم و الاتخاذ قبله و ان منع فلیس للدافع اذن قد سمیع و اما هر گجا خواسته باشد فضیلتی در یابد یا حاجتی داشته باشد و خواهد حاجتش زود بر آورده شود غسل نماید و در بالای سر مطهر منور دو رکعت نماز به جا آورد و در قنوت حوائج خود را از خداوند عالم درخواست نماید که به اجابت مقرون است و از جمله آنها زیارت وداع است شیخ فقیه در من لا یحضر الفقیه و شیخ طوسی (ره) در تهذیب فرموده است که هر گاه خواسته باشی آن سرور را وداع نمائی چنین بگو السَّلَامُ عَلَیْکَ یا مَوْلای و ابن مَوْلای وَ رَحْمَهُ اللهُ وَ بَرَکَاتُهُ أَنْتَ لَنَا جَنَّةٌ مِنَ الْعِزَابِ وَ هَذَا أَوْانٌ أَنْ يُضْرَا فِی عَنکَ غَیْرَ رَاغِبٍ وَ لَا مُسْتَدَلِّ بِکَ وَ لَا مُؤَثِّرَ عَلَیْکَ وَ لَا زَاهِدٍ فِی قُرْبِکَ فَقَدْ جِئْتُ بِنَفْسِی لِلْحَدَثَانِ وَ تَرَكْتُ الْأَهْلَ وَ الْأَوْلَادَ وَ أَوْطَانَ فَکُنْ بِی شَفِیعاً یَوْمَ فِقرِی وَ حَاجَتِی یَوْمَ لَا یُغْنِی عَنی حَمِیمٌ وَ لَا قَرِیبٌ یَوْمَ لَا یُغْنِی عَنی وَالِدٌ وَ لَا وَلَدٌ أَسْأَلُ اللهَ الَّذِی قَدَّرَ وَ رَحَلْتِی إِلَیْکَ أَنْ یَنْفَسَ بَابَ کُرْبَتِی وَ أَسْأَلُ اللهَ الَّذِی قَدَّرَ عَلَی فِرَاقٍ وَ هَذَا الْمَکَانَ أَنْ لَا یَجْعَلَهُ اجْرَ الْعَهْدِ مِنْ رُجُوعِی إِلَیْکَ وَ أَسْأَلُ اللهَ الَّذِی أَبْکَى عَیْنِی عَلَیْکَ أَنْ یَجْعَلَهُ لِی ذُخْرًا وَ أَسْأَلُ اللهَ الَّذِی أَرَانِی مَقَامَکَ وَ هَذَا أَنِی لِلتَّسْلِیمِ عَلَیْکَ أَنْ یُورِدَ فِی حَوْضِکُمْ وَ یَرْزُقْنِی مُرَافَقَتُکُمْ فِی الْجَنَانِ السَّلَامِ عَلَیْکَ یا صَفْوَةَ اللهُ السَّلَامِ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ وَصِیِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ قَائِدِ الْعِزِّ الْمُجْلِینَ السَّلَامِ عَلَی الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ سَیْدِی شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ السَّلَامِ عَلَی الْاِئِمَّةِ وَ اسْمِ هَرِ یَکِ از ائمه علیه السلام را ذکر نماید و رحمه الله و برکاته السَّلَامِ عَلَی مَلَائِکَتِهِ اللهُ الْمُقَرَّبِینَ الْمُجْتَنِبِینَ الَّذِینَ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ السَّلَامِ عَلَینَا وَ عَلَی عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِینَ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلُهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَتِی إِبَاهُ فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشُرْنِی مَعَهُ وَ مَعَ آبَائِهِ الطَّاهِرِینَ وَ أَنْ أَبْقِیْتِنِی فَارْزُقْنِی زِیَارَتَهُ آیْدًا مَا أَبْقِیْتِنِی إِنْکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ بَعْدَ از آن بگوید اَسْتَوَدَّعَکَ اللهُ وَ أَشْرَعِیهِ إِبَیْکَ وَ أَقْرَأَ عَلَیْکَ السَّلَامَ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ وَ بِمَا دَعَوْتُ إِلَیْهِ وَ دَلَلْتُ عَلَیْهِ اللَّهُمَّ فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی جُحْنَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ آیْدًا مَا أَبْقِیْتِنِی السَّلَامِ عَلَی مَلَائِکَتِهِ اللهُ وَ زَوَارِ قَبْرِ ابْنِ نَبِیِّ اللهِ آبَدًا مَا أَبْقِیْتِ وَ دَائِمًا إِذَا فِیتَ السَّلَامِ عَلَینَا وَ عَلَی عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِینَ پس هر گاه از بقعه مطهره منوره بیرون شدی بر مگردان صورت خود را از روضه منوره در وقت بیرون شد و تا اینکه از نظرت غایب شود و از جمله زیارات مشهور ائمه هدی (ع) زیارت جامعه کبیره است ابن بابویه در عیون اخبار الرضا (ع) و شیخ طوسی در تهذیب و دیگران به سند معتبر روایت کرده اند که موسی بن عمران عبد الله نخعی به طریقی که در تهذیب می باشد از امام علی نقی (ع) سوال نمود که ای فرزند رسول خدا به من تعلیم نما سخن بلیغ کاملی که آن را بخوانم هر گاه یکی از شما را زیارت کنم فرمودند چون به درگاه هر یک از ما برسی ما بیست و بگو اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ بَیْدَ که با غسل باشی و چون داخل قبر شوی و قبر منور و مضجع مظهر را ببینی بایست و بگو سی مرتبه الله اکبر پس برو اندکی و آرام بگیر و گامها را نزدیک بردار پس بایست و سی مرتبه الله اکبر پس به نزدیک قبر برو و چهل مرتبه بگو که صد تکبیر تمام شود بعد از آن بگو السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیتِ النَّبِیِّهِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِکَةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْیِ وَ مَعِیدِنَ الرَّحْمَةِ وَ حُزَّانِ الْعِلْمِ وَ مُنْتَهَى الْجَلْمِ وَ أَصُولِ الْکَرَمِ وَ قَادَةَ الْأَمَمِ وَ أَوْلِیَاءَ النَّعْمِ وَ عَنَاصِرَ الْأَبْرَارِ وَ دَعَائِمَ الْأَخْیَارِ وَ سِیَاسَةَ الْعِیَادِ وَ أَرْکَانَ الْبِلَادِ وَ أَبْوَابَ الْإِیمَانِ وَ أَمْنَاءَ الرَّحْمَنِ وَ سِیْلَةَ النَّبِیِّینَ وَ صِفْوَةَ الْمُرْسَلِینَ وَ عِثْرَةَ خَیْرِهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ

وَرَحْمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتِهِ السَّلَامُ عَلَى أَيْمَتِهِ الْهُدَى وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى وَ أَعْلَامِ الثَّقَى وَ دَوَى النُّهَى وَ أَوْلَى الْحِجَى وَ كَهْفِ الْوَرَى وَ  
وَرْتِهِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمَثَلِ الْأَعْلَى وَ الدَّعْوَةِ الْحُسْنَى وَ حُجَّجِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ الْأَوْلَى وَ رَحْمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتِهِ السَّلَامُ عَلَى  
مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِينِ بَرَكَهِ اللَّهِ وَ مَعَادِنِ حِكْمِهِ اللَّهِ وَ حَفَظِهِ سِرِّ اللَّهِ وَ حَمَلِهِ كِتَابِ اللَّهِ وَ أَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ذُرِّيَةِ رَسُولِ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَحْمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتِهِ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَاءِ عَلَى مَرْضَاهِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَقْرِّينَ [ وَ الْمُسْتَوْفِرِينَ ] فِي أَمْرِ اللَّهِ  
وَ النَّتَائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ  
بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَ رَحْمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتِهِ السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ الدُّعَاةِ وَ الْقَادَةِ الْهُدَاةِ وَ السَّادَةِ الْوُلَاةِ وَ الدَّادَةِ الْحَمَاهِ وَ أَهْلِ الذِّكْرِ وَ أَوْلَى  
الْأَمْرِ وَ بَقِيَّةِ اللَّهِ وَ خَيْرِيَّتِهِ وَ حِزْبِهِ وَ عَيْبِهِ عِلْمِهِ وَ حُجَّتِهِ وَ صِرَاطِهِ وَ نُورِهِ [ وَ بُرْهَانِهِ ] وَ رَحْمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتِهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
وَ حَيْدُهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَ شَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ أَوْلُوا الْعِلْمَ مِنْ خَلْقِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ  
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَ رَسُولُهُ الْمُرْتَضَى أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ  
الْأَيْمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمُهْدِيُّونَ الْمُعْصَمُونَ الْمُكْرَمُونَ الْمُعْرَبُونَ الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصِطَفَوْنَ الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ الْعَامِلُونَ  
بِإِزَادَتِهِ، الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ أَصِيفَاءُكُمْ بِعِلْمِهِ وَ ارْتِضَائِكُمْ لِعَيْبِهِ وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ وَ اجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ اعَزَّكُمْ بِهُدَاهِ وَ خَصَّكُمْ بِبُرْهَانِهِ  
وَ انْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ وَ أَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ وَ رَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجًا عَلَى بَرِيَّتِهِ وَ أَنْصَارًا لِدِينِهِ وَ حَفَظَهُ لِسِرِّهِ وَ خَزَنَهُ لِعِلْمِهِ وَ  
مُسْتَوْدَعًا لِحِكْمَتِهِ وَ تَرَاجِمَةً لَوْحِيهِ وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِهِ وَ شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَعْلَامًا لِعِبَادِهِ وَ مَنَارًا فِي بِلَادِهِ وَ أَدِلَاءَ عَلَى صِرَاطِهِ  
عَصِيَّكُمْ اللَّهُ مِنَ الزَّلْمِ وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهِيرًا فَعَظَّمْتُمْ جَلَالَهُ وَ  
أَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ وَ مَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ وَ أَدْمَنْتُمْ ذِكْرَهُ وَ كَدَّيْتُمْ مِيثَاقَهُ وَ أَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ وَ نَصَّيْتُمْ لَهُ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ وَ دَعَوْتُمْ إِلَى  
سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمُوعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ بَدَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ وَ صَبَرْتُمْ عَلَى مَا أَصَابَكُمْ فِي جَنْبِهِ وَ أَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمْ الزَّكَاةَ  
وَ أَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَ بَيَّنَنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَ أَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَ نَشَرْتُمْ  
شَرَائِعَ أَحْكَامِهِ وَ سَيَّنْتُمْ سُنَنَهُ وَ صَدَّقْتُمْ فِي ذَلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا وَ سَيَّلْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ وَ صَدَّقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضَى فَالرَّغَابِ عَنْكُمْ  
مَيَارِقُ وَ اللَّانِزِمُ لَكُمْ لِاحِقُّ وَ الْمُقْصَرُّ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقُ وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعِيدُهُ وَ مِيرَاثُ التُّبُّوهِ  
عِنْدَكُمْ وَ إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حَسْبَابُهُمْ عَلَيْكُمْ وَ فَضِيلُ الْخِطَابِ عِنْدَكُمْ وَ آيَاتُ اللَّهِ لَمَدِيكُمْ وَ عَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَ نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ  
عِنْدَكُمْ وَ أَمْرُهُ إِلَيْكُمْ مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهُ وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهُ وَ مَنْ أَحْبَبَكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهُ وَ مَنْ اجْتَكَمَ فَقَدْ أَحَبَّ  
اللَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهُ وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَ الصِّرَاطُ لَا قَوْمَ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ  
شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ وَ الْبَأْيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَ الْأَمْيَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ آتَاكُمْ فَقَدْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ  
يَأْتِكُمْ هَلَكَ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدُلُّونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ سَعِدَ  
مَنْ وَالَاكُمْ وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ وَ خَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَ آمَنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَ سَلِمَ مَنْ  
صَدَّقَكُمْ وَ هُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ مِنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ وَ مَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ وَ مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ ،  
وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرْكٍ

مِنَ الْجَحِيمِ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَ أَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِبْتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ  
 بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا  
 اسْمُهُ وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَا يَتَّكُمُ طَيِّبًا لِخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَ تَرْكِيهًا لَنَا وَ كَفَارَةً لِذُنُوبِنَا فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسْلِمِينَ  
 بِفَضْلِكُمْ وَ مَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا إِيَّاكُمْ فَبَلَغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ وَ أَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ حَيْثُ  
 لَا يَلْحُقُهُ لَاحِقٌ وَ لَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ وَ لَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ حَتَّى لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا صِدِّيقٌ  
 وَ لَا شَهِيدٌ وَ لَا عَالِمٌ وَ لَا جَاهِلٌ وَ لَا ذَنْبِيٌّ وَ لَا فَاضِلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ وَ لَا فَاجِرٌ طَالِحٌ وَ لَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ وَ لَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ وَ لَا خَلْقٌ  
 فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفْتُهُمْ جَلَالَهُ أَمْرِكُمْ وَ عِظَمَ خَطَرِكُمْ وَ كِبَرَ شَأْنِكُمْ وَ تَمَامَ نُورِكُمْ وَ صِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ وَ ثَبَاتَ مَقَامِكُمْ، وَ  
 شَرَفَ مَحَلِّكُمْ وَ مَنَزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ وَ كَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ وَ خَاصَّتِكُمْ لَعَدِيهِ وَ قُرْبَ مَنَزِلَتِكُمْ مِنْهُ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ أُسْرَتِي  
 أَشْهَدُ اللَّهُ وَ أَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ مُسْتَبِصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَ بِضَلَالِهِ مَنْ خَالَفَكُمْ مُوَالٍ  
 لَكُمْ وَ لِأَوْلِيَائِكُمْ مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِكُمْ وَ مُعَادٍ لَهُمْ سَلِمَ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ مُطِيعٌ  
 لَكُمْ عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ ، مُقَرَّرٌ بِفَضْلِكُمْ مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ مُعْتَرِفٌ بِكُمْ مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ مُصَدِّقٌ بِرِجْعَتِكُمْ مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ  
 مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ آخِذٌ بِقَوْلِكُمْ عَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ زَائِرٌ لَكُمْ لَا يَنْدُ عَائِدٌ بِقُبُورِكُمْ مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِكُمْ وَ مُتَقَرَّبٌ  
 بِكُمْ إِلَيْهِ وَ مُقَدِّمُكُمْ أَمَامَ طَلِبَتِي وَ حَوَائِجِي وَ إِزَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَ أُمُورِي مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ عِلَانِيَتِكُمْ وَ شَاهِدُكُمْ وَ غَائِبُكُمْ وَ  
 أَوْلِيَكُمْ وَ آخِرِكُمْ وَ مُفَوَّضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ وَ مَسْلَمٌ فِيهِ مَعَكُمْ، وَ قَلْبِي لَكُمْ مُسَلَّمٌ وَ رَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى  
 يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ وَ يَرُدِّدَكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَ يُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ وَ يُمْكِّنْكُمْ فِي أَرْضِهِ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ آمَنْتُ بِكُمْ وَ  
 تَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلِيَكُمْ وَ بَرَّيْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ مِنَ الْجَبِّ وَ الطَّاعُوتِ وَ الشَّيَاطِينِ وَ حَزْبِهِمْ  
 الظَّالِمِينَ لَكُمْ وَ الْجَاهِلِينَ لِحَقِّكُمْ وَ الْمَارِقِينَ مِنْ وَلَا يَتَّكُمُ وَ الْعَاصِينَ لِإِثْرِكُمْ وَ الشَّاكِينَ فِيكُمْ وَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ وَ مَنْ كُلِّ  
 وَ لِيَجْهَ دُونَكُمْ وَ كُلِّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ وَ مِنَ الْأَثَمَةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ فَتَبَتْنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيَّتْ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ  
 وَ وَفَّقَنِي لِطَاعَتِكُمْ وَ رَزَقَنِي شَفَاعَتَكُمْ ، وَ جَعَلَنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيكُمْ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ وَ جَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَصُّ آثَارَكُمْ وَ يَسْلُكُ  
 سَبِيلَكُمْ وَ يَهْتَدِي بِهُدَاكُمْ وَ يُحْشِرُ فِي زُمْرَتِكُمْ وَ يَكْتُرُ فِي رَجْعَتِكُمْ وَ يَمْلِكُ فِي دَوْلَتِكُمْ وَ يَشْرَفُ فِي عِيَالِيَتِكُمْ وَ يُمْكِنُ فِي  
 أَيَّامِكُمْ وَ تَقَرُّ عَيْنُهُ عِنْدَا بِرُؤْيَيْتِكُمْ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي مَنْ أَرَادَ اللَّهُ يَدَأُ بِكُمْ وَ مَنْ وَحَدَهُ قَبِلَ عَنْكُمْ وَ مَنْ  
 قَصَّيْدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ مَوَالِي لَا أُحْصِي ثَنَاءَكُمْ وَ لَا أَبْلُغُ مِنَ الْمِدْحِ كُنْهَكُمْ وَ مِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ وَ أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاهُ الْأَبْرَارِ وَ  
 حُجَّجُ الْجَبَّارِ بِكُمْ فَتِيحُ اللَّهِ وَ بِكُمْ يَخْنُمُ وَ بِكُمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ ، وَ بِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْمَارِضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِكُمْ يُنْفَسُ  
 الْهَمُّ وَ يَكْشِفُ الضَّرَّ وَ عِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَ هَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ وَ إِلَى جَدِّكُمْ يُعْثُ الرُّوحُ الْأَمِينُ آتَاكُمْ اللَّهُ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا  
 مِنَ الْعَالَمِينَ طَاطًا كُلُّ شَرِيفٍ لِشَرَفِكُمْ وَ بَخَعُ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِطَاعَتِكُمْ وَ خَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ لِفَضْلِكُمْ وَ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ وَ أَشْرَقَتْ  
 الْمَارِضُ بِنُورِكُمْ وَ فَازَ الْفَائِزُونَ بِوِلَايَتِكُمْ بِكُمْ يُسَلِّمُكَ إِلَى الرِّضْوَانِ وَ عَلَى مَنْ جَعَدَ وَلَا يَتَّكُمُ غَضَبُ الرَّحْمَنِ، بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ  
 نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي ذَكَرْتُكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ وَ أَسْمَأُوكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ

فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي النَّفُوسِ وَ آثَارِكُمْ فِي الْأَثَارِ وَ قُبُورِكُمْ فِي الْقُبُورِ فَمَا أَحْلَى أَسْمَاءَكُمْ وَ أَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَعْظَمَ شَأْنَكُمْ  
 وَ أَجَلَ خَطَرِكُمْ وَ أَوْفَى عَهْدِكُمْ [وَ أَصْدَقَ وَعْدِكُمْ] ، كَلَامِكُمْ نُورٌ وَ أَمْرِكُمْ رُشْدٌ وَ وَصِيَّتِكُمْ التَّقْوَى وَ فِعْلِكُمْ الْخَيْرُ وَ عَادَتِكُمْ  
 الْإِحْسَانُ ، وَ سَيِّجِيَّتِكُمْ الْكِرْمُ وَ شَأْنِكُمْ الْحَقُّ وَ الصِّدْقُ وَ الرَّفْقُ وَ قَوْلِكُمْ حُكْمٌ وَ حَتْمٌ وَ رَأْيِكُمْ عِلْمٌ وَ حِلْمٌ وَ حَزْمٌ إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ  
 كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُتْنَاهُ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي كَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ وَ أَحْصِي جَمِيلَ بَلَائِكُمْ وَ  
 بِكُمْ أَخْرَجْنَا اللَّهَ مِنَ الدُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنَّا غَمَرَاتِ الْكُرُوبِ وَ أَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ النَّارِ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي  
 بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمْنَا اللَّهَ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَضْلَحَ مَا كَانَ فَسِيدَ مِنْ دُنْيَانَا وَ بِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النِّعْمَةُ ، وَ اثْتَلَفَتِ الْفَرْقَةُ وَ  
 بِمُؤَالَاتِكُمْ تَقَبَّلُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ وَ لَكُمْ الْمَوْدَةُ الْوَاجِبَةُ وَ الدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ وَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ وَ الْمَقَامُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ  
 وَ الْجَاهُ الْعَظِيمُ وَ الشَّانُ الْكَبِيرُ وَ الشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَانْكَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ  
 هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا ، يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِنْ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ  
 جَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ فَحَقٌّ مِنْ ائْتَمَنَكُمُ عَلَى سِرِّهِ وَ اسْتَرَعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ وَ قَرْنَ طَاعَتِكُمْ بِطَاعَتِهِ لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي  
 وَ كُنْتُمْ شُفَعَائِي فَأَيُّ لَكُمْ مُطِيعٌ مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحْبَبَكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ  
 أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجِدْتُ شُفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَيِّمَةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِي  
 فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيْكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جُمَّلِهِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَ بِحَقِّهِمْ وَ فِي زَمَرِهِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ إِنَّكَ  
 أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ از جمله زیارت زیارت  
 جوادیه است که در اکثر کتب مزار مضبوط است و علامه مجلسی (ره) در بحار الانوار می فرماید یافتم در بعضی از نسخ  
 قدیمه و عبارت آن مرحوم در بحار الانوار می فرماید این است وجدت فی بعض مؤلفات قدماء اصحابنا (ره) زیاره له علیه  
 السلام و كانت النسخه القديمه كان تاریخ کتابتها سنه ست و اربعین و سبعماه فاوردتها كما وجدتها قال زیاده مولینا و سیدنا  
 ابوالحسن الرضا (ع) (ع) و ابنائه الصلوه و السلام کلی الاوقات صالحه الزیارته و افضلها فی شهر رجب روی ذلك عن ولده ابی  
 جعفر الجواد (ص) و هی السلام علیک الی اخره بعد از رعایت اداب سابقه در مقابل ضریح مقدس روبروی آن حضرت  
 بایستد و بگوید السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّهَ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا  
 عَمُودَ الدِّينِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ  
 اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ  
 بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ  
 الْعَابِدِينَ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بَاقِرِ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْبِرِّ  
 التَّقِيِّ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْعَالِمِ الْحَفِيِّ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ الْبِرِّ  
 التَّقِيِّ ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ ، وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ ، وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاكَ  
 الْيَقِينُ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ مِنْ إِمَامٍ

عَصِيْبٍ وَ إِمَامٍ نَجِيْبٍ وَ بَعِيْدٍ قَرِيْبٍ وَ مَسْمُوْمٍ غَرِيْبٍ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَالِمُ النَّبِيُّ وَ الْقَدْرُ الْوَجِيْهُ ، النَّازِحُ عَنِ تَرْبَةِ جَدِّهِ وَ أَبِيهِ ، السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ أَمَرَ أَوْلَادَهُ وَ عِيَالَهُ بِالْيَتِيْحَةِ عَلَيْهِ قَبْلَ وَصُولِ الْقَتْلِ إِلَيْهِ ، السَّلَامُ عَلَيَّ دِيَارِكُمْ الْمُوْحِشَاتِ كَمَا اسْتَوْحِشْتُمْ مِنْكُمْ مِنِّي وَ عَرَفَاتٍ ، السَّلَامُ عَلَيَّ سَادَاتِ الْعَبِيْدِ ، وَ عُدَّةِ الْوَعِيْدِ ، وَ الْبُرِّ الْمُعْطَلِّهِ ، وَ الْقَضِيْرِ الْمَشِيْدِ ، السَّلَامُ عَلَيَّ غَوْثِ الْلَهْفَانِ وَ مَنْ صَارَتْ بِهِ أَرْضُ خُرَاسَانَ خُرَاسِيَانٍ ، السَّلَامُ عَلَيَّ قَلِيْلِ الزَّائِرِيْنَ وَ قُرَّةِ عَيْنِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ ، السَّلَامُ عَلَيَّ الْبَهْجَةِ الرَّضْوِيَّةِ ، وَ الْأَخْلَاقِ الرَّضِيَّةِ ، وَ الْغُصُونِ الْمُتَفَرِّعَةِ عَنِ الشَّجَرَةِ الْأَحْيِدِيَّةِ ، السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ انْتَهَتْ إِلَيْهِ رِئَاسَةُ الْمَلِكِ الْأَعْظَمِ وَ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ لِيَتِمَّ الْأَمْرُ الْمُحْكَمُ ، السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ أَسِيْمَاؤُهُمْ وَسَيِّلَةُ السَّائِلِيْنَ ، وَ هَيَاكِلُهُمْ أَمَانُ الْمَخْلُوْقِيْنَ ، وَ حُجَجُهُمْ إِنْطَالُ شَبِّهِ الْمُلْحَدِيْنَ ، السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ كَسَّرَتْ لَهُ وَسَادَهُ وَ الْوَالِدِ أَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ حَتَّى خَصَمَ أَهْلَ الْكُتُبِ وَ ثَبَّتَ قَوَاعِدَ الدِّيْنِ ، السَّلَامُ عَلَيَّ عِلْمِ الْأَعْلَامِ وَ مَنْ كَسَّرَ قُلُوْبَ شِيْعَتِهِ بِغُرْبَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، السَّلَامُ عَلَيَّ السِّرَاجِ الْوَهَّاجِ وَ الْبَحْرِ الْعَجَّاجِ الَّذِي صَارَتْ تَرْبَتُهُ مَهِيْطَ الْأَمْلاِكِ وَ الْمِعْرَاجِ ، السَّلَامُ عَلَيَّ أَمْرَاءِ الْإِسْلَامِ وَ مَلُوْكِ الْأَدْيَانِ وَ طَاهِرِيِ الْوِلَادَةِ ، وَ مَنْ أَطْلَعَهُمُ اللَّهُ عَلَيَّ عِلْمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ ، وَ جَعَلَهُمْ أَهْلَ السَّادَةِ السَّلَامِ كَهُوْفِ الْكَائِنَاتِ وَ ظِلِّهَا وَ مِنْ ابْتَهَجَتْ بِهِ مَعَالِمُ طُوسٍ ، حَيْثُ حَلَّ بِرَبْعِهَا. يَا قَبْرِ طُوسٍ سَقَاكَ اللَّهُ رَحْمَتَهُ مَا ذَا ضَمِنْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ يَا طُوسُ طَابَتْ بِقَاعِكَ فِي الدُّنْيَا وَ طَابَ بِهَا شَخْصٌ تَوَى بِسَيِّدِنَا بَادِ مَرْمُوسٍ شَخْصٌ عَزِيْزٌ عَلَيَّ الْإِسْلَامِ مَصْرَعُهُ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ مَغْمُورٌ وَ مَغْمُوسٌ يَا قَبْرَهُ أَنْتَ قَبْرٌ قَدْ تَضَمَّنَهُ حِلْمٌ وَ عِلْمٌ وَ تَطْهِيرٌ وَ تَقْدِيْسٌ فَخِرًا بِأَنَّكَ مَغْبُوطٌ بِجُشْتِيهِ وَ بِالْمَلَأَاكَ الْأَطْهَارِ مَحْرُوسٌ فِي كُلِّ عَصِيْرِ لَنَا مِنْكُمْ إِمَامٌ هُدَى فَرْبَعَهُ أَهْلٌ مِنْكُمْ وَ مَأْنُوسٌ أَمَسَتْ نُجُومُ سَيِّمَاءِ الدِّيْنِ آفَلَةً وَ ظَلَّ أَسْدٌ لَثْرَى قَدْ ضَمَّهَا الْخَيْسُ غَابَتْ ثَمَانِيَّتُهُ مِنْكُمْ وَ أَرْبَعَةٌ تُرْجَى مَطَالِعُهُمَا مَيَّا حَنْتِ الْعَيْسُ حَيْثِي مَيَّتِي يَزْهَرُ الْحَقُّ الْمُنِيْرُ بِكُمْ فَالْحَقُّ فِي غَيْرِكُمْ دَاجٍ وَ مَطْمُوسٌ السَّلَامُ عَلَيَّ مُفْتَخِرِ الْأَبْرَارِ ، وَ نَائِي الْمَزَارِ ، وَ شَرْطِ دُخُولِ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ ، السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ لَمْ يَقْطَعْ اللَّهُ عَنْهُمْ صِلَاوَاتِهِ فِي آنَاءِ السَّاعِيَاتِ ، وَ بِهِمْ سَيَكُنُ السَّوَاكِنُ وَ تَحْرَكَتِ الْمُتَحَرِّكَاتُ ، السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ جَعَلَ اللَّهُ إِمَامَتَهُمْ مُمَيِّزَةً بَيْنَ الْفَرِيقِيْنَ كَمَا تَعَبَّدَ بَوْلَايَتِهِمْ أَهْلَ الْخَافِيْقِيْنَ ، السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ أَحْيَا اللَّهُ بِهِ دَارَسَ حُكْمِ النَّبِيِّيْنَ ، وَ تَعَبَّدَهُمْ بَوْلَايَتِهِ لِيَتِمَّ كَلِمَةُ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ، السَّلَامُ عَلَيَّ شَهْرِ الْحَوْلِ وَ عَدَدِ السَّاعَاتِ وَ حُرُوفِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي الرَّقُومِ الْمَسِيْرَاتِ ، السَّلَامُ عَلَيَّ إِقْبَالِ الدُّنْيَا وَ سُجُودِهَا وَ مَنْ سَيَّلُوا عَنْ كَلِمَةِ التَّوْحِيْدِ ، فَصَالُوا نَحْنُ وَ اللَّهُ مِنْ شُرُوطِهَا ، السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ يُعَلِّلُ وُجُودَ كُلِّ مَخْلُوْقٍ بِلَوْلَاهُمْ وَ مَنْ خَطَبَتْ لَهُمُ الْخُطَبَاءُ ، بِسَبْعَةِ آبَاءٍ هُمْ مَا هُمْ هُمْ أَفْضَلُ مَنْ يَشْرَبُ صَوْبَ الْعَمَامِ السَّلَامُ عَلَيَّ عَلِيٍّ مَجِيْدِهِمْ وَ بِنَائِهِمْ ، وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي فَاخِرِهِمْ وَ عَلَائِهِمْ ، بِوَجُوبِ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ وَ طَهَارَةِ ثِيَابِهِمْ ، السَّلَامُ عَلَيَّ قَمَرِ الْأَقْمَارِ ، الْمُتَكَلِّمِ مَعَ كُلِّ لُغَةٍ بِلِسَانِهِمْ ، الْقَائِلِ لِشِيْعَتِهِ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُوَلِّيَ إِمَامًا عَلَيَّ أُمِّهِ حَتَّى يُعْرِفَهُ بِلُغَاتِهِمْ ، السَّلَامُ عَلَيَّ فَرْحَةِ الْقُلُوبِ ، وَ فَرْجِ الْمَكْرُوبِ ، وَ شَرِيْفِ الْأَشْرَافِ ، وَ مَفْخَرِ عِبْدِ مَنَافٍ ، يَا لَيْتَنِي مِنَ الطَّائِفِيْنَ بِعَرْصَتِهِ وَ حَضْرَتِهِ ، مُسْتَشْهِدًا لِبَهْجَةِ مُؤَانَسَتِهِ ، أَطُوفُ بِبَابِكُمْ فِي كُلِّ حِيْنٍ كَأَنَّ بِيَابِكُمْ جُعِلَ الطَّوَافُ السَّلَامُ عَلَيَّ الْإِمَامِ الرَّؤُوفِ ، الَّذِي هَيَّجَ أَحْزَانَ يَوْمِ الطُّفُوفِ ، بِاللَّهِ أَقْسَمُ وَ بِأَبَائِكَ الْأَطْهَارِ وَ بِأَبْنَائِكَ الْمُتَنَجِّبِيْنَ الْأَبْرَارِ ، لَوْ لَا بُعْدُ الشُّمَّةِ حَيْثُ شَطَّتْ بِكُمْ الدَّارُ ، لَقَضَيْتُ بَعْضَ وَاجِبِكُمْ بِتَكَرُّرِ الْمَزَارِ ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا حِمَاةَ الدِّيْنِ ، وَ أَوْلَادَ النَّبِيِّيْنَ ، وَ سَادَةَ الْمَخْلُوْقِيْنَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. وَ از بحار الانوار نقل شده كه در خصوص فقرات اين زيارت بيان فرموده قوله الحقي هو العالم يتعلم باستقصا و

النييه الشريف و القدر بالفتح الغنى و اليسار و القوه

و هنا المضاف المحذوف او ساقط من النساخ ای ذوالقدر و النازخ البعید وعده الوعید ای علاوه رفع ما او عد الله من العقاب و البسر المعطله اشاره الی ما مر فی اخبار کثیره ان البشر المعطله الامام الغائب و القصر المشید الامام الحاضر ارض خراسان و خراسان ای به سبب مرقده الشریف اشتهرت بین طوایف العالم و صارت مقصوده لاصناف الامم علی الهجه ای صاحبها و العضون ای هو و سایر الایئمه و صاحب المصون بان یكون المراد بالغصون الاخلایف الکریمه و الفضائل العظیمه و العجاج الصیاح کنایه عن کثره مائه و شده تلاطم و امواجه و الشری طریق فی سلمی کثیره الاسد و الخیس الشجر اللتف و موضع الاسد و العیس بالکسرا لابل البیض الذی یخالط بیاضها شقره و المطرس الدورس و الامجاور الخافقان المشرق و المغرب وافقاهما لان اللیل و النهار مختلفان فیهما او طرفاء اسماء و الارض او منتهاهما کذا ذکره الفیروز آبادی و تعبدهم ای الانبیاء او الناس و الاول اظهر و کلمه الله وعده او حکمیته او دینه او شریعته علی شهور الحول ای عدودهم مطابق لعدد شهور الحول و عدد ساعات کل من الیوم و اللیل و حروف لا اله الا الله و قد یعبر عنهم بکل منها لذلك و من المشید ای نظم فی الشعر ما یدل علی وجوب الصلوه علیهم و طهاره ثیابهم من لوث الذنوب و لعله تصحیف ارشد فیکون اشاره الی ما بین للمامون من فضل الاول و العتره و عصمتهم و وجوب الصلوه علیهم و شطت الار بالتشدید بعدت تذنیب و از جمله آداب و مستحبات این است که چون به شرف یابی حضور مرقد منور آن سرور مشرف شود و الدین و زوی الارحام خود را در آن بقعه مطهره به دعا و طلب مغفرت یاد آوری نماید خصوص به جهت والدین خود مهما مکن دعا و مغفرت نماید و زیارت از نیابت ایشان به عمل آورد و هر گاه شخص ثقه را نیز نایب نماید که از جهت ایشان زیارت به جای آورد نیکو است به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق (ع) مرویست که آن حضرت فرمودند که چه چیز مانع است شما را از اینکه نیکوئی کنید با پدر و مادر خود در حال حیات ایشان و در حال ممات ایشان نماز کنید از جانب ایشان و از برای ایشان پس از برای شما است مثل ثواب آن عمل و زیاد می نماید حق تعالی از برای شما به سبب نیکوئی و صله که با پدر و مادر خود کرده اید خیر بسیار و ایضاً به سند صحیح معتبر از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت شده که آن حضرت فرمودند که بدنه نیکوکار باشد با پدر و مادر خود در حال حیات ایشان پس ابوی او فوت شوند پس او نیز ایشان را فراموش نموده باشد و ادای قروض ایشان ننماید و دعا و طلب آمرزش برای ایشان و نیکوکار به ایشان نباشد پس چون پدر و مادرش فوت شوند قروض ایشان را ادا نماید و دعا و طلب آمرزش از برای ایشان نماید حق تعالی می نویسد او را ثواب کار و نیکوکار و بر به والدین و از شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی نیز مرویست که امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق فرمودند که کسی که صله و مهربانی کند با پدرش یا خویشانش پس از جانب او طوافی به عمل آورده و مزد کاملی از طواف به او عطا می شود و به کسی از جانب او به جا آورده است مثل این مزد و ثواب داده می شود و به سبب صله و مهربانی که کرده است اضافه ثواب یک طواف دیگر هم به این شخص داده می شود و کسی که حج به جا آورد و آن حج زاهد بر صله بدی قرابت خود نماید ثواب حج کامل به او عطا می شود و به آن کس نیز مثل ثواب او داده می شود و به درستی که حق تعالی واسع است از برای این عطا و ایضاً از کلینی (ره) مرویست که از اسحق بن عمار نقل نموده که او گفت پرسیدم از حضرت امام

موسی کاظم از مردی که حج می کند پس می گرداند بعضی حج و عمره اش را یا بعضی از طوافش را از برای بعضی از اهلس و آن شخص در شهر دیگر است و از او غایبست پس عرض کردم که از مزد و ثواب این مرد چیزی کم نمی شود آن حضرت فرمودند که خیر ثواب حج تمام از برای او هست و از برای آن کس نیز هست و اضافه می شود از برای او ثواب دیگر به سبب صله و مهربانی که کرده است عرض کردم که آن شخص مرده است آیا آن ثواب به آن میت می رسد آن حضرت فرمودند که بلی حتی اینکه می شود که آن میت مغضوب علیه باشد و به این سبب حق تعالی او را می آمرزد و یا اینکه به تنگی و فشارش گرفتار باشد و به این سبب و سعت گشادی به او مرحمت شود عرض کردم که آیا به آن میت در آن مکانی که هست معلوم می شود که عمل چینی به او رسیده که باعث آمرزش و توسعه او شود آن حضرت فرمودند که بلی عرض کردم که هر چند آن میت ناصبی باشد نفع به او می رسد آن حضرت فرمودند که بلی موجب تخفیف در عذاب او می شود پس از این اخبار معلوم شد که هر چند صله و نیکوئی و زیارت از برای ایشان بجا بیآورد از ثواب زیارت او چیزی کم نمی شود بلکه مضاعف می شود از جانب چند نفر یک زیارت به جای آورد و ثوابش را صله ایشان نماید چنانچه بعضی از اخبار مؤید این مقالست بدان که مستحب است اکرام زائرین و استقبال ایشان و مشایعت ایشان در بعضی از روایات از حضرت صادق (ع) وارد شده است که آن بزرگوار فرمودند که هر گاه از برادران دینی شما از زیارت ما یا از زیارت قبور ما برگردد پس شما استقبال نمائید او را و سلام کنید او را و تهنیت کنید او را به آن چیزی که بخشیده است خداوند عالم به او و به درستی که هر مردی که زیارت نماید منا را یا زیارت نماید قبور ما را فرا می گیرد او را رحمت جناب اقدس احدیت و می آمرزد جناب اقدس الهی جمیع گناهان او را در حدیث صحیح از حضرت صادق (ع) مرویست که چون حضرت رسول خدا (ص) مومنی را وداع می نمودند می فرمودند رحکم الله و زودکم التقوی و وجهکم الی کل خیر و قنی لکم کل حاجه و سلم لکم دینکم و دینکم و رزکم سالمین الی سالمین بدان که بعضی از علما ذکر نموده اند که مستحب است اینکه تصدق دهد بر خادمان و محافظان آن حضرت و اکرام ایشان نماید و صله و مهربانی نماید و عطایا و جوائز به ایشان دهد که در این اکرام و اعزاز صاحب قبر است بلی شکی در این نیست که هر کس به نوکر و خادم کسی اکرامی و عطائی نماید گویا فی الحقیقه به خود او اکرام و عطا نموده چنانکه گفته اند مصرع سک را شناسند بهر خداوند و هر چند خدمت آن خادم و نوکر و مولا به آقای خود از جهت اخلاص و اشفاق زیادتر باشد نظر التفات مولا به او زیادتر است و در اکرام و اعظام و ثواب و اجر افزون تر بلکه شاید از این احسان و عطا که به آن خادم و نوکر نموده فیوضات و عطیات دنیوی به او برسد و به سبب این مرحله از مهالك مخاوف رهایی یابد چنانچه صاحب مجالس المؤمنین در احوال معروف کرخی نقل نموده که کسی به وداع معروف کرخی آمد که به سفری می رفت معروف به او گفت که هر گاه حاجتی داشته باشی به حرمت معروف کرخی از خدا آن حاجت را طلب نما که مستجاب شود آن کس تعجب نمود که چگونه معروف تزکیه نفس خود می نماید معروف گفت این سخن را برای آن می گویم که سالها این سر بر آستانه علی بن موسی الرضا نهاده ام و ایضاً در آن کتاب فرموده که بر السنه جمهور معروف و مشهور است که روزی تاجری بر درگاه امام همام علی بن موسی الرضا (ع) آمده استدعای آن داشت که آن حضرت در حق او دعای فرماید که به برکت آن از سفر دریا از غرق شدن ایمن باشد اتفاقاً آن حضرت به عبادتی مشغول بودند لاجرم معروض صورت اشتغال آن حضرت را به آن شخص گفت و دوات و قلم گرفته بر درقه چند

کلمه نوشته و به آن شخص داد و گفت چون امواج دریا به تلاطم در آید آنچه بر این رقعہ نوشته ام بر دریا بخوان که ساکن خواهد شد و به سلامت به ساحل خواهی رسید آن شخص رقعہ را گرفته و روان شد چون در اثنای سفر دریا اثر طوفان ظاهر شد رقعہ را بیرون آورد و خیال کرد که در آن رقعہ دعای ماثوره از حضرت امام خواهد بود دید که در آنجا نوشته شده که ای دریا به حق معروف کرخی که دربان علی بن موسی الرضا است که از جوش و خروش بایست آن شخص از غایت اعراض و اضطراب رقعہ را به دریا انداخت و به مجرد وصول آن رقعہ به دریا جوش و خروش او بر طرف شد آن شخص و سایر رفقای او متنبه شدند و دانستند که حق معروف به یمن شرف دربانی ریم حضرت امام این قدر بوده که حق تعالی دریا را از اضطراب باز دارد و از آن زمان تا الحال معمول مسافران بحار آنست که چون آثار موج و طوفان ظل شود به حق معروف گرجی مقید به وصف دربانی حضرت امام رضا (ع) سوگند می دهند که از اضطراب باز نشیند و تجربه نموده اند که مفید می افتد پس این حکایت معلوم شد که دربانان و خادمان آن سرور واقد و منزلتی در نزد خداوند عالم باشد و این نیز معلوم است که حال حیات و ممات ظاهری آن بزرگواران در این مرحله یکسان بلکه در این زمان اشد و اقوی می باشد پس صله و احسان به خدام و موالی آن سرور عالمیان باعث فیض و مغفرت و خلاصی از مهالک و مخاوف دنیا و آخرتست. خاتمه در بیان اینکه اجسام انبیا و اوصیاء و ائمه هدی علیهم السلام در مراقد مطهر و مضاجع منور خود موجودند و وجه جمیع بین اخباری که در مقام ظاهر امتعارضند و مجملی از احوال ربیع بن خثیم الکوی که مدفن آن جناب در یک فرسخی مشهد مقدس رضوی قریب رودخانه شهر طوس واقع است و غالباً زائرین از احوال او سوال می نمایند و ذکر بانی بقعه شریف جناب امام رضا (ع) در تاریخ اول مینا اما بیان اول حق اینست که اجسام شریف ایشان در قبور خود موجودند و چون که عمده شبهه در اینکه در قبور خود موجود نیستند ناشی از دو حدیث معتبر شده است اولاً آن دو حدیث را نقل می نمائیم به لفظ و به عدد رسد در جواب و توجیه آن بر می آئیم تا رفع آن شبهه بالمره بشود حدیث اول شیخ طوسی در کتاب مزار از تهذیب در اول باب زیارات روایت نموده است از حضرت صادق (ع) انه قال لا تمکث بشرنی و لا وصفی نبی فی الارض اکثر من اربعین یوما یعنی آن جناب روحه له الفداء فرمودند باقی نمی ماند جثه پیغمبری و نه وصی او در زمین بیشتر از چهل شبانه روز مدلول حدیث این است که انتها بودن اجسام شریف ایشان در قبور خود تا چهل روز است و بعد از این مدت در قبور خود موجود نیستند حدیث دوم باز از شیخ در کتاب مذکور در موضع مزبور از حضرت صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمودند انه قال ما من نبی ولا وصی یبقی فی الارض اکثر بعد موته ثلاثه ایام حتی ترفع روحه ولحمد و عظمه الی السماء و انما توتی مواضع آثارهم و یبلغهم السلام من بعید و تسمعونه فی مواضع آثارکم من قریب یعنی حضرت صادق فرمودند که نیست هیچ پیغمبری و نه وصی پیغمبری که باقی بماند در زمین بعد از فوت خود بیشتر از سه روز تا اینکه بلند می شود روح او و استخوان او و گوشت او به سوی آسمان و این است و غیر این نیست که می آیند زائرین به مواضع آثار ایشان و بر ایشان سلام می کنند و از دور می شنوند ایشان آن سلام را در موضع آثار خود از نزدیک یعنی اگر چه زائر و مزور به حسب مکان دورند اما به حسب قرب معنوی به یکدیگر نزدیک می باشند و سلام می کنند زائرین در موضع آثار خود می شنوند مخفی نماند که این دو حدیث اگر به حسب بقای در قبر بعد از دفن مختلفند اما در اینکه به آسمان بالا



می روند متفق می باشند اگر چه بعد از چهل روز باشد اما جواب از این ممکن است به دو وجه اول این است که گفته شود که دور نیست که بعد از عروج به آسمان باز عود به مرقد شریف خود نمایند و این منافات به این دو خبر ندارد زیرا که در این دو خبر نوع از عود به سوی مراقد خودشان نیست لهذا می شود که بعد از عروج باز عود نمایند و باقی در مضاجع مطهر و مراقد منوره خود باشند چنانچه احادیث کثیره بر این دلالت دارد بلکه فاضل مجلسی (ره) در شرح فقیه ادعای تواتر اخبار بر این مطلب نموده اگر چه خود در این باب مذاق دیگر دارند خلاصه اخباری که دلالت دارد بر اینکه اجسام شریف ایشان در قبور خود موجود می باشد بسیار است از آن جمله خبریست که محمد بن قولویه در کامل الزیاره و شیخ طوسی در تهذیب از مفضل بن عمر جعنی نقل نموده اند که مفضل می گوید که به خدمت جناب صادق آل محمد (ص) رسیدم و عرض نمودم یابن رسول الله شوق من به سوی غری که نجف اشرف است بسیار شده است پس حضرت فرمودند ای مفضل چه چیز باعث شوق تو به سوی غری شده است عرض کردم که فدایت شوم من دوست دارم اینکه زیارت نمایم جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را حضرت به من فرمود آیا می دانی قدر و مرتبه زیارت آن جناب را عرض نمودم یابن رسول الله شما بفرمائید فضیلت او را حضرت فرمودند ای مفضل هرگاه زیارت کنی امیرالمؤمنین را پس بدان که زیارت نموده استخوان آدم و بدنم نوح و جسم علی بن ابیطالب را الحدیث و از آن جمله خبریست که محمد بن بابویه از حضرت امام رضا (ع) روایت نموده است که خدا وحی نمود به سوی موسی بن عمران اینکه بیرون برد از مصر استخوانهای حضرت یوسف را و جناب موسی عالم به مدفن یوسف نبود بعد از آنکه تجسس و تفحص نمودند به جناب ایشان عرض شد که پیر زالیست در اینجا که میدان دان موضع را حضرت موسی به طلب آن پیرزن فرستادند بعد از حضور او حضرت موسی پیرزنی دیدند کور و زمین گیر به او فرمودند آیا می دانی موضع قبر یوسف را عرض کرد بلی فرمودند که مرا خبر ده به آن مکان عرض کرد که نمی گویم تا چهار خصلت به من عطا فرمائید اول اینکه پاهای من قوت بگیرد به راه رفتن دوم نور چشمم به من عود نماید و سیم هم چنین جوانی نیز به من عود نماید و چهارم اینکه با شما بوده باشم در بهشت عنبر سرشت این سوالات بر حضرت موسی دشوار و بزرگ آمد پس وحی نمود جناب اقدس الهی به سوی او که ای موسی عطا نما به او آنچه سوال نمود پس بعد از آن دعا نمود حضرت موسی (ع) و جناب اقدس الهی به سوی او که ای موسی عطا نما به او آنچه سوال نمود پس بعد از آن دعا نمود حضرت موسی (ع) و جناب احدیت هر چهار خصلت را به آن زن عطا فرمود و حضرت موسی را به مدفن یوسف آگاه گردانید و جسد حضرت یوسف را که در صندوق مرمری بود از رود نیل بیرون نمودند و به سوی شام بردند و از این جهت است که اهل کتاب اموات خود را به آنجا نقل می نمایند و از آن جمله حدیثی است که از قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایح در باب نوادر المعجزات از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت نموده است که آن سرور فرمودند که جناب مظلوم کربلا قبل از شهادت به اصحاب خود فرمودند که جدم رسول خدا به من فرمودند که ای حسین زود باشد که بیرون روی به سوی عراق و آن زمینی است که به تحقیق ملاقات نموده اند به آن زمین پیغمبران و اوصیای ایشان و تو شهید می شود در آن زمین و شهید می شوند با تو جماعتی از اصحاب تو و بعد از کلام چندی فرمودند که می باشی تو اول کسی که شق شود زمین و بیرون آئی از زمین و موافق است بیرون آمدن تو با بیرون آمدن پدرت امیرالمؤمنین و قیام قائم الحدیث و از آن جمله حدیثی است که نیز از راوندی در کتاب مذکور از حضرت صادق (ع) روایت نموده که فرمودند در وقتی که

امیرالمؤمنین به جنگ صفین توجه نمودند در بین راه به کوهی برخوردند ناگاه آن کوه شق شد و یک سر سفیدی بیرون آمد و سلام نمود بر آن سرور اصحاب عرض کردند یا امیرالمؤمنین کیست صاحب این سر حضرت فرمودند که یوشع بن نواب است که از قوم خود ملتجی به این کوه شد تا این زمان باقیست در اینجا و باقی حدیث در معجزات آن سرور در جلد نهم بحارالانوار نیز مسطور است و از آن جمله حدیثی است که باز از راوندی مرویست و حاصل بعضی از آن حدیث این است که رسول خدا (ص) فرمودند که خالد بن سنان یکی از جمله انبیا بود بعد از آنی که قوم او اجابت او را نکردند به ایشان گفت من در فلان روز خواهم مرد پس هرگاه مردم و مرا دفن نمودید و سه روز از این مرحله گذشت قبر مرا باز نماند مرا در آنجا خواهید دید آنچه می خواهید از من سوال کنید از ما کان و ما یکون الی یوم القیامه که من به شما خبر خواهم داد الحدیث و از آن جمله باز از راوندی مرویست که در زمان امام حسن عسکری در سر من برای قحط و غلای شدیدی شد پیش خلیفه آن زمان اعنی متوکل ملعون امر نمود مردمان را و اهل مملکت خود را که به نماز باران بیرون شوند پس مردم سه روز پی در پی به طلب باران در آن بیابان رفتند و دعای ایشان مستجاب نشد پس در آن وقت جاثلیق نصاری در روز چهارم به طلب باران بیرون شد و در میان طایفه نصاری راهبی بود پس چون که مشغول دعا شد آن راهب دست خود را بلند نمود به سوی آسمان فی الحال باران به باریدن شروع نمود بعد از این مقدمه مردم در شک و ریب افتادند که به دعای نصاری باران بارید و به دعای ایشان ببارید و از این مرحله متعجب بودند در آن وقت خلیفه فرستاد که امام حسن عسکری را از زندان بیرون نمودند و به خدمت عرض کرد که امت جدت نزدیکست که گمراه شوند به سبب این مرحله حضرت فرمودند که رفع این شبهه هم از ایشان خواهم نمود آن شه تعالی بغد از آن جاثلیق در روز پنجم باز با آن راهب در طلب باران روی به بیابان نمود آن سرور عالم نیز باقلیلی از اصحاب خود بیرون رفتند همین که باز طایفه نصاری مشغول طلب باران شدند و آن راهب دست خود را بلند نمود آن سرور امر نمودی که دست او را گرفتند بعد آن سرور از میان انگشت سبابه و وسطی او استخوان سیاهی بیرون نمودند و آن استخوان را به دست خود گرفتند و فرمودند که حال باران طلب نما پس آن راهب طلب باران نمود و در آن وقت ابرها برطرف شد و آفتاب ظاهر شد پس خلیفه و مردمان تعجب نمودند و عرض نمودند که این چه حکایت بود و این استخوان چیست فرمودند که این استخوان را برداشت و از خواص او این است که استخوان هر پیغمبری که ظاهر می شود باران از آسمان می بارد و از آن جمله حدیثی است که از ابن بابویه مرویست که سهل بن سعید می گوید که وقتی از اوقات هشام بن عبدالملک مروان از برای او چاهی حفر نمایم پس چون که در آن مکان به قدر صد قامت از آن چاه حفر نمودیم پس ناگاه سری ظاهر شد ما اطراف آن را کندید دیدیم مردیست در بالای سنگی ایستاده و لباسهای سفید در بر دارد و دست راست خود را بر سر خود نهاده است ما دست او را از سرش برداشتیم دیدیم ضربتی بر سر او واقع شده و خون تازه از او بیرون می آید پس ما دست او را مبر همان موضع گذاشتیم خون ایستاد پس مرتبه دوم دست او را از آن موضع برداشتیم باز خون جاری شد باز دست او را بر آن موضع گذاشتیم خون ایستاد و هر وقت که دست او را از آن موضع جدا می کردیم خون جاری می شد و هر گاه بر آن موضع می گذاشتیم خون می ایستاد و بر لباس او نوشته بودند که منم شعب بن صالح پیغمبر خدا که مبعوث شدم به سوی قومی پس مرا زدند

و در این چاه انداختند و خاک در آن ریختند پس ما این حکایت را نوشتیم به هشام و خبر دادیم او را به آنچه دیده بودیم هشام در جواب ما نوشت شما او را در همان چاه بگذارید و پر از خاک نمائید و این امر را مخفی دارید و از آن جمله حکایت ظاهر شدن دست پیغمبر آخر الزمان است و مجمل آن این است که در وقتی که عمر بن الخطاب جناب امیرالمؤمنین (ع) را به مسجد پیغمبر آورد و اذیت می نمود آن حضرت را در بیعت نمودن به ابی بکر آن حضرت خطاب به مرقد حضرت رسالت پناه کردند و عرض کرد مکه یابن ام ان القوم استضعفونی و کاد و ایقلوننی یعنی ای برادر قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند پمس دستی از قبر حضرت رسالت بیرون آمد که همه شناختند که دست آن حضرت است و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای آن حضرت است که یا ابابکر اکفرت بالذی خلقتک من تراب ثم من نطفه ثم سویک رجلاً از آن جمله در اصول کافی درباب نهی از اشراف بر قبر حضرت پیغمبر روایت شده که سقف مسجد منور حضرت پیغمبر (ص) خراب شده بود و آن سقف مشرف بر مرقد مطهره آن حضرت بود و به جهت ساختن آن سقف عمله و کارگران بالا می رفتند و پائین می آمدند بعضی از اهل مدینه از این مرحله از حضرت صادق (ع) سوال نمودند که آیا بالا رفتن جایز است حضرت فرمودند دوست ندارم از برای احدی از شما اینکه بالا رود و مشرف شود بر قبر حضرت پیغمبر (ص) و ایمن نیستیم از اینکه ببیند چیزی را که به سبب آن نور چشمش بر طرف شود یا اینکه ببیند آن حضرت را که با زوجات خود نشسته است و از آن جمله ظاهر شدن دست جناب امیرالمؤمنین است از مرقد مطهر خود به جهت رفع مره بن قیس دمشقی و قصه او در میان عوام و خواص مشهور است و از آن جمله حدیثی است که علی بن ابراهیم به سند معتبر روایت نموده است در باب تزویج فاطمه زهرا را به علی بن ابراهیم و حاصل بعضی از مضمون آن این است که جناب پیغمبر (ص) در مقام تسلیه فاطمه فرمودند که ای فاطمه حق تعالی به من عطا کرده است در حق علی هفت خصلت او اول کیست که با من از قبر بیرون می آید و اول کسی است که با من بر صراط می ایستد و خطاب می کند به آتش جهنم که این را بگیر و این را بگذار و اول کسی است که با من در بهشت را می کوبد و آن کسی است که با من می نوشد از شراب سر به مهر بهشت الحدیث و از آن جمله حدیثی است که از عوالم نقل شده که حاصل آن این است که جناب پیغمبر (ص) فرمودند که ای فاطمه ملائکه می آیند با حلی و حلل بر سر قبر تو و تو از قبر بیرون خواهی آمد پس از این اخبار ظاهر شد که جسم علی بن ابیطالب و جسم امام حسین و بدن نوح و عظام ادم و عظام یوسف و بدن یوشع بن نون و خالد بن سنان و بدن مطهر آن پیغمبر آخر الزمان و فاطمه زهرا و حضرت رضا در قبور خود موجودند و شاید بعد از تتبع در احادیث مثل این اخبار یافت شود و چون بنا بر اختصار بود به همین اکتفا نمودیم وجه دوم این است که آن دو خبر را حمل بر تقیه نمائیم به جهت اینکه ائمه علیهم السلام از بنی امیه و بنی العباس خائف بودند که مبادا هتک حرمتی یا نبش قبری بالنسبه به آن بزرگواران واقع شود لهذا فرمودند که بدن انبیا و اوصیای ایشان در قبور خود نمی ماند تا اینکه این خبر شایع شود و ایشان قصد این مطلب نمایند و شاهد بر این حل این است که جناب امیرالمؤمنین به حسنین فرمودند که مرا در شب دفن نمائید و موضع مدفن را هموار نمائید که کسی مطلع نشود و هم چنین مرقد مطهر آن سرور مخفی بود تا زمان حضرت صادق و آن بزرگوار شیعیان را به مدفن آن بزرگوار مطلع گردانید چنانچه با ساینده معتبر از محمد بن قولویه در کامل الزیارت و شیخ مفید در ارشاد و سید بن طاوس در فرحه العزری نقل شده است و شیخ مفید در ارشاد فرموده که بعضی از شیعیان از حسنین سوال نمودند که می خواهیم علانیه ملاحظه نمائیم آنچه را

شما ملاحظه نمودید پس فرمودند موضعی که پدر بزرگوار خود را دفن نمودیم نظر به وصیت آن حضرت اثر آن را بر طرف نمودیم و بعد فرموده است که علت اینکه آن سرور حسنین را امر نموده بود یابن علم او بود به عاقبت این امر و آن این است که استخفافی و ختک حرمتی از اعدا بالنسبه به ایشان واقع خواهد شد چنانچه از داود عباسی شد و حکایت آن را شیخ طوسی در باب زیارات از تهذیب نقل نموده است و همچنین قره بن قیس دمشقی قصد نبش مرقد مطهر آن جناب را نمود و قصه او مشهور است و هم چنین آنچه از متوکل ملعون بالنسبه به مرقد مطهر سید الشهداء روحی له الفدا واقع شد و مشهور است که آن ملعون امر نمود که شیعیان او دو سمان را از زیارت آن حضرت منع نمایند چون دید که با وجود این مرله باز مردم از زیارت ممنوع نمی شوند امر نمود که مرقد شریف آن حضرت را زراعت نمایند تا اثر قبر شریف بر طرف شود و همین که آب را به آن زمین مقدس جاری می نمودند آب جرات پیش آمدن نمی کرد و از غایت دهشت حیران بود و به اطراف قبر شریف می گردید و جرات نزدیکی نمی کرد و از این جهت که آن موضع شریف حایر می نامند و همچنین شناعت و خوفی که از مخالفین بالنسبه به زائرین ثامن الائمه علیهم السلام واقع می شد و در حدیث سی ام پاره از آن گذشت و هم چنین بالنسبه به باقی ائمه علیهم السلام چنانچه از شیخ بهائی نقل شده است و در این مقام فرموده است و غیر آن از آن چیزهائی که صادر شد از اعدای و دشمنان ائمه بالنسبه به قبور مطهره ایشان از منع نمودن زائرین ایشان و استخفاف به آثار ایشان و چون به تاثر اختیار بود به همین اکتفا شد و بحمد الله تعالی با وجودی که مخالفین و اعدای دین این قدر سعی و کوشش در برطرف شدن آثار و استخفاف به زوار ایشان می نمودند حاتل مراقد مطهر ایشان چون آفتاب که در وسط السماء جلوه نماید مراقد مطهر و مضاجع منوره ایشان درخشنده و لامع است حاکم بدهن آفتاب را چه نسبت به ایشان بلکه آفتاب کسب ضیا و اناره از ایشان می نماید یزیدون لیطفئو نور الله بافواههم والله متم نوره و لو کره الکافرون و اما بیان ثانی که حال ربیع ابن الثوری الکوفی باشد حق این است که آن جناب از جمله اخیار و زهاد بودند و قادح صریحی بالنسبت به ایشان به نظر نیامده از کتب رجال و غیره مگر عبارت طریحی در مجمع البحرین که اشعاری دارد و لکن جواب از آن را بعد از نقل عبارت ایشان خواهیم داد و در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است که در کتاب خلاصه مسطور است که او از زهاد و تابعین بوده و در کتاب کشتی مسور است که شیخ اجل فضل بن شاذان قمی را از زقهاد ثمانیه پرسیدند گفت هشت نفر بودند از ایشانست ربیع بن خثیم و هرم بن حیان و اویس قرنی و عامر بن عبد قیس بودند که از اصحاب و زهاد و اتقیاء حضرت امیرالمؤمنین بودند و دیگری ابوسلمه خولانی و او فاجری بود مروانی صاحب معاویه بود و مرد مرا به حرب امیر ترغیب می نمود روزی به آن حضرت گفت مهاجر و انصار را که بر عثمان خروج کرده بودند به دست ما بده که ایشان را بکشیم چون آن حضرت از آن ابا نمود گفت الا بن طاب الضراب انما کان وضع فخا و مصیده یعنی الا بن ترغیب قوم به مقاتله علی بن ابیطالب بر ما خوش و آسان شد چون که از این آبای او معلوم شد که قتل عثمان به سبب حيله او بود که نهاده بود و دیگری مسروق بن الابدع که تمعاحی معاویه بود در اثنای اشتغال او به آن عمل در صیافه بمرد و قبر او آنجا است و دیگری حسن بصری بود و او به هر طائفه به مقتضای هوا و هوس ایشان همراهی می نمود و آن را وسیله کسب ریاست دنیوی می نمود و با این حال رئیس قدرتیه بود و دیگری اسود بن زید بود در تاریخ ابن اعثم کوفی مسور است که اخر نایی از نواب

امیرالمؤمنین که در وقت عزیمت او به جانب شام رسید ربیع بن حیثم بود که از ولایت ری با چهار هزار مرد مصلح و مکمل به خدمت آن جناب آمد و چون به ملازمت امیر رسید آن حضرت مردمان را به رفتن شام و جنگ معاویه ترغیب می نمود و قبر شریفش در کنار رودخانه نزدیک به مشهد مقدس واقع است و از ثقات آن دیار شنیده شده که در وقتی که حضرت امام الانس و العجان علی بن موسی الرضا یا مامون عباسی در طوس بودند به زیارت خواجه ربیع توجه می نمودند و کفی هذا فضلا و شرفا انتهى مولف گوید در یکی از کتب دیدم که یکی از سلاطین از احوال ربیع از مردم بهائی سوال نموده بود شیخ در جواب فرمودند که حدیثی به ما رسیده که جناب امام رضا (ع) فرمودند که نیامدم به خراسان مگر به جهت زیارت ربیع و مؤید این است فقره که در بقعه شریفه ربیع نوشته شد که قال الرضا ما حصل لی القدوم به خراسان الا زیاره الربیع و مرحوم علامه در خلاصه فرموده است که آواز زهاد ثمانیه است و قاعده علامه در خلاصه این است که دو باب عنوان فرموده است باب الممدوحین و باب المذمومین و این ایراد را در باب ممدوحین نقل نموده اند پس بنابراین ربیع از اربعه ممدوحه است و این دلالت بر عظمت شان او می نماید و هم چنین مرحوم میرزا محمد در رجال و سیط فرموده است که ربیع یکی از زهاد ثمانیه بوده است و این کلام را از کشی نقل نموده است و بعد از آن از فضل بن شاذان نقل نموده که او با علی بن ابیطالب بود و از زهاد و اتقیاء بود و هم چنین در رجال کبیر اشعاری به مدح وی می باشد و دلیل دیگر بر مدح و خوبی آن بزرگوار این است که جماعتی از ثقات علمای ما در آداب و اخلاق استشهار به قول و فعل ربیع رضی عنه (۱) نموده اند و این نهایت مدح و خوبی او است بلکه این مقام تالی مرتبه معصومین می باشد از آن جمله در معراج السعاده و غیره در مقام استحباب سکوت استشهاد به این نموده اند که ربیع کاغذی در نزد خود می گذاشت و هر چه می گفت در آن می نوشت چون شب می شد حساب تکلمات خود را می نمود و می گفت آه آه نجی الصامتون و بقینا یعنی خواموشان نجات یافتند و ماه نجات نیافتیم و از آن جمله در خلاصه الاذکار در مبحث استغفار مرحوم فیض فرموده که باید مستغفر در حال استغفار با توجه و حضور قلب باشد والا مرتکب گناه و دروغی شده و استشهاد نموده به قول ربیع قال ربیع بن حیثم رضی لا یقل احدکم استغفر الله و اتوب الیه فیکون ذنبا و کذبا بل یقول اللهم اغفر لی و تب علی یعنی بذلک اذا استغفر عن قلب لاه لا- يستحضر طلب المغفره و لا- یلجا الی الله بقلبه فیکون ذلک ذنبا و اذا قال اتوب الیه و لم یتب فذلک کذب الی اخره و لفظ رضی الله عنه در کلمات علما قرینه دیگر است بر مدح و از آن جمله شیخ بهائی در کجکول در مدح عزلت استشهاد به فعل ربیع نموده و گفته قال سلیمان الدارانی بینما الربیع ابن حیثم جالس علی باب داره از جاه حجر فصک وجهه و شجه فجعل بمسیح الدم عن جبهته و یقول القد و عظت یا ربیع فقام و دخل داره حتی اخرجت جنازه و هم چنین در مقام دیگر فرموده است که ربیع گریه و تضرع بسیار می نمود به حدی که مادر او به تنگ آمده به ربیع گفت ای مادر مگر تو کسی را کشته که این قدر گریه می کنی بگو به من که بروم به سوی اهل مقتول و طلب عفو کنم که از تو بگذرند و الله ای مادر اگر اهل مقتول بدانند که تو اینقدر گریه می کنی از تو خواهند گذشت ربیع گفت بلی ای مادر من نفس خود را کشته ام و شیخ ابو علی در رجال خود احوال او را محول به او پس قرنی نموده و در آنجا فرموده است کانوا ذهاد اتقیاء و در عنوان ربیع از مختصر ذهی نقل نموده که ربیع در خانه خود قبری حفر نموده بود

و هر وقت قساوت قلب بر او عارض می شد داخل در آن قبر می شد و می خوابید به قدری که خدا می خواهد بعد عرض می نمود ای پروردگار من برگردان مرا به دنیات شاید عمل نمایم عمل صالحی در آن چیزی که ترک نمودم در دار دنیا و به جا نیاوردم بعد از آن نفس خود را مخاطب می ساخت و می گفت ای ربیع حال به دنیا برگشتی پس بکن از عمل صالح آنچه را ترک نموده و این نهایت مدح است از برای او و این مرتبه کلمین در علم و عمل است و بعضی از اهل رجال درباره او توقف فرمودند مثل علامه مجلسی (ره) در وخیره رجالیه بلی سخنی که هست در کلام طریحی است در مجمع البحرین والا غیر از ایشان از اهل رجال قاده صریحی به نظر نرسیده و محل کلام ایشان این است که بعد از آنکه چهار صد نفر ربیع بن خثیم ایشان عرض نمودند انانقد شککنا فی هذا القتال مع معرفتنا بفضلک و لا غنی بنا ولا بک عن یقاتل المسلمین و بعد از این کلام عرض نمودند بما مفوض فرمائید بعضی از سرحدات را که با دشمنان دین مقاتله نمائیم بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین سر حدری را به ایشان مفوض فرمودند و اول علمی که به جانب ری راست شد علم نصرت امیر ربیع بود بعد از این مقدمه می فرماید که بنابراین العیاذ بالله و ربیع از جمله مشککین است و جواب از این ممکنست به چند وجه اول اینکه خود طریحی به لفظ بنابراین العیاذ بالله فرموده اند و معتقد ذم او نبوده اند و ثانیاً اینکه بر فرض که این حکایت اصلی داشته باشد شاید که توبه کرده باشد چنانکه از حاشیه رحال کبیر کرد و این باب عنوان نموده اند معلوم می شود و ثالثاً اینکه بودن ربیع در میان جمعی که این کلام از ایشان صادر شود قدحی بالنسبه به ربیع نخواهد بود و دیگر آنکه لفظ انا شککنا فی هذا القتال ظاهر در این است که ما شک داریم که آیا غالب بر خصم می شویم یا مغلوب خواهیم بود نه در حقیقت قتال خلاصه کلام نظر به تصدیق کشی و فضل بن شاذان و علامه در خلاصه و هم چنین میرزا محمد در رجال و سیط و شیخ بهائی در کجکول و حدیث منسوب شیخ و عدم قاده صریحی در مقام هر گاه قطع به عظمت شان و جلالت قدم ایشان به هم نرسد لا اقل کمان به حسن حال آن نیکو خصال به هم می رسد و کمان در موضوعات رجالیه حجت است و کسی خلاف ننموده و قرینه دیگر بر خوبی ایشان این است که این بنائی که الان بر بالای مرقد ایشان نهاده اند از اعمال سلاطین صفویه است و ایشان تا حسن حال و عقیده او را بر خود قطعی نمی دانستند چنین عملی نمی نمودند و از سیاق ایشان معلوم است که اشخاص فاسد العقیده و اهل تسنن را شعاری و بنائی ننموده اند و معلوم می شود که این اعمال را به مشورت و رای علمای عصر خود می نموده اند و قرینه دیگر بر خوبی ایشان این است که هر ساله جمع کثیری از مجاورین و صلحا و علما به زیارت او می روند و این دیدن و دابی شده است و هیچ یک از علماء عصر ایشان را منع نمی نمایند بنابراین هر گاه کسی به زیارت ایشان برود نظر به اینکه زیارت برادران ایمانی و صالحین ایشان مستحب است از باب آن اطلاقات مثاب و ما جور خواهد بود بلکه هر گاه در رفتن ریاضتی بکشد و به توجه تام به مرقد او حاضر شود شاید فیضی به او برسد چنانچه ملا عبدالرزاق در مبحث معاد از گوهر مراد فرموده که زایری هر گاه به توجه تام بهخ مرقد مزور کاملی حاضر شود و این حضور مرقد را حضور صحبت او داند لا محاله از فیض مزور پرتوی بر نفس زائر افتد و به قدر استعداد لا محاله او مستفیض می شود چنانکه نقل نموده اند که شاگردان ارسطور هر وقت مسئله بر ایشان مشکل می شد بر سر قبر آن حکیم ربانی می رفتند و

مباحثه می نمودند و از یمن برکت صاحب آن قبر مسئله ایشان بر ایشان منکشف می شد جناب اقدس احدیت نفس کامل شده در علم و عمل به همه شیعیان عطا فرماید و اما بیان سیم که ابتدای بنای بقعه شریفه و عمارات باشد ظاهر این است که در زمانی که حضرت امام رضا (ع) از مدینه طیه مرحله پیمای مرو می شدند اصل این قبر شریفه در همین موضع مقدس که حال می باشد و مشهور به بقعه هارونیه بوده چنانچه از روایتی که سابقاً ادر خصوص ورود آن سرور حین العبور به اراضی سناباد از عیون نقل نمودیم معلوم می شود و لفظ اشرایت به این قسم است ثم دخل دار حمید بن قحطبه الطائی و دخل القبر التي فيها قبر هارون الرشيد الى اخر الحديث و هم چنین از حدیثی که آن سرور رد برده غلاه و مفوضه در حضور مامون نمودند و مامون آن سرور را اکرام و تعظیم نمود حسن بن جهم می گوید بعد از تفرق آن مجلس به آن سرور عرض نمودم که حمد می کنم خداوند را که مامون را مطیع شما گردانید حضرت فرمودند یابن جهم مغرور نسازد تو را آنچه دیدی از اکرام و تعظیم مامون نسبت به من زیرا که او زود باشد مرا به زهر شهید نماید حسن بن جهم می گوید این سخن را مخفی داشتم تا زمانی که آن سرور را مامون در طوس به زهر شهید نمود و دفن فی دار حمید بن قحطبه الطائی فی القبه التي فيها قبر هارون الى الجنبه و هم چنین روایتی که وقت مراجعت آن سرور از مرو شاهجان با مامون و نزول به ارض سناباد و امر نمودن آن حضرت به اباصلت هروی که از چهار جانب قبر هارون از این قبه مبارکه چهار کف خاک نزد آن سرور آورد به جهت اینکه محل مدفن شریف خود را به اباصلت معلوم فرمایند معلوم می شود و آن روایت را سابقاً بتمامه بیان نمودیم و بعضی از آن روایت این است یا اباصلت ادخل هذه القبه التي فيها قبر هارون الى اخر الحديث و غیر این اخبار از احادیث دیگر که دانست بر این مطلب و اینکه در السنه و افواه عوام مشهور و معروفست که این قبه مبارکه از بنای اسکندر ذی القرنین است تا به حال بماخذ درستی بر نخورده ام و شاید وجه این باشد که چون مرو شاهجان که از اعظم بلاد خراسان بوده از جمله شهرهایست که اسکندر ذی القرنین بنا نهاده چنانچه در معجم البلدان مسطور است و سریر سلطنت او در آن شهر بوده بلکه سریر سلطنت پادشاهان خراسان بعد از اسکندر نیز در آن شهر بوده و از غایت خوبی و خوش هوائی آن بلد را بروح الملک نام نهاده یعنی جان شاه و به اعتبار تقدیم مضاف الیه شاه جان نام شده باری چون سکندر از جمله نیکان و مقربان و محبوب خداوند عالمیان بوده و به الهام غیبی شاید بر او معلوم شده باشد که در این ارض فیض قرین یکی از ائمه محبوب طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین مدفون خواهد شد به جهت یافتن این فیض که شرف و فضلی به جهت او حاصل شود در این ارض فیض قرین بلده بنا نهاده موسوم بسناباد چنانچه سابقاً حدیثی که دلالت بر این داشت نقل نمودیم و بعضی از آن حدیث این است بدفن بمدینه بناها العبد الصالح الاسکندر ذی القرنین بلده بارض طوس يقال لها سناباد بضعه منی الى اخر الحديث و هم چنین حدیثی که صدوق (ره) در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه دولیت نموده که نظیر این روایت است قال فيه يقتله عفريت فكبر و يدفن بالمدينه التي بناها العبد الصالح ذوالقرنين و يدفن الى جنب شر خلقی الى اخره پس از این روایت ظاهر شد که اسکندر بنه بلده نهاده نه قبه مبارکه و این سبب اشتباه مردم شده در بلده بقبه و الله العالم باری این قبه مبارکه که از جمله محدثات حمیدبن قحطبه طائست که از جانب طوس والی طوس بود و از برای هارون بنا نهاده بود چنانچه صاحب مجالس المؤمنین در احوال

شیخ کمال الدین حسین خوارزمی فرموده است که در تواریخ مسطور است و بر السنه و افواه جمهور خصوصاً اهل خراسان مذکور است که تا قریب به چهار صد سال قبر سر قبر حضرت امام رضا (ع) عمارتی لایق نبوده و اندک اساسی که بوده از محدثات حمیدبن قحطبه طائی بود که در زمان هارون الرشید حاکم بود و چون هارون الرشید وفات یافت او را در خانه حمید مذکور دفن نمودند و بعد از این حضرت امام را در همان خانه مدفون ساختند و این عمارت عالی که الحال بر سر ضریح مطهر حضرت امام رضا (ع) موجود است از آثار شرف الدین ابو طاهر قمی است که وزیر سلطان سنجر بوده و بنا بر اشارت غیبی که تفصیل آن بر سر زبان اهل زمانست بنای آن نموده و تغییر محراب مسجدی که بر بالای سر روضه منوره است نه به اشاره آن حضرت بوده و نه به تعلیم علمای شیعه بوده و صورت قبر منور و صندوق مطهر معطر آن حضرت مکرر تغییر یافته انتهی کلامه و از بعضی از کتب تواریخ نقل شده که از برای سلطان سنجر یا از برای وزیر او چنانچه در وسیله الرضوان است پسری بود که ناخوشی دق داشت و اطبای آن عصر چاره آن ناخوشی را به تفرج و صید نمودن دیده بودند روزی آن پسر با غلامان خود در بیابان مشغول نخجیر تازی بود که آهوئی از سر کمند اطاعت سلطان زاده باز کشیده و بنای گریز نهعاد و سلطان زاده به عقب آن آهو اسب خود راه سر داد آن حیوان بجست و خیز در آمده رو به بیابان طوس نهاد پسران پادشاه آن حیوان را تعاقب نموده بودند و دست از گرفتن آن بر نمی داشت آهو چون ابوار چاره از چهار جانب بر روی خود مسدود دیده عزیمت به سمت بقعه مطهر و مرقد معطر امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا (ع) نمود و خود را به مکان و من دخله کان امناً رسانیده سلطان زاده به عقب آهو رسید هر چند خواست که بالات صیدان آهو را به چنگ در آورد ممکن نشد و اسبهای ایشان نیز جرات دخول در آن مکان شریف نمی نمودند سلطان زاده متحیر شد که شاید سری در این مقدمه باشد که حیوانات بعضی پناه به آن مکان می برند و بعضی جرات دخول نمی نمایند به غلامان خود گفت پیاده شوید تا به ادب و احترام تمام داخل این بقعه شویم غلامان به فرموده سلطان زاده پیاده شدند و داخل آن بقعه عرش درجه گردیدند به کف دست و صورت و مژگان گرد و غبار آن مکان را بر طرف نمودند صورت قبر مطهر حضرت نمودار گردید سلطان زاده خود را بر روی آن مرقد شریف افکند و دوی درد خود را از صاحب آن قبر مسئلت نمود و تضرع و زاری به درگاه قاضی الحاجات نمود خداوند عالم به برکت آن حضرت او را از آن مرض شفا داد و بالکلیه آن ناخوشی از او دفع شد و سلطان زاده از شوق و شعف نشاطها نمود و عریضه به والد خود نوشت که مژده باد که در بیابان طوس مرقد مطهر جناب امام رضا ظاهر و هویدا گردیده و خدا مرا به برکت آن مرقد از آن مرضی که داشتم شفا داد و ما در همین جا اقامه می نمائیم تا بنایان ما هر چابکم دست و علمه و کارکنان به زودی روانه این سمت نمائید تا بنای بقعه و عمارت و شهری شود و این عمل یادگار از ما بماند سلطان سنجر بعد از وصول نامه شکر باری تعالی نموده و امر نمود که کارکنان و بنایان روانه آن سمت نمودند و بقعه و بارگاه بر سر قبر مطهر آن جناب بنا نهادند و شهر بند کوچکی نیز بنا نمودند و این حصار شهری که الان موجود است از سلاطین صفویه است که در عصر ایشان شهر مشهد مقدس را بزرگ نمودند و حکایت میرزا جعفر مشهور است و در کتاب انساب النواصب مذکور است و مشهور است که گنبد مبارک مطهر منور مقدس امام ضامن علی بن موسی الرضا (ع) در زمان سلطنت و پادشاهی او بود و در زمان او ساخته شده



و تا حال باقیست و در کتاب مجالس المؤمنین آمده که گنبد مبارک آن حضرت از آثار شرف الدین ابو طاهر قمی است که وزیر سلطان سنجر بوده و در کتاب مجالس المؤمنین از جامع التواریخ نقل نموده که مرقد شرف الدین در جوار روضه حضرت امام رضا (ع) واقع است و در نواحی مشهد مقدس رضوی قریه وقف بر مزار آن وزیر بزرگوار است و صاحب کتاب زینه المجالس که در سنه اربع و الف تالیف نموده که جامع کامل التواریخ گوید که سبکتکین گنبد امام همام حضرت امام رضا (ع) را خراب کرد و مردم طوس و خلائق را از زیارت امام منع می کردند و شیعه ممنوع شده در خفیه و پنهان خود را به آن روضه جنان و آن مکان بهشت آشیان رسانیده به زیارت آن حضرت شرفیاب می شدند نظم به کوف مرقد سلطان علی موسی الرضا\*\*\*هفت هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است تا شبی سلطان محمود حضرت اسدالله الغالب و مطلوب کل طالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را در خواب دید که اشاره به این گنبد خراب کرده فرمودند تا کی چنین خراب خواهید بود و صباح آن روز سلطان محمود معمار آن را طلبدیده به طوس فرستاد تا عمارتی که اکنون بر سر قبر منور حضرت امام رضا (ع) است بنا نهاده به اتمام رسانیدند و پسر عمید سوری خراسانی سرکار عمارت بوده و شیخ کمال الدین خوارزمی در ثواب زیارت شاه خراسان فرموده یک طواف درش از قول رسول ثقلین تا به هفتاد حج نافله یکسان باشد انتهی کلامه و علامه مجلسی (ره) در کتاب تذکره الائمه در احوال آن سرور فرموده است و مرقد مطهرش در سناباد طوس از ولایت خراسان می باشد که الحال به مشهد معروفست سابق بر آن قصبه محقری بوده است و بعضی از پادشاهان یالمه و ال بویه تعمیر مزار کثیر الانوار آن حضرت را نموده اند و آبادانی و وسعت این شهر را الجاتیو سلطان ملقب به سلطان محمد خدا بنده ابن هلاکو خان از ملوک مغول گذاشته و اول پادشاه شیعه است از ترکان چنگیزی مولف گوید سلطان محمد خدا بنده و سلطان غازان برادرش هر دو شیعه بوده اند چنانچه در مجالس المؤمنین نقل نموده و سلطان محمد خدا بنده پسر ارغوان خان ابن آقا باخان ابن هلاکو خان بود و نسبت دادن سلطان محمد خدا بنده را به هلاکوهان به اینکه او جدش بودند پدرش به اعتبار اشتهاار هلاکو خان بوده چنانچه این قسم نسبت بسیار است و معنی الحاتیو فرخنده است چون در وقت ولادت او که در بین سرخش و مرو بود جماعتی از تشنگی مشرف بر هلاک بودند در آن وقت باران نافع بارید و مردم به سبب او که این سعادت روی نموده فرخنده شدند لهذا ملقب به الجاتیو شدند و دیگر آنکه در زمان دولت او تمام رعایا و برایا خود و معمور و در رفاه بودند باری و بعد از چند سطر فرموده و از زمان الجاتیو سلطان تا ایام خروج سلاطین صفویه اکثر پادشاهان شیعه بوده اند که تعمیر عمارات این بقعه متبرکه را می نمودند خصوصاً سلاطین صفویه و ال سنجر و ال بویه و غیره و تجدید عمارت آن بقعه مطهر را امیر تیمور گورکانی و امیر شاه رخ ولد او نیز نمودند و آنچه ظاهر می شود امیر تیمور نیز شیعه بوده انتهی کلامه و در بعضی از کتب معتبره نقل شده که چون پادشاهی به امیر تیمور قرار گرفت شهر طوس را خراب کرد و ساکنان او را به سناباد آورد و در آنجا سکنی نمودند و در وقتی که شاه رخ ابن امیر تیمور در هرات بر سریر سلطنت قرار گرفت زوجه او گوهر شاد بگم پسر ارجمند خود به این میرزا را فرستاد که به تعمیر روضه منوره پردازد و دار الخفاظ و دار ایستاده و مسجد را نی بنا نهاد و در نهایت متانت و استحکام به اتمام رسانید و به جهت خدمه و مسجد موقوفات تعیین نمود و به عدم از آن سلطان حسین میرزای بایسنفری باضعاف عمارات و ازدیاد وظایف و موقوفات قیام نمود و هر یک

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل الحسين سفينه النجاه العالمين و فضل قطرات دموع الباكين في رزيته على اللؤلؤ الثمين البحرين و انطق ملهوف لسان الذاكرين محرقا القلوب المتمعين و بين بشهاده امنائه في رياض الشهاده احتجاجنا على المعاندين و عيون الباكين في مصيبتة بحر يخرج منها اللؤلؤ و المرجان و اطفا بقطره منها شعلات الجحيم و لهبات النيران و الصلوه و السلام على محمد و اله سادات اهل الجنان و لعنه الله على اعدائهم و مخالفهم بعدد ذرات الامكان اما بعد چون اين ذره بي مقدار و خادم اخبار و آثار ائمه اطهار عليهم السلام المتمسك به غفران الملك الغني نوروز علي بن حاجي محمد باقر البسطامي شرحي منيف و مزجي لطيف بر اشعر دربار مرحوم بحر العلوم (ره) عطر الله مرقد الشريف كه مسمى بود به سفينه النجاه به رشته تحرير در آورده بودم و چون آن شرح مبسوط بود خواستم كه وجيزه كه مشتمل بر معاني الفاظ و كلمات دور ربار آن سيد جليل باشد و زياده از بيان معاني و مقصود آن بزرگوار نباشد ايراد نمايم كه اين وجيزه نظير فهرستی باشد از برای آن كتاب و بعد از ترجمه كلام آن سيد بزرگوار غالبا اشاره اجمالی نموده ام به آنچه در سفينه النجاه تفصيل آن مسطور است بر سبيل ايجاز تا جميع قاريان مرثي و ذاكرين و وعاظ را استنساخ و ضبط آن آسان باشد و چون صحيفه پيوسته در جيب و بغل ايشان باشد كه به ضبط و حفظ آن اقدام نمايند لهذا به تحرير آن پرداختم و مسمى نمودم به لؤلؤ البحرين في ذكر مناقب الحسين و چون جميع اشعار در بار آن سيد بزرگوار موافق آنچه در بياضی كه در نزد بعضی از احفاد عالی مقداران سرو اخيار بود يافتم يازده بند بود كه هر بندي مشتمل بر دوازده بيت بود كه جميعاً يكصد و سی و دو بيت بود به ترتيب همان بياض ايراد می نمائيم.

بند اول

اللَّهُ أَكْبَرُ مَا ذَا الْحَادِثُ الْجَسَلُكَ \*\*\* وَ قَدْ تَزَلَزَلَ سَهْلُ الْأَرْضِ وَالْجَبَلُ

يعني خداوند بزرگتر از آن است كه وصف کرده شود چه چیز است اين حادثه عظيمه و واقعه جليله (۱) زمينهای هموار و كوههای استوار و در اين مقام تزلزل و اضطراب جميع اشياء در اين داهيه عظمی و سر اين مطلب و اينكه اضطراب و تزلزل عيال و اطفال آن سرور مظلومان در سه موضع زيادتر از همه مواضع بود و در سقيفه

ما هذِهِ الزَّفْرَاتُ الصَّاعِدَاتُ أَسَى \*\*\* كَأَنَّهَا شَعْلٌ تُرْمَى بِهَا شَعْلٌ

يعني چيست اين نالهائی كه بلند است از دوری حزن و اندوه كه گویا شعله هائست از آتش كه انداخته می شود به سبب آن شعله ها شعلهای آتش ديگر و اين كنایه از كمال اشتعال شعله است كه از نفس آن شعله ها شعله ديگر انداخته می شود و در اين مقام احاديث طينت و اينكه شيعيان از فاضل طينت ائمه خلق شده اند و علت آن آتشبار و ديده اشكبار ايشان را در اين مصيبت ذكر نموده ام.

مَا لِلْعُيُونِ عُيُونَ الدَّمْعِ جَارِيَةً \*\*\* مِنْهَا تَخُذُ خُدُودًا حِينَ تَنْهَمِلُ

یعنی چه شده است چشمها را که چشمهای اشک جاریست از آن چشمها و می شکافد آن اشکها صفحه رو را هنگامی که جاری می شوند و سیلان می نمایند و در این مقام گریستن اشیا را از ما سوی الله بلکه گریه منافقین

ص: ۲۲۶

---

۱- (۱) و به تحقیق که متزلزل شده است از این واقعه عظیمه

و اشجار و جمادات نیز گر چشم روزگار بر او فاش می گریست خون می گذشت از سر ایوان کربلا ذکر نموده ام

مَاذَا التُّوَّاحِ الَّتِي عَظَّ الْقُلُوبُ مَا \*\*\* هَذَا الضَّجِيجُ وَ ذِي الضَّوْضَاءِ وَ الرَّجُلُ

یعنی چه چیز و از چه جهت است این نوحهائی که شکافته است دلها را و چه چیز است این آوازهها و فریادهها باز این چه شورش است که در خلق عالمست باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتمست و در این مقام تعزیه داری است سرور که دوازده درجه است ذکر نموده ام و هم چنین اخبار وارده در هر درجه را به تفصیل ذکر نمودم آنها را

كَأَنَّ نَفْخَهُ صُورَ الْحَشْرِ قَدْ فَجَّاتَ \*\*\* فَالِنَّاسُ سَكْرَى وَ لَا سُكْرًا وَ لَا ثَمَلًا

یعنی گویا دمیدن اسرافیل در سور قیامت واقع شد و بر خورد به مردم به ناگهان پس مردم مستند و بی خود نه مستی است که عقل را زایل کند به کلی و نه آن حالتی است که از سکر حاصل می شود و عقل را به کلی زایل می نماید و این معنی مقتبس از آیه شریفه است که فرموده است خدای عز و جل و یوم تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و محتملست که خواننده شود سکر بفتح سین و ثمل بکسر میم اسم فاعل از ثمل یشمل کفرح یفرح یعنی مردم مست و مدهوشند و حال آنکه شخص مستی نیست و در این مقام افعال مردم را در ایام عاشورا در تعزیت داری آن سرور ذکر شده گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است کرم فعلی از یکصد بیتی صادر می شود.

قَدْ هَلَ عَاشُورًا لَوْ غَمَّ الْهَلَالُ بِهِ \*\*\* كَأَنَّمَا هُوَ مِنْ شَوْمٍ بِهِ زُحْلٌ

یعنی به تحقیق که ظاهر شده ماه محرم و هویدا شد عاشورا که گویا از شدت شومی که با آن هلاک زحل است نه هال و محصل معنی آن است که هلال محرم ظاهر شد در نهایت شامت که گویا است زحل که کوبی است بسیار نحس و کاش پنهان شده بود و ظاهر نشده بود و نسبت داده زحل را به شومی بنابر اصطلاح منجمان است والا آنچه از بعضی روایات اهل بیت علیهم السلام ظاهر می شود خلاف آنست چنانچه اخباری که در تفسیر و النجم الثاقب وارد شده است دلالت دارد از کتاب خصال نقل شده که از ابان بن تلعب روایت شده است که دوری مندر خدمت ساسر سعادت حضرت صادق (ع) بودم شخصی از اهل یمن به ملازمت حضرت آمد و بعد از گفتگوی بسیار حضرت از او پرسید که در نزد شما زحل چه نوع ستاره ایست یمانی گفت زحل نزد ما ستاره ایست نحس حضرت فرمود این سخن را مگو زیرا که زحل ستاره امیرالمؤمنین است بلکه ستاره جمیع اوصیاست و آنست النجم الثاقب که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده در این وقت یمانی پرسید که مراد از ثاقب چه چیز است حضرت فرمود که زحل در آسمان هفتم است و چون به ضوء خود آسمان هفتم را ثقب می کند تا اینکه ضوء آن به آسمان دنیا می رسد بنابراین حق تعالی آن را به ثاقب وصف کرده و وجه جمع میان این اخبار و کلمات اهل نجوم به خاطر رسیده بود که این مقام گنجایش آن ندارد و در بعضی از مؤلفات خود بیان نموده ام.

شَهْرٌ دَهَى تَقْلِيهَا مِنْهُ دَاهِيَتُهُ \*\*\* تُقِلُّ النَّبِيَّ حَصِيدًا فِيهِ وَ الثَّقَلُ

یعنی این شهریست که جن و انس را به بلیه عظیم مبتلا نموده و عترت پیغمبر و گلهای چمن آن فخر بشر را بداس جفا از چمن آن سرور قطع نموده و به سبب آن گلها از چمن رسالت احکام قرآن از صلوه و صیام و شعایر اسلام معطل معطل گردیده و

ملخص معنی آن که این ماه ماه محرم ماهی است بسیار شوم که دو امر نفیس ممتاز از روی زمین که عترت رسول (ص)  
مختار و کلام خداوند جبار باشد از سلامت آن ماه بنائیه افتادند اما عترت اطهار حصاد

ص: ۲۲۷

شده اند و بر افتاده اند از روی زمین و اما کلام الله مجید را کسی عمل نمی نماید و حصار هر چیزی به حسب او است حصار اهل بیت شهادت ایشان است و حصار کتاب الله عمل نکردن به آن است و در این مقام وجه اینکه زائرین وقت زیارت قبور مطهره ائمه چچرا به انگشت سبابه اشاره می نمایند در سفینه النجاه ذکر کرده ام.

قَامَتْ قِيَامَهُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَأَنْكَسَرَتْ \*\*\* سَفْنُ النَّجَاهِ وَفِيهَا الْعِلْمُ وَالْعَمَلُ

یعنی بر پا شد قیامت اهل بیت حضرت رسالت پناه در زمین کربلا و شکست کشتیهای نجات خلایق که در آن کشتیها بود علم و عمل محتشم کشتی شکست خورده طوفان کربلا- در خاک و خون افتاده به میدان کربلا و در این مقام ذکر نموده ام که سفینه النجاه حضرت امام حسین است و پیغمبر خدا فرموده است مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من برکها نجی و من تخلف عنها غرق و مناسب در این مقام بیان حدیث میخهای کشتی نوحزالی اخره می باشد و در میخ موضع اضطراب و انقلاب آن سفینه النجاه بیشتر از آن مواضع دیگر بود و تفضیل آن پنج موضع را نیز ذکر نموده ام.

وَ ارْبَحَتْ الْأَرْضُ وَالسَّبْعُ الشُّدَادُ وَقَدْ \*\*\* أَصَابَ أَهْلَ السَّمَوَاتِ الْعُلَى الْوَجَلُ

و فی بعض النسخ بجای الرجل الزلل است یعنی به لرزه و اضطراب در آمد زمین و هفت آسمان بسیار محکم قوی بنیان و به تحقیق که رسید اهل اسمانها را ترس و بیم و در این مقام تضرع و ابتهاج ملائکه وقتی که آن سرور در خاک و خون افتاده بودند به درگاه خدا و رفع اضطراب ایشان از جهت دیدن امام عصر عجل الله فرجه را و مناسب این مقام بیان احادیث گریستن آسمان و خاک و خون باریدن در مصیبت سید شباب اهل الجنان می باشد ذکر شده.

وَ اهْتَرَّ مِنْ دَهْشِ عَرْشِ الْجَلِيلِ فَلَوْ \*\*\* لَا اللَّهُ مَا سَكَّهُ أَوْهَى بِهِ الْمِيلُ

یعنی متزلزل شد و به حرکت در آمد از وحشتها و بیمها عرش خداوند جلیل پس اگر نبود خدای تعالی نگاه دارنده او هر آینه ساقط می ساخت و فرود می آورد عرش جلیل را میلها و حرکتهای او و در بعضی از روایات معتبره وارد شده است که هرگاه اشک طفل یتیم از چشمهای او جاری شود عرش عظیم به لرزه می آید و تا آن طفل ساکن نشود عرش خدا ساکن نمی شود پس به گریه ایتم آل محمد لرزش و اضطراب عرش رحمن یا رب بچسان بوده و در این مقام بیان عظمت عرش و اطلاقات شش گانه عرش و حاملین عرش و اینکه قوام عرش به سبب محمد و آل محمد است.

جَلَّ إِلَهُهُ فَلَيْسَ الْخُزْنَ بِالْعَهْ \*\*\* لَكِنْ قَلْبًا حَوَاهُ حُزْنُهُ جَلَّكَ

یعنی بزرگست خدای تعالی و منزهدست از اینکه گرد حزن و ملال بر دامن جلالش نشیند لکن قلبی که فیض و رحمت خداوند حاوی او است حزن و الم آن قلب از این مصیبت بزرگست هست از ملال اگر چه بری ذات ذوالجلال او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال و ملخص معنی اینکه اگر چه ذات باری منزهدست از وصول حزن و اندوه لکن دل مؤمنان و قلوب متقیان که محل و مقام خداوند عالمیانست مملو است از ملال فراوان و اندوه بی پایان و مرویست که خدمت معصوم عرض کردند که آیا خدای تعالی را مکانیست فرمودند دل مؤمنان و اخبار و روایتی که موید مدلول این مقالست بسیار و اینکه موافق مدلول و فی قلوب من والاه قبر قبر آن سرور دلهای دوستان و شیعیان است و اینکه دل از کثرت ریاضت با صفا و

نورانی و متصف به صفات الله که رافت و رحمت و غیرهما باشد می گردد و هر قدر رافت بیشتر باشد اندوه و حزنش در این مصیبت عظیم تر است و فی الاحادیث القدسیه که حضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام عرض نمود در مناجات که خدایا تو را کجا بجویم

ص: ۲۲۸

فرمودند در نزد قبرهای مندرسه و دل‌های شکسته محتشم هست از ملال که همه بری ذات ذوالجلال او در دلست

قَضَى الْمَصَابُ بِأَنْ تَقْضَى النَّفُوسَ لَهُ \*\*\* لَكِنْ قَضَى اللَّهُ أَنْ لَا يُسَبِّقُ الْأَجَلَ

یعنی حکم کرده است این مصیبت عظیم به اینکه هلال شوند نفوس به واسطه آن ولکن حکم کرده است خدای تعالی که سقیه گرفته نشود مرگ بر اجل محتوم یعنی سزاوار است که به واسطه هول و شدت این مصیبت عظمی روحهای خلق قالبها را تهی کرده از ابدان خود مفارقت نمایند و همگی بمیرند لیکن به مقتضای لکل اجل کاب قبل از اجل کشی نه بمیرد و اگر پیش از اجل کسی می‌مرد هر آینه باید از تصور این مصیبت عظمی مردم هلاک شوند و این از قبیل قول شاعر است که ولو طارد و حافر قبلها لطارت ولکنه لم یطر و در این مقام احکام بدا و حکایات و روایاتی که در بدا وقع شده ذکر نموده ام.

بند دوم

هَذَا مُصَابُ الذِّي جَبْرِيْلُ خَادِمُهُ \*\*\* نَاغَاهُ فِي الْمَهْدَادِ نَبْطُ ثَمَائِمُهُ

یعنی این مصیبت کسی است که جبرئیل خادم وی است و در حالت طفولیت در گهواره به آن حضرت سخن گفته به لحنی که خوش آمده آن حضرت را و مسرور ساخته از آن سخنان آن جناب را هنگامی که آویخته شده بود بر آن حضرت تعویذها و این فقره که خادم بودن جبرئیل آن حضرت را و سخن گفتن با آن حضرت در گهواره باشد بر نهجی که زنان به اطفال سخن گویند و ایشان را خوش آید اشاره است به اینکه مکرر اتفاق افتاده که حضرت فاطمه مشغول عبادت بوده و جبرئیل متوجه اطفال آن حضرت می‌شد و گاهواره اطفال آن حضرت را حرکت می‌داد به خصوص گهواره حضرت امام حسین را و حکایت فخریه جبرئیل بر میکائیل و نمودن خداوند مقامات آل عبا را بر ایشان و آرزو نمودن جبرئیل خادمی ایشان را و خدمات جبرئیل به صدیقه طاهره و اضطراب و اندوه جبرئیل در روز عاشورا را ذکر کرده ام.

هَذَا مُصَابُ الشَّهِيدِ الْمُسْتَضَامِ وَ مَنْ \*\*\* فَوْقَ السَّمَوَاتِ قَدَ قَامَتْ مَاتِمُهُ

یعنی این مصیبت مصیبت شهیدی است مظلوم که به ظلم و جور به درجه شهادت رسید و مصیبت کسی است که بالای آسمانها بر پا شده مجلسهای ماتم آن در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهایب قدسیان همه به زانوی غم است و در بعضی از کتب معتبره نقل شده که آن سرور در عالم امکان چهار مجلس مصیبت دارد که مثل آن مجالس در عالم امکان منعقد نمی‌شود اول کربلا دوم بیت المعمور سیم بیت الصراخ که در عرش است چهارم بیت الحرم که در بهشت است.

سَبَطُ النَّبِيِّ أَبِي الْإِطْهَارِ وَالِدُهُ \*\*\* الْكَرَارُ مَوْلَى أَقَامَ الَّذِينَ صَارِمُهُ

السبط بدل او عطف بیان للشهید یعنی این عزا و مصیبت سبط نبی است که پدر ائمه اطهار است و پدر بزرگوار آن سید ابرار بر کرار غیر فرار است و آقای انام است که بر پا داشته است دین را شمشیر برنده آن مولی

صِنُو الزَّكِيِّ جَنَى قَلْبِ الْبَتُولِ لَهُ \*\*\* أَقْسَوْمُهُ لَيْسَ فِيهَا مَنْ يُقَاسِمُهُ



یعنی آن حضرت برادر حسن مجتبی است که با آن حضرت دو شاخند از شجره نبوت و آن امام شهید میوه دل بتول عذرا است و از برای آن جناب خط و بهره ایست در امور که نمی رسد احدی را که هم خط و هم بهره باشد او را در آنها تفصیل بهره‌های آن سرور که مخصوص آن سرور است که قریب به بیست و چهار چیز است ذکر کرده ام

مَطَهْرٌ لَيْسَ تَغْشَى الرَّيْبُ سَاحَتَهُ\*\* \*\*وَ كَيْفَ يَغْشَى مِنَ الرَّحْمَنِ عَاصِمُهُ

یعنی آن امام شهید پاک است از هر عیب و نقصی و نیست که پرده شود و پنهان سازد شک و ریب

ص: ۲۲۹

ساحت فضای طهارت آن حضرت را که چگونه ممکن است که پنهان سازد و عارض شود شک و ریب کسی را که خدای تعالی نگاهدارنده او است از هر نقص و عیب.

لِلَّهِ طَهْرٌ تَوَلَّى اللَّهُ عِصْمَتَهُ \*\*\* آرداهُ رِجْسٍ عَظِيمَاتٍ جَرَائِمُهُ

یعنی این شخص پاکیزه ملک خداست و مخصوص او است و یا قسم به خدا که ظاهر و مطهر نیست که خدای تعالی خود متولی شده است عصمت و نگاهداری آن جناب را و هلاک ساخت آن حضرت را ملعون نجس العین که بزرگست گناهها و جرمهای او.

لِلَّهِ مَجْدٌ سَمَا الْأَفْلَاكَ رَفَعْتَهُ \*\*\* ماذا العلى عند ما مادت دعائمه

یعنی قسم به خدا که مرتبه آن حضرت چنان بلند و مرتفع است که رفعت آسمانها نمونه ایست از آن و به تزلزل و اضطراب درآمد بزرگیها و بلندیها هنگامی که آن حضرت را به اضطرابی در آورند و دلیل نمودند چه آن حضرت بود اصل هر بزرگی و مجدی.

ضَيْفُ أَلَمٍ بَارِصٍ وَرَدُّهَا شَرَعٌ \*\*\* قَضَى بِهَا وَهُوَ ظَامِي الْقَلْبِ هَائِمُهُ

یعنی آن شهید مظلوم میهمانی است که نازل شده و وارد گردیده به زمینی که در بهره و نصیب از آب آن زمین کلامساوی بودند و به هلاکت رسید آن حضرت تشنه دل و حیران و سرگردان بود در آن زمین محتشم بودند دیو و در همه سیراب می مکید خاتم ز خوش داشتند حرمت مهمان کربلا و در این مقام آشیائی که همه مخلوقات در آن شرکت دارند بیان شده رجوع نمایند.

لَهْفِي عَلَى جِدِّ أَرَبْتُ أَنَا مِلُّهُ \*\*\* عَلَى السَّحَابِ عَدَا سُقِيَاهُ خَاتِمُهُ

یعنی تحیر و اندوه من بر بزرگواری است که بلندی داشت انگشتهای آن بزرگوار بر ابرها یعنی آب ابر از فیض دست آن جنابست و گردید آخر الامر مرا به خوردن آن حضرت از انگشتی او محتشم بودند دیو و در همه سیراب می مکید خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا و در این مقام قدری از اخبار و آثاری که در جحود و بخشش آن سرور وارد شده است ذکر نموده است.

لَهْفِي عَلَى الْأَلِ صَرَعِي فِي الطُّفُوفِ فَمَا \*\*\* غَيْرُ الْعَلِيلِ بِذَاكَ الْيَوْمَ سَالِمُهُ

یعنی حزن و اندوه و سوزش دل من بر آل و اصحابیست که افتاده اند شهید در صحرائی که در کنار فرات است پس نبود در آن روز که ال علی به درجه شهادت رسیدند سالم از شهادت احدی به غیر از علیل بیماری که امام زین العابدین بود.

أَغْتَمَّ يَوْمٌ بِرَحْمَتٍ مَلَا حِمُّهُمْ \*\*\* ثُمَّ انْجَلَى وَهُمْ قَتَلِي غَنَائِمُهُ

یعنی در آن روزی که آن واقعه عظیمه هایله بر پا شد و لشکر کفر و ایمان قصد یکدیگر کردند و به هم آمیختند گرد و

غباری برخواست و هوا تیره و تار گردید و بعد از آن چون غبار فرو نشست ظاهر گردید که اهل بیت اطهار و فرزندان حیدر کرار غیر فرار مقتولین و غنایم ان روز بودند یعنی همه را اسیر نمودند.

بند سوم

حُزْنٌ طَوِيلٌ أَبِي أَنْ يَبْخَلِي أَبَدًا \*\*\* حَتَّى يَقُومَ بِأَمْرِ اللَّهِ قَائِمُهُ

یعنی حزن من بر جناب سید الشهداء همیشه می باشد و بر طرف و زایل نخواهد شد مگر اینکه حضرت قائم ال محمد عجل الله فرجه ظهور فرماید و به امر خدای تعالی به جزای اعمال اعدای دین مبین قیام نماید شاید آن وقت حزن و اندوه من بر طرف گردد و تشقی قلوب حاصل گردد و تفسیر آیه و من قتل مظلوماً الخ در این مقام بیان شده.

كَيْفَ السُّلُوبِ وَ نَارُ الْقَلْبِ تَلْهَبُ \*\*\* وَ الْعَيْنُ خَلْفَ قَدِّهَا سَرِبُ

یعنی چگونه می توان تسلی داد خود را در این مصیبت یا اینکه چگونه ممکن است فراموش نمود از این مصیبت و حال اینکه آتش دل در این مصیبت بر افروخته شده و پیوسته زبانه می کشد و چشم پس از آنکه چسبزی واقع شد در او اشک او پیوسته ریزان است مانند سیلاب و حدیث جناب سکینه در شهادت علی اکبر در اینجا ذکر شده

ص: ۲۳۰

أَلْقَى الصُّابُ عَلَى الْإِسْلَامِ كَلْكَلَهُ \*\*\* فَكَلُّ مُتَسَبِّبٍ لِلدِّينِ مُكْتَسَبٌ

یعنی انداخت این مصیبت عظمی بر اسلام سینه خود را پس هر که او را نسبتی است به دین اسلام حزین و اندوهگین است و ملخص مضمون آنکه این مصیبت عظمی چنان سر و سینه بر دین مبین زده که هر کس که او را که نسبتی به اسلام باشد محزون و اندوهگین است.

لَا صَبْرَ فِى فَادِحِ عَمَتِ رَوَيْتَهُ \*\*\* حَتَّى اعْتَرَى الصَّبْرَ مِنْهُ الْحُزْنَ وَالْوَصْبُ

یعنی نیست ما را تمکن صبری در این امر عظیم سنگین یا در این نازله و بلائی که عامست الم و مصیبت آن حتی اینکه عارض شده است صبر را از این بلا حزن و اندوه و وجع و الم یعنی هم در این مصیبت عزا دار است.

لَا تَقْدِرُ الْعَيْنَ حَقَّ الْقَدَرِ مِنْ صَبَبٍ \*\*\* وَإِنْ جَرَى حِينَ تُجْرَى دَمْعُهَا الصَّبَبُ

الصبب بفتح سین و هو ما انحدر من الارض من الماء قال الله تعالى انا صبينا الماء صبا ثم شفقتنا الارض شقا یعنی قدرت ندارد چشم حق قدرت را و از عهده بر نیامده است چنانچه بایست و شایست از ریزش اشک و اگر چه جاری شود چشم با اشک آن در کمال ریزش هنگامی که جاری می شود از چشم در این مصیبت و در نهایت سیلان و جریان باشد و مع ذلک از عهده بر نیامده است حق عهده بر آمدن را از ریزش اشک در مصیبت امام شهید سعید چنانچه سزاوار است در مصیبت آن حضرت.

يُسْتَحَقُّ الدَّمْعُ فِي مَنْ قَدْ بَكَتَهُ دَمًا \*\*\* أَرْجَائُهَا الْجَوْنُ وَالْخَضْرَاءُ وَالشَّهْبُ

یعنی حقیر شمرده می شود اشک در عزای کسی که خون گریه کرده است بر آن کس اطراف زمین از سیاه و سبز و سفید و ملخص معنی آنکه اشک چشمهای ما را چه مقدار و اعتبار باشد در عزای آن که گریسته اند بر روی اطراف و اقطار زمین از سبز و سفید و سیاه که کنایه باشد از حیوانات و نباتات چه خضرا کنایه است از نباتات و سیاه و سفید از حیوانات و این فقره اشاره است به آنچه از حیوانات و نباتات و جمادات گریه به ظهور رسیده و احادیث گریستن اشیا در مصیبت آن سرور بسیار است و پاره از آن در سفینه النجاه ذکر نموده ام و علاوه بر آن در بعضی از کتب معتبره روایت شده که وقتی امیرالمؤمنین (ع) در مسجد نشسته بود و اصحاب بر دور آن جمع بودند و حضرت امام حسین (ع) آمد و در پیش روی آن حضرت نشست و حضرت امیرالمؤمنین دست مبارک را بر سر آن حضرت گذاشت و فرمود ای پسرک به درستی که خدا طوائفی را در قرآن سرزنش فرموده و فرموده فما بکت علیهم السماء و الارض و ما كانوا منتظرین و قسم به آن کسی که دانه را شکافته و خلق را آفریده که کشته شود این فرزند من و البته بگریند بر او آسمان و زمین و سیدبن طاووس ره در ملهوف نقل کرده که حضرت سید سجاد در وقتی که از کربلا به مدینه مراجعت می فرمود خطبه خواند و در آن خطبه چند فقره فرمود که از آن جمله این است که ایها الناس به تحقیق که گریستند آسمانهای هفتگانه به واسطه کشته شدن حضرت امام حسین (ع) و گریستند دریاها به موجهای خود و سماوات به ارکان خود و زمینها به اطراف ان و درختان به شاخهای خود الحدیث و شیخ طوسی در امالی حدیث طویل الذیلی نقل کرده که آن حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که چون حضرت امام حسین (ع) را به درجه رفیعه شهادت رسانیدند گریستند بر آن حضرت سماوات سبع و ارضین سبع و آنچه در آنجا و در میانه آنها بود و هر چه دیده می

شد و هر چه دیده نمی شد مگر سه طائفه اهل بصره و اهل دمشق و ال حکم بن ابی العاص لحدیث و نیز در آن کتاب

ص: ۲۳۱

مستطاب در ذیل حدیث طویلی از محمد بن حمیری روایت شده که حضرت صادق (ع) فرمود که به درستی که آسمان چهل صباح بر حسین گریست بسیاهی.

قَلَّ الْبُكَاءُ عَلَى رُزءٍ يَقُلُّ لَهُ \*\*\* شَقُّ الْجُيُوبِ وَعَطَّ الْقَلْبَ وَالْعَطْبُ

یعنی کمست گریه بر مصیبتی که قلیل است از برای آن مصیبت چاک نمودن گریبانها و کاتن دلها و هلاک ساختن نفوس را و در این مقام حدیث جامه کهنه پوشیدن آن سرور در وقت وداع اهل حرم نقل شده است.

كَيْفَ الْغَرَاءِ وَجُثْمَانَ الْحُسَيْنِ عَلَى \*\*\* الرَّمْضَاءِ عَارٍ جَرِيحٍ بِالْمَثْرَى تَرِبٌ

پس چگونه ممکن است صبر و آرام و حال آنکه حسد مطهر امام حسین (ع) برهنه و مجروح بر خاکهای گرم کربلا افتاده و بر خاک و خون غلطیده و در این مقام اشاره شده است که ولی دم آن سرور چون خداوند عالمیان و ولی دم باید متوجه دفن شود لهذا خداوند دفن نمود آن سرور را در خانه خود که قلوب شیعیان و کمترین است و در مقام ظاهر مدفن آن سرور را در اشرف اراضی ربع مسکون قرار داد فرموده و ذکر شد از

وَ الرَّاسُ فِي رَاسِ مَيَالٍ يُطَافُ بِهِ \*\*\* وَيَقْرَعُ السِّنَّ مِنْهُ شَامِتٌ طَرِبٌ

یعنی چگونه ممکن است صیر و خودداری و حال آنکه سر آن سرور بر سر نیزه است که هر لحظه میل می نماید به طرف و سمتی و طواف داده می شد آن سر مطهر بر آن نیزه به اطراف و جوانب و میزد به دندان مطهر آن سرور به چوب دست خود ملعونی که خوشحال به بلیه اهل بیت بود و مسرور ساخته است آن بلیه آن ملعون را مؤلف گوید سر بی بدن این فعل قبیح را که چوب زدن بر دندان منور آن سرور بود مرتکب شدند اول عیب‌الله زیاد بود چنانچه در بحر اللئالی از سید بن طاوس نقل شده که چون عیب‌الله زیاد امر کرد که اهل بیت آن مجلس آن ملعون حاضر سازند و کوس شادی و نقاره نوازند اول سر مبارک خامس آل عبا را که زینت دوش رسول خدا بود در طبقی گذاشته در پیش روی آن حرامزاده گذاردند آن لعین بخندید و اظهار فرج نمود و چوبی یا شمشیر باریکی که در دست داشت بر لب و دندان آن امام عالمیان می زد و می گفت که حسین چه خوش لب و دندان بوده الحدیث دوم یزید بن معاویه بود سیم مروان بن الحکم چنانکه تفصیل آن در تحفه الحسينیه مذکور است.

وَ أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ فِي نَصَبٍ \*\*\* أَسْرَى النَّوَاصِبِ قَدْ أَنْصَاهُمْ التَّعَبِ

و النصب کتب لفظاً و معنی و منه قوله تعالی لا یمسناً فیها نصب و انضا فعل ماض من الانضا به معنی جعل آن شخص ضعیفاً نحیف الجثه یعنی چگونه ممکن است صبر و حال آنکه اهل بیت رسول خدا در تعب و مشقت می باشند و اسیرند در دست جمعی که دین ایشان عداوت و بغض اهل بیت است و حال آنکه به تحقیق که کهنه و لاغر و مندرس ساخته است ایشان را آن بعثها چنانچه در مجالس شیخ صدوق مسطور است که اهل بیت را در شام در مجلسی حبس نموده بودند که از گرمای روز و سرمای شب پوست از صورتهای کثیرالانوار ایشان ریخته بود و موافق روایت بصائر الدرجات مشرف بر خراب شدن بود و این بیشتر باعث خوف و الم ایشان بود که مبادا ناگهان خراب شود و ایشان را هلاک سازد و پاسبان با اهل بیت با یکدیگر به زبان

رومی می گفتند که ایشان را خراب شدن می ترسند و نمی دانند که ایشان را می کشند.

وَ النَّاسُ لَا جَارِعَ فِيهِمْ وَلَا وَجِعَ \*\*\* وَلَا حَزِينٌ وَلَا مُسْتَرْجِعٌ كَتَبُ

یعنی چگونه ممکن است صبر و حال آنکه مردم در مصیبت ایشان جزع نمی نمودند و نه صاحب الم و دردی بود و نه محزونی و نه گوینده کلمه استرجاعی گویا مقصود مرحوم بحر العلوم نیست که قاعده بین مسلمانان اینست

ص: ۲۳۲

که هر کس جنازه را مشاهده نماید می گوید انا لله و انا الیه راجعون اگر چه آن میت غریب باشد و او را نشناسد این کلمه را می گوید لیکن در میان آن همه لشکر و عسگر یک نفر از آن اشقیا در مشاهده جنازه آن شهید راه خدا این کلمه استرجاع بر زبان نیاورده و یک نفر بود که غمگین باشد به واسطه آنچه رسیده است بر اهل بیت رسول خدای تعالی از اهل بغی و صلال و در این مقام فقرات زیارت مفرجه و فقرات خطبه علیا جناب زینب خاتون در مجلس یزید موافق روایت احتجاج و تکلم رو میان که پاسبان اهل بیت در شام بودند و حدیث آن پنج زن که در غرفه بودند و اهانت به آن سرانور نمودند و حدیث محضر بن ثعلبه عایدی و حدیث هفت مصیبتی که در شام بر اهل بیت وارد شده ذکر شده است.

فَلَيْتَ عَيْنُ رَسُولِ اللَّهِ نَاطِرَةً \*\*\* مَاذَا جَرَى بَعْدَهُ مِنْ مَعْشَرِ نَكِبِ

النكب العدول عن الشی و قوله تعالی عن الصراط لناكبون ای العادلون یعنی کاش بود رسول خدا (ص) نظر کننده بر آنچه جاری و واقع شده است بعد از آن حضرت بر اهل بیت اطهار آن سرور و اختیار از جماعتی که ایشان عدول کرده اند و منحرف شده اند از طریق حق به سوی باطل

كَمْ بَعْدَهُ مِنْ خُطُوبٍ بَعْدَهَا خُطْبٌ \*\*\* لَوْ كَانَ شَاهِدًا هَالِمًا تَكْتُرُ الْخُطْبُ

و الخطوب جمع الخطب بفتح الاول و سکون الثانی بمعنی الامر یقال خطب جلیل ای امر عظیم و الخطب کغرف جمع خطب کغرفه یعنی چه بسیار واقع شد بعد از رسول خدا از امور عظیمه و مصائب کثیره ظلمی بعد از ظلم دیگر بر عترت طاهره آن سرور که هرگاه حضرت پیغمبر (ص) حاضر می بود واقع نمی شد این کلمات و خطابات جگر خراش بر عترت آن فخر کاینات و در این مقام حضور حضرت نبوی در وقت شهادت آن سرور در صحرای کربلا و حدیث دیدن بعضی جبرئیل را در آن حال با خروش و ناله و حضور پیغمبر (ص) در وقت دفن آن سرور و بردن پیغمبر سر آن سرور را از قبه مقابل شرابخانه یزید ذکر نموده ام.

بند چهارم

شَاءَ مِنَ النَّاسِ لَا نَاسٌ وَلَا شَاءٌ \*\*\* هَوَتْ بِهِمْ فِي مَعَاوِيَ الْغِيِّ أَهْوَاءٌ

یعنی ایشان که معاندان خاندان رسالتند گوسفندانی می باشند از جنس مردم که باقی مباد از ایشان در روزگار نه مردم ایشان و نه گوسفندان ایشان یا اینکه ایشان گوسفندانی هستند از جنس مردم گریز که زیر مردم ایشان مردمند و نه گوسفند ایشان گوسفند نظیر اولئک کالانعام بل هم اضل سیلا نازل ساخته است ایشان را هواهای باطله و خواهشهای نفسانی در محلهای ضلالت و در گمراهی می باشند ایشان همیشه.

دَانُوا نِفَاقًا فَلَمَّا أَمَكَّنَتْ فُرْصٌ \*\*\* شَعَتْ لَهُمْ غَارَةٌ فِي الدِّينِ شِعْوًا

شغت من الشغوا بالعین الجمعه به معنی التفرق و غاره شغواء ای متفرقه یعنی ایمان آوردند ایشان از روی نفاق پس چون ممکن شد از برای ایشان فرصتها متفرق گردیده سند از جانب ایشان در دین غارت کامل یعنی در هر جزئی از اجزای دین از برای



ایشان غارتی بود و حدیث واقعه عقبه تبوک و هر شی و اسامی منافقان و کیدی که به حضرت نبوی نمودند و صحیفه ملعونه ایشان در این مقام مذکور است.

سَلُّوا عَلَيْهِ سُيُوفًا كَانَ أَرْهَفُهَا \*\*\* لَهَا مِضَاءٌ إِذَا سُلَّتْ وَ اِمِضَاءٌ

یعنی کشیدند بر جناب امام حسین (ع) شمشیرها را که بود از برای ضعیف تر اذن شمشیرها یا نازکتر از آن شمشیرها گذشتن یا قطع کردن و گذرانیدن از موضعی که واقع می شدند بر آن موضع هر گاه از غلافهای خود کشیده می شد.

ص: ۲۳۳

شَبُّوْهُ الْإِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ نَارَوْعِيٌّ \*\*\* لَوْ لَاهُ مَا شَبَّهَا قَدَحٌ وَإِرَاءٌ

القدح بالفتح فالسكون ضرب الزند في الزند الاشتعال النار و الايراء مصدر آوری اذا اشتعل النار منه قوله تعالى افرايتم النار التي تورون يعني بر افروختند از برای خاموش کردن نور خداس آتش حرب را که اگر نبود نور خدائی نمی افروخت آن آتش را آتش زدن و آتش بر افروختن و محصل معنی آنکه اکثر اشراقات و لمعات شریعت نبوی نبود این اجتماع و شوکت از برای ایشان موجود نمی شد چنانچه آن سرور در روز عاشورا به ایشان فرمودند و لقد حششتم علينا نارا ضرمنها علی عدوکم و عدونا اشاره است این مضمون به آن حدیثی که نقل شده است که خرج الحسين و عن جده فقتل بسيف جده یعنی خارج شدن حسین از مدینه ط یبه یا اینکه ابا نمود آن سرور آن مصالحه و مباحه یزید چنانچه برادر بزرگوارش مصالحه نمود با معاویه و کشته شدند آن سرور به شمشیری که قوت و تیزی گرفته بود آن شمشیر از شریعت جدش یعنی آن منافقین اگر متمسک به شریعت جد آن سرور نمی شدند قوت و شوکتی از برای ایشان نبود و در این مقام اشاره شده است که چهار آتش از اهل عدوان بر اهل ایمان افروختند و تفصیل ان چهار آتش را ذکر نموده ام بتمامه.

وَ زَحْزَحُوا الْأَمْرَ لِلْأَذْنَابِ عَنْ تَرِهِ \*\*\* وَ آخَرُوا مِنْ بِي الْعَلِيَاءِ عَلِيَاءٌ

التره اخره التامن الو تربمعنى الحقد و العداوه یعنی دور نمودند این منافقین حق مرا از حق آن و قرار دادند امر خلافت و وصایت مرا از جهت کینه و عداوت به جهت اشخاصی که پیوسته در دنباله بودند و قابلیت تقدم نداشتند و مؤخر داشتند کسی را که بلندیاها از علوشان و رفعت مکان وی بلندی یافته یا آنکه اسمان به واسطه وی اسمان شده و در این مقام حدیث ليله المعراج در مدح ائمه و اظعار شافعی را در مدح امیرالمؤمنین ذکر نموده ام.

حَلَّتْ بِذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ قَارِعَةٌ \*\*\* وَ فِتْنَةٌ تَقْرَعُ الْأَسْمَاعَ صَمَاءً

یعنی حلول کرد به واسطه موخر داشتن ائمه دین را در اسلام داهیه و فتنه شدیدی که می کوبد و کر می نماید گوشها را و کوبیدن گوشها کنایه از بدی و شناعت واقعه است و حدیث شوری و فتنهای عمر را در این مقام ذکر نموده ام.

وَ طَحِيَّتُهُ غَشَّتِ الْأَبْصَارَ ظَلَمْتُهَا \*\*\* عَمِيَاءٌ قَدِ عَمَتِ الْأَبْصَارُ عَنَمَاءٌ

الطيحه بضم التاء كغرفة و فتحها ايض الظلمه الشديده یعنی حلول کرد ظلمت بسیار تاریک و ابر پنهان کننده اشیا که پرده شد چشمها را ظلمت آن ابر و به تحقیق که فرو گرفته آن ظلمت ابر چشمهای ساکنین اقطار زمین را و حاصل معنی این است که به واسطه غضب خلافت چه بسیار امرها و بلیه های عظیمه در اسلام به هم رسید که گردانید دیدها را تاریکی آن کور و بی نور و کوریهای چشمهای باطن به سبب آن پرده ها و سترهائی بود که آن منافقین بر شریعت مقدس نبوی کشیدند و نگذاشتند که لمعات آن دیدها را روشن نماید و مرد مرا بشاهراه هدایت برساند.

عَدَتْ عَلَى أَسَدِ الْغَابَاتِ أَضْبَعُهَا \*\*\* وَ فِي الرُّعَاتِ لَهَا قَدِ عَاثَتِ الشَّاهُ

العث الفساد اكفساد الذنب في الغنم یعنی دشمنی کردند یا ظلم کردند بر شیرهای بیشها گرگها یا کفتارهای آن بیشه و به

تحقیق که ضایع کردند و فاسد ساختند گوسفندان آن امر داد در چرانندگان و شبانان خود که امام ایان بودند یعنی امام خود را اطاعت ننمودند و از چراگاه امام خود به بیابان ضلالت و غوایت رو نمودند بلکه در مقام قتل امام خود بر آمدند چنانچه در زیارت مفعجه وارد است السلم علی من قتل

ص: ۲۳۴

فَالْحَقُّ مُغْتَضِبٌ وَ الْاِزْتِ مُنْتَهَبٌ \*\*\* وَ فِي الْ رَسُوْلِ اللهِ اَفِيَاءٌ

یعنی پس حق ال رسول غضب شده وارث ایشان که از رسول مختار رسیاده بنهب و تاراج بی دینان رفته و غنیمت اهل بیت غنیمت دیگران شده و در این مقام خطبه صدیقه طاهره را که در مسجد پیغمبر بیان فرموده موافق روایت احتجاج و خطبه علیا جناب زینب خاتون در مجلس یزید در سفینه ذکر نموده ام.

وَ الطَّاهِرُونَ وَ لَا تِ الْاَمْرَ تَحْتِكُمْ \*\*\* الْاَ رَجَاسُ فِيهِمْ بِمَا اخْتَارُوا وَ اَوْ مَا شَاؤُوا

یعنی اهل بیتی که طاهر و مطهراند از هر نقصی و عیبی به حکم آیه تطهیر و اولو الامر جاری می سازند طایفه نجس حکم خود را در ایشان بهر نهج که خواهند اختیار نمایند و به آنچه اختیار کنند و در این مقام عتاب صدیقه طاهره به ابوبکر در خصوص غضب فدک و عتاب حضرت امیر (ع) را به ابابکر که صدیقه طاهره متصرف است و از او گواه طلبیدن باطل است.

وَ بَضْعَةَ الْمُصْطَفَى لَمْ يُرْعَ جَانِبَهَا \*\*\* حَتَّى قَصَبَتْ وَ هِيَ غَضْبَى دَاؤُ هَادَاؤُ

البضع به معنی القطعه من الشی و منه قول النبی (ص) فاطمه بضعه منی ای انها جزء منی یعنی پاره تن حضرت مصطفی فاطمه زهرا مراعه نشد جانب آن حضرت تا اینکه در گذشت از این دار فنا در حالی که غضبناک بود و درد آن حضرت دردی بود فوق همه دردها و در این مقام در خواستن ابی بکر از حضرت امیرالمؤمنین که به نزد صدیقه طاهره رود که شاید آن معصوم از تقصیر او در گذرد و عتاب آن محذره در زمان آمدن او به منزل آن مکرمه و تفصیل این مطلب و غضبناک بودن آن محذره در جمیع زمان حیات خود بر ایشان ذکر شده بمودت اهل بیت ذکر نموده ام.

قَدْ اَيَدِلُّوْا الْوَدَّ فِي الْقُرْبَى بَبَعْضِهِمْ \*\*\* كَانَمَا وُدُّهُمْ فِي الذِّكْرِ بَعْضَاءُ

یعنی به تحقیق که بدل نمودند آن منافقین دوستی ذوی القربی را به دشمنی و عداوت ایشان که گویا به دل دوستی ایشان که خدا در قرآن فرموده قد لا- استلکم علیه اجر الا- الموده فی القربی امر به این قسم از بغض و عداوت شده و در این مقام فی الجملة از زخمهایی که حضرت نبوی در راه خدا به جهت ارشاد امت متحد شدند و امر نمودند.

هُم اَهْلُ بَيْتِ رَسُوْلِ اللهِ جَدُّهُمْ \*\*\* اَجْرُ الرَّسَالَةِ عِنْدَ اللهِ وُدُّهُمْ

یعنی ایشان اهل بیتی می باشند که رسول خدا اجداد ایشانست و مزد رسالت رسول خدا نزد خداوند علی اعلی این است که دوستی اهل بیت آن سرور را بر خلق واجب نموده و در این مقام حدیث مشهور الحسنة جناق السنة بعضنا و بعضی از اخبار دیگر را ذکر شده.

هُم الْاِئِمَّةُ دَانَ الْعَالَمُونَ لَهُمْ \*\*\* حَتَّى اَقْرَلَهُمْ بِالْفَضْلِ ضِدُّهُمْ

یعنی ایشانند همه ائمه و پیشوایان دین که اطاعت و انقیاد نمودند جمیع عالمیان ایشان را حتی آنکه اقرار نموده است از برای ایشان در فضیلت و منقبت و زیادتی قدر و منزلت ایشان دشمن ایشان و در این مقام اعتراف هارون به فضیلت حضرت موسی

بن جعفر (ع) و اعتراف معاویه به منقبت حضرت علی اکبر سلام الله علیه.

سَعَتْ أَعَادِيَهُمْ فِي حَطِّ قَدْرِهِمْ \*\*\* فَازْدَادَ شَانًا وَ مِنْهُ ازْدَادَ حَقْدُهُمْ

الخط التنزیل فقال حطه حطا ای نطرله و القاه یعنی سعی نمودند دشمنان ایشان در پست نمودن و عظمت ایشان و هر چند آن منافقان در پستی قدر و مرتبه ایشان زیادتر سعی نمودند قدر و علوشان ایشان بر عالمیان بیشتر ظاهر و مبرهن گردید و از این جهت کینه و عداوت منافقان در خون انوار ایمان زیادتر گردید و در این مقام پاره از اهانتی که منافقان به شیعیان وارد آوردند و شکافتن فرعون پهلوی زنان حامله را به جهت تلف حضرت موسی و سر دفن نمودن حضرت امیرالمؤمنین را در شب و استخفافی که معاندین به قبور بعضی از ائمه هدی و زائرین ایشان نموده اند ذکر نموده ام.

وَنَا بَدُوهُمْ عَلَى عِلْمٍ وَ مَعْرِفَةٍ \*\*\* مِنْهُمْ يَأْنِ رَسُولُ اللَّهِ جَدُّهُمْ

ص: ۲۳۵

النبذ الطرح و منه قوله تعالى فبنذوه وراء ظهورهم یعنی انداختند و وا گذاشتند بنی امیه ملعون اهل بیت رسول خدا (ص) را با وجود علم و معرفتی که از برای ایشان بود به آن بزرگواران که رسول خدا (ص) جدا مجد ایشان است.

كَانَ قُرْبَهُمْ مِنْ جَدِهِمْ سَبَبٌ \*\*\* لِلْبُعْدِ عَنْهُمْ وَ أَنَّ الْقُرْبَ بُعْدُهُمْ

یعنی گویا قرب و نزدیکی ایشان به جد خود سبب شد از برای دوری آن بزرگواران از آن سرور عالمیان که مردمان در حق آن بزرگواران از آن سرور عالمیان که مردمان چنین ظلمها نمودند و به درستی که نزدیکی ایشان به جد خود دوری ایشان گردید از آن جناب زیرا که اصلا رعایت قرب را ملاحظه نمودند و کردند آنچه ظلمی که کردند و در این مقام آمدن حضرت رسول (ص) به عیادت حسنین (ع) و نذر نمودند اهل بیت سه روز روزه گرفتن و انفاق اهل بیت طعام خود را به یتیم و مسکین و اسیر و نزول سوره هلاتی و حدیث شعاعی که از یتیم حضرت امیر و صدیقه طاهره در بهشت ظاهر خواهند شد و پاره از مناقب ایشان ذکر شده با مصائب آن سرور.

لَوْ أَنَّهُمْ أَمَرُوا بِالْبُعْضِ مَا صَنَعُوا \*\*\* فَوْقَ الَّذِي صَنَعُوا لَوْ جَدَّ جَدَّهُمْ

وجد فعل ماض من الجدد بالكسر به معنی الاجتهاد يقال جد بسیره اذا جهتد فيه و الجدد المصاف الى الضمير هو بالكسر و اسناد جدالی الجدد اسناد مجازی مثل صام نهاره الا ان الاسناد فيه الى المفعول المطلق و فی صام نهاره الى المفعول فيه يقال جد جده ای جد صاحب الجدد جدا ای اجتهد اجتهاد یعنی اگر آن منافقان مامور شده بودند از جانب پیغمبر آخر الزمان به دشمنی و عداوت اهل بیت اطهار بعد نمی آوردند و نمی کردند زیاده و بالاتر از آنچه کردند اگر چه منتهای جد و جهد خود را به عمل می آورند و در این مقام بیان سفارشهای که حضرت نبوی به روسای مجاهدین اسلام از لشکر خود می نمودند در خصوص جهاد با کفار در اینکه با زنان و پیرمردان و طفلان اسیر ایشان چه قسم رفتار نمایند و بیان و عدم گرسنگی و پیادگی کفار را نیز ذکر نموده ام رجوع به آن شود.

دَعَوْ وَصِيَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ اعْتَصَبُوا \*\*\* إِزْثَ الْبَتُولِ وَ أَوْرَى الظُّلَمَ زَنْدَهُمْ

الدع الدفع بضعف و منه قوله تعالى فذلك الذي يدع اليتيم یعنی دفع نمودند وصی رسول خدا را از مکان خود و غضب کردند ارث حضرت بتول را بر افروخت ظلم را از نند ایشان یعنی آتش ظلم را بر افروخته است در روزگار آتش زنه ایشان پس اصل هر ظلمی ایشانند و در این مقام بیان غضب فدک و تحدیدی که موسی بن جعفر (ع) از برای هارون بیان نمودند و رد نمودن بعضی از خلفاء بنی عباس فدک را در زمان خلافت خود و حکایت عقد مروارید علیا جناب زینب دختر حضرت رسول خدا و ایراد قاضی نور الله نور الله مرقد بر اهل تسنن و ورود علیا جناب زینب خاتون به مجلس ابن زیاد و اخبار دیگر را هم نیز ذکر نموده ام از شقاوت ابن زیاد.

وَ اضْرَبُوا النَّارَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ وَ لَمْ \*\*\* يَرْجُوا الْوُرُودَ فَبَسَّ الْوُرُودَ وَ رَدَّهُمْ

یعنی بر افروختند آن منافقان آتش ظلم و عدوان را در خانه رسول خدا (ص) و امید نداشتند ورود روز قیامت را بر آن سرور پس بد ورودی است ورود ایشان بر آن سرور عالمیان در روز ورود قیامت.

وَمَهْدُ وَالدَّوَى الْاِحْقَادَ بَعْدَهُمْ \*\*\* اَمْرًا بِه تَمَّ لِلْاِقْوَامِ قَصْدَهُمْ

یعنی آن منافقان قناعت ننمودند به آنچه خود نمودند بلکه تمهید کردند از برای صاحبان کینه و عداوت بعد از خود امری را که تمام شد به واسطه آن امر از برای آن قوم بی ایمان آنچه را قصد داشتند و در این مقام

ص: ۲۳۶

ساکت نمودن یزید عنید عبدالله اعمر را از جوش و خروش که در خصوص شهادت امام حسین (ع) داشت به سبب نمودن او نامه پدرش را که به معاویه نوشته بود ذکر شده.

أَوْصَى النَّبِيُّ يَرِيدَ الْإِلِ أُمَّتَهُ \*\*\* فَاسْتَأْصَلُوهُمْ فَبَسَّ الرَّفْدَ رَفْدَهُمْ

الرفد بالفتح مصدر رفد من باب ضرب اعانه و اعطاه و بالكسر اسم المصدر بمعنى الصلّه و العطيّه و يجوز الوجهان یعنی وصیت نمود رسول خدا امت خود را به اعانت و صلّه و احسان به اهل بیت اطهار خود پس ایشان را به ازای این ملجا و مستاصل ساختند و از بیخ و بن بر کردند خاندان اهل بیت ایمان را پس بد اعانت و صلّه بود اعانت و صلّه ایشان به خاندان عصمت و طهارت.

أَبَتْ صَحِيفَتَهُمْ إِلَّا الَّذِي فَعَلُوا \*\*\* مِنْ بَعْدِهَا وَ أَوْضَاعَ لَعِيدٍ عَهْدَهُمْ

یعنی ابا و امتناع نمود مضمون صحیفه ملعونه ایشان از هر چیزی مگر از آنچه کردند بعد از آن صحیفه و ضایع ساخت عهدهی که ایشان با یکدیگر بستند بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا (ص) عهدهی را که پیغمبر از ایشان گرفت و این کلام اشاره است بر نوشتن منافقین صحیفه ملعونه را چنانچه تفصیل آن را ذکر کرده ام و همچنین آن منافقانی که در این صحیفه هم عهد شده بودند.

تَعَاقدُوا وَ اعانتَهُمْ بَطانتَهُمْ \*\*\* وَ حَلَّ مَا عَقَدَ الْإِسْلَامَ عَقْدَهُمْ

یعنی اصحاب صحیفه ملعونه عقد بستند با یکدیگر بر مخالفت خدا و رسول او و اعانت نمودند ایشان را در آن مرحله هم راز آن و معتمدان ایشان و گشود عقد ایشان که در آن صحیفه نوشته بودند آن چیزی را که اسلام آن را منعقد ساخته بود از احکام شریعت سید انام و خارج نشده بود.

سند ششم

نَزَتْ أَمِيَّتُهُ حَرْبٍ ثُمَّ مَرَوَانٌ \*\*\* مَنَابِرًا مَا لَهُمْ فِيهِنَّ سُلْطَانٌ

یعنی برجستند و بالا رفتند بنی امیه و حرب که پسر امیه بود که ابوسفیان فرزند او بود و بعد از ایشان نبی مروان که نیز از آن سلسله خبیثه بودند منبرهائی را که نیست از برای ایشان در این منبرها سلطان و حقی و در این مقام عدد خلفای بنی امیه و اینکه آن طایفه خبیثه سه سلسله بودند ذکر کرده ام.

وَ أَغْلَنْتَ لُعْنَتَ لَعْنِ الْوَصِيِّ بِهَا \*\*\* وَ قَدْ أَقِيَمْتَ بِهِ مِنْهُنَّ عِيدَانٌ

یعنی آشکار و ظاهر ساختند آل حرب و بنی مروان سب وصی رسول خدا را بر آن منبرهائی که به غیر حق بالا رفته بودند دور گردیده شوند ایشان از رحمت خداوند منان و حال اینکه به تحقیق بر پا شده بود به سبب شمشیرهائی که آن وصی در راه خدا زده بود چوبهای آن منبر و در این مقام اشخاصی که سب آن سرور عالمیان نموده بودند و هر یک از آن اشقیاء در دار دنیا به



بلا و عقوبتی مبتلا گردیدند و حدیث فتح نمودن امیرالمؤمنین قلعه خیبر را ذکر کرده ام.

وَ اضْيَعَهُ الدِّينَ اِذْ قَدْ حَلَّ سَاحَتُهُ \*\*\* مِنْ بَعْدِ ذِي الْوَحْيِ عَنَاءٌ وَ نَشْوَانٌ

ینی وای بر هلاک شدن دین و آئین و طریقه شریعت سید المرسلین یا اینکه ای قوم تعجب نمائید از هلاک شدن دین و مشاهده کنید که دین چگونه ضایع گردیده زیرا که به تحقیق جای گرفته است در ساحت و فضای آن دین بعد از رحلت خاتم النبیین خوانندگان و مستانی که لایق نبودند که بر مسند شریعت آن سرور نشینند و در این مقام پاره از احوال موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی (ع) و متوکل ناصبی شقی و آوردن آن دنی حضرت امام علی النقی (ع) را به مجلس شراب با حکایت شرب خمر یزید در ملاء عام و احوال اهل بیت سید انام را ذکر نموده ام.

كَمْ قَدْ عَلِمَا قَدْ عَلَاهُ الطُّهْرُ ذُو دَنْسٍ \*\*\* رَجَسٌ مِنَ النَّاسِ بَلْ قُرِدُوْا شَيْطَانَ

یعنی چه بسیار از منبرهائی را که بالا رفتند صاحبان کثافت و چرکینی که این صفت داشتند نجس بودند منبری را

که بالا رفته بود آن منبر را طلاهر و مطهر را که پیغمبر باشد نی غلط گفتم حاشا که آنان از مردمان باشند بلکه میمون بودند و شیطان و در این مقام خطبه حضرت سید سجاد را در شام و تفصیل آن مقام را ذکر نموده ام.

وَ حَارَبَتِ الْ حَرْبِ مِنْ بَسِيفِهِمْ \*\*\* مِنْ بَعْلِهَا حَرْبُوا الْأَحْزَابِ قَدْدَا نُوَا

یعنی محاربه کردند ال حرب کسانی را که ایمان آوردند و دین دار شدند ال حرب به شمشیر آن کسان بعد از آنکه فراهم آوردند لشکر خود را و جمع نمودند طوایف اعراب را از اطراف و جوانب و این شعر اشاره به واقعه احزاب می باشد که ابوسفیان از اطراف و جوانب لشکر خود را جمع نمودند و بر سر مدینه رفت و عمرو بن عبدود در آن لشکر بود چنانچه تفصیل این واقعه را به تمام ذکر نموده ام.

وَ الْجَاتِ حَسَنَانَا صَلِحِ عَنِ فَضْضِ \*\*\* وَ جَعَجَعَتِ بِحَسِينِ وَ هُوَ ظَمَّانِ

یعنی ملجا و مضطر ساختند ال حرب حضرت امام حسن را بر صلح از روی عناد و غضب یا از روی اعوجاج در طریقت یا از روی مشقت بر آن حضرت و تنگ گرفتند بر حضرت امام حسین (ع) و نگاه داشتند آن حضرت را در مکان خالی از آب و خاک و گیاه و حال آنکه آن حضرت تشنه بود و در این مقام پاره از احوال امام حسن (ع) و غدر و مکرری که به آن سرور نمودند و کیفیت صلح آن سرور با معاویه و شهادت آن سرور را ذکر کرده ام.

رَمَتِ بِسَهْمِ الرِّدْيِ مِنَ بِالْحِجَازِ مَنْ \*\*\* أَمَ الْعِرَاقَ وَ قَدِ خَانَتْهُ كُوفَانِ

یعنی انداختند ال حرب تیر هلاک کننده خود را بر کسی که در حجاز بود که حضرت امام حسن (ع) یا امیرالمؤمنین باشند و بر کسی که قصد کرد عراق را و حال آنکه به تحقیق خیانت و عذر کردند به آن کس اهل کوفه که مراد امام حسین (ع) باشد و احتمال دارد که من خائنه باشد و من موصول عبارت از امیرالمؤمنین (ع) است که اهل کوفه خیانت به آن سرور نمودند و در این مقام بای کوفه و کیفیت ابتدا آن شهر به تفضیل ذکر شده.

قَامَتْ تُطَالِبُ اذِ دَانَتْ عَلِيَّ تَرَهُ \*\*\* اَوْتَارَ بَدْرٍ بِأَشْيَاحٍ لَهَا بَانُ

التره علی وزن سعه بمعنی التباعده او العداوه چون انقیاد بنی امیه مر شریعت مطهره را از جهت نفاق و عداوت بود و انتظار فرصت می کشیدند لهذا بر پا خواستند آل حرب و بنی امیه که مطالبه می کردند خونهایی را که ریخته شده بود و روز بدر در خصوص مشایخ و بزرگان ایشان و کیفیت واقعه بدر و تفصیل آن واقعه و اینکه مجاهدین کربلا افضلند از مجاهدین بدر بوجوه عدیده به تفصیل ذکر شده آن مشایخی که از برای این کینه و عداوت اصل و بنیان بودند یعنی اول این عداوت از مشایخ بود که با پیغمبر نمودند و بعد با ورود ایشان رسید که با دین به جا آوردند.

وَ بِالْقَلْبِ هَوْتُ كَمِ فِيهِ مِنْ وَثْنٍ \*\*\* كَانَتْ لَهُ دُونَ وَجْهِ اللَّهِ أَوْثَانُ

یعنی ساقط شده به چاه بدر فرقه از امویه خبیثه چه بسیار بود در آن مکان از اجتماع اوثان یعنی بت پرستان به جهت اذیت و اهانت پیغمبر آخر الزمان و بت پرستانی بودند که نزد ایشان سوی وجه الله و ثن دیگر بود یعنی آرای باطله مضله داشتند که

ایشان متابعت آن آرای باطله و خواهشهای نفسانیه خود می نمودند و در این مقام کیفیت جاه بدر و تکلم حضرت نبوی با قتلی مشرکین که در چاه افکنده بودند مذکور است.

وَ قَدْ تَلَاهَا بَنِي الزَّرْقَاءِ ثُمَّ تَلَا \*\*\* أَبْنَاءُ نَثَلِهِ خَتَّارٌ وَ خَوَانٌ

الزرقاء ام مروان و النثله کفعله بمعنی الروث و کانت اسم امه لام ابيطالب و عبدالله و هبتها العبد المطلب فتولد منها العباس سميت بذلك لدنائتها و حقارتها یعنی به تحقیق که از عقب در آمدند و متابعت نمودند ال حرب را به نور الزرقاء و به عقب در آمدند بنو الزرقاء را ابناء و فرزندان نثله که بنی العباس باشند که ایشانند خدعه کنندگان و خیانت نمایندگان و در این مقام عدد خلفای بنی عباس و زمان دولت ایشان

ص: ۲۳۸

و اینکه جده ایشانست و احوال نثله و غدر و مکرری که آن اشقیا به هر یک از ائمه هدی نمودند و امام زارهای که به ظلم ایشان شهید شدند ذکر کرده ام.

فَارْهَفُوا النَّبِيَّ بِنْتِ النَّبِيِّ شِيَا \*\*\* حَدَّ السُّيُوفِ وَ دَافَ اللَّبُّ خَوَانٌ

الشبا حد طرفه و داف به معنی الیه و اللب هوا المخسر یعنی پس دقیق و نازک نمودند طرف شمشیرها را و تند ساختند از برای پسران دختر پیغمبر آنها را و خون آلوده نمودند محل نحر اولاد حضرت نبوی را خیانت کاران و در این مقام نحر و ذبح و اینکه مثل ماهی بر روی خاک افتادن آن سرور ذکر شده است.

هَذَا وَ كُلُّهُمْ لِلدِّينِ مَنَحِلٌ \*\*\* سِيَانٍ مِّنْ مِّثْلِهِمْ كُفْرٌ وَ اِيْمَانٌ

یعنی این اعمال شیعه و افعال رکیکه صادر شد از ایشان و کل ایشان بر خود بسته اند دین را و مساوی است از مثل ایشان ایمان و کفر زیاد اشاره است بر اینکه از خود شان ایمان و کفر اشاره است بر اینکه از خودشان ایمان و کفر به طریق اولی مساویست و در این مقام کفر یزید و طعن علمای اهل تسنن بر او و خواهش نمودن شخص شامی فاطمه را به کنیزی ذکر کرده ام.

سَدَّ الْمَسَامِعَ مِنْ اَبْنَائِهِمْ خَبْرٌ \*\*\* لَا يَنْقُضِي حُزْنَهُ اَوْ يَنْقُضِي الْعُمُرُ

و او هنا بمعنی الی لا ینقضی حزن الجزا الی ان ینقضی العمر

بند هفتم

مَا حَلَّ بِاللَّيْلِ فِي يَوْمِ الطُّفُوفِ وَ مَا \*\*\* فِي كَرْبَلَاءِ حَرَى مِنْ مَعْشَرٍ غَدُورًا

یعنی کر کرد گوشها را خبری از خبرهای پسران و دختران رسول خدا که منقضی نشود حزن و اندوه بر آن جز تا اینکه منقضی شود و تمام گردد عمرها یعنی مصیبت بر آن خبر شریک عمر مردم است و آن خبری که کرده گوشها را خبری است که واقع شد بر آل اطهار رسول مختار در روز واقعه عاشورا از شهادت آن حضرت در طفوف و خبری است که واقع شد در کربلا از جماعتی که غدد نمودند و خدعه نمودند فرزند رسول خدا را و در این مقام فضیلت کربلا و پیغمبرانی که عبور با آن زمین مقدس نمودند و به هر یک بلیه رو آورد و پنج درجه ارض کربلا و تحدید حرم آن سرور را ذکر نموده ام.

قَدْ بَايَعُوا السَّبْطَ طَوْعاً مِنْهُمْ وَ رَضِي \*\*\* وَ صَيَّرُوا اصْحَفًا بِالنَّصْرِ تَبْتَدِرُ

یعنی به تحقیق که بیعت کردند بنی امیه سبط رسول خدا حضرت امام حسین را از روی طوع و خواهش و رضای خود و فرستادند به سوی آن حضرت نوشتههای چند که تعجیل می کردند در آن نوشتجات به یاری کردن آنها آن حضرت را یا فرستادند به جانب آن حضرت نوشتجاتی که یاری می کنم تو را و به تعجیل می کردند در فرستادن آن آن نوشتجات که مضمون آن نوشته ها این بوده است که مرحوم بحر العلوم می فرماید:

أَقْبِلْ فَإِنَّا جَمِيعاً شِيعَهُ تَبِعُ \*\*\* وَكَلْنَا نَاصِرٌ وَالكَلُّ مُنْتَصِرٌ

أَقْبِلِ وَ عَجَلٌ قَدْ إِخْضَرَ الْجَنَاتُ وَقَدْ \*\*\* ذَهَبَتْ بُنْصِرَتِهَا الْأَزْهَارُ وَ الثَّمَرُ

و التبع بضم التاء و تشديد الباء مع فتحها به معنى التابع لكن خفف هذا لضروره الجنات بكسر الجيم جمع لجنه بفتح الجنه و تشديد النون و هو البستان و الزهوكون الشىء ذا المنظر الحسن يعنى رو بياور به ما زيرا كه جميع ماها شيعيان و تابعان توایم و یاری كننده و قبول كننده و یار تو هستيم رو بياور به اين سامان و تعجيل فرما در آمدن كه به تحقيق سبز گردیده است باغها و به تحقيق كه رونق یافته و نيكو شده است شكوفه ها و ثمرهای باغها به سبب نصرت بساطين و باغها يعنى اين زمان افضل فصول كوفه است كه باغها و بساطين

ص: ۲۳۹

سبز و خرم و شکوفه و ریاحین دماغ و جان را معطر ساخته و در این مقام جراحات بدن آن سرور و گلرنگ ساختن خون آن جراحات آن بیابان نینوا را ذکر کرده ام.

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَزَجُوا بِطَاعَتِهِ \*\*\* خَلَدَ الْجَنَانَ إِذَا الْبِزَانُ تَسْتَعِرُّ

یعنی نوشتند که توئی آن امام که امید داریم به اطاعت کردن ما آن امام را که تو باشی باغ بهشت را هنگامی که آتش جهنم هیجان آید زبانه کشد.

لَا رَأَى فِي النَّاسِ إِلَّا فَيْكَ فَاتٌ وَلَا \*\*\* تَخْشُ إِخْتِلَافًا فَفَيْكَ الْأَمْرُ مُنْحَصِرٌ

یعنی رائی نیست در مردم مگر در متابعت تو پس بیا به سوی ما و مترس اختلاف مردم را زیرا که امر منحصر است در تو.

وَ أَمْوَةٌ إِذَا لَمْ يَأْتِهِمْ فَاتِي \*\*\* قَوْمًا لِيَبْعَتَهُم بِالنِّكَثِ قَدْ خَفَرُوا

و الخفره بالخاء العجمه المفتوحه او المضمومه القاء الذمام و العهد و يحتمل ان يكون حضروا من الحضور یعنی و گناهکار شمردند اهل کوفه آن امام معصوم را هر گاه که نیاید آن حضرت ایشان را پس آمد آن حضرت قومی را که مهیا شده بودند از برای نقض بیعت خود به شکستن عهد و در این مقام حکایت مجلسص ابن زیاد و نظر نمودن سرانور آن سرور به اهل بیت و اشخاصی که نامه نوشته بودند در آمدن آن سرور به سوی ایشان که نقض عهد نمودند و جاری شدن قطره اشکی از چشم آن سرور در دیدن اهل بیت را و وجدان در سینه مذکور است.

قَوْمًا يَقُولُونَ لَكِنْ لِأَفْعَالِ لَهُمْ \*\*\* وَ رَأَيْهُمْ مِنْ قَدِيمِ الدَّهْرِ مُنْتَشِرٌ

یعنی آن قوم به آن حضرت می گفتند چیزهائی را به زبان لکن نبود بر طبق آن گفته ها از برای ایشان فعلی و بود رای ایشان از زمان قدیم پراکنده و متفرق چنانچه با پدر عالی مقدار آن سرور امیرالمؤمنین (ع) رفتار می نمودند و شکایتهای آن حضرت از اهل کوفه و نسبت دادن آن حضرت اهل کوفه را به مکر و خدعه و بی وفائی در هر یک از خطبه های نهج البلاغه مذکور است.

فَعَادَ نَصْرَهُمْ خَذَلًا وَ خَذَلَهُمْ \*\*\* قَتَلًا لَهُمْ بَسُيُوفٍ لِلْعِدَى دُخِرُوا

یعنی خواندند آن حضرت را به نزد خود و گفتند که ما شیعه و یاوران توئیم پس چون آمد آن حضرت ایشان را بدل گردید یاری کردن ایشان آن حضرت را تبرک یاری نمودن آن کاشکی به همین اکتفا می نمودند کشتند آن سرور و اصحاب او را به شمشیرهائی که ذخیره کرده بودند آن شمشیرها را از برای دشمنان آن سرور عالیمقدار.

يَا وَيْلَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَمْ ذَبَحُوا \*\*\* وَلَدًا لَهُ وَ كَرِيمَاتٍ لَهُ أَسْرُوا

یعنی ای وای بر ایشان از جانب رسول خدا (ص) چه بسیار شهید کردند و کشتند از اولاد و فرزندان آن حضرت را و چه بسیار

دختران کریمه آن حضرت را که اسیر کردند و در این مقام حدیث مسلم جساس که اسیران اهل بیت چهل کجاوه بودند در کتاب سفینه النجاه ذکر کرده ام.

مَا ظَنَّهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ نَظَرَتْ \*\*\* عَيْنَاهُ مَا صَنَعُوا لَوْ أَنَّهُمْ نَظَرُوا

یعنی چه چیز است گمان ایشان به رسول خدا اگر نظر فرماید و ببیند بدو چشم خود آن چیزی را که کرده اند ال ابوسفیان به فرزندان رسول عالمیان کاش تامل می کردند در آنچه کرده اند و آنچه می کنند به ایشان.

بند هشتم

مَا آمَنَ الْقَوْمُ قَدَمًا أَوْ هُمُ كَفَرُوا \*\*\* مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِمْ لَوْ أَنَّهُمْ شَعَرُوا

یعنی ایمان نیاوردند از زمان قدیم قومی که محاربه کردند با فرزند رسول خدا (ص) یا آنکه اگر ایمان آوردند کافر شدند بعد از ایمان آوردن خود اگر شعور داشته باشند و بفهمند که چه کردند بعضی از ظلمهائی که نمودند.

قَدْ حَارَبُوا الْمُصْطَفَى فِي حَرْبِ عَتْرَتِهِ \*\*\* وَلَوْ أَعَانَهُمْ فِي حَرْبِهِ ابْتَدَرُوا

ص: ۲۴۰

یعنی به تحقیق که محاربه کردند ال حرب حضرت مصطفی را در حرب عترت آن حضرت و اگر طلب یاری می نمود از آن اشقیا حضرت مصطفی و طلب یاری می کرد جناب سید الشهداء و اصحاب و اولاد آن حضرت که عترت رسولند از ایشان آن کافران تعجیل می کردند و پیشی می گرفتند بر یکدیگر در حرب با آن حضرت در ازای امانت و یاری کردن آن حضرت.

مَا كَانَ يَنْزُلُ عَنْ سُلْطَانِهِ مَلِكٌ \*\*\* وَلَا لِمَنْيَتِهِ السَّاعِي لَهَا يَذُرُّ

المنيه كغرفه و هو الامر الممتنى و يذر كيدع بمعنى تبرك یعنی نبود که نازل سازد و فرود آورد خود را از سلطنت و پادشاهی که دارد و ترك نمی نمودند آرزوهائی را که سعی کننده بودند در انجام آن آرزو که به عمل آید و خلاصه مطلب آن است که هرگاه حضرت نبوی حاضر می بود و فریاد رسی می نمود ذریه خود را تفویض امور سلطنت و ریاست به آن سرور نمی نمودند و ترك جدال و قتال نمی کردند به جهت رسیدن به آن چیزهائی که از روی ایشان در آن بود و سعی در حصول آن می نمودند و احتمال دارد که معنی این باشد که با وجود اینکه کردند بنی امیه آنچه کردند نبود که نازل سازد و فرود آورد آن حضرت را از سلطنت خود سلطانی یعنی دست به بیعت احدی نداد و از سلطنت خود فرود نیامد و نبود آن حضرت که واگذارد مرا و آرزوی خود را که سعی بود در آن آرزو که شهادت و شفاعت امثانست.

مَهُمَا نَسِيتُ فَلَا أَلِيَّ الْحُسَيْنُ وَقَدْ \*\*\* كَرَّتْ عَلَى قَتْلِهِ الْأَفْوَاجُ وَالزُّمُرُ

الزمر كغرف جمع الزمره كغرفه یعنی هر وقت که فراموش کنم چیزی را پس فراموش نمی نمایم امام حسین را و حال آنکه رجوع کردند زمره بعد اخیری بر قتل آن حضرت و افواج و جماعت اشرار و اعادی بی شمار و تفصیل لشکر و افواج شقاوت اثر را در این مقام و قول به اینکه روز عاشورا هفتاد و دو ساعت طول کشیده ضعیف است چنانچه بعضی از معاصر ذکر نموده اند در سقیفه مذکور است.

كَمْ قَامَ فِيهِمْ حَطِينًا مُنْذِرًا وَتَلَا \*\*\* إِيَّا مَا أَعْنَتِ لآيَاتٍ وَ التَّنْذُرُ

یعنی چه بسیار ایستاد جناب سید الشهداء در میان ایشان در حالتی که خطبه می خواند و تحمید و تمجید می نمود خداوند عالمیان را و ندا می فرمود و می ترسانید ایشان را از عذابهای اخروی و نکال خداوندی و چه بسیار خواند آن حضرت آیات قرآنی را بر ایشان ولیکن فائده و نفعی نبخشید ایشان را آیا باز نداشت ایشان را از آن اعمال شیعه آن آیات و اندزاتی که فرمود که آن حضرت ایشان را فرمود از جمله این بود که بحر العلوم می فرماید:

قَالَ انْسُبُونِي فَجَدِي أَحْمَدُ وَ سَلُوا \*\*\* مَا قَالَ فِيَّ فَلَمْ تَكْذِبْكُمْ الْحَبْرُ

یعنی پس از ادای خطبه فرمود که بیان کنید نسب مرا که جد من احمد مختار و پدر من حیدر کرار و مادر من فاطمه زهرا و جده من خدیجه کبری است و سوال کنید آنچه فرموده آن حضرت در حق من پس به دروغ نرسیده است شما را هرگز از خبری که من به شما گفته ام.



دَعَوْتُمُونِي لِنَصْرِي أَيَّنْ نَصْرِكُمْ \*\*\* وَ أَيَّنَمَا خُطَّتْ الْأَقْلَامُ وَالزُّبُدُ

الزبر كعنتق جمع الزبر بالكسر و هو الكتاب یعنی فرمود آن حضرت خواندید شماها مرا که یاری کنید مرا پس کجا شد یاری کردن شما و به کجا شد از آنچه قلمهای شما نوشت آن را و به کجا شد صحیفهای شما یعنی به کجا شد عمل کردن به مقتضای آنچه نوشته بودید و در این مقامس ندا نمودن آن سرور رؤسای لشکر را و جواب دادن و اعانت نمودن حر ریاحی و تفصیل احوال او مذکور است.

خَلَاتُمُونَا مِنَ الْمَاءِ الْمُبَاحِ وَقَدْ \*\*\* أَضَحَّتْ تَنَاهَلُهُ الْأَوْغَادُ وَالْغُمُرُ

یعنی آن حضرت می فرمود که ای قوم وا گذاشتید و منع کرده اید ما اهل بیت را از آبی که حق تعالی مباح فرموده بر بندگان

ص: ۲۴۱

خود و حال آنکه میاشامند از آن آب احمقها و ابلهان یا اسبان و مردم بی نام و نشان و احتمال دارد که حلا نمو با بحاء خطی باشد یا جلاتمونا باشد چنانچه در سفینه النجاه تحقیق این مطلب را ذکر کرده ام و در این مقام هفت فضیلت فرات و تکلم نمودن آن فرات با امیرالمؤمنین و آمدن آن سرور عطشان به شریعه فرات و علت آب نخوردن آن سرور در آن روز در سفینه النجاه ذکر کرده ام.

هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُ الْإِلَّامَ مِنْ طَمَاءٍ \*\*\* بِشْرِيهِ مِنْ نَمِيرٍ مَالَهَا خَطْرٌ

النمير الماء الصافي البارد بالخطر بالتحريك القدر یعنی یا در یابنده هست که دریابد ال رسول مختار را از تشنگی به شربتی از آب گوارا با اینکه نیست از برای آن شربه آب قدر و منزلتی در نزد احدی از احاد مردمان.

هَلْ رَاحِمٍ يَرْحَمُ الْوَضِيْعَ وَالْقَدْ \*\*\* جَفَّ الرِّضَاعُ وَ مَا لِلْطِفْلِ مُضْطَرٌ

یعنی آیا رحم کننده هست که رحم کند طفل صغیری را و حال آنکه به تحقیق خشک شده شیر از پستان مادر آن طفل و نیست از برای آن طفل صبری و آرامی و در این مقام حکایت شهادت علی اصغر و نکات افعال امام در شهادت آن طفل رضیع مذکور شده.

هَلْ مِنْ نَصِيْرٍ مَحَامٍ أَوْ أَحْيٍ حَسَبٍ \*\*\* يَرْعَى اللَّيْبَى فَمَا حَامُوا وَ مَا نَصَرُوا

الحامات المدافعه و الممانعه یعنی فرمود آن حضرت که آیا یاری کننده هست و یا حمایت نماینده یا برادر کریمی هست که مراعات کند رسول خدا را پس حمایت نکردند و یاری نکردند آن جماعت بین فرزند سید المرسلین و در این مقام یاری نمودن زنی از طایفه بکر بن وابل اهل بیت آن سرور و کشتن او را شوهر او در سفینه ذکر شده.

تِلْكَ الرَّزَايَا لَوْ أَنَّ الْقَلْبَ مِنْ حَجْرٍ \*\*\* أَصْنَمٍ كَأَنَّ لَادْنَاهُنَّ يَنْفِظُ

یعنی این مصایبی که بر آن حضرت وارد آمد مصایبی است که اگر دل انسان از سنگ سخت تر است البته از برای کمتر و پشت تر از آن مصایب می شکافد و در این مقام بیان اینکه مصیبت داری آن سرور دوازده درجه دارد و از هر درجه خلاق بسیار را مستحق ثواب و غفران و موجب آمرزش و دخول جنان می شوند ذکر شده.

بند نهم

الدِّينُ مِنْ تَعْبُدِهِمْ أَقْوَمُ مَرَابِعُهُ \*\*\* وَالشَّرْعُ مِنْ قَعْتَدِهِمْ غَارَتْ شَرَايِعُهُ

الاقواء الاعمار به معنی کون الارض قفر الاشی فیهِ و الربع المنزل یعنی دین بعد از اهل بیت رسول خدا خالی ماند خانها و منزلهای ان از اهل و ساکنین دین و شرع از فقدان ایشان نایاب شد طریقه و راههای است به قسمی که مردمان از ابهای شرایع محروم می باشند.

قَدْ اسْتَقَى الْكُفْرَ بِالْإِسْلَامِ مُذْرَحَلُوا \*\*\* وَالْبَغْيَ بِالْحَقِّ لِمَارَاحِ صَادِعُهُ

الصدق الاظهار و قوله تعالى فاصدع بما تؤمر ای اظهار مو الصادع هنا رسول الله یعنی به تحقیق که شفا یافت کفر از دولت اسلام و از این جهت غالب آمد کفر زیرا اسلام آن هنگامی که رحلت کردند ائمه دین و عترت خیر المرسلین و شفا یافت گمراهی از دولت حقه و به این سبب غلبه کرد گمراهی بر حق زمانی که راحت فرمود از زحمات این جهان و به دار باقی شتافت شکافنده حق یا ظاهر سازنده حق که حضرت پیغمبر باشد.

وَدَائِعِ الْمُصْطَفَى أَوْصَى بِحِفْظِهِمْ \*\*\* فَضَيَعُوهَا فَلَمْ تُحْفَظْ وَادِيَعُهُ

یعنی ایشانند امانهای رسول خدا (ص) که وصیت فرموده است امت خود را به حفظ کردن ایشان پس ضایع ساختند وصیت پیغمبر خود را و حفظ کرده نشد امانت آن حضرت.

صَنَائِعُ اللَّهِ بَدَأَ وَ الْآنَاؤُ لَّهُمْ \*\*\* صَنَائِعُ شَدَّ مَالَاقَتَ صَنَائِعُهُ

یعنی مخلوص اصل ایشانند و مردم مخلوقند بعد از ایشان و به خاطر ایشان نه اینکه مردم مخلوقند مر ایشان را و به عبارت اخیری ائمه هدی صنایع و مخلوقات خدای تعالی هستند در بدو امر یعنی خدای تعالی در ابتدای امر

پیش از آنکه خلیف مخلوق را خلق فرماید به ید قدرت خود ائمه دین را آفرید و سایر مخلوقات از جن و انس و موجودات مصنوعات و مخلوقاتند و از جهت وجود ائمه هدی به این معنی که جمیع عوالم امکان به سبب آن بزرگواران خلعت وجود پوشیدند و این مضمون مطابق است با حدیثی که در آخر احتجاج روایت شده که ابن ابی غاتم قزوینی با جماعتی از شیعیان تشاجر می نمودند که حضرت امام حسن عسکری (ع) از دنیا رحلت فرمودند و اولادی از برای آن حضرت نماند که قائم مقام او باشد جواب طویلی از برای ایشان بیرون آمد و بعضی از فقرات جواب آن این است نحن صنایع الله و الخلق بعد صنایع لنا مترجم گوید تفاوت میان ایشان و دیگران به نص این حدیث و غیر آن به دو وجه است اول آنکه آن بزرگواران به دو خلد و غیر ایشان بعد از ایشان مخلوق شده اند دوم اینکه ایشان بالا صاله اند نه به جهت لحاظ خواطر دیگران مخلوقند و دیگران بالتبع یعنی به خاطر ایشان مخلوقند و غلاطه از روی ناهمی معنی دیگر از برای این خبر می کنند و ترجمه باقی کلام مرحوم بحر العلوم این است که شدید و عظیم گردانیدن چیزی که وارد شد بر ایشان از مصائب و الام از مصنوعات ایشان که فرق انام باشند و در این مقام بیان منارقب و فضاسیل ائمه (ع) و اینکه اسامی شریفه ایشان و همچنین القاب و کنای ایشان و همچنین اسامی آنها که در کتب سماونه می باشد هرگاه دوازده دوازده طرح نمائی دوازده باقی می ماند و اینکه از زیر و بنیات آیه تطهیر و اسامی شریفه ایشان بر می آید و وجه اینکه در حال غشوه حضرت امام حسین (ع) هیچ یک از لشکر شقاوت اثر به اذیت و اهانت آن سرور قیام و اقدام نمودند و تفصیل خوبی و وجه مرغونی ذکر نموده ایم.

أَزَالَ أَوْلَ أَهْلِ لُبغِي أَوْ لَهُمْ \*\*\* عَنِ مَوْضِعِ فِيهِ رَبُّ الْعَرْشِ وَ أَضِعُهُ

یعنی زایل ساخت و دور گردانید اول اهل بغی اول ائمه هدی را که حضرت امیرالمؤمنین (ع) باشد از موضعی که قرار داده بود آن موضع را از برای آن حضرت پروردگار عرش عظیم و در این مقام حکایت غدیر خم و حدیث اینکه زیاده از هشتاد سند است و فضایل آن سرور و بطلان مذهب تسنن موافق کلمات و اقوال ایشان.

وَ رَادَ مَا ضَعَّعَ الْإِسْلَامَ وَ انْصَدَعَتْ \*\*\* مِنْهُ دَعَائِمُ دِينِ اللَّهِ تَابِعُهُ

الضعفه التحريك و الهدم و الدعائم الاركان یعنی پس از آنکه غضب کرد حق ولایت اول ائمه هدی را اول اهل بغی و عدوان زیاد ساخت تابع اول که خلیفه ثانی باشد بر گردهای وی چیزی را که متحرک ساخت یا ذلیل کرد اسلام آن چیز اسلام را و شکافته و یا تزلزل در آورده اند از افعال و اعمال شنیعه خود ستونهای دین خدای تعالی را و در این مقام خیطی که حضرت امام محمد باقر (ع) فی الجمله حرکت داد و زلزله در مدینه افتاد و اضطراب مسجد رسول خدا (ص) وقتی که صدیقه طاهره به مسجد آمدند در سفینه النجاه ذکر شده است.

كَمَيْنُ جَيْشٍ بَدَا يُومَ الطُّفُوفِ وَ مَنْ \*\*\* يَوْمَ التَّقِيْفَةِ قَدْ لَاحَتْ طَلَائِعُهُ

لشکر خشیه یوم العاشورا پنهان بودند که در آن روز ظاهر شدند و از روز ثقیفه بنی ساعده ظاهر شد طلیعه و پیش روان سپاه و در این مقام حکایت ثقیفه بنی ساعده و اینکه چهار نفر طلیعه آن روز بودند و پشت گرمی بر منافقان به ایشان بود و لشکر حضرت سید الشهداء به چهار نفر پشت گرمی داشتند که حضرت عباس و برادران او باشند در سفینه مذکور است.

يَا رَمِيَّتَهُ قَدْ أَصَابَتْ وَ هِيَ مُخْطِئَةٌ \*\*\* مِنْ بَعْدِ خَمْسِينَ مِنْ شَطْتِ مَرَابِعِهِ

ص: ٢٤٣

یعنی ای قوم فرع می کنم از رمیه یا تعجب نمائید رمیه را که رسید آن رمیه بعد از پنجاه سال کسی را که دور شده بود منازل آن کس و حال آمکه رمیه خطا کننده است و به او چون رسیدن به نشان و در این مقام تیرهائی که بر آن سرور در روز عاشورا واقع شد سیما آن دو تیر زهر الودی که یکی بر ترقوه مبارک آن سرور وارد شد و دیگری بر سینه مبارکش در عاشورا واقع شد.

وَ فَجَعَهُ مَالَهَا فِي الدَّهْرِ ثَانِيَةً \*\*\* هَانَتْ لَدَيْهَا وَإِنْ جَلَّتْ فِجَايِعُهُ

یعنی ای قوم تعجب کنید از این زریه عظیمه که ساریه می باشد در جمیع موجودات و نیست از برای این زریه عظیمه در روزگار ثانیه و سبک و آسانست جمیع زریات و بلیات در نزد این زریه و اگر چه بزرگ و عظیم باشد آن زریه فی نفسه و در این مقام خبر دادن جبرئیل به حضرت آدم از مصیبت آن سرور پاره از مصائب صدیقه طاهره در وقتی که اشیا آتش به در خانه او زدند و محملی از مصیبت علی اکبر در سفینه مذکور است.

وَ لَوْعَهُ أَضْرَمَتْ فِي قَلْبِ كُلِّ بَشَرٍ \*\*\* نَارًا يَلِدَعْتَهَا صَابَتْ مَدَامِعُهُ

الذع بالذال المعجمه الاحراق یعنی جزع می کنم از سوزشی که بر افروخت در قلب هر مغموم و مهموم آتشی را که سوزش آن آتش ریخت اشکهای چشم آن مغموم و مهموم را.

وَ لَا الْعَيْنُ جُفَّ بِسَفْعِ النَّارِ مَدْمَعُهَا \*\*\* وَ لَا الْفُؤَادُ خَبَا بِالِدَّمْعِ سَافِعُهُ

یعنی نیست چشم که خشک شود اشکهای آن به سوزش آتش دل و نیست که خاموش شود به اشک حرارت و سوزش دل.

كُلُّ الرِّزَايَا وَإِنْ جَلَّتْ وَقَايِعُهَا \*\*\* تُنْسِي سِوَى الطِّفْلِ لَا تُنْسِي وَقَايِعُهُ

یعنی هر مصیبت و بلیه و اگر چه بزرگ باشد وقایع او فراموش می شود سوای واقعه کربلا- که واقعه آن نخواهد از خاطرها منحو گردد.

زَادُوا عَنِ الْمَاءِ ظَمَانًا مَرَاضِعُهُ \*\*\* مِنْ جَدِّهِ الْمُصْطَفَى السَّاقِي أَصَابِعُهُ

يُعْطِيهِ إِيَّهَا مُرَانًا وَ آوَانَهُ \*\*\* لِسَانِهِ فَاسْتَوَتْ مِنْهُ طَبَائِعُهُ

لِلَّهِ مُرْتَضِعٌ لَمْ يَرْتَضِعْ أَبَدًا \*\*\* مِنْ ثَدْيِ أُنْتَى وَ مِنْ طَهٍ مَرَاضِعُهُ

یعنی رانندند یا دفع کردند آن کافران بی ایمان از آب فرات لب تشنه را که آن سرور کسی بود که شیر داد او را جد او محمد مصطفی و جد او کسی است که سقایت کننده و آب دهنده است از انگشتان خود مردم را یا حضرت امام حسین روا بود جد آن حضرت که عطا می کرد به آن حضرت زمانی انگشت ابهام خود را و زمانی زبان مبارک که پس به استوار و درستی آمد از جد آن جناب طبایع آن حضرت یعنی مستوری و درست گردید هیکل و خلقت آن جناب از جد بزرگوار خود و قسم به خدا

که جناب سید الشهدا مرتضعی بود که ارتضاع نکرده است از پستان زنی هرگز و بوده است از پیغمبر خدات محل مرضعهای آن حضرت و در این مقام قواعد طیبه که رضیع و شبیه به مرتضع می شود و اینکه اجزای امام حسین (ع) گویا اجزای حضرت نبوی بود و سزائی که آن سرور چرا از انگشت ابهام و زبان مبارک پیغمبر آخر الزمان شیر می مکیدند نکات مرغوبی در سفینه مذکور است.

سِرْبِهِ حَاصَّةٌ بَارِيَهُ إِذْ جُمِعَتْ \*\*\* وَ أُودِعَتْ فِيهِ مِنْ أَسْرَى وَدَائِعُهُ

یعنی امام حسین (ع) سری است از امر الله یعنی مجهول انقدر است و اختصاص داده است آن حضرت را

ص: ۲۴۴

خالق وی به حضرت نبوی زیرا که جمع شده است و به ودیعه گذاشته شده است در آن ودایع خدای تعالی که لیله الاسری که شب معراج باشد در پیغمبر خود قرار داد خدا آن ودایع را و در این مقام اسرار خفیه و فضایل و مناقب عظیمه که مخصوص امام حسین است و اینکه خلای جمیع عالم امکان به سبب آن سرور مستفیض شوند در سفینه است.

غَرَسُ سَقَاةُ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ يَدِهِ \* \* \* وَ طَابَ مِنْ بَعْدِهِ طَيْبِ الْأَصْلِ فَادِعُهُ

ذَوْتُ بَوَاسِقُهُ إِذْ ظَلَمَاوُهُ فَلَمْ \* \* \* يُقَطَّفُ مِنَ الثَّمْرِ الْمَطْلُوقِ يَانِعُهُ

ذوت ای بیست البواسیق الفروع المستطيله من الشجر و المظلول الذی اصابه الطل و هو موجب لحسن النظر و نظارتها یعنی حسین درختی بود که آب داد آن درخت را رسول خدا (ص) از دست خود و نیکو شده بود بعد از نیکوئیها اصل شاخهای بسیار آن درخت لاغر و ضعیف گردید شاخهای بسیار بلند نیکوی آن درخت زیرا که تشنه گذاشتند بنی امیه بی دین آن را پس چیده نشد از ثمره تازه نیکوی آن درخت ثمری که زمان چیدن آن درخت رسیده باشد یا ثمری که پخته و رسیده باشد و در این مقام برخی از اذیت و ظلمی که بر آن سرور.

عَدَّتْ عَلَيْهِ يَدُ الْجَائِنِ فَانْقَطَعَتْ \* \* \* عَنِ مُجْتَنِي نِعْرِ الزَّارِكِي مَنَافِعُهُ

یعنی تعدی کرد بر آن درخت دست تعدی کنندگان و خطا کاران که ظالمین و قاتلین بودند پس منقطع شد بدان واسطه از طالبین و ساعین از شیعیان که طالب ثمرات آن درخت بودند از ثمره رسیده شده نیکوی آن درخت منافع آن ثمر چه منفعت بر ثمر زمانی مترتب است که بر وجه خود چیده شود پس تشبیه کرده جناب سید الشهداء را به درخت و لوازم مشبه به را از آب و ثمر و چیدن ثمر کلا از برای مشبه ثابت کرده اند.

قَضَى عَلَى ظَلَمٍ وَ الْمَاءُ قَدْ مُنِعَتْ \* \* \* بِمُشْرَعَاتِ الْقَنَا عَنْهُ مَشَارِعُهُ

یعنی گذشت جناب امام حسین (ع) از دنیا بر تشنگی و منع شد از آن حضرت محللهای ورود آب نیزهای مشرعه از جسم شریف آن سرور و به عبارت اخری نیزها به جای آب خون آشامیدن از بدن آن سرور عطشان چنانچه شخصی از شریعت سیراب می شود نیزها از جراحات بدن آن مظلوم عطشان سیراب شدند و در این مقام نکته مرغوبی در آن سقیفه ذکر نموده ام.

قَدْ حَرَّمُوهُ عَلَيْهِ فِي الْحَيَوَةِ وَ مِنْ \* \* \* بَعْدُ اسْتَحَلُّوا لِكِي تَعْقُوا مَضَاجِعَهُ

یعنی به تحقیق که حرام کردند بنی امیه بی ایمان آب را بر آن سید عالمیان در حال حیات و بعد از شهادت طایفه بنی عباس حلال شمردند آب را بر آن حضرت تا اینکه محو سازد آن آب مراقد منوره و مضاجع مطهره شهدا را و در این مقام احوال متوکل و اینکه آن شقی به چه سبب امر نمود که آثار مراقد آن سرور را محو سازند و اشخاصی که آن شقی به کربلا فرستاد و بر طرف شدن ایشان بتا به قدر دویست جریب عمارات اطراف آن مرقد شریف را و اینکه خاکی که از بالای سر و پائین آن سرور بر می داشتند به عینه مشک بود و پیدا نمودن زائرین قبر آن سرور از جهت عطر آن خاک شریف بود و پیدا نمودن مجنون تربت لیلی را و پیدا نمودن علیا جناب زینب خاتون نعش پاره پاره آن سرور را در قتلگاه و تفصیل این حکایات را ذکر



کرده ام.

هَمُّوا بِإِطْفَاءِ نَوْرِ اللَّهِ وَاجْتِهَدُوا \*\*\* فِي وَضْعِ قَدْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ رَافِعُهُ

یعنی قصد کردند در خاموش کردن نور خدا و ابی الله الـ ان یتیم نوره و لو کره الکافرون و اجتماع کردند در پست ساختن مرتبه کسی که خدای تعالی بلند سازنده است مرتابه او را و در این مقام اشخاصی

ص: ۲۴۵

که به امر متوکل در تخریب آن مرقد مطهر کوشیدند و بلیه که بر ایشان وارد گردید و کسانی که تعمیر آن مرقد شریف نمودند در سفینه مذکور است.

لَمْ أَنْسَهُ إِذِ يُنَادِي بِالطِّغَاهِ وَقَدْ \*\*\* تَجَتَّعُوا حَوْلَهُ وَالْكَلَّ سَامِعُهُ

تَرْجُونَ جَدِي شَفِيعاً وَهُوَ خَصْمُكُمْ \*\*\* وَيَلُّ لِمَنْ خَصَّمَهُ فِي الْحَشْرِ شَافِعُهُ

یعنی فراموش نمی کنیم زمانی را که ندا می فرمود آن حضرت در زمین کربلا- و حال آنکه جمع شده بودند اعادی دین بر گردان امام مبین و می شنیدند کلام آن حضرت را که می فرمود امید دارید به شما ای جماعت شفاعت جد مرا و حال اینکه او است خصم شما در روز قیامت و وای بر کسی که شفیع او در آن روز خصم او باشد.

بند یازدهم

يَوْمَ بَتُّوا الْمُصْطَفَى الْهَادِي ذَبَائِحَهُ \*\*\* وَالْفَاطِمِيَّاتُ أَسْرَاءَ نَوَائِحِهِ

وَ سَبَطُ أَحْمَدَ عَارٍ بِالْعَرَاءِ لَقِيَ \*\*\* مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ جَرَحِي جَوَارِحُهُ

و اللقاء مصدر به معنی المقتول ای السلقى یعنی آن زمانی که اعادی جناب سید الشهداء را احاطه نموده بودند و برگرد آن حضرت جمع بودند و آن حضرت می فرمود به ایشان آنچه را که در بیت سابق مذکور شد و پسران پیغمبر برگزیده شده هدایت کننده مذبحان آنم روزند و روزی است که دختران فاطمه زهرا اسیران و نوحه کنندگان آن روزند و روزی است که سبط احمد مرسل و فرزند حیدر صفدر برهنه در صحرای وسیع افتاده است و آلوده شده است اعضای آن جناب به خون و مجروح و زخم دار است اعضای شریف آن حضرت از ضرب نیزه و شمشیر.

فَوْقَ الْقَنَا رَأْسُهُ يَهْدِي لِكَاشِحِهِ \*\*\* فَتَالَ أَقْضَى مُنَاهُ مِنْهُ كَاشِحُهُ

الکاشح الذی یضمّر العداوه یعنی مرا آن حضرت هدیه برده شد بر بالای نیزه از برای ملعونی که در دل پنهان داشت عداوت و دشمنی آن حضرت را پس رسید آن ملعون از آن سر مطهر به منتهای آرزوهای خود و در این مقام پاره از مجلس ابن زیاد و یزید بی بنیاد که سر مطهر آن سرور را در مجلس آن شقی حاضر نمودند و امر نمودن یزید که آن سرور را از خاک و خون بشویند و ریش مبارکش را شانه نمایند و احوال حضرت زینب و سکینه و فاطمه در آن مجلس مذکور است.

كَمْ هَامٍ عَزٍ وَ أَيْدٍ لِلِسَمَاحِ وَ كَمْ \*\*\* أَقْدَامٍ سَبَّوْهَا طَوَائِحُهُ

وَ كَمْ حَرِيمٍ لِأَهْلِ الْبَيْتِ مُحْتَرَمٍ \*\*\* قَدْ اسْتَحَلَّ وَ قَدْ سَاحَتْ صَوَائِحُهُ

یعنی چه بسیار از بزرگان با عزت و چه بسیار از قدمهای پیشی گیرنده در هر کار خیری که افتاده شدند و به هلاکت رسیده اند هر یک از مذکورات از حوادث روز عاشورا و هلاک سازنده خوند و چه بسیار از حریم محترم اهل بیت اطهار که به

تحقیق حلال شد حرمت آنها و چه بسیار آوازی که به نوحه بر آوردند نوحه کنندگان از اهل بیت از آنچه وارد آمد بر ایشان در این روز و در این مقام مجملی از احوال اهل بیت در وقت غارت خیام مذکور شده.

مُصَابِ خَامِسُ أَصْحَابُ الْكِسَاءِ وَ هُمْ \*\*\* أَهْلُ الْعَزَاءِ بِهِمْ حَلَّتْ فَوَادِحُهُ

یعنی این مصیبت خامس ال عبا پنجم اصحاب کسا است و ایشانند اهل عزائی که بزرگ شده است بر ایشان صعوبتها و صدمات و سنگینهای روزگار یا آن روز و احتمال دارد که حلت باشد بخاء مهمله و به هم معنی فیهم

ص: ۲۴۶

باشد یعنی حلول نموده است در اصحاب کسا فوادح و مصایب یوم عاشورا و در این مقام حدیث کسا از طرق فریقین. (۱)

لَمْ يَسْ قَطَ وَلَا ذَكَرَ تَجَدِّدَهُ \*\*\* أَوْرَى بَزْنِدِ الْأَسَى لِلشَّجْرِ قَادِحُهُ

یعنی فراموش نمی شود آن مصیبت هرگز و نه گفت و شنید تازه می کند آن را چه تازگی حکایت فرع فراموشی است و بر افروخت بزند حزن و اندوه بر افروزنده آتش آن مصیبت آتش و شر از برای حشر یعنی این مصیبتی است که تا روز قیامت.

كَيْفَ السُّلُو عَنِ الْمِسْكَورِ مُنْفَرِدًا \*\*\* مِنْ غَيْرِ بَسُونِهِ خَلَوْا مَظَارِحُهُ

یعنی چگونه ممکن است صبر کردن و تسلی دادن خود را از مصیبت کسی که شکسته شده بود اجزای آن در حالیکه تنها و منفرد بود از غیر زنان خودم و یا در حالتی که منفرد بود از خویشاوندان و یا در حالتی که خالی بود محل افتادن آن جناب از غریبان خود و حمایت کنندگان خود و در این مقام بیرون آمدن زینب خاتون و باقی ابن زیاد به بالین آن سرور عطشان.

يُلْقِي لَا عَادِي بِقَلْبٍ مِنْهُ مَنْقَسِمٌ \*\*\* بَيْنَ الْخِيَامِ وَ أَعْدَاءِ تَكَاْفِحُهُ

یعنی ملاقات فرمود آن حضرت اعادی دین خود را و قلب آن حضرت منقسم شده بود به دو قسمت میان خیام و دشمنانی که مواجه آن سرور بودند.

وَ اللَّخْطَ كَالْقَلْبِ عَيْنٌ نَحْوِ نِسْوَبِهِ \*\*\* تَرْنُوا وَ عَيْنٌ لِقَوْمٍ لَا لُبَّارِحُهُ

یعنی نظر آن حضرت از گوشه چشم نیز مثل دال آن حضرت به دو قسمت بود چشمی و نظری نگران به جانب زنان خود و به دیده نگران بود قومی را که مفارقت نمی کردند آن حضرت را و در رسید اذیت آن سید عطشان بودند.

لَهْفِي عَلَيْهِ وَ قَدْ مَالَ الطَّغَاهِ إِلَى \*\*\* نَحْوِ الْخِيَامِ وَ خَاضَ انْتَفَعُ سَانِحُهُ

قَالَ اقْصِدُونِي بِنَفْسِي وَ اَتْرُكُوا حَرَمِي \*\*\* قَدْ حَانَ حِينِي وَ قَدْ لَاحَتْ لَوَائِحُهُ

یعنی حزن و اندوه من بر جناب سید الشهداء است در حالتی که میل کردند طاغیانی بی ایمان به جانب خیام اهل بیت گرام و دختران رسول با احترام از پی نهب و غارت و داخل شد مرکب آن حضرت غبار کار زار را و فرمود آن سرور عطشان با آن جماعت بی ایمان قصد کنید مرا و واگذارید اهل حرم مرا به تحقیق که نزدیک شد وقت شهادت من و ظاهر شد علامات آن و در این مقام علامات ظاهری و باطنی موت و زخمهای کاری که بر آن سرور وارد شده بود که اگر هیچ جراحی وارد نمی شد بر آن سرور مگر این جراحت آن حضرت را شهید می نمود مولف گوید چون مرحوم مغفور جنت اشیان سید السادات و منبع السعادات شمس الفضلائ و بدر العرفا و رئیس الادبا السید الاجل الانور للعالم المقدس الازهر سرو بوستان هدایت و معدن الجود و الفتوت کفیل الایرامله و الایتام و المساکین و مؤلف ینابیع الشریعه و نجات المتقین امام الجمعه و الجماعه فی المشهد المقدس الرضوی اعنی جناب والایتام و المساکین و مؤلف ینابیع الشریعه و نجات المتقین امام الجمعه و الجماعه فی المشهد المقدس الرضوی اعنی جناب حاج میرزا عسکری الحسینی افاض الله علی مرقدہ شئا یب الرحمه و الرضوان و اسکنه

فی اعلا غرفات الجنان بزرگواری بود که در نیمه های شب به دلجوئی فقرا و مساکین به منزلهای ایشان قدم رنجه می فرمود و در سالهای قحط و تنگی به طلاب و علما وظایف قرار فرموده بود و گریه های آن سرور در مناجات تیما در روضه فیض آثار به مقتضای حدیث شریف ولو كان باکیا فی امه الرحم الله عز و جل تلك الامه بیکاء فلك العبد باعث برکت و آبادانی آن ارض فیض قرین بود و با جمیع طلاب سیما این عاصی تبه روزگار مهربانیها می فرمود و چون پدر مهربان در دلجوئی ایشان از مایحتاج ایشان خصوص از کتب علمیه هیچ مضایقه نمی نمود لهذا از منعم حقیقی پیوسته خواهانم که از ثواب تالیفات این خاکسار آن بزرگوار بهره ور فرماید و اولاد آن جناب را بر جا شریعت نبوی مستقیم بدارد دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست گز عقبش ذکر خیر زنده کند نامرامت ۱۲۸۸

ص: ۲۴۷

۱- (۱) شنیدم که در وقت ذبح عظیم \*\*\* بدی چشم حق بین آن دو نیم یکی جانب چشمه با شکوه \*\*\* یکی سوی آمد شد مکروه مرا اعتقاد آنکه از پاک خاک \*\*\* همی بود چشمش یزد از پاک خدا را نجمله خود را آورده بود \*\*\* به دلهای پڑمان نهان کرده بود از آن چشم هر دو بر انسوی ماشت \*\*\* که منظور خرس ادرنکوری داشت بلی هر که حق خواست بندد درست \*\*\* شکسته دلان بر اهمی زد حسب دگر آنکه بر ضربت اشقیا \*\*\* هر لحظه بنی بدش چشم وا اگر چه به صورت سنان می رسید \*\*\* ولیکن به معنیش جان می رسید چه می گشت نازش تن از تن بلا \*\*\* و وی بودش آن سرور می کشت باز چه گردد شکافی فزون در قفس \*\*\* شود تازه فرع تفرنا نفس \*\*\* دوشم ندا رسید ز درگاه کبریا \*\*\* کای بنده کبر بهتر ازین عجز با ریا خوانی مرا خبیر و خلاص تو آشکارا \*\*\* دانی مرا بصیر و نفاق تو برملا- گر دانیم بصیر چرا می کنی گنه \*\*\* و خوانیم خبیر چرا می کنی خطا ماگر عطا کنیم چه خدمت کنی به خلق \*\*\* خلق ارکرم کنند چه منت بری ز ما ماییم خالق تو چو حاصل شود تعب \*\*\* خلقند خواجه تو چو واصل شود عطا اجرای من خوری و کنی خدمت امیر \*\*\* روزی من بری و کشی منت کیا گه چون عسس مدارت از خون بی کسان \*\*\* گه چون مگس قرارت بر خوان اغنیا گاهی چو کرم پيله کشی طیلسان به سر \*\*\* گاهی ز روی حيله کنی پیرهن قبا یعنی به جذب به ایم نه شوریده از جنون \*\*\* یعنی به خلسه ایم نه پیچیده در ردا تاکی شود به رهگذر جرم ره سپر \*\*\* تاکی کنی به معذرت جبر اکتفا گویی که جبر باشد و باکت نه از گنه \*\*\* دانی که جرم داری و شرمت نه از خدا آخر صلاح را نبود فخر بر فجور \*\*\* آخر نکاح را نبود فرق از زنا مقتول را ز قاتل باطل بود قصاص \*\*\* مظلوم را ز ظالم لازم بود جفا کس گفت رنگها همه در خامه قدر \*\*\* کس گفت ننگها همه در نامه قضا در گردش است لعبت و لعب در کمین \*\*\* در جنبش است خامه و نقاش در قفا میغست در تصاعد و قلاب آفتاب \*\*\* کاهست در تحرک و جذاب کهربا دیو از برای آنکه به خویش شود دلیل \*\*\* نفس از برای آنکه زکیش کند جدا آن از طریق شرع کند با تو دوستی \*\*\* وین در لباس زهد شود با تو آشنا آن نرم نرم شبهه باطل کند بیان \*\*\* وین خند خند نکته ناحق کند ادا آن طعنه گو که یاوری دین ذوالمنن \*\*\* وین خنده زن که پیروی شرع مصطفا گر جز قبول ملت اجداد کو دلیل \*\*\* وور جز وثوق عادت اسلاف کو گوا این گویدت همی به تجاهل که حق کدام \*\*\* وین راندت همی به تعرض که رب کجا؟ این دزد کاروان و تو مسکین کاروان \*\*\* آن رند و اوستا و تو نادان روستا آن آردت ز مسلک توحید منصرف \*\*\* وین آردت به مهلک تزویر رهنما تو در میانه هایم و حیران و تن زده \*\*\* آکنده از سفاهت و آمده از عما بر دیده خلوص تو حاجب شود هوس \*\*\* بر آتش نفاق تو دامن زند هوا سازد ترا به شرک خفی دیو ممتحن \*\*\* آرد ترا به کفر

جلی نفس مبتلا- نفس تراکسالت اصلی شود معین\*\*\*طبع ترا جهالت فطری شود غطا گویی گه صلوه که شرعست ناپسند\*\*\*رانی گه زکوه که دین است ناروا تا رفته رفته دغدغه<sup>□</sup> دل شود قوی\*\*\*تا لمحہ لمحہ تقویت دل کند قوا گویی به خود که رب ز چه رفتست در حجاب\*\*\*رانی به دل که حق ز چه ماندست در خفا گر زانکه هست، حکمت پنهان شدن کدام\*\*\*ور زانکه نیست پیرو فرمان شدن چرا تا چند مکر و دغدغه ای دیو زشت خو\*\*\*تا چند کفر و سفسطه ای مست ژاژخا بر بود من دلیل بس این چرخ گردگرد\*\*\*بر ذات من گواه بس این دیر دیر پا کوبنده یی بیاید تا دف کند خروش\*\*\*گوینده یی بیاید تا که کند صدا سریست زیر پرده که می پوید آسمان\*\*\*آبیست زیر پرده که می گردد آسیا بی نوبهار گل نشود بوستان فروز\*\*\*بی کردگار که نشود آسمان گرا شاه ار ترا به تخت منقش دهد جواز\*\*\*میر ار ترا به کاخ مقرنس زند صلا مدحت کنی نخست به نقاش آن سریر\*\*\*تحسین کنی درست به معمار آن بنا گویی به کلک صنعت نقاش آفرین\*\*\*رانی به دست قدرت معمار مرحبا آخر چگونگی کوه بدان شوکت و شکوه\*\*\*آخر چگونگی چرخ بدین رفعت و علا بی قادری به وادی هستی نهد قدم\*\*\*بی صانعی به عرصه<sup>□</sup> امکان زند لوا آخر چگونگی عرش بدین پایه و شرف\*\*\*آخر چگونگی مهر بدین مایه و بها بی آمری بسیط جهان را شود محیط\*\*\*بی خالق فضا زمین را دهد ضیا اسباب فرش من چه کم از کاخ پادشه\*\*\*آیات عرش من چه کم از عرش پادشا با این گنه امید تفضل بود گنه\*\*\*با این خطا خیال ترحم بود خطا الا- به یمن طاعت برهان حق علی\*\*\*الا- به عون مدحت سلطان دین رضا اصل کرم ولی نعم قاید امم\*\*\*کهف وری امام هدی آیت تقا سطح حیات، خط بقا، نقطه<sup>□</sup> وجود\*\*\*قطب نجات، قوس صفا، مرکز وفا نفس بسیط، عقل مجرد، روان صرف\*\*\*مصباح فیض روح روان روح اتقیا مصداق لوح، معنی نون، مظهر قلم\*\*\*نور ازل چراغ ابد مشعل بقا منهاج عدل تاج شریعت رواج دین\*\*\*مفتاح صنع درج سخن گوهر سخا فیض نخست صادر اول ظهور حق\*\*\*مرآت وحی رایت دین آیت هدا معنی بآء بسمله، مسند نشین کن\*\*\*مصداق نفس کامله عزلت گرین لا گر حکم او به جنبش غبرا دهد مثال\*\*\*ور رای او به رامش گردون دهد رضا راند قضا پیایی کاجراست ای قدر\*\*\*گوید قدر دمامد کامضاست ای قضا پاینده دولتیست بدو جستن انتساب\*\*\*فرخنده نعمتیست بدو کردن اقتدا بیمی که با حمایت او بهترین ملک\*\*\*سلطان به یک تعرض او کمترین گدا عکسی ز لوح حکمت او هر چه در زمین\*\*\*نقشی ز کلک قدرت او هر چه در سما گر پرسد از خدای که یارب کراست حق\*\*\*الحق فیک منک الیک آیدش ندا ارواح انبیا همه بر خاک او مقیم\*\*\*اشباح اولیا همه در راه او فدا با نسبت وجود شریف تو ممکنات\*\*\*ای ممکنات را به وجود تو التجا خورشید وسایه، روز و چراغ آفتاب و شمع\*\*\*دریا و قطره، درو خزف برد و بوریا اصل و طفیل، شخص و شبه، قصد و امتحان\*\*\*بود و نبود، ذات و صفت عین و اقتضا فیاض و فیض، علت و معلول، نور و ظل\*\*\*نقاش و نقش، کاتب و خط، بانی و بنا معنی و لفظ، مصدر و مشتق مفاد و حرف\*\*\*عین و اثر عیان و خیر، صدق و افترا بالله من قلاک بصیرا فقد هلك\*\*\*تالله من اتاک خبیراً فقد نجا ذات تو سرفراز به تمجید ذوالمنن\*\*\*نفس تو بی نیاز ز تقدیس اصفیا از گوهر تو عالم ایجاد را شرف\*\*\*از هستی تو دوحه<sup>□</sup> ابداع را نما در پیشگاه امر تو بی گفت و بی شنود\*\*\*در کارگاه نهی تو بی چون و بی چرا اضداد بی مسالمة با یکدگر قرین\*\*\*ابعاد بی منازعه از یکدگر جدا اخلاف راشدین تو گنجینه<sup>□</sup> شرف\*\*\*اسلاف ماجدین تو آینه<sup>□</sup> صفا یکسر به کارگاه هدایت گشاده دست\*\*\*یکسر به بارگاه امامت نهاده پا در پرده<sup>□</sup> ولایت عظمی نهفته رو\*\*\*بر مسند خلافت کبری گزیده جا نفس تو بوستانی معطور و دلنشین\*\*\*ذات تو گلستانی مطبوع و جان فرا نورسته لاله ایست از آن بوستان ادب\*\*\*نشکفته غنچه ایست از آن گلستان حیا غمگین شود به هر چه تو غمگین شوی رسول\*\*\*شادان شود به هر چه تو شادان شوی خدا خورشید گر نه کور شد از شرم رای تو\*\*\*دارد چرا ز خط شعاعی به کف عصا شرعی که بر ولای تو حایل شود دغل\*\*\*وحیی که بی رضای تو نازل شود دغا هر نیش کز خلیل

تو نوشیست دلنشین\*\*\*هر نوش کز عدوی تو نیشیست جانگزا مهر ترا ثواب مخلص بود ثمر\*\*\*قهر ترا عذاب مؤبد بود جزا آنجا که قدر تست اثر نیست از جهت\*\*\*آنجا که صدر تست خبر نیست از فضا با شوکت تو چرخ اسیر است منحنی\*\*\*با همت تو مهر فقیر است بینوا خرم بهشت اگر تو برو نگذری حجیم\*\*\*رخشان سهیل اگر تو برو ننگری سها از فر هستی تو بود عقل را فروغ\*\*\*از نور گوهر تو بود نفس را بها در کارگاه امر تویی میر پیش بین\*\*\*در بارگاه ملک تویی شاه پیشوا بی رخصت تو لاله نمی روید از زمین\*\*\*بی خواهش تو ژاله نمی بارد از هوا گویا شود جماد اگر گویش بگو\*\*\*پویا شود نبات اگر گویش بیا مردود پیشگاه تو مردود کاینات\*\*\*مقبول بارگاه تو مقبول ماسوا مستوثق ولای تو نندیشد از اجل\*\*\*مستظهر و داد تو نگریزد از فنا در مکتب کمال تو خردی بود خرد\*\*\*از دفتر نوال تو جزوی بود بقا جسم ترا به مسند ناسوت مستقر\*\*\*روح ترا ز بالش لاهوت متکا گنجی که بد سگال تو بخشد کم از خزف\*\*\*رنجی که نیکخواه تو خواهد به از شفا حب تو گر عدوست به جان می خرم عدو\*\*\*مهر تو گر بلاست به دل می برم بلا- خاری که از خلیل تو می خوانمش رطب\*\*\*دردی که از حبیب تو می دانمش دوا دل با تو گر دو روست ز دل می برم امید\*\*\*جان با تو گر عدوست ز جان می کنم ابا خوفی که از دیار تو باشد به از امان\*\*\*فقری که در جوار تو باشد به از غنا بیمم نه با و داد تو از آتش حجیم\*\*\*با کم نه با ولای تو از شورش جزا در روز حشر جوشن جان سازم آن و داد\*\*\*در وقت نشر نشت تن سازم آن ولا قاآنیا اگر چه دعا و ثنای شاه\*\*\*این دیو را اذی بود آن روح را غذا زان بر فراز عرش سرافیل را سرور\*\*\*زین بر فرود فرش عزازیل را عزا لیکن ترا مجال بیان نیست در درود\*\*\*لیکن ترا قبول سخن نیست در ثنا دشت دعا وسیع و سمند تو ناتوان\*\*\*بام ثنا رفیع و کمند تو نارسا زین بیش بر طبق چه نهی جنس ناپسند\*\*\*زین بیش بر محک چه زنی نقد ناروا این عرصه ایست صعب بدو بر منه قدم\*\*\*وین لجه ایست ژرف بدو بر مکن شنا گیرم که در کلام تو تأثیر کیمیاست\*\*\*دانا به کان زر نکند عرض کیمیا گیرم که عنبرین سخت نافه<sup>□</sup> ختاست\*\*\*کس نافه ارمغان نبرد جانب ختا ختلان و خنگ چاچ و کمان، روم و پریان\*\*\*توران و تیر مصر و شکر هند و توتیا کرمان و زیره بصره و خرما بدخش و لعل\*\*\*عمان و در حدیقه و گل جنت و گیا گر رایت از مدیح شناسایی است و بس\*\*\*خود را شناس تا نکنی مدح ناسزا و مقصد از دعا طلبت نیل مدعاست\*\*\*خود را دعا کن از پی تحصیل مدعا شه، را هر آنچه باید و شاید مقرر است\*\*\*بی سنت ستایش و بی منت دعا آن را که افتخار دعا و ثنا بدوست\*\*\*ناید ثنا ستوده و نبود دعا روا یا رب به پادشاه رسل ماه هاشمی\*\*\*یارب به رهنمای سبل شاه لافتی یارب به زهد سلمان آن پیر پارسی\*\*\*یارب به صدق بوذر آن میر پارسا یارب به اشک دیده<sup>□</sup> گریان فاطمه\*\*\*یارب بسوز سینه<sup>□</sup> بریان مجتبی یارب به اشک چشم اسیران ماریه\*\*\*یارب به خون خلق شهیدان کربلا- یارب به آفتاب امامت علی که هست\*\*\*مفتاح آفرینش و مصباح اهتدا یارب به نور بینش باقر که پرتویست\*\*\*از علم او ظهور کرامات اولیا یارب به فر مذهب جعفر که جلوه ایست\*\*\*از صدق او شهود مقامات اوصیا یارب به جاه موسی کاظم که بوقییس\*\*\*با علم او به پویه سبق برده از صبا یارب به پادشاه خراسان کش آسمان\*\*\*هر دم کند سجود که روحی لک الفدا یارب به جود عام محمد که کرده اند\*\*\*تعویذ جان ز حرز جواد وی انبیا یا رب به مهر برج نقاوت نقی که یافت\*\*\*هجده هزار عالم ازو نزهت و نوا یارب به نور دعوت حسن حسن که هست\*\*\*هستی او حقیقت جام جهان نما یارب به نور حجت قائم که تا قیام\*\*\*قائم به اوست قائمه<sup>□</sup> عرش کبریا فضلی که از شداید برزخ شوم خلاصت\*\*\*رحمی که از مهالک دوزخ شوم رها برهانم از و ساوس این نفس دون پرست\*\*\*دریابم از کشاکش این طبع خود ستا چندم به کارگاه طلب نفس در تعب\*\*\*چندم به بارگاه فنا روح در عنا مگذار بیژنم را در قعر تیره چه\*\*\*مپسند بهممنم را در کام اژدها ادعوک راجیا و انادیک فاستجب\*\*\*یا من یجیب دعوه داع اذا دعا فاستغفری لذنبک با نفس و اهتدی\*\*\*بالله ان ربک یهدی لمن یشا و حرزه العبد المذنب علی رضا خونساری

## خطبه حضرت رضا علیه آلاف التحیه والثناء با شرح مرحوم علامه مجلسی

مؤلف کتاب تحفه الرضویه ادام الله ظلّه به عرض برادران ایمانی می رساند که چون خطبه بلاغت مشحون در توحید و طریق معرفت خداوند و کلمات جی نظام هفتم هشتم قبله امام روحی له الفداء و افق لیلست را امامت و لا بت شافع بوجزاء و صراط المستیمی در طرق الی الله لهذا به شرح مرحوم مجلسی ملحق به این نسخه شریفه نمودم.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد الموحدين محمد عترته المقدسين اما بعد تراب اقدام سالكان مسالك يقين محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع الائمة الطاهرين بموقف عرض طالبان معارف ربانی و متعطشان زلال حقایق ایمانی می رساند که چون خطبه از حضرت بضعه سید المرسلین و قره اللعین اشرف الوصیین و محرم اسرار رب العالمین و ثامن ائمه طاهرين امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی آباءه الطاهرين و اولاده المعصومین در توحید و طریق معرفت جناب مقدس ایزدی تعالی شانه وارد شده که آن را از معجزات غریبه آن جناب می توان شمرد و هر عاقل می داند که به غیر رهنمونی دلیل وحی و الهام پی به دقایق آن معانی نمی توان برد و چنان سخنان اعجاز نشان از غیر زبانی که به نوع بحار حکم ربانی و کلید معارف فرقانی باشد نمی تراود و به جز عندلیب بیانی که هم آواز گلشن قدس باشد چنین نغمه هوشن را نمی سراید لهذا بعضی از محرمان دقایق معانی که کام جانشانم پیوسته از خوان نعمتهای بی انتهای اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین چاشنی یافته این بی بضاعت را مامور ساختند که آن خطبه را به لغت فارسی ترجمه نمایم تا اکثر طوائف انام از آن مائده نعمت ربانی بهره توانند یافت و چون کثرت اشتغال و اختلال احوال مانع بود از آنکه استیفای حق مقدم در شرح هر یک از فقرات آن کلام معجزه نظام توانم و مخالفت امر برادران ایمانی و مخادیم روحانی روا نبود لهذا به ترجمه الفاظ اکتفا نموده گاهی اشاره به بعضی از دقایق معانی بر وجه اقتصاد اشاره می نماید و چون حدیث دیگر از آن جناب و خطبه آن حضرت سید اوصیاء و مفخر اصفیاء امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطاب صلوات الله علیهما منقول شده که بعضی از فقرات آنها مشابهت در مشارکتی با این خطبه علیه دارد گاهی اشاره به بعضی از فقرات آنها می نماید و مر الله استمداد المعونه و التوفیق و هو حسبی و نعم الوکیل بدان که شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه الله در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام و کتاب توحید و شیخ طوس قدس الله روحه در کتاب امالی و شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی طالب ثراه در کتاب اجتجاج و غیر ایشان به اسانید معتبره از محمد بن یحیی علوی و قاسم بن ایوب علوی روایت کرده اند أَنَّ الْمَأْمُونَ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَسْتَعْمَلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ جَمَعَ بَنِي هَاشِمٍ فَقَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ إِسْتَعْمَلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِي فَخَدَّه بَنُو هَاشِمٍ وَ قَالُوا اتَوَلَى رَجُلًا جَاهِلًا لَيْسَ لَهُ بَصِيرَةٌ بِتَدْبِيرِ الْخِلَافَةِ فَابْعَثْ إِلَيْهِ رَجُلًا يَأْتِنَابِهِ فَتَرَى مِنْ جَهْلِهِ مَا تَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَيْهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَاتَاهُ فَقَالَ لَهُ بَنُو هَاشِمٍ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَصْعَدِ الْمَيْتَةَ وَ أَنْصِبْ لَنَا عِلْمًا نَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهِ فَصَيَّرَ مَعَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُنْبَرِ فَقَعِدَ مَلِيًّا لَا يَتَكَلَّمُ مُطِرَ قَائِمٌ انْتَفَضَ انْتِفَاضَهُ وَ اسْتَوَى قَائِمًا وَ حَمِدَ اللَّهُ وَ إِثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ثُمَّ قَالَ يَعْنِي بِهَ تَحْقِيقَ كَمَا مَمُونٌ چُون اراده کرد که والی و خلیفه گرداند حضرت امام رضا صلوات الله علیه را جمع کرد فرزندان هاشم را یعنی ساداتی که در آن زمان بودند پس گفت به درستی که اراده کرده ام که عامل گردانم امام رضا (ع) را بر این امر خلافت بعد از خود پس حسد بردند برو فرزندان هاشم و گفتند والی می گردانی مرد نادانی را که او را بینائی نیست به تدبیر خلافت پس بفرست به سوی او تا بیاید به سوی ما پس ببینی از نادائی او آنچه استدلال کنی به آن بر آنچه ما





گفتیم پس فرستاد مامون به سوی ان حضرت پس حضرت آمد به سوی او پس گفتند فرزندان هاشم که ای ابوالحسن بالا رو بر منبر و بر پا دار برای ما نشانه که عبادت کنیم خدا را بر آن یعنی راه معرفت و بندگی حق تعالی را به ما بنما پس بر آمد امام علیه السلام بر منبر و نشست مدتی و سخن نمی گفت و سر به زیر افکنده بود پس بلرزید لرزیدنی و راست ایستاد و ستایش کرد خدای را و ثنا گفت برو و درود فرستاد بر پیغمبر او و اهل بیت او پس گفت **أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ وَ أَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ وَ نِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ الشَّهَادَةُ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ وَ شَهَادَةُ كُلِّ مُوصُوفٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَ لَا مُوصُوفٍ وَ شَهَادَةُ كُلِّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ بِالِاقْتِرَانِ وَ شَهَادَةُ الْإِقْتِرَانِ بِالْحَدِيثِ وَ شَهَادَةُ الْحَدِيثِ بِالِامْتِنَاعِ مِنَ الْأَذْلِ الْمُمْتَنِعِ مِنَ الْحَدِيثِ** یعنی اول عبادت و پرسیدن او شناختن اوست و اصل شناختن خدای یگانه داشتن او است و از تمامی یگانه شناسی او به نفی کردن صفتها است از او زیرا که گواهی می دهند عقلها به آنکه هر صفت و موصوف آفریده شده اند و شهادت می دهد هر موصوف به صفتی که او را آفریننده هست که آن آفریننده نه صفت است و نه موصوف و شهادت می دهد هر صفت و موصوفی به مقرون بودن به یکدیگر و شهادت می دهد مقرون بودن بحادث بودن و گواهی می دهد حادث بودن به ممتنع و محال بودن از لیت یا امتناع و ابا نمودن از ازلیت که ازلیت امتناع می نماید از حادث بودن و بعد از نبودن موجود شدن. مترجم گوید که گفتم این فقرات اعجاز آیات موقوف بر بیان چند فایده است. فایده اول آنکه حضرت حصر فرمود که اول عبادت حق تعالی معرفت اوست یعنی معرفت خدا مقدم است بر عبادت و تا یقین به وجود صانع عالم نکنی و او را به صفات کمالیه نشناسی نخواهی دانست که که را می پرستی و تدلل نزد که میکنی و فرمان برداری که می نمائی و ایضاً آن را آیات و اخبار بسیار ظاهر می شود که بدون معرفت خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام اقرار به ضروریات دین مبین عبادت صحیح نیست و اگر کسی یک امام از ائمه خود را نشناسد و تمام عمر دنیا عبادت کند عبادت او هیچ فایده نمی بخشد و مستحق ثواب نمی گردد و مشهور میان علما آن است که می باید عقاید خود را به دلیل بدانند و تقلید در آن کافی نیست و ظاهراً دلایل اجمالی که در قرآن و حدیث وارد شده است کافی باشد و محتملست که فردا از این فقره آن باشد که بهترین عبادتهای خدا معرفت اوست. فایده دوم آنکه فرمود که اصل معرفت خدا توحید است یعنی اقرار به یگانگی و یکتایی او و در توحید چند امر معتبر است و بر هر یک از آنها اطلاق می شود. اول آنکه در خلق و تدبیر عالم برای خدا شریکی قرار ندهد چنانچه که این عالم را به دو خالق و دو مدبر نسبت می دهند که نور و ظلمت یا بزران و اهرمن می گویند و کمال این توحید این است که حق تعالی را مالک نفع و ضرر خود داند و به غیر او در هیچ امر توسل نجوید و در جمیع امور بر جناب مقدس او توکل نماید. دوم آنکه در پرسیدن برای خدا شریکی قرار ندهند که او را با خدا عبادت کند چنانچه کفار قریش بتان را در خلق عالم شریک خدا نمی دانستند اما در عبادت شریک خدا می گردانیدند و به این سبب مشرک بودند و کمال این توحید آن است که در عبادت غیر جناب مقدس الهی چیزی منظور عاید نباشد و از مراتب شرک خفی و اغراض فاسده نفسانی عبادت خود را خالص گرداند چنانچه در کتاب **عین الحیوه** بیان این مراتب شده است سیم آنکه حق تعالی را من حیث الذات و الصفات از آن تعددات و تکثرات میرا داند با آنکه خدا را

جسم نداند که صاحب اجزای خارجی باشد و مرکب از اجزا و اعضا نداند و مرکب از جنس و فصل نداند و او را بسیط مطلق داند که اجزای خارجی و وهمیه و عقلیه مطلقاً در او نیست و او را صاحب صفات زائده نداند چنانچه اشاعره هفت صفت موجود قدیم برای حق تعالی اثبات می کند و همه را قائم به ذات خدا می دانند و آن هفت صفت علم است و قدرت و اراده و حیات و کلام و سمع و بصر و در حقیقت بهشت خدا قایل می شوند بلکه باید حق زایل را بسیط مطلق دانست و ذات را قایم مقام جمیع صفات باید دانست و به هیچ صفتی موجود که قائم به ذات باشد قایل نباشد مثل آنکه ما را قادر می گویند به قدرتی که زاید بر ما است و قائمست بر ذات ما و خدا را قادر می گوئیم به آنکه ذات مقدس او کافیت برای ایجاد هر چه اراده نماید بی آنکه قدرتی به ذات او قایم باشد و ما را عالم می گویند به علمی که به ذات ما قائمست و حق تعالی عالمست به همه معلومات نفس ذات مقدس خود بی آنکه صفت به ذات او قایم باشد که آن را علم گویند و ما را سمیع می گویند به آنکه صداها را به حاسمه سمع می شنویم و حق تعالی سمیع است یعنی عالمست به صداها بی آنکه او را گوش و حاسه بوده باشد و هم چنین در سایر صفات و منجمله آن است که صفات کمال ما مشوبست به انواع نقص پس باید که آنچه کمالست از آن صفت بر وجهی که ما تعقل توانیم کرد برای حضرت حق تعالی اثبات نمایم و جهات نقص را از او سلب نمایم و اقرار نمایم که کنه صفات کمالیه او را تعقل نمی توانیم کرد مثلاً علم ما آنچه کمالست هویدائی اشیاست نزد ما سبب آن ولیکن در مامشوبست به انواع نقص اول آنکه در ما بعد از چهل حادث شده است و این از خدا منفی است و او پیوسته عالم بوده است. دوم آنکه در ما از علمی به هم رسیده است و این نقص است امر در خدا به غیر ذات او علتی نداشته باشد. سیم آنکه در ما صفتی عارض شده است و به آن صفت کامل شده ایم و حق تعالی کامل بالذاتست و به عروض صفتی کامل نمی شود. چهارم در مال احتمال زوال دارد و در خدا زوال علم محالست. پنجم آنکه در ما تلقص است علم در خدا کاملست ششم آنکه در ما مشروط به شرائط وارد است و در حق تعالی مشروط نیست. هفتم آنکه علم ما ممکنست کسی را به کنه حقیقت معلوم شود و کنه علم او را به غیر ذات مقدس او کسی نمی داند و هم چنین در سایر صفات و این است معنی آنچه در احادیث بسیار وارد شده است که می باید خدا را بیرون بری از دو جهت مذموم که یکی حد تعطیل است که جمعی می گویند که هیچ صفت از صفات وجودیه را به هیچ نحو از برای خدا اثبات نمی توان کرد و دیگر حد تشبیه است که انصفت را به نحوی برای خدا اثبات کنی که متضمن تشبیه حق تعالی که به خلق بوده باشد و در این فقره شریفه توحید به معنی اخیر اظهر است اگر چه اعم از همه محتملست به قرینه فقره بعد که فرمود که نظام توحید خدا نفی کردن صفاتست از او یعنی توحید حق تعالی به آن منتظم و کامل و تمام می شود که نفی کنی صفات زائده را از او فایده سیم بدان که حضرت استدلال فرموده بر نفی صفات فائده و در تقریر استدلال چند وجه به خاطر این قاصر می رسد تقریر اول آنکه این فقرات اشاره به دو دلیل باشند دلیل اول آنکه هر صفت و موصوف البته مخلوقند زیرا که صفت محتاجست به موصوف به سبب آنکه قائمست به آن و موصوف در کمال خود محتاجست به صفت و ظاهر است که صفت غیر موصوفست و هر چه به غیر خود محتاجست ممکنست پس هیچ یک از صفت و موصوف واجب الوجود نمی توانند بود و مرکب از هر دو به طریق اولی واجب الوجود نمی تواند بود پس ثابت شد احتیاج

این صفت و موصوف به علت ثالثی که نه موصوف باشد و نه صفت دلیل دوم آنکه صانع عالم البته می باید که کامل باشد ازلاً ابداً زیرا که جمیع عقول عقلاً بر این شهادت داده اند پس باید که اگر خدا را صفات زایده باشد از ذات مقدس او منفک شوند و قدیم بودن همه جایز نیست زیرا که تعدد قدما محالست و به جز یک ذات قدیم نمی تواند بود پس لازم می آید که ذات و صفات حق تعالی همه حادث باشد پس هیچ یک واجب الوجود نباشد. تقریر دوم آن است که اشاره فرموده باشند باز به دو دلیل بر وجه دیگر اما دلیل اول پس تقریر این است که اگر حق تعالی صفات زائده باشد هر آینه ممکن خواهند بود زیرا که تعدد واجب الوجود محالست و جایز نیست که واجب تعالی آفریننده آنها باشد بنابر آنکه یک چیز قابل و فاعل یک چیز نمی تواند بود یا به سبب آنکه تاثیر حق تعالی در این صفات موقوف بر اتصال این صفات زیرا که اگر تاثیر در این صفات که منشا صدور جمیع ممکناتند موقوف بر انصاف حق تعالی به این صفات نباشد صدور هیچ امر موقوف بر اینها نخواهد بود پس هیچ صفت برای حق تعالی اثبات نتوان نمود و این باطلست پس باید که صفات کمالیه حق تعالی معلول غیر او باشد و بدیهیست که هر که جمیع صفات کمالیه او از غیر باشد صانع جمیع موجودات نمی تواند بود. دلیل دوم آنست که توصیف چیزی به چیزی مقارنت مخصوصی است که نمی باشد مگر به احتیاج از دو طرف و احتیاج موجب حدوث و منافی از لیت است. تقریر سوم آن است که همه فقرات اشاره به یک دلیل باشند به این نحو که اگر صفات حق تعالی زاید باشد هر آینه ذات و صفات همگی مخلوق خواهند بود زیرا که مقارنت صفت با موصوف موجب احتیاج است از جانبین چنانچه گذشت و احتیاج مستلزم امکان است و در خطبه دیگر حضرت امام رضا علیه السلام که کلینی و ابن بابویه رضی الله عنهما از آن حضرت روایت کرده اند به این نحو وارد شده است *أَوَّلُ الْإِدْيَانِ بِمَعْرِفَتِهِ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدٌ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ بِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَتُهُمَا جَمِيعاً بِالتَّيْبَةِ الْمُتَمَتِّعِ مِنْهُ الْأَزَلُ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهُ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَزْلَهُ* یعنی اول دیانت به خدا و اعتقاد به او داشتن یا انقیاد او نمودن یا دین او را اختیار کردن معرفت و شناختن اوست و کمال معرفت او یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستن او نفی کردن صفتها است از او یعنی صفات موجوده زاید به سبب گواهی دادن هر صفت به زبان حال که آن غیر موصوفست و گواهی دادن موصوف که آن غیر صفت است و گواهی دادن هر دو به دو تائی که ابا دارد از آن ادبی بودن پس هر که وصف کند خدای را پس حد و اندازه برای او قرار داده است و هر که حد و اندازه برای او قرار دهد او را به شمار در آورده است و هر که او را به شمار در آورد پس به تحقیق که باطل کرده است ازلی بودن او را. مترجم گوید که در فقرات اول احتمالات سابقه اکثر جاریست و اعاده آنها در کار نیست و آنچه در آخر فرموده است که هر که خدا را وصف کند پس او را تحدید کرده است و محتملست که مراد به آن اوصافی باشد که مجسمه حق تعالی را می گرداند که جسم بزرگیت بر عرش نشسته است یا به صورت جوان مخططه است و امثال این امور باطله یعنی هر که خدا را به این صفتها وصف کند پس طولی و عرضی و حدی و اندازه برای او اثبات کرده است و هر که حد برای او اثبات کند او را صاحب به عوض و اجزا قرار داده است و اجزاء و بعدد و شماره در خواهد آمد و اینها منافات با ازلیت و وجوب

وجود دارند و محتملست که مراد توصیف عقلی باشد یعنی هر که خدا را خواهد بکند حقیقت وصف کند پس او را به حد عقلی شناخته خواهد بود و حد عقلی مرکب از جنس و فصل می باشد پس حق تعالی را بعدد در آورده و او را محتاج به اجزای متعدده قرار داده و تعدد و احتیاج منافی از لیت اندوه و ممکنست که مراد آن باشد که هر که خدا را به صفات زائده وصف کند پس ذات حق مرا محمد و به صفات قرار داده که صفت زائده بر ذات و محیط به او باشد پس او را به شمار در آورده از جهت ذات و صفات و این منافی از لیت است چنانچه گذشت و در نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چنین روایت کرده است **أَوَّلَ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالَ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالَ التَّصَدِيقِ تَوْحِيدَهُ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالَ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ وَ كَمَلِ صِفَتِهِ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةُ كَمَلِ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ لِصْفِهِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَاهُ وَ مَنْ جَزَاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ** یعنی اول دین معرفت خداست و کمال معرفت خدا تصدیق به اوست و کمال تصدیق به او یگانه دانستن او اخلاص از برای اوست و کمال یگانه دانستن او و کمال اخلاص از برای او نفی کردن صفاتست از او برای شهادت دادن هر صفت که آن غیر موصوفست و شهادت دادن هر موصوف که آن غیر صفت است پس هر که وصف کند حق سبحانه را پس او را قرین امری قرار داده است و هر که او را قرین قرار دهد پس به تحقیق که او را دو تا کرده است و هر که او را دو تا گرداند برای او اجزا ثابت گردانیده است و هر که اجزا برای او ثابت کند او را نشناخته است و هر که اشاره کند به سوی او پس به تحقیق که حد و اندازه برای او ثابت کرده است و هر که اندازه برای او ثابت کند او را به شمار در آورده است. مترجم گوید که مراد به معرفت در اول تصور ذات مقدس است به وجهی و مراد به تصدیق اذعان به وجود و صفات کمالیه است یا آنکه مراد به معرفت معرفت فطریست که همه کس را در اول تکلیف می باشد و مراد به تصدیق تکمیل آن است به دلایل و براهین و عبادات و ظاهر آن است که مراد به اخلاص در این فقرات خالص گردانیدن حق تعالی از صفات جسمانیه و سمات امکانیه مراد باشد و اخلاص در عبادت نیز ممکنست که مراد باشد زیرا که کسی که شریک برای حق تعالی در عبادت قرار می دهد خدا را مانند آن شرکا دانسته و صفات آنها را برای او اثبات کرده است و کسی که خدای نشناخته را عبادت کند عبادت غیر او کرده و عبادت را برای او خالص نگردانیده است و آنکه حضرت فرمود که هر که خدا را وصف کند او را مقرون گردانیده است شاید مراد این باشد که هر که برای خدا صفتهای زائده اثبات کند خدا را همیشه با غیر او مقرون گردانیده است و هر که در ازلیت غیر خدا را با خدا مقرون گرداند بدو واجب الوجود قائل شده است زیرا که ممکن قدیم زمانی نمی تواند بود و هر که دو واجب الوجود قایل شود باید که ایشان هر یک مرکب باشند از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز پس در خدا اقلا دو جزء قرار داده است و هر که خدا را مرکب از آن اجزا قرار دهد او را به وجوب وجود نشناخته است و ممکنست که این فقرات اشاره به دو دلیل باشند و بنای دلیل اول بر بطلان احتیاج واجب تعالی به غیر باشد چنانکه گذشت و ابتدای دلیل دوم از غیر وصف الله باشد و بنابراین ملاک آن بر لزوم ترکب واجب تعالی باشد چنانکه تقریرش گذشت یا آن امر که مراد از تجزیه آن باشد که لازم می آید از وجود و واجب الوجود که در پاداهی هیچ یک مستقل نباشد و پادشاهی ایشان متجری شود و هر یک مدبر در جزوی از عالم باشند و این عین نقص هر دوست پس به یکی از تقریرات برهان تمنع برگردد و اول اطسهر است و آنچه حضرت در آخر فرموده اند که هر که اشاره کند به سوی خدا پس به تحقیق که تحدید کرده است محتمل که مراد اشاره حسی باشد زیرا که اشاره

حسی به سوی چیزی مستلزم آن است که آن چیز مکانی باشد و مکانی بودن مستلزم بودن آنست که حدود داشته باشد که مکان به آنها احاطه کند و حدود داشتن مستلزم اجزا داشتن و بعد در درآمدنست و محتملست که مراد اشاره عقلی باشد که کنایه از معرفت گنه ذات مقدس باشد و آن مستلزم حد عقلیست و حد عقلی مستلزم ترکیب عقلیست و ترکیب عقلی منافی وجوب وجود است برگشتیم بر خطبه اول فَلَیْسَ اللهُ مِنْ عُرْفٍ بِالتَّسْبِيهِ ذَاتُهُ این فقره متفرع بر فقرات سابقه می شود یعنی پس خدا نیست آن کسی که به تشبیه مخلوقات و ممکنات ذات او شناخته شود وَلَا إِيَاءَ وَحَدَهُ اکتنه و خدا را یگانه شناخته است کسی که گنه ذات مقدس او را بیان کرده است یا طلب شناختن گنه او کرده است زیرا که اگر ممکنات به گنه ذات مقدس او توانند رسید او شریک خواهد بود با ممکنات در بعضی از صفات امکانی یا آنکه آن صورت عقلی که در ذهن ایشان بدر می آید شریک واجب خواهد و لا حقیقه اصاب من متکه و حقیقه او را در نیافته است کسی که شخصی و مثالی برای او ثابت کرده است یا آنکه شبهه و مانند برای او قرار داده است یا آنکه او را متمثل در ذهن قرار داده است و صورت ذهن را موافق او در حقیقت دانسته است و لا به صدق من نهایه و به او تصدیق نکرده است کسی که نهایی و حدودی مانند حدود جسمانیه برای او ثابت کرده است یا او را نهایت فکر خود دانسته و گمان کرده که بکند حقیقت او رسیده و لا صمدی من اشار الیه و قصد نکرده است جانب او را کسی که اشاره کرده است به سوی او به اشاره حسی یا اعم از اشاره حسی و وهمی و عقلی و لا ایه عنی من شبهه و او را نخواست است کسی که او را تشبیه کرده است به غیر او و لا له تذلل من بعضه و برای او تذلل نکرده است در بندگی کسی که بعضی و جزوی برای او ثابت کرده زیرا که شناخته خود را پرستیده است و حق تعالی در صفت مخالف شناخته اوست و لا ایه اراد من توهمه و او را اراده نکرده است کسی که او را توهم کرده است یعنی برای او صورتی و شکلی و هیاتی درو هم قرار داده است یا آنکه آنچه عقول و اوهام خلق به آن می رسند غیر حقیقت اوست کل معروف بنفسه مصنوع یعنی هر که شناخته شده به نفس خود شناخته شده است و بیان حاصل معنی بر اول آنکه مبنی بر آنست که اشیاء بر دو قسمند بعضی به حواس مدرک می شوند و آنها به نفس خود شناخته می شوند مانند زید که دیدم شود و صدای که شنیده شود و بعضی به حواس در نمی آیند و به آثار بر آنها استدلال می کنند مانند حق تعالی پس مراد آن است که هر چه به نفس خود مدرک می شود و به حواس در می آید او ممکن و مصنوع است پس حق تعالی مدرک به حواس نمی تواند شد. دوم هر چه بکند حقیقت مدرک شود او ممکن مصنوعیست تا به اعتبار آنکه وصول بکند از جهت تعقل اجزا می باشد و هر صاحب جزوی مرکب و ممکنست یا به اعتبار آنکه صورت عقلی فردی از حقیقت او خواهد بود و تعدد و ترکب لازم می آید. سیم آنکه گویم که هر چه متعقل و متصور می شود صورتی از آن در ذهن در می آید و آن صورت معلوم به نفس خود است نه به صورت دیگر و آن صاحب صورت به صورت معلوم می شود پس این فقره دلیل خواهد بود بر آنکه هر چه در اذهان و عقول بدر می آید عین حقیقت و گنه ذات حق تعالی نمی تواند بود زیرا که آن صورت که معلوم بنفسه است مصنوع و حادث و ممکنست و معطل است به علل بسیار که از جمله آنها شخص است که تعقل کرده است پس چون تواند بود که حقیقت واجب الوجود که هیچ گونه احتیاج بر او روا نیست در ذهن در آید و بنابراین معنی فقره آینده موکد و مؤید این فقره خواهد بود و کل قائم فی سواه معلول و هر چه قائمست در غیر خود او معلولست و علتی دارد یعنی حق تعالی مانند صور

و اعراض حلول در چیزی نکرده است و قائم به غیر خود نیست که اگر چنین باشد در وجود و یقین محتاج به آن محل خواهد بود بصنع الله يستدل علیه بصنع خدا و آفریدن او یا آفریده های او استدلال کرده می شود بر او یعنی بر وجود و علم و قدرت و سایر صفات کمالیه او و این فقره مؤید معنی اول فقره سابقه است و بالقول تعنقد معرفته و بعقلها اعتقاد کرده می شود یا مستحکم می شود معرفت او و بالفطره تبت حجه او بخلق کردن و نو پدید آوردن او خلق را ثابت می شود حجت او بر خلق زیرا که خلق هر مخلوقی دلیلت بر وجود وحدانیت و علم و قدرت و حکمت او و محملست که اشاره باشد به آنچه حق تعالی فرموده است که فطرت الله التي فطر الناس عليها و مفسران گفته اند که یعنی حق تعالی همه کس را چنان خلق کرده است که قابل آن هستند که ایمان بیاورند و حق تعالی را به قدری که مناط تکلیف است بشناسد و در احادیث دو معنی وارد شده است. اول آنکه حق تعالی همه کس را بر اسلام خلق کرده است که چون به جهت تکلیف بر سند و خود را مخلا بالطبع گردانند اذعان به خالق خود می نمایند. دوم آنکه حق تعالی در روز انست شهادت وحدانیت خود را از خلق گرفت و خود را به خلق شناسانید و اگر ان نمی بود هیچ کس خود را نمی شناخت و همه این معانی خصوصاً معنی اخیر در این فقره مناسب است خلق الله الخلق حجاب بینه و بینهم آفریدن خدا خلق را حجاب گردیده است میان او و میان ایشان یعنی چون خدا خالق ممکناتست و خالق می باید در ذات و صفت مباین مخلوق باشد این سبب شده است که به حواس و عقول ایشان به در نمی آید و بکنه ذات مقدس او نمی توانند رسید و حاصل آن است که حجابی میان خدا و ممکنات به غیر کومال او و نقص ایشان نیست و مبیاعته ایاهم مفارقته اییتم و مبیانت او ایشان را مفارقت اوست مکان داشتن ایشان را این فقره دو احتمال دارد اول آنکه مردان باشد که مبیانت حق تعالی او خلق نه مثل مبیانت مخلوقاتست از یکدیگر که او در مکانی باشد و ایشان در مکان دیگر بلکه بایست که ایشان به سبب امکان محبوبند در مسموره زمان و مکان و او منزله است از حصول در مکان و زمان. دوم آنکه مراد آن باشد که چون حق تعالی مباین خلقست در صفات به این سبب او را مکان داشتن روا نیست پس در کلام تقدیری خواهد بود یعنی سبب مفارقت و معنی اول اظهر است و ابتداءه ایاهم دلیلهم علی ان لا ابتداء له لعجز کل مبتلاء عن ابتداء غیره و ابتدا کردن خدا ایشان را دلیل ایشان است بر آنکه او را علتی و ابتدائی نیست زیرا که عاجز است ابتدا شده و آفریده شده از آنکه غیر خود را ابتدا کند و بیافریند و ادوه ایاهم دلیلهم علی ان لا اداه فیه لشهاده الادوات بفاقه المادین و گردانید خدا مخلوقات را صاحب ادوات و آلات و اعضا و جوارح و قوی و حواس دلیلت ایشان را بر آنکه در خدا ادوات و جزوی و عضوی و حاسه نمی باشد زیرا که گواهی می دهند ادوات بر آنکه احتیاج دارند آنها که صاحب ماه داند به سوی ادوات و خدا محتاج به چیزی نمی باشد با آنکه شهادت می دهند ادوات بر آنکه خود محتاجند به علت و ممکنه پس چگونه در واجب الوجود غنی بالذات توانند بود و گویا اول ظاهری است فاسماؤه تعبیر پس نامهای او تعبیر است و به عبارت در آوردن معنی چندم است که غیر مدلولات آنهاست چنانچه اگر سمیع گویند شنوائی به گوش می فهمند و در حق تعالی به غیر از عالم بودن از مسمومات به این عبارت تعبیر می کنند و افعاله تفهیم و کردارهای او فهانیت نیست یعنی در صنع مصنوعات کمالیه خود را به مخلوقات فهمانیده است

وَ ذَاتَهُ حَقِيقَةً وَ ذَاتِ او حَقِيقِيٌّ اسْتِ وَ مِي تَوَانِدْ بُوْدْ كِهْ تَنْوِيْنِ بَرَايِ تَعْظِيْمِ وَ تَفْخِيْمِ بَاشَدْ يَعْني حَقِيقَتِ كِهْ عَقَلْهَآ بِهْ اَنْهَآ نَمِي تَوَانِدْ رَسِيْدِ يَآ اَنَكِهْ حَقِيقَتِ بِهْ مَعْنِي سَزَاوَارِ بَاشَدْ يَعْني ذَاتِ مَقْدَسَشِ سَزَاوَارِ اِتْصَافِ بِهْ صَفَاتِ حَسَنَهْ اسْتِ بِهْ اِيْنِ مَعْنِي ثَابِتِ وَ لَازِمِ بَاشَدْ يَعْني رَآهْ تَغْيِيْرِ وَ زَوَالِ دَرِ او نِيَسْتِ وَ كُنْهَهُ تَفْرِيْقُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ وَ كَنهْ او جَدَا گَرْدَانِيْدِنِ مِيَانِ اوِ وَ مِيَانِ خَلْقِ اَوْسْتِ وَ دَرِ نَظَرِ اِبْنِ قَاصِرِ دُوْ وَجِهْ دَرِ اِيْنِ فَرْقِهْ مَحْمَلِ اسْتِ اوْلِ اَنَكِهْ اِشَارَهْ بَاشَدْ بِهْ اَنَكِهْ دَرِ كَنهْ ذَاتِ وَ صَفَاتِ هِيْچِ گُوْنَهْ مِشَارَكْتِ بَآ مَخْلُوْقَاتِ نَدَارَدِ پَسِ حَاصِلْشِ اَنِ مِي شُوْدْ كِهْ كَنهْ ذَاتِ مَقْدَسِ او جَدَائِيْ اَفْكَنْدَهْ اسْتِ مِيَانِ اوِ وَ مَخْلُوْقَاتِ اوِ زِيْرَا كِهْ بِهْ اوِ دَرِ كَنهْ شَرِيْكِ نَدَارِنْدِ. دُوْمِ اَنَكِهْ مَرَادِ اَنِ بَاشَدْ كِهْ نَهَايْتِ تَوْحِيْدِ مَوْحِدِ اَنَسْتِ كِهْ نَفِيْ كَنَنْدِ صَفَاتِ مَمْكَنَاتِ رَا اَزِ اوِ زِيْرَا كِهْ اِيْشَانِ رَا رَاهِيْ بِهْ مَعْرِفْتِ كَنهْ ذَاتِ وَ صَفَاتِ اوِ نِيَسْتِ پَسِ دَرِ اوْلِ كَلَامِ مِضَافِيْ مَقْدَارِ خَوَآهَدْ بُوْدِ يَعْني مَعْرِفْتِ كَنهْ اوِ وَ فَرْقِهْ بَعْدِ ازِ اِيْنِ مَوْيِدِ مَعْنِي اوْلَسْتِ وَ غِيْوَرَهْ تَحْدِيْدِ لِمَآسَواهِ وَ غِيْرِ اوِ بُوْدِنِ تَحْدِيْدِيَسْتِ بَرَايِ هَرِ چِهْ غِيْرِ اَوْسْتِ يَعْني هَرِ چِهْ غِيْرِ اَوْسْتِ مَغَايِرِ اَوْسْتِ دَرِ حَقِيقَتِ يَآ اَنَچِهْ غِيْرِ اَوْسْتِ مَغَايِرِ وَ بَدَايِنِ اَوْسْتِ وَ دَرِ حَالِ دَرِ اوِ نَمِي تَوَانِ بُوْدِ فَقَدْ جَهْلَ اللّٰهُ مِّنْ اَشْيَآ تَوْصَفُْ پَسِ بِهْ تَحْقِيْقِ كِهْ جَاهِلِ اسْتِ بِهْ خُدَا كَسِيْ كِهْ طَلْبِ وَصْفِ اوِ مِي كَنْدِ يَآ اَوْصَافِ جِسْمَانِيَاتِ وَ مَمْكَنَاتِ ازِ اوِ سَوَالِ مِي كَنْدِ چِنَانِچِهْ سَوَالِ كَنْدِ كِهْ خُدَا دَرِ كَجَاسْتِ وَ بَزَرْگِيْ اوِ چِهْ مَقْدَارِ اسْتِ وَ چِهْ رَنَگِ دَارَدِ وَ اِمْثَالِ اِيْنِهَا وَ قَدْ تَعْدَاَهْ مِّنْ اَشْتَمَلِهْ وَ ازِ اوِ دَرِ اوِ دَرِ گَزْشْتِهْ اسْتِ هَرِ كِهْ اَشْتَمَالِ اوِ نَمُوْدَهْ اسْتِ اِيْنِ فَرْقِهْ چِنْدِ اَحْتِمَالِ دَارَدِ. اوْلِ اَنَكِهْ مَرَادِ ازِ اَشْتَمَالِ چِيْزِيْ بَرِ خُوْدِ پُوْشِيْدِنِيْ بَاشَدْ يَعْني خُدَا رَا نَشْنَاخْتِهْ وَ ازِ مَعْرِفْتِ اوِ دَرِ گَزْشْتِهْ اسْتِ كَسِيْ كِهْ اوِ رَا بَرُوْشِ جَامِهْ مَحِيْطِ بِهْ خُوْدِ دَانَسْتِهْ اسْتِ يَعْني بِهْ حَلُوْلِ اوِ دَرِ مَمْكَنَاتِ قَائِلِ شُدِهْ اسْتِ يَآ اَنَكِهْ تَوْهْمِ كَرْدِهْ بَاشَدْ كِهْ حَقِ تَعَالِيْ بِهْ رُوْشِ اَجْسَامِ وَ اِمَاكِنِ اِحَاظِهْ بِهْ مَمْكَنَاتِ كَرْدِهْ اسْتِ. دُوْمِ اَنَكِهْ مَرَادِ اَشْتَمَالِ اوِ مَرِ خُدَا رَا بَاشَدْ وَ كَنَايَهْ ازِ مَعْرِفْتِ كَنهْ بَاشَدْ يَعْني ازِ خُدَا دَرِ گَزْشْتِهْ كَسِيْ كِهْ تَوْهْمِ كَنْدِ كِهْ اِحَاظِهْ بَكَنْدِ اوِ كَرْدِهْ اسْتِ وَ دَرِ بَعْضِيْ ازِ نَسْخِهْ هَايِ تَوْحِيْدِ اَشْلَمِهْ وَاْرَدِ شُدِهْ اسْتِ يَعْني قَائِلِ شُوْدِ كِهْ چِيْزِيْ مَانَنْدِ مَكَانِ بِهْ اوِ اِحَاظِهْ كَرْدِهْ اسْتِ وَ قَدْ اِحْطَاَهْ مِّنْ اَكْتَنْتِهْ وَ اوِ رَا نِيَاْفْتِهْ اسْتِ كَسِيْ كِهْ گَمَانِ كَمْرْدِهْ اسْتِ كِهْ كَنهْ اوِ رَا يَآفْتِهْ اسْتِ وَ مِّنْ قَالِ كَيْفِ فَقَدْ شَبِهَهْ وَ هَرِ كِهْ گَفْتِ چِهْ گُوْنَهْ اسْتِ اوِ سَوَالِيْ ازِ كَيْفِيَاتِ جِسْمَانِيَهْ ازِ اوِ نَمُوْدَهْ پَسِ بِهْ تَحْقِيْقِ كِهْ اوِ رَا مِشْتَبِهْ بِهْ مَمْكَنَاتِ دَانَسْتِهْ اسْتِ وَ مِّنْ قَالِ لَمْ فَقَدْ عِلَلَهْ وَ كَسِيْ كِهْ گُوِيْدِ كِهْ چَرَا پَسِ بِهْ تَحْقِيْقِ كِهْ عِلْتِيْ بَرَايِ اوِ اَثْبَاتِ كَرْدِهْ اسْتِ يَعْني اِگَرِ پَرَسِيْدِ كِهْ حَقِ تَعَالِيْ چَرَا مَوْجُوْدِ شُدِ وَ چِهْ عِلْتِ بِهْ هَمِ رَسِيْدِ وَ بِهْ چِهْ سَبَبِ عَالَمِ شُدِ پَسِ وَجُوْدِ وَ صَفَاتِ كَمَالِيَهْ حَقِ تَعَالِيْ رَا مَعْلَلِ بِهْ عِلْتِيْ گَرْدَانِيْدِهْ اسْتِ وَ حَالِ اَنَكِهْ ذَاتِ وَ صَفَاتِ خُدَا عِلْتِيْ نَمِي دَارَدِ وَ مِّنْ قَالِ مَتِيْ فَقَدْ وَقْتِهْ وَ هَرِ كِهْ گُوِيْدِ كِهْ چِهْ وَقْتِ شُدِ پَسِ اِبْتَدَا زَمَانِيْ بَرَايِ وَجُوْدِ اوِ قَرَارِ دَاْدِهْ اسْتِ وَ حَالِ اَنَكِهْ وَجُوْدِ اوِ ازِ لِيَسْتِ يَآ اَنَكِهْ اوِ رَا زَمَانِيْ دَانَسْتِهْ اسْتِ وَ حَالِ اَنَكِهْ زَمَانِيْ نِيَسْتِ وَ مِّنْ قَالِ فِيمِ فَقَدْ ضَمْنَهْ وَ هَرِ كِهْ گُوِيْدِ كِهْ دَرِ چِهْ چِيْزِ اسْتِ پَسِ اوِ رَا دَرِ ضَمْنِ چِيْزِيْ قَرَارِ دَاْدِهْ وَ چِيْزِيْ رَا بِهْ اوِ مَحِيْطِ دَانَسْتِهْ اسْتِ چِنَانَكِهْ گُوِيْدِ كِهْ دَرِ چِهْ مَكَانَسْتِ پَسِ اوِ رَا چِنَانِ دَانَسْتِهْ كِهْ مَكَانِ بِهْ اوِ مَحِيْطِ مِي تَوَانِدْ شُدِ وَ اِيْنِ مَسْتَلْزَمِ جِسْمِ اسْتِ وَ تَجْزِيْ وَ اِحْتِيَاَجَسْتِ وَ هَرِ يَكِ مَسْتَلْزَمِ اِمَكَانَنْدِ بَآ اَنَكِهْ اَصْلِ مَحْصُوْرِ بُوْدِنِ لَفْظِيْ اسْتِ كِهْ بَرِ خَالِقِ رُوَا نِيَسْتِ وَ مِّنْ قَالِ فَقَدْ نَهَاَهْ وَ هَرِ كِهْ گُوِيْدِ كِهْ خُدَا تَا كَجَا كَشِيْدِهْ اسْتِ پَسِ اوِ رَا جِسْمِ دَانَسْتِهْ مَحْدُوْدِ وَ بِهْ نَهَايْتِ چِنْدِ وَ مِّنْ قَالِ حَتِيْ مَ فَقَدْ غَايَاهُ وَ مِّنْ غَايَاهُ فَقَدْ غَايَاهُ وَ مِّنْ غَايَاهُ





عند الله صباح و لا- مساء و هم چنین در سایر متعلقات صفات کمالیه و تحدید در متعلق آنها با عمر تغییر و تحدید در ذات مقدس او نمی گردد. دوم آنکه مراد آن باشد که تغییرات مخلوقات در او نمی باشد و به تحدید محدودات متصف نمی گردد احد لا- بتاویل العدد یکیست نه به تاویل عدد مترجم گوید که در معنی احتمال دارد اول وحدت حق عالی وحدت حقیقی است که هیچ گونه تکرر به او نیست و وحدتهای دیگران به انواع تکررات می باشد مثل آنکه می گویند انسان واحد یعنی به این فرد از انسانیت به اینکه به انواع تکررات به او هست از اعضاء و اجزاء و اخلاط و روح و بدن و جنس و فصل و ذات و صفات و غیر ذلک دوم مراد آن باشد که او را وحدانیت به معنی یک و یکتانه به معنی تمکین و این را وحدت عددی می گویند که دومی از جنس خود داشته باشد زیرا که خدای یکم لازم دارد که خدای دیگر باشد که دوم او باشد چنانچه ابن بابویه رحمه الله علیه و غیر او روایت کرده اند که در روز جنگ جمل اعرابی به خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و گفت یا امیرالمؤمنین آیا می گوئید که خدا واحد است پس اصحاب آن حضرت متوجه اعرابی شدند و گفتند ای اعرابی مگر در این وقت نمی بینی تشویش خاطر امیرالمؤمنین را این چه وقت سوالست حضرت فرمود که بگذارید او را که آنچه اعرابی از ما می پرسد همانست که ما از لشکر دشمن طلب می کنیم یعنی ما جنگ می کنیم که مردم را به راه حق در آوریم اعرابی خود آمده است و از حق سوال می کند پس بفرمود که ای اعرابی گفتن که خدا واحد است بر چهار قسم می باشد که دو قسم آنها بر خدا روا نیست و دو قسم از برای خدا ثابت است اما آن دووجه که بر خدا روا نیست پس اول آن است که کسی گوید که خدا یکین است و به آن اعداد در خواهد یعنی او را با دیگری از صنف او بعد در آورد نمی بینی که خدا گفته است که کافر شدند آنان که گفته اند که خدا سیمین سه خداست یعنی نصاری پس چنانچه او را سیمین نمی توان گفت یکمین نمی توان گفت دویم آن است که بگوئی او واحد است چنانچه می گویند کسی را که او واحدیست از ناس یعنی صنف او که هندیست یا حبشی نوعیست از جنس انسان و این بر خدا روا نیست زیرا که مستلزم تشبیه خداست به غیر او و خدا جلیل تر و بلندتر است از آن که شباهتی به غیر خود داشته و اما دو وجه که ثابت اند در خدا اول آن است که گویند که خدا واحد است یعنی یگانه است در ذات و صفات و شبیه و نظیر ندارد چنانچه می گویند که فلان شخص یگانه دهر است و چنین است پروردگار ما دوم آنست که گویند که پروردگار ما احدی المعنی است یعنی منقسم نمی شود نه در خارج به اخراجی خارجی یا ذات و صفات موجوده و نه در عقل به اجزای عقلیه و نه در وهم به اجزای وهمیه و هم چنین است پروردگار ما ظاهر لا بتلاویل المباشر بدان که ظاهر در اسمای حق بد و معنی در احادیث وارد شده است یکی به معنی هویدا و یکی به معنی غالب بنا بر اول معنی این فقره ظآن است که خدا ظاهر و هویدا است نه به آنکه جسمی مباشر آن شده باشد و به جسمی در آمده باشد بلکه به آیات و آثار و علامات به هویدا گردیده است و بنا بر ثانی مراد آن است که غالب و مسلط است بر خلق به قدرت و استیلا نه به آنکه مباشر جسمی باشد و بر بالای اجسام دبر آمده باشد متجلی لا باستهلال رویه متجلی به معنی جلوه کردن و ظاهر گردیدن است یعنی جلوه کرده است برای خلق به آنکه به روش ماه او را به چشم دیده باشد باطن لا بمزایله بدان که باطن نیز به دو وجه تفسیر شده است اول اینکه پنهانست از عقول و عقلها بکنه

ذات و صفات او نمی رسند پس معنی این فقره آن خواهد بود که پنهانست نه با آنکه بروشی پنهان شدن مخلوق از مکانی زایل شده باشد و در مکان دیگر غایب شده باشد. دوم آنکه عالمست به بواطن مود انس مراد آن است که نه چنانست که در بواطن اشیاء داخل شده باشد تا به آنها عالم گردیده باشد مبائن لا بمسافه جداست از خلق نه به آنکه میان او و ایشان مسافتی بوده باشد بلکه به سبب کمال او و نقص مخلوقات مابین ایشانست در ذات و صفات قریب لا بمداناه نزدیکست به مخلوقات نه به نزدیکی جسمانی بلکه از جهت علم و اطلاع بر ایشان و علیت و تربیت ایشان و لطی و مرحمت به ایشان لطیف لا بتحسم بدان که در احادیث لطیف را در اسمای الهی سه معنی اطلاق کنند اول لطافت به معنی متجرد و پنهان بودن از ادراک و احساس و در مخلوق که گویند جسمی را می گویند که غلیظ نباشد و ایضاً جسمی را می گویند که به دیده در نیاید یا مانع دیدنی عقبش نباشد مانند آب و آب کینه دوم آنکه خالق خلعتهای لطیف و نیکوست چنانچه می گویند که فلان صانع لطیف است یعنی صنعتهای ریزه یا نیکو می سازد. سیم آنکه صاحب لطف و شفقت و مرحمت است به بندگان خود و در این فقره معنی اول اظهر است یعنی لطیف است نه به معنی که در مخلوق می گویند که قوامش تنگست یا چشمش کوچک است و به این سبب به دیده در نمی آید بلکه به این معنی که مجرد است و مرئی نمی شود و عقلها به او احاطه نمی کنند و معنی دوم محتملست که مراد آن باشد که آفریدن او صنعتهای لطیف را نه به متزاولت اعضا و جوارحست نیز که مستلزم جسمیت او بشد بلکه به محض تعلق اراده کامله ش همه چیز موجود می شوند و معنی سیم نیز محتملست اما اباعید است موجود لا بعد عدم موجود است نه به آنکه بعد از نبودن موجود شده باشد بلکه از لیت و عدم برور روا نبوده و نیست فاعل لا باضطرار کننده است هر چه را خوگاهد نه از روی اضطرار و جبر چنانچه بعضی از حکما خدا را فاعل موجب می دانند و مختار نمی دانند و در نهج البلاغه چنین است لا باضطراب اله یعنی کننده است نه بحرکت در آوردن التی مقدر لا بحول فکرة تقدیر کننده لاست امور را نه بحولان در آوردن فکر چنانچه مخلوقین در امور محتاجند به حرکت در آوردن فکر خود و تدبیر و تامل کردن در آنها مدبر لا بحرکه تدبیر کننده است اشیا را نه به حرکت فکری یا به حرکت بدنی مرید لا بهمامه اراده کننده ماست و بدن مراد و اهتمامی و عزمی شاء لا بهمه خواهنده است بی آنکه چیزی و قصدی او را حادث شود بلکه مشیت و اراده اشم عین علم با صلحست چنانچه متکلمان می گویند و آن عین ذات است یا ایجاد است و آن از صفات فعلست چنانچه از احادیث ظاهر می شود مدرک لا بمحسسه ادراک کننده است نه به دست مالیدنی و لمس کردنی سمیع لا باله شنواست نه بالتی و جزوی بصیر لا باداء بیناست نه بادانی و عضوی لا تصحبه الاوقات مصاحب او نبوده وقتها و زمانها یعنی زمانی نیست یا آنکه زمانها حادثند و او قدیمست و لا تضمینه الاماکن و او را فرا نگرفته است مکانها و لا تاخذه السنات و او را نمی کرد خوابها و سنه پینکی را می گویند که مقدمه خوابست یعنی خواب ضعیف او را نمی باشد چه جای خواب کران و لا تحده الصفات و اندازه نمی کند او را صفات یعنی توصیفات خلق بکند ذات او صفات او نمی رسد یا آنکه صاحب صفات زائده نیست و لا تفیده الادوات و فائده نفع نمی بخشد او را النهار و در بعضی نسخ و لا تقیده وارد شده

است یعنی کارهای او مقید و مقصود بر آنت نیست و در خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین است و لا- ترفده الادوات یعنی اعانت نمی کند او را ادوات و اعضا و جوارح و آلات سبق الاوقات کونه و العدم وجوده و الابتداء ازله پیشی گرفته است بر وقتها بودن او و بر عدم وجود او بر ابتدا ازلیت او در این فقرات چند وجه محتمل است اول آنکه مراد سبقت معنوی باشد به معنی غلبه یعنی وجودش غالب گردیده است بر زمانها که مقید به زمان نشده است و بر عدم که هیچ گونه عدم و نیستی در ذات مقدسش راه نیافته و ازلیتش غالب گردیده بر ابتدا داشتن که ابتدا در وجود او و در صفات کمالیه او متصور نیست دوم آنکه مراد سبقت به علیت باشد و مراد از عدم عدم ممکنات باشد و ابتدا و ابتدای آنها باشد یعنی وجود او علت وجودها و عدمها گردیده است و ازلیت او علت ابتداها گردیده است و در این وجه بعضی مناقشات هست سیم آنکه سبقت به حسب زمان و همی و تقدیری باشد یعنی وجود او پیش از زمانها بوده و پیش از عدمها متصل به وجود موجودات دیگر بوده و ازلیت او پیش از ابتداها بوده بتشعیره لمشاعر عرف ان لا مشعر له با فریدن او مشاعر و حواس مدرکه را دانسته شد که او را مشعری و قوی که به آن ادراک و احساس نماید نیست بلکه به ذات عالمست به جمیع معلومات و اثبات این مقدمه به چند وجه ممکنست اول آنکه حق تعالی متصف به مخلوق خود نمی تواند بود چنانچه گذشت دوم آنکه مراد آن باشد که ما چون بعد از افاضه حق تعالی مشاعر را بر ما دانستیم که ما در ادراک محتاجیم به این مشاعر دانستیم که خدا منزه است از مشاعر زیرا که اگر او را مشاعر باشد مثل ما محتاج خواهد بود سیم آنکه چون عقل می داند که می باید که جاعل و مجعول در صفات مباین یکدیگر باشند به افاضه مشاعر بر ما دانستیم که او چنین مشاعر ندارد چهارم آنکه چون مشاعر به ما داد دانستیم که ما بدون این مشاعر ناقصیم پس دانستیم که حق تعالی را مشاعر نیست و اگر نه ناقص خواهد بود به ذات خود و در کمال خود محتاج به غیر خود خواهد بود و این بر واجب الوجود محالست و در بحار وجوه دیگر مذکور است که این ترجمه گنجایش ذکر آنها ندارد و بتجهره الجواهر عرف ان لا جوهر له و با فریدون او جوهرها را دانسته شد که او را جوهری نیست یعنی او را جنس این حقایق ممکنه نیست و اگر نه مثل اینها محتاج به علت می بود و بمضادته بین الاشیاء عرف ان لا صدله و بضدیتی که او در میان ایشان انداخته است دانسته شد که ضدی نیست او را بدان که مراد بضد یا معنی مصطلح است یعنی دو امر وجودی که در یک زمان در یک محل جمع نتوانند شد مانند سیاهی و سفیدی و صورت آتش و صورت آبی یا معنی عرفی است که کسی در قوت مساوی کسی است او را ضد او می گویند بنابر معنی اول چند وجه تقریر می توان کرد اول چون اضداد را آفرید و آنها را دیدیم که محتاجند به محلهای خود دانستیم که او را ضد نیست و اگر نه محتاج به محل خواهد بود و احتیاج دلیل امکانست. دوم آنکه چون دیدیم که دو ضد هر یک منع وجود دیگری می کند و او را بر طرف می کند پس دانستیم که واجب الوجود منزه است از آن سیم آنکه عقل می باید که میان خالق و مخلوق و ضدیت می باشد چهارم آنکه چون خالق می باید که منزه از صفات مخلوقات باشد پس مضاده اینها دلیلت بر آنکه در او نیست و بنابر معنی دوم ظاهر است زیرا که چیزی که مساوی او باشد در قوت مثل او باید واجب الوجود باشد پس

تعدد واجب لازم آید یا اینکه هیچ یک نمی توانند که صانع عالم باشند و بمقارنته بین الامور عرف ان لا قرین له و بقرین گردن او بعضی از امور را به بعضی دانسته شد که او را قرینی نیست او را مانند مقارنت عرض با محل خود و متمکن به امکان خود لوازم با ملزومات خود چون دیدم که هر یک از این مقارنات متضمن انواع نقص و عجز و احتیاجست دانستیم که هیچس چیز مقارن او نیست ضاد النور بالظلمه و الجلابه بالهم و الجسو بالبلل و الصرد بالحرور ضد گردانیده است نور و روشنی را با ظلمت و تاریکی واضح بود نرابائهم بودن و خشکی و صلابت را با تری و نرمی و سرما را با گرما مؤلف بین متعاداتها مفرق بین متدانیابها داله بتفریقها علی مفرقها و بتالیفها علی مؤلفها ذلک قوله عزوجل و من کل شیء خلقناه زوجین لعلکم تدکرون تالیف کننده است میان آنها که با یکدیگر دشمنی دارند جدائی افکننده است میان آنها که نزدیک یکدیگراند دلالت نده است به جدا کردن اینها بر آنکه جدا کننده دارند و با لغت دادن آنها بر آنکه الفت دهنده دارند این است معنی گفته خدای عزیز جلیل که آن هر چیز آفریدیم دو جفت یا دو نوع را شاید شما را تذکر نمایند. مترجم گوید که توضیح این فقرات و اقیات معجز بیان در چند فایده است اول در بیان معنی تالیف و تفریق بدان که حق تعالی چنانچه میان اشیاء مضادت و مابین ذاتی و عرضی افکنده است به قدرت کامله خود میان ایشان الفت و آمیزش نیز داده است چنانچه آتش و آب و هوا و خاک را ضد یکدیگر گردانیده و هر یک را به صفتی ضد صفت دیگری مخصوص گردانیده است و هم چنین میان اینها در موالید الفت داده است و حیوانات و نباتات و معادن را از اینها آفریده و همه را با یکدیگر متفق گردانیده و چنانچه اخلاط اربعه را که خون و بلغم و صفرا و سودا باشد متخالف در کیفیات آفریده و همه را در بدن حیوانات الفت داده است و هر یک را با نهایت الفتی که با جنس خود دارند از جنس خود جدا کرده چنانچه آتش را اگر بگدازند بالا می رود و میل به کره خود می کند و ابر را اگر قاصری نباشد مثل کره خود یا به مرکز می کند و هم چنین سایر عناصر همه را از امکانه طبیعت و اجناس و انواع خود جدا کرده در ابدان موالید جمع کرده و کیفیات حرارت و برودت و رطوبت و بیوست که با هم نهایت تضاد دارند با هم جمع کرده و از ایشان مزاج موافق این نوع به عمل آورده و باز هر وقت که مصلحت داند همه را از هم می پاشد و از یکدیگر جدا می کند و روح و بدن را با نهایت مابینت به یکدیگر الفت داده و هر وقت که خواهد جدا می کند و دلهای متباین و طینتهای متخالف را به اعتبار احتیاجی که در میان ایشان انداخته با یکدیگر الفت داده و گاه عداوت را به المفت بدل می کند و گاهی الفت را بعد اوت منتهی می گرداند و در این مقام سخن بسیار است و به همین اکتفا می نمایم دوم در بیان اینکه آنها دلالت دارند بر صانع که این تالیفات و تفریقات به او مسوبست و وجهش ظاهر است زیرا که هر گاه این تالیف و تفریق مخالف مقتضای طبع آنها باشد البته قاصری باید که اقوی از آنها باشد و آنها را فشر بر افتراق و ایتلاف کند و چون از این افتراق و ایتلاف عالمی منتظم گردیده که نزد عقل سلیم از آن بهتر و نیکوتر متصور نیست باید که آن قاصر و جبر کننده اینها در نهایت علم و قدرت و حکمت باشد و مانند و شبیه آنها نباشد سیم در بیان تاویل آیه کریمه و مناسبت آنست به این مقام بدان که بعضی از محققان آیه را چنین تفسیر کرده اند که حق تعالی هر جنسی از مخلوقات را دو نوع متقابل آفریده است مانند مرد و زن و نر و ماده و سیاهی و سفیدی و آسمان و زمین و روشنائی و تاریکی و شب

و روز و گرم و سرد و ترک و خشک و آفتاب و ماه و کوكب ثابت و سیار و کوه و صرا و خشکی و دریا و زمستان و تابستان و جن و انس و علم و جهل و شجاعت و جبن و جود و بخلا و ایمان و کفر و سعادت و شقاوت و شیرینی و تلخی و صحت و بیماری و پریشانی و توانگری و خنده و گریه و شادی و اندوه و زندگی و مردن و هم چنین است سایر اشیاء پس چنین آفرید اشیا را تا شما متذکر شوید و بدانید که خداوند اینها و آفریننده اینها مثل اینها نیست و به اینها متصف نمی کرد چنانچه گذشت پس بنابراین آیه کریمه استشهاد خواهد بود برای آنکه اینها را ضد گردانید تا بدانند که او ضد ندارد و وجه دیگر آن است که اشتهاد باشد برای آنکه تالیف و تفریق دلالت بر مولف و مفرق می کند و چنان تالیف کنند آیه را که حق تعالی از یک نوع جفت نر و ماده را آفرید و با هم الفت بخشید تا بدانید که جدا کردن آنها در صنف و متحد ساختن و الفت دادن در نوع کار خداوند حکیم علیم است و وجه دیگر آن است که بعضی آیه را چنان تاویل کرده اند که حق تعالی واحد من جمیع الوجوه است و هر چه غیر اوست جفت است یعنی تعددی در او هست از جهت جنس و فضل یا ماهیت و تشخص یا ذات و وجود و این جفت بودن از شواهد امکانست و احتیاج به صانع و باز خالی از مناسبت نیست با کلام سابق ففرق بها بین قبل و بعد لیعلم ان لا قبل له و لا بعد پس جدائی افکند به سبب این مخلوقات میان پیش و پس تا دانسته شود که او را پیش و پس نیست یعنی بعضی را در زمان پیش از بعضی و بعضی بعد از بعضی دیگر قرار داد تا بدانند که او زمانی نیست یا تا آنکه بدانند که او از لیست بدو ایست و چیزی پیش از او و بعد از او نمی تواند بود و در کلینی کله بهما نیست پس معینش چنان می شود که زماهن را آفریده تا بدانند که زمان که مخلوق اوست به او احاطه نمی کند و او زمانی نیست شاهده بغرائزها ان لا عزیزه لمعرزها گواهی دهنده اند به طبیعتهای خود که طبیعت نیست آن کس را که ایشان را صاحب طبیعت کرده است و مراد به طبیعت ما هیات و حقایق انواع ممکناتست داله بتفاوتها ان لا تفاوت لمفاوتها دلالت کننده اند به تفاوتها و اختلافها که در ایشان هست که تفاوتی نیست کسی را که تفاوت در ایشان قرار داده است مُخْبِرَةٌ بِتَوْقِیْتِهَا أَنْ لَا وَقْتٌ لِمَوْقِیْتِهَا خبر دهنده اند به سبب آنکه حق تعالی را برای اول و آخر ایشان وقتی قرار داده است به آنکه وقتی نیست آن کسی را که ایشان را موقت به اوقات گردانیده است و چون توضیح این فقرات در ضمن شرح فقرات سابقه گذشت اعاده نکردیم حَجَبَ بَعْضَ هُا عَنْ بَعْضٍ لِيَعْلَمَ أَنْ لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا غَيْرُهَا محبوب و پنهان گردانید بعضی را از بعضی به حجابهای جسمانی یا اعم از آن تا بدانند که حجابی میان خدا و مخلو به غیر آن مخلوق نیست زیرا که چون به عقل خود یافتند که پنهان بودن شخصی از شخصی به اعتبار جسمیت و مکانی بودن و عجز و احتیاج هر دوست پس باید بدانند که خدا به این روش محبوب نیست و همه چیز نزد او هویدا است و مخلوق که او را ادراک نمی کند از نقص و عجز اوست و اگر نه حق تعالی از همه چیز هویداتر است و همه چیز به او هویدار گردیده اند لَهُ مَعْنَى الرَّبُّوبِيَّةِ أَذْ لَا- مَرْبُوبٌ وَ حَقِيقَةُ إِلَهِيَّةِ إِذْ لَا- مَالُوهُ وَ مَعْنَى الْعَالِمِ وَ لَا مَعْلُومٌ وَ مَعْنَى الْخَالِقِ وَ لَا مَخْلُوقٌ وَ تَاوِيلُ السَّيِّمِجِ وَ لَا- مَسْمُوعٌ بَرَأَى أَوْ بُوِدَ مَعْنَى رَبُّوبِيَّةِ وَ بَرُورِدْ كَارِي دَرِ وَقْتِي كَه مَخْلُوقٌ وَ تَرْبِيَّتْ كَرْدَه شُدَه نَبُود وَ حَقِيقَتِ الْهَيْتِ وَ مَسْتَحَقِّ عِبَادَتِ بُوِدَن دَرِ وَقْتِي كَه عِبَادَتِ كُنَنَدَه نَبُود وَ مَعْنَى عَالَمِ بُوِدَن دَرِ وَقْتِي كَه مَعْلُومِي مَوْجُود نَبُود وَ مَعْنَى آفَرِينَنَدَه بُوِدَن دَرِ وَقْتِي كَه آفَرِيدَه شُدَه

نبود و تاویل سمع یعنی عالم به مسموعات بودن در وقتی که شنیده شده نبود حاصل آنند که هر چه از صفات کمالیه حق تعالی است قدیمست و عین ذات مقدس است و صفات فعل اضافه چندند که آثار صفات کمالیه اند مثل خالق بودن بالفعل که آن کمال نیست آنچه کمالست قدرت بر خلق کردنست و آن قدریمست و رازق بودن کمال ذاتی نیست و قدرت بر رزق کمالست و هم چنین تربیت و حفظ و سایر صفات افعال که همه آثار صفات کمالیه حقیقه اند که آنها زاید بر ذات مقدس نیستند چنانچه می فرماید لَيْسَ مُدْخَلُ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَالِقِ وَ لَيْسَ بِأَحْدَاثِهِ الْبَرَايَا اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْبَرَايَةِ یعنی نه چنانست که از وقتی که آفرید خلایق را مستحق معنی خالق شده باشد و نه آنکه به حادث گردانیدن آفریدگان مستحق معنی افریدن شده باشد کیف و لا تعبیه مدولا تدینه قد ولا یحجبه و لعل و لا یوقته متی و لا یشتمله حین و لا یقارنه مع یعنی و چگونه چنین باشد که بعد از وجود اشیا مستحق این اشیا شده باشد و حال آنکه کلمه مذکور در لغت برای ابتدا زمانست سبب آن نمی شود که از او چیزی غائب شود چنانچه در ممکنات که محصوراند بر زمان اگر در زمانی باشند آنچه پیش از آن زمان و بعد از غائب است از ایشان و حق تعالی جمیع اشیا با زمانهای ایشان در نزد عالم او در ازل حاضر بودند یا آنکه وجود او مخصوص به زمانی نیست تا آنکه در زمانی از خلق غائب گردد باز فرمود که چون حق تعالی زمانی نیست کلمه قد که در لغت برای نزدیک گردانیدن ماضیست به حال او را چیزی نزدیک نمی گرداند یا آنکه چون کلمه قد برای تحقیق است و در علم شدت و ضعف نمی باشد پس قد چیزی را به علم باز نزدیک نمی گرداند پس فرمود که لعل که در لغت به معنی شاید است و برای امید وقوع امر است در زمان آینده او را از چیزی محبوب نمی گرداند یعنی در علم خدا لعل و شاید نمی باشد برای آنکه هیچ چیز از علم او غایب نیست پس فرمود که مخصوص به وقتی نیست ناتوان گفت متی یعنی کی به هم رسیده کی عالم شده کی قادر شد پس فرمود که فرا نمی کردم او را زمانی یعنی زمانی نیست و مقارن او نمی گردد مع که در لغت دلالت بر مقارنت می کند یعنی نمی توان گفت که چیزی به او هست یا بوده است یا خواهد بود در زمان یا در مکان یا در محل یا آنکه نمی توان گفت که چیزی همیشه با او بوده است و تفریع این فقرات بر عدم اختصاص اسماء بر حق تعالی بعد از حدوث اشیا شاید از آن جهت باشد که کسی که صاحب این تقدس و کمال باشد نقص بروا نیست و حدوث صفات کمالیه مستلزم نقص ذاتست قبل از حدوث شما بلکه بعد از حدوث آنها چنانچه گذشت و در امالی شیخ مفید و احتجاج کیف نیست پس احتیاج به این تکلف نیست و ظاهرتر است انما تحد الادوات انفسها و یشیر الالات الی نظائرها و فی الاشیاء توجد افعالها تحدید نمی کند ادوات مگر نفسهای خود را و اشاره می کند الت به سوی نظایر و اشتباه خود و در اشیا ممکنه یافت می شود کردها و آثار این ادوات نه در حق تعالی مترجم گوید که مراد از ادوات و آلت اعضا و جوارحست پس مراد به نفسهای آنها انواع و اشتباه آنها خواهد بود یعنی آلات جسمانی تحدید امثال خود از جسمانیات می توانند کرد و اشاره به اشتباه خود می توانند نمود و محتملست که مراد به ادوات صاحبان ادوات بوده باشد و ممکنست که مراد به ادوات و الالات آن حروف و اسمائی باشد که در پیش اطلاق آنها بر حق تعالی نفی کرد پس این فقرات دلیلی برای فقرات خواهند بود منعتهما مذا لقدمه و حتمها قد الازلیه یعنی منع کرده است آلات و اعضا و قوی را یا اشیا را آنکه مذ برای ابتداء زمانست که بر آنها اطلاق می کنند از قدیم بودن و منع کرده است اعضا قوی را

یا اشیا را از ازلی بود اطلاق کلمه قد بر آنها که دلالت بر قرب زمان ماضی به حال می کند و چنانچه بیان این دو فقرات سابقه گذشت **لَا- الْكَلِمَةُ افْتَرَقَتْ فَدَلَّتْ عَلَيَّ مُفْرَقِهَا وَ تَبَيَّنَتْ فَاعْرَبَتْ عَنْ مُبَايِنِهَا لَمَا تَجَلَى صَانِعًا لِلْعُقُولِ** اگر نه این بود که کلمه های جدا شده پس دلالت کردند بر جدا کننده آنها و مباینت به هم رسانیدند پس ظاهر گردانیدند کسی که مباینت میان ایشان افکنده و یا مباین ایشان گردیده و هر آینه ظاهر نمی شد صانع آنها برای عقول مترجم گوید که این فقرا تو را به چند وجه توجیه می توان کرد اول آنکه مراد از کلمه نعتهای مختلفه و اصوات متنوعه خلق باشد زیرا که این از قدرتهای عظیم حق تعالی است که با این کثرت اجناس مخلوقات هیچ صدائی به صدای دیگر شبیه نیست و هر یک را به علت خاصی مخصوص ساخته است چنانچه در قرآن مجید می فرماید **و من اياته اختلاف السننكم و الوانكم** یعنی از آیات و علامات وجود و عظمت و قدرت و حکمت خداست اختلاف زبانهای شما و چنانچه اختلاف اینها دلالت بر وجود صانع می کند مباینت و تضاد اینها دلالت می کند بر آنکه حق تعالی منزله است از مشابهت اینها به وجهی چند که سابقا مذکور شد. دوم آنکه مراد از اختلاف کلمه اختلاف رایها و عزمها باشد چنانچه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود **عرفت الله بفسخ العزائم** یعنی خدا را شنختم به فسخ کردن عزمها یعنی بسیار عزم کردم و خدا عزم ما را مبتدل گردانید یا میسر نگردانید پس دانستم که مدبری هست که قدرت بر فسخ عزایم من دارد سیم آنکه مراد از کلمه جمیع مخلوقات خدا مراد باشند از این جهت که دلالت دارند بر وجود و قدرت و علم و حکمت حق تعالی ولیکن از لفظ بعید است **وَ بِهَا اِحْتَجَبَ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَ اِلَيْهَا تَحَاكُمُ الْاَوْهَامُ** یعنی به عقلها محجوب شده است از دیدن یعنی عقل حکم می کند که دیدنی نیستن و به سوی عقلها محاکمه می کند و همها یعنی اختلافی که در میان اوهان و مدرکات بشود عقل حکم می کند میان ایشان و حق و باطل اینها را جدا می کند و فیها اثبت غیره محتملست که ضمیر بعقلها راجع باشد پس دو وجه محتمل است اول آنکه آنچه در عقلها ثابت می شود حاصل می شود غیر حقیقت حق تعالی است و گنه ات او به عقل در نمی آید دوم آنکه غیر مصدر باشی یعنی به عقل اثبات می شود که حق تعالی مغایر ممکناتست و مشابه ایشان نیست و محتملست که ضمیر راجع بهمها باشد یعنی و همها اثبات غیر خدا می کنند و اگر نه عقل حکم می کند که خداوند عالم به جزیکی نیست و منها استنبط الدلیل در این فقره نیز محتملست که ضمیر راجع به عقلها باشد یعنی به عقلها استنباط دلیل می توان نمود بر امور و ممکنست که راجع به و همها باشد یعنی به توسط و همها استنباط می کند عقل دلیل بر اشیا را و بها عرفها الاقرار و در این فقره نیز هر دو احتمال می رود یعنی به عقلها حق تعالی شناسانند عقلها را اقرار به وجود و کمالات خود یا بوهمها شناسانند عقلها را که او از جنس و همها و مدرکات آنها نیست و بالعقول يعتقد التصديق بالله و بعقلها اعتقاد کرده می شود تصدیق به خدا و بالاقرار یکملا ایمان به و به اقرار کردن کامل می شود ایمان به خدا زیرا که اعتقاد بدون اقرار ظاهر فایده نمی بخشد لادیانة بعد معرفته دین دار بودن یا عبادت کردن نمی باشد مگر بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه هدی (ع) و آنچه ایشان بیان کرده اند از اصول عقاید یا اعم از معرفت اصول و فروع و لا- معرفه الا- بالاخلاص و معرفت نمی باشد مگر با خالص گردانیدن از سکوت و شبهات و اعتقادات باطله و لا اخلاص مع التشبيه و خالص گردانیدن معرفت نمی باشد با شبیه دانستن خدا را به ممکنات و لا- نفی مع اثبات الصفات بالتشبيه و نفی نکرده است تشبیه خدا را به خلق کسی که اثبات صفات زائده برای او کرده است و در



بعضی از نسخ اللتیه است پس محتملست که مراد آن بشد که کسی که اثبات کند صفات برای تنیه مردم بر صفات او و نفی کند صفات خلق از او کند نفی صفات او نکرده است پس اشاره خواهد بود به آنچه گفتیم که باید که حق تعالی را از حد تعطیل و حد تشبیه هر دو به در آورد فکلما فی الخلق لا یوجد فی خالقه پس هر چه در خلق است از صفات حقیقت از صفت مرد خالق او نیست و کل ما یمکن فیه یمتنع فی صناعه و هر چه ممکنست یا ممکن و ثابت است در مخلوق ممتنع است آن در صانع او و لا یجری علیه الحركه و التكون جاری نمی شود برو حرکت کردن و ساکن شدن پس به چند وجه حضرت استدلال فرمود بر نفی حرکت و سکون از ذات مقدس قادر بی چون اول به آنکه کیف تجری علیه ما هو اجراه و یعود الیه ما هو ابتداء یعنی چگونه جاری می شود بر او آنچه او جاری گردانیده است بر عنبر خود ابتدا کرده است و افریده است و وجه استدلال آنست که گذشت که انصاف حق تعالی به خلق خود و کامل گردیدن به آفریده خود محالست یا آنکه اگر اینها دار او باشد منفک از حوادث نخواهد بود و هر چه منفک از حوادث نباشد حادث است یا به آنکه اگر بدون این صفت کاملست پس حدوث این صفت نقص خواهد بود و اگر با این صفت کامل می شود پس در ذات خود ناقص است و نقص برو محالست به اجماع عقول دلیل دوم آنست که اذا لتفاوت ذاته یعنی اگر محل حرکت و سکون باشد پس تفاوت در ذات او به هم می رسد و محل حوادث و تغییرات خواهد بود و اینها مستلزم تغییر ذاتند و تغییر ذات منافی وجوب وجود است دلیل سیم آنست و لتجرا کنهه یعنی و هر آینه صاحب اجزا خواهد بود گنه ذات مقدس او یا به اعتبار آنکه این دو صفت از لوازم اجسامند یا به اعتبار آنکه حرکت لازم دارد که در آن متحرک جهت بالقوه و جهت بالفعل بوده باشد یا به اعتبار آنکه با ممکنات شریک خواهد بود در حقیقت و مرکب از ما به الاشراک و ما به الامیار خواهد بود و لا یمتنع من الازل معناه و لما کان للباری معنا غیر المبرور و هر گاه مستکمل بخلق خود باشد و در ذات او تفاوت باشد و کنه او صاحب اجزا باشد هر آینه امتناع خواهد کرد از ازلی بودن معنی او و هر آینه برای آفریننده معنی یعنی افریده شده نخواهد بود و لو حد له وراء اذا حد له امام و اگر حد کرده شود برای او عقبی و پسی هر آینه حد کرده خواهد شد برای او پیشی پس دو جزو در او متوهم خواهد شد و مرکب خواهد بود ولو التمس له التمام اذ لزمه النقصان و اگر طلب کرده شود برای او تمام شدن پس لازم خواهد بود او را ناقص بودن و این اشاره است به آنچه سابقاً بیان شد که نمی تواند بود که حق تعالی به غیر ذات مقدس خود به چیزی کامل شود زیرا که اگر به غیر خود کامل شود در حد ذات خود ناقص خواهد بود و به اجماع عقول و نقص بر او روا نیست و ایضاً در کمال به غیر خود محتاج خواهد بود و هر محتاج ممکنست کیف یمتنع من الازل من لا یمتنع من الحدث چگونه مستحق ازلی بودن باشد کسی که امتناع نکند از حادث بودن یعنی ممکن قدیم و ازلی نمی تواند بود و محتملست که مراد آن باشد که ازلی محل حوادث نمی تواند بود و کیف ینشی الاشیاء من لا یمنع من الاشیاء و چگونه انشا کند و از عدم به وجود آورد اشیا را کسی که امتناع نکند از آفریده شدن محتملست که مراد کل اشیاء باشد یعنی خالق کل اشیا غیر واجب الوجود بالذات نمی تواند بود و محضلست که مراد آن باشد که از عدم به وجود آوردن مخصوص حق تعالی است و کسی که احتمال معلول بودن در آورد و خالق را آفریننده چیزی نمی تواند بود اذا لقامت فیه آیه المصنوع و لتحول دلیلاً بعد ما کان مدلولاً علیہ این فقرات دلیل فقرات سابقند یعنی هر گاه حق تعالی حوادث و تغییرات باشد و امتناع از حادث بودن و علت داشتن نداشته باشد هر آینه قائم

خواهد شد در او علامت مصنوع بودن و آفریده بودن و هر آینه وجود او دلیل بر صانع دیگر خواهد گردید بعد از آنکه او را مدلول علیه می دانستند و سایر ممکنات دلیل وجود او می دانستند یعنی او نیز مثل سایر ممکنات دلیل وجود واجب الوجود خواهد بود لیس فی محال القول حجه و لا فی المسئله عنه جواب و لا فی معنائه تعظیم و لا فی ابانت عن الخلق ضمیم الا بامتناع الازلی ان یشئ و لما لابدء له ان یبدأ و لا فی معنائه تعظیم و لا فی ابانت عن الخلق ضمیم الا بامتناع الازلی ان یشئ و لما لابدء له ان یبدأ یعنی نیست در این قول محال یعنی اثبات حوادث و متغیرات از برای حق تعالی حجتی و نه در سوال کردن از این مسئله جوابی چون بدیهست که باطلست و نیست در اثبات کردن معنی آنها از برای حق تعالی تعظیمی که اگر اثبات نکنند نقص او باشد و نیست در جدا کردن او از مخلوقات در کنه صفات و عروض حوادث و متغیرات ضمیم یعنی ظلمی مگر آنکه امتناع می کند ازلی از دو تا بودن و رو قدیم نمی باشد و امتناع می کند چیزی که علت و ابتدا ندارد از علت و ابتدا داشتن و حاصل این فقرات آن است که اثبات صفات زایده و متغیره چون بر حق تعالی محالست حجتی بر اثبات آن اقامت نمی توان کرد و کسی که از آن سوال کند مستحق جواب نیست و چون بعضی گمان می کنند که هم چنانچه گوش نداشتن و چشم نداشتن و دست و پا نداشتن در ما نقص است پس باید که خدا نیز هر چه در ما کمالست او داشته باشد حضرت رد بر ایشان فرمود که اینها به سبب امکان و عجز ما در ما کمال شده است چون در علم و قدرت محتاجیم به اینها و کسی که جمیع صفات کمالیه عین ذات مقدس او باشد بودن اینها در او نقص است و نبودن اینها در او کمالست و در آخر بیان فرمود که نفی مشارکت حق تعالی با مخلوقات کردن ظلمی نیست نه بر خدا و نه بر مخلوقات یا آنکه مابین شدن خدا از مخلوقات خود نه از راه ترفع و تکبر است که ظلمی باشد بلکه سببش آنست که دو قدیم و دو ازلی محالست و اگر حق تعالی صاحب صفات زائده و اجزا و اعضا باشد چندین قدیم ثابت می شود و این صفات اگر معلول ذات حق باشند می باید که چیزی که وجودش ابتدائی نداشته باشد علت داشته باشد و قدیم علت نمی دارد لا اله الا الله العلی العظیم کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالاً بعیداً و خسرو اخسرانا مینا و صلی الله علی محمد و اله الطیبین الطاهرین نیست خداوندی و معبودی به جز خداوندی که ذاتش از آن بلندتر است که عقلمها به آن تواند رسید و صفاتش از آن بزرگتر است که گنه آنها را ادراک توان نمود و دروغ گفتند آنها که غیر خدا را به او عدیل گردانیدند و در خداوندی و در استحقاق عبادت و گمراه شدند گمراهی دو روزیان کار شدند زیان کاری هویدا و درود فرستد خدا بر محمد و آل طاهرین او و در شرح این خطبه کتابها کافی نیست و به اعتبار ضیق محال به همین اکتفا شد و بیان به بعضی از دقایق و اسرار این خطبه و سایر خطبهها که مضامین آنها مشارکتی به این خطبه دارد و در کتاب بحار الانوار ذکر شده است.

چون که در سال ۱۲۹۰ از اواخر ماه مبارک تا اواسط ماه جمادی الاولی سال ۱۲۶۶ که مدت بیست ماه تخمیناً بود مجاورین ارض فیض قرین روضه رضویه علی مشرفها الاف التحیه از تعدی اشرار و فجار و استیلائی ظالمین که بر پادشاه اسلام یاغی و طاغی شدند و دست تعدی و بیداد بر ایشان گشوده و جمیع مجاورین مضطرب و ترسان و از خوف و غارت اموال هراسان و گریزان بودند بلکه راه گریز بر ایشان مسدود و جملگی متوسل به خداوند ودود شده تا اینکه در ماه جمادی الاولی سال ۱۲۶۶ اعتنا پادشاه اسلام شهر مقدس را به تصرف در آورده اشرار و فجار را به سزا و مجاورین را از اذیت ایشان رها نمودند هم چنین در این سال که ۱۲۸۸ است و سال سابق آن باز وارد امت و سان سابق آن باز وارد شده است بر مجاورین ارض فیض قرین زیاده بر آنچه در سنوات سابق بر ایشان روی داد بلکه چنان گرسنگی و پریشانی و فرار نمودن مجاورین بسیار از آن روضه فیض آثار و کسادی کسبه و تجار و مردن مرد و زن از صغار و کبار و افتادن بیماران و اموات در معبرها و کوچه و بازار

بدون دفن و پرستاری روی داد که احدی چنین هنگامه و بلائی به خاطر نمی دهد و چون این تبه روزگار حال قریب به چهل سال است که از آن روضه فیض آثار دورم لهذا متوسل به انطباع این نسخه شریفه شدم و التماس این خاکسار از خداوند رحیم غفار به شفاعت آن بزرگوارانست که چنانچه در انجمادی بر اهل آن وادی عزم فرمود در این سال ۱۲۸۸ که به حق امام هشتم بر ایشانم رحم فرماید و تا ماه جمادی این عاصی را به شرافت آن رحمه منوره مشرف فرماید آمین یا رب العالمین.

مولف گوید که در حین انطباع این نسخه شریفه که در سال ۱۲۸۸ بود مشرف شدن دو را الباهره به حضور باهر النور رئیس ابلاذباء و شمس الفضلاء معدن حلم و علم و وقار و مخزن بینش و دانش و جناب بزرگوار که در محضر افادات این العلماء و المجتهدین و ضیاء المنسویین و المتهجمین امام الثمه العراق و الخراسان و سید العلماء علی الاطلاق و کفیل الامر امله و الایتام الملقب حجه الاسلام اندی انتهت مرپاسه الامامیته فی وقته الید فخر الاوائل و الاواخر مولانا و سیدنا حاجی سید محمد باقر فاض الله علی رفضه الرحمه و الغفران سالها بار اقامت کشور و به ریاضتها در تحصیل علم فقه و استخراج طبقات رجال و قواعد ذرایه دیده و همواره این فاضل اقمقام در خدمت آن سید عالمیان جلیس حضرت و انیس خلوت بوده لعنی آن شیخ المعظم البدایع جناب حاجی ملا محمد رفیع الجیلانی ادام الله تعالی ظلّه العالجون و آن شیخ جلیل بر احوال این عبد ذلیل ستانی و ظلی که بعضی از اهل بر این ناتوان نموده بودند و به مطالعه برخی از کتب مولفه معجزات حضرت سلطان خزان است بهره وی شدند مخارج انطباع آن را از مال خود وعده فرمودند و شروع در انطباق شد امیدوارم که زائرین و ذاکرین و بزرگواران و فیض آثار از دعا فراموش ننمایند.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

